



HAL
open science

Jamiyat va siyâsat dar iran az machrouteh ta joumhouriy-e eslami

Marie Ladier-Fouladi

► **To cite this version:**

Marie Ladier-Fouladi. Jamiyat va siyâsat dar iran az machrouteh ta joumhouriy-e eslami. 2014, pp.322. hal-02353561

HAL Id: hal-02353561

<https://hal.science/hal-02353561>

Submitted on 7 Nov 2019

HAL is a multi-disciplinary open access archive for the deposit and dissemination of scientific research documents, whether they are published or not. The documents may come from teaching and research institutions in France or abroad, or from public or private research centers.

L'archive ouverte pluridisciplinaire **HAL**, est destinée au dépôt et à la diffusion de documents scientifiques de niveau recherche, publiés ou non, émanant des établissements d'enseignement et de recherche français ou étrangers, des laboratoires publics ou privés.



Distributed under a Creative Commons Public Domain Mark 4.0 International License

دفترهای موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه (INED)

ماری لادیه – فولادی

پیشگفتار: فیلیپ فرگ

جمعیت و سیاست در ایران
از سلطنت مشروطه تا جمهوری اسلامی



ویراستار: تقی تام

دفتر شماره 150

موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه

2003

دفترهای موسسه ملی مطالعات جمعیت‌شناسی فرانسه (INED)

ماری لادیه- فولادی

پیشگفتار: فیلیپ فرگ

جمعیت و سیاست در ایران از سلطنت تا جمهوری اسلامی

ویراستار: تقی تام

دفتر شماره 150

موسسه ملی مطالعات جمعیت‌شناسی فرانسه

2003

فهرست موضوعات

الف - ح	پیشگفتار نگارنده برای برگردان فارسی
ط - ل	پیشگفتار فیلیپ فرگ برای چاپ به زبان فرانسه
1	مقدمه
6	درآمد
8	1- ایران در دوران سلطنت خاندان پهلوی
11	2 - انقلاب 1357 و تغییر رژیم سیاسی : جمهوری اسلامی
12	3- کلیاتی از مشخصات ویژه اجتماعی - جمعیتی در ایران

بخش نخست

از یک رژیم جمعیتی سنتی به یک رژیم جمعیتی نوین

17	فصل اول: دوران گذار باروری
17	1 - باروری، شاخص وضعیت جامعه
18	2 - تحول باروری در ایران
19	- میزان و اصلاح مولید
24	- برآورد نرخ باروری
30	3 - عوامل نزدیک تعیین گر باروری
31	- پیشگیری از بارداری
35	نتیجه گیری
36	فصل دوم: گذار روند زناشویی
36	1 - رفتار و قوانین زناشویی : بین سنت و تجدد
38	2 - ازدواج مردانه، ازدواج زنانه: دو حکایت تاریخی متفاوت
38	- سن زن در اولین ازدواج: بین قانون و کردار مرسوم
43	- سن متوسط زنان در اولین ازدواج در مناطق شهری
45	- سن متوسط زنان در اولین ازدواج در مناطق روستایی
47	- تفاوت سنی در در اولین ازدواج بین زن و مرد
50	- فاصله سنی مابین زنان و مردان در اولین ازدواج در مناطق شهری
52	- فاصله سنی مابین زنان و مردان در اولین ازدواج در مناطق روستایی
54	- ازدواج مجدد
55	- چند همسری
56	- ازدواج موقت

58	- ازدواج همخون
61	3 - طلاق
63	نتیجه گیری
64	فصل سوم: گذار جمعیتی و خانواده
64	1 - یک مطالعه دشوار
65	2 - خانواده و دولت
66	- سیاست تامین اجتماعی در دوران سلطنت
69	- نظام حمایت اجتماعی در جمهوری اسلامی
74	3 - تصویر خانواده ایرانی
74	- ترکیب خانواده در سال 1355
77	- ترکیب خانواده در سال های 1365 و 1375
79	4 - خانواده شهری در شیراز
79	- ساختار خانواده در شیراز
80	- روابط بین اعضای خانواده
82	- همبستگی و شبکه های همیاری در شیراز
84	5 - زمین و خانواده
85	- اصلاحات ارضی 1341 و نتایج آن
86	- تشکیلات اجتماعی - سیاسی روستاها پیش از انقلاب
86	- تقسیم جدید اراضی و اثرات آن
90	- حضور دولت اسلامی در روستاهای ایران
90	نتیجه گیری

بخش دوم **تحول اجتماعی - اقتصادی و دوران گذار جمعیتی**

93	فصل چهارم: بهداشت عمومی و تحول مرگ و میر
94	1 - تولد دشوار نظام بهداشتی تحت حکومت سلسله پهلوی
94	- وضعیت بهداشتی ایران در زمان رضا شاه
94	- اقدامات سیاسی نامنجم محمد رضا شاه
96	- توزیع نابرابر بین منطقه ای خدمات بهداشتی
98	2 - سیاست بهداشت و درمان در جمهوری اسلامی
98	- وخامت وضع در فردای انقلاب
99	- جمهوری اسلامی خود را باز می یابد
101	- بسوی توزیع هماهنگ و منسجم موسسات مراقبت های پزشکی
102	- اجرای یک سیاست محکم و موثر پیشگیری

- 103 - برنامه موثر مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان در سنین پایین
- 104 - نارسایی های سیاست بهداشت و درمان جمهوری اسلامی
- 105 3 - تحول مرگ و میر
- 105 - منابع موجود
- 107 - مرگ و میر کودکان
- 108 - مرگ و میر خردسالان
- 110 - امید زندگی در بدو تولد
- 111 - تحول وضعیت بهداشتی و علل جدید مرگ و میر
- 114 4 - پرسش هایی درباره تلفات انسانی جنگ
- 114 - مراحل متوالی جنگ
- 116 - برآورد تعداد قربانیان جنگ
- 118 نتیجه گیری
- 120 **فصل پنجم: پیشرفت آموز □ و تحصیلات**
- 121 1 - سرآغاز سیاست آموزشی در ایران
- 121 - غایب بزرگ: مدرسه دولتی
- 122 - موانع بر سر راه برنامه آموزش دولتی رضا شاه
- 122 - نارسایی ها اقدامات سیاسی محمد رضا شاه
- 124 2 - کارنامه متباین دولت سلطنتی در زمان محمد رضا شاه در مورد آموزش و تحصیل
- 124 - اشتغال به تحصیل کودکان
- 125 - سواد آموزی بزرگسالان
- 126 - سطح آموزش تحصیلی در آستانه انقلاب 1357
- 127 3 - سیاست تحصیل و آموزش جمهوری اسلامی
- 127 - آرزوها و تمایلات جدید برآمده از روزهای انقلابی
- 127 - بسیج قابل ملاحظه برای مبارزه با بیسوادی
- 129 - ترویج مدارس و اشتغال به تحصیل انبوه کودکان
- 135 4 - از فاصله بین نسل ها و نابرابری بین زن و مرد تا تقسیم هر چه متعادل تر امکانات دسترسی به دانش
- 135 - اشتغال به تحصیل جمعیت شهری، اشتغال به تحصیل جمعیت روستایی
- 137 - اشتغال به تحصیل مردان، اشتغال به تحصیل زنان
- 140 5 - کاهش فاصله بین زنان و مردان در دسترسی به آموزش تحصیلی
- 141 - سطح آموزش تحصیلی مردان و زنان
- 144 نتیجه گیری

145	فصل ششم: توسعه شهری، توسعه روستایی
145	1 - بسط و گسترش نامتعادل شهری در دوران خاندان پهلوی
148	2 - گسترش و توسعه شهری از پس از انقلاب 1357
151	3 - یک شهر سازی و شهرنشینی بطی و با تأخیر در دوران سلطنت محمد رضا شاه
151	- زیر بنا های شهری ناکافی
152	- سیاست شهری تبعیض آمیز
158	4 - شهرنشینی در دوران جمهوری اسلامی
158	- تحرک و لرزش های ناشی از اتفاقات پس از انقلاب
160	- مدیریت عملگر ایانه توسعه پیچیده شهری
161	- پیشرفت بدون تردید شهر نشینی از پایان جنگ
162	5 - شهرنشینان دیروز و امروز
162	- ساختار سنی جمعیت شهری
165	- از یک جمعیت شهری کم سواد به شهرنشینان هرچه بیشتر تحصیل کرده
167	6 - جهاد سازندگی و نوسازی روستاها
168	- فعالیت های گوناگون جهاد سازندگی
173	- برنامه های ویژه برای عشایر کوچنده
174	7 - جامعه روستایی پیش و پس از انقلاب
174	- ساختار سنی جمعیت روستایی
177	- گامی بزرگ به جلو در اثر توسعه مهم تحصیلات
178	- مشخصه های اصلی جمعیت عشایری
181	نتیجه گیری
182	فصل هفتم: اقتصاد رانتی (بهره □ وار) و گذار جمعیتی
183	1 - اقتصادی بنا شده بر بهره نفتی
185	- دگرگونی سیاسی-اقتصادی ولی پا برجایی نظام اقتصادی
188	2 - علائم و آثار (سندرم) رابطه اقتصاد رانتی (بهره خوار) با اشتغال
188	- ساختار اقتصادی ایران
192	- اشتغال و بیکاری
194	- اشتغال زنان
197	3 - شرح یک بحران اقتصادی حاد
197	- صعود سرگیجه آور قیمت ها
202	- عدم تعادل بودجه خانوار
202	- توزیع هزینه های خانوارهای شهری
206	- توزیع هزینه های خانوارهای روستایی
208	- بحران اقتصادی و رفتار اجتماعی - جمعیتی
210	نتیجه گیری

بخش سوم جمعیت‌شناسی و سیاست

- 212 فصل هشتم: سیاست جمعیتی
- 213 1 - اسلام و جلوگیری از بارداری
- 213 - قبول عمل عزل (عقب کشی)
- 215 - نظر علمای سنی و شیعه درباره استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری و سقط جنین
- 219 2 - نخستین برنامه تنظیم خانواده در ایران
- 219 - بلند پروازی های بی حد و مرز حکومت سلطنتی
- 221 - موانع در راه تحقق هدف های برنامه تنظیم خانواده
- 223 - کارنامه ای در ظاهر مثبت
- 225 3 - توقف برنامه تنظیم خانواده از جانب جمهوری اسلامی
- 225 - تحول جمعیتی در غیبت برنامه تنظیم خانواده
- 227 4 - اتخاذ سیاست ما لتوسی جمعیت
- 229 نتیجه گیری
- 231 فصل نهم: آمارهای جمعیتی و قدرت سیاسی
- 233 1 - آمارهای جمعیتی در رژیم سلطنتی
- 233 - سستی و بی تفاوتی قاجارها
- 234 - اقداماتی برای گرد آوری آمار در عصر قاجار
- 235 - هدف محدود رضا شاه: شمردن برای سربازگیری
- 236 2 - دو سرشماری نخستین کشور در زمان محمد رضا شاه
- 238 - اهداف محدود آمارگیری های جمعیتی
- 239 - سرشماری 1355
- 240 3 - رژیم سیاسی جدید، آمارهای نوین
- 240 - تولید آمارهای مفید برای جامعه
- 242 - نخستین سرشماری های نفوس و مسکن در جمهوری اسلامی
- 244 - سرشماری عشایرکوچنده در 1366: پایان یک اسطوره در ایران
- 246 4 - تسریع و تکثیر تولید آمار در جمهوری اسلامی
- 247 - عملیات متنوع گردآوری داده های جمعیتی
- 248 نتیجه گیری
- 250 فصل دهم: از گذار جمعیتی به گذار سیاسی
- 251 1 - گذار جمعیتی، تحول اجتماعی-سیاسی
- 252 - ظهور یک مقوله جدید اجتماعی: «جوانان»

253	- تائید مقوله «جوان» توسط انقلاب
256	- کاهش فوق العاده باروی
258	2 - جوانان و استقرار عملگرایانه دولت اسلامی
258	- ادغام جوانان در چارچوب های اجتماعی و سیاسی «انقلابی»
260	- تحکیم دولت با به اجرا گذاشتن یک سیاست عوام گرایانه (پوپولیست) توسعه
261	3 - صورتبندی جدید اجتماعی - جمعیتی، اوضاع و احوال جدید سیاسی
262	- سرباز زدن جوانان از انتخاب مطلق گرایی جمهوری اسلامی
263	- اراده نسل های جوان: نوسازی قلمرو سیاسی
264	نتیجه گیری
266	نتیجه گیری عمومی
272	ضمائم
272	ضمیمه 1- معرفی آمارگیری و مطالعه میدانی « خانواده و باروری در شیراز (1375)»
276	ضمیمه 2- ازدواج موقت
277	ضمیمه 3 - فعالیت جمعی وسایل ارتباط جمعی برای مهار مولید
279	منابع و کتابنامه
279	منابع
280	کتابنامه

پیش درآمد نگارنده برای برگردان فارسی

کتابی که با عنوان "جمعیت و سیاست در ایران از دوران سلطنت مشروطه تا جمهوری اسلامی" در پیش روی دارید در سال 2003 (1382) از سوی "موسسه ملی مطالعات جمعیتی فرانسه" (INED) در مجموعه "دفتر های موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه" (Les Cahiers de l'INED) به شماره 150 به زبان فرانسه به چاپ رسیده است. این کتاب بر پایه رساله دکترای نگارنده در رشته جمعیت شناسی و علوم اجتماعی تهیه شده که در سال 1999 (1378) در مدرسه مطالعات عالی در علوم اجتماعی پاریس (EHESS) مورد دفاع قرار داده و با کسب درجه بسیار عالی همراه با تیریکات متوفق الرای هئیت ژوری به تصویب رسیده است.

در سال 2004 (1383)، آقای محمد حسن خوشنویس، مدیر دفتر پژوهشهای فرهنگی پیشنهاد ترجمه و چاپ کتاب به زبان فارسی را مطرح و کار برگردان کتاب از فرانسه به فارسی را به آقای منوچهر فرهمند و اگذار کرد. ترجمه آقای فرهمند برای مقابله و باز خوانی به نگارنده ارسال شد. پس از این مرحله کتاب برای ویرایش و چاپ برای ناشر به ایران فرستاده شد. این امر تقریباً همزمان با انتخاب محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری است. پس از گذشت چند ماه، ناشر بدون ارائه استدلال یا توجیهی، به نویسنده اعلام کرد که فعلاً چاپ اثر منتفی است.

اکنون پس از گذشت 10 سال ظاهراً ناشر بطور کلی از انتشار کتاب صرفنظر کرده است. اما از آنجا که به باور نگارنده، علیرغم گذشت زمان و حتی کهنه و قدیمی شدن آمارها و بکارگرفته شده، نگرش و تحلیل های جمعیت و جامعه شناسی آن همچنان به قوت خود باقی است، و به ویژه به لحاظ سیاست اسلامی سازی علوم انسانی و اجتماعی و همچنین تعیین سیاست جدید جمعیتی از سوی جمهوری اسلامی، انتشار این کتاب نه تنها سودمند بلکه ضروری به نظر می رسد.

به منظور توجیه این مدعا، ابتدا می بایستی خاطر نشان ساخت که موضوع اصلی کتاب، بررسی تحولات جمعیتی و جامعه شناختی ایران از ورای عملکرد های دو رژیم سیاسی سلطنتی و جمهوری اسلامی است. فرض نویسنده بر این است که ویژگی تاریخ معاصر ایران را بدون آنکه به مسائل جمعیتی بپردازیم نمی توان دریافت و همچنین نمی توان مسائل جمعیتی را بدون رجوع به متن کلی جامعه مورد بررسی قرار داد. به این منظور نویسنده با اتخاذ روش های تجزیه و تحلیل جمعیت شناسی، که در بعد زمانی و هم چنین مکانی بکار گرفته شده اند، توانست تمامی روند تحول جمعیتی، اجتماعی و سیاسی ایران را بررسی کرده و دریافت بهتر و روشنتری از آن ارائه دهد. در همین این راستا ضمن نشان دادن غنای دوران گذار جمعیتی در ایران و کنشهای آن با روند انقلابی، نگارنده در پی آن شد که چهارچوب اجتماعی، سیاسی و

اقتصادی ای که جامعه ایران در آن تحول یافته را از نو تعریف کرده و جایگاهی را که انقلاب 1357 در این چهارچوب اشغال می نماید را آشکار نماید.

در واقع اثر حاضر در بستر روند توسعه علوم انسانی و اجتماعی که فرایند آن از اواسط سال های 1370 (1990) در ایران آغاز گشته بود، قرار می گرفت. در آن دوره، انتشار روزنامه و مجلات جدید با محتوی وزین و پر بار در زمینه های مختلف علوم انسانی و اجتماعی و همچنین ترجمه آثار متعدد و ارزشمند متفکران، فلاسفه و جامعه شناسان غربی، شتاب چشمگیری به بسط، گسترش و پیشرفت این علوم در ایران دادند. اما دیری نگذشت که رهبر و دولتمردان تمامیت خواه جمهوری اسلامی بر آن شدند که با تمام قدرت بر سر راه پیشرفت این علوم، که به زعم آنها در رشد جنبش مدنی و در نتیجه توسعه دموکراسی نقش بسزایی بازی می کنند، بایستند. برای همه این دلایل می توان بر اهمیت و ضرورت انتشار این اثر تاکید ورزید.

در این رابطه لازم به یاد آوری است که با آن که بحث اسلامی شدن دانشگاه ها با آغاز انقلاب فرهنگی در سال 1358 (1980) مطرح گشت اما رهبران جمهوری اسلامی تا سال 1388 (2009) تعریف واضح و روشنی از این سیاست فرهنگی - علمی نکردند. پس از انتخابات ریاست جمهوری 1388 و دستکاری عظیمی که در نتایج آن صورت گرفت، در حالی که حکومت با خشونت به سرکوب معترضان، به ویژه دانشجویان، به این نتایج مشغول بود، رهبر جمهوری اسلامی، علی خامنه ای، برای اولین بار موضع مشخص خویش را در ارتباط با اسلامی شدن دانشگاه ها طی یک سخنرانی در مقابل اساتید دانشگاه ها در 8 شهریور 1388 اعلام کرد. وی با اشاره به تحصیل حدود دو میلیون دانشجو از سه میلیون و نیم دانشجوی کشور که در رشته های علوم انسانی تحصیل میکردند، تاکید کرد: *"این مسئله نگران کننده است زیرا توانایی مراکز علمی و دانشگاهها در زمینه کار بومی و تحقیقات اسلامی در علوم انسانی و همچنین تعداد اساتید مبرز و معتقد به جهان بینی اسلامی رشته های علوم انسانی در حد این تعداد دانشجو نیست. [...] بسیاری از علوم انسانی مبتنی بر فلسفه هایی است که میانی آنها مادیگری و بی اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی است و آموزش این علوم موجب بی اعتقادی به تعالیم الهی و اسلامی می شود و آموزش این علوم انسانی در دانشگاه ها منجر به ترویج شکاکیت و تردید در میانی دینی و اعتقادی خواهد شد. [...] مراکز تصمیم گیری اعم از دولت، مجلس و شورای عالی انقلاب فرهنگی باید این موضوع را مورد توجه جدی قرار دهند."*¹ به عبارت دیگر، رهبر جمهوری اسلامی بطور رسمی و علنی علوم انسانی و اجتماعی که در غرب زاده شده اند و از نقطه نظر اسلام متهم به ساختارشکنی عالم و نفی توحید می باشند را دشمن جدید نظام و پایه های ایدئولوژیک و نظری آن تعیین کرد.

با تکیه بر این سخنرانی، محمود احمدی نژاد که از سال 1385 (2006) سیاست های تهاجمی را در این زمینه به اجرا در آورده بود شروع به "پاکسازی" دانشگاه ها از اساتید ی که به زعم وی به اصول و ارکان نظام وفادار نبودند کرده و با شتاب و شدت فراوان سیاست اسلامی کردن علوم انسانی و اجتماعی را به مرحله اجرا گذاشت. به این ترتیب که ابتدا وزرات علوم، تحقیقات و فناوری را موظف به بازبینی دروس و برنامه های آموزشی علوم انسانی در دانشگاه ها نمود. برای انجام این منظور، آن وزارتخانه ماموریت بازنگری رشته های علوم انسانی را در تاریخ 15 شهریورماه 1388 (2009)، به پژوهشگاه علوم انسانی سپرد. بنا به اظهارات دبیر شورای برنامه ریزی وزارت علوم طرح بازنگری علوم

¹ منبع: آفتاب نیوز: <http://aftabnews.ir/vdcfjmd1.w6d0cagiw.html>

انسانی " با اولویت کاربردی و روزآمد کردن با توجه به توانمندی های داخل کشور و دیدگاههای اسلامی صورت می گیرد.²

سپس در منصب رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی، محمود احمدی نژاد تشکیل ارگان جدیدی را با نام " شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی" به تاریخ 21 مهر ماه 1388 (2009) به تصویب آن شورا رساند.³ شورای تخصصی مرکب از 21 عضو می باشد⁴ که از آن جمله به ویژه می توان از نماینده نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاهها، نماینده شورای عالی حوزه علمیه قم، نماینده پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، نماینده مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، نماینده پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دو نفر از صاحب نظران عضو انجمن های علمی حوزوی در عرصه علوم انسانی نام برد.

بر اساس آئین نامه تصویب شده اختیارات و وظایف شورای تخصصی به ترتیب زیر تصریح شده اند: "تدوین و تصویب اولویتها، سیاستها و برنامه های مناسب آموزشی و پژوهشی در 2 سطح آموزش عالی و آموزش و پرورش؛ نظارت راهبردی و مؤثر بر فعالیتهای آموزشی و پژوهشی نهادهای فعال در حوزه علوم انسانی؛ اتخاذ تدابیر لازم برای تقویت آموزش و پژوهش در سطح نهادهای علمی؛ تدوین ضوابط لازم برای منطقی و متوازن ساختن کمیت پذیرش دانشجو؛ برنامه ریزی برای تقویت تولید علم و نظریه پردازی در حوزه علوم انسانی؛ طراحی و ایجاد یک نظام منسجم برای انتشار و ترویج آثار مناسب در حوزه علوم انسانی؛ ارائه راهکارهای مناسب برای حمایت مؤثر از پروژه های اساسی و تحقیقات و تولیدات زیربنایی و نیز اندیشمندان و نهادهای فعال در جهت ارتقاء علوم انسانی و فراهم کردن سازوکارهای لازم برای فعالیت های علمی مشترک میان دانشگاه و حوزه در علوم انسانی".⁵

در راستای اجرای این سیاست راهبردی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، کار تجدید نظر از محتوای هشتاد کتاب علوم انسانی را در اسفند ماه 1388 (مارس 2010) در دست گرفت. از سوی دیگر مدیر کل دفتر گسترش آموزش عالی در آبان ماه 1389 (نوامبر 2010)، اعلام کرد که: "پذیرش و توسعه 12 رشته علوم انسانی شامل حقوق، مطالعات زنان، حقوق بشر، مدیریت، مدیریت فرهنگی و هنری، جامعه شناسی، علوم اجتماعی، فلسفه، روانشناسی، علوم تربیتی و علوم سیاسی، منوط به بازنگری و بومی سازی و به روز کردن این رشته ها می باشد." به زعم وی "این رشته ها باید با اولویت های بومی و دین محور بازنگری شوند به طوری که محتوای آنها که بیشتر غربی است با محورهای دینی

² منبع: سایت مدیر (http://www.modir.ir/News/991.aspx) به نقل از خبرگزاری مهر به تاریخ 7 مهر ماه 1388.

³ منبع: سایت اینترنت شورای عالی انقلاب فرهنگی، http://sccr.ir/pages/، جلسه 650 به تاریخ 21 مهر ماه 1388.

⁴ مطابق آئین نامه تصویبی 21 عضو این شورا به این ترتیب تعیین شده اند: یکی از اعضاء شورای عالی انقلاب فرهنگی به انتخاب شورای عالی (رئیس)؛ معاون ذیربط رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها؛ معاون ذیربط وزیر علوم، تحقیقات و فناوری؛ معاون ذیربط وزیر آموزش و پرورش؛ نماینده شورای عالی حوزه علمیه قم؛ معاون ذیربط رئیس دانشگاه آزاد اسلامی؛ رئیس یا نماینده ذیربط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ رئیس یا نماینده ذیربط پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ نماینده ذیربط مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛ رئیس یا نماینده ذیربط پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ پنج نفر از صاحب نظران حوزه علوم انسانی به پیشنهاد اعضاء شورای عالی انقلاب فرهنگی و تأیید شورای عالی؛ دو نفر از صاحب نظران عضو انجمن های علمی دانشگاهی در عرصه علوم انسانی با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ دو نفر از صاحب نظران عضو انجمن های علمی حوزوی در عرصه علوم انسانی با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ دو نفر از روسای دانشکده های علوم انسانی با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی. منبع: سایت شورای تحول و ارتقای علوم انسانی:

<http://oe.farhangoeim.ir/Home>

⁵ منبع: فردانیوز 16 آبان 1388: <http://www.fardanews.com/fa/>

⁶ منبع: خبرگزار مهر به تاریخ 7 اسفند 1388: <http://www.mehrnews.com>

و اسلامی هماهنگ شود⁷ به این ترتیب، در حالی که پژوهشگاه علوم انسانی مأموریت بازننگری سی و هشت رشته علوم انسانی دوره کارشناسی را به عهده داشت، وظیفه بازننگری سرفصل، محتوا و منابع دروس رشته های علوم اجتماعی، علوم تربیتی، روانشناسی، اقتصاد، حقوق و علوم سیاسی به دانشگاه علامه سپرده شد⁸. این دانشگاه در آبان ماه 1391 (نوامبر 2012)، اعلام کرد که کار بازننگری سه رشته دانشگاهی، شامل روانشناسی، علوم سیاسی و مدیریت، به پایان رسیده و وزارت علوم آن را مورد تأیید قرار داده است و هفت رشته دیگر نیز مورد بازننگری قرار گرفته و در انتظار اخذ تأیید نهایی از سوی وزارت علوم به سر می برند. بنا به اظهارات رئیس وقت دانشگاه علامه، "تدریس روانشناسی و جامعه شناسی از دیدگاه قرآن و روایات و 15 واحد اقتصاد اسلامی به دروس اضافه"⁹ شده اند.

وزارت علوم همزمان با قرارداد بازننگری رشته های علوم انسانی در صدر برنامه های دانشگاه ها، به تاریخ 4 اردیبهشت ماه 1391 (23 آوریل 2012)، آئین نامه هدفمند سازی رساله های دکتری در این رشته ها را به تصویب رسانده و جهت اجرا به تمامی دانشگاه های کشور ابلاغ کرد. بر طبق این آئین نامه، کمیته هدفمند سازی رساله های دکتری علوم انسانی و هنر زیر نظر معاونت پژوهش و فناوری هر دانشگاه تشکیل گشته که مسئولیت تبیین و تعیین موضوع رساله های دکتری بر "اساس سند چشم انداز، نقشه جامع علمی کشور و برنامه پنج ساله نیازهای ملی و بین المللی" را به عهده می گیرد¹⁰. به این ترتیب دانشجویان و اساتید علوم انسانی از این به بعد چندان نقشی در انتخاب موضوع پایان نامه های علمی دانشگاه ها نخواهند داشت. علاوه بر این، وزارت علوم در پی کنترل موضوع رساله های دکتری دانشجویان ایرانی که در خارج از کشور مشغول به تحصیل در دوره دکتری می باشند، در پس پرده مقررات ارزشیابی مدارک دانشگاه های خارجی تصریح کرده که این دانشجویان چنانچه قصد کنند که موضوع تحقیقاتی مرتبط با ایران انتخاب نمایند، بایستی از ابتدای تحصیل یک استاد راهنما و نیز یک استاد مشاور از میان اساتید دانشگاه های ایرانی که مجاز به داشتن دانشجوی دکتری هستند برگزینند¹¹، در غیر این صورت مدرک دکتری آنان ارزشیابی نشده و غیر قابل قبول محسوب خواهد شد.

بدین ترتیب در طول دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، گامهای بسیار سریع و موثری در راه اسلامی سازی علوم انسانی و اجتماعی برداشته شد. از آنجا که این سیاست جنبه راهبردی دارد، بعد از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری همچنان با شتاب و شدت پیگیری می شود. بطور مثال در خرداد ماه 1393 (15 ژوئن 2014) شورای تحول و ارتقای علوم انسانی تغییر رشته "مطالعات زنان" را به رشته "مدیریت خانواده" تصویب کرد. به زعم آن شورا، این رشته با هدف نهادینه کردن مبانی و اصول فمینیسم معارض با اسلام، تاسیس شده بود. لذا در جریان بازننگری آن، تبدیل به رشته "مدیریت خانواده" گشته و تمامی دروسی که در این رشته تدریس می شوند مبتنی بر "نظریه اصیل اسلام در موضوع زن و خانواده در عین آگاهی نقادانه نسبت به مبانی تفکرات سکولار در حوزه زن و خانواده" خواهند بود. بنا به اظهارات

⁷ منبع: خبرگزار مهر به 2 آبان ماه 1389: <http://www.mehrnews.com>

⁸ منبع: روزنامه روزنگار، صفحه 6، 13 تیرماه 1390، www.roozegardaily.com

⁹ منبع: روزنامه ابتکار به تاریخ 8 آبان 1391 <http://ebtekarnews.com/Ebtekar>

¹⁰ منبع: آئین نامه هدفمند سازی رساله دوره دکتری در رشته های علوم انسانی و هنر، سایت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به تاریخ 4 اردیبهشت 1391 <http://www.msrt.ir>

¹¹ منبع: ضوابط و مقررات عمومی در ارزشیابی مدارک دانشگاه های خارج از کشور، به روز شده در تاریخ یازدهم آذرماه 1391، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری <http://www.msrt.ir>

دبیر آن شورا "آشنایی با نظام حقوق زن در اسلام و مبانی فلسفی و انسانی شناسی این نظام جزء لوازم این رشته"¹² خواهد بود.

با توجه به سیاست های اجرا شده و برنامه های پیش رو برای اسلامی سازی علوم انسانی و اجتماعی، می توان بی هیچ تردیدی ادعا کرد که دولت اسلامی در پی ریشه کن کردن علوم انسانی و اجتماعی از برنامه های درسی مدارس و دانشگاه ها و جایگزینی آنها با یک "شبه علم" انسانی و اجتماعی است که اصول و مفاهیم خود را از اسلام، هم به مثابه مذهب و هم به مثابه ایدئولوژی دولت، می گیرد. در واقع این امر اراده سیاسی دولت اسلامی را آشکار می سازد که از طریق القاء اندیشه های ایدئولوژیک رسمی به ذهن دانشجویان، در پی تربیب و آموزش کادرهای آینده نظام، کادرهایی وفادار و در عین حال قادر به تضمین بقای جمهوری اسلامی در شرائطی که عوامل داخلی و خارجی حیات رژیم را بیش از پیش تهدید می کنند، باشند. محروم ساختن دانشجویان و پژوهندگان از ابزارها و روش های تحقیق علمی معمول در مراکز علمی جهان، و به ویژه کمبود منابع معتبر علمی و همچنین فقدان توسعه و آموزش مهارت های اندیشه انتقادی، به دولتمردان جمهوری اسلامی اجازه می دهد تا با سهولت اهداف و مقاصد سیاسی خویش را به جامعه تحمیل نمایند.

بهترین شاهد این مدعا، توضیحاتی است که رهبر جمهوری اسلامی از تابستان 1390 (2011) بکار بسته تا نیت خود را برای تغییر سیاست جمعیتی کشور توجیه نماید. وی در ابتدا اعلام کرد: "جمعیت کشور، هفتاد و پنج میلیون. البته بنده همین جا عرض بکنم؛ من معتقدم که کشور ما با امکاناتی که داریم، میتواند صد و پنجاه میلیون نفر جمعیت داشته باشد. من معتقد به کثرت جمعیتیم. هر اقدام و تدبیری که میخواید برای متوقف کردن رشد جمعیت انجام بگیرد، بعد از صد و پنجاه میلیون انجام بگیرد!"¹³ سپس طی یک سخنرانی در مرداد 1391 (2012)، علی خامنه ای اظهار کرد که اجرای سیاست کنترل جمعیت تا اوائل سال های 1370 بنابر مصالحی، صحیح بوده ولی ادامه آن در سال های بعدی خطا بوده است. وی در این زمینه تاکید کرد: "بررسی های علمی و کارشناسی نشان می دهد که اگر سیاست کنترل جمعیت ادامه پیدا کند، به تدریج دچار پیری و در نهایت کاهش جمعیت خواهیم شد، بنابراین مسئولان باید با جدیت در سیاست کنترل جمعیت تجدید نظر کنند و صاحبان رسانه و تریبون از جمله روحانیون در جهت فرهنگ سازی این موضوع اقدام کنند"¹⁴. با این سخنرانی و اظهار نظرهای رهبر جمهوری اسلامی، فصل جدیدی در سیاست جمعیتی کشور آغاز شد.

سیاستی که با توجه به اعلام هدف رهبری برای رسیدن به 150 میلیون نفر جمعیت در ایران، نمی تواند صرفاً ناتالیستی (افزایش جمعیت) تلقی گردد، بلکه پوپولاسیونیستی (کثرت جمعیت) است، یعنی با قصد سیاسی، ایدئولوژیکی و استراتژیکی می باشد. البته در این زمینه، رهبر، علیرغم اختلافات شدیدش با محمود احمدی نژاد، درست جا پای وی می گذارد که دو سال پیشتر در سال 1389 (2010)، سیاست کنترل جمعیت را به باد انتقاد گرفت و تاکید کرد که جمعیت ایران بایستی به 150 میلیون نفر برسد. وی در پیوند با این جهت گیری، تا آنجا پیش رفت که حتی دست به تشکیل صندوق آتیه فرزندان زده و اعلام داشت که دولت برای هر نوزادی که از فروردین سال 1389 (مارس 2010)، به بعد به دنیا بیاید یک حساب پس انداز در بانک افتتاح کرده و مبلغ یک میلیون تومان به آن حساب واریز می کند. در آن زمان، اقدامات وی در این زمینه با مخالفت شدید به ویژه نمایندگان مجلس روبرو گشت. این مخالفان توضیح می دادند که با توجه به

¹² منبع: خبرگزاری مهر به تاریخ 25 خرداد 1393: <http://www.mehrnews.com>

¹³ سخنرانی خامنه ای در دیدار با مسئولان کشوری به مناسبت ماه رمضان، به تاریخ 16 مرداد 1390، منبع: پایگاه اطلاع رسانی رهبری <http://www.leader.ir/langs/fa>

¹⁴ سخنرانی خامنه ای در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام، به تاریخ 3 مرداد 1391؛ منبع: خبرگزاری مهر <http://www.mehrnews.com>

وضعیت اقتصادی کشور الویت های دولت بایستی بر محور بیکاری، معضل مسکن و ازدواج جوانان دور بزند¹⁵. اما در دی ماه 1392 (2014)، یعنی در ماه های اولیه ریاست جمهوری حسن روحانی، رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس اعلام داشت که: "مسئله جمعیت در جهان امروز یکی از شاخصهای مهم قدرت کشورهاست و وضعیت کشورهای مثل چین و هندوستان گویای بارز این رویکرد است و به روشنی می بینیم که جمعیت بالای این کشورها باعث شده است که در دنیا حرفهای زیادی برای گفتن داشته باشند و خیلی کارهای بزرگی هم انجام داده اند"¹⁶. وی در ادامه توضیح داد که به دنبال رهنمود رهبر در ارتباط با بازنگری سیاست جمعیتی کشور، مجلس در طی دو سال گذشته به تهیه و تنظیم یک طرح قانونی پرداخته که شامل 50 ماده است و بزودی برای رای گیری به صحن علنی مجلس ارجاع خواهد شد. او اضافه کرد: "البته خیلی به صورت دستوری و با قانون و آیین نامه نمی توان به این اهداف رسید، نیاز به کار فرهنگی داریم باید به صورت جدی علاوه بر دولت، افراد فرهیخته جامعه، علما، روحانیت، نخبگان و روشنفکران جامعه نیز وارد میدان شوند"¹⁷. اما علی خامنه ای منتظر بررسی این طرح در مجلس نشد و در اردیبهشت 1393 (2014)، باتکیه بر اصل 110 قانون اساسی و مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، "سیاست های کلی جمعیت" در 14 ماده را به مثابه یک طرح راهبردی ابلاغ کرد¹⁸.

بدین ترتیب معلوم می گردد که رهبری قاطعانه تصمیم گرفته است که طرح سیاست نوین جمعیتی احمدی نژاد، را از آن خود کرده و با راهبردی ساختن این سیاست، اجرا و تضمین آن را به تمامی نهاد های نظام تحمیل کند.

در این رابطه اولین پرسشی که مطرح می شود این است: آیا واقعا وضعیت جمعیتی ایران به گونه ایست که این سیاستمداران ادعا می کنند؟ برای پاسخ به این پرسش، لازم است که تحول جمعیتی ایران بطور اختصار یاد آوری گردد. همانطور که نگارنده در این کتاب به وضوح نشان داده است، دوره گذار باروری در ایران یکی از پرشتاب ترین دوران های گذار باروری در تاریخ است: در طول پانزده سال، سطح باروری در ایران نزدیک به 70% کاهش یافته است (در سال 1365، تعداد متوسط فرزند برای هر زن 6.4 بوده که به 2.5 فرزند در سال 1380 سقوط می کند) و امروزه هر زن ایرانی به طور متوسط 1.8 فرزند به دنیا می آورد. با کاهش پرشتاب باروری و کاهش مستمر مرگ و میر بزرگسالان، نرخ رشد سالانه جمعیتی نیز به سهم خود و با همان شتاب رو به کاهش گذاشت و از 3.1% در سال، بین سال های 1355 و 1365 (1976-1986)، به 1.9% در سال، بین سال های 1365 و 1375 (1986-1996)، و بالاخره به 1.3% در سال، بین سال های 1385 و 1390 (2006-2011) رسید. بدیهی است که این روند کاهش باعث تغییر ساختار سنی جمعیت ایران شد. به این ترتیب که 71% از 75 میلیون جمعیت سرشماری شده در سال 1390 (2011)، در سنین فعالیت اقتصادی، یعنی بین 15 تا 64 سال قرار داشتند، در حالی که تعداد جمعیت زیر 15 سال تنها 23% و تعداد بزرگسالان 65 ساله به بالا نزدیک به 6% جمعیت را تشکیل می دادند. بنابراین، در حال حاضر، ساختار جمعیتی ایران به گونه ایست که تعداد افراد در سن فعالیت اقتصادی به مراتب بیشتر از جمعیتی است که در سنینی که از لحاظ اقتصادی غیر فعال محسوب می شوند، قرار دارند. این وضعیت که در اصطلاح جمعیت شناسی به آن "هدیه" یا "پنجره" جمعیتی می گویند، فرصت

¹⁵ نگاه کنید به ویژه به مصاحبه مصباحی مقدم، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، با جام جم آنلاین به تاریخ 28 فروردین 1389: <http://www.jamejamonline.ir>

¹⁶ گفتگو حسینعلی شهریار، رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس با خبرگزاری فارس به تاریخ 7 دی ماه 1392، منبع: مشرق نیوز، <http://www.mashregnews.ir>

¹⁷ همان.

¹⁸ منبع: پایگاه اطلاع رسانی رهبری <http://www.leader.ir/langs/fa>، تاریخ 30 اردیبهشت 1393

طلایی و فوق العاده ای برای رشد اقتصادی ایجاد می کند به شرط آن که دولت ها بتوانند شرایط مناسب برای ایجاد شغل را فراهم آورند. در ایران، با توجه به آمار رسمی، که نرخ بیکاری در سال 1392 (2013) را 12% و نرخ بیکاری جوانان 15-24 ساله را 26% تعیین می کردند (آماری که بدون تردید واقعیت وضعیت بیکاری در ایران به دور است¹⁹)، دولت اسلامی این فرصت طلایی را تا بحال به هدر داده است. رهبر جمهوری اسلامی به جای آن که توصیه کند تا سیاست های مناسبی به اجرا گذاشته شوند تا از این نعمت جمعیتی، که پایدار و دائمی نیست، نهایت استفاده برده شود، توجه خود را بر روی پیری جمعیت متمرکز کرده و استفاده از بودجه دولتی برای کنترل مولید را برای تمام سازمان ها و نهادهای دولتی به تاکید ممنوع کرده است. از آن پس، برنامه های تنظیم خانواده، به ویژه توزیع رایگان وسایل جلوگیری از بارداری که توسط این مراکز، به ویژه در مناطق روستایی، انجام می گرفت، متوقف شدند.

بی تردید، روند پیری جمعیت ایران آغاز گشته است و دولت می بایستی اقدامات عاجل، ضروری و موثر را به کار بگیرد تا سالمندان کشور را تحت پوشش بیمه های اجتماعی (مستمری بازنشستگی، بیمه کهن سالی، مراقبت و بهداشت ویژه سالمندان) قرار دهد؛ اما این تحول به هیچ وجه رویگردانی به سوی یک سیاست جمعیتی با هدف دست یابی به 150 میلیون جمعیت را توجیه نمی کند.

بنا به محاسبات نگارنده، در سال میلادی 2025 (1404 هجری شمسی)، تعداد جمعیت ایران به حدود 91 میلیون نفر خواهد رسید که از آن میان 7 میلیون، یا 8% جمعیت کل، 65 سال و بیشتر خواهند داشت، حال آن که افراد 15-64 ساله همچنان اکثریت جمعیت یعنی 62 میلیون نفر یا 68% جمعیت کل محاسبه شده را تشکیل خواهند داد. به عبارت دیگر، در سال 2025 میلادی، جمعیت ایران همچنان در وضعیت فوق العاده "پنجره" جمعیتی قرار خواهد داشت. به علاوه، مطابق پیش بینی های دفتر جمعیت سازمان ملل، ایران در سال 2050 میلادی (1429 هجری شمسی)، با 101 میلیون جمعیت در رتبه 17 پرجمعیت ترین کشورهای جهان جای خواهد گرفت. در آن زمان، نزدیک به یک چهارم جمعیت ایران 65 سال و بیشتر خواهند داشت، ولی افراد در سنین فعالیت اقتصادی 15-64 سال همچنان 60%، یعنی بیشترین سهم را از جمعیت کل محاسبه شده تشکیل خواهند داد. بنا به این نتایج، ایران در طول آینده ای که قابل پیش بینی می باشد، به هیچ روی در خطر انحطاط، توقف نسل یا کاهش جمعیت نیست.

بنابراین، تمامی سخنرانی ها و اظهار نظرهای رهبر و سایر دولتمردان جمهوری اسلامی در مورد وضعیت خطرناک و نگران کننده جمعیتی کشور، به مثابه سرپوشی سیاسی است. در این راستا پرسش دیگری که مطرح می گردد چنین است: دلایل واقعی ای که رهبر جمهوری اسلامی را بر اتخاذ چنین سیاست جمعیتی واداشت، کدامند؟

در حال حاضر، ایران در وضعیت اقتصادی بسیار وخیمی بسر می برد؛ وضعیتی که در آن نرخ تورم در سطحی بسیار بالا و نرخ بیکاری همچنان در حال افزایش است، دولت در پرداخت مستمری بازنشستگی کارکنان خود با مشکلات مالی فراوانی روبروست، و سطح معیشت اکثریت جامعه بی وقفه روبه کاهش است و این کاهش به احتمال بسیار قوی، به جهت سیاست هدفمندی یارانه ها که از سال 1389 توسط محمود احمدی نژاد به اجرا گذاشته شده است، بیشتر خواهد شد. به علاوه مسئولان و کارگزاران نظام وظیفه ای را که دولت در ارتباط با جمعیت سالمند جامعه ایران دارد را مسکوت گذاشته و قصد دارند با بکاری گیری سیاست های تهاجمی جمعیتی با هدف رساندن تعداد جمعیت ایران به 150 میلیون نفر، تعداد مولید را در کشور افزایش دهند. آنها حتی اشاره ای به سرمایه گذاری هایی که این سیاست در زمینه های بهداشت،

¹⁹ مرکز آمار ایران این نرخ ها بر پایه داده های سرشماری محاسبه کرده است.

آموزش، فرهنگ و بازار کار به بار خواهد آورد نمی کنند. از این جا ست که از نقطه نظر نگارنده، سمت گیری جدید در سیاست جمعیتی کشور کاملاً سیاسی، ایدئولوژیک و ژئواستراتژیک بوده، هیچ ربطی به وضعیت جمعیتی کشور و روند پیری جمعیت ندارد. به ویژه آن که محمود احمدی نژاد و به دنبال وی، رهبر جمهوری اسلامی، مخالفت خود را با سیاست جمعیتی که در زمان حیات خمینی و با تأیید وی اتخاذ شده بود را پس از انتخابات خرداد 1388 (ژوئن 2009)، یعنی درست هنگامی که مشروعیت نظام، به ویژه توسط جوانان طبقه متوسط شهرنشین، بطور جدی به زیر سوال برده شده بود و تحریم های بین المللی جدید علیه ایران به دلیل برنامه هسته ای، در حال خفه کردن اقتصاد بیمار آن کشور بود، ابراز کردند.

مسئولان جمهوری اسلامی آشکارا بر این باورند که می توانند از ایرانی که 150 میلیون نفر جمعیت داشته باشد یک "بمب جمعیتی" بسازند تا وزنه خود در تعادل قدرت در منطقه را افزایش دهند. در واقع برای جمهوری اسلامی که در وضعیت پر تنش با کشورهای همسایه و هم مرز از یک سو، و با کشورهای غربی، از سوی دیگر، بسر می برد، این "بمب جمعیتی" نقش سلاح بازدارنده را ایفا خواهد کرد؛ و این چنین است که از نقطه نظر نگارنده میان گرایش پوپولاسیونیستی سیاست جمعیتی جمهوری اسلامی و جاه طلبی های هژمونیک منطقه ای وی پیوستگی و انسجام وجود دارد.

اکنون بنا بر توضیحات بالا می توان به سهولت دریافت که سیاست تهاجمی جمعیتی جمهوری اسلامی، مثال بسیار بارزی از نتایج زیان بار و خطرناک سیاست اسلامی سازی علوم انسانی و اجتماعی است. بدین لحاظ هر گونه تلاش علمی برای مقابله با چنین سیاستی کمکی خواهد بود به دانشجویانی که مایلند خود را از چهارچوب های تنگ و غیر علمی تحمیلی برهانند. مطالعه اثر حاضر که علل و عوامل واقعی موثر در تحول جمعیتی ایران از دوران سلطنت مشروطه تا سال 1375 (1996) را با استفاده از روش تحقیق مدرن جمعیت شناسی مورد بررسی قرار داده است می تواند به ویژه برای دانشجویان سودمند افتد. برای همه این دلایل است که نگارنده تصمیم به انتشار کتاب در فضای مجازی گرفت تا آن را در خدمت علاقمندان قرار دهد.

در آخر، نگارنده از دوست و برادر گرامی، آقای تقی تام، که با محبت و دوستی کار بازخوانی و ویراستاری برگردان فارسی این اثر را با کوششی بی دریغ بر عهده گرفتند، صمیمانه تشکر می کند.

پاریس، نوامبر 2014

دکتر ماری لادیه - فولادی

پیشگفتار فیلیپ فرگ* برای چاپ فرانسه

به نظر بسیاری از ناظران غربی، حکومت ایران که از 1357 بوسیله روحانیت شیعه اصولگرا اداره می شود، تجسم غلبه تحجر فکری بر تجدد و روشنگرانی است. بر اساس این نظر، مذهبیبون ایران پس از حذف رژیم سلطنتی، که شیفتگی خویش را برای غرب پنهان نمی کرد، خود را به عنوان پاسداران نرماش ناپذیر نظامی مبتنی بر اخلاق اسلامی تثبیت نموده و بدین ترتیب، سیطره سنتی ترین نوع ارزش ها را بر تمامی جنبه های اخلاق اجتماعی، از تفسیر قوانین گرفته تا اعمال نظارت بر رفتار عملی مردم، گسترش دادند. این چنین سدی نتیجه ای جز بستن راهی که، سیستم شاه، هر چند بطور محدود و محصور، بطرف تجدد در ایران گشوده بود، نداشت. امروز نیز، هنوز، بر اساس این چنین تفسیری است که تصویرهای رسیده از ایران، از چادری که زنان رومی پوشاند گرفته تا مجازات تخطی کاران از قوانین دینی در رابطه با زندگی و فعالیت جنسی فردی، دریافت و قضاوت می شود.

در این کتاب، کلام دکتر ماری لادیه-فولادی با کلام سازگار و منطبق با طبع غالب منتقدان جمهوری اسلامی، همخوانی ندارد. وی از جمله معدود پژوهشگرانی است که با رد قبول کورکورانه تفاسیر و تحلیل های کلی و قراردادی آنان را با روشی علمی به محک واقعیت های آماری و عملی می گذارد و قضاوت می کند. نتایج پژوهش او شگفت آورند: نه تنها روند تحول خانواده در ایران در دوران جمهوری اسلامی، چندین جهش تحولی بزرگ را، چون افزایش سن ازدواج و کاهش باروری، که مشخصه های تجدد، به مفهوم جهانی آن هستند، نشان می دهد، بلکه آهنگ پرشتاب این جهش ها، پدیده گذار جمعیتی ایران را به یکی از سریع ترین گذار های تاریخ بدل کرده است. باروری در ایران طی کمتر از یک نسل کوتاه، راهی را پیمود که در اروپا دو قرن به طول کشیده است.

مسئله، جمعیت شناسی نمی تواند تمامی عملکردهای جامعه را توضیح دهد. اما این علم، با کنکاش در پدیده هایی عمیق و اساسی در بطن نظم اجتماعی و با استفاده از روش های لازمه و مناسب در جهت بررسی و مقایسه این پدیده ها، در روند زمان و مکان، محور ها و علل مهمی پر اهمیت، که نمی توان آن ها را نادیده گرفت، در اختیار قرار میدهد. این چنین است که اگر علم جمعیت شناسی، کلیشه های رایج و تفاسیر کلی گویانه را بی اعتبار می کند، شاید به این دلیل باشد که جمهوری اسلامی، واقعا، آنطور که همه تصور می کردند، عامل و حامل ارتجاع و یا عقب افتادگی نبوده است و شاید روحانیتی که بر ایران حکومت می کن، آنچنان که تصور می شد، واقعا، تمامی راه های تجدد و نوگرایی را مسدود نکرده بوده است.

شایسته است که بر هوشمندی و نوآوری نویسنده در تولید و سازماندهی داده ها و واقعیات و همچنین در انتخاب و بکارگیری روش های تحلیل، تاکید نمود. جدول 2 (فصل 1) می باید بعنوان شاه کلید این ساختمان فکری محسوب شود. در نگاه اول، صرفا فنی و تکنیکی، این جدول که به تفصیل تبدیلات و اصلاحات ضروری برای برآوردی تحریف نشده از نرخ مولید

*پروفسور فیلیپ فرگ (Philippe Fargues)، جمعیت و جامعه شناس، متخصص دنیای عرب و مدیر مرکز مطالعات سیاست مهاجرت (The Migration Policy Centre) در انستیتوی دانشگاه اروپایی (The European University Institute) در شهر فلورانس، مولف کتب و مقالات علمی متعدد در رابطه با وضعیت جمعیتی و شرایط اجتماعی سیاسی کشورهای عرب زبان خاورمیانه، خلیج فارس و آفریقای شمالی می باشد.

بر اساس سری تولدهای عرضه شده توسط اداره ثبت احوال را نشان می‌دهد، بگونه‌ای غیر مستقیم به نتیجه‌ای با برد سیاسی می‌انجامد که پیش دآوری‌های رایج درباره انقلاب اسلامی را بهم ریخته و دگرگون می‌کند. آمارخام ثبت شده بوسیله ثبت احوال ایران افزایش قابل توجه‌ای در تعداد تولدهای اعلام شده در طول سال‌های 1358-1362 نشان می‌داد، که این امر برای جمعیت‌شناسان ضرورتاً نشانه‌ای از افزایش نرخ مولید قلمداد می‌شد. تحلیل گران دلیل این دوباره از سرگیری افزایش مولید را به بروز انقلاب اسلامی، که یک سال پیش از آن رخ داده بود، و به سخنان پر شور و پر سر و صدای دولتمردان جدید در رابطه با زناشویی و تولد، نسبت می‌دادند. سخنانی که بیانگر گرایش این دولتمردان به رد ارزش‌های غربی و در عین حال نشانه اراده آنان در بسیج نیروهای فعال کشور در جنگ تازه آغاز شده با عراق بود.

ماری لادیه-فولادی نشان می‌دهد که این تفاسیر اشتباه هستند به این دلیل بسیار ساده که سری داده‌های مربوطه، خود، اشتباه هستند. برای میزان و اصلاح داده‌ها، وی در ابتدا با در نظر گرفتن یک امر کاملاً رایج و شناخته شده (مبتنی بر اینکه، در ایران، خانواده‌ها معمولاً تولد کودکان خویش را تاخیر به اداره ثبت احوال اعلام می‌کنند و حتی گاهی اصلاً اعلام نمی‌کنند)، و برگرداندن و تبدیل آن، در مرحله بعد، به یک قاعده آماری (با سازماندهی و ترکیب یک جدول زمانی از تاخیر اعلام مولید) به رسم یک منحنی جدید از مولید میزان و اصلاح شده می‌رسد که نسبت به منحنی‌ای که بر اساس مولید ثبتی توسط ثبت احوال بدست می‌آید کمی بالاتر در ارتباط با مولید سال‌های گذشته می‌باشد. تفاوت سری داده‌های تصحیح شده با سری داده‌های خام (تحریف شده) ارائه شده بوسیله ثبت احوال در این است که در آنان مولید برای دوران سلطنت افزایشی بیشتر نشان می‌دهد (+19% بین سال‌های 1345 و 1358) و در مقابل برای سال‌های نخستین انقلاب کاهش می‌یابد (-21% در سال‌های 1362-1359).

بر این اساس شکی نیست که افزایش میزان مولید، ثبت شده در ابتدای جمهوری اسلامی، ساخته و اشتباهی آماری بیش نبوده و در ضمن نخستین علائم کاهش مولید، آنچنان که ثبت احوال تداعی می‌کرد، نه در دوران سلطنت، بلکه در اواسط سال‌های 1360 (1980) نمایان می‌شوند. بر طبق قانون توازن، روش جمعیت‌شناسانه در رابطه با میزان و اصلاح - که پیش فرض‌های آن صرفاً آماری بوده و از هر گونه پیش‌دآوری سیاسی عاری هستند -، جهت گرایش انحرافی، حاصل از داده‌های خام و طبیعتاً نتیجه‌گیری‌های شتاب زده از آن را دگرگون ساخت. و ناچاراً، تجدید جمعیتی ایران را از این پس نمی‌توان به رژیم شاه بلکه می‌باید به رژیم خمینی نسبت داد.

چرا و چگونه بنیادگرایی باعث تولد تجدید شد؟ ماری لادیه-فولادی در پاسخ این سؤال می‌گوید: زیرا که فرای گفتار، رفتار اجتماعی راه خویش را طی کرده است؛ زیرا که تأثیر علمای دینی بر زندگی ملموس و عملی افراد، در نهایت، بسیار محدود می‌باشد؛ و بالاخره زیرا که جامعه، پدیده‌ای پیچیده است و هویت آن را نمی‌توان به طبقه سیاسی که بر آن حکومت می‌کند، محدود کرد. مورد دیگر، درجه استقلال تصمیم‌گیری زنان در ایران است؛ یا دقیق‌تر بگوئیم، ظرفیت و توان آنان در تثبیت خویش بعنوان بازیگران تمام عیار اجتماعی که جمعیت‌شناسان آن را امری کلیدی در تغییرات جمعیتی محسوب می‌دارند. حجم عظیمی از داده‌های مربوط به خانواده که از چهار گوشه جهان، در طی آخرین ربع قرن، گردآوری شده، بدون ابهام نشان داده‌اند که گذار از سطح بالای مرگ و میر و باروری، که هنوز هم در گذشته‌ای نه چندان دور مشاهده می‌شد، به سطحی تعدیل یافته و یا پائین کنونی، به مفهوم آماری کلمه، بستگی به متغیرهایی در رابطه با زنان دارد.

در ایران، شاید در زیر چادر است که آموزش دختران جوان به پدیده ای توده ای و همه گیر تبدیل شده، مشارکت زنان در زندگی اجتماعی توسعه یافته و بهداشت و تندرستی کودکان و خردسالان گسترش یافته است: اما در تحلیل نهائی، این موارد، کاملاً، اهرم های عام و جهانشمول در گذار جمعیتی هستند که به کار افتاده اند و عمل می کنند. تغییرات اجتماعی از طریق مجموعه ای متعدد از نهاد ها، سیستم های اداری و سیاست های دولتی و خصوصی متحقق می گردد که ایران، بر اساس الگویی نه چندان متفاوت با دیگر کشورها، و با موفقیتی قابل توجه، دست به بسط و گسترش آنان زد. حضور تشیع در صحنه نباید انقلاب واقعی را پنهان کند، دولت مذهبی نیز نباید جامعه سکولار را مخفی نماید. زیرا که وراثت صدای پر هیاهوی مساجد، نیروهای محرکه تغییرات اجتماعی در کارند.

حال این سؤال پیش می آید که اعتبار حکومت آیت الله ها در قبال این تغییر و تحولات جمعیتی قابل ملاحظه که تحت جمهوری اسلامی متحقق شده اند را می باید به حساب تصمیمات و عملکرد های موفق سیاسی و اجتماعی آنان یا به حساب هوشمندی آنان در آزاد گذارن جامعه در مسیر نبوغ خویش در بدعت گذاری گذاشت؟ آیا آنان در این امر صنعت کاران و یا بیشتر ناظران منفعل بودند؟ برای بهتر فهمیدن این موضوع، شاید بی فایده نباشد که وراثت های ایران به همسایگان عرب او بنگریم. در واقع در میانه سالهای 1360 (1980)، همزمان با ایران، کاهش میزان مولید در عربستان سعودی، در امارات خلیج فارس، در سوریه و اردن آغاز می شود و در مصر، بعد از مقدمه ای ده ساله، رو به شتاب می گذارد.

همزمانی کامل در گذار جمعیتی در بین کشورهای منطقه خاور میانه با ناهمگونی آنان در عرصه اعتقادات و اصول سیاسی مابینت دارد. همه این کشورها انقلابی اسلامی چون ایران برای اعتبار بخشیدن به تحولات خود نداشته اند اما آنچه در آنان مشترک است، اقتصادی شدیداً وابسته به نفت است: خواه بشکل مستقیم در نزد تولید کنندگان بزرگ طلای سیاه، چون ایران و کشورهای خلیج فارس، خواه به شکل غیر مستقیم نزد کشورهای چون سوریه، اردن و مصر که در آنان تقسیم برکات نفتی اشکال مختلف دولتی (کمک به توسعه) و خصوصی (پس انداز کارگران خارجی، سرمایه گذاری) گرفته است.

کشورهای عرب همسایه ایران، پس از اینکه در طی سال های رونق نفتی (1353-1363/1974-1984) هر کدام دارای شکلی از اشکال "دولت رفاه"* بودند، بالاخره همگی درگیر بحران نفتی گشتند. در زمان فرمانروایی نفت، بهره نفتی ویا خرده ریز های باقیمانده آن، تحت نام توسعه (بهداشت، آموزش و پرورش)، و یا به شکل یارانه مصرفی خانوار، بین مردم تقسیم می شد. از یک طرف برنامه های توسعه، بذریع تغییرات جمعیتی را می پراکند، در حالیکه از طرف دیگر، یارانه ها با تقلیل هزینه های باروری و تشویق زنان به ماندن در خانه، آن را خنثی می نمود. زمانی که در سال 1363 (1984)، قیمت بشکه نفت تنزل یافت، شوک نفتی با رو به خرابی نهادن وضع اقتصادی همراه گشت و باعث به زیر سؤال رفتن سخاوتمندی های دولت های "دولت رفاه" شد. خانواده ها خود را در مقابل هزینه پرورش فرزند تنها یافتند و طولی نکشید که بگونه ای وسیع و گسترده به سوی کنترل مولید رو آوردند. این چنین رابطه و عملکردی است که می تواند همزمانی قابل ملاحظه سقوط باروری (جدول 5، فصل 1) را با صعود شاخص قیمت ها (جدول 4، فصل 7) توضیح دهد. این مکانیسم مشترک در بین کشورهای منطقه، در مورد ایران، با توجه به هزینه فوق العاده جنگ در مقابل عراق، می توانست شدت و شتابی بیشتر یابد.

* به فرانسه Etat-providence و به انگلیسی Welfare State.

علاوه بر تعلقش به منطقه خاور میانه، با ترکیب بسیار ویژه اش از پدر سالاری، رانت نفتی و جنگ که یک تقویم واقعی محلی گذار جمعیتی برای منطقه تعیین می نماید، اثر حاضر با تدقیق آنان سعی در بیان همزمانی ایران با جهان دارد. در نتیجه گیری نهایی ایران نمی توانست، نه از تغییر و تحول جهانشمول آهنگ تولید جمعیت بگریزد و نه می توانست، از همگرایی با دنیایی که ورای تفاوت ها و ناهمگونی های شرایط اقتصادی و الگو های سیاسی، به سمت همشکلی می رود احتراز کند. این است آنچه که ما در این کتاب می یابیم. دکتر ماری لادیه-فولادی در این کتاب تنها نخستین بررسی سیستماتیک و علمی، انتشار یافته در یک زبان غربی، درباره جمعیت ایران را به ما عرضه می کند. با پایان کتاب شخص این احساس را دارد که جمعیت شناسی تناقضی را در واقعیت سیاسی ایران بیرون کشیده و نمایان کرده است: و آن تاثیر پذیری این واقعیات سیاسی از الگو های کلی است. گویی که گفتار و بیان سیاسی، هر چند بلند، قوی و پرشور، در نهایت تاثیری اندک بر عملکرد اجتماعی، که آمار از جهانشمولی آن پرده برمی دارد، دارند. گویی که جمهوری اسلامی به اثبات رساند که بستن مرزها ناممکن شده است.

مقدمه

علاقه و همبستگی اولیه افکار عمومی جهان نسبت به انقلاب ۱۳۵۷ ایران که از طریق تلویزیون شاهد آن بود، به سرعت تبدیل به نگرانی و اضطراب و سپس دلزدگی (واپس زدگی) شد. حوادث قهرآمیز ماه های نخست، قدرت گیری روحانیت شیعه و نهادینه کردن قواعد اسلامی، که یقینا دلایل اصلی این چرخش افکار عمومی بویژه در غرب را تشکیل می دهند، آنچنان تمامی انظار را به مسئله تشیع ایرانی جلب کرد که دیگر کسی به خود انقلاب توجه ای مبذول نداشت. رهبران جدید به نوبه خود با استقرار نمادین اخلاقی و پوشاکی و اتخاذ مواضع قهرآمیز ضد غربی، بذرنگرانی را نزد ناظران پاشیده و توجه آنها را به خود منحصر داشتند. در نظر آنان رژیم جدید بواسطه خصلت "بنیاد گرا" و "تمامیت خواهش"، بوضوح درمقابل روند نوگرایی که از چندین سال پیش در ایران شروع شده بود ایستاده بود و در اثر آشتی ناپذیری سران خود قادر بود به آن پایان بخشد.

داغ گذاشتن بر جمهوری اسلامی بدنبال خود بدنامی انقلابی را بهمراه داشت که این جمهوری از آن زاده شده بود. تا آنجا که انقلاب نفی خشونت بار نوگرایی پیشنهادی محمد رضا شاه از سوی جامعه ای نابالغ قلمداد شد و همه با نگرانی ایران را تصور می کردند که با مردود شمردن کلیه تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و همچنین جمعیتی به قهقرای خیال پردازی واپس گرایی در خواهد افتاد.

چنین بود و هنوز هم جهت گیری عمومی تفسیرها درباره انقلاب چنین است، انقلابی که به قول یان ریشار (Yann Richard) مورخ "هیچکس ندید که می آید". این خود به آن معنا است که شناخت از جامعه ایران بقدری محدود بود که پی گیری تحولاتش ناممکن می نمود. از آنجا که روحانیت شیعه ظاهرا مجموعه روند را تحت کنترل خود در آورده بود و نیز به دلیل آن که افکار عمومی غرب بی صبرانه در پی شناخت و فهم این شاخه از اسلام که تا آن زمان برایش ناشناخته بود می بود، بررسی های علمی و یا عامه فهمی که در آغاز سالهای دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) در ارتباط با ایران انجام گرفتند با شتاب زدگی بسیار همراه بودند و همگی بر روی بعد مذهبی متمرکز شده و تحولات اجتماعی را به باد فراموشی دادند. ایران پیش از هر چیز به مثابه مسئله ژئوپلیتیک خاورمیانه ای مورد تحلیل قرار می گرفت، و این تحلیلها که اساسا با ابزار تحقیق روزنامه نگارانه صورت می گرفتند تنها به اتفاقات جاری بها می دادند. ناظران که همواره جهش ها و حرکت های به ظاهر غیر عقلایی از آنان پیشی می گرفتند، کلید این معضل را در تاریخ سیاسی ایران جستجو می کردند و می پنداشتند که آن را با بررسی نقش و جایگاه روحانیت شیعه پیدا خواهند کرد و بدینسان هم توضیحی برای انقلاب اسلامی خواهند یافت و هم پی گرد های آنرا بهتر درک خواهند کرد. از اینرو آنها در مطالعات خود برای جامعه فقط نقشی دست دوم قائل می شدند و گاه آنرا تا حد توده آلت دست نخبگان تنزل می دادند.

با پایان جنگ و بازگشت نوعی آرامش، تحلیل های جدیدی در ارتباط با مسئله مطرح شد که از آنها می توان به چند بررسی و مطالعه میدانی جامعه شناختی و مردم شناختی اشاره کرد که این بار می کوشیدند تا جامعه ایران را درک کرده، رابطه اش را با اسلام سیاسی معین کنند²⁰. این بررسی ها در صدد آن بودند که عوامل اصلی انقلاب را باز شناخته، جایگاهی را که هر یک از آنان در تحقق و فرجام این فرایند اشغال کرده بود، تعیین کنند. در چهارچوب این مطالعات، با پرسش از مردم درباره دلایل پیوستنشان به انقلاب، معلوم شد که بدور از پیش داوریهای ساده گرایانه، عوامل تعیین کننده انقلاب نه تنها با اشکال مختلف نوگرایی مخالفتی نداشته، بلکه کاملاً برعکس، به روش ها و راههای گوناگون خواستار آن بودند. این مطالعات که بسیار نادر و بطور محدود نیز انتشار یافتند و بعلاوه بحثهای عمیق تری را در این زمینه طلب می کرد و هنوز نمی توانستند مدعی شوند که حقیقتاً گفتار و اندیشه مسلط در ارتباط با ماهیت انقلاب ایران را تغییر داده اند. البته افکار عمومی به مرور زمان کمی تحول یافت، ولی نظر و عقیده ای که نوعی استقلال برای تحولات اجتماعی ایران نسبت به اسلام سیاسی قائل بود همچنان نادرست ارزیابی شده، مورد بی اعتنایی قرار می گرفت.

بنابراین در این زمینه مطالعات زیادی باید صورت می گرفت. در واقع نیاز به روشن کردن و تدقیق مسئله دشوار فرایند نوگرایی ایران بدور از پیش ساخته های ذهنی که همزمان با وقوع حوادث انقلابی شکل گرفته بود، منشأ تولد این کتاب است. هدف ما انجام تحلیلی ژرف است تا از یکسو معلوم شود آیا انقلاب و جمهوری اسلامی بواقع روند نوگرایی از پیش آغاز شده را گسسته اند یا نه و از سوی دیگر چه اهمیت و اعتباری برای وقعه ۱۳۵۷ می بایست قائل شد. برای این کار، پیشنهاد ما این است که دورنمای معمول را واژگون ساخته، با مطالعه تحول جامعه و رفتار اجتماعی در چهارچوب جمعیت شناختی به درک تازه ای از مسئله نائل شویم. در واقع منظور ما آن است که در وهله اول بدور از مسئله اسلام سیاسی، تاریخی را بازسازی کنیم تا در آن نشانه های واقعی اسلام در تلقی مردم، آنجا که عادات و اخلاق مشحون از این دین کردار افراد را در انتخاب همسر، سن ازدواج، تعداد فرزند و یا ترکیب خانواده و توزیع نقش بین زن و مرد، معین می سازند، آشکار گردد.

از آنجا که علم جمعیت شناسی به تخصص ویژه ای درباره رخدادهایی که نظام هستی بشر را تشکیل می دهند، - یعنی تولد، ازدواج، مهاجرت و مرگ -، می پردازد، کاملاً با این چنین مطالعه ای همخوانی دارد. ما از طریق تحلیل پدیده های جمعیتی و بویژه باروری، خواهیم کوشید تا نه تنها اگر تغییری در رفتارها رخ داده است را معلوم کنیم بلکه تاریخ آن را نیز معین کرده و تعریفش نماییم. هرگونه تحول بنیادی جمعیتی از این جهت واجد اهمیت بسیار است که به اجبار با تحول کلی جامعه مورد نظر همراه می گردد، ضمن اینکه هر یک از این دو بیانگرو آشکار کننده دیگری است و هر دو در واکنش متقابل منطقی عمل می کنند - هر چند که باید در این زمینه از هرگونه «نظام سازی» پرهیز کرد. وقتی به مفهوم نوگرایی می اندیشیم باید تا حد ممکن طیف وسیعی را پوشش دهیم و عواملی نظیر سواد آموزی، اشتغال به تحصیل، پویایی اقتصادی، شهرنشینی یا تحول شرایط مسکن و خلاصه آنچه را که لازمه فهم وضعیت ایران و تحول آن در طول زمان است را مورد بررسی قرار دهیم. باید دانست که جامعه بصورت یک مجموعه عمل می کند، این امر ایجاب می کند که تغییرات را در تمام عرصه ها بسنجیم وگرنه قادر نخواهیم بود الگوی توضیح دهنده منسجمی ارائه دهیم.

کاملاً بدیهی است که مسائل سیاسی را نه برای داوری درباره رویدادهای سیاسی به معنای محدود کلمه، بلکه برای ارزیابی تغییرات عمیق یک رژیم سیاسی به رژیم سیاسی دیگر، از رژیم قدیم به رژیم جدید، باید در این تحلیل ملحوظ داشت.

²⁰ مسلماً دوباره به این آثار با ذکر آن ها، هنگامی که به مسائل تحول اجتماعی و فرهنگی ایران پس از انقلاب می پردازیم، باز خواهیم گشت.

درواقع مسئله نوگرایی که هم تحول قدرت سیاسی مرکزی و هم تشکیل دولت/ملت را در بر می گیرد، ما را به طرح پرسش هایی در باره رشد و توسعه ادارات دولتی، سرمایه گذاری های دولت ها در قلمرو بهداشت، آموزش و پرورش، تامین اجتماعی و اقتصاد به طور کلی رهنمون می شود.

خلاصه ما در نظر داریم به کمک تحلیل جمعیت شناسی که اساسا در بعد زمانی و هم چنین مکانی بکار بسته خواهد شد، تمامی روند تحول اجتماعی - سیاسی ایران را بررسی کرده تا آنرا بهتر و روشنتر دریابیم، در این جا فرض بر این است که ویژگی تاریخ معاصر ایران را بدون آنکه به مسائل جمعیتی بپردازیم نمی توان دریافت و همچنین نمی توان مسائل جمعیتی را بدون رجوع به متن کلی جامعه مورد بررسی قرار داد.

روش کلی بررسی ما عبارت است از مقایسه تحول جمعیتی و اجتماعی - سیاسی پیش و پس از انقلاب با تکیه اصلی بر روی سه سرشماری عمومی: ۱۳۵۵، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ (۱۹۷۶، ۱۹۸۶، ۱۹۹۶). همینطور در پی آنیم که در حد امکان تحولات تعدادی از معنی دار ترین شاخص های جمعیتی و اجتماعی - اقتصادی، که از حیث زمانی و مکانی تفاوت دارند را بازخوانی کرده، از طریق نمودار، جدول و نقشه ارائه کنیم. در واقع منابع آماری ما به طور عمده از سه سرشماری عمومی نفوس و مسکن سرچشمه می گیرند و به ما اجازه می دهند تا کارنامه شهرستانها (۱۶۲ شهرستان در ۱۳۵۵، ۱۹۵ در ۱۳۶۵ و ۲۵۴ در ۱۳۷۵) را بطور پیاپی تدوین کنیم. این امر برای ما دو فایده دارد: از یکسو دوام یا تغییر رفتارهای سنتی یک منطقه نسبت به مناطق دیگر را معلوم می کنیم و از سوی دیگر اثر و شعاع سیاست های توسعه حکومت مرکزی را در گونه ای دیالکتیک مناطق مرکزی- مناطق پیرامونی که در ایران بسیار معنی دار است، ارزیابی می کنیم.

محور بخش نخست اساسا مطالعه دوره گذار باروری است. این انتخاب که با قراردادهای معمول در مطالعات دوره گذار جمعیتی کمتر خوانایی دارد، در نظر اول ممکن است شگفت آور به نظر آید. در واقع تحول مرگ و میر و زناشویی مقدم بر تحول باروری است. این انتخاب بدین ترتیب توجیه می شود که هدف اصلی بررسی حاضر ارائه روند گذار جمعیتی در ایران نیست بلکه از آن فقط برای سنجش نوگرایی جامعه ایران در متنی سیاسی که ظاهرا به این نوگرایی تن نمی دهد، استفاده خواهیم کرد. شروع بررسی از باروری، که سطح آن شاخصی بارز و قطعی برای ارزیابی سمت گیری جامعه به سوی مدرنیته (نوگرایی) است، اجازه فهم و درک تاثیر واقعی سمت گیریهای سیاسی را داده، در عین حال چهارچوب تحلیلی را معین می کند که در پی آن خواهد آمد. این بخش که به تدقیق گاهشمار، آهنگ و شدت پدیده دوره گذار اختصاص یافته است، بنیان تامل و اندیشه ما را تشکیل می دهد. برای پرداختن به این مسئله، در ابتدا جمعیت زنان مورد توجه قرار می گیرد، و این امر البته به جهت آن است که جمعیت زنان نه تنها نقشی بنیادی در کاهش باروری داشته بلکه همواره به مثابه آماجی است که قوانین و حقوق مدنی بر له یا علیه آن چندین بار تغییر یافته است. به این اعتبار، جمعیت زنان داو اصلی تحول کلی جامعه را تشکیل می دهد. از این رو ما در پی آن خواهیم بود که تاثیر واقعی این دست کاری های قضایی را روی وضعیت زنان نشان داده و اثر آن را بر روی سلوک و رفتار آنان نیز معین نماییم.

بدین ترتیب، رفتار باروری و کردار زناشویی را در زمان و، تا آنجا که آمار اجازه دهد، در مکان (فضا) مورد مطالعه قرار خواهیم داد؛ و این همه باز با هدف سنجش هماهنگی و یا عدم هماهنگی تحولات اجتماعی و سیاسی صورت خواهد گرفت تا هم استقلال آنها نسبت به یکدیگر و طبیعت پیوندهایی که می توانند آنها را با هم متحد گردانند دریافت شوند و هم بتوان رشد و توسعه آنها در دو زمینه سیاسی و حقوقی را دنبال کرد.

پس از آن، به تجزیه و تحلیل خانواده که بعد و ترکیب آن رفتار باروری و زناشویی را منعکس می نماید، خواهیم پرداخت. نتایج یک نمونه گیری ویژه در شهر شیراز اجازه می دهد تا اهمیت تغییراتی را که در روابط درون خانواده رخ داده اند ارزیابی نماییم. در این جا نیز باید نقش دخالت دولت و تغییراتی که از یک رژیم سیاسی تا رژیم سیاسی دیگر در کارکرد اجتماعی خانواده بعمل آمده است، تعیین گردد. به بیان روشن تر، به منظور اندازه گیری واقعیت مدرن گرایی دولت ایران، سیاستهای حکومت سلطنتی و سپس جمهوری اسلامی را در قلمرو بیمه درمانی و اجتماعی محک خواهیم زد.

رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی که در دوران گذار باروری عاملی تعیین کننده است، موضوع بخش دوم را تشکیل خواهد داد. پس از بررسی سیاست های بهداشتی - درمانی دو رژیم سیاسی، سلطنت و جمهوری اسلامی، برای ارزیابی ثمربخشی هریک از آن دو در بهبود وضع بهداشت و سلامت، کوشش خواهیم کرد تا آنجا که داده ها و اطلاعات در دسترس اجازه می دهد، اثر تحول مرگ و میر را بر روی تحول باروری روشن کنیم. البته، آموزش و تحصیلات و پیشرفت آن در زمان، از جمله عوامل بنیادی نوگرایی یک جامعه هستند؛ بررسی های موجود در این زمینه بخوبی نشان می دهند که در غالب کشورها و مناطق مطالعه شده، تحصیلات، تاثیر مستقیمی بر باروری دارد. در ابتدا سیاست آموزش و پرورش و پیشرفت اشتغال به تحصیل در ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا از یکسو تعهدات دو رژیم سیاسی در همگانی کردن مدرسه و تحصیل را ارزیابی کنیم و از سوی دیگر نقش مدرسه به عنوان واسطه همسان ساز و متحد کننده مردم تحت لوای ملی را بررسی نماییم. در واقع آگاهی یافتن مردم به وحدت خویش شرط تعیین کننده ای به نظر می رسد تا همان مردم بتوانند در تمامیت خویش، خود را بر مبنای یک طرح واحد - در اینجا طرح نوگرایی - تغییر دهند.

سپس به بررسی سطح تحصیلات جمعیت بر حسب نسل و جنس خواهیم پرداخت. تاکید مجدداً بر روی زنان خواهد بود تا از ورای خطابه ها و نطقهای سیاسی، واقعیت رفتار قدرت سیاسی و مجموعه جامعه نسبت به تحصیلات زنان را مشخص نماییم.

شهرنشینی و رشد و توسعه روستاها از سالهای دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) نیز برای نشان دادن تغییرات قطعی در شرایط زندگی مردم مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بویژه در پی آن خواهیم بود که تفاوت آهنگ تحول را در مناطق شهری و روستایی بسنجیم تا معلوم شود که آیا شهر واقعاً نقش محرکه موثر را بازی می کند و نیز چه سهمی از تحول عمومی به جمعیت روستایی می رسد..

سیستم اقتصاد رانتی، که مبتنی بر موهبت نفتی است، از آغاز قرن بیستم در اقتصاد ایران نقشی بنیادی ایفا کرده است. کارکرد آنرا توضیح داده، کوشش خواهیم کرد تا نشان دهیم که این اقتصاد در ابقای رفتارهای سنتی و بنا بر آن در حفظ سطح بالای باروری، مشارکت داشته است. با دنبال کردن همین منطق، در صدد اندازه گیری تاثیر معکوس بحران اقتصادی ای بر خواهیم آمد که مانند تمام کشورهای تحت نظام اقتصاد نفتی، از آغاز سالهای دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) دامنگیر ایران شده است. این بحران چند وجهی، که درک و دریافت آن بواسطه کاستی منابع موجود بسیار مشکل است، از نقطه نظر ما بسیار اساسی است، زیرا در واقع در متن همین بحران است که تحولاتی که مورد توجه ماست، بویژه تجدید توزیع نقش ها در بستر خانواده و تغییر راهبردی که منتهی به کنترل باروری می شود، صورت گرفته است.

در سومین و آخرین بخش، قلمرو سیاسی را از سه جنبه بررسی می کنیم: ابتدا سیاست جمعیتی، یا دقیقتر بگوییم، به اجرا درآوردن برنامه های تنظیم خانواده را مورد مذاقه قرار خواهیم داد. در واقع تعلیق این برنامه ها در فردای انقلاب و اکتش های شدیدی را برانگیخت: این تعلیق به عنوان یک سیاست "ناتالیستی" تلقی می شد که با فرضیه های مطرح شده

در ابتدای استقرار جمهوری اسلامی مبنی بر سقوط طولانی مدت کشور به سوی سنت گرایی تطابق پیدا می کرد؛ گرچه حوادث بعدی الزاماً این برداشت را تصحیح کردند. از آنجا که ایران کشوری مسلمان به شمار می رود و نظر به مسائلی که در ارتباط با موضع اسلام در زمینه جلوگیری از بارداری مطرح می شود، برای شروع، نقطه نظر مجتهدان حقوق اسلامی دو مذهب سنی و شیعه عرضه خواهد شد. سپس دو سیاست کنترل موالید رژیم سیاسی قدیم و جدید در متن اجتماعی و اقتصادی هریک با هم مقایسه خواهند شد.

نوگرایی و تجدد دستگاه دولت، دومین جنبه ای است که به آن خواهیم پرداخت. در واقع سرشماری های جمعیت، مثلاً نیازمند وسایل اداری متمرکز است؛ همچنین می توان گفت که بلند پروازی هایی که به یک دولت انگیزه اجرای این چنین عملیاتی را می دهد، نمایانگر سطح رشد و توسعه اش می باشند: دولت نوین (مدرن) که وارد "منطق نمایندگی" می شود دیگر به استفاده از آمار برای برداشت مالیات و کنترل راضی نیست، بلکه از آن بهره می گیرد تا جامعه ای که بر روی آن قدرت خود را اعمال می کند بشناسد و تصویرش را به خود آن بازگرداند. بنابراین ما تحول جمع آوری آمار جمعیتی از آغاز تا به امروز را، تشریح خواهیم کرد ضمن این که در پی آن خواهیم بود تا هدف حکومت‌های پی در پی و از وراء آن، مراحل تبلور پیوندها بین ساختار دولتی و جامعه را تعریف کنیم.

سومین جنبه سیاسی که مورد توجه قرار گرفته است، دقیقاً تحول مشخص روابط سیاسی بین جمعیت و دارندگان قدرت است. نظر به آنکه تحولات جمعیتی اثری مستقیم روی شرایط اجتماعی سیاسی دارند، تلاش خواهیم کرد که رابطه بین تحولات جمعیتی و تغییرات سیاسی بسیار مهمی که در پایان قرن بیستم به وقوع پیوست، برقرار کنیم. بی تردید در کانون توجه ما انقلاب ۱۳۵۷ و پی آمدهای آن قرار خواهند داشت. با پرداختن به مسئله انقلاب، هدف ما رفتن به سوی توضیحی عمیق تر از این پدیده عمده و منحصر به فرد و درک نتایج دراز مدت آن است، هم در سطح وقایع سیاسی و هم در سطح تحولات اجتماعی ای که در بطن آن قرار دارند.

اعتقاد ما بر این است که برای پیشرفت در درک مطلبی به چنین پیچیدگی، بایستی روش و برخوردی هم جانبه اتخاذ کرد، حتی اگر نتوان آنطور که باید به هر یک از نکات ضروری پرداخت و برخی از آنان ناکامل باقی بمانند. ضمن کوشش برای نشان دادن غنای مسئله دوران گذار جمعیتی در ایران و کنشهای آن با روند انقلابی، در پی آنیم که چهارچوب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ای را که در آن جامعه ایران تحول یافته از نو تعریف کنیم: در این چهارچوب انقلاب ۱۳۵۷ مقام والایی اشغال می کند.

درآمد

پیش از آنکه به مسائلی بپردازیم که در این کتاب مورد تحلیل قرار خواهند گرفت و به منظور فهم بهتر آن ها، معرفی کوتاهی از متن وبستر تاریخی، اجتماعی، جمعیتی ایران بنظر ضروری می رسد.

تاریخ ایران که آغاز آن با برقراری امپراطوری هخامنشیان بدست کوروش کبیر مشخص می شود و به قرن ششم قبل از میلاد بر می گردد، مشحون است از لشکر کشی ها، هجوم ها و کشمکش های داخلی که منجر به تغییر محدوده های مرزی و داده های جمعیتی گشته و خصوصا بدنبال هر شکست نظامی منجر به تغییر سلاطین و گاه حتی، به تسلط و نفوذ خارجی گردیده اند.

از جمله رخداد هایی که در تاریخ ایران تا آغاز قرن بیستم نقطه عطفی را تشکیل داده اند، باید موارد زیرین را به ترتیب تاریخی ذکر کرد.

۱- فتح ایران توسط اعراب و مسلمانان در قرن هفتم میلادی که به آخرین امپراطوری ایران قبل از اسلام که ساسانیان بنیاد نهاده بودند (قرن سوم تا هفتم میلادی) پایان داد. این فتح بشدت به زرتشتی گری، که توسط ساسانیان به دین دولتی ارتقاء یافته بود، ضربه وارد آورد، هر چند که فاتحان مسلمان، گرویدن بلافاصله به دین نو را از اتباع جدید خود طلب نمی کردند و به آنان در مقابل پرداخت خراج، حق آزادی کیش داده می شد. بعلاوه این فتح، گسستی در پیوستگی سیاسی ایران را بدنبال داشت که تا قرن شانزدهم میلادی، خصوصا تحت سلطه اعراب، ترک ها و مغول ها قرار گرفت.

۲- استقرار سلسله صفوی (۸۸۱ تا ۱۱۰۱ هجری-شمسی) (۱۵۰۲ تا ۱۷۲۲ میلادی) توسط اسماعیل رئیس فرقه صفوی در اردبیل، که از خانواده ای ترک زبان و از تبار گُرد بود. وی مذهب شیعه دوازده امامی، که در آن زمان گرایشی اقلیت در اسلام بشمار می رفت، را بعنوان مذهب رسمی کشور اعلام کرد. به این ترتیب سلطان صفوی با این مذهب متفاوت موفق شد ایران را از تحت سلطه عثمانی رها کند و در عین حال کوشید که حس وحدت و موجودیت متمایز ایران را در بین ایرانیان بیدار نماید. این سیاست در عین حال به انزوای ایران که در آن هنگام از غرب و شرق خود به قدرت های سنی عثمانی و ازبک محدود می شد منجر گردید.

۳- دخالت قدرت های اروپایی، که به طور اخص مشخصه ایران دوران قاجار (۱۱۶۵-۱۳۰۴ هجری ش، ۱۷۸۶-۱۹۲۵ میلادی) است. ایران عصر قاجار که مدت های مدید از رشد و تکامل اقتصادی و پیشرفت های علمی و تکنیکی به دور مانده بود، تحت اثر خفت و تحقیر ناشی از شکست های نظامی و سیاسی در مقابل قدرت های روس و بریتانیا است متوجه عقب افتادگی خود گردید. بر خلاف قدرت های آسیایی که تا آن هنگام با راهبردی نظامی، اقدام به حمله و تجاوز به ایران کرده بودند، این قدرت های اروپایی راهبرد و دورنمایی کاملا متفاوت در برنامه های نظامی و خصوصا اقتصادی خود داشتند. بدین ترتیب امتیاز بگیران خارجی به ایران سرازیر شده و در مقابل حق امتیازی ناچیز که تنها احتیاجات بلافاصله شاه را ارضاء مینمود، امتیازات قابل ملاحظه ای در زمینه بهره برداری و یا اداره منابع اقتصادی

کشور بدست آوردند. نتیجه ناشی از چنین رابطه اقتصادی، نفوذ و دخالت آشکار و آشکارتر دو قدرت بزرگ روس و بریتانیا در حیات سیاسی ایران بود.

۴- انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ هجری.ش.، ۱۹۰۶ میلادی) که منجر به تدوین و امضاء قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی²¹ گردید: فساد و بی کفایتی حکمرانان قاجار که امکان تسلط دو قدرت روس و انگلیس بر اقتصاد کشور و دخالت آنان را در امور داخلی فراهم کرده بود، سرانجام نارضایتی روحانیون و نخبگان را برانگیخت. مشروطه خواهان که از افکار جدیدی که بوسیله تحصیل کردگان در اروپا به آنان منتقل شده بود، الهام می گرفتند، خواستار اصلاحات اجتماعی و حقوقی، برکناری برخی ماموران دولت مستبد و اخراج امتیازگرفتنگان بیگانه بودند. هنوز مبارزه بر ضد استبداد آغاز نشده بود که شکافی مابین دو نیروی روحانی و لائیک که تشکیل دهندگان جنبش مشروطیت بودند، نمودار شد. روحانیت با استقرار رژیم مکی بر مبنای پارلمانی مخالفت می ورزید و خواستار تحمیل مبنای و قوانین مذهبی به عنوان یگانه منبع و دلیل مشروعیت قانونگذاری بود. ولی عاقبت، علیرغم واکنشی این چنین که به شدت جنبش را تضعیف می کرد و نیز با وجود موانع متعدد دیگر، رژیم مشروطه مستقر گردید. در عین حال این رژیم بین سالهای ۱۲۸۶ تا ۱۳۰۴ شمسی (۱۹۰۷ و ۱۹۲۵) به دلایل وجود شرایطی فوق العاده پیچیده - بحران سیاسی داخلی، قحطی و کمبود مواد غذایی، اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متفقین یا اتحاد سه گانه و یا عملیات نظامی آنان در ایران، شورش های محلی - که کشور را در هرج و مرج و اغتشاش فرو برده بود، فلج شده بود.

این چهار رویدادهای مهم، از ویژگی های که در تعریف هویت ایران است که در قرن بیستم در یک وضعیت هرج و مرج آغاز شد.

این چهار رویداد بسیار مهم، ویژگی هویت ایران را تعریف می کند که در شرایط و وضعیتی آشفته پا به قرن بیستم می گذارد. شرایطی که این کشور حتی می رفت موافقت نامه ای مبتنی بر تحت حمایت انگلیس قرار گرفتن خود را در مجلس تصویب نماید. در چنین اوضاع پر آشوبی بود که در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی (۱۹۲۱)، رضا خان طی کودتایی نظامی کنترل پایتخت را بدست گرفت و حکومت نظامی اعلام کرد. هدف اولیه رضا خان وژگونی سلطنت قاجار نبود بلکه او می خواست که دولت را بدست گیرد. با اینحال به دنبال وخامت اوضاع سیاسی و اقتصادی، رضا خان که تا آن زمان به نخست وزیری رسیده و نام خانوادگی پهلوی را برگزیده بود، با تصویب انقراض سلسله قاجاریه توسط مجلس در آبان ۱۳۰۴ (۱۹۲۵)، مسئولیت حکومت موقت را بعهده گرفت و در ماه آذر همان سال بنا به تصمیم مجلس موسسان به پادشاهی منصوب گردید و در اردیبهشت ۱۳۰۵ (آوریل ۱۹۲۶) به عنوان اولین پادشاه سلسله پهلوی تاجگذاری نمود.

²¹ علیرغم نامش، این مجلس بیشتر شبیه "مجلس عالی" (États généraux) در رژیم سابق سلطنتی در فرانسه بود و نمایندگان آن از منتخبین شش لایه اجتماعی تشکیل می شد: شاهزادگان و اعضای قبایل قاجار، علمای مذهبی، نجبا و اولیاء، تجار و کسبه، مالکان ارضی، دهقانان و اصناف صنعتگر (1996 Digard et al.).

۱- ایران در دوران سلطنت □ اندان پهلوی

رضا شاه (1925-1941 ؛ 1304-1320)

مورخان در این که آغاز تغییرات تجددگرایانه در ایران با به قدرت رسیدن رضا شاه آغاز گردیده است، اتفاق نظر دارند (Khalili khou, 1994 ؛ Digard et al., 1996 ؛ Keddie, 1981). این اتفاق نظر ناشی از آن است که در طی بیست سال سلطنت وی، تمامی مظاهر یک تجدد نوپا خود را نشان داد: برقراری خدمت نظام وظیفه اجباری، نوسازی نظام اداری، تصویب قانون مدنی و قانون مجازات عمومی، رشد و توسعه آموزش و تعلیمات عمومی، منع چادر زنان و بالاخره سمت گیری به سوی یک اقتصاد نوین. در واقع رضا شاه با سر مشق گرفتن از حکومت لائیک در ترکیه نوین که کمال آتاتورک آن را بنیاد گذارده بود، تصمیم به هدایت قهری و جبری کشور به سوی تجدد گرفته بود. ولی نظر به اینکه از یک سو وضعیت اجتماعی و اقتصادی کشور عقب افتاده و ابتدائی و از سوی دیگر تعلق خاطر او بیش از هر چیز متوجه تحکیم قدرت خویش بود، موفقیت او در اهدافش از همان ابتدا بنظر مورد تردید قرار داشت. مشکل اصلی از نبود میل و انگیزه مردم ریشه می گرفت، که هنوز عمیقا به عادات و سنن و وابسته بودند امری که روحانیت و همچنین سایر نیروهای حاشیه ای (گریز از مرکز) برای مخالفت با اصلاحات از آن استفاده می کردند. بعلاوه فقدان امکانات فنی و نیروی انسانی کارآمد و کافی برای به اجرا درآوردن اصلاحات مزبور، برد و دامنه آن را کاهش می داد. به این موانع می بایست روش بسیار آمرانه رضا شاه را که بدون تردید در سرد کردن و پائین آوردن انگیزه مردم نقش داشته است را نیز افزود. در پایان سلطنت او، رفتار جامعه هنوز همچنان عمیقا سنتی باقی مانده بود؛ هر چند که کشور، بگونه ای صوری در عرصه های نظامی، اداری و اقتصادی دارای سازمان و نظامی منطبق، از دور، بر الگوهای غربی شده بود. اصلاحات رضا شاه شاید شکافی در جامعه سنتی گشود، اما به هیچ وجه تحولی نوین در ساختار آن پدید نیآورد.

در تیرماه سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) متفقین طی اتمام حجتی با رضا شاه خواستار اخراج اتباع آلمان که در آن زمان به تعداد زیادی در ایران بودند، شدند و بدنبال امتناع وی از این امر، نیروهای روس و انگلیس در شهریور همان سال به اشغال نظامی ایران پرداختند. در نتیجه رضا شاه مجبور به کناره گیری از سلطنت شد و به تبعید رفت.

محمد رضا شاه (1979-1941؛ 1357-1320)

انگلیس ها پس از مدتی شک و تأمل قبول کردند که محمد رضا، پسر جوان رضا شاه به جانشینی او به تخت سلطنت بنشیند. مشخصه سالهای نخستین سلطنت او، بحران های شدید سیاسی هستند که عاقبت به خروج از کشور و پناه بردن او به ایتالیا در 25 مرداد ۱۳۳۲ (1953) انجامید. اما به برکت کودتایی سازمان یافته بوسیله سازمان سیا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (19) اوت 1953 دوباره قدرت را بدست گرفت.

شاه که از این آزمایش و مقابله پیروز بیرون آمده بود، اهداف و جهت گیریهای مورد توجه پدر را دنبال کرد و تحت فشار امریکا که دیگر در ایران همچون ارباب خود را نشان میداد، سوق دادن کشور به سوی الگویی نوین در روابط اجتماعی- اقتصادی را تدارک دید. بدین ترتیب، در پایان سال های ۱۳۳۰ (1950)، شاه با اتکا به ثروت حاصل از بهره برداری از منابع نفتی که بتازگی ملی گشته بودند، توانست دست به اصلاحاتی وسیع در عرصه های اجتماعی و اقتصادی بزند.

این اصلاحات که نام " انقلاب سفید" را گرفت - انقلابی از بالا - و در طی رفراندومی فرمایشی در بحبوحه یک بحران شدید داخلی در بهمن ۱۳۴۲ (ژانویه ۱۹۶۳) به تصویب مردم رسید - ، شامل شش اصل زیر بود: اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل ها و مراتع، اصلاح قانون انتخابات که برای زنان نیز حق رأی قائل می شد، خصوصی سازی موسسات دولتی، سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات و بالاخره ایجاد سپاه دانش که زنان نیز در آن می توانستند شرکت کنند. امریکائیان که برانگیزندگان و مشوقان این برنامه اصلاحات بودند، از آن در صحنه بین المللی بعنوان عامل تعیین کننده بسیار مهم در قرارگرفتن ایران در مسیر تجدد، دفاع و پشتیبانی می کردند. اما این خوشبینی آنان حاصل قرائتی نظری وتجربیدی از پروژه و برنامه دولتی بود که شرایط واقعی و عمق و وسعت مشکلات متعددی را که بزودی می رفت که موفقیت این برنامه را به زیر سؤال ببرد، را در نظر نمی گرفت.

بطور مشخص، اصل اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگل ها و مراتع که که اصول اول انقلاب سفید بود، انگیزه اصلی نارضایتی و شکایاتی شد که منشاء اغنشاءات اجتماعی- سیاسی شش ماهه بعد از رفراندوم ۱۳۴۲ را تشکیل می داد. در واقع روحانیت و بخشی از اقلیت سنتی لائیک که درآمد های حاصل از زمین داری خود را در خطر می دیدند، این اصل را به عنوان تجاوز به حق مالکیت محکوم می کردند و بدین گونه تمامی اصلاحات پیشنهادی در چار چوب "انقلاب سفید" را مجموعاً رد کرده، آنها را به عنوان اقداماتی عوامفریبانه و تحمیل شده بوسیله قدرتهای بیگانه و در نتیجه متضاد با منافع مردم و ملت اعلام داشتند. بدنبال این مخالفت، یک سری تظاهرات اعتراضی پی در پی متشکل از طلاب مدارس دینی، کسبه بازار، دانشجویان و حتی سازمان های نادر سیاسی، در شهرهای بزرگ کشور برپا گردید که بسرعت و شدت سرکوب گردیدند. خشونت پلیس سیاسی، دستگیری های متعدد و از جمله دستگیری آیت الله خمینی²² در خرداد ۱۳۴۲ (ژوئن ۱۹۶۳) و بالاخره برقراری حکومت نظامی در اکثر شهرها، بگونه ای در اذهان عمومی و حافظه تاریخی مردمی تاثیر گذاشت که از آن پس " انقلاب سفید" در اذهان مفهوم سرکوب را تداعی می کرد. همه بر این باور بودند که نظریه بیرحمی و خشونتی که قدرت سیاسی برای تحمیل این اصلاحات بکار می برد، می بایست نتیجه گرفت که این اصلاحات برای او و متحدین غربی اش دارای سودمندی و منافع خاصی می باشد. مضافاً که در سال های بعد مردم شاهد آن بودند که اصلاحات ارضی در تمام مناطق کشور بگونه ای یکسان اجرا نگشته و بخش عظیمی از دهقانان که به مالکیت نرسیده بودند مجبور به مهاجرت به شهرها شده، در آنجا به یک زندگی رقت بارو آورده اند؛ و حتی بسیاری از آنانی که به مالکیت رسیده بودند، در اثر قرض و وامی که برای خرید ملک خویش گرفته بودند، فقیر شده بودند.

به همین گونه ملی کردن جنگل ها و مراتع که از حیث نظری، حفاظت و بهره برداری عقلانی منابع طبیعی کشور را در نظر داشت، برای دامداران عشایر نتایجی فاجعه آمیز ببار آورد. با به مرحله اجرا درآمدن این قانون، هر دامدار مجبور بود با پرداخت مالیاتی سالانه، که مبلغ آن بنا بر اساس تعداد و ترکیب احشام تعیین می گردید (Digard et al., 1996)، مجوزی شخصی و جداگانه برای استفاده از مراتع چرا داشته باشد. مساحت مراتعی که بدین ترتیب موقتاً به دارندگان مجوز واگذار می شد، از آنجا که وسعتش بر اساس سقف معینی محاسبه شده بود و از آن فراتر نمی رفت، بسیار محدود بود و مانع از آن می شد که دامداران حشم خود را افزایش داده و به این ترتیب سطح زندگی خود را بهبود بخشند. در

²² دو ماه پس از دستگیری، آیت الله خمینی از زندان به اقامتگاهی تحت نظر منتقل شد و عاقبت در فروردین ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) آزاد شده و به قم برگشت. حکومت چندی نسبت به بیانیه ها و اعلامیه های وی اغماض می کرد تا در آبان ۱۳۴۳ (اکتبر ۱۹۶۴)، زمانی که خطابه مشهور، معروف به "نطق ضد کاپیتولاسیون" را ایراد کرد و در آن تصویب قانونی از جانب مجلس مبتنی بر تضمین مصونیت کامل برای مستشاران نظامی آمریکایی مقیم ایران مورد انتقاد و تقبیح قرار داد، بلافاصله دستگیر شده و به کشور ترکیه تبعید شد.

ضمن شخصی و فردی کردن اجباری فعالیت شبانی، از طریق ضروری کردن مجوز، با نظام سنتی گله داری جمعی عشایر در تناقض بود و آنانی را که امکانات کافی در اختیار نداشتند، مجبور به اسکان می ساخت. عشایر فعالانه در مقابل به اجرا در آمدن این قانون مقاومت کردند: دولت مرکزی به منظور تحمیل و تحکیم آن و سرکوب "اشرار" حتی از وارد کردن ارتش به صحنه دریغ نورزید. اعدام های بدون محاکمه بسیاری از سران قبایل و همچنین اعدام وسیع بخش فقیر عشایر، باقی ماندگان طوایف را بالاخره وادار به اطاعت نمود.

اصول سوم و چهارم و پنجم که از تجربیات ژاپن و فرانسه ملهم شده بودند، از جانب مردم عوامفربانانه ارزیابی شدند. روحانیت خصوصاً به حق رأی زنان و شرکت آنان در "سپاه دانش" معترض بود و آن را مغایر با احکام اسلامی می دانست. ایجاد "سپاه دانش" راه حلی مطلوب برای مبارزه با بیسوادی در مناطق روستایی به نظر می رسید. این سپاه مشمولانی را در بر می گرفت که با داشتن دیپلم و یا مدرکی بالاتر، پس از انجام چهار ماه اولیه خدمت سربازی خود، بیست ماه باقی مانده آنرا تحت سازماندهی و پوشش وزارت آموزش و پرورش ادامه می دادند. این وزارتخانه هم آنان را در نواحی مختلف روستایی برای تدریس و آموزش کودکان و بزرگسالان تقسیم می کرد. دولت بدین ترتیب امید داشت که کمبود آموزگاران را در سطح کشور جبران کرده و آموزش و تعلیمات را در مناطق روستایی گسترش دهد. کمی بعدتر، دو "سپاه" دیگر منطبق بر اصول هفتم و هشتم "انقلاب سفید"، برای تکمیل این اقدامات و پاسخ به ضروریات رشد و توسعه کشور، تشکیل شدند. این ها بترتیب عبارت بودند از "سپاه بهداشت"، تشکیل شده در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴)، از مشمولان فارغ التحصیل در رشته پزشکی و "سپاه ترویج و آبادانی" که در ۱۳۴۴ (۱۹۶۵)، از مشمولان فارغ التحصیل در رشته های کشاورزی، مهندسی و معماری و غیره تشکیل شد. اما فعالیت این دو "سپاه"، با توجه به رشد ناکافی آموزش عالی در ایران آن زمان و در نتیجه، تعداد محدود فارغ التحصیلان، نمی توانست تمامی مناطق کشور را تحت پوشش بگیرد. افزون بر آن جوانان مشمول این سه سپاه که بر خلاف میل خود به نقاط دور دست کشور، دور از خانواده، فرستاده شده بودند، برای چنین ماموریتی به حد کافی انگیزه و آمادگی نداشتند. بنابراین، شرط احتیاط است که در بررسی اثرات فعالیت های این سه سپاه بر پیشبرد و تحقق اهداف اصلاحات، نتیجه را نسبی ارزیابی کرد.

در سال های بعد بند های دیگری بر این اصول افزوده شدند و شمار آنان به شانزده رسید اما همچون اصول نخستین، درجه موفقیت آن ها از آنچه انتظار می رفت، بسیار ضعیف تر بود. ایرانیان همچنان این نوع سیاست را عوامفربانانه ارزیابی می کردند. علاوه بر روش "اراده گرایانه" حکومت سلطنتی در به اجرا گذاردن این اصلاحات، باید بر بینش تبعیض گرایانه آن در مورد روستائیان و عشایر نیز تاکید ورزید. روستاهای ایران در برنامه های رشد و توسعه کنار گذارده شده و در نتیجه در تمام زمینه ها عقب افتادگی آنان نسبت به شهرها قابل ملاحظه بود. وضعیت عشایر باز هم بدتر از روستا ها بود. دولت که روش زندگی آنانرا متحجرمی دانست، با نادیده انگاشتن وضعیت معیشت و شرایط زندگیشان، هیچ راه دیگری جز اسکان گرفتن در مقابل آنان نمی گذاشت.

سرکوب شدید اعتراضات در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳)، به محمد رضا شاه اجازه داد تا خویش را به عنوان حاکم مطلق کشور تثبیت نماید. طی سال های بعد نیز با استفاده از سیستم پلیسی و روش های آمرانه و خشن سعی در محدود و خفه کردن فضای سیاسی کشور کرد. اما مردم در نبود فضای گفتگو و ابراز عقیده، عاقبت مشروعیت شاه را به زیر سؤال بردند. امری که، کمی بعد تر، روزهای انقلابی و سقوط رژیم سلطنتی در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) را بدنبال داشت.

2- انقلاب ۱۳۵۷ و تغییر رژیم سیاسی: جمهوری اسلامی

انقلاب ۱۳۵۷ که یکی از مهمترین وقایع تعیین کننده جهان را در پایان قرن بیستم تشکیل می دهد، دوره جدیدی را در تاریخ ایران گشود. دوره ای که شاهد رخ داد پرشتاب وقایع و حوادث متعدد و پی در پی ای که از پیروزی انقلاب تا بمدت ده سال، تمامی کشور را تکان داده و دگرگون ساختند: برقراری جمهوری اسلامی و مواضع افراطی و قهرآمیز رهبران جدید در مقابل غرب و خصوصا در رابطه با ایالات متحده آمریکا در مدتی کوتاه باعث انزوای ایران در صحنه بین المللی گردیدند. بدنبال تجاوزمرزی عراق در سال ۱۳۵۹ (1980)، جنگی هشت ساله آغاز گشت که بالاخره در سال ۱۳۶۷ (1988) به پایان رسید. محاصره اقتصادی ایران از جانب غرب، نتایجی فاجعه آمیز بر اقتصاد ایران داشت و بحران شدیدی که ایران از پایان سال های ۱۳۵۰ (1970) درگیر آن بود را حاد تر و عمیق تر نمود. سرکوب خشونت آمیز مخالفان رژیم جمهوری اسلامی، مهاجرت بسیاری از ایرانیان را به سوی کشورهای غربی بدنبال داشت. دوباره وارد کردن احکام شرع در مجموعه قوانین مدنی و جزایی و در پایان، برقراری حجاب اجباری، بگونه ای روشن هویت اسلامی قدرت سیاسی جدید ایران را مشخص و تثبیت کرد.

یکی دیگر از مشخصات این دوران، شور و تحرک انقلابی بود. به نظر جوانان که بازیگران اصلی انقلابی بودند که به بیش از ۲۵۰۰ سال حکومت سلطنتی پایان داده بود، از آن پس هر تصمیم و هر عملی ممکن به نظر می رسید. نزد آنان میل پرشور به تغییر، بازسازی و کمک ویاری رسانی به محروم ترین اقشار اجتماعی، که دیگر بر آنان نام "مستضعفین" اطلاق می شد تا مشخص شود که آنان قربانیان غرور و تبعیضات رژیم سابق بوده اند، می جوشید. افزون بر این، مردم که تمامی چشم امید خود را به انقلاب بسته بودند، با پافشاری در هر فرصتی، انتظار خود را بر ضرورت بهبود شرایط زندگی ابراز می کردند. بدین ترتیب، جمهوری اسلامی، که میل به دادن تصویری متضاد، در مقایسه با رژیم محمد رضا شاه داشت، تن به اجرای برنامه ای فعال و پویا در زمینه توسعه اجتماعی و اقتصادی در کشور و به ویژه در مناطق حاشیه ای و روستائی آن داد. برنامه ای که بگونه ای وسیع باعث تغییر صورتبندی اجتماعی و اقتصادی این مناطق گشت. دولت اسلامی که از آزمون انقلاب و جنگ نیرومند بیرون آمده بود، با وجود ضعف مالی و اقتصادی ناشی از هزینه گزاف جنگ و بحران وخیم اقتصادی، وارد منطق برنامه ریزی گردید. حتی در رابطه با کشورهای غربی سیاست جدیدی اتخاذ کرده و سعی به خروج از انزوای خود کرد. در عرصه اجتماعی و اقتصادی، ضروریات و الزامات او را به دادن امتیازاتی مجبور نمود. این چنین بود که در سال های دهه ۱۳۷۰ (1990)، در بسترو زمینه ای متفاوت و متمایز از دهه قبل، گشایش کوچکی در کشور پدیدار شد. نسل های جدیدی از زن و مرد، بدون آنکه مشروعیت رژیم اسلامی را به زیر سؤال برند، به انحای مختلف، میل و خواسته خود مبنی بر ضرورت اصلاحات اجتماعی و سیاسی را مصرانه بیان داشتند. آنان در بین سال های ۱۳۷۵ و ۱۳۷۹ (2001-1996)، با بهره گیری از پنج فرصتی که انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و شوراهای شهر و روستا فراهم آورد، صدا و خواسته خود را بگوش مسئولین رساندند. نتایج این انتخابات، ضمن این که شاهدی بر زنده بودن و پختگی جامعه برآمده از انقلاب را در ایران نشان می داد، دلیلی نیز بر میل خلل ناپذیر این جامعه به استقرار دموکراسی در کشور بود.

3 - کلیاتی از مشخصات اجتماعی - جمعیتی در ایران

ایران در مرزهای فعلی خود که در قرن نوزدهم میلادی تثبیت شده اند در بخش غربی فلاتی وسیع به همین نام گسترده شده که در جنوب غربی آسیا واقع گردیده است. ایران با وسعتی برابر با ۱۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع از شمال به ارمنستان، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و دریای خزر، از شرق به افغانستان و پاکستان، از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس و بالاخره از غرب به ترکیه و عراق محدود می شود (نقشه ایران).

نقشه ایران معاصر

به ترتیب استان (تقسیمات کشوری ۱۳۷۹)



ترکیب جمعیت

جمعیت ایران از گروه های مختلف زبانی و فرهنگی ترکیب یافته که مهمترین آنان عبارت اند از:

۱. فارس ها: این گروه بخصوص در مناطق مرکزی و در شمال شرقی کشور (نقشه ایران معاصر) متمرکزند. زبان آنان، فارسی، زبان رسمی کشور بوده و در مدارس به عنوان زبان اصلی و اجباری تدریس می گردد. فارس ها اکثرا مسلمان شیعه هستند.

۲. ترک های آذری: این گروه در استان آذربایجان شرقی و غربی متمرکز هستند و در عین حال در تمامی شهرهای کشور پراکنده اند. زبان آنان ترکی و اکثریتشان شیعه مذهب هستند.

۳. کردها: این گروه در شمال غربی کشور در استان های کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی و همچنین در شمال شرقی کشور، در استان خراسان متمرکزند. زبانشان کردی است و مذهبشان سنی و همچنین شیعه می باشد و در بین آنان مسیحی کاتولیک نیز وجود دارد.

۴. لرها: استان اصلی آنان لرستان و ایلام در غرب ایران است. اما مانند دیگر گروه ها، آنان نیز در استان های همسایه و دیگر استان ها پراکنده اند. زبانشان لری است که به زبان فارسی نزدیک است. لر ها مسلمان شیعه هستند.

۵. بلوچ: این گروه در استان سیستان-بلوچستان واقع در جنوب شرقی ایران متمرکز است. زبان آنان بلوچی و مذهب اکثریت آنان سنی است.

۶. ترکمن ها: آنان در استان گلستان و در بخش شمال غربی استان خراسان در شمال شرقی کشور ساکن هستند. زبانشان ترکمنی و مذهب آنان سنی می باشد

۷. عرب ها: این گروه اساسا در استان خوزستان در جنوب غربی کشور متمرکز است؛ زبانشان عربی و اکثریتشان سنی مذهب هستند.

اکثریت بزرگی از این مجموعه گروه های زبانی و فرهنگی از جمعیت های ساکن و اقلیت کوچکی از عشایر غیر ساکن تشکیل یافته است. تمرکز و بیلاق-قشلاق عشایر در غالب مناطق غربی، جنوب غربی، جنوبی و بالاخره شمال شرقی می باشد. عشایر بر حسب زبان به بختیاری، ترک، کرد و بلوچ تقسیم و تفکیک می شوند.

جمعیت ایران اقلیت های مذهبی را نیز در بر می گیرد که از یهودیان، زرتشتیان (هرود با اصلیت ایرانی) و مسیحی ها تشکیل شده اند و مسیحیان خود شامل سه بخش آسوری ها، کلدانی ها (اکثریت کاتولیک) و ارمنه (ارتدکس) می شوند. این اقلیت ها اکثرا در شهرهای بزرگ استان های تهران، مرکزی، آذربایجان غربی، اصفهان، مازندران، سمنان، یزد و کرمان پراکنده هستند.

تا زمان حاضر هیچگونه آماری در دسترس نیست که بتوان نسبت هر کدام از این گروه های زبانی و فرهنگی را در کل جمعیت کشور تعیین کرد. مقامات دولتی، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی، به دلایل آشکار سیاسی، از تولید چنین آماری خودداری نموده اند.

چند شاخص اجتماعی - جمعیتی

در آغاز قرن بیستم میلادی بنا بر نتایج یک محاسبه گذشته نگر که بوسیله مرکز آمار ایران صورت گرفته است، ایران تقریباً دارای ۸,۶ میلیون سکنه بوده است. این جمعیت با نرخ متوسط رشد سالانه ای برابر با ۰,۶٪، می بایستی در سال ۱۳۰۱ شمسی به حدود ۹,۷ میلیون رسیده باشد. از این تاریخ به بعد بنظر می رسد که جمعیت با آهنگی پر شتاب تر، با نرخ متوسط رشد سالانه ای برابر ۱,۸٪، افزایش یافته باشد، به گونه ای که در سال ۱۳۳۱ به ۱۶,۲ میلیون نفر رسیده است.

از ۱۳۳۵ به بعد، پنج سرشماری انجام یافته بفاصله هر ده سال یکبار، که شناخت دقیق تری از تحول جمعیتی ایران را ممکن ساختند (جدول ۱).

جدول ۱- جمعیت ایران بر حسب منطقه سکونت و نرخ سواد آموزی

سال	جمعیت	رشد سالانه (درصد)	جمعیت شهری	جمعیت روستایی	نرخ شهرنشینی (درصد)	نرخ باسوادی جمعیت 6 ساله و بیشتر (درصد)
1335	18954704		5953563	13001141	31	مردان 22* زنان 7*
1345	25788723	3.1	9794246	15994476	38	مردان 40** زنان 18**
1355	33708744	2.7	15854680	17854064	47	مردان 59 زنان 35
1365	49455010	3.8	26844561	22349351	54	مردان 71 زنان 52
1375	60055488	1.9	36817789	23026293	61	مردان 85 زنان 74

منابع: سرشماری های ده ساله بین ۱۹۳۵ و ۱۳۷۵، مرکز آمار ایران.
* جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر؛ ** جمعیت ۷ ساله و بیشتر

بین سال های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۵۶)، جمعیت به آهنگ متوسط سالانه، نزدیک به ۳٪ رشد یافته و شمار آن از ۱۸,۹ میلیون به ۳۳,۷ میلیون رسیده است. بین سال های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ (۱۹۸۶-۱۹۷۶) نرخ رشد، به دلیل کم شماری جمعیت به هنگام سرشماری ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) و خصوصاً ورود انبوه پناهندگان افغانی و عراقی که تعدادشان تقریباً به ۳ میلیون نفر بالغ می شد، به ۳,۸٪ رسید. این نرخ رشد از آن پس سرعت خود را به مرور از دست داد، بگونه ای که در بین سال های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ (۱۹۹۶-۱۹۸۶)، از نرخ رشد سالانه ای برابر با ۲٪ تجاوز نمی کرد. نرخ جمعیت ایران را در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) به ۶۰,۷ میلیون رساند. بنا بر برآوردهای ما براساس روش ترکیبی مبتنی بر دو فرض صورت گرفته، یکی فرض " کاهش آهسته" و دیگری فرض " کاهش سریع"، جمعیت ایران در سال ۱۴۰۴ (۲۰۲۵) به ۹۰ میلیون خواهد رسید.

جمعیت ساکن در مجموعه های شهری تا سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) بنظر نسبتاً کم می آید. بدنبال اصلاحات ارضی از سال ۱۳۴۲ مهاجرت به طرف شهرها رو به شتاب نهاد و به ۴۷٪ کل جمعیت در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) رسید. هر چند که شهرنشینی گرایش به رشد خود را حفظ کرد ولی آهنگ آن کمی کند شد. در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) جمعیت شهری ۶۱٪ کل جمعیت را تشکیل می داده است.

رشد و توسعه سیستم آموزشی در ایران با تاخیر همراه بود به نحوی که در ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) در بین جمعیت ده سال به بالا، تنها ۲۲٪ از مردان و ۷٪ از زنان با سواد بودند. این وضعیت به آهستگی رو به بهبود می گذارد: در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در آستانه انقلاب، نرخ با سوادان شش ساله و بیشتر، ۵۹٪ برای مردان و ۳۵٪ برای زنان بوده است. پس از انقلاب، اجرای برنامه های توسعه اجتماعی-اقتصادی، بخصوص در زمینه توسعه و گسترش مدارس، منشاء رشد جمعیت با سواد است که نرخ آن در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) به ۸۵٪ برای مردان و ۷۴٪ برای زنان رسید. قابل ذکر است که این زنان هستند که بیشتر از این سیاست آموزشی بهره جسته و در فاصله ۲۰ سال نرخ باسوادی در بین آنان از ۳۵٪ در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) به ۷۴٪ در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) رسیده است.

بخش نخست

از یک رژیم جمعیتی سنتی
به یک رژیم جمعیتی مدرن

فصل اول

دوران گذار باروری

۱- باروری، شایع وضعیت جامعه

دوران گذار باروری در درون دگرگونی عمومی و کلی یک جامعه جای دارد. اگر بپذیریم که " کاهش باروری بخشی اساسی از یک روند فراگیر رهایی از قید و بند است" (Lesthaeghe, 1983) کنترل بارداری همچون گواه اعمال آزادی فردی پدیدار می شود. پس برای فهم و درک کاهش باروری بایستی آنرا در متن اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی اش قرار داد. به این ترتیب، بررسی کاهش باروری از حوزه صرف جمعیت شناسی فراتر رفته به سوی پرسش های وسیع در ارتباط با تحول خود جامعه سمت گیری می کند.

مدتها طول کشید تا جامعه های مسلمان آزادی فردی را به رسمیت شناختند. چرا که در این جامعه ها مطابق سنتها، تولید مثل، با منافع خانوادگی و گروه خویشاوندی گره خورده بود. اقتدار خانواده، که بر ساختار پدرسالاری قبیله ای آغازینش استوار بود، بر بعد و وسعت که نشانه ای از ثروت و قدرت بود، بنا شده بود. در چنین سازمان اجتماعی، سطح بالای باروری، همچون قاعده تلقی می شد و زن، که تنها به جهت جنسیتش، به موقعیتی فرودست و فرمانبردار رانده شده بود، وظیفه داشت تا در خدمت همسر خویش برای گسترده تر کردن خانواده، فرزند به دنیا آورد. به نحوی که، باروری زن وثیقه تداوم زندگی زناشویی او بود و بر عکس عقیم بودنش بطور تقریباً خودکار به طلاق و پایان زندگی زناشویی منجر می شد. بنا بر این به دنیا آوردن فرزند و پرورش آنان هویت و کارکرد منحصر به فرد زن را تشکیل می داد، و اگر وی به آن تن نمی داد به انزوا کشیده می شد. هر عملی که تداوم این سازمان اجتماعی را تامین می کرد با قواعدی توجیه می شد که منافع گروهی خانوادگی را به منافع فردی، به ویژه جنس زن، ترجیح می داد. اگر آشکار است که این الگو، طی قرنها و منطقه به منطقه بنا بر خدادهای مرتبط با اوضاع و احوال متفاوت، دچار نوساناتی شده است، به همان اندازه نیز آشکار می باشد که قبل از نیمه دوم قرن بیستم، شرایط ضروری برای کاهش مهم و پردوام باروری فراهم نبوده است. بنابراین کاهش باروری که در شرایط غلبه الگوی سنتی غیر قابل تصور است، به تغییر عمیق نظام اجتماعی بستگی دارد. و بالاخره امروزه مشاهده می شود که نظام مزبور عاقبت پس از یک قرن مقاومت، بتدریج قواعد جدیدی را پذیرفته که حقوق فرد را مستقل از گروه خانوادگی²³ به رسمیت می شناسد. یکی از نتایج بسیار مهم این تغییر، کاهش منظم باروری

²³ توضیح روند دگرگونی اجتماعی جوامع مسلمان به طور اعم هدف اثر حاضر نیست، هر کشوری نیاز به مطالعه ویژه دارد. از ورای مثال ایران، این امکان وجود دارد که مورد این کشورها باز شکافی عمیق شود تا روند مزبور در پیچیدگی و گستردگی آن آشکار شود.

است، که از ابتدای سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) در تمام جوامع مسلمان مشاهده شده است. این کاهش به نوبه خود گواه تحول منطقی وضعیت زن است. اگر زن همچنان در فضای خانوادگی "وابسته و در حصار نگهداشته می شد" بدون آن که اختیار "آزاد جسم خود را" (Bianquis, 1986) داشته باشد، و اگر نقش او همچنان به، به دنیا آوردن فرزند محدود می شد، باروری او هرگز کاهش نمی یافت.

به این ترتیب سطح باروری شاخص خوبی از تحول جامعه و بخصوص نشانگر تحول منزلت زن به سوی نوگرایی است. بنا براین از این نقطه نظر است که بویژه بررسی گذار باروری جالب است.

۲- تحول باروری در ایران

پیش از انقلاب ۱۳۵۷، در ایران مسئله باروری عملاً در مباحثات عمومی غایب بود. زیرا فرض براین بود که سیاست نوگرایی اراده گرایانه همانطور که مسئله توسعه را حل می کند این مسئله را نیز حل خواهد کرد. بواسطه فقدان داده های لازم و کافی، سطح باروری غالباً با استفاده از نتایج سرشماری ها و یا آمارگیری های مقطعی ارزیابی می شد. با تکیه به نتایج این برآوردها، که از بکارگیری یک روش و فن محاسبه یکسان حاصل نمی شدند، در داخل و خارج کشور برخی ناظران تأیید می کردند که دوران گذار باروری در ایران در سالهای دهه ۱۳۵۰ آغاز شده است. برای ناظران مزبور، عرفی شدن قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، تدوین قوانین ناظر بر ارتقاء وضعیت زن و بالاخره اجرای برنامه تنظیم خانواده از سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) دلایل اصلی این تحول جمعیتی مهم را تشکیل می داد.

این نوع استدلال، که پویایی جامعه را کاملاً نادیده گرفته و در تغییرات اجتماعی، نقش تعیین کننده ای را برای قوانین و تصمیمات سیاسی قائل می شود، اساس و بنیاد تفسیرها درباره تحول باروری در ایران پس از استقرار جمهوری اسلامی شد.²⁴ برای ناظران، بازگشت اسلام به صحنه سیاسی، مترادف با بازگشت به سنت های کهن هزارساله ی جامعه مکه قرن هفتم میلادی و زیر سوال بردن سیاست مدرنیزاسیونی بود که از پانزده سال پیش آغاز شده بود. از نو اسلامی کردن قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت، و توقف تبلیغات برای کنترل موالید (حتی اگر استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری هرگز ممنوع نشد) و تحمیل حجاب به زنان از سوی دولت اسلامی، برای ناظران مزبور نشانه های آشکاری در تأیید نظراتشان فراهم می ساخت. به این ترتیب، روش های برآورد غیر مستقیم²⁵ برای ارزیابی باروری در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، بر مبنای پرسش هایی (که برای نخستین بار در پرسشنامه سرشماری

²⁴ از جمله آثار فراوانی که در این مورد وجود دارد، تنها به اثری اکتفا می کنیم که کلیه تحلیل های مربوط به تحول باروری در ایران پس از انقلاب را تحت تأثیر قراردادده و همچنان می دهد: نگاه کنید به مقالات اکبر آقاجانیان و بخصوص به مقاله اش تحت عنوان «جمعیت در ایران تغییر می کند، ۱۹۸۶-۱۹۶۶ یک دوران گذار جمعیتی متوقف شده؟» در مجله جمعیت و توسعه، جلد ۱۷، شماره ۴، ۱۹۹۱، صفحه ۷۰۳-۷۱۴.

Aghajanian, A. « Population change in Iran, 1966-1986: A Stalled Demographic Transition? », in: *Population and Development Review*, 17, n° 4, 1991, p. 703-714.

²⁵ در اکثر مواقع منظور روشها و فنون ویلیام براس (William Brass) است که در کتاب آموزشی شماره ۱۰ دپارتمان جمعیت سازمان ملل متحد عرضه شده اند: کتاب آموزشی شماره ۱۰، فنون غیرمستقیم برآوردهای جمعیتی، ST/ESA/SER.A/81، سازمان ملل، نیویورک ۱۹۸۴. جمعیت شناسان در ایران از این روش ها برای برآورد میزان باروری در سال ۱۳۶۵ استفاده کرده اند.

گنجانده شده بودند) در ارتباط با تعداد فرزندان زنده بدنیا آمده در طول زندگی بارور زن و همچنین تعداد فرزندان زنده بدنیا آمده در طول دوازده ماه پیش از سرشماری، بکار بسته شد.

ولی این روش ها که بر فرضیه ثبات نسبی باروری در پانزده سال قبل از آمارگیری و یا سرشماری بنا شده است، خطر نادیده گرفتن تحول اخیر باروری و در نتیجه خطر بالاتر برآورد کردن میزان واقعی آن را با خود همراه دارد. با این حال، دست اندرکاران بدون اینکه در سازگاری این روش با گرایش واقعی باروری فکر کنند و حتا بدون احتیاطات مرسوم (Aghajanian, 1991)، نتایج حاصله که بر مبنای آن تعداد متوسط فرزند برای هر زن در مناطق شهری ۵/۷، در مناطق روستایی ۸/۶ و برای کل کشور ۶/۹ بود را ارائه دادند²⁶ آنان با مقایسه این سطح باروری با میزان آن در سال ۱۳۴۵²⁷، ۷/۷ فرزند برای هر زن برای کل کشور، و در سال ۱۳۵۵-۱۳۵۲²⁸ (1973-1976)، به ترتیب ۴/۴ فرزند در مناطق شهری، ۷/۸ فرزند در مناطق روستایی و ۶/۳ فرزند در کل کشور، می توانستند نتیجه گیری کنند که نرخ باروری پس از انقلاب ۱۳۵۷ آشکارا افزایش یافته است. در تمام تحلیل های مربوط به وضعیت جمعیتی ایران پس از انقلاب، چنین آمده است: اجرای احکام شریعت، از گذار جمعیتی در ایران که تصور میشد در سال های دهه ۱۳۵۰ آغاز شده بود، جلوگیری کرده و حتی موجب افزایش باروری شده است.

آمار نا کامل و مقایسه میزان باروری محاسبه شده با روش های متفاوت، به اضافه قرائت بسیار محدود از نظریه دوران گذار باروری نقایص و کاستی هایی را تشکیل می دهند که تجدید نظر در قرائت تحول باروری در ایران را ضروری می سازد. با توجه به مجادلات و مباحثات پیش آمده و به قصد بر آورد باروری به شیوه ای همسان برای مجموعه دوره زمانی مورد بررسی، پیشنهاد می کنیم که با استفاده از آمار موالید ثبت شده در ثبت احوال که بازسازی یک سری پیوسته را ممکن می سازند، از نو مسئله را مورد مطالعه قرار دهیم. بدین ترتیب می توان گرایش باروری را در طی زمانی طولانی دنبال کرده، صحت و اعتبار استدلال هایی که تا این جا بعمل آمده است، را محک بزنیم.

میزان و اصلاح* موالید²⁹

دفاتر ادراه ثبت احوال، که در سال ۱۳۰۴ (1925) تاسیس شد، تا مدت زیادی کامل نبود. با وجود بهبود قابل ملاحظه ثبت موالید از آغاز سال های دهه ۱۳۶۰، بویژه برای جیره بندی مواد غذایی در دوران جنگ ایران و عراق که موجب

²⁶ بنا به روش بکار گرفته شده، نتایج تغییر می کنند: زنجان برای کل کشور ۶/۳ فرزند برای هر زن در سال ۱۳۶۵ بدست می آورد، یعنی همان میزان باروری که در سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۲ محاسبه شده است (Zandjani, 1991)؛ مرکز آمار ایران برای کل کشور، ۶/۹ فرزند بطور متوسط برای هر زن بدست می آورد؛ آقاجانیان در مقاله فوق الذکر خود از این بر آورد آخر که افزایش محسوسی را در سطح باروری نسبت به میزان برآوردی آن در سال های ۱۳۵۵-۱۳۵۲ نشان می دهد، استفاده می کند.

²⁷ برای سال ۱۳۴۵، عملیات بسیاری، بنا بر نتایج سرشماری همان سال، میزان سازی جمعیت سرشماری شده، رابطه فرزندان/مادر و ضرایب تعدیل نرخ های باروری بر حسب سن که سازمان ملل معین کرده، برای ارزیابی نرخ های باروری بکار گرفته شده اند (Behnam and Chasteland, Amani and Puech, 1966؛ Amani, 1974).

²⁸ برای سال ۱۳۵۵، بر آوردها از نتایج یک آمارگیری که به صورت تعاقبی توسط مرکز آمار ایران با همکاری سازمان ملل طی هفت دوره با فواصل زمانی شش ماهه بین سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ انجام شده است، حاصل می شوند: آمارگیری از رشد جمعیت در ایران، گزارش نهایی ۱۳۵۵-۱۳۵۲، تهران، مرکز آمار ایران، ۱۳۵۷، ۱۱۴ صفحه.

* به زبان انگلیسی Adjustment و به زبان فرانسه Ajustement

²⁹ موالیدی که در ادراه ثبت احوال به ثبت رسیده اند، فقط شامل موالید کودکانی می شوند که والدین آنها تابعیت ایرانی دارند.

ثابت بلافاصله تولد فرزندان توسط خانواده ها می شد، این دفاتر تا همین سالهای اخیر، مجموع تولد ها و فوت های هر سال را پوشش نمی دادند.

در این دفاتر ثبتی، از یکسو موالید سال جاری $n(t)$ را داریم و از سوی دیگر موالیدی را که طی سال های قبل رخ داده اند $n'(t - a^{30})$ ولی در همین سال جاری (t) به ثبت رسیده اند (به عبارت دیگر ثبت معوقه موالید).

بنابر این، تعداد موالید قطعی در یک سال تمام $N(t)$ برابر خواهد بود با جمع :

— تعداد موالید در سال جاری که بعضا به ثبت رسیده اند، $n(t)$ ؛

— موالیدی که در طی سال رخ داده ولی با تاخیر به ثبت رسیده اند (ثبت معوقه)، $n'(t + a)$.

این موالید بایستی بر مبنای احتمال بقا³¹ تا سن (a) بازیابی و اصلاح شوند تا تعداد متوفیاتی که پیش از ثبت تولد شان رخ داده است ملحوظ شوند. بنابر این داریم :

$$N(t) = n(t) + d0(t) + \sum_{a=1}^{10} [n'(t + a) + d'(0, a)]$$

که در آن d وفات های رخ داده شده بین تولد و ثبت آن را نشان می دهد³².

موالیدی که با تاخیر به ثبت رسیده اند، را می توان بر مبنای سنی که در زمان ثبت تولد ذکر شده است، توزیع کرد. ولی داده های در دسترس، شناخت توزیع این موالید را مگر بر حسب گروههای سنی و آنهم فقط برای سالهای ۱۳۶۳ و ۱۳۶۶ (۱۹۸۴ و ۱۹۸۷) ممکن می سازد. (جدول ۱).

جدول ۱ – موالیدی که با تاخیر به ثبت رسیده اند (ثبت معوقه) بر حسب گروه های سنی به هنگام ثبت

تعداد موالید ثبتی معوقه				گروه های سنی به هنگام ثبت
درصد	۱۳۶۶	درصد	۱۳۶۳	
۸۵/۱۱	۱۲۲۴۴۹	۸۳/۹۴	۲۶۱۲۵۴	۱-۴ ساله
۵/۴۷	۷۸۶۸	۸/۱۳	۲۵۳۱۰	۵-۹ ساله
۹/۴۲	۱۳۵۵۲	۷/۹۳	۲۴۶۷۰	۱۰ ساله و بیشتر
۱۰۰	۱۴۳۸۶۹	۱۰۰	۳۱۱۲۳۴	کل

منبع: سازمان ثبت احوال کشور

³⁰ (a) مدت زمانی را نشان می دهد که طی آن موالید به ثبت رسیده اند، این مدت زمان بین ۱۰ تا ۱۰۰ سال و بیشتر می باشد.

³¹ بواسطه فقدان داده های آماری لازم و کافی در ارتباط با مرگ و میر کودکان زیر یکسال، جداول عمر استاندارد را بکار می گیریم تا بتوانیم ضرایب احتمال بقا را محاسبه کنیم.

³² باید تاکید کرد که $d0(t)$ فوت کودکان زیر یکسال را در طول سال t نشان می دهد. فوت این کودکان بین تولدشان که در همان سال t رخ داده و ثبت آن اتفاق افتاده است. چرا که مردم غالبا بین چند روز و چند ماه برای ثبت تولد فرزندشان تاخیر دارند. از آنجا که این فاصله زمانی ناشناخته می باشد، ضریب بقای زیر یکسالگی را برای بازیابی و اصلاح تعداد موالید ثبت شده در همان سال وقوع رخ دادن بکار گرفته ایم. همچنین $d'(0, a)$ تعداد مرگی را نشان می دهد که در دوره زمان بین تولد و سن a به هنگام ثبت همان تولد رخ داده است. این سن از یک تا ۱۰ سالگی است.

ساختار مثبت مولید تاخیری بر حسب گروه های سنی برای دو سال مزبور (۱۳۶۳ و ۱۳۶۶) بسیار بهم نزدیک است و می توان میانگین آنها را در ارتباط با کل دوره زمانی مورد مطالعه ۱۳۷۴-۱۳۴۵ (۱۹۹۵-۱۹۶۶) بکار بست. بنابراین: ۸۵/۵٪ مولید مثبتی معوقه به گروه سن ۱ تا ۴ ساله، ۶/۲٪ به ۵ تا ۹ ساله و ۸/۱٪ به ۱۰ ساله و بیشتر تعلق خواهند داشت. از آنجا که توزیع این مولید به ترتیب سن در داخل هر گروه سنی نیز مشخص نیست و از آنجا که هیچ چیز اجازه نمی دهد فکر کنیم که مثبت معوقه مولید ترجیحا در برخی از سنین انجام می گیرد، فرض را بر آن گرفتیم که مثبت معوقه مولید در داخل هر گروه سنی، به صورت همسان توزیع می شود.

لازم به یاد آوری است که داده های مربوط به مولید، دوره ۱۳۷۸-۱۳۴۵ (۱۹۹۹-۱۹۶۶) را دربرمیگیرند، ولی در مورد سالهای ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸ (۱۹۹۲-۱۹۹۹) ما فقط از شمار کل مولید مثبت شده، بدون تفکیک مولید سال جاری و مثبت معوقه، اطلاع داریم. از آنجا که بخشی از مولید مثبتی سالهای ۱۳۷۱، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ (۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴) به مولیدی مربوط می شوند که قبل از این سه سال رویداده، فرض را بر آن گرفتیم که مولید مثبت شده با تاخیر این سه سال همان نسبتی را با کل مولید مثبت شده در این سالها دارند که مولید مثبت شده با تاخیر با کل مولید مثبت شده در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱). بدین ترتیب توزیع مولید مثبت شده با تاخیر این سه سال را به همان روشی که در فوق عرضه شد، به دست می آوریم. اما در مورد مولید مثبتی سالهای ۱۳۷۸-۱۳۷۴ (۱۹۹۹-۱۹۹۵)، باید گفت که این مولید به دلیلی که در زیر می آید مولید مثبت شده با تاخیر را در بر نمی گیرند:

سازمان ثبت احوال کشور از سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) اقدامات قابل ملاحظه ای را برای به روز کردن ثبت مولید بکار برده و این اقدامات با مصوبه دولتی (مورخ ۱۳۷۲، ۱۹۹۳ میلادی) با استناد به اینکه هر ایرانی باید شناسنامه خود را پیش از ۱۳۷۳/۳/۲۱ (۲۱ ژوئن ۱۹۹۴)³³ تجدید کند، تصریح شد. بنابراین بسیار محتمل است که تمامی مولید مثبت نشده تا انقضای مهلتی که مصوبه دولتی مذکور مقرر کرده، ثبت شده باشند و در نتیجه مولید مثبتی سالهای ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ (۱۹۹۵-۱۹۹۹) فقط در برگزیده مولید قطعی سالهای مزبور است.³⁴

مولیدی که با تاخیر به ثبت رسیده را بایستی با کمک ضرایب احتمال بقا اصلاح کرد تا بتوانیم تعداد فوت هایی که از زمان تولد تا ثبت در ادره ثبت احوال رخ داده است را در این بازبازی لحاظ کنیم. این ضرایب از جدول های عمر استاندارد Coale و Demeny، "الگوی غرب" که مناسبترین الگو برای شرایط ایران به نظر می رسد، گرفته شده اند. به برکت نتایج سرشماری ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و آماری گیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)، می توان میزان مرگ و میر را برآورد کرد. معلوم شد که برای سال ۱۳۶۵، میزان ۱۸ و برای سال ۱۳۷۰ میزان ۱۸/۶ مناسب ترین است (امید زندگی در

³³ طبق تقویم خورشیدی ایرانی که زمان آن از هجرت (۱۶ ژوئیه ۶۲۲ میلادی) آغاز می شود، سال معمولی، ۳۶۵ روز و سال کبیسه ۳۶۶ روز است. هر سال به ۱۲ ماه تقسیم شده که شش ماه اول آن هر یک ۳۱ روز، ۵ ماه بعدی هر یک ۳۰ روز و بالاخره ماه دوازدهم در یک سال معمولی ۲۹ روز و در یک سال کبیسه ۳۰ روز دارد. سال با شروع اعتدال (Equinox) بهاری، که بر طبق تقویم گریگوری ۲۰، ۲۱ یا ۲۲ مارس است، آغاز می شود. تفاوت نظام سال کبیسه بین این دو تقویم باعث تفاوت سال جید ایرانی در رابطه با تقویم گریگوری می شود.

³⁴ در پایان جنگ، سیاست جیره بندی مواد غذایی همچنان به دلیل بحران اقتصادی و افزایش قابل توجه قیمت ها دنبال شد. بنا به این سیاست، بین هر خانواده به نسبت تعداد اعضایش کوپن هایی توزیع می شد تا بدین وسیله هر خانواده بتواند تعداد معینی از احتیاجات اولیه و حیاتی خویش را به قیمت یارانه ای تهیه نماید. در نتیجه اکثریت قریب به اتفاق مردم قویا تر غیب شدند که شناسنامه های خود را تجدید کنند. بعلاوه، گسترش مدارس، شهرنشینی، توسعه اقتصادی و اجتماعی روستاها به ویژه تاسیس خانه های بهداشت، کاهش مرگ و میر کودکان که ادامه حیات فرزندان را به خانواده ها اطمینان می داد، اجرای برنامه واکسیناسیون کودکان، توزیع کارت های واکسیناسیون از سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) که در فصل چهارم به آن خواهیم پرداخت، و بالاخره گسترش توانایی های سازمان ثبت احوال، به خصوص از پایان جنگ، دلایل دیگری را تشکیل می دهند تا به بهبود مثبت به هنگام مولید، هر چه بیشتر باور داشته باشیم.

بدو تولد زنان به ترتیب برابر با ۶۲/۵ و ۶۴ سال می باشند؛ احتمال بقا در سنین مختلف براین پایه محاسبه شده است. این اصلاحات در مورد مولید ثبت شده در همان سال تقویمی رویدادشان نیز بعمل آمد.

بنا به فرضیه انتخابی ما در ابتدا، مبنی بر آن که مولید با تاخیر ثبت شده در اداره ثبت احوال $n'(t-a)$ بطور یکسان روی ده سال توزیع می گردد، روند تعدیل* مولید عبارت است از بازگرداندن مولیدی که به این ترتیب اصلاح شده اند $[n'(t+a)+d'](0,a)$ ، به سالهای مربوطه شان تا سپس آنها را به مولید اصلاح شده همان سال اضافه کنیم $n(t) + d0$ (t). از سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) به بعد، به دلیل آشکار تطابق زمانی که به تقویم مربوط میگردد، دیگر نمی توان آنها را روی ده سال توزیع کرد. هر چه از حیث زمانی پیشتر می رویم، سن تولد در هنگام ثبت تاخیری آن کمتر می شود: تا نهمین سالگرد تولد در سال ۱۳۶۴، هشتمین سالگرد تولد در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و همین گونه به بعد. از آنجا که تمام مولید ثبت نشده بنا به تصویب نامه فوق الذکر در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) "شناسایی و ثبت" می شوند، تاکید بر این نکته ضروری به نظر می رسد که این روش موجب هیچ نوع انحراف آماری نمی گردد.

نتایج تعدیل مولید به همراه مولید ثبت شده در ثبت احوال در جدول ۲ عرضه شده اند.

برای کنترل اعتبار نتایج این تعدیل، مولید اصلاح شده، با تعداد کودکان کمتر از یکسال نیز که به هنگام سرشماری های متوالی شمارش شده، مقایسه شده اند. از آنجا که سرشماری ها در میانه سال عرفی صورت گرفته، میانگین مولید تنظیم شده روی دو سال نیز محاسبه شده تا با داده های سرشماری ها مقابله شوند³⁵ (جدول ۳).

³⁵ تجربه نشان می دهد که در کشوری مانند ایران غالباً گرایش به فراموش کردن کودکان کم سن و سال به طور عام و نوزادان به طور خاص وجود دارد. بنابر این کاملاً بنظر بدیهی می رسد که سرشماری ها برای شمارش جمعیت از مولید ثبتی پراعتبارتر نباشند؛ مسلماً این امر به تدریج با ارتقای سطح سواد آموزی و تحصیل مردم و بهبود آموزش ماموران سرشماری تغییر خواهد کرد.
* به زبان انگلیسی Adjustment و به زبان فرانسه Ajustement.

جدول ۲- موالید ثبت شده در ثبت احوال و موالید اصلاح و تنظیم شده

موالید تنظیم و اصلاح شده			*موالید ثبت شده در ثبت احوال*			
جمع موالید اصلاح و تنظیم شده (۷)	موالید ثبتی معوقه اصلاح و تنظیم شده (۶)	موالید سال جاری اصلاح و تنظیم شده (۵)	جمع (۴)	موالید ثبتی معوقه (۳)	موالید سال جاری (۲)	سال (۱)
1 285 881	742 092	543 789	1 102 169	۶۲۷۲۴۴	۴۷۴۹۲۵	۱۳۴۵
1 289 286	774 217	515 069	1 049 356	۵۹۹۵۱۴	۴۴۹۸۴۲	۱۳۴۶
1 333 599	796 483	537 116	1 047 510	۵۷۸۴۱۳	۴۶۹۰۹۷	۱۳۴۷
1 349 492	826 800	522 693	1 096 494	۶۳۹۹۹۴	۴۵۶۵۰۰	۱۳۴۸
1 425 863	883 763	542 100	1 179 387	۶۹۶۲۳۲	۴۸۳۱۵۵	۱۳۴۹
1 432 696	876 393	556 303	1 233 893	۷۳۸۰۷۹	۴۹۵۸۱۴	۱۳۵۰
1 401 719	881 066	520 653	1 138 522	۶۷۴۴۸۲	۰۴۰ ۴۶۴	۱۳۵۱
1 425 682	884 286	541 395	1 201 756	۷۱۹۲۲۹	۴۸۲ ۵۲۷	۱۳۵۲
1 452 688	874 146	578 542	1 252 007	۷۶۷۰۴۴	۹۶۳ ۴۸۴	۱۳۵۳
1 488 681	895 386	593 295	1 343 412	۸۰۴۰۵۳	۵۳۹۳۵۹	۱۳۵۴
1 624 442	1 005 410	619 032	1 401 426	۸۳۸۶۷۰	۵۶۲۷۵۶	۱۳۵۵
1 676 281	1 044 229	632 052	1 409 431	۸۳۴۸۳۸	۵۷۴۵۹۳	۱۳۵۶
1 607 541	1 016 493	591 048	1 369 597	۸۳۲۲۸۱	۵۳۷۳۱۶	۱۳۵۷
1 698 858	900 678	798 181	1 689 908	۹۶۴۲۸۹	۷۲۵۶۱۹	۱۳۵۸
1 788 000	657 129	1 130 871	2 450 308	۱۴۰۱۲۶۳	۱۰۴۹۰۴۵	۱۳۵۹
1 882 035	463 678	1 418 357	2 421 611	۱۱۰۵۸۸۱	۱۳۱۵۷۳۰	۱۳۶۰
1 807 820	346 078	1 461 742	2 101 894	۷۴۵۹۱۸	۱۳۵۵۹۷۶	۱۳۶۱
2 032 660	251 034	1 781 627	2 203 448	۵۵۰۷۳۳	۱۶۵۲۷۱۶	۱۳۶۲
2 056 104	212 893	1 843 211	2 067 803	۳۵۷۹۶۰	۱۷۰۹۸۴۳	۱۳۶۳
2 001 938	157 742	1 844 196	2 033 285	۲۸۰۲۴۷	۱۷۵۳۰۳۸	۱۳۶۴
2 233 969	119 960	2 114 009	2 259 055	۲۴۹۵۴۱	۲۰۰۹۵۱۴	۱۳۶۵
1 880 906	106 759	1 774 148	1 832 089	۱۴۵۶۳۷	۱۶۸۶۴۵۲	۱۳۶۶
1 917 654	81 153	1 836 501	1 944 149	۱۹۸۴۲۶	۱۷۴۵۷۲۳	۱۳۶۷
1 884 456	82 861	1 801 595	1 784 811	۷۲۲۶۸	۱۷۱۲۵۴۳	۱۳۶۸
1 778 891	81 883	1 697 008	1 722 977	۹۱۲۳۹	۱۶۳۱۷۳۸	۱۳۶۹
1 606 672	60 413	1 546 260	1 582 931	۹۶۱۴۳	۱۴۸۶۷۸۸	۱۳۷۰
1 433 926	39 741	1 394 186	1 433 243	۹۲۶۸۰	۱۳۴۰۵۶۳	۱۳۷۱
1 322 025	20 470	1 301 555	1 338 017	۸۶۵۲۲	۱۲۵۱۴۹۵	۱۳۷۲
1 387 903	-	1 387 903	1 426 784	۹۲۲۶۲	۱۳۳۴۵۲۲	۱۳۷۳**
1 253 587	-	1 253 587	1 205 372		۱۲۰۵۳۷۲	۱۳۷۴**
1 235 419	-	1 235 419	1 187 903		۱۱۸۷۹۰۳	۱۳۷۵**
1 226 430	-	1 226 430	1 179 260		۱۱۷۹۲۶۰	۱۳۷۶**
1 233 065	-	1 233 065	1 185 639		۱۱۸۵۶۳۹	۱۳۷۷**
1 224 659	-	1 224 659	1 177 557		۱۱۷۷۵۵۷	۱۳۷۸**

موالید ستون های (۲) و (۳) اصلاح و تنظیم شده و به ترتیب در ستون های (۵) و (۶) ارائه شده اند.
 * منابع: جمعیت، فصلنامه سازمان ثبت احوال، شماره ۲، ۱۳۷۱، صفحات ۷ تا ۲۳ و سالنامه آماری کشور، مرکز آمار ایران.
 ** از آنجا که همه تولد های ثبت نشده سال های قبل از ۱۳۷۳ فهرست شده اند، موالید ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۸ فقط با موالید سال جاری تطبیق می کند.

جدول 3 - کودکان کمتر از یکسال، موالید ثبت شده در ثبت احوال و موالید تعدیل شده

سال سرشماری	کودکان کمتر از یکسال که در سرشماری شمار □ شده اند	موالید ثبت شده در ثبت احوال*	موالید تعدیل شده*
۱۳۴۵	۸۱۷۱۳۴	۴۷۴۹۲۵	۱۲۸۵۸۸۱
۱۳۵۵	۹۷۸۱۳۳	۵۵۱۰۵۷	۱۵۵۶۵۶۲
۱۳۶۵	۱۷۶۷۷۲۶	۱۸۸۱۲۷۶	۲۱۳۶۳۲۶
۱۳۷۰	۱۴۶۳۵۳۴	۱۵۵۹۲۶۳	۱۶۶۳۰۳۰
۱۳۷۵	۱۰۲۰۹۳۶	۱۱۹۶۶۳۷	۱۲۳۵۴۱۹

* منظور میانگین ولادت هایی است که در دو سال متوالی رخ داده اند: سال سرشماری و سال پیش از آن، مگر سال ۱۳۴۵ که فقط ولادت های همان سال را ارائه می کند.

پوشش موالید توسط ثبت احوال به نحو قابل ملاحظه ای در سال های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) بهبود می یابد، با اینکه نتایج سرشماری ۱۳۶۵ همچنان کاستی هایی منعکس می کند. بالاخره این دو منبع بوضوح در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) بهم نزدیک می شوند. با تعدیل موالید، رقمی بالاتر از سرشماری ها و موالید ثبت شده در ثبت احوال بدست آمده است که ثابت می کند روش بکار گرفته شده برای اصلاح موالید به کم بر آورد کردن تعداد موالید منتهی نمی گردد.

برآورد نرخ باروری³⁶

تعداد زنان بر حسب گروه های سنی و به تفکیک هر سال عرفی نیز تعدیل شده اند. تعداد زنان با ملیت ایرانی³⁷ از طریق میانگین نرخ رشد جمعیت بین سرشماری های سال های ۱۳۴۵، ۱۳۵۵، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ و آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ محاسبه شده است. اما برای کنترل این نتایج، از روش فرافکنی* افراد یک سرشماری به سرشماری بعدی با استفاده از عملکرد احتمال بقا نیز استفاده کرده ایم. به این ترتیب بر مبنای سرشماری ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) و به کمک ضریب های احتمال بقای گروه های سنی پنج ساله یک جدول عمر استاندارد (در مورد حاضر، جداول عمر استاندارد الگوی غرب، میزان های ۱۴ تا ۱۸)، جمعیت زنان، بر حسب گروه های سنی پنج ساله، پنج سال به پنج سال فرافکنی شده اند.

برآورد نرخ های رشد سالانه افراد که با این روش محاسبه شده به ما اجازه می دهد که نرخ رشد را برای هر سال از ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۸ (۱۹۹۹-۱۹۶۶) ارزیابی کنیم. نتایج هر دو روش بقدری به هم نزدیک هستند که می توان از هریک از آنها، بدون تفاوت استفاده کرد.

از آنجا که توزیع موالید بر حسب گروه های سنی زنان نیز نامعلوم بود، ضرورت داشت که آن را از طریق شبیه سازی** برآورد کنیم. به این منظور، نرخ های باروری زنان را در سوریه انتخاب کردیم. این انتخاب در وهله اول با شباهت

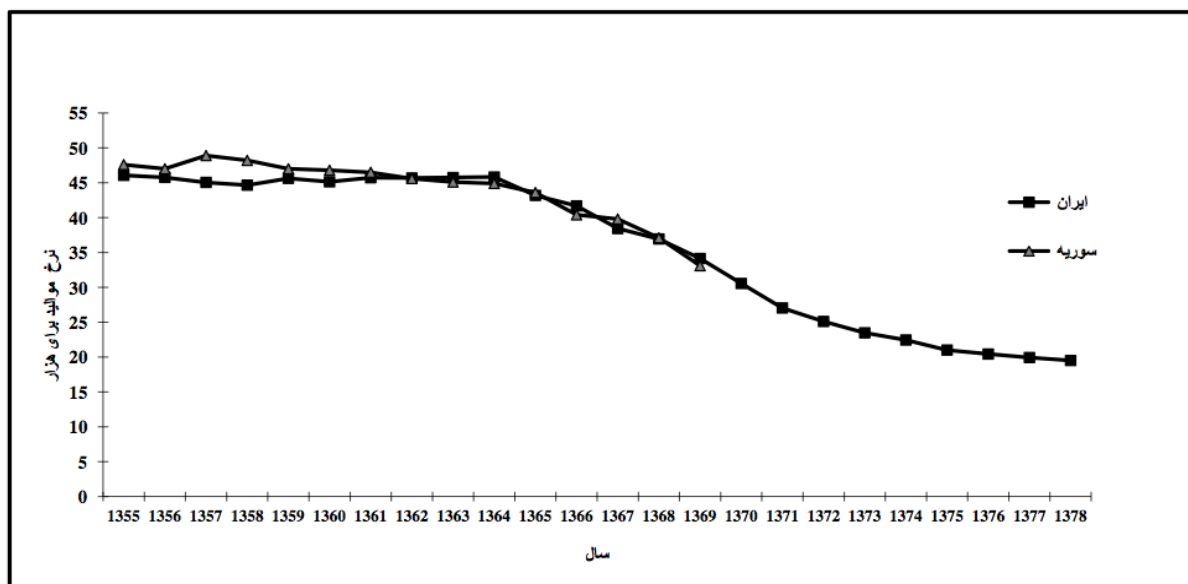
³⁶ تحول باروری فقط برای کل کشور مورد بررسی قرار خواهد گرفت، زیرا اصلاح و تنظیم موالید ثبت شده تنها در سطح کل کشوری تواند صورت گیرد.

³⁷ یادآوری این نکته ضروری است که ثبت احوال تنها موالید کودکانی را پوشش می دهد که پدر و مادری با ملیت ایرانی دارند.

* Projection
** Simulation

سطوح مولید قابل توجیه است: نرخ مولید زنان سوریه در سال های 1340-1350 (1960-1970) و تا اواسط سالهای 1360 (1980)، به نرخ مولید زنان ایرانی نزدیک است و در همین زمان نرخ مولید زنان در هر دو کشور بطور همزمان شروع به کاهش می کند (نمودار ۱).

نمودار 1 - نرخ های \square ام مولید در ایران و سوریه



این شباهت فقط به ولادت مربوط نمی شود: سن ازدواج زنان (۱۹/۹ سال در سال ۱۳۶۵ در ایران، ۲۱/۴ سال در سال ۱۳۶۰ در سوریه)، تعداد طلاق برای هر ۱۰۰ ازدواج (۸/۳ در ایران در سال ۱۳۵۷ در مقابل ۶/۴ در سوریه در همان سال)، نرخ زنان با سواد (۶۵٪ در ایران در سال ۱۳۷۰ در مقابل ۶۲/۶٪ در سوریه در سال ۱۳۶۹)، و نرخ های فعالیت اقتصادی زنان (۱۱/۳٪ در ایران سال ۱۳۷۰ در مقابل ۱۲/۲٪ در سوریه سال ۱۳۶۸) نیز بسیار به هم نزدیک هستند (Courbage, 1994a ؛ Fargues, 1986).

نرخ های باروری زنان سوریه ای بر حسب گروه های سنی بر تعداد زنان ایرانی همان گروه سنی و همان سال (t) انطباق داده شده تا تعداد مولید (ns(x,t)) در نزد زنان گروه اخیر، اگر همان نرخ باروری را می داشتند که زنان سوریه ای، حساب شود. تعداد فرزندان بر حسب گروه های سنی پنج ساله (ne(x,t)) زنان ایرانی از طریق حاصل ضرب مولید (ns(x,t)) در مولید تعدیل شده (N(t)) بر روی جمع مولید شبیه سازی شده، محاسبه و سپس نرخ های باروری آنها را در هر گروه سنی برآورد می شود.

ابتدا، نتایج مربوط به دوره های بین سرشماری ها ارائه شده در جدول ۴ عرضه می شود تا با نتایج برآوردهایی که در بالا ذکر گردید مقایسه شوند. بر خلاف تصور، میزان باروری بین سال ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ (1976 و 1966) همچنان بسیار بالا مانده است و افت باروری بین این دو تاریخ آنچنان نا چیز است که نمی توان آن را همچون آغاز دوران گذار جمعیتی در نظر گرفت. این افت بیشتر بین سال ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ (1986 و 1976) واقع می شود، حال آنکه تحلیل های مبتنی بر نتایج به دست آمده از روش های برآورد غیرمستقیم به نتیجه ای معکوس منتهی شده بود. بالاخره، از سال ۱۳۶۵ است که سقوط باروری شتاب می گیرد: در فاصله ده ساله بین ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ (1996 و 1986)، از تعداد متوسط فرزند برای هر زن ۳/۶ کاسته می شود.

جدول ۴ - نرخ های اصلاح و تنظیم شده باروری عمومی زنان (کل کشور)

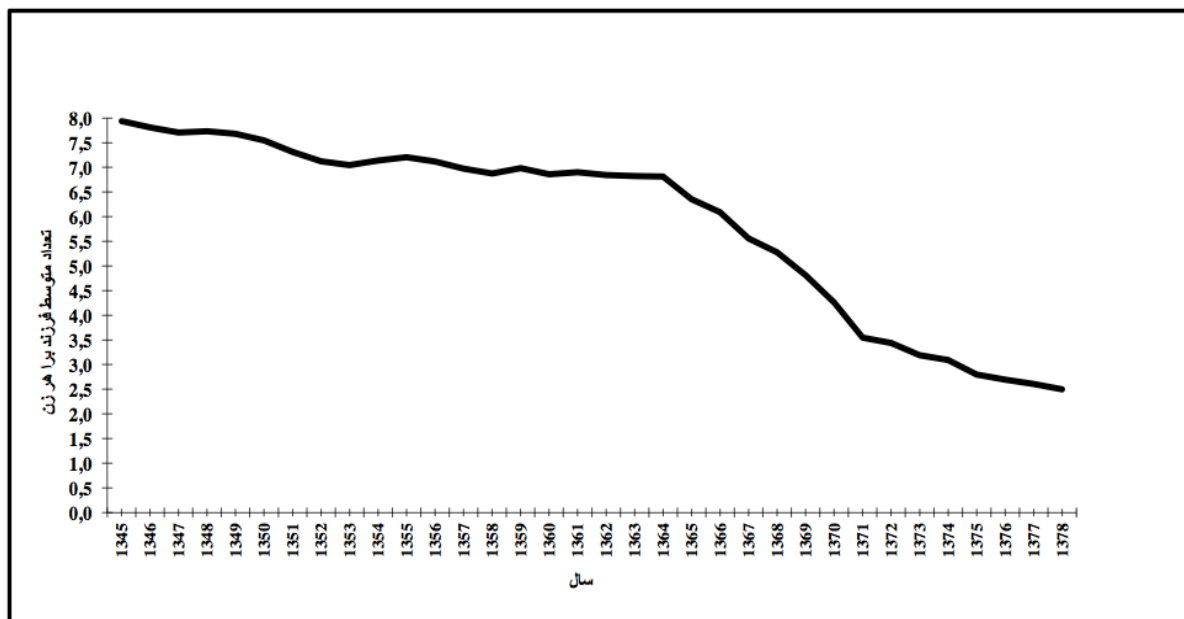
1375	1365	1355	1345	گروه های سنی
0.046	0.105	0.119	0.131	15-19
0.124	0.282	0.32	0.352	20-24
0.134	0.304	0.345	0.380	25-29
0.117	0.266	0.301	0.331	30-34
0.089	0.202	0.229	0.252	35-39
0.043	0.098	0.112	0.122	40-44
0.006	0.014	0.016	0.017	45-49
2.8	6.4	7.2	7.9	تعداد متوسط فرزند برای هر زن

بالاخره سری شاخصهای تلفیقی باروری (تعداد متوسط فرزند برای هر زن)، اجازه می دهد تا برای اولین بار روند تحول باروری را طی مدتی نسبتاً طولانی از ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۸ (جدول شماره ۵) دنبال کنیم. باروری از سطحی بسیار بالا، نزدیک به ۸ فرزند به طور متوسط برای هر زن در ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۸، با آهنگی بسیار آهسته شروع به کاهش می کند، در این سال در سطحی همچنان بالا، یعنی ۶٫۹ فرزند، تثبیت می شود. پس از یک دوره کوتاه ثبات (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴)، از سال ۱۳۶۵ از سرگرفته می شود ولی این بار با آهنگی بسیار سریع و شتابان. بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۸، نرخ باروری ۶۰٪ کاهش یافته و از ۶/۴ فرزند در سال ۱۳۶۵ به ۲/۵ فرزند در سال ۱۳۷۸ رسیده است (نمودار ۲).

جدول ۵ - تعداد متوسط فرزند برای هر زن (کل کشور)

متوسط فرزند برای هر زن	سال	متوسط فرزند برای هر زن	سال	متوسط فرزند برای هر زن	سال
4.8	1369	7.0	1357	7.9	1345
4.3	1370	6.9	1358	7.8	1346
3.5	1371	7.0	1359	7.7	1347
3.4	1372	6.9	1360	7.7	1348
3.2	1373	6.9	1361	7.7	1349
3.1	1374	6.8	1362	7.5	1350
2.8	1375	6.8	1363	7.3	1351
2.7	1376	6.8	1364	7.1	1352
2.6	1377	6.4	1365	7.0	1353
2.5	1378	6.1	1366	7.1	1354
		5.6	1367	7.2	1355
		5.3	1368	7.1	1356

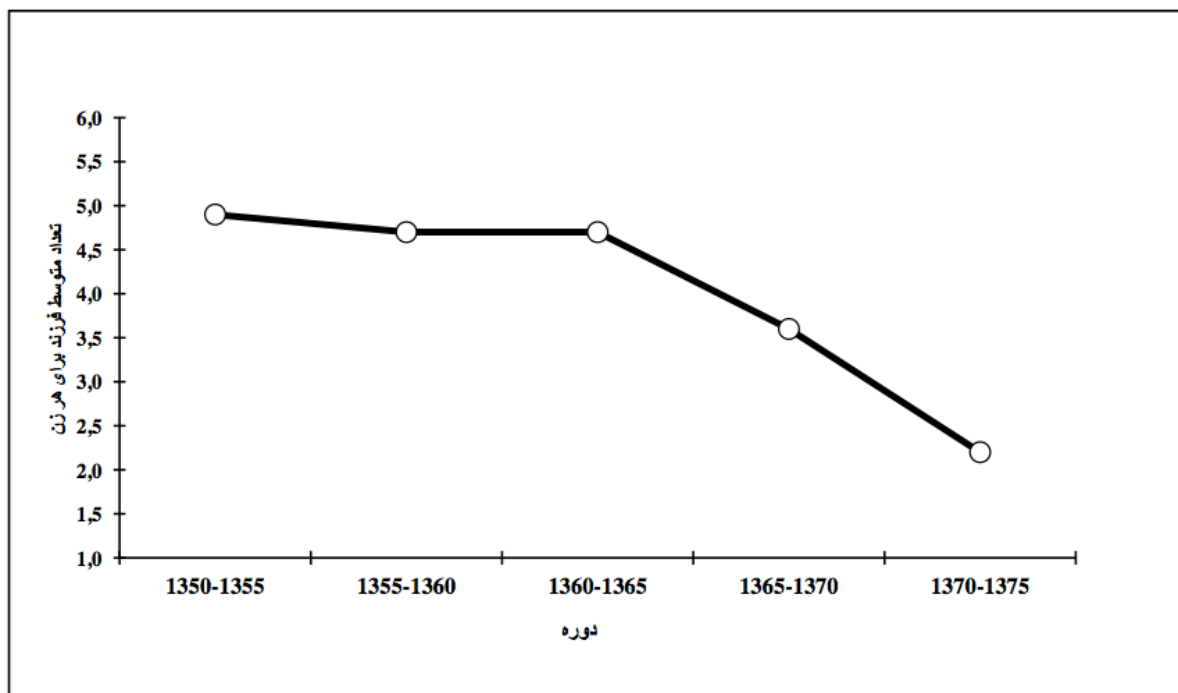
نمودار ۲- تعداد متوسط فرزند بر هر زن (کل کشور)



از سوی دیگر، این برآوردها با نتایج نمونه گیری در مورد خانواده و باروری در شیراز در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، تایید می شوند^{۳۸}. طبق نتایج این نمونه گیری، تعداد متوسط فرزند برای هر زن از ۴/۹ در سال ۱۳۵۰-۱۳۵۵ (نمودار ۳) کمی کاهش یافته و در سطح ۴/۷ فرزند در طی سال های ۱۳۵۵-۱۳۶۵، ثابت می ماند و سپس با آهنگ سالانه ۵/۵٪ کاهش یافته و به ۳/۶ فرزند در سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ می رسد؛ سپس این آهنگ شتاب گرفته و با ۹٪ کاهش سالانه، تعداد متوسط فرزند برای هر زن را به ۲/۲ در ۱۳۷۰-۱۳۷۵ تقلیل می دهد. منظور ما در اینجا مقایسه سطوح باروری مشاهده شده در شیراز با داده های محاسبه شده در مقیاس کل کشور نیست، بلکه مشاهده گرایش باروری است: شباهت این دو منحنی انسان را شگفت زده می کند. شباهت تحول باروری در سطح ملی و در سطح شهر شیراز (یک میلیون سکنه) به خوبی گواه همزمانی حرکت و تغییر در کل کشور تحت تاثیر علی احتمالا مشترک می باشند.

^{۳۸} این نمونه گیری در چهارچوب پیمان پژوهشی ای که در مهرماه ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) بین مرکز ملی مطالعات جمعیتی فرانسه INED، مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه CNRS - (دنیای ایرانی) و موسسه پژوهش در برنامه ریزی و توسعه وابسته به سازمان برنامه و بودجه امضاء گردید، با همکاری مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز به انجام رسید. نویسنده این کتاب، فعالانه در تمام مراحل تدارک و تحقق این نمونه گیری شرکت جسته است. وی همینطور مسئولیت کامل پردازش داده های گرد آوری شده را به شکل جدول و تحلیل بخش اعظم نتایج را بعهده داشته است (Ladier-Fouladi et al. 1996). همچنین نگاه کنید به ضمیمه ۱، ارائه تفصیلی این نمونه گیری.

نمودار ۳ - گرایش باروری در شهر شیراز



از سوی دیگر، بایستی خاطر نشان ساخت که در الجزایر و مصر، از جمله کشورهای نادری که در مورد آن ها سری (رشته) داده های متناسب موجود است، دو کشور با اقتصاد رانتی (رانت نفتی برای اولی و بهره مندی از چندین منبع رانتی برای دومی³⁹)، اما با دو نظام سیاسی و اعتقادی متفاوت، گرایش باروری مشابه گرایی است که در ایران مشاهده شده است (نمودار ۴) (Fargues, 1997؛ Behkellil et al., 1998).

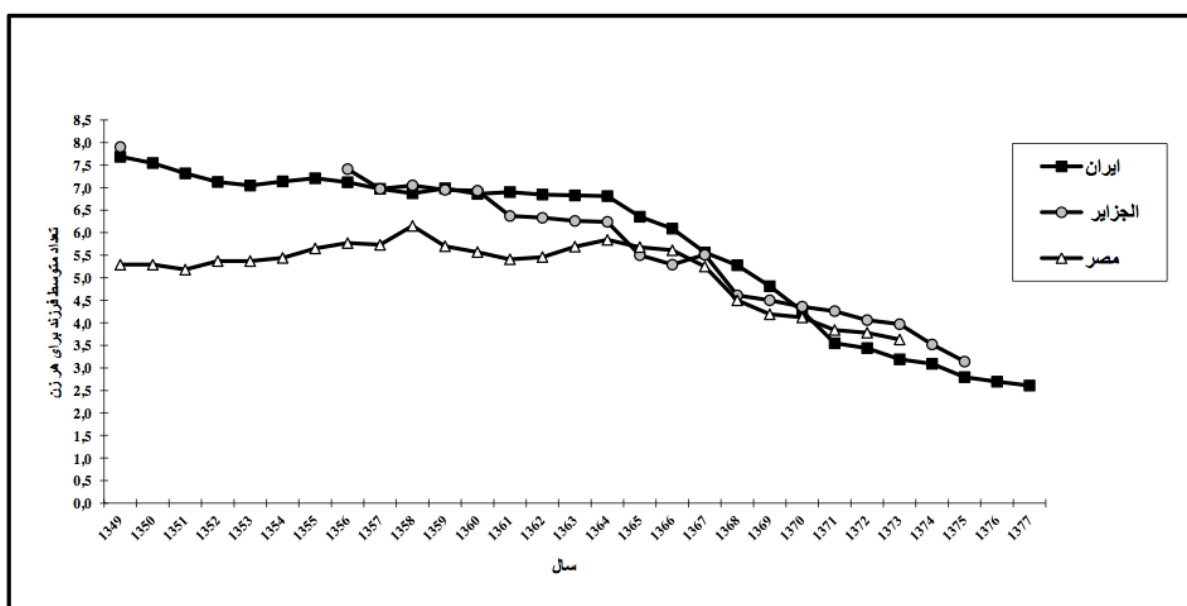
وضع کم و بیش یکسان این سه منحنی شگفت آور است. در مصر، باروری که از سطحی پائین تر برخوردار است هیچگونه نشانه ای از افول بین سال های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۷ نشان نمی دهد. در الجزایر که میزان باروری بسیار به میزان باروری در ایران نزدیک است، اولین کاهش ناچیز، کمتر از ۰/۵ فرزند در سال ۱۳۶۱ مشاهده می شود که پس از آن ثابت می ماند و فقط از سال ۱۳۶۵ است که به طور قابل ملاحظه ای شتاب می گیرد. در این سه کشور، پس از چند سال ثبات، از میانه سال های دهه ۱۳۶۰ باروری شروع به کاهش می کند. این شباهت بسیار گویا به نظر می رسد، با توجه به اینکه فرض بر آن بوده که دولت اسلامی هوادار تشویق زاد و ولد⁴⁰ است، زیرا قوانینی وضع کرده که با رهایی زنان سازگار نبود و به سیاست کنترل مولید که از سال ۱۳۴۶ (رجوع کنید به فصل ۸) به اجرا گذاشته شده بود، پایان بخشیده است. در صورتی که، برعکس، در الجزایر از سال ۱۳۶۱ و در مصر از سال ۱۳۴۳، دولت به اجرای این سیاست متعهد بوده است. این شباهت بخصوص در ایران آشکار می سازد که فقدان سیاست جمعیتی و یا فقدان هر نوع قوانینی در این زمینه، گرایش باروری را تغییر نداده است.

³⁹ منابع رانت این کشور عبارت اند از "نفت"، کانال سوئز، هدایا و وام هایی با نرخ پائین در ارتباط با مخاصمه اعراب و اسرائیل (Luciani, 1993)

⁴⁰ Natalist به انگلیسی و Nataliste به فرانسه

بنابراین باید به شناخت دلایلی همت گماشت که مدت های مدیدی باروری در این سه کشور را در سطحی بالا نگاه داشته و سپس به طور همزمان آن را کاهش داده اند. یکی از صفات ویژه مشترک سه کشور مصر، الجزایر و ایران، اقتصاد متکی به رانت آنان است. این نظام اقتصادی، که کارکرد آن را در فصل هفتم در ارتباط با ایران باز شکافته ایم، به حفظ رفتارهای سنتی و لذا حفظ سطح بالای باروری کمک رسانده است. بدین ترتیب افت باروری در دوره ای پدید می آید که نتایج ناگوار کاهش قیمت نفت سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) در این سه کشور به تدریج احساس میگردد. تلاقی این دو اتفاق به این فرضیه میدان می دهد که بحرانی شدن اقتصاد رانتهی، نقش تعیین کننده ای در تحول رفتارها و نتیجتاً در کاهش باروری ایفا کرده است.

نمودار ۴ - تعداد متوسط فرزند برای هر زن



بنا بر این، با احتساب این نتایج، دوران گذار باروری در ایران، پس از استقرار جمهوری اسلامی و در وضعیت وخیم بحران اقتصادی آغاز گشته است، حال آن که تا مدتی طولانی سناریوی اساساً متضاد با این پذیرفته شده بود. این دوران گذار رویدادی بزرگ در تاریخ اجتماعی ایران و بسیار معنا دار است، زیرا علیرغم ایدئولوژی رهبران تحقق یافت، ایدئولوژی ای که از طریق وضع قوانین و اقدامات قهری بویژه در مورد زنان اعمال می گردد. این شرایط برای چنین تغییر و تحولی بسیار نامساعد می نمودند. پس ورای بحران اقتصادی که در فصل هفتم آنرا شرح خواهیم داد، البته باید عواملی را بررسی کنیم که تحول جامعه و به همراه آن باروری را ضمن خنثی کردن ایدئولوژی دولتی، ممکن ساخته اند.

۳- عوامل نزدیک تعیین گر⁴¹ باروری

بطور کلی دو نوع عامل تعیین کننده به صورتی قطعی روی گرایش باروری تاثیر دارند: 1) عوامل نزدیک تعیین گر (سن در اولین ازدواج، پیشگیری از بارداری، شیردادن مادران و سقط جنین)؛ و 2) عوامل دور تعیین گر⁴² (مرگ و میرکودکان، سواد آموزی، فعالیت اقتصادی، شهرنشینی، و غیره). در این قسمت عوامل نزدیک تعیین گر مورد بررسی قرار می گیرند و عوامل دور تعیین گر موضوع بخش دوم اثر حاضرند.

سن در اولین ازدواج زنان یکی از عوامل تراز اول باروری است، بویژه که باروری خارج از پیوند زناشویی تقریباً وجود ندارد. به مسئله زناشویی به شیوه ای عمیق تر در فصل بعدی خواهیم پرداخت.

در ارتباط با تغذیه نوزادان از طریق شیر مادر، به علت فقدان آمارهای مناسب نمی توان به هیچ بررسی درخور توجهی جهت تعیین اثر این عامل بر روی باروری پرداخت.

اما سقط جنین، پیش از قانونی شدن آن در سال ۱۳۵۵ (1976)⁴³، به طور غیر رسمی در سالهای دهه ۱۳۴۰ و آغاز دهه ۱۳۵۰، انجام می گرفته است. تنها داده های موجودی که ارزیابی فراوانی سقط جنین را در سال های دهه ۱۳۵۰ ممکن می سازند، از آمارزایشگاه « بنیاد حمایت از مادران و نوزادان » گرفته شده اند. در میان زنان بارداری که در این زایشگاه پذیرفته شده اند، ۱۰٪ در ۱۳۵۴ و ۱۸٪ در ۱۳۵۸ (یعنی آخرین سال پیش از ممنوعیت رسمی سقط جنین) جنین خود را سقط کرده اند (سالنامه آماری کشور، ۱۳۵۴). از سوی دیگر، نتایج یک نمونه گیری که در سال های دهه ۱۳۴۰ در یک درمانگاه بزرگ مادران در تهران « زایشگاه فرح » انجام گرفته است، نشان می دهد که بین سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶ (1961-1967)، پذیرش ۱۰ تا ۱۷٪ زنان باردار در این زایشگاه به منظور سقط جنین انجام گرفته است (Jalali, Payman and Majd, 1977). بنظر نمی رسد که توسل به سقط جنین با قانونی کردن آن در سال ۱۳۵۵ با توجه به مدت کوتاه مجاز بودن آن، شدت یافته باشد. بلافاصله پس از استقرار جمهوری اسلامی، سقط جنین دوباره ممنوع اعلام شد. ولی امروزه می دانیم که توسل به آن از نو، باز هم به دلایل پزشکی، هنگامی که حیات مادر در خطر باشد، به طور نیمه رسمی اعمال می گردد. نمونه گیری شیراز (۱۳۷۵) این امر را نشان می دهد: در این نمونه گیری، ما ۴۱ زن از مجموع ۱۱۳۵، یعنی ۳/۵٪، را شمردیم که طی پنج سال پیش از نمونه گیری، بارداریشان به سقط پیش رس (بچه انداخته شده)، مرده زایی و یا سقط جنین انجامیده است؛ از میان آنان ۱۲٪ اعلام داشتند که جنین خود را سقط کرده اند (Ladler-Fouladi and al., 1996). با توجه به این که از نظراهمیت جمعیتی، شیراز، پنجمین شهر ایران بشمار می رود، این احتمال وجود دارد که دست کم در شهرهای بزرگ همان نسبت از زنان، بین سال های ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ (1996-1991)، دست به سقط جنین زده باشند. به جهت فقدان داده های کافی و مناسب، برآورد گسترده و فراوانی سقط جنین غیر ممکن است. از این رو، این عامل بسیار مهم در کنترل موالید در بررسی حاضر جای نمی گیرد. فقط می ماند که تاثیر استفاده از روش های پیشگیری از بارداری را در حد داده های موجود مورد بررسی قرار دهیم.

⁴¹ Proximate determinant of fertility به انگلیسی و Déterminants proches de la fécondité به فرانسه

⁴² Remote determinant of fertility به انگلیسی و Déterminants lointains de la fécondité به فرانسه

⁴³ روزنامه رسمی کشور، شماره ۹۲۷۲، مورخ ۱۳۵۵/۸/۶.

پیشگیری از بارداری

استفاده از روش های پیشگیری از بارداری انتخاب سنجیده زن است که مستلزم تحول ذهنیت وی می باشد. بر خلاف شیر دادن که به زن اجازه می دهد بدون آن که فعالانه نقشی داشته باشد، تعداد فرزندان خود را کاهش دهد، استفاده از روش های پیشگیری از بارداری توسط وی مستلزم انگیزه و آگاهی است. ولی آشکار است که این مسئله صرفاً فردی نیست بلکه تحول جامعه در کلیت خود و نیز ارزشهای اجتماعی حاصل از آن، پیش شرطی است تا به تعریفی کاملاً نوین از زن و نقش او بیانجامد. تنها در این شرایط است که زن می تواند درباره تعداد بچه هایی که مایل است در زندگی داشته باشد تصمیم بگیرد و سپس برای رسیدن به آن کوشش کند.

برنامه های تنظیم خانواده برای گسترش پیشگیری از بارداری در کشور های جهان سوم، برای مدتی طولانی، بسیار تعیین کننده تلقی می شده، لکن این امر حقیقت ندارد و کامیابی این برنامه ها به دلیل فقدان انگیزه کافی زنان به کرات دچار چالش شده اند. پس فراوانی و رواج استفاده از روش های پیشگیری از بارداری شاخصی از انگیزه زنان است که از ورای آن تغییر و تحول عمیق جامعه آشکار می گردد.

به جهت فقدان داده های مناسب در ایران، استفاده از روش های جلوگیری از بارداری در ایران را فقط از راه آمارهای تنظیم خانواده می توان بررسی کرد. بنابراین، زنانی که از روش های سنتی استفاده می کنند و یا آنهایی که وسایل پیشگیری از بارداری را از بخش خصوصی فراهم می کنند، در این آمارها نمی گنجند. در اینجا ما فقط به بررسی استفاده از روش های پیشگیری از بارداری می پردازیم و بررسی برنامه تنظیم خانواده، به مثابه جهت گیری سیاسی در زمینه جمعیت را به فصل نخست بخش آخر اثر حاضر موکول می کنیم.

از سال ۱۳۴۶ (سال برقراری برنامه تنظیم خانواده) تا ۱۳۵۶، بنا به تنها داده هایی که موجود است، نسبت زنان ازدواج کرده ۱۵-۴۴ ساله که برنامه مزبور را «قبول» کرده اند از ۰/۰۲٪ در ۱۳۴۶ به ۱۱٪ در ۱۳۵۶ رسیده است (جدول ۶). در اثر فقدان اطلاعات مفصل تر، تدقیق سن زنان و تعداد فرزندان در زمان پذیرش برنامه تنظیم خانواده، ممکن نیست. انگیزه آنان، توقف کامل یا فاصله گذاری بین تولد فرزندان، نیز مشخص نمی باشد. بنا بر یک مطالعه نسبتاً قدیمی (Lieberman, 1977)، اکثریت عظیم زنان فقط پس از آنکه صاحب تعداد زیادی فرزند می شدند به مراکز تنظیم خانواده رجوع می کردند. بنا بر همین مطالعه، زنان به موجب شناخت ناکامل و نادرست از وسایل مدرن پیشگیری، ناآگاهی و یا حتی باورهای تقدیرگرایان، نمی توانستند باروریشان را کنترل کنند، در نتیجه همواره از تعداد مطلوب فرزند برای خود (بین ۳ تا ۵ فرزند بنا به تعلقشان به قشرهای اجتماعی - اقتصادی متفاوت) فراتر می رفتند⁴⁴. با توجه به این اطلاعات و بویژه تعداد فرزندان برای هر زن در طی این دوره، می توان نتیجه گرفت که شرایط اجتماعی مساعد برای تغییر وضعیت زن، فراهم نبوده است.

⁴⁴ بنابر مطالعه ای که در اصفهان در ۱۳۵۰ (1971) بعمل آمده، سن متوسط زنان که برنامه تنظیم خانواده را قبول کرده اند ۳۲ سال بوده که بطور متوسط دارای ۵ فرزند بوده اند، حال آنکه همین زنان ۴ فرزند را، تعداد مطلوب اعلام داشته بودند (Lieberman, Gomesôe and Loghmani, 1973).

جدول ۶ - تعداد زنانی که برنامه تنظیم خانواده را « پذیرفته » اند

سال	زنانی که برنامه تنظیم خانواده را پذیرفته اند (به هزار نفر) ۱	تعداد زنان 15-44 سال (به میلیون نفر) ۲	نسبت (1 روی 2) (به درصد)
1346	10.4	4.0	0.02
1347	124.3	4.3	2.8
1348	212.3	4.4	4.8
1349	299	4.6	6.7
1350	385	4.8	8.3
1351	445	5.0	9.6
1352	470	5.2	9.4
1353	481	5.5	9.3
1354	506	5.5	9.2
1355	572	5.6	10.4
1356	621	5.6	11.0

منابع:

1. D. Nortman, 1969-1976. Reports on Population/Family Planning, New York: The Population Council.
 2. D. Nortman & E. Hofstatter, 1978, Population and Family Planning Programme, New York: The Population Council.
 3. D. Nortman & E. Hofstatter, 1980, Population and Family Planning Programme, New York: The Population Council.

بر گرفته شده از مقاله اکبر آفاجانیان:
 Aghajanian, A., " Population Policy Fertility and Family Planning in Iran ", in: *Fertility policies of Asian Countries*, K. Mahadevan, ed. London, Sage, 1989

از آنجا که استفاده از روش های پیشگیری در فردای انقلاب ۱۳۵۷ همچنان قانونی بود، مراکز تنظیم خانواده به توزیع رایگان وسایل پیشگیری ادامه دادند. گرچه انتخاب وسایل به علت جنگ و محاصره اقتصادی ایران محدود شده بود و توزیع آن بر خلاف سال های قبل از انقلاب، همراه با تبلیغات برای کنترل موالید نبود. وسایل پیشگیری از بارداری به قیمت های معقول در داروخانه ها نیز به فروش می رفت.

بنا بر آمار برنامه تنظیم خانواده، تعداد متقاضیان، که غالباً از خانواده های تهدیست به این مراکز مراجعه می کردند، هر چه بیشتر رو به افزایش بود (جدول ۷).

نه سن، نه انگیزه زنان و نه تعداد فرزندان آنها هیچ کدام مشخص نشده اند. ولی گرایش فزاینده تعداد متقاضیان وسایل پیشگیری از بارداری نشان می دهد که شمار زنانی که قصد کنترل باروریشان را داشته اند، رو به فزونی بوده است.

در سال ۱۳۶۸، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مأمور شد تا برنامه تنظیم خانواده را مجدداً به اجرا گذارد. در همان سال، به منظور تعیین وضعیت موجود، پیش از اقدام به برنامه ریزی، آن وزارت خانه به یک نمونه گیری از نوع شناخت، رفتار و استفاده (KAP)* بر روی ۹۰۰۰ زن متاهل ۱۵ تا ۴۴ ساله دست زد. نتیجه این مطالعه آشکار

* Knowledge, Attitudes and Practice (CAP) به انگلیسی و به فرانسه (Connaissances, attitudes et pratiques)

کرد که ۲۸٪ زنان (۳۱٪ در شهرها در مقابل ۲۱٪ در روستاها) از وسایل مدرن پیشگیری یعنی (قرص های ضد بارداری، کاندوم و یا آی. یو. دی.) استفاده می کردند، در حالی که ۲۲٪ آنان (۳۱٪ در شهرها و ۱۰٪ در روستاها) به روش های سنتی پیشگیری، خصوصاً پس کشی یا عزل** توسل می جستند. در مجموع ۵۰٪ از این زنان (۶۵٪ در شهرها و ۳۱٪ در روستاها) به یکی از روشهای پیشگیری متوسل شده تا باروری خود را مهار کنند (Malek Afzali, 1992; Anonyme, 1993).

جدول ۷ - فعالیت های مراکز تنظیم خانواده بنا بر نوع وسیله پیشگیری توزیع شده

سال	جمع مراجعین (به هزار نفر)	جعبه قرص های توزیع شده (به هزار واحد)	تعداد کاندوم توزیع شده (به هزار)	متقاضیان آی.یو.دی. (به هزارنفر)	متقاضیان سایر وسایل (به هزارنفر)
1357	5 230	4 665	418	10	
1358	4 191	3 823	284	9	
1359	4 250	3 212	257	11	
1360	5 603	5 078	472	17	
1361	6 196	5 442	548	25	
1362	5 943	5 096	551	27	
1363	6 058	5 163	620	29	
1364	6 604	4 935	708	33	
1365	6 701	5 134	758	35	
1366	7 051	5 216	1 043	46	
1367	5 354	4 738	280	55	
1368	9 011	7 532	1 383	97	
1369	10 412	4 564	2 715	132	94

منبع: وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی.
جعبه های قرص های ضد حاملگی به نسبت یک جعبه برای یک دوره عادت ماهانه یا ۱۳ جعبه در سال توزیع شده اند.

نسبت زنان دارای انگیزه برای کنترل باروریشان در مقایسه با دوره قبل، خیلی بیشتر به نظر می رسد. این فراوانی استفاده از وسایل پیشگیری با کاهش میزان باروری، ۷/۱ فرزند در ۱۳۵۶ در مقابل ۵/۳ فرزند در ۱۳۶۸، بی ارتباط بنظر نمی رسد.

سه سال بعد، در سال ۱۳۷۰ (1991)، نتایج نمونه گیری جدیدی، از همان نوع شناخت، رفتار و استفاده (KAP)، که وزارت بهداشت این بار بر روی ۳۶۰۰۰ زن متاهل ۱۵-۴۵ ساله انجام داده، نشان می داد که ۴۵٪ از این زنان از یک وسیله مدرن پیشگیری (قرص ضد بارداری، کاندوم، بستن لوله زن یا آی. یو. دی) استفاده می کرده اند. منشاء این افزایش مهم، بخصوص زنان روستایی اند (۴۲٪ از زنان متاهل ۱۵-۴۵ ساله) که نرخ استفاده آن ها به نرخ زنان استفاده کننده شهری (۴۷٪) بسیار نزدیک می شود (Anonyme, 1993). به این ارقام باید شمار زنانی را افزود که به روش های پیشگیری سنتی متوسل شده اند: ۲۱/۶٪ (۲۷٪ در شهرها و ۹/۴٪ در روستاها). در مجموع ۶۶٪ (۷۴٪ در شهرها و ۵۱٪ در روستاها) از کل زنان متاهل ۱۵-۴۴ ساله از یکی از روش های پیشگیری استفاده می کرده اند.

** عزل اصطلاح مذهبی است به معنی پس کشیدن مرد به هنگام انزال به طوری که منی بیرون از زهدان ریخته شود.

نتایج نمونه گیری در شهر شیراز (۱۳۷۵) توسل نسبتاً مهم به وسایل پیشگیری سنتی (پس کشی یا عزل، دوش، دوره مطمئن) خصوصاً در مناطق شهری را تأیید می کند (Ladier-Fouladi and al, 1996): ۲۳/۵٪ از زنان در این نمونه گیری به یکی از روش های سنتی پیشگیری متوسل می شده اند و ۱۳٪ بین آنها از کاندوم استفاده می کرده اند. خصوصاً زنان با تحصیلات عالی به روش های سنتی بیشتر توسل می جسته اند (۴۰/۷٪) و از میان آن ها ۱۴/۸٪ از کاندوم استفاده می کرده اند. در حالی که زنان بیسواد، غالباً روش های پزشکی - کلینیکی غیر قابل برگشت را ترجیح می داده اند (۴۴/۳٪) از بین آن ها خود را عقیم کرده بودند). این تضاد در میان زنانی که سطح تحصیلات ابتدایی و متوسطه را دارا بودند نیز مشاهده شده است. هر چه سطح تحصیلات بالا می رود، به همان اندازه انتخاب وسیله پیشگیری به سوی روش ها و وسایلی گرایش می یابد که اثر کوتاه مدت و یا قابل برگشت دارند. همینطور، با در نظر گرفتن محل تولد زنان، مشاهده می شود که زنان متولد در شهر به تناسب در استفاده از روش های سنتی (۲۵٪) و یا از کاندوم (۱۳/۶٪) پر شمارتر از زنانی هستند که در روستاها متولد شده اند (به ترتیب ۱۵/۸٪ و ۷/۵٪). می توان این فرض را مطرح کرد که زنانی که تحصیلات کمتری دارند یا از اقبال سنتی برخوردارند با علم به این که نخواهند توانست به طور صحیح از وسایل پیشگیری استفاده کنند، خیلی راحت تر روش های غیر قابل برگشت پیشنهادی مراکز پزشکی را می پذیرند؛ برعکس زنانی که تحصیلات عالیتری دارند به استفاده از روش هایی که بر آن ها کنترل بهتری دارند گرایش دارند.

از این نظر ایران به هیچ وجه مورد ویژه ای نیست. در سال ۱۳۷۲ (1993) در ترکیه که دوران گذار باروری آشکارا بسیار پیشرفته است، از هر سه زوج زن و شوهر، دو زوج به طور منظم از یک وسیله پیشگیری سنتی، عزل یا کاندوم، استفاده می کرده اند (Behar, 1997). از سوی دیگر، فراوانی نسبتاً بالای استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری در ایران، با آنچه که در مصر و الجزایر مشاهده شده است، بسیار نزدیک است: ۴۷٪ زنان در سن باروری در سال ۱۳۷۱ در مصر (Heisel, 1997) و ۴۳٪ زنان ۱۵-۴۵ ساله در الجزایر در سال ۱۳۷۱ (Behkhellil, Mokaddem, Bouisri, 1998). باید توجه کرد که این نسبت ها فقط زنانی را در بر می گیرد که از وسایل مدرن پیشگیری استفاده کرده اند. نظریه در صد تقریباً یکسان زنان استفاده کننده از روش های پیشگیری، شروع همزمان کاهش باروری و بویژه سطح کنونی آن، که در هر سه کشور بسیار شبیه است، روند گذار باروری عملاً، علیرغم تباعد اعتقادی بنیادی که این سه کشور را از هم جدا می کند، به نظر یکسان می رسد.

انگیزه زنان ایرانی، از نظر توان مهار کردن باروری شان، تحول کلی جامعه را بازتاب می دهد. در واقع جامعه توانسته با مقتضیاتی که ظاهراً برای تجدید و حفظ ارزش های سنتی بسیار مساعد بوده اند، ضدیت ورزیده و جهت گیری های جدیدی را تحمیل نماید که بنحوی عمیق موقعیت زن را از نو تعریف می کند. باز شدن تدریجی دنیای خارج از خانه به روی زنان، بخصوص از طریق مدارس (رجوع کنید به فصل ۵) به آن ها فرصت داد تا در جامعه جایی برای خود باز کنند و سپس آنرا گسترش دهند. ولی برای رسیدن به این مقصود زنان می بایستی مسیری طولانی را می پابینند؛ شرکت گسترده آن ها در انقلاب در کنار مردان، برای این که ابتدا به خود و سپس به تمامی جامعه نقشی را که قادر به ایفای آن بودند را نشان داد، بسیار تعیین کننده بود. زنان که از این آزمایش بی نظیر نیرومند بیرون آمده بودند و با قدرتی که در استقرار آن مشارکت داشتند، مشروعیت یافته بودند، در برابر قوانین و سایر اقدامات محدود کننده ای که در موردشان اتخاذ شد، عقب نشینی نکردند. امروز، در اثر کوشش های آنان شرایط کلی تغییر یافته است: زنان می توانند تعداد دلخواه فرزندان خود را تعیین کنند و به این ترتیب باروری خود را کنترل نمایند.

افزایش تعدد استفاده از روش های پیشگیری از بارداری زنان، کاهش باروری را که از ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) آغاز شده است، تا حد زیادی توضیح می دهد. اشتباه نکنیم، باروری منتظر از سرگیری برنامه جدید تنظیم خانواده (آذر ۱۳۶۸/ دسامبر ۱۹۸۹) نشد، بلکه پیش از اجرای آن، بین سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ (۱۹۸۹ و ۱۹۷۹) به اندازه ۱/۶ فرزند کاهش یافته بود. سقوط قابل ملاحظه باروری در سال های دهه ۱۳۷۰ (۱۹۹۰)، پیش از هرچیز به اراده زنان وابسته است؛ وگرنه وسایل پیشهادی برنامه تنظیم خانواده دولت جدید فقط تحقق اقدامات زنان را برای کنترل باروریشان تسهیل کرده است. در واقع برنامه جدید تنظیم خانواده تنها زنان را در به ثمررساندن برنامه شان در زمینه باروری همراهی می کند، اما با ممکن ساختن موفقیت آنها به نحو تردید ناپذیری گرایش کاهش باروری را شتاب می بخشد.

نتیجه گیری

باروری در ایران، طول مدتی طولانی، بسیار بالا بود و فقط از نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) بطور مشخص شروع به کاهش می کند. این افول، که نشانه آغاز دوران گذار باروری است، تمام تحلیل های مربوط به تحول جمعیتی در ایران را که بر مبنای آمارهای نا کامل و قرائت محدود از تئوری دوران گذار بنا شده، به زیر سوال می برد. این تحلیل ها مدعی اند که دگرگونی سیاسی ۱۳۵۷ (۱۹۷۹)، نه تنها گذار باروری، که بنا به فرض آنان از سالهای دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) آغاز شده بود، را متوقف کرده، بلکه گرایش آن را نیز معکوس نمود. در واقع، دوران گذار باروری در جریان طولانی تغییر عمیق جامعه جای می گیرد. در ایران، جامعه مدتها گذاشت تا تغییراتی را که تجدد و مدرنیته اقتضا میکرد، پذیرا شود و این کار را نیز به تدریج با راه دادن به اصول و ارزش های جدیدی به انجام رساند که به آهستگی جانشین شالوده سنتی شده و به تحول برگشت ناپذیر و روابط اجتماعی منتهی شد. در این روند، اثر قوانین و یا اقدامات گوناگون مساعد یا نامساعد در کاهش باروری، به هنگامی که قوانین و اقدامات مزبور هماهنگ با جهت گیری جامعه نباشند، چندان اهمیت ندارد. تجربه ایران در این مورد مثال گویایی است: در رژیم گذشته علیرغم عرفی شدن قوانین و وضع قوانین معطوف به بالا بردن وضعیت زنان و نیز با به اجرا گذاشتن برنامه های تنظیم خانواده، سطح باروری همچنان بالا باقی ماند؛ در جمهوری اسلامی، با وجود از نو شرعی کردن قوانین و برقراری اقدامات سرکوبگرانه بویژه در مورد زنان، باروری با آهنگی شتابان شروع به کاهش کرد. امروزه، برخی کاهش سریع باروری را در ارتباط با از سرگیری سیاست کنترل موالید (۱۳۶۸-۱۳۶۹) توسط جمهوری اسلامی می بینند. ولی کاهش باروری پیش از اجرای این سیاست آغاز شده بود و، بهر صورت، همانطور که قبلا نشان دادیم، چنین سیاستی بدون انگیزه استوار زنان برای کنترل باروریشان، نمی توانست اثر و نتیجه ای درخور داشته باشد. در رژیم گذشته، در حالی که قوانین فوق العاده مساعد برنامه های تنظیم خانواده را همراهی می کرد، انگیزه ای در زنان وجود نداشت. دلایل و استدلال هایی که مدعی آنند که قوانین و تدابیر سیاسی اراده گرایانه برای پائین آوردن سطح باروری کافی است، در واقع پویایی جوامع را از نظر دور می دارند، پویایی که آنان را قادر می سازد تا در مخالفت با تغییرات متفاوتی که نا سازگار با انسجام منطقی خود می بینند، واکنش های متقابلی ابداع کنند.

با گذار باروری، جامعه ایران بدون تردید وارد عصر نوینی از تاریخ خود می شود، عصری که تغییرات جدیدی را بزودی آشکار خواهد کرد. عصری که در آن با تحت کنترل گرفتن باروری توسط زنان و در نتیجه نقش و هویت اجتماعی خود، ناگزیر منطق های جدید اجتماعی تولد خواهند یافت.

فصل دوم

گذار روند زناشویی

1- رفتارها و آداب زناشویی، بین سنت و تجدد

در ایران، پیوند زناشویی اجبارا با یک عقد مذهبی رسمیت می یابد. این الزام سنتی که همچنان امروزه پا برجاست ابتدا مورد تأیید مذهب زرتشت (مزدایی)، دین پارسی ها قبل از گرویدن آنها به اسلام، بوده است. سنت مزدایی ازدواج را گرامی می داشت، زیرا که در این سنت، گذار مرد به جایگاه اجتماعی رئیس خانواده و کسب قدرت پدری تنها به وسیله ازدواج میسر می شد (Mazaheri, 1938)⁴⁵. بدین ترتیب تجرد و زندگی زناشویی غیررسمی که مغایر با تشکیل خانواده و بوجود آوردن وارثان مشروع بود بشدت طرد می شد. از اینرو قبل از اسلام آوردن ایرانیان، ازدواج نیزامری عمومی و همه گیر بوده است.

به اصل عمومیت و همه گیر بودن ازدواج، می توان قواعد دیگری چون ازدواج در اوان جوانی (بویژه برای زنان)، ازدواج خویشاوندی دوهمخون، ازدواج موقت و امکان طلاق یکجانبه یا چند همسری که در رفتار و عرف مربوط به زناشویی مردم را بیچ بود را نیز اضافه کرد (Shaki, 1995 ; Perkhaniyan, 1983). این نهادها که بسیار به نهادهایی شبیه بود که بعد ها در دنیای عرب و مسلمان معمول گردید - مانند عمومیت ازدواج، فاصله سنی مهم بین زن و شوهر، فراوانی طلاق و چند همسری (Fargues, 1987) - موجب حفظ تعادل بازار زناشویی شده و در عین حال این امکان را به مردم می داد که معیارها و ارزشهای اخلاقی و اجتماعی رعایت کنند.

بنا بر این در هنگام فتح امپراطوری ساسانی، در قرن هفتم میلادی، آداب و رفتار زناشویی ایرانیان و فاتحان مسلمان به هم نزدیک بوده است. از این رو، ازدواج در سنین پائین برای مرد و زن، تعداد نسبتا کم طلاق و همچنین ازدواج موقت که جزء کردار زناشویی بسیار رایج مردم بود و در فرهنگ خاص ایرانیان عمیقا ریشه دوانده بود، به احتمال قوی در چهار چوب الگوی زناشویی عرب و مسلمان به حیات خود ادامه داده است؛ تا آنجا که در قرن شانزده میلادی، پس از پذیرش مذهب شیعه دوازده امامی، بعنوان مذهب رسمی ایران، اینگونه رفتار و آداب زناشویی را همچون ویژگی خاص مسلمانان شیعه ایران مجددا باز می یابیم.

⁴⁵ برای اطلاع بیشتر در مورد اجبار به ازدواج و رد و دفع تجرد در نزد مزدانیان، می توانید همچنین رجوع کنید به مقاله "پارسی ها" در دائرة المعارف یونیورسالیس جلد ۱۷، ص ۵۵۰. Encyclopédie Universalis, G. Bugault.

تا آغاز قرن بیستم، آداب و رفتار ایرانیان در رابطه با زناشویی، علیرغم تنوع و تغییرات برآمده از رویدادهای گوناگون در مراحل مختلف تاریخی، با نابربری آشکار بین زن و مرد، که همواره به ضرر زن بود، مشخص می‌شد؛ و این امر به گونه‌ای یکسان هم در مورد سلاطین و هم رعایای آنها صادق بود.⁴⁶ در واقع این رفتار در جامعه‌ای با ساختاری قومی و پدرسالارانه نهادینه شده بود تا به آن تداوم می‌بخشید. پس بدون تغییر این آداب و رفتار تحول ساختاری جامعه تصور ناپذیر می‌نمود.

حتی اراده‌گرایی سیاسی سلسله پهلوی (1304-1357) که آخرین سلاطین ایران بودند، برای تغییر نظم و تشکیلات سنتی جامعه کافی نبود و ساختار پدرسالارانه خانواده و به همراه آن رفتار زناشویی، همچنان در مقابل هر تغییری مقاومت می‌کرد. حکومت محمد رضا پهلوی، در پایان سال‌های دهه ۱۳۴۰ و آغاز دهه ۱۳۵۰، با هدف شتاب بخشیدن به روند نوگرایی و کنترل رشد جمعیت، در وضع قوانین خلاف دستورات و احکام مذهبی به خود تردید راه نمیداد: بدین ترتیب حداقل سن قانونی ازدواج که به طور سنتی، سن بلوغ بود، طی دو تغییرپی در پی، یکبار به ۱۵ سال برای دختران و ۱۸ سال برای پسران، و بار دوم به ۱۸ سال برای دختران و ۲۰ سال برای پسران بالا برده شد؛ حق طلاق یکجانبه برای مردان تعدیل شد و بر اساس قانون آنان دیگر نمی‌توانستند بدون دلیل معتبر همسر خویش را طلاق دهند. حق چند همسری نیز مورد تجدید نظر قرار گرفت: از آن پس مرد می‌بایستی برای یک ازدواج جدید، موافقت همسر اول خود را کسب کند. اما این تدابیر سیاسی یک جانبه حکومت، از جانب توده‌های مردم دنبال نشد، بویژه که مردم می‌توانستند این قوانین را با تائید و کمک روحانیت که در مشروعیت بخشیدن مذهبی به اعمال ازدواج و طلاق با دستگاه اداری مدنی رقابت می‌کرد، نادیده بگیرند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷، جمهوری جدید التاسیس، بلافاصله قوانین مربوط به ازدواج را هماهنگ با بینش اسلامی خود، تغییر داد. حقوقی که اسلام در مورد ازدواج و طلاق (حق طلاق دادن و چند همسری) به مرد می‌دهد و بتدریج در قوانین مدنی رژیم سابق مورد تجدید نظر قرار گرفته شده بود، دوباره احیاء شد. اما این تلاش برای اسلامی کردن ویا بهتر بگوئیم، دوباره اسلامی کردن رفتار زناشویی، با جهت‌گیری‌های جدید جامعه که در روند انقلاب پدیدار شدند، مغایرت داشت.

در پایان سال‌های دهه ۱۳۶۰ (1980)، چنانچه پایین‌تر نشان خواهیم داد، با وجود شرایط سیاسی - حقوقی نامساعد، زنان شهری و روستایی که اکنون دیگر بخش بسیار وسیعی از آنان با سواد شده بودند، بر علیه قوانین زناشویی⁴⁷ که در ارتباط با زنان بسیار نابرابر و تبعیض‌آمیز بود به اعتراض و مبارزه برخاستند. زنان حتی در صدد برآمدند که قرائتی جدید از احکام اسلامی وضع شده توسط دولت ارائه دهند و می‌خواستند که رفتار و تلقی‌ها موجود نسبت به زنان را متناسب با زمینه اجتماعی متحول سازند (1996 و Mir Hosseini, 1998).

بنا بر این تغییراتی که در رفتار زناشویی و ازدواج بوجود آمده است، تقریباً جدید بوده و باید برای نشان دادن و تحلیل آن‌ها، بویژه به دهه‌های اخیر پرداخت.

⁴⁶ فتحعلی‌شاه، دومین سلطان سلسله قاجار (1759-1834) ۱۵۸ همسر و صیغه رسمی داشت، و از خود ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بجا گذاشت (1995 Encyclopédie Universalis). بنا به شهادت دکتر پولاک (Dr Polak) که در دوره کوتاهی پزشک ناصرالدین شاه، چهارمین شاه سلسله قاجار (۱۲۷۵-۱۲۷۵) بود، شاه در ۱۲۳۹ (1860)، هفده زن و همسر مشروع داشت (Polak, 1989). کاملاً احتمال دارد که نجبا، به پیروی از سلاطین، چنین رفتاری را دنبال کرده باشند، مضافاً این که چند همسری نشان ثروت و منزلت بالای اجتماعی قلمداد می‌شده است.

⁴⁷ در این رابطه از جمله رجوع کنید به هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌هایی چون زنان، پیام زن و زن روز که در هر شماره خود صفحات متعددی را به این موضوع اختصاص میداند. قابل ذکر است که دو نشریه اول بعد از انقلاب شروع به انتشار کرده‌اند.

2 - ازدواج مردانه، ازدواج زنانه : دو حکایت تاریخی متفاوت

عام بودن ازدواج، ستون اصلی قوانین زناشویی در اسلام است. تمام مومنین باید حداقل یکبار در زندگیشان ازدواج کنند. اما اعمال این امر در مورد مردان و زنان یکسان نیست. در واقع ازدواج بر یک ساختار پدر سالارانه تکیه می کند، ساختاری که، غالباً در درون گروه های خانوادگی، مبادله زنان را معمول می دارد و ازدواج قبل از هر چیز، نقش واسطه ای را دارد که بوسیله آن در این ساختار، قدرت کسب موقعیت همسر، پدر و رئیس خانواده به مرد تفویض می شود. در این منطق سن زنان در زمان ازدواج باید خیلی کمتر از مردان باشد. بنا براین در این سیستم، بطور عام، تفاوت سنی در بین زوجین، در اولین ازدواج، که بنا به شرایط زمانی، بین ۷ تا بیشتر از ۱۰ سال تغییر می کند، به عدم تعادل بازار زناشویی منتهی می شود (Fargues, 1986) و به این ترتیب تعداد مردان و زنانی که می توانند ازدواج کنند، نا برابر می شود: گروه زنانی که در سنین جوان تر وارد زندگی زناشویی می شوند ناگزیر از گروه مردانی که در سنین بالاتر ازدواج می کنند، پر شمارتر خواهد بود. در حالیکه بر طبق قاعده عمومیت ازدواج این مازاد دختران جوان نیز می بایست امکان ازدواج داشته باشند.

به این ترتیب است که طلاق یک جانبه از طرف شوهر و چند همسری وی با رفتار زناشویی تلفیق شده است. مردان یا از اولین همسر خود جدا می شوند تا ترجیحاً با یک دختر مجرد دوباره ازدواج کنند؛ یا با حفظ وصلت نخست مجدداً ازدواج می کنند (Fargues, 1986). در نتیجه این قوانین و قواعد نابرابر به نفع مردان، منجر به تعریف دو داستان از ازدواج، بر اساس تفاوت جنسیتی می شود.

در ایران نیز این قوانین مدت های طولانی بر رفتار زناشویی حاکم بود. اما در طی دهه های اخیر، مردم تحت تاثیر تحولات حاصل از تجدد و نوگرایی، خود را از سنت های هزاران ساله دور کرده، رفتارهای خود را در جهت نزدیک و همسان کردن زندگی زناشویی زن و مرد تغییر داده اند. چنین تغییر و تحول عمده ای نیازمند بررسی عمیق است.

سن زن در اولین ازدواج: از قانون تا کردار مرسوم

در میان شاخص هایی که تغییر رفتار در زناشویی جمعیت را به حساب می آورند، سن، بویژه سن زن در اولین ازدواج، در ردیف اول اهمیت قرار می گیرد. در ایران از روزگاران بسیار قدیم، قوانین اجتماعی دختران و پسران را به ازدواج در سنین پائین فرا می خوانند. آداب و رسوم که به طور وسیعی ملهم از احکام مذهبی ماقبل اسلام و اسلامی می بودند، به پایین نگاه داشتن سن در اولین ازدواج مردان و زنان منجر شد. بر طبق سنت، از آغاز بلوغ دختران و پسران جوان می توانستند ازدواج کنند. بگونه ای نظری، زرتشتیان این سن را برای هر دو جنس ۱۵ سال (Mazaheri 1938) و مسلمانان ۹ سال برای دختران و ۱۵ سال برای پسران انتخاب کرده بودند. تا به حال، هیچ مدرکی در دست نیست که بطور قطعی سن اولین ازدواج را در طی قرون اولیه بعد از اسلام در ایران نشان دهد اما با توجه به شرایط پیش از آن و

از طرف دیگر نظر به وضعی که در مجموع، در سرزمین های عرب و مسلمان مشاهده می شود، سن مزبور را می توان خیلی نزدیک به سن بلوغ فرض کرد.⁴⁸

همچنین باید در نظر داشت که در ایران، بر خلاف بسیاری از کشورهای، عمل ازدواج در ابتدا باید به صورت مذهبی (عقد شرعی) و سپس در دفاتر رسمی وزارت دادگستری ثبت گردد (عقد رسمی یا ثبتی)؛ و این عمل توسط محضر دارانی صورت می گیرد که اجازه ویژه ای از وزارت خانه مزبور داشته باشند⁴⁹ هر چند که بنا بر قانون، ثبت ازدواج اجباری است، اکثریت زوجین مدتهای مدید آن را ندیده می گرفتند (Katouzain, 1992). در واقع، تفوق ازدواج مذهبی (عقد شرعی) به زوجین این امکان را می داد که بدون نگرانی از موانع اجتماعی و حقوقی به عقد یکدیگر درآیند: بدین ترتیب است که بسیاری از خانواده ها دختران خود را، علیرغم داشتن سنی پایینتر از حد قانونی، شوهر می دادند و تعدادی از مردان زن دار هم توانستند عقد دومین ازدواج را بدون ثبت رسمی ببندند.

این امکان عمل بین حد قانونی و شرعی، برای مدت زیادی به مردم اجازه داد که علیرغم قوانین و ممنوعیت های قضائی، با زهم رفتار سنتی خود را در رابطه با زناشویی، باز تولید و حفظ کنند. ازدواج در واقع امری بود که صرفاً مربوط به خانواده می شد. از ورای پیوند زناشویی دو فرد، در واقع دو خانواده، و غالباً دو برادر، پیوندها و منافع شترکشان را تحکیم می کردند. هدف ازدواج های درون خانوادگی و ازدواج هایی که توسط خانواده ها سازمان داده می شد، در واقع گسترش قدرت پدر سالار روسای خانواده ها و از آنجا تعیین روابط اجتماعی بود. در چنین زمینه ای واضح است که رفتار زناشویی به سختی می توانست متحول شود.

در سال ۱۳۴۶ (1967)، در چهار چوب برنامه نوسازی و نوآوری محمد رضا پهلوی، برای اولین بار، قانون حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۵ سال و برای پسران ۱۸ سال تعیین شد ولی با این حال، با ارائه مجوز، امکان تقلیل این سنین به ترتیب به ۱۳ سال و ۱۵ سال بود (ماده ۱۰۱۴ قانون مدنی) (Katouzain, 1992)؛ این امر بخوبی نشان می دهد که در سال های دهه، ۱۳۴۰ تا چه حد هنوز ازدواج در سنین پیش رس رواج داشته است. با توجه به اراده گرایی حکومت وقت، این تعیین حداقل سن قانونی برای ازدواج را می توان مترقی تفسیر کرد و در عین حال به اندازه کافی به رسوم و کردار جامعه نزدیک دانست تا حکومت به رعایت آن از طرف مردم امیدوار بماند. اما برخورد مسئولین قضائی نسبت به این ماده قانون بسیار نرم و با ممانعت بود بدین معنی که آنان به راحتی برای دختران ۱۳ و یا ۱۴ ساله مجوز ازدواج صادر می کردند (Katouzain, 1992).

تنها آماري که به ما امکان می دهد آنهم به روش غیر مستقیم، سن متوسط در اولین ازدواج را در این دوره برآورد کنیم، نتایج سرشماری ۱۳۴۵ (1966) است. اما این برآورد، که بر سهم جمعیت مجرد مبتنی است، می تواند دارای خطا و اشتباه باشد، زیرا امکان این می رود که متاهلینی که زودتر از سن قانونی ازدواج کرده بودند خود را مجرد اعلام کنند. این گونه

⁴⁸ شهادت دکتر پولاک، پزشک اطریشی که در ایران در سال های ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۹ (1851-1860) اقامت داشته و بواسطه شغل خود توانسته روایاتی نزدیک با مردم داشته باشد، در مورد قرن نوزدهم میلادی، بسیار جالب می نماید. وی در روایت خود می نویسد: « خانواده هایی که وضع اقتصادی کم درآمد یا نامساعدی دارند، برای ازدواج صبر می کنند تا دخترشان به سن ۱۰-۱۱ سالگی برسند، در صورتیکه خانواده های مرفه دخترشان را قبل از ۱۲ یا ۱۳ سالگی شوهر نمی دهند »:

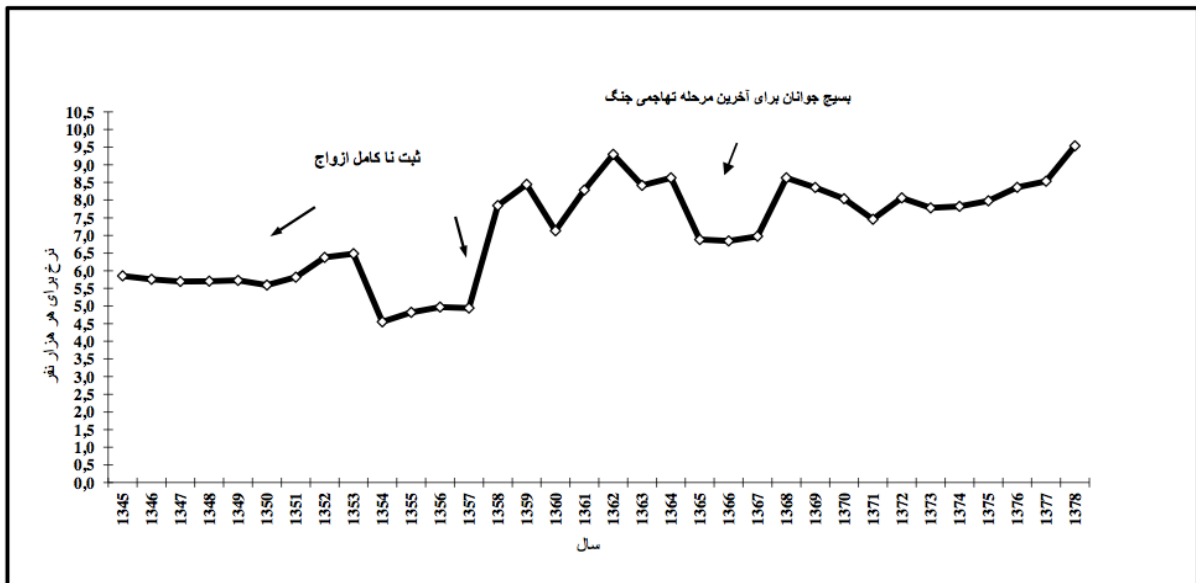
Jakob Eduard POLAK Persien, das Land und sein Bewohner. Ethnographische Schilderungen تحت عنوان ایران و ایرانیان، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ۵۳۶ ص.

⁴⁹ بند ۱ قانون ازدواج مورخ ۱۳۱۶ (1935) ثبت ازدواج را اجباری اعلام می کند و محکومیتی برابر با ۶ ماه زندان برای روحانیون و مسئولان دفاتر ثبتی که از آن تخطی کنند در نظر می گیرد. با این همه، این قانون ازدواج های رسماً ثبت نشده را باطل و غیر رسمی اعلام نمی کند.

نیز می تواند باشد که افراد وضعیت زناشویی خود را بدرستی اعلام و برعکس سن خود را بیشتر از سن واقعی خویش ابراز کنند. اعلام نادرست وضعیت زناشویی در حالت اول، موجب فرا شماری سهم مجردان جوان و در نتیجه فرا آوردن سن در اولین ازدواج می گردد. نتایج سرشماری ۱۳۴۵ که در آن کل جمعیت پسران و دختران ۱۰ تا ۱۴ ساله به عنوان مجرد ثبت گشته اند دلیلی بر این مدعاست (Ladier-Fouladi, 1996).

در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴)، دولت همچنان با همان اراده گرائی همیشگی خود در پی تغییر رفتار زناشویی از بالا، با اتکا به ماده ۲۳ «قانون حمایت خانواده»، سن حداقل قانونی ازدواج را از ۱۵ به ۱۸ سال برای دختران و از ۱۸ به ۲۰ سال برای پسران افزایش داد (ولی همچنان، با اخذ مجوز دختران می توانستند در سن ۱۵ سالگی ازدواج کنند)⁵⁰ این اقدام دولت که این بار در تناقض بارز با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن زمان بود، جدائی قدرت سیاسی حاکم و جامعه را باز هم عمیق تر کرد. نتیجه چند مطالعه و بررسی (Mir Hosseini, 1993؛ Katouzain, 1992) نشان می دهند که این بند قانونی به کاهش ثبت ازدواج در دفاتر ثبت احوال منجر شد. (نمودار ۱)

نمودار ۱: نرخ ازدواج به ازای هر هزار نفر (کل کشور)



بالاخره پس از انقلاب ۱۳۵۷، دولت جدید، مطابق احکام شرعی⁵¹ دوباره حداقل سن قانونی ازدواج را کاهش دادو به این ترتیب سن بلوغ (که غالباً ۱۵ سال برای پسران و ۹ سال برای دختران تعیین می شوند) حداقل سن قانونی ازدواج شد. اولین نتیجه بلافاصله این قانون ثبت تقریباً کامل همه ازدواج ها بود. رشد چشم گیر تعداد ازدواج های ثبت شده بین ۱۳۵۷ (۱۸۴۳۱۲ ازدواج) و ۱۳۵۸ (۳۰۲۶۶۷ ازدواج) - بیش از ۶۴٪ - در واقع تا حد زیادی به ثبت تأخیری ازدواج زوجینی

⁵⁰ در همان ماده قانونی علناً تصریح شده که زن یا مردی که، برخلاف مقررات این ماده، با کسی که هنوز به سن قانونی برای ازدواج نرسیده است مزاجت کند، حسب مورد به مجازات های مقرر در ماده ۳ قانون ازدواج مورخ ۱۳۱۶ محکوم خواهد شد.

⁵¹ احکام اسلامی ازدواج را اصل عمومی و فراگیر اعلام می کنند؛ تجرد را بشدت محکوم کرده و آنرا برای نظم اخلاقی جامعه خطرناک می دانند. بنا به این احکام، دختران و پسران به محض رسیدن به سن بلوغ ازدواجشان واجب است؛ مردان حق چند زنی تا چهار همسر دارند و حق طلاق به نفع مردان یک طرفه است.

مربوط می شود که در سال های قبل از انقلاب پیش از رسیدن به سن حداقل قانونی ازدواج کرده بودند ، و یا به ثبت با تاخیر ازدواج های مربوط به مردان چند همسر مربوط می شود (Mir Hosseini, 1993)⁵².

کاهش حداقل سن قانونی ازدواج از طرف جمهوری اسلامی موجب واکنش های زیادی نزد ناظران شد. چنین می اندیشیدند که تغییر قانون، ازدواج های پیشرس را خصوصاً نزد زنان افزایش خواهد داد. اما مقایسه سهم مجردان در سرشماری های متوالی این برداشت را تائید نمی کنند (جدول ۱).

جدول ۱- سهم مجردان (به درصد) و سن متوسط در اولین ازدواج برحسب مناطق مسکونی

زنان			مردان			گروه های
۱۳۷۵	۱۳۶۵	۱۳۵۵	۱۳۷۵	۱۳۶۵	۱۳۵۵	سنی
کل کشور						
۹۷٫۰	۹۱٫۸	۱۰۰٫۰	۹۹٫۵	۹۳٫۲	۱۰۰٫۰	۱۴-۱۰
۸۱٫۴	۶۳٫۸	۶۵٫۷	۹۶٫۶	۸۹٫۴	۹۳٫۵	۱۹-۱۵
۳۹٫۳	۲۵٫۴	۲۱٫۴	۷۲٫۲	۵۷٫۲	۶۰٫۵	۲۴-۲۰
۱۴٫۷	۹٫۳	۶٫۸	۲۷٫۱	۱۸٫۲	۲۲٫۴	۲۹-۲۵
						سن متوسط در اولین ازدواج*
۲۲٫۰	۱۹٫۹	۱۹٫۷	۲۵٫۱	۲۳٫۷	۲۴٫۱	
مناطق شهری						
۹۷٫۱	۹۱٫۸	۱۰۰٫۰	۹۹٫۶	۹۳٫۰	۱۰۰٫۰	۱۴-۱۰
۸۳٫۰	۶۴٫۸	۶۹٫۵	۹۷٫۳	۹۱٫۵	۹۶٫۵	۱۹-۱۵
۳۸٫۷	۲۶٫۷	۲۶٫۱	۷۶٫۲	۶۲٫۷	۶۹٫۸	۲۴-۲۰
۱۳٫۸	۱۰٫۴	۹٫۲	۳۱٫۲	۲۲٫۱	۲۸٫۷	۲۹-۲۵
						سن متوسط در اولین ازدواج*
۲۱٫۹	۲۰٫۱	۲۰٫۲	۲۵٫۶	۲۴٫۳	۲۵٫۱	
مناطق روستایی						
۹۶٫۸	۹۲٫۷	۱۰۰٫۰	۹۹٫۵	۹۴٫۴	۱۰۰٫۰	۱۴-۱۰
۷۹٫۱	۶۳٫۳	۶۲٫۰	۹۵٫۶	۸۷٫۸	۸۹٫۸	۱۹-۱۵
۴۰٫۲	۲۳٫۸	۱۶٫۴	۶۶٫۱	۴۹٫۸	۴۷٫۲	۲۴-۲۰
۱۶٫۴	۷٫۷	۴٫۳	۱۹٫۵	۱۲٫۱	۱۴٫۲	۲۹-۲۵
						سن متوسط در اولین ازدواج*
۲۲٫۱	۱۹٫۷	۱۹٫۱	۲۴٫۲	۲۲٫۷	۲۲٫۷	

منابع: سرشماری های نفوس و مسکن ۱۳۵۵، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵، مرکز آمار ایران.
* بر اساس روش هاینال Hajnal

در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) که به طور نظری، ازدواج پیش از ۱۵ سالگی ممنوع بود، کل پسران و دختران ۱۰ تا ۱۴ ساله، مجرد اعلام شده اند؛ زمانی که این ممنوعیت در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) برداشته شد، ۹۳٪ پسران و ۹۲٪ دختران ۱۰-۱۴

⁵² در شهریور ۱۳۵۸ (سپتامبر ۱۹۷۹) جمهوری اسلامی «دادگاه مدنی خاص» را برای جایگزین کردن «دادگاه حمایت خانواده»، تشکیل داد. طی اولین سال فعالیتش، تقریباً تمامی امور جاری «دادگاه مدنی خاص» شامل ثبت ازدواج های زنان ازدواج کرده قبل از سن ۱۸ سال، و ثبت ازدواج های مردان دو یا چند همسر می شد.

ساله در سال ۱۳۶۵ و سپس ۹۹,۵٪ پسران و ۹۷٪ دختران، متعلق به همان گروه سنی ۱۰-۱۴ ساله، در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) به عنوان مجرد سرشماری شده اند. در مناطق شهری، سهم زنان مجرد ۱۵ تا ۱۹ ساله در ۱۳۶۵ نسبت به سهم زنان مجرد همان گروه سنی در سال ۱۳۵۵، کاهش یافته، در حالیکه در مناطق روستائی این نسبت افزایش یافته است. اما به هر حال، در ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵، سهم زنان مجرد ۲۰ تا ۲۴ ساله و ۲۵ تا ۲۹ ساله بیشتر از این سهم آن ها در سال ۱۳۵۵، در هر دو منطقه شهری و روستائی می باشد.

بنا بر این، بازگشت به اصل « شریعت » در ارتباط با سن ازدواج، نه تاثیری بر گرایش به افزایش مجرد داشته و نه درگرایش افزایش سن متوسط زنان در اولین ازدواج تغییری ایجاد کرده است.

به جهت فقدان داده های مناسب، سن متوسط در اولین ازدواج را جز با توسل به سهم مجردان بر طبق روش برآورد هاینال (Hajnal) نمی توان بر آورد کرد. مشکلاتی را از که اعلام نادرست وضعیت زناشویی جوانان متأهل در رابطه با برآورد سن ازدواج پیش می آید، قبلاً توضیح داده ایم. اما باید گفت که این مشکل فقط در مورد نتایج سرشماری ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) صادق است و به نظر می رسد که تعداد مجردان سال های ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) به درستی سرشماری شده اند.

به این ترتیب، سن متوسط زنان در اولین ازدواج از ۱۹,۷ سال در ۱۳۵۵، به ۱۹,۹ سال و بعد به ۲۲ سال، به ترتیب در سال های ۱۳۶۵، و ۱۳۷۵ رسیده است. اگر زنان متأهل جوان در سرشماری ۱۳۵۷ وضعیت زناشویی خویش را به درستی اعلام کرده بودند، سن متوسط در اولین ازدواج زنان برای این سال کمتر از حد برآورد شده بود و در نتیجه افزایش آن بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵ به مراتب بیشتر محسوس بود.

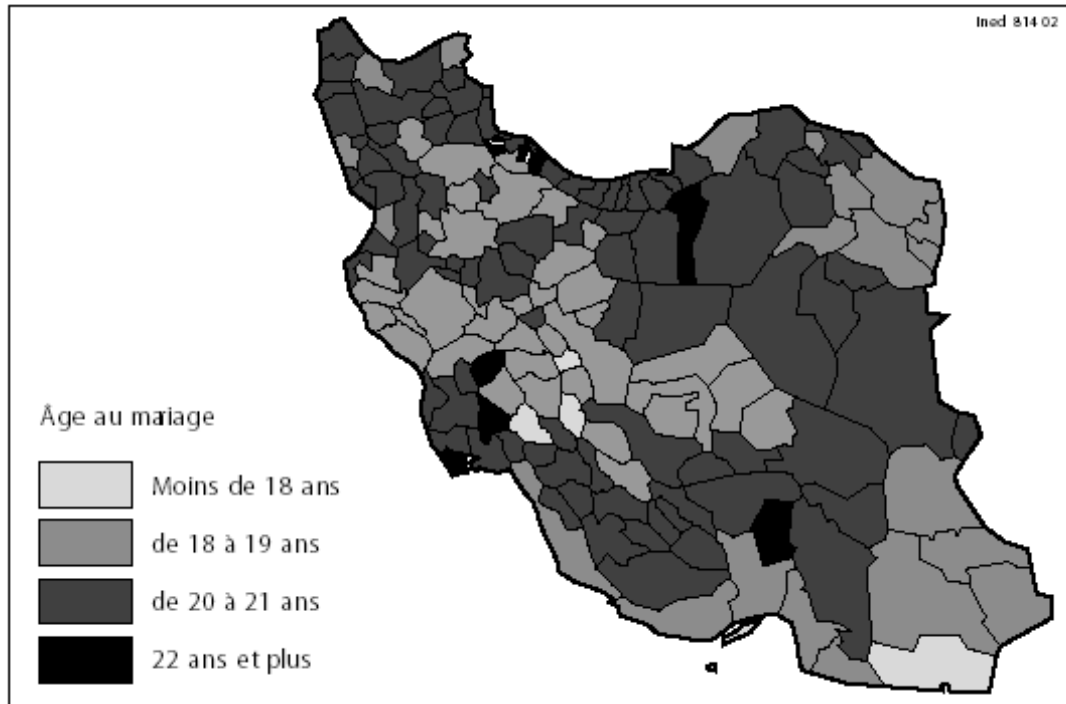
هر چند که این سن، در مقایسه با سن متوسط در اولین ازدواج زنان در بعضی از کشورهای عرب و مسلمان، جوان تر به نظر می رسد (۲۴,۵ سال در سوریه در ۱۳۷۲، ۲۱,۸ سال در عربستان سعودی در ۱۳۶۶ و ۲۵,۹ سال در مراکش در ۱۳۷۱)، گرایش به افزایش آن، این نکته را تأیید می کند که قوانین مدنی موافق حفظ سنت های اسلامی که از زمان انقلاب مقرر گشته اند، در برگرداندن جهت تحول رفتار زناشویی مردم کامیاب نبوده اند.^{۵۳} رفتار مزبور که مدت طولانی تحت تاثیر قواعد و اصول مذهبی بوده، به دنبال استقرار روابط جدید اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، رو به تغییر و تحول نهاده است که بایستی آنرا تدقیق نمود. جهت گیری های نوگرایانه دولت های ایران که در پایان سال های دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) اتخاذ شده بود، تنها در اواخر سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) توانست حقیقتاً به متن جدیدی وارد شود. تحول رفتار زناشویی مردم به گونه ای متناقض با سقوط سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی مصادف می شود؛ و این امر ناسازگاری قوانین مربوط به حداقل سن قانونی ازدواج را با رفتار زناشویی مردم چه قبل و چه بعد از انقلاب توضیح می دهد.

^{۵۳} می توان فرض را بر آن گرفت که این تغییر قانون برای تشویق ازدواج پیشرس، گرایش به افزایش سن در اولین ازدواج را منحرف نکرده بلکه آن را کند گردانده است. صحت و سقم این فرضیه را، از آنجا که نتایج سرشماری های ۱۳۳۵، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ بنا به دلایلی که قبلاً ارائه کردیم مورد تردید است، نمی توان کنترل کرد.

سن متوسط زنان در اولین ازدواج در مناطق شهری⁵⁴

استدلال فوق، که نشان می دهد سن متوسط زنان در اولین ازدواج در طول زمان تحول پیدا می کند را می توان با مقایسه سن متوسط زن در اولین ازدواج برحسب شهرستان ها و به تفکیک سه دوره سرشماری (نقشه های ۱، ۲ و ۳⁵⁵) مورد تایید قرار داد. به طور کلی مشاهده می شود که مناطق آذربایجان، کناره های دریای خزر، مرکزی، سمنان، خراسان، کرمان، فارس و خوزستان که در آن ها سن متوسط زن در اولین ازدواج بالاتر بوده، در مراکز مهم بزرگ اقتصادی و سیاسی واقع شده اند. به نظر می رسد که این مراکز در اشاعه رفتار جدید زناشویی که به تدریج به شهرستان های همسایه نیز سرایت کرده، نقش نیروی محرکه را بازی کرده باشند تا آنجا که در ۱۳۷۵، به همگون شدن بسیار واضح سن متوسط زنان در اولین ازدواج منتهی شده است. رواج بیش از پیش گسترده مدارس (رجوع شود به فصل ۵)، تا حد زیادی می تواند هم افزایش سن زنان در اولین ازدواج را و هم همگون شدن آن را در مناطق شهری شهرستان ها توضیح دهد.

نقشه ۱- سن متوسط زنان در اولین ازدواج (مناطق شهری - ۱۳۵۵)

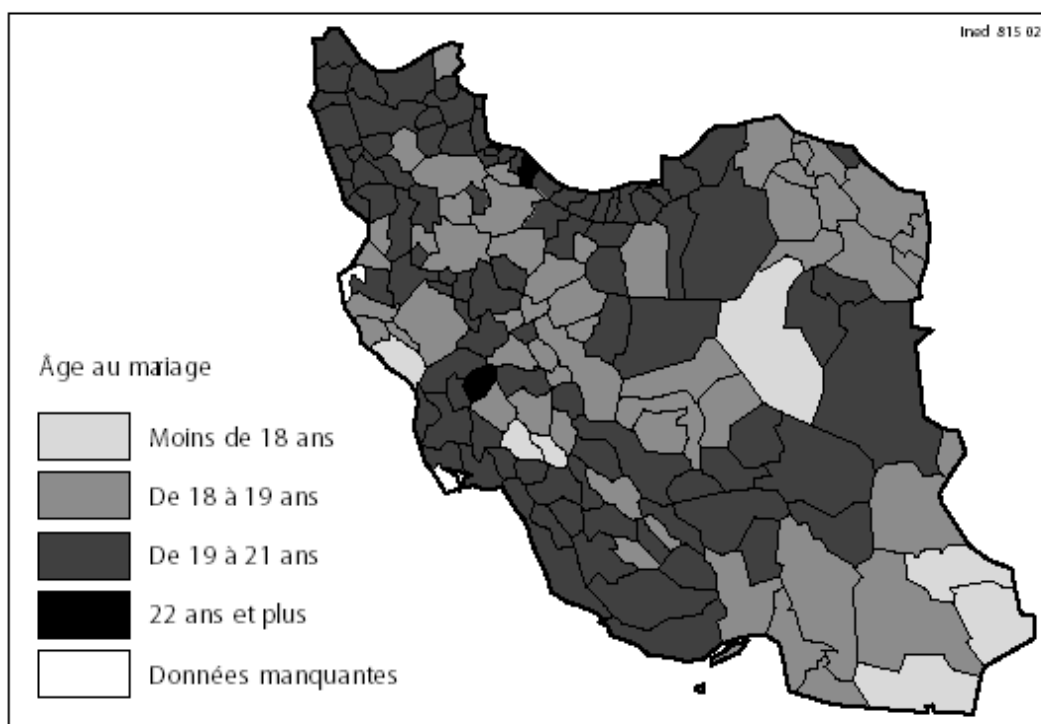


عنوان مقیاس ها: سن در ازدواج: کمتر از ۱۸ سال؛ از ۱۸ تا ۱۹ سال؛ از ۲۰ تا ۲۱ سال؛ ۲۲ سال و بیشتر

⁵⁴ در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، برای تعیین مناطق شهری از معیار تعداد ساکنین (منطقه ای که بیش از ۵۰۰۰ سکنه داشته باشد) استفاده می شد. در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، معیار اداری جانشین معیار عددی گشته و از آن به بعد هر منطقه ای که دارای شهرداری باشد، شهر محسوب می شود.

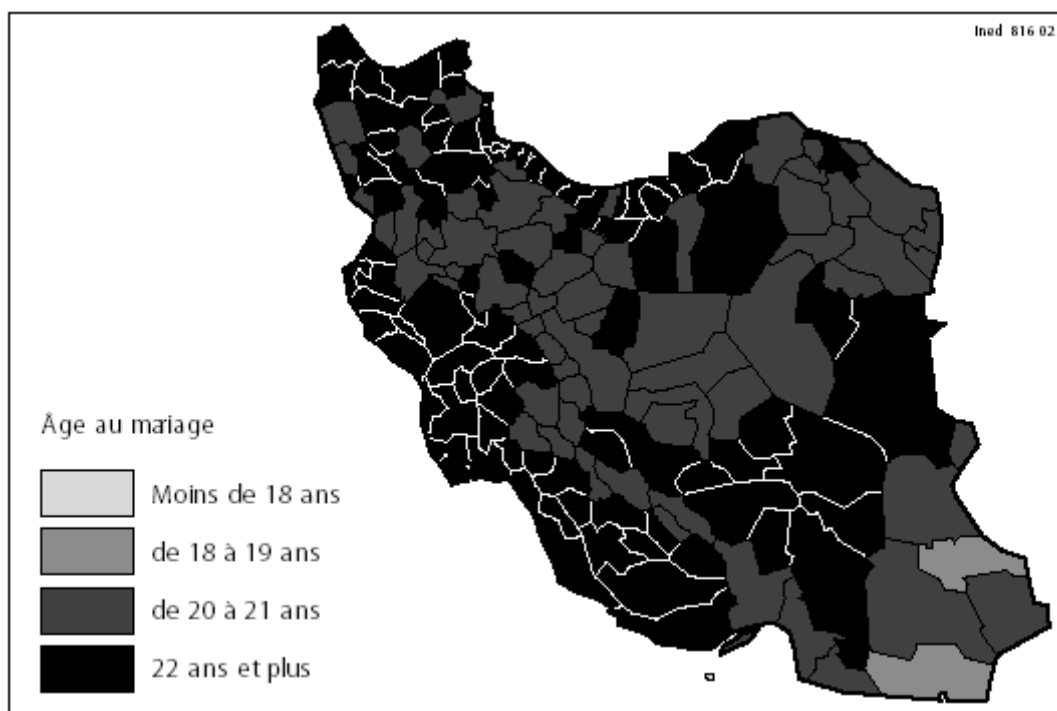
⁵⁵ منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۵۵، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵. در ۱۳۵۵، ایران شامل ۱۶۲ شهرستان، در ۱۳۶۵، ۱۹۵ شهرستان و در ۱۳۷۵، ۲۵۴ شهرستان بوده است. ایجاد شهرستان های جدید در طی این دوره خطر تحریف مقایسه نقشه ها را برای سه دوره مزبور در برداشت. از این رو نتایج مربوط به دو سرشماری آخر را بر زمینه نقشه ۱۳۵۵ عرضه شده اند و شهرستان های جدید در تقسیمات اداری قبلیشان به شمار آمده اند.

نقشه ۲- سن متوسط زنان در اولین ازدواج (مناطق شهری - ۱۳۶۵)



عنوان مقیاس ها سن در ازدواج: کمتر از ۱۸ سال؛ از ۱۸ تا ۱۹ سال؛ از ۲۰ تا ۲۱ سال؛ ۲۲ سال و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۳- سن متوسط زنان در اولین ازدواج (مناطق شهری - ۱۳۷۵)



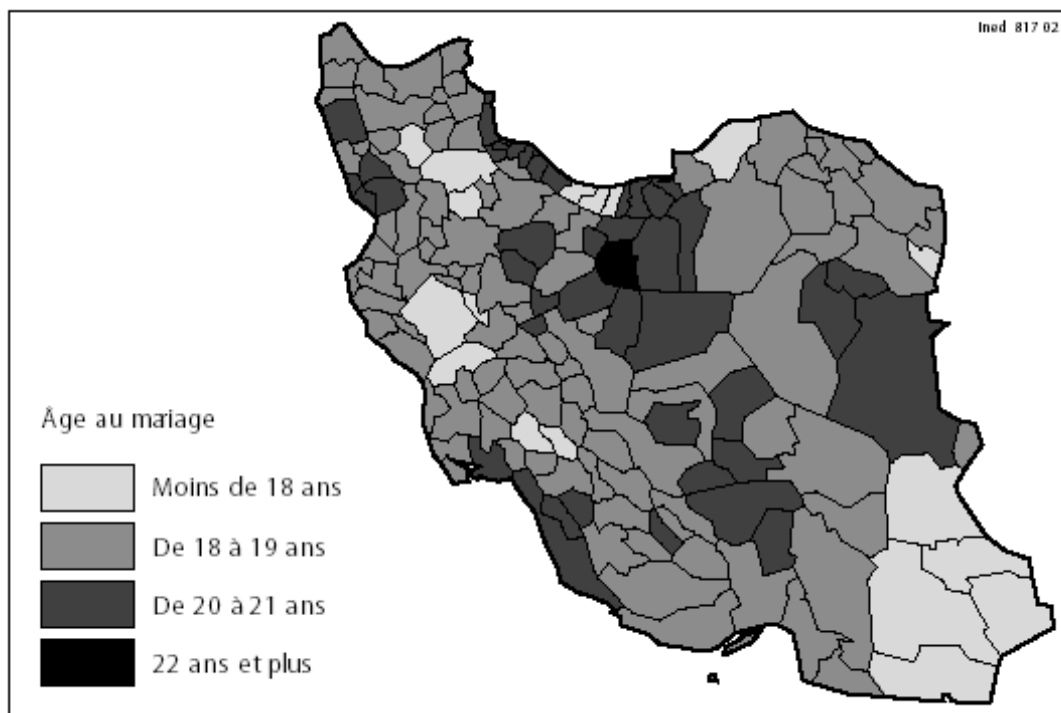
عنوان مقیاس ها: سن در ازدواج: کمتر از ۱۸ سال؛ از ۱۸ تا ۱۹ سال؛ از ۲۰ تا ۲۱ سال؛ ۲۲ سال و بیشتر

در عوض، در شهرستان هایی که این سن پایین حدود ۱۸ تا ۱۹ سال، بوده است، بین دو دوره اول، ازدواج بدون آنکه کاهش یابد در همان سطح باقی می ماند. به عبارت دیگر، رفتار زناشویی جمعیت این شهرستان ها، که می توان آن را بیشتر سنتی توصیف کرد، علیرغم قوانین مساعد، به اندازه ای که به کاهش سن متوسط در اولین ازدواج بیانجامد، تغییر نمی یابد. در واقع عوامل دیگری به جز قوانین، بر رفتار جمعیت این مناطق (سیستان و بلوچستان، سواحل خلیج فارس، مناطق کوهستانی و کویری مرکز)، تاثیر داشته که سن متوسط زنان در اولین ازدواج را در سطح پایین حفظ کرده است. این کانون های دوام و استمرار رفتار زناشویی سنتی، در نقشه مناطق شهری ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، ظاهر نمی شوند. افزایش محسوس سن زنان در اولین ازدواج در این شهرستان ها که بر روی نقشه نشان داده شده، تایید می کند که زنان این مناطق عاقبت رفتار زناشویی جدیدی اتخاذ کرده و به تغییراتی که بویژه با گسترش مدارس همراه بوده، پیوسته اند.

سن متوسط زنان در اولین ازدواج در مناطق روستایی

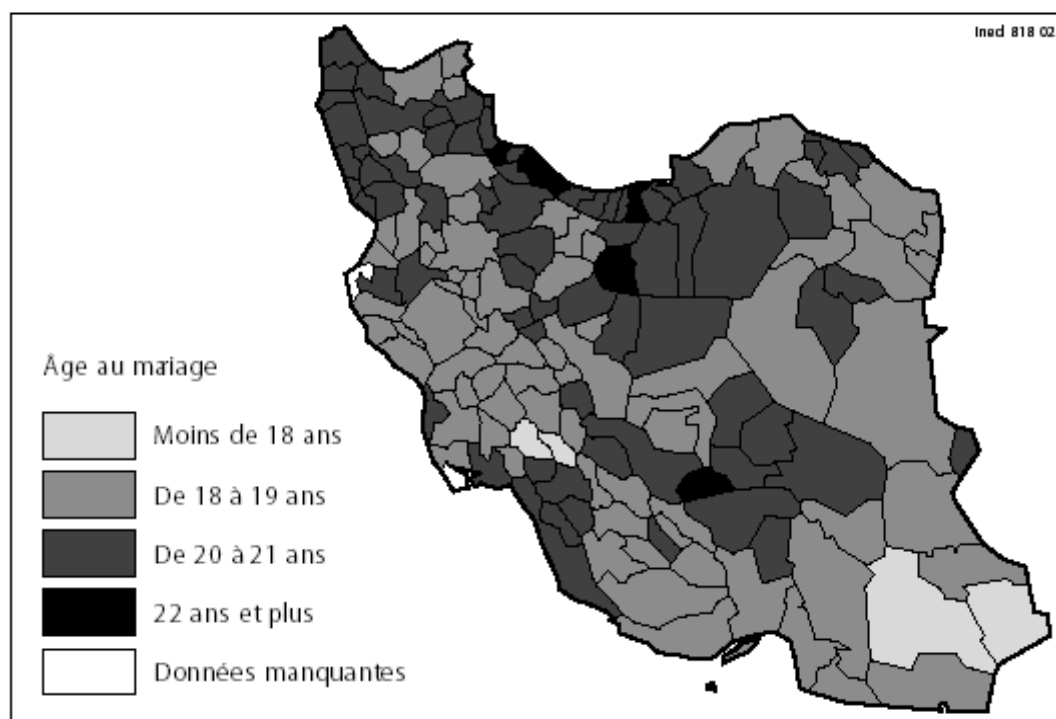
در مناطق روستای (نقشه ۴، ۵ و ۶) تقریباً همان شهرستان هایی که در آنها قبلاً تداوم رفتار سنتی ملاحظه شده بود، مجدداً ظاهر می شوند، در حالیکه گرایش عمومی سن متوسط اولین ازدواج به شکلی یکنواخت رو به بالاست. در شهرستان های مرکزی، سن متوسط زنان در اولین ازدواج، بدون تغییر حول ۱۸-۱۹ سالگی بدون تغییر باقی می ماند. این تحول بر خلاف تحول سه شهرستان جنوب شرقی است که در آن ها سن متوسط در اولین ازدواج، از زیر ۱۸ سال در ۱۳۵۵ به ۱۸-۱۹ سال در ۱۳۶۵ می رسد. ضمناً با مقایسه سن متوسط در اولین ازدواج زنان در مناطق روستایی و مناطق شهری مشاهده می کنیم که این سن برای زنان در مناطق روستایی (میانگین برابر ۲۲٫۱ سال در ۱۳۷۵) کمی بالاتر از زنان مناطق شهری است: در بسیاری از مناطق روستایی شهرستان ها، این سن در گروه سنی ۲۲ سال و بیشتر قرار می گیرد. این نتایج غیر منتظره در ارتباط با محیط روستایی، که قاعدتاً روابط سنتی در آن حاکم است، تحول اجتماعی و فرهنگی قابل ملاحظه این مناطق که به مرور زمان به مناطق شهری نزدیک می شوند را آشکار می سازند.

نقشه ۴- سن متوسط زنان در اولین ازدواج (مناطق روستایی - ۱۳۵۵)



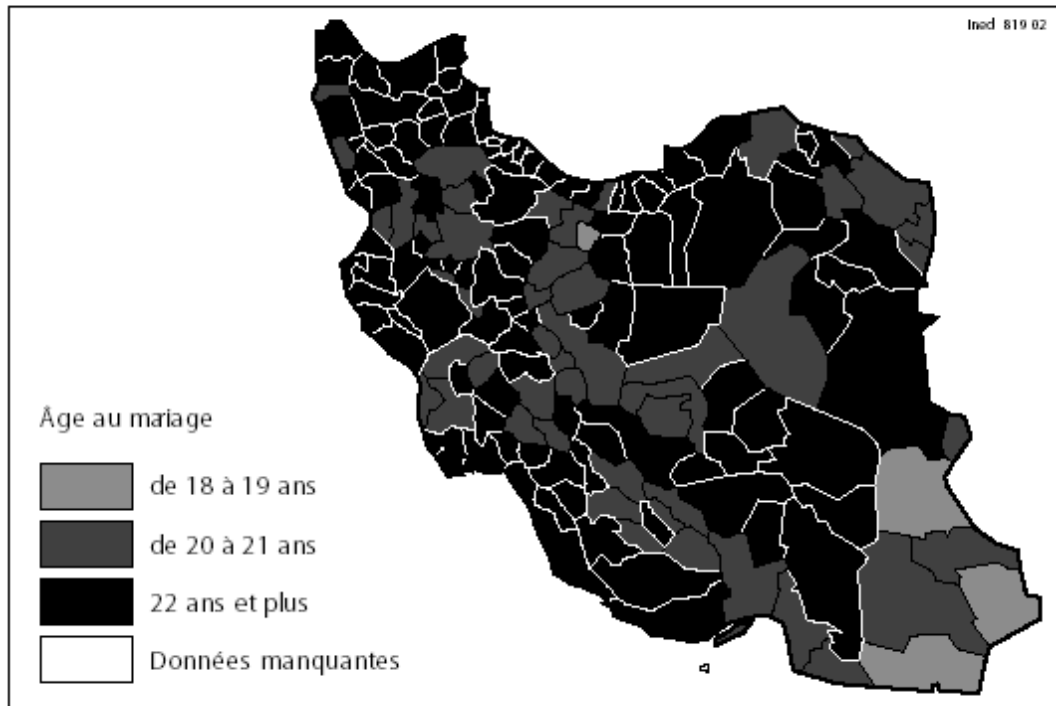
عنوان مقیاس ها: سن در ازدواج: کمتر از ۱۸ سال؛ از ۱۸ تا ۱۹ سال؛ از ۲۰ تا ۲۱ سال؛ ۲۲ سال و بیشتر

نقشه ۵- سن متوسط زنان در اولین ازدواج (مناطق روستایی - ۱۳۶۵)



عنوان مقیاس ها: سن در ازدواج: کمتر از ۱۸ سال؛ از ۱۸ تا ۱۹ سال؛ از ۲۰ تا ۲۱ سال؛ ۲۲ سال و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۶- سن متوسط زنان در اولین ازدواج (مناطق روستایی - ۱۳۷۵)



عنوان مقیاس ها: سن در ازدواج: از ۱۸ تا ۱۹ سال؛ از ۲۰ تا ۲۱ سال؛ ۲۲ سال و بیشتر؛ فاقد داده

درواقع، مقایسه سن متوسط زنان در اولین ازدواج در شهرستان های مختلف، در طول این دوره، هم ویژگی مستقل تحول اجتماعی را نسبت به قوانین وضع شده و هم خصوصیت تدریجی ولی همه گیر این تحول را نشان می دهد.

تفاوت سنی در اولین ازدواج بین زن و مرد

در منطق نظام پدرسالاری، جامعه مسلمان از عمومیت ازدواج و فاصله سنی بین زن و شوهر در اولین ازدواج دو قاعده بنیادی برای زناشویی ساخته است. خاطر نشان کردیم که رعایت این دو قاعده در عمل، به چنان پیچیدگی در بازار زناشویی منجر شد که حقوق دیگری نظیر طلاق یک طرفه و یا چند همسری بایستی به مردان تفویض می شد. باید فهمید که « اگر زن در ۱۸ سالگی ازدواج کند و مرد در ۲۸ سالگی، یک عدم تعادل جمعیتی بین دو جنس، ما بین تعداد کسانی که در سن تشکیل خانواده قرار دارند، ایجاد می گردد. تعداد زنان ۱۸ سال و بیشتر به مراتب بیشتر از مردان ۲۸ ساله و بیشتر می باشد، بویژه مرگ و میر مردان را بیشتر تهدید می کند. اگر هر مرد تنها یک بار ازدواج کند، بسیاری از زنان بدون همسری مانند. برای آن که تمام زنان ازدواج کنند، با توجه به قاعده برتری سنی مردان نسبت به همسرانشان، جوامع عرب طلاق یک طرفه را ابداع کردند»؛ « برای جبران عدم تعادل کمی بین افراد دو جنس در سن ازدواج، که حاصل قاعده فاصله سنی بین زن و شوهر است، بایستی که یک مرد با چندین زن ازدواج کند: یا چند همسری، یا ازدواج توالی بعد از طلاق یک جانبه همسر سابق.» (Fargues, 1986).

طبق این سازو کار، بررسی فاصله سنی در اولین ازدواج بین زن و شوهر، از دو نظر جالب توجه می شود. از یک سو اجازه می دهد رابطه بین همسران مورد بررسی قرار گیرد و از سوی دیگر فراوانی طلاق و چند همسری را مورد آزمون

قرار داد. یک فاصله سنی مهم در اولین ازدواج بین همسران، مردان را در موقعیت بالاتری قرار می دهد، و همسرانشان به موقعیت زیردست سوق می دهد. عدم تعادل کمی بر حسب جنسیت بین افرادی که در سنین تشکیل زندگی زناشویی قرار دارند، ناگزیر منجر به افزایش فراوانی طلاق و یا چند همسری می شود. در حالت عکس، یعنی کم بودن فاصله سنی در اولین ازدواج بین همسران، رابطه آنها بیشتر مبتنی بر برابری استوار شده و طلاق و چند همسری کمتر خواهد بود.

در ایران، فاصله سنی بین همسران در اولین ازدواج برای کل کشور ۴,۴ سال در ۱۳۵۵ بود که بعد به ۳,۶ سال در ۱۳۶۵ و ۳,۱ سال در ۱۳۷۵ می رسد. این فاصله های سنی در مقایسه با موارد مشاهده شده در کشورهای عرب و مسلمان (با میانگین ۵,۳ سال در ۱۳۵۹) (Fargues, 1986)، به نظر ضعیف تر می رسند. سن اولین ازدواج مردان در ایران که در سنین جوان تری (جدول ۱) نسبت به مردان در کشورهای عرب و مسلمان (۲۵,۱ سال در ایران در ۱۳۷۵، در مقابل ۲۸,۵ سال در سوریه در ۱۳۷۲، ۲۵,۲ سال در عربستان سعودی در ۱۳۶۶، ۲۷,۲ سال در مصر در ۱۳۷۰ و ۳۰,۱ سال در مراکش در ۱۳۷۱) ازدواج می کنند، این فاصله سنی را توضیح می دهد.

در این کشورها، علت تاخیر ازدواج مردان بخصوص با رسم مهریه ارتباط دارد. مهریه قیمتی است که مرد باید، به شکل پول و یا جنس، به عروس یا پدر وی به هنگام ازدواج بپردازد. گاه مبلغ مهریه نسبت به امکانات مالی مردان بسیار بالاست. در این صورت آن ها باید سال ها کار کنند تا بتوانند مبلغ لازم را فراهم سازند، در نتیجه در سنین بالاتری ازدواج می کنند (Fargues, 2000 و 1986).

در ایران، از آنجا که مردم طبق سنن کهن و دیرینه، ازدواج زودرس را برگزیده اند، در مورد مهریه گرایش متفاوتی را انتخاب کرده اند: مرد جوان با موافقت پدر عروس می تواند مبلغ مهریه را به هنگام ازدواج پرداخت نکند. با این حال، حق عروس محفوظ می ماند و وی می تواند پس از انجام ازدواج هر گاه که مایل باشد، مهریه خود را مطالبه کند. اصولاً پرداخت مهریه در دو مورد ذیل الزامی است: هنگامی که تصمیم به طلاق گرفته می شود و هنگام فوت شوهر. در این صورت، ارث زن، از سهم قانونی وی از دارایی های مرد به اضافه مهریه اش تشکیل می شود. این سنت ویژه به مرد اجازه می دهد که مطابق کمال مطلوب جامعه در سن جوانی ازدواج کند.

در نخستین سال های جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹-۱۳۶۷/۱۹۸۰-۱۹۸۸)، با توجه به اینکه مردان ازدواج کرده به جبهه فرستاده نمی شدند، ده ها هزار مرد جوان به برکت این سنت، توانستند در سنین تقریباً پائین ازدواج کنند (رجوع کنید به قسمت دوم، فصل ۴). ازدواج مردان در سنین نسبتاً جوان، که کاهش خفیفی در سن متوسط اولین ازدواج آنها در ۱۳۶۵ نسبت به ۱۳۵۵ به وجود آورد (جدول ۱)، منجر به کاهش فاصله سنی بین زوجین در سال ۱۳۶۵ و در نتیجه به پیدایش یک بازار زناشویی متعادل تر شد (نمودارهای ۲ تا ۴).

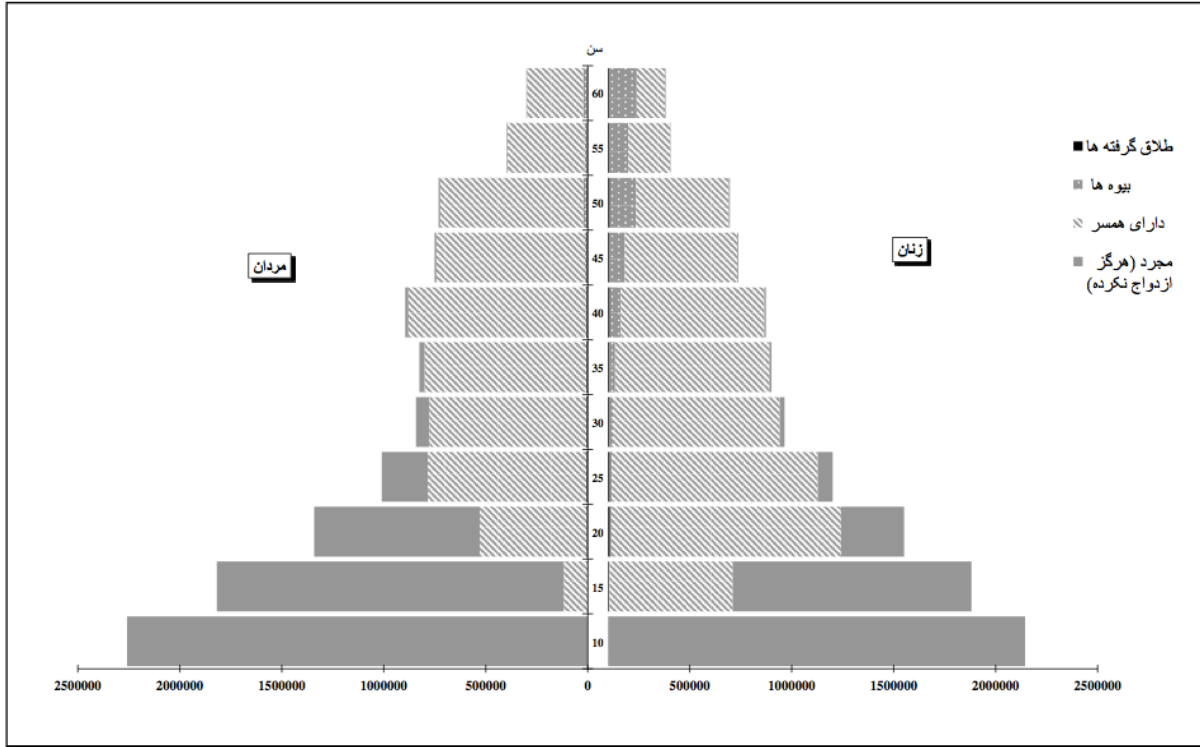
ولی این تعادل، هنوز شکننده بازار زناشویی، احتمالاً متأثر از مرگ و میربیش از حد متعارف مردان در طی دو، سه سال ابتدای جنگ⁵⁶، می باشد، هر چند که فاصله کم سنی بین زنان و مردان، اجازه می دهد فرض کنیم که اثرات که اثرات مخدوش کننده جنگ بر روی بازار زناشویی محدود بوده است⁵⁷. این امکان هم وجود دارد که شماری از زنان مجرد

⁵⁶ قربانیان غیر نظامی جنگ به مراتب کمتر از قربانیان نظامی (سربازان، پاسداران و بسیجی ها) که عمدتاً بین ۱۸ تا ۲۵ سال داشته و از مناطق شهری و روستایی به جبهه ها اعزام گشته اند، بودند. در غالب اوقات، نبردها در نواحی مرزی غرب و جنوب غربی جریان داشتند، که خالی از سکنه بود. تلفات انسانی ناشی از جنگ در فصل ۴ مورد بررسی قرار گرفته اند.

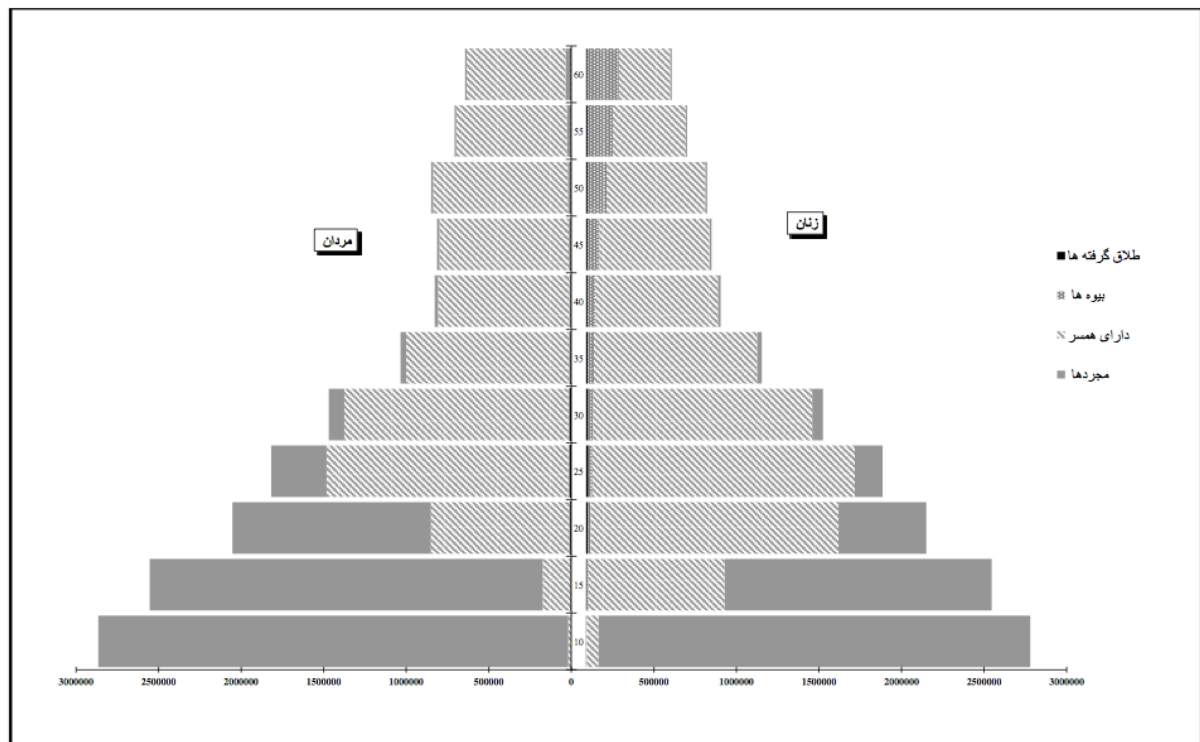
⁵⁷ کمبود مردان در بازار زناشویی تا اندازه ای می توانسته بوسیله پناهندگان افغانی و عراقی که غالباً مجرد بودند، جبران شده باشد.

« مازاد » در بازار زناشویی یا زنان بیوه شهیدان جنگ (مردان متأهلی که داوطلبانه به جنگ رفته بودند) به عنوان همسر دوم، به ازدواج مردان متأهل در آمده باشند.

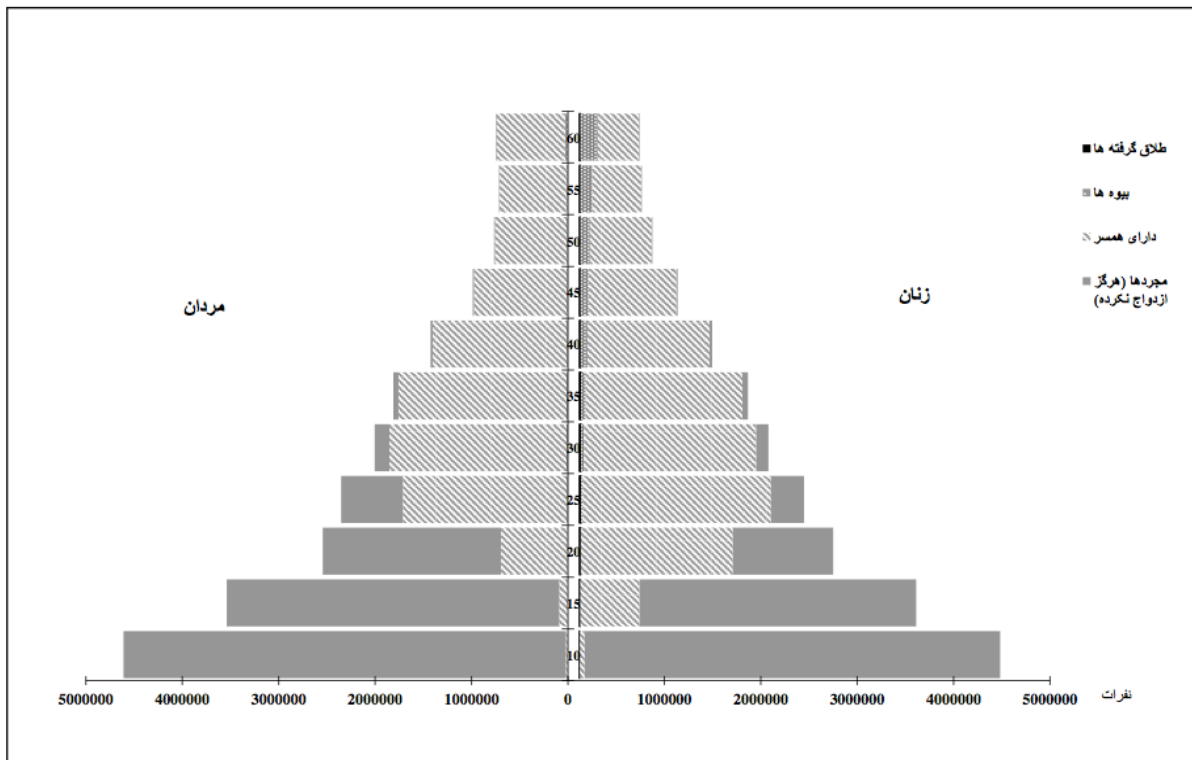
نمودار ۲ - وضعیت زناشویی بر حسب سن و جنس در ایران (۱۳۵۵)



نمودار ۳ - وضعیت زناشویی بر حسب سن و جنس در ایران (۱۳۶۵)



نمودار ۴ - وضعیت زناشویی بر حسب سن و جنس در ایران (۱۳۷۵)

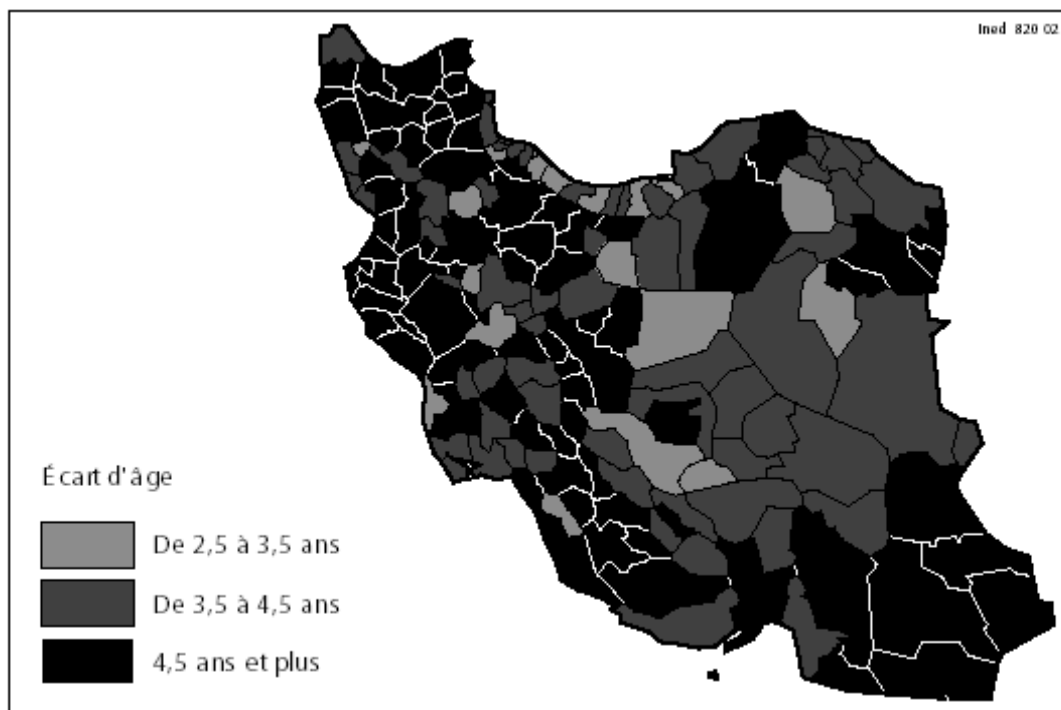


پس از جنگ، چنانکه می توان آن را بالاتر بر روی نمودار ۱ ملاحظه کرد، از سرگیری ازدواج هایی که به علت جنگ، به ویژه در طول سه سال آخر در ارتباط با تدرک مرحله تهاجمی، عقب افتاده بودند، به نظر نمی رسد که با پایان جنگ مانع برقراری بازار زناشویی متعادل تر شده باشد (نمودار ۴). افزایش همزمان سن زنان و مردان در اولین ازدواج در سال ۱۳۷۵ و کاهش تفاوت سنی زوجین در اولین ازدواج نشان دهنده گرایش غالب بازار زناشویی به سوی رابطه ای کمتر نابرابر بین زنان و مردان، است.

فاصله سنی بین زنان و مردان در اولین ازدواج در مناطق شهری

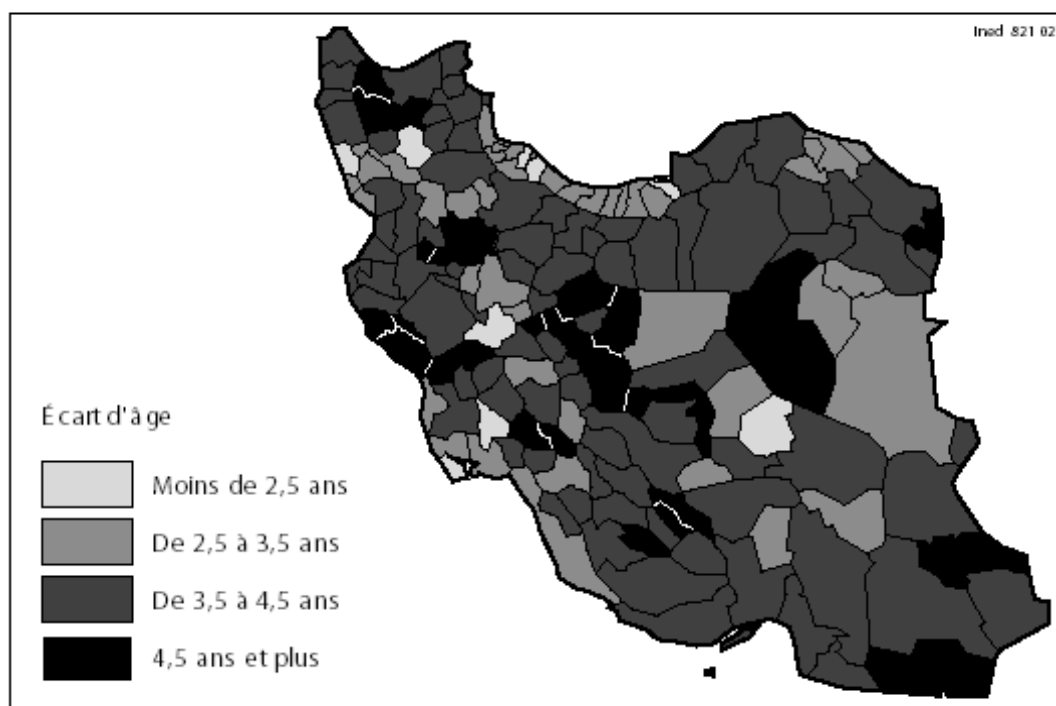
در اکثر مناطق شهری شهرستان ها در ۱۳۵۵ (نقشه های ۸،۷ و ۹)، تفاوت سنی بین دو جنس در اولین ازدواج بالغ بر ۴،۵ سال و بیشتر و در هیچ موردی کمتر از ۲،۵ سال نبوده است. در ۱۳۶۵، با اندک کاهشی در سن متوسط مردان، فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج به نحو قابل ملاحظه ای کاهش یافت. به علاوه مشاهده می شود که در شهرستان هایی که سن متوسط زنان در اولین ازدواج افزایش یافته بود، به ویژه در شهرستان های شمال، این فاصله بیشتر کاهش یافته و بین کمتر از ۲،۵ سال و ۲،۵ تا ۳،۵ سال قرار می گیرد. این گرایش در سال ۱۳۷۵ تائید می گردد، در حالی که این بار افزایش سن اولین ازدواج زنان به مقیاسی وسیع در کاهش فاصله ی سنی ازدواج بین دو جنس تاثیر می گذارد. با توجه به این نتایج، رابطه بین همسران در مناطق شهری منطقا بایستی بیشتر بر برابری مبتنی بشود. اهمیت دارد با دیگر تاکید کنیم که رابطه جدید بین زن و شوهر، که می توان آن را به مدرن توصیف کرد، بعد از استقرار جمهوری اسلامی، تحقق یافته است.

نقشه ۷- فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج (مناطق شهری - ۱۳۵۵)



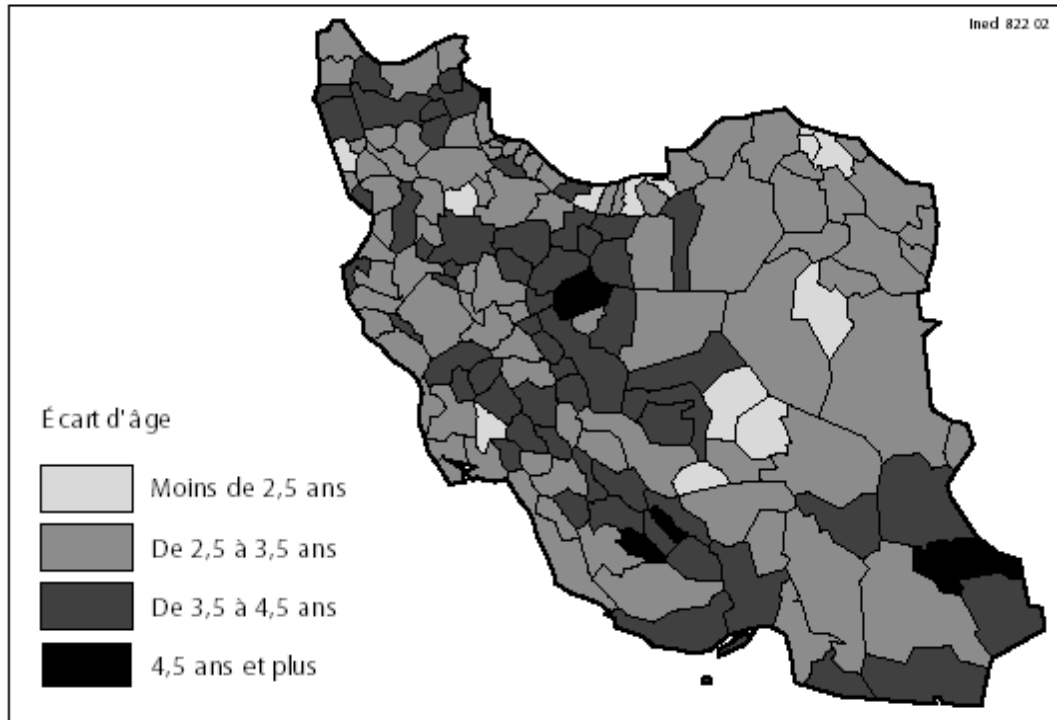
عنوان مقیاس ها: فاصله سنی: از ۲,۵ تا ۳,۵ سال؛ از ۳,۵ تا ۴,۵ سال؛ ۴,۵ سال به بالا

نقشه ۸- فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج (مناطق شهری - ۱۳۶۵)



عنوان مقیاس ها: فاصله سنی: کمتر از ۲,۵ سال؛ از ۲,۵ تا ۳,۵ سال؛ از ۳,۵ تا ۴,۵ سال؛ ۴,۵ سال به بالا

نقشه ۹- فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج (مناطق شهری - ۱۳۷۵)



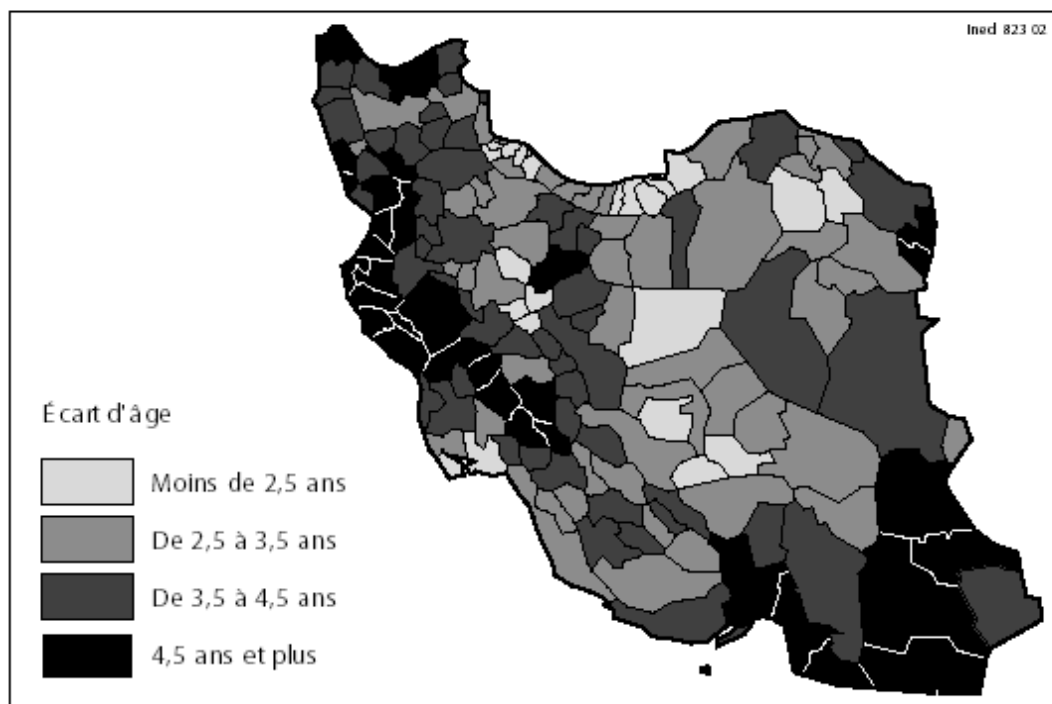
عنوان مقیاس ها: فاصله سنی: کمتر از ۲,۵ سال؛ از ۲,۵ تا ۳,۵ سال؛ از ۳,۵ تا ۴,۵ سال؛ ۴,۵ سال به بالا

فاصله سنی بین زنان و مردان در اولین ازدواج در مناطق روستایی

در مناطق روستایی، از آنجا که سن متوسط مردان در اولین ازدواج عمدتاً پایین تر است، در صورتی که سن متوسط زنان در اولین ازدواج به طور منظم در حال افزایش است (جدول ۱)، فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج در این مناطق نیز به تدریج رو به کاهش می گذارد (نقشه های ۱۰، ۱۱ و ۱۲). می توان مشاهده کرد که در شهرستان های شمال، شمال شرقی و غربی، این فاصله سنی به سرعت کاهش یافته و در ۱۳۷۵ به پایین ترین سطح می رسد. این گرایش به کاهش، در شهرستان های واقع در جنوب شرقی و غرب نیز تائید می گردد.

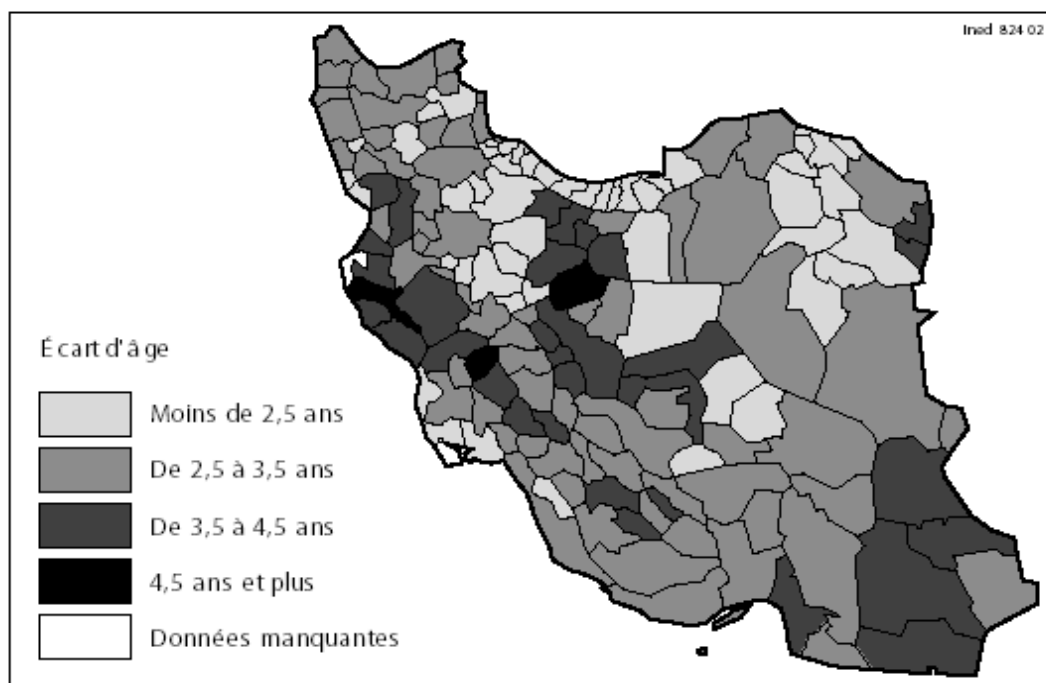
در مناطق روستایی از سال ۱۳۵۵، فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج رو به کاهش گذاشته است. این کاهش منظم را - فاصله سنی در سال ۱۳۴۵، ۶,۲ سال بوده است - می توان هم به نتایج اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ و هم به رشد و توسعه روستاها از سال ۱۳۵۸ نسبت داد. به عبارت دیگر، از یک سو، توزیع مجدد اراضی که برای عده ای به ایجاد بهره برداری های خانوادگی و برای برخی دیگر به مهاجرت به طرف شهرها انجامید، و از سوی دیگر، عملیات توسعه مناطق روستایی که آن ها را از انزوای خارج ساخت و بیش از پیش به شهرها نزدیک کرد، می بایستی نمای اجتماعی روستا های ایران را کاملاً تغییر داده باشد. بنا براین مناسب است که بویژه به این زمینه و شرایط جدید در روستا های ایران توجه کنیم.

نقشه ۱۰- فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج (مناطق روستایی - ۱۳۵۵)



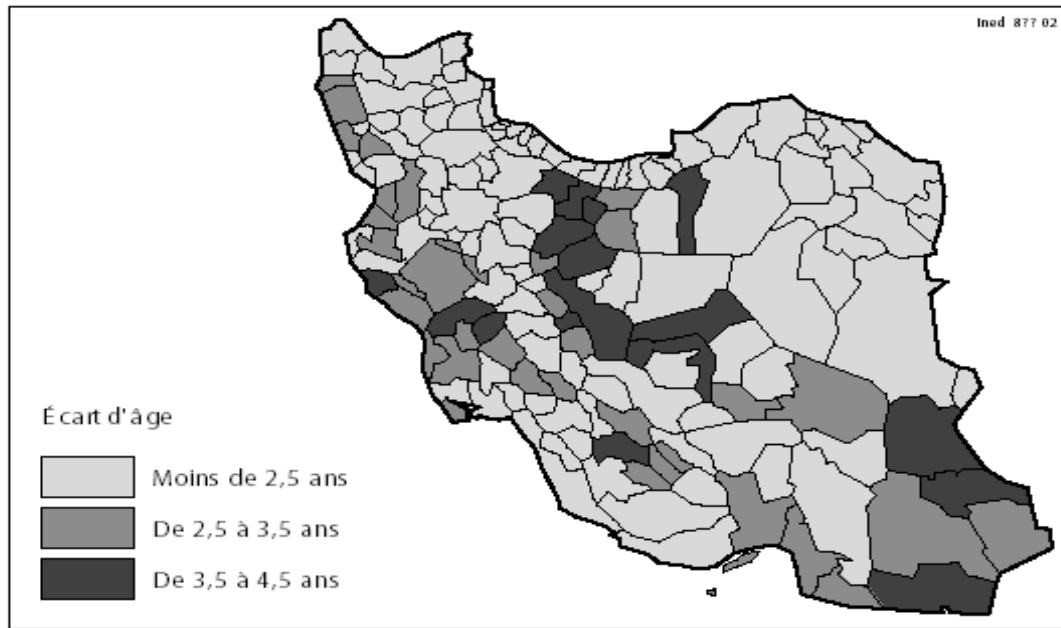
عنوان مقیاس ها: فاصله سنی: کمتر از ۲,۵ سال؛ از ۲,۵ تا ۳,۵ سال؛ از ۳,۵ تا ۴,۵ سال؛ ۴,۵ سال به بالا

نقشه ۱۱- فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج (مناطق روستایی - ۱۳۶۵)



عنوان مقیاس ها: فاصله سنی: کمتر از ۲,۵ سال؛ از ۲,۵ تا ۳,۵ سال؛ از ۳,۵ تا ۴,۵ سال؛ ۴,۵ سال به بالا؛ فاقد داده

نقشه ۱۲- فاصله سنی بین زن و مرد در اولین ازدواج (مناطق روستایی - ۱۳۷۵)



عنوان مقیاس ها: فاصله سنی: کمتر از ۲,۵ سال؛ از ۲,۵ تا ۳,۵ سال؛ از ۳,۵ تا ۴,۵ سال

ازدواج مجدد

ازدواج مجدد، پاسخ دیگری است به دو قاعده زناشویی سنتی که قبلاً ذکر شد، یعنی عمومیت ازدواج و فاصله سنی مهم بین زوجین در اولین ازدواج. برای استقرار نظم اخلاقی و اجتماعی، همه باید ازدواج کنند. بنا بر این، تعداد دفعات ازدواج مجدد، شاخصی است که با آن می توان میزان رعایت این دو قاعده اساسی را ارزیابی کرد. هرچه تعداد دفعات مزبور زیادتر باشد، میزان رعایت این قواعد نیز به همان اندازه شدیدتر است.

ازدواج مجدد که در دوره ماقبل اسلام در ایران وجود داشته است، همچنان به صورت یکی از رفتارهای زناشویی بسیار رایج ایرانیان در دوره ایران اسلامی باقی مانده است. ولی، با وجود قدمت آن، متأسفانه آمار دقیقی از آن در دست نیست. معهذاً، نتایج طرح باروری زنان ایران (در چهارچوب طرح بررسی باروری زنان جهان) در ۱۳۵۶، و طرح آمارگیری زاد و ولد سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در ۱۳۷۰، امکان دنبال کردن تحول ازدواج مجدد زنان طی دوره ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۰ را فراهم می سازد.

جدول ۲ - توزیع دفعات ازدواج (به درصد) زنان ۱۵ ساله و بیشتر

۱۳۷۰			۱۳۵۶			دفعات ازدواج
مناطق روستایی	مناطق شهری	کل کشور	مناطق روستایی	مناطق شهری	کل کشور	
۹۷.۰	۹۶.۵	۹۶.۷	۹۵.۰	۹۴.۵	۹۴.۷	۱
۲.۷	۳.۱	۲.۹	۴.۶	۴.۶	۴.۹	۲
۰.۱	۰.۱	۰.۱	۰.۳	۰.۳	۰.۳	۳
۰.۲	۰.۳	۰.۳	۰.۰	۰.۰	۰.۰	۴ بار و بیشتر
۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	جمع

منابع: برای ۱۳۵۶ نتایج بررسی باروری زنان در ایران، مرکز آمار ایران، ۱۳۶۵؛ برای ۱۳۷۰، نتایج طرح آمارگیری زاد و ولد، سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی، ۱۳۷۰.

گرایش فراوانی ازدواج مجدد زنان بین ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۰، رو به کاهش است. افزایش سن اولین ازدواج زنان، این تحول را بطور جزئی توضیح می دهد. یاد آوری این نکته در عین حال ضروری به نظر می رسد که ازدواج زنان همان وزن ازدواج مردان را در بازار زناشویی ندارد. در واقع فراوانی ازدواج مجدد زنان همواره ضعیف تر از ازدواج مجدد مردان بوده است. و البته شدت ازدواج مجدد مردان اجازه می دهد معلوم کنیم که آیا دو قاعده بنیادی که قبلاً ذکر شد، هنوز در بازار زناشویی حاکمیت دارند یا خیر.

نتایج طرح آمارگیری زاد و ولد سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در ۱۳۷۰، نشان می دهند که در این تاریخ، ۷,۶٪ مردان جامعه آماری طرح مزبور، بعد از قطع ازدواج اول خود و یا علیرغم آن، دوباره ازدواج کرده اند. سهم آن ها در مناطق شهری برابر با ۴,۶٪ و در مناطق روستایی برابر با ۲,۷٪ بوده است. در سال ۱۳۷۵، در شهر شیراز، بنا بر نتایج طرح آمارگیری « خانواده و باروری در شیراز »، طرحی که از آن قبلاً سخن گفته ایم، ۳,۵٪ مردان بعد از گسست ازدواج اول، دوباره عقد ازدواج بسته اند. به دلیل نبود آمارهای مربوط به دوره پیش، تحول ازدواج مجدد مردان در طول زمان را نمی توان معلوم کرد. از این رو عملکرد و اثر یکی از ساز و کارهای اساسی تنظیم کننده بازار زناشویی وارد این تجزیه و تحلیل نمی گردد. بنابراین، مسئله را از زاویه چند همسری و طلاق دنبال می کنیم.

چند همسری

اگر در ادوار بسیار کهن، چند زنی نشان ثروت و حیثیت اجتماعی به شمار می رفت، طی دهه های اخیر، چنین تصویر و کارکردی را از دست داده است. چند زنی که قبل از قانون « حمایت خانواده »، مصوب ۱۳۴۶ (۱۹۶۷)، مجاز بود و پس از تصویب این قانون فقط تحت شرایطی اجازه داده می شد^{۵۸} تا سرانجام از ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) مجدداً مجاز شده است، قطعاً طی دو دهه اخیر از طرف مردم، به ویژه در مناطق شهری، بدون اشکال اعمال نشده است. به جز موارد استثنایی، خانواده های مرد چند همسر، غالباً دو خانواده، از هم جدا زندگی می کردند. این پدیده بطور واضح در آمارها وجود ندارد و برای

^{۵۸} طبق قانون « حمایت خانواده » مرد متأهل نمی تواند به ازدواج دوم دست بزند مگر این که رضایت همسر اول خود و تصویب دادگاه را داشته باشد.

برآورد فراوانی آن شمار کل زنان و مردان متأهل با هم مقایسه شده تا سهم مردان چند همسر بین مردان متأهل بدست آید. ولی باید توضیح داد که این روش از تاثیرات مهاجرات مردان و کم شماری زنان در سرشماری ها، در امان نیست (Fargues, 1987a).

با وجود این، با کاربرد این روش نسبت مردان چند همسر از ۳,۱٪ در ۱۳۵۵ به ۱,۲٪ در ۱۳۶۵ و سپس ۰,۰۸٪ در ۱۳۷۵ گذر کرده است. از طرف دیگر نتایج طرح آمارگیری زاد و ولد سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در ۱۳۷۰، تعداد مردان چند همسر این دوره را آشکار می سازد. از مجموع مردان جامعه آماری، ۲.۸٪ مردان چند زنه بوده اند که غالباً دو همسر داشتند: ۲.۶٪ در شهرها در مقابل ۳۳.۲٪ در روستاها. این نتایج که برآورد ما را در مورد سهم مردان چند همسر در ایران تأیید می کند، نشان می دهد که چند همسری بر خلاف آنچه که عمدتاً تصور می شده، چندان رواج ندارد. فراوانی آن، مسلم می سازد که بخش اعظمی از ازدواج های دوم مردان، که در ۱۳۷۰ مشاهده شده، بعد از گسست ازدواج اول صورت گرفته است.

بخش اعظم افزایش نسبتاً محدود سهم مردان چند همسر در ۱۳۶۵ را می توان با نتایج جنگ توضیح داد؛ مردان متأهل با بیوه های قربانیان جنگ (شهدا)، انگیزه ای که مورد پذیرش جامعه بود و یا احتمالاً با مازاد زنان مجرد، ازدواج کردند. برعکس، کاهشی که در ۱۳۷۵ مشاهده می شود، نشان می دهد که اکثریت مردان چند همسر، غالباً دو همسر، قاعدتاً یکی از دو همسر خود را در طول این سال ها طلاق داده اند. بنا براین مجاز شمردن حق چند همسری برای مردان بعد از انقلاب ۱۳۵۷، ضرورتاً باعث بالارفتن سهم مردان چند همسر نشده است. این نسبت که امروزه، زیر ۱٪ باقی مانده، نشان می دهد که جامعه خود به شیوه ای بسیار مستقل، تعادل بازار زناشویی را اداره کرده و می کند و نمی پذیرد که قوانین تحمیل شده توسط دولت، روشی را که جامعه باید این بازار را کنترل کند، تعیین نماید. با این حال، این افزایش ضعیف که ناشی از مقتضیات خاص سال های جنگ بوده، بطور بدیهی آشکار می سازد که چند زنی، دیگر یکی از وسایل مهم تنظیم بازار زناشویی نیست.

ازدواج موقت

یکی از رفتارهای زناشویی خاص ایرانیان، ازدواج موقت است. این ازدواج، به معنای ازدواج برای یک مدت معین، در عصر ساسانی نیز رایج بوده است (Perikhanian, 1983؛ Macuch, 1993). در آن زمان مشخصاً، یک مرد و یک زن، هر دو غیر مجرد، برای یک مدت زمان مشخص و تعیین شده از قبل، با هم ازدواج می کردند. به استناد شواهد گرد آورده شده در دیوان قضایی حاوی احکام حقوقی در مورد موضوعات مختلف صادره توسط قضات بزرگ قرن پنجم و ششم میلادی: «مردی که همسرش را از دست داده است و امکانات مالی برای پرورش فرزندان و ازدواج با زن دیگری را ندارد، می تواند از مردی خیرخواه بخواهد که مدتی همسر خود را در اختیار وی بگذارد» (Perikhanian, 1983؛ Macuch, 1993). بنابراین، در آن دوران، اقشار و طبقات کم درآمد، که با توجه به نابرابری اجتماعی مفرط در عصر ساسانی بخش اعظم جامعه را تشکیل می دادند، به این نوع ازدواج متوسل می شده اند.

پس از برقراری قدرت عرب و مسلمانان در ایران در قرن هفتم میلادی، رد پای ازدواج موقت⁵⁹ ناپدید می شود و فقط بعد از رسمیت یافتن مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی در قرن شانزدهم میلادی است که اولین شواهد استمرار ازدواج موقت

⁵⁹ به نظر می رسد که در زمان پیغمبر، و حتی در دوران آغاز خلافت عمر ابن خطاب، ازدواج موقت برای بزرگان جنگجویانی که در حال جنگ، دور

تحت عنوان « صیغه » یا « متعه » و یاتحت اصطلاح حقوقی « نکاح منقطع » دوباره نمایان می شوند. بنابراین، بسیار محتمل است که این نوع ازدواج، که یقیناً طی قرون متحول شده است، قبل از اینکه در قوانین ازدواج مذهب شیعه جذب و نهادینه شود، در بین ایرانیان عملاً بدون وقفه رایج بوده باشد. مضافاً این که این نوع ازدواج ظاهراً فقط در بین ایرانیان شیعه (Richard, 1991) و شاید در بین یک اقلیت شیعه در خاور نزدیک، رایج است.

هم در دوران ساسانی و هم در دوران ایران شیعه، به طور کلی زنان و مردان غیر مجرد هستند که به ازدواج موقت متوسل می شوند. اما اگر در دوران قبل از اسلام، دلایل اقتصادی مردم را به این نوع ازدواج می کشانده است، در دوران شیعه، ارضای میل و تمنای جنسی است که پیش از هر دلیل دیگری، انگیزه اصلی را تشکیل می دهد. در اسلام شیعه، مرد مجاز است برای ارضای نیاز جنسی خود، در قبال مهریه ای که مبلغ آن از قبل تعیین می شود، عقد ازدواج موقت ببندد. مرد موظف نیست نه در مدت ازدواج و نه پس از فسخ عقد، هیچ نوع وجهی، بعنوان خرج خوراک و یا هر نوع خرج دیگری، به زن و یا به فرزندی که او محتملاً بدنیا می آورد، بپردازد.⁶⁰

عقد ازدواج موقت غالباً اوقات به صورت شفاهی بوده و بندرت به ثبت می رسد و بنابراین از هر گونه کنترلی خارج و تعداد و آمار آن نامعلوم است. اما افکار عمومی که این نوع ازدواج را تقبیح می کرده و آنرا خصوصاً برای زنان خفت آور می دانسته است، احتمالاً از گسترش آن در جامعه جلوگیری کرده است. بندرت خانواده ای حاضر می شود که دختر باکره اش به عقد ازدواج موقت با مردی درآید. به این ترتیب، دختران جوان باکره از بازار ازدواج موقت کنار گذاشته شده⁶¹ و بیشتر زنان بیوه، مطلقه و بدون شک، فواحش هستند که اینگونه ازدواجی را می پذیرند.

این کنترل اجتماعی در مورد ازدواج موقت آنقدر قوی بود که توانست ابتکارات دولت اسلامی در ۱۳۷۰ دایر بر اعاده و احیاء این نوع ازدواج و پیشنهاد آن به جوانان را به شکست کشاند. در واقع، ازدواج جوانان، حدود ده سالی بود که به صورت یکی از معضلات اصلی جامعه ایران در آمده بود. از یک سو، نظم اخلاقی محدود کننده، که سازمان های دولتی ویژه⁶² مسئول اعمال آن بوده و هستند، در مقیاسی وسیع، امکانات برخورد و معاشرت دختران و پسران را در خارج از محیط خانواده، محدود می کرد. از سوی دیگر بحران اقتصادی، شانس جوانان را برای ورود به بازار کار کاهش داده، در نتیجه ازدواج را برای آنان عملاً غیر ممکن می ساخت. بنابراین برای حکومت، ازدواج موقت بهترین راه حل بشمار می رفت: این نوع ازدواج، با واگذاری مسئولیت کنترل روابط بین دختران و پسران به عهده دولت و خانواده، به روابط مزبور مشروعیت بخشیده و به این ترتیب، باعث می شد که نظم اخلاقی و اجتماعی رعایت شود. از نمازهای جمعه گرفته تا خطبه های عمومی، خصوصاً خطبه شخص رئیس جمهور وقت⁶³ همگی سازمان یافتند تا با تبلیغات و مشارکت وسیع

از همسر خود بوده اند، مجاز شمرده شده است (Ghaemi, 1993).

⁶⁰ « زنی که صیغه شده اگرچه آستن شود حق خرجی ندارد »؛ « زنی که صیغه شده از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد ». رجوع شود به رساله توضیح المسائل آیت الله العظمی امام خمینی. مسائل مطرح شده در این رساله به همان اندازه که به زندگی روزمره فرد مسلمان و تکالیف او به عنوان مومن می پردازد به مشکلات حقوقی نیز مربوط می شود.

⁶¹ البته به ندرت دیده شده که مردی مسن و ثروتمند، در ازای پرداخت مبلغ مهمی موفق به کسب موافقت والدین دختر باکره ای برای عقد این نوع ازدواج گردد.

⁶² سازمان مبارزه با منکرات، خواهران زینب و سازمان بسیج که منظم در شهرها گشت می زدند تا مردم را کنترل کنند و هدف اصلی آن ها جوانان بودند. زمانی که دختران و پسران به همراه هم در خیابان ظاهر می شدند، نیرو های مزبور به واری هویت آنان می پرداختند تا از خویشاوندی آن ها با هم مطمئن شوند. در غیر اینصورت آن ها توقیف می شدند و به والدینشان اطلاع داده می شد. دختران غالباً به علت عدم رعایت حجاب اسلامی و غیره مورد بازجویی قرار می گرفتند.

⁶³ رجوع کنید به خطبه رئیس جمهور اسلامی، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، که به مناسبت نماز جمعه یازدهم اسفند ۱۳۶۹ برای اعاده ازدواج موقت ایراد شده است.

وسایل ارتباط جمعی و انواع مباحثات، این نوع ازدواج را برای جوانان سودمند و مثبت معرفی کنند. ادعا می‌شد که می‌توان ازدواج موقت را همچون یک نامزدی رسمی قلمداد کرد که تحت نظارت و مراقبت دو خانواده، به دختران و پسران جوان امکان می‌دهد که بدون هیچگونه تعهد مالی و مادی از هر دو طرف، یک زندگی زناشویی مشترک را با فردی که احتمالاً همسر آینده‌شان خواهد بود تجربه کرده تا همدیگر را بهتر بشناسند و چگونگی بنیان‌گیری یک کانون خانودگی را به دور از هر گونه وسوسه بویژه وسوسه جنسی محک بزنند.⁶⁴

معذک، این امر که امروزه ازدواج جوانان همچنان یکی از مهمترین مشغولیات فکری رهبران کشور است، نشان می‌دهد که ابتکارات آنان در ارتباط با ازدواج موقت در درون جامعه طنین مساعدی نیافته است. این امتناع جامعه که باز ناکیدی است بر استقلال جوامع در مقابل برنامه‌ها و رهنمودهای سیاسی مختلف، آشکار می‌سازد که جامعه ایران، با تأکید بر محدوده عملی که تا کنون برای ازدواج موقت قائل شده، بیش از هر چیز، در چهارچوب ساختارپدر تباری خود*، هنوز عمیقاً وفادار به سنت ضرورت بکارت دختران در اولین زفاف او می‌باشد.

بنابراین ازدواج موقت راه حلی است برای زنان و مردان مطلقه و یا بیوه‌ای که به دلایل مختلف نمی‌توانند به یک ازدواج رسمی دیگر دست بزنند. و اما در مورد مردان متأهل، این ازدواج به آنان اجازه می‌دهد که بدون تغییر در وضعیت زناشویی خود، بتوانند با تعداد بیشتری زن رابطه زناشویی داشته باشند.

تنها در این مورد اخیر است که از نظر جمعیت‌شناسی، ازدواج موقت جالب توجه است؛ چرا که رواج این نوع ازدواج می‌تواند تاحدی سهم نسبتاً پایئن طلاق و چند همسری در ایران را در مقایسه با کشورهای عرب و مسلمان، که در آن‌ها ازدواج موقت ممنوع است، توضیح دهد.

ازدواج همخون

ازدواج درون‌گروهی، که تا حد وصلت بین دو فرد همخون هم می‌تواند پیش رود، همواره در بین ایرانیان رایج بوده است. در دوران ساسانیان این ازدواج همخون، حداقل تا آنجا که به خانواده درباری مربوط می‌شود، تا حد زناشویی برادر با خواهر، پدر با دختر و یا مادر با پسر پیش رفته بوده است (Herrenschmidt, 1994). از این رو پس از اسلام آوردن ایرانیان، ازدواج بین برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌ها، که از الگوی خویشاوندی عرب⁶⁵ برآمده بود، تضادی با گرایشات مردم ایجاد نکرد و به سهولت از طرف آنان پذیرفته شد.

اسلام که زن را از تماس با دنیای خارج از خانواده اش منع می‌نماید، وسیعاً امکان برخورد و ملاقات بین مردان و زنانی که با هم خویشاوندی ندارند را کاهش می‌دهد. در نتیجه، با حذف عامل اتفاق و احتمال از روند ازدواج، والدین امکان می‌یابند که که ازدواج فرزندان خود را در رابطه با منافع خانواده در بین گروه خویشاوند ترتیب دهند. اغلب اوقات، دختر جوان برای ازدواج با پسر عمویش در نظر گرفته می‌شود تا بدین وسیله دارائی و ثروت در درون خانواده حفظ شود، چرا که زن مسلمان، بنا به قوانین، بخشی از دارائی پدرش را به ارث می‌برد؛ در صورت غیبت پسر عمو دیگر اعضای تبار

⁶⁴ رجوع کنید به ضمیمه شماره 2.

*Agnatique

⁶⁵ در نزد اعراب هم، قبل از اسلام، ازدواج درون‌گروهی عملی رایج بوده است. اسلام در اصل این عمل اجتماعی را در درون عرف خود پذیرفته و قانونمند کرده است (Bianquis 1986).

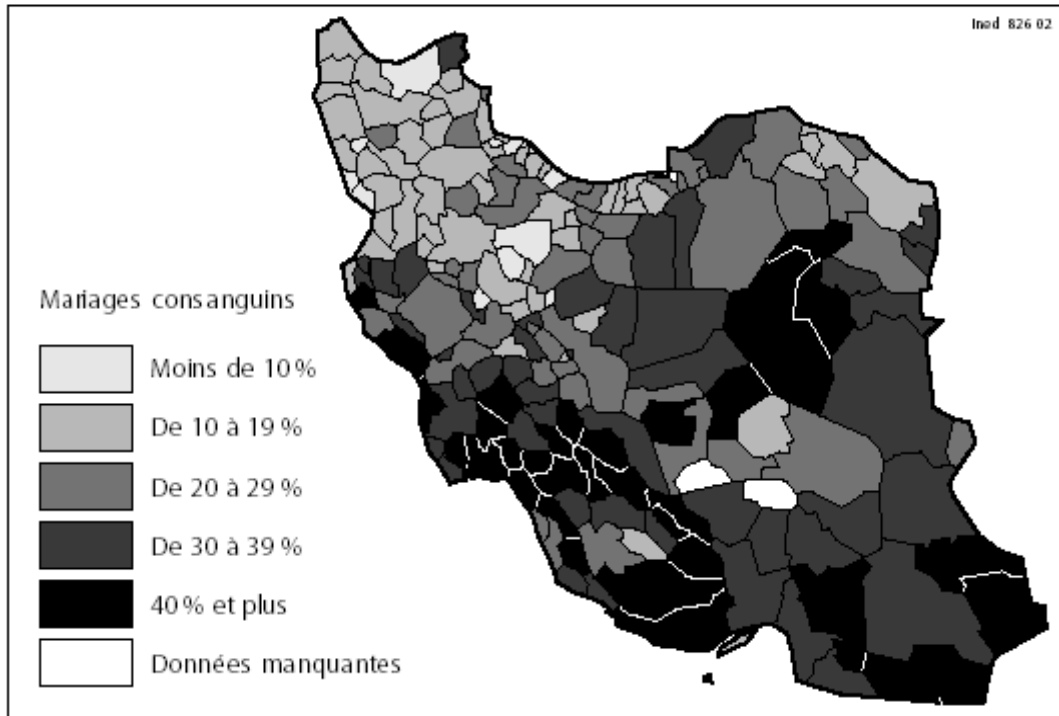
خانوادگی جمله خواستگاران دختر به شمار می آیند. در نتیجه انتخاب همسر امری خانوادگی بوده که بر خواست فرد تحمیل می شود. به این ترتیب ازدواج همخون تبلور رفتار زناشویی سنتی است و فراوانی آن شاخص بسیار مناسبی را تشکیل می دهد تا درجه استقلال افراد در انتخاب همسر خویش و همچنین تحول رفتار زناشویی جامعه را ارزیابی کنیم.

برای بررسی کلی نرخ ازدواج در بین خویشاوندان (برادرزاده ها و خواهرزاده ها و یا سایر خویشاوندان دور و نزدیک)، فقط نتایج دو آمارگیری در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۷۰ موجود است. مطابق نتایج آمارگیری اول، که در چهار چوب طرح بین المللی بررسی باروری زنان جهان در ۱۳۵۶ در ایران صورت گرفته، ازدواج با خویشاوندان دور و یا نزدیک ۴۰٪ از دواج ها را تشکیل می داده است (۳۵٪ از دواج ها در مناطق شهری و ۴۵٪ در مناطق روستایی). نتایج دومین آمارگیری (طرح آمارگیری زاد و ولد سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در ۱۳۷۰)، بدون تفکیک مناطق شهری از مناطق روستایی، نرخ ازدواج در بین خویشاوندان را ۲۹٪ مجموع ازدواج ها برآورد می کند.

به این ترتیب، پس از استقرار جمهوری اسلامی، ازدواج درون گروهی آشکارا کاهش یافته است. به سخن دیگر در زمانی که سنت در عرصه سیاسی پیروز شده بود، رفتار جامعه در ارتباط با این نوع ازدواج اندکی از راه سنتی دور گشته بود. فراوانی این نوع ازدواج پیش از ۱۳۵۶ ناشناخته است و در نتیجه، برای ما ممکن نیست که معلوم کنیم که روند کاهش آن در دوره پیش از ۱۳۵۶-۱۳۷۰ آهنگی سریعتر و یا کندتر داشته است. این کاهش، هر آهنگی داشته باشد، در زمانی که قواعد زناشویی برآمده از اسلام در سخنرانی های سیاسی تجلیل شده و با وضع قوانین، قوت قانونی پیدا می کرد، شکاف بین جهت گیری های جامعه و جهت گیری های رهبران آن را بار دیگر آشکار می سازد.

بنا بر نتایج آمارگیری سال ۱۳۷۰، که نرخ ازدواج همخون در سطح شهرستان ها را نشان می دهد، ایران را می توان به دو قسمت تقسیم کرد (نقشه ۱۳). قسمت اول که شهرستان های شمال، بجز تقریباً چند مورد استثنایی، روی یک محور افقی بین تربت حیدریه (شهرستان مرزی در شمال شرقی) تا پاره (در شمال غربی) را در بر می گیرد، از یک نرخ ازدواج همخون، پائین تر از میانگین کل کشور ۲۴.۸٪) و یا نزدیک به آن برخوردار می باشد. دومین قسمت، که شامل شهرستان هایی می شود که در پائین این محور قرار دارند، به استثناء چند مورد، نرخ ازدواج همخون بالاتر از میانگین کل کشور، و حتی در برخی تا حد ۴۰٪ و بیشتر، است. جمعیت ساکن در شهرستان های قسمت دوم، که استان های جنوب شرقی (سیستان و بلوچستان و هرمزگان)، جنوبی (فارس، بویر احمد، کهگیلویه، بوشر) و جنوب غربی (خوزستان) را در بر می گیرند، از اقوام بلوچ، عرب، بختیاری و قشقایی تشکیل شده که ساختار قومی را به ویژه در مناطق روستایی، حفظ کرده اند. با این حال باید خاطر نشان کرد که فراوانی نسبتاً بالای ازدواج همخون در مناطق روستایی تا اندازه ای می تواند، بر حسب تفاوت سهم روستائیان در هر استان، این داده ها را اندکی جهت دارسازد.

نقشه ۱۳- سهم ازدواج های همخون (کل شهرستان، ۱۳۷۰)



عنوان مقیاس ها: ازدواج های همخون: کمتر از ۱۰٪؛ از ۱۰ تا ۱۹٪؛ از ۲۰ تا ۲۹٪؛ از ۳۰ تا ۳۹٪؛ از ۴۰٪ به بالا؛ فاقد داده

با این حال، ازدواج با خویشاوند در ایران در مقایسه با بعضی کشورهای مسلمان در منطقه، به استثنای ترکیه، به طور کلی پایین تر است (جدول ۳). در واقع نرخ بدست آمده برای ایران، یعنی ۷۱٪ از عقد ازدواج ها با شخصی بدون بستگی خویشاوندی در ۱۳۷۰، که نزدیک به نرخ مشاهده شده در ترکیه است، به مراتب از نرخ های مشاهده شده در کشورهای خلیج فارس بیشتر است. به همین گونه نیز از نرخ این قبیل ازدواج ها در کشورهای چون الجزایر، مصر و سوریه بالاتر است. این در حالی است که اگر قاعدتا استدلال رایج مبنی بر تغییر رفتار جمعیتی ایرانیان و سمت گیری آن بسوی سنت های دیرینه هزارساله تحت تاثیر قانون های اسلامی درست می بود، ما می بایستی نتیجه ای عکس آنچه در بالا مشاهده شده بدست می آوردیم؛ بویژه که سیاست های این کشورها، به وجهی روشن از سیاست های ایران متمایز است.

این نتایج با زیر سوال بردن دید و نظر تأثیر سیستماتیک سمت گیری های سیاسی بر روی رفتار اجتماعی، استقلال پویایی جامعه در مقابل سیاست، که در این جا به صورت ترجمان حقوقی ایدئولوژی رهبران است، راتائید می کند. در این رابطه، مقایسه ترکیه و ایران کاملاً گویا به نظر می رسد؛ زیرا مشاهده می کنیم که در این دو کشور علیرغم اینکه، رهبران سیاسی ترکیه، برخلاف رهبران ایران، همواره ضرورت لائیک بودن را ترویج کرده اند، نرخ ازدواج بین خویشاوندان، تقریباً با یکدیگر برابر است.

جدول ۳ - تقسیم ازدواج بر حسب نسبت □ ویشاوندی بین زوجین (به درصد) در ایران و در کشورهای منطقه

کشور	فرزندان برادرها و یا □ واهرها	سایر □ ویشاوندان	بدون □ ویشاوندی	جمع
ایران (۱۳۷۰)	۲۴.۸	۳.۹	۷۱.۳	۱۰۰
الجزایر (۱۳۷۱)	۲۵.۶	۹.۰	۶۵.۳	۱۰۰
عربستان سعودی (۱۳۶۵)	۳۶.۰	۲۲.۰	۴۲.۰	۱۰۰
بحرین (۱۳۶۷)	۲۳.۱	۱۶.۴	۶۰.۵	۱۰۰
مصر (۱۳۷۰)	۳۰.۵	۶.۹	۶۲.۶	۱۰۰
مصر (۱۳۷۴)	۲۳.۸	۱۵.۲	۶۱.۰	۱۰۰
امارات متحده عربی (۱۳۶۶-۱۳۶۷)	۲۶.۰	۱۷.۰	۵۷.۰	۱۰۰
کویت (۱۳۶۶)	۳۰.۴	۲۲.۹	۴۶.۷	۱۰۰
عمان (۱۳۶۷-۱۳۶۸)	۳۳.۰	۲۱.۰	۴۶.۰	۱۰۰
قطر (۱۳۶۶)	۳۰.۰	۱۵.۰	۵۵.۰	۱۰۰
سوریه (۱۳۷۴)	۳۴.۹	۲.۷	۶۲.۴	۱۰۰
ترکیه (۱۳۷۲)	۱۵.۱	۷.۸	۷۷.۱	۱۰۰

منابع: الجزایر، مصر و سوریه: آمارگیری بهداشت و تندرستی مادر و کودک، طرح پان عربی رشد کودک؛ مصر: آمارگیری بهداشت و جمعیتی ۱۹۹۵ (DHS, 1995) شورای ملی جمعیت؛ عربستان سعودی، بحرین، امارات متحده عربی، کویت، عمان و قطر: آمارگیری بهداشت کودک، طرح پان عربی رشد کودک؛ ترکیه: محاسبات Cêm Behar بر اساس نتایج آمارگیری بهداشت و جمعیتی ۱۹۹۳، شورای ملی جمعیت، که برآوردهایش را در اختیار نویسنده قرارداد و از این بابت از او سپاسگزاری می شود.

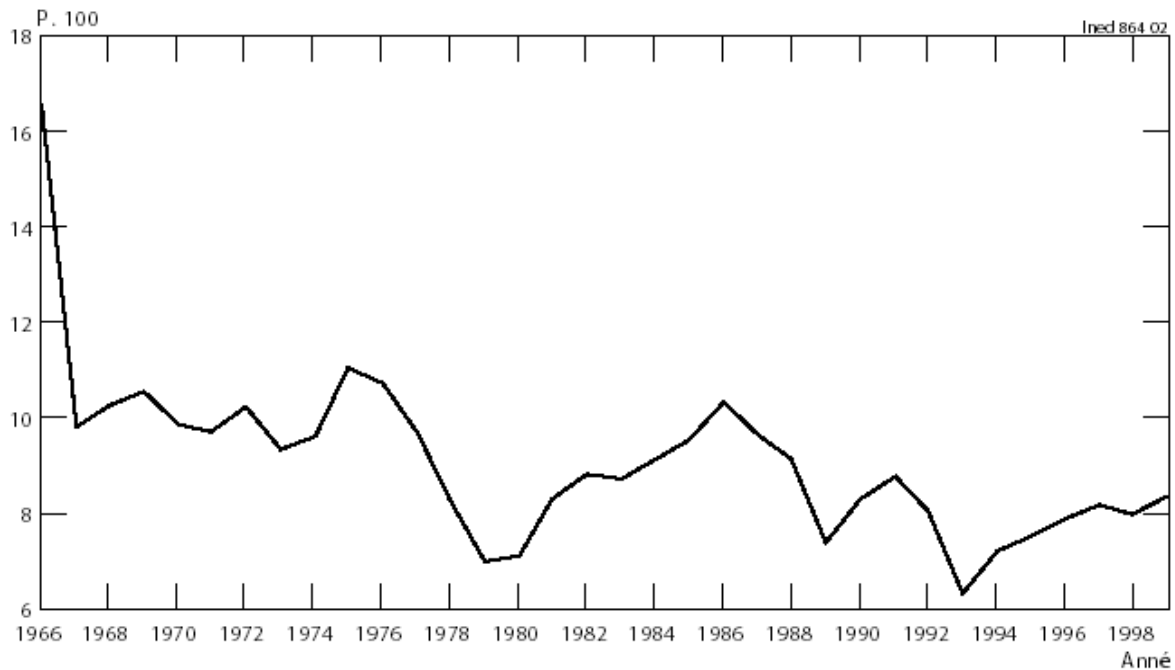
بنابراین، قبل از هر چیز، برای فهم فراوانی ازدواج همخون و یا ازدواج با یک خویشاوند کم و بیش دور باید ساختار اجتماعی یک جامعه را بررسی و درک کرد. نرخ نسبتاً پائین ازدواج با خویشاوند در ایران، تحول جامعه را از سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)، علیرغم سیاست های اسلامی، نشان می دهد.

3 - طلاق

در جوامع مسلمان طلاق یکی از سازو کارهای تنظیم کننده بازار زناشویی است. در این سیستم، طلاق یک جانبه برای مرد بسیار ساده است، و وی باید برای ازدواج جدید « گاه با یک زن مطلقه و گاه با یک دختر مجرد ازدواج کند » (Fargues, 1986)، تا بدین ترتیب طلاق عملکرد تنظیم کننده خود را اعمال نماید. در نتیجه، فراوانی طلاق شاخصی محسوب میگردد که بر اساس آن می توان تداوم و یا تغییر رفتار سنتی زناشویی در جوامع مسلمان را برآورد کرد. با این حال باید یاد آوری کرد که در این جوامع، بر خلاف جوامع غربی که در آنها افزایش تعداد طلاق مبین فروپاشی ارزش های سنتی خانواده است، کاهش طلاق و بنا بر این ثبات ازدواج بیش از هر چیز، جهش و تحول رفتار زناشویی را نشان میدهد.

در ایران، تا سال ۱۳۴۶ مجموعه مواد قوانین مدنی مربوط به طلاق به طور وسیعی توصیه های اسلامی را منظور می داشت و مردان می توانستند به طوریک جانبه همسر خود را طلاق دهند. در سال ۱۳۴۶ قانون «حمایت خانواده»، بدون تغییر قانون مدنی، مقررات جدیدی مربوط به روند طلاق را معمول کرد. از آن پس دیگر مرد حق نداشت همسر خود را بدون دلیل طلاق دهد و در هر موردی باید به دادگاه رجوع می شد. پس از انقلاب ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی، دوباره حق طلاق یک جانبه برای مردان احیاء گردید، اما در مقابل زن می توانست امتناع کرده و به «دادگاه مدنی خاص»⁶⁶ رجوع کند. علیرغم این تغییرقانون، تعداد سالانه طلاق برای هر ۱۰۰ ازدواج در بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۷، در حدود ۸ تا ۱۰٪ ثابت باقی ماند (نمودار ۵).

نمودار ۵: تعداد طلاق برای هر ۱۰۰ ازدواج (کل کشور)



ترجمه مقیاس ها: بالا سمت چپ نمودار: در صد؛ پایه نمودار سال به ترتیب سال ۱۹۶۶ برابر است با ۱۳۴۵، سال ۱۹۶۸ برابر است با ۱۳۴۷؛ و به ترتیب ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵، ۱۳۵۷، ۱۳۵۹، ۱۳۶۱، ۱۳۶۳، ۱۳۶۵، ۱۳۶۷، ۱۳۶۹، ۱۳۷۱، ۱۳۷۳، ۱۳۷۵، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ۱۳۸۳، ۱۳۸۵، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱، ۱۳۹۳، ۱۳۹۵، ۱۳۹۷، ۱۳۹۹.

بنابراین طلاق در گذشته ای دورتر، نقش تنظیم کننده خود را بازی می کرده است؛ اما از زمان افزایش مداوم سن زنان در اولین ازدواج، که منجر به کاهش فاصله سنی بین زوجین و در نتیجه کاهش عدم تعادل تعداد زنان و مردان در سن ازدواج شد، به مرور این نقش خود را از دست داده است.

مقایسه طلاق گرفته ها بر حسب جنسیت بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵، این وضع جدید در بازار زناشویی را روشن ساخته، تاکید می کند که طلاق مردان به طور منظم یک ازدواج مجدد را به دنبال ندارد. در سال ۱۳۵۵ برای هر ۱۰۰ زن مطلقه، ۴۹ مرد طلاق گرفته و در سال ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ به ترتیب ۶۰ و ۵۰ مرد طلاق گرفته در برابر هر ۱۰۰ زن مطلقه شمارش شده است. از آنجا که قوانین اسلامی طلاق را برای مردان ساده تر کرده و به آنان امکان ازدواج دوباره و بلافاصله را می دهد، انتظار می رفت که تعداد مردان طلاق گرفته نسبت به زنان مطلقه ضعیف تر از سال ۱۳۵۵ باشد.

⁶⁶ بخاطر داشته باشیم که این دادگاه ها در شهریور ۱۳۵۸ از طرف جمهوری اسلامی گشایش یافتند تا جانشین دادگاه های «حمایت خانواده» شوند.

افزایش محسوس این نسبت در طی سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ آشکار می سازد که، علیرغم قوانین مساعد، مردان نسبت به قبل از انقلاب بیشتر به ازدواج مجدد دست نمی زنند. این امر بار دیگر تاثیر ناچیز قوانین را بر رفتار زناشویی جمعیت نشان می دهد.⁶⁷ با بررسی نسبت مرد طلاق گرفته بر زن طلاق گرفته در طی این سال ها و با توجه به فراوانی نسبتا ضعیف ازدواج مجدد مردان در ۱۳۷۰، می توان فرض کرد که این عمل سنتی از آن زمان کاهش یافته و این کاهش نیز علیرغم قوانین اسلامی صورت گرفته است.

نتیجه گیری

به این ترتیب تجربه ایران از دو نقطه نظر جالب به نظر می رسد. نخست به این دلیل که آشکار می سازد قواعد زناشویی مسلمانان، بر خلاف افکار رایج، لاتغییر نیست. دوم به این دلیل که این تجربه، برتری مطلق سیاست را مورد تردید قرار می دهد. در هر دو مورد استدلال های مرسوم، پویایی درونی جامعه را از نظر می اندازند. از زمان انقلاب ۱۳۵۷، تفسیرات رایج از افشاء فتح دوباره جامعه ایرانی توسط قوانین زناشویی اسلام سنتی کوتاهی نکرده است. تفسیرهای مزبور هرگز از برجسته ساختن سازگاری این رفتار «کهنه و قدیمی» با قوانین مدنی جمهوری اسلامی بازنایستادند تا خطر «بازگشت به قهقرا» را هشدار دهند. گویا قواعد مزبور، که با قانون گذاری اسلامی دوباره احیاء شده بود، می توانست مستقل از جامعه ای که ادعا می شد قوانین مزبور بر آن تحمیل می شوند، تاثیر گذار باشد. ولی این قواعد، که از ساختار پدرسالارانه جامعه مشروعیت می یابند، به تدریج مناسبت و ثمربخشی خود را با تغییر عمیق رفتار مردم ایران از دست داده بودند. دگرگونی ساختار سنتی البته بسیار کند بوده است؛ ولی به نظر می رسد که امروزه وسیعا مورد تأیید قرار گرفته است. از این روست که رشته قوانین مربوط به زناشویی که از طرف جمهوری اسلامی منطبق با موازین سنت برقرار شده، با گرایش مسلط جامعه همخوانی ندارد. مسلما انقلاب گرایش اسلامی پیدا کرده بود، ولی اسلام از نقطه نظر مردم قبل از هرچیز به معنای عدالت و برابری حقوق بوده و نه بازگشت به سنت های کهن؛ امری که ما می کوشیم در طور اثر حاضر نشان دهیم.

افزایش سن متوسط در اولین ازدواج زنان، کاهش فاصله سنی بین همسران و افزایش شمار مردان طلاق گرفته که به تعداد زنان طلاق گرفته نزدیک می شود، علیرغم زمینه سیاسی - حقوقی ظاهرا نامساعد، مثال های مشخصی در جهت استدلال ما است. این دگرگونی اساسی رفتار زناشویی ایرانیان که به ویژه بعد از انقلاب تحقق یافته، استقرار وضع جدید بازار زناشویی در ایران که نسبت به زنان کمتر نابرابر می نماید را اعلام می دارد.

بنا بر این بدیهی است که چنین تغییری تنها می تواند تحولات عمیقی در رفتار باروری به بار آورد.

⁶⁷ به دلیل مهاجرت های مهمتر مردان، نمی توان توزیع جغرافیایی رابطه مرد طلاق گرفته/زن طلاق گرفته بر روی نقشه نشان داد.

فصل سوم

گذار جمعیتی و □ خانواده

۱- یک مطالعه دشوار

مراحل متوالی گذار جمعیتی، موجب تغییرات مهمی در ساختار و ترکیب خانواده و در نتیجه حاکی از تحول رفتار و دگرگونی در زندگی خانوادگی است. ولی با توجه به مجموع پارامترهای مورد مطالعه ساختار خانواده، تبیین منشاء هر یک از این دو تغییر مشکل است؛ به بیان دیگر تشخیص روشن آنچه که به پدیده دوران گذار جمعیتی تعلق دارد آسان نیست. در وهله اول، کاهش مرگ و میر به بزرگ تر شدن خانواده ها کمک می کند، به این ترتیب نه تنها تعداد فرزندان که به سن بلوغ می رسند را افزایش می دهد، بلکه در خانواده های هسته ای مدت همزیستی این کودکان با والدینشان و در خانواده های گسترده، با سایر اعضای خانواده، که به نسل های مختلف تعلق دارند را طولانی تر می کند. از طرف دیگر این امر عموماً پذیرفته شده است که کاهش مرگ و میر کودکان در نهایت روی رفتار باروری والدین تاثیر گذاشته و آنها را به کنترل باروری ترغیب می نماید. به این ترتیب، پس از مدت زمانی که می تواند طولانی باشد، بعد خانواده بطور مشخص کاهش می یابد. این تغییر از سوئی با اثر گذاشتن بر روی روابط عاطفی بین همسران و بین والدین و فرزندان از سوی دیگر، اثرات اجتماعی قابل ملاحظه ای دارد.

نوسازی* کلی جامعه، که مستقیماً به جهش های مهم ساختاری خانواده، ترکیب و رفتار باروری آن بستگی دارد، عملکردها و نقش اجتماعی خانواده را نیز تغییر می دهد. در واقع توسعه شهری و برقراری اقتصاد نوین، ترویج مدارس و بخصوص رشد و توسعه خدمات اجتماعی دولتی در عرصه هایی که زمانی در صلاحیت خانواده بود بتدریج قدرت حمایت و کنترل را از خانواده باز می ستاند. (Burguière, 1986a). افرادی که از قید و بند اصل و نسب و تابعیت و فرمانبرداری از گروه خویشاوندی خویش رها شده اند؛ درمی یابند که استقلالشان تقویت می گردد. این دگرگونی عظیم در سطح وسیعی به نوگرایی روابط خانوادگی، رواج الگوی خانواده هسته ای - متشکل از یک سلول زناشویی منفرد که در آن فرد هر چه بیشتر ارزش و اهمیت می یابد- و در نتیجه محدود شدن ساختارها ی گسترده خانواده کمک می کند.

* Modernisation

حالت دلخواه آن است که، نتایج روند گذار از طریق مشاهده طولی* گروهی از خانواده ها، بررسی شود. در واقع تنها با چنین بررسی ای می توان آنان را در متن اجتماعی، سیاسی و اقتصادیشان دنبال کرد؛ متنی که تحلیل آن برای معلوم کردن تأثیری که بر روی تغییر همین عملکردهای خانواده می گذارد، ضروری است. ولی در ایران تا امروز، هیچ منبع و مطالعه ای چنین بررسی را ممکن نساخته است. تنها اطلاعات موجود، برای کل کشور، از نتایج سرشماری ها به دست می آید که کسب پاره ای از داده های مربوط به خانواده از طریق توصیف خانوار را ممکن می سازند. به اینها باید نتایج چند تحقیق میدانی و مطالعات موردی** (مونوگرافی) در مورد خانواده، که بویژه در مناطق روستائی و بین عشایر در سال های ۱۳۴۰ و یا در آغاز دهه ۱۳۵۰ صورت گرفته است را نیز افزود. نتایج این تحقیقات از آنجا که ناکامل و پراکنده است، امکان بررسی تغییر و تحولات خانواده ایرانی در زمان و مکان را نمی دهد. بنابراین با توجه به فقدان داده های مناسب، تجزیه و تحلیل خانواده تنها از طریق یک بررسی و مطالعه افقی***، متکی بر اطلاعات گردآوری شده در سرشماری ها و تحقیقات میدانی، می تواند صورت گیرد. این راه حلی است که ما برگزیده ایم و تلاش می کنیم تا آنجا که ممکن است خصوصیات خانواده ایرانی و تحولات اخیر آن را مشخص نمائیم. با توجه به اهمیت سیاست های اجتماعی دولت در روند تغییر و تحول عملکرد های خانواده در جامعه، پیش از پرداختن به این تحلیل، به توصیف سیاست های حکومتی در ایران در رابطه با کمک و حمایت اجتماعی، از ابتدای پیدایش آن تا کنون، می پردازیم، تا بدین ترتیب بتوانیم در رابطه با اثراتی که برنامه ها و فعالیت های دولت بر عملکردهای اجتماعی خانواده داشته است، فرضیه هایی تدوین کنیم.

۲- خانواده و دولت

در گذشته، در ایران به مانند همه کشورهای عرب و مسلمان، خانواده گسترده پدرسالار⁶⁸ الگوی غالب خانواده بود. اعضای آن که از راه خون و وصلت با هم پیوند برقرار می کردند، شامل زوج اولیه، فرزندان متعدد آنان، خانواده های این فرزندان و گاه برادران رئیس خانوار و خانواده های آنها می شد. این الگوی خانواده بویژه با قدرت مطلق پدر، بعنوان رئیس خانواده، با همبستگی محکم بین فرزندان پسر، که از حیث حقوق توارث برابر بودند، و با فراوانی ازدواج های درون گروهی، غالباً بین دختر و پسرخواهران و برادران تنی، که حالت مطلوب آن وصلت فرزندان دو برادر بود، مشخص می شد. مانند هر تشکیلات خانمانی دیگر، این ساختار گروهی خانواده در ایران که در رابطه با شرایط اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی خاصی شکل گرفته بود مطابق راهبردی بود که ناظر بر تضمین استقلال و عملکرد اجتماعی آن بود.

در واقع، برای مدتی طولانی، وظایف و مسئولیت های خانواده سنتی بسیار مهم و متعدد بود؛ خانواده می بایست مسئولیت اعضای خود از بدو تولد تا هنگام مرگ در تمام عرصه های زندگی اجتماعی را عملاً به عهده می گرفت. بیشتر از یک

* . Longitudinal

** . Monographie

*** . Transversal.

⁶⁸ چند منبع نادر تاریخی که در ارتباط با ایران موجود است، رواج این الگو را در ایران قبل از اسلام تأیید میکند (Takmil Homayoun, 1989).

پشتیبان عاطفی برای اعضای خود، خانواده، به بیان امروزی، یک حمایت و کمک آموزشی، پزشکی، و مالی، یک بنیاد کاریابی و همسریابی، یک بیمه بازنشستگی و خلاصه کلام یک بنیاد رفاه و خدمات برای اعضای خویش به حساب می رفت. به این منظور، خانواده می بایستی خود را مانند «یک دولت در مقیاس کوچک» (Le Bras, 1995) سازمان دهی کرده و راهبردی را تعیین می کرد که تفوق همبستگی تباری و تداوم وابستگی اعضاء را شامل می شد.

گرچه از سال های دهه ۱۳۳۰، پا گرفتن یک اقتصاد مدرن، شهرنشینی و توسعه و ترویج مدارس، خصوصاً در شهرها، موجب تضعیف تدریجی و بسیار کند پاره ای از عملکردهای سنتی خانواده شد، بر عکس تاخیر و کند مداخله دولت در عرصه تامین اجتماعی، خانواده را وادار کرد که عملکرد خود را در این عرصه تضمین کرده و بنابراین قدرت کنترل بر اعضای خود را تا گذشته ای نه چندان دور هم چنان حفظ کند. از این نقطه نظر است که بررسی رابطه بین دولت و خانواده در ایران جالب توجه می باشد. بهبود شرایط عمومی زندگی در دو دهه اخیر، بخصوص گسترش شهرها و زندگی شهری، بسط وسیع و همگانی آموزش و تحصیل و ارتقاء سطح تحصیلات مردم، جملگی مقولاتی را تشکیل می دهند که نقش تعیین کننده ای در گزینش رفتاری نوین توسط خانواده ها بازی کردند. به این مقولات در فصل های بعدی خواهیم پرداخت. اما در این فصل، بویژه در پی آنیم که مداخلات دولت را در میدان عمل خانواده در عرصه تامین اجتماعی مطرح سازیم.

سیاست تامین اجتماعی در دوران سلطنت

بین فراوانی قوانین و فقدان وسائل

در ایران، فکر بوجود آوردن نظام بیمه های اجتماعی اولین بار در سال ۱۳۰۹ پیدا شد. در این تاریخ، وزیر طرق و شوارع، برای بیمه کارگران وزارت مربوطه اش در مقابل حوادث ناشی از کار، طرحی را برای تصویب به مجلس پیشنهاد کرد (Mahbubi Ardakani, 1978). وزارت خانه مزبور با ایجاد یک «صندوق احتیاط» و برداشت سهم کوچکی از دستمزد کارگران خود، پرداخت غرامت برای حوادث ناشی از کار که منجر به بستری شدن کارگر و یا قطع عضو او می گردید را پذیرفته، و در صورت در گذشت کارگر تعهد می کرد که مبلغی را که از ۲۰۰۰۰ ریال تجاوز نکند به ورثه وی بپردازد (Mahbubi Ardakani, 1978). در رابطه با این ابتکار منابع بسیار کمی در دست است، اما به نظر می رسد که تعدادی از کارخانجات و موسسات از آن استقبال کردند و در ۱۳۱۸ با امضاء قراردادی نزد شرکت بیمه ای که اولین شرکت بیمه خصوصی در ایران بود، کارگران و کارمندان خود را در مقابل حوادث ناشی از کار بیمه کردند (Mahbubi Ardakani, 1978).

اما تنها از ۱۳۲۲ (1943) است که دولت در این زمینه وارد عمل می شود و لایحه بیمه اجباری هم چنان تنها در مقابل حوادث ناشی از کار، برای کارگران تمامی مؤسسات بازرگانی، صنعتی، حمل و نقل و بهره برداری های معادن، دولتی و خصوصی، را به مجلس پیشنهاد می دهد (محبوبی اردکانی، 1978). دولت همان شرکت خصوصی بیمه و چند شرکت دیگر که به تازگی تاسیس شده بود را معین می کند تا مسئولیت مدیریت این ضمانت را بعهده بگیرند. در قبال حق بیمه ای ماهیانه، که مشترکاً کارگر و کارفرما می پرداختند، شرکت های مزبور متعهد می شدند که به بیمه شدگان در صورت حوادث ناشی از کار که موجب معلولیت موقت یا دائمی، یا قطع عضو شوند، غرامت بپردازند، هزینه های مداوا را تقبل کنند، دستمزد آنها را در مدت توقف کار ناشی از حادثه به طور کامل باز پرداخت نموده و در صورت فوت به خانواده

های آنان خسارت بپردازد. البته هیچگونه آماری که نرخ پوشش این بیمه و چگونگی عملکرد آن را معلوم کند، در دست نیست. ولی با توجه به عدم کارایی نظام اداری ایران و شدت بحران اقتصادی-اجتماعی که با اشغال کشور بوسیله نیروهای متفقین با زهم وخیم تر شده بود، به عمل درآمدن ورعایت این قانون، در آن زمان، بعید به نظر می‌رسد. حتی اگر بپذیریم که این قانون کاملاً عملی شده باشد، فقط کارگران که مسلماً اکثریت غالب جمعیت فعال کشور را تشکیل نمی‌دادند، تنها برای حوادث ناشی از کار و بیماری بیمه شده بودند ولی برای ایام بیکاری و یا بازنشستگی مجبور بودند به خانواده خود پناه ببرند.

برنامه‌ها و سیاست‌های کمک‌ها و خدمات اجتماعی که در فردای جنگ دوم جهانی در کشورهای غربی به مرحله اجرا درآمد، منبع الهامی بود برای وزارت تازه تاسیس کاردر ایران (تاسیس در ۱۳۲۵) که در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) طرح ایجاد دو صندوق بیمه‌های درمانی و خدمات اجتماعی کارگران را به تصویب مجلس برساند. این دو صندوق که در سال ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) در هم ادغام شدند، در قبال وصول یک حق بیمه ماهیانه برابر ۶٪ جمع حقوق و پاداش کارگر (سهم کارگر ۲٪ و سهم کارفرما ۴٪)، به کارگر و اعضای بلافصل^{۶۹} خانواده او یک بیمه درمانی و یک پوشش خدمات اجتماعی شامل غرامت معلولیت، پاداش برای ازدواج، تامین هزینه بارداری، حقوق بازنشستگی، کمک به خانواده‌های کثیرالاولاد و در صورت فوت کارگر، کمک مالی برای تدفین و کمکی نیز به ورثه وی اختصاص می‌داد.

اگر چه این طرح «دولت رفاه»^{۷۰} بسیار جذاب می‌نمود، اما طبق گفته خود مسئولین (سالنامه آماری ایران ۱۳۵۴)، به علت ناکافی بودن درآمد صندوق برای پوشش دادن به بیمه‌های اجتماعی تعهد شده، هرگز نتوانست به عنوان یک بیمه اجتماعی واقعی، عملی شود.

اولین اقدامات سیاسی مشخص

به این ترتیب طرح‌های قانونی گوناگونی جایگزین یکدیگر شدند تا بالاخره در سال ۱۳۳۹ (۱۹۶۰)، قانون جدیدی در رابطه با بیمه‌های درمانی و خدمات اجتماعی برای کارمندان دولت و کارگران تدوین و تصویب گردید؛ و دولت شروع به تامین سازمان اداری و مالی مناسب برای تحقق سیاست «دولت رفاه» کرد. بر اساس این قانون جدید تمامی کارکنان دولت از حقوق بازنشستگی برخوردار می‌شدند و این حق بعد از فوت آنها به همسر و فرزندان صغیرشان (تا سن ۲۱ سالگی اگر به تحصیل ادامه می‌دادند) منتقل می‌گشت. قابل ذکر است که مدیریت صندوق بیمه‌های درمانی و اجتماعی برای تمامی کارکنان دولت از یک مرکزیت مشترک برخوردار نبود^{۷۱}.

در مورد کارگران (در هر دو بخش خصوصی و دولتی) قانون سال ۱۳۳۹ دو نوع بیمه تعیین کرده بود، یکی بیمه "کامل" و دیگری "نسبی" و مدیریت آن‌ها را به عهده صندوق "بیمه‌های اجتماعی کارگران" که ده سال پیش از آن تأسیس شده

^{۶۹} خانواده بلافصل بیمه شده، شامل همسر، فرزندان کمتر از ۱۲ سال و یا کمتر از ۲۱ سال اگر به تحصیل خود ادامه می‌دادند، پدر و مادر کارگر، به شرط این که سن پدر بیش از ۶۰ سال و سن مادر بیش از ۵۵ سال باشند (محبوبی اردکانی ۱۹۷۸).

^{۷۰} Welfare State به انگلیسی و État providence به فرانسه

^{۷۱} مدیریت سازمان‌ها و بخش‌های دیگر دولتی با دنبال کردن الگوهایی چون وزارت دفاع، ارتش، شرکت ملی نفت و یا بانک ملی که از سال‌ها قبل مراکز درمانی و صندوق بیمه و خدمت خاص خود را دارا بودند، شروع به تجهیز و سازماندهی مراکز و خدمات درمانی و اجتماعی برای کارکنان خویش کردند. نیاز به گفتن نیست که، کیفیت درمانی و سایر خدمات یکسان نبوده و به درجه اهمیت و قدرت مالی هر کدام از وزارت خانه‌ها بستگی داشته است.

بود، و به این مناسبت نامش به «سازمان بیمه های اجتماعی کارگران*» تغییر یافته بود و اگذار کرد. با بیمه «کامل»، که سقف برداشت آن ۱۸٪ از جمع دستمزد و پاداش کارگر بود (۵٪ برداشت از دستمزد کارگر و ۱۳٪ سهم پرداختی کارفرما)، کارگزار بیمه درمانی و خدمات اجتماعی که در بالا آمد، بهره مند می شد، در حالی که با بیمه «نسبی» که سقف برداشت آن ۹٪ جمع دستمزد و پاداش بود (۲,۵٪ سهم کارگر و ۶,۵٪ سهم کارفرما)، کارگر تنها در قبال بیماری و حوادث ناشی از کار بیمه می شد.

در مورد کارمندان و سایر کارکنان بخش خصوصی متن قانون به اندازه کافی روشن نیست؛ به احتمال قوی تا آنجا که قانون اجازه می داده کارمندان به «سازمان بیمه های اجتماعی کارگران» پیوسته بودند، و در غیر این صورت عضو صندوق بیمه ای می شدند که موسسات شان به آن ها پیشنهاد می کرد.

قانون «تأمین اجتماعی»

قانون سال ۱۳۳۹ درباره بیمه کارگران در دو نوبت، در سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۷ مورد تجدید نظر قرار گرفت، تا بالاخره دولت، قانون «تأمین اجتماعی» را در ۱۱۸ ماده و ۴۰ تبصره در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) تدوین کرد (Taleb, 1997). به دنبال تصویب این قانون، سازمان بیمه های اجتماعی کارگران، در بخش خصوصی، به عنوان صندوق اصلی بیمه برای تمام کارکنان و خانواده هایشان تعیین گردید و به این مناسبت نام آن به «صندوق تأمین اجتماعی» تغییر یافت.

تصویب پی در پی قوانین و تعدد صندوق های بیمه، که اکثر آنان آماری منتشر نمی سازند، به ما اجازه نمی دهد که با قاطعیت تعداد بیمه شدگان و آنانی که حق استفاده از تأمین اجتماعی را دارند، مشخص کنیم. علاوه بر این، داده ها اجازه نمی دهد که عملکرد واقعی و کاربرد این قوانین را به روشنی دریافته تا بتوان اثر آن ها را در سازماندهی خانواده ها در عرصه کمک و خدمات رسانی به اعضاء ارزیابی نمود. در اینجا براساس داده های موجود، تنها می توانیم، تعداد بیمه شدگان در میان مزد و حقوق بگیران، که تا آن زمان بهره مندان اصلی این قانون بودند، را برآورد کرده، به طور تقریبی نسبت افراد بهره مند از یک بیمه اجتماعی به جمعیت کل کشور را ارزیابی نمائیم (جدول 1).

این ارقام که بایستی آنرا بسیار محتاطانه به کار برد، افزایشی چشمگیر در نسبت استفاده کنندگان از بیمه های درمانی و خدمات سیستم تأمین اجتماعی در بین سال های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ (۱۹۶۶-۱۹۷۶) را نشان می دهند. بنا بر آمار صندوق تأمین اجتماعی، افزایش تعداد بیمه شدگان، طی پنج سال آخر، بین ۱۳۵۰ و ۱۳۵۳ (۱۹۷۱-۱۹۷۴) شتاب گرفته است. با این همه باید تاکید کرد که این بیمه شدگان اساساً از مزد و حقوق بگیران مناطق شهری تشکیل شده اند و شاعلین مناطق روستائی، که به طور عمده شامل کارکنان مستقل و کارکنان خانوادگی بدون مزد بودند و در سال های ۱۳۴۵ - ۱۳۵۵ به ترتیب ۶۲٪ و ۵۳٪ جمعیت شاغل کشور را تشکیل می دادند، هنوز از هیچگونه بیمه اجتماعی برخوردار نبودند.

* مخفف شده در متن فرانسه به OASO

جدول ۱ - برآورد تعداد بیمه شدگان و وابستگان بهره مند از حق بیمه آنان که بوسیله صندوق های مختلف بیمه

بخش دولتی و صندوق تأمین اجتماعی تحت پوشش قرار گرفته بودند

سال	جمعیت کل کشور	مزد و حقوق بگیران بخش عمومی	جمعیت شاغل در بخش خصوصی	بیمه شدگان بین شاغلین در بخش خصوصی	برآورد تعداد بیمه شدگان و وابستگان بهره مند از حقوق بیمه آن ها*	جمعیت بهره مند از بیمه نسبت به جمعیت کل کشور (به درصد)
1345	25 788 722	662 666	5 447 081	451 000	5 568 330	21.6
1355	33 708 744	1 673 092	6 064 367	1 578 000**	16 255 460	48.2

منابع: سالنامه آماری ایران 1354 و نتایج سرشماری نفوس و مسکن 1345 و 1355.
* حاصل ضرب جمع کل مزد و حقوق بگیران بخش عمومی و خصوصی بر 5، با محاسبه 5 نفر به عنوان بعد متوسط خانواده بیمه شده.
** این رقم بر مبنای میانگین تفاوت افزایشی تعداد بیمه شدگان بین سالهای 1352 و 1353، که داده های آن موجود بود برآورد شده است.

تاخیر دولت در به اجرا گذاشتن سیاست های تأمین اجتماعی که بعد از اجرا نیز بطور عمده مزد و حقوق بگیران در مناطق شهری را در برمی گرفت، بدون شک بخش عظیمی از خانواده ها را بر آن داشت که برای مدتی طولانی عملکرد خود را در این زمینه همچنان حفظ کنند. به نحوی که اعضای بیمار، معلول، بیکار، سالمند و غیره، اجباراً به خانواده خود وابسته باقی ماندند: نتیجه این که تحول و تجدد روابط درون خانوادگی مبتنی بر «تضعیف وابستگی بین نسل ها» (de Singly, 1993) به تأخیر افتاد. به علاوه، نیاز و ضرورت تقبل منظم این گونه هزینه های اعضای خانواده، به طور ضمنی وضعیت دشوار اقتصادی خانواده ها را کم درآمد و فقیرتر شدن تعداد کثیری از آنها، چه در شهرها و چه در روستاها، را نشان می دهد.

نظام حمایت اجتماعی در جمهوری اسلامی

بنیادها

انقلابیون این قبیل خانواده ها را " مستضعفین " می نامیدند، زیرا به نظر آنان این خانواده ها تجسم بی عدالتی های اجتماعی نظام گذشته بودند. به این دلیل بود که در فرادای انقلاب، بنیاد های متعددی به منظور کمک رسانی و بهبود شرایط زندگی آنان ایجاد شد. بنیادهایی که مستقیماً کمک رسانی به مستضعفین را بعهده گرفتند، به ترتیب زمان تأسیس عبارتند از: کمیته امداد امام خمینی در ۱۳۵۸، بنیاد شهید انقلاب اسلامی در ۱۳۵۹ و بنیاد ۱۵ خرداد در ۱۳۶۰. این بنیادها دارای امکانات مالی قابل ملاحظه ای از منابع مختلف بوده، هستند، که از آن جمله، کمک مالی دولت، عواید خمس و ذکات و یا صدقه و خیرات از طرف مردم را می توان نام برد.

پس از آشفتگی و بی نظمی سال های اول پس از انقلاب که با آغاز جنگ ایران و عراق شدت بیشتری یافته بود، این بنیادها که وظایف جدیدی در ارتباط با عواقب جنگ بر آن ها تحمیل شده بود، برای تقبل مسئولیت افراد بسیار محروم و نیازمند، خود را سازماندهی کردند. در این راستا، کمیته امداد امام خمینی در هر استان چندین واحد ایجاد کرد و فعالیت های خود را در زمینه های مختلف تقسیم نمود: کمک مالی به اشخاص و خانواده های بدون درآمد در اثر بیماری، معلولیت یا فوت سرپرست خانواده، بیمه و خدمات درمانی، ام بدون بهره، اعطای وام و اعتبار برای ایجاد کارگاه های صنعتی کوچک، کمک به بهسازی و تعمیر مسکن، کمک هزینه ازدواج، کمک هزینه تحصیلی، امداد مالی به خانواده هایی که سرپرست

آنها به عنوان سرباز به جبهه فرستاده شده بودند و بالاخره تعیین حقوقی مختصر برای افرادی که بیش از ۶۰ سال سن داشتند (طرح شهید رجایی) در مناطق روستایی (جدول ۲).

بی تردید، این کمک های مالی و کمک هزینه های پرداخت شده بوسیله کمیته امداد امام خمینی، با توجه به وضعیت بسیار بد اقتصادی و افزایش منظم قیمت ها، بسیار ناچیز بود، اما زیر حمایت گرفتن محروم ترین اقشار جامعه، بویژه در مناطق روستایی، موجب نهادینه شدن حقوق آنان در رابطه با تامین اجتماعی شد. این امر آشکارا بر انتظارات این اقشار محروم تاثیر گذاشت، بگونه ای که شروع به طرح تقاضاهای کمک و امداد خود، نه نزد گروه خویشاوندی خویش بلکه نزد نهاد های دولتی و نیمه دولتی کردند.

بنیاد ۱۵ خرداد، خانواده های مستضعفین⁷² را تحت پوشش حمایتی خویش می گرفت که تعداد شان از ۱۰۸۹۵۱ نفر در ۱۳۶۱ (1982) به ۱۹۳۰۵۶ نفر در ۱۳۷۱ (1992) رسید. در طی همین سالها، این بنیاد مسئولیت خانواده های شهیدان جمهوری اسلامی (قربانیان روزهای انقلاب و سپس قربانیان جنگ ایران و عراق)، معلولین، اسرا و مفقودین جنگی را نیز بعهده گرفت؛ ولی دیرتر، مسئولیت این خانواده ها به بنیاد شهید منتقل گردید که به تامین کمک هزینه بیمه درمانی و خدمات اجتماعی و فرهنگی مختلف، این خانواده ها همچنان ادامه می دهد. تعداد خانواده های تحت پوشش از ۵۵۳۵۱ در سال ۱۳۶۲ (1983)، یعنی از سالی که این بنیاد ها شروع به تولید آمار در رابطه با فعالیت های خود کردند، به ۲۳۱۴۹۳ خانوار در سال ۱۳۷۷ (1998) رسید (سالنامه های آماری سال های ۱۳۶۵، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۷). علاوه بر این خانواده ها، بنیاد شهید از سال ۱۳۷۴ (1995)، تقریباً ۵۰۰۰۰۰ نفر را تحت پوشش حمایت اجتماعی خود دارد.

⁷² با آغاز جنگ ایران و عراق، بنیادی جدید مختص به خانواده هایی که از مناطق جنگی می گریختند، ایجاد گردید. این بنیاد که نامش " بنیاد امور مهاجران جنگ تحمیلی" بود در سال ۱۳۶۱ (1982)، تنها سالی که آمار مربوطه در دست است، ۱۳۹۷۰۵ خانواده (شامل ۷۴۹۹۷۵ نفر) را تحت پوشش امدادی خود داشته است. ماخذ: فصل نامه آماری سه ماهه سوم و چهارم سال ۱۳۶۱، سازمان برنامه و بودجه، دفتر امور اقتصادی، بخش بررسی طرح و اقتصاد کلان، شماره ۱۳۶۱، تهران.

جدول ۲- عمده ترین خدمات و کمک های کمیته امداد امام خمینی

سال	بهره مندان طرح شهید رجائی	مبلغ پرداختی سالانه	طرح مدد جوی دائمی و موردی	طرح مدد جوی دائمی	مبلغ پرداختی سالانه	بهره مندان طرح سرباز	مبلغ پرداختی سالانه	بهره مندان دائمی خدمات درمانی و امور بیمه	هزینه های سالانه	محصلان استفاده کننده از خدمات آموزشی و فرهنگی	هزینه های سالانه
	(تعداد نفرات)	(میلیون ریال)	(تعداد نفرات)	(تعداد نفرات)	(میلیون ریال)	(تعداد نفرات)	(میلیون ریال)	(تعداد نفرات)	(میلیون ریال)	(تعداد نفرات)	(میلیون ریال)
1360											
1361											
1362			985 960			50 200					
1363			908 200			51 100					
1364	433 250	11 453	870 149		6 231	53 200			76	226 994	
1365	446 727	11 809	822 810	814 671	6 274	274 500	2 071	2 368 914	100	228 997	890
1366	452 950	14 324	844 400		7 659	487 276	10 457		488	254 877	
1367	464 544	14 430	984 615		9 894	634 375	33 000		875	278 360	
1368	484 329	18 612	943 062		14 084	423 357	9 530		1 338	280 667	
1369	504 900	19 696	1 109 091		19 768	160 420	1 720		1 903	283 939	
1370	523 313	21 345	1 178 771	994 074	30 284	4 757	46	2 494 994	3 274	309 300	4 875
1371	570 823	41 872	1 226 034	1 048 569	57 218			2 631 447	5 031	337 679	6 791
1372	1 270 195	144 704	1 368 444	1 165 419	138 399			2 435 614	10 169	446 607	12 694
1373	1 425 723	166 015	1 767 985	1 382 120	208 704			2 807 843	18 503	569 330	29 031
1374	1 456 276	182 692	2 001 009	1 460 137	250 223			3248298*	27 212	706 275	112 517
1375	1 502 399	254 546	2 520 213	1 740 266	290 279			4 330 000	41 506	769 313	282 195
1376	1 553 992	306 062	2 921 235	1 979 541	360 374			4 059 936	88 147	903 604	249 330
1377	1 553 540	413 557	3 125 632	2 130 072	554 949			4 621 740	144 299	980 787	162 470

منابع: سالنامه های آماری 1365، 1368، 1370، 1373 و 1377، مرکز آمار ایران ایران.

* قانون بیمه همگانی و خدمات درمانی جمهوری اسلامی 1373 (1994)، اساس رشد قابل ملاحظه استفاده کنندگانی است که تحت حمایت و پوشش کمیته امداد امام خمینی درآمدند.

در پایان جنگ، امداد به معلولین جنگی که شامل خدمات درمانی و کمک های مختلف برای بازگرداندن آنان به زندگی خانوادگی، اجتماعی و حرفه ای بود، به بنیاد مستضعفین⁷³ واگذار گردید که به همین مناسبت «بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی» نام گرفت. این بنیاد در سال ۱۳۷۷ به امور ۳۴۷۷۳۱ نفر معلول جنگی رسیدگی می کرد (سالنامه آماری ایران، ۱۳۷۷).

در مجموع چندین میلیون نفر از اقشار محروم و کم درآمد از کمک ها و خدمات گوناگون این بنیادها بهره مند می شدند و همچنان نیز می شوند. در واقع این بنیادها جانشین گروههای خانوادگی و شبکه های محلی شدند که در غیر این صورت باز هم به تجهیز و سازماندهی خود جهت امداد و خدمات رسانی به اعضایشان ادامه می دادند. به نظر میرسد که از زمان انقلاب، عملکرد بنیادها، با نهادینه کردن حق فرد به زیر پوشش تامین اجتماعی قرار گرفتن، بر سازمان سنتی همبستگی خانوادگی تأثیر گذاشته به نحوی که منطق وابستگی متقابل و تکالیف مطلق اعضاء در خانواده را به نفع منطق استقلال و خود مختاری افراد تضعیف کرده است.

سازمان های دولتی بیمه جماعی

سازمان بهزیستی کشور که از زمان انقلاب و در همکاری نزدیک با کمیته امداد امام خمینی، چندین نهاد و بنیاد را در بر می گرفت و به امور معلولین جسمی و روحی و همچنین کودکان بی سرپرست می پرداخت، مسئولیت خانواده های محروم و یا بدون سرپرست را نیز، در شهرها (از سال ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵ میلادی) و روستاها (از سال ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰ میلادی)، به عهده گرفت. برنامه سازمان مزبور شامل کمک مالی به خانواده ها بود که تعداد آن ها در نواحی شهری از ۲۷۲۲۳۵ خانواده در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) به ۳۴۳۷۶۸ خانواده در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸)، و در نواحی روستایی از ۲۹۶۲۵ خانواده در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) به ۶۷۹۸۷ خانواده در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) افزایش یافت (سالنامه آماری ایران ۱۳۷۰ و ۱۳۷۷). علاوه بر آن، سازمان مزبور دوره های آموزش حرفه ای برای نوجوانان و جوانان ترتیب می داد.

از سوی دیگر، بلافاصله بعد از انقلاب با دولتی شدن اقتصاد ایران، تعداد شاغلین در بخش عمومی افزایش یافت و از ۱/۶ میلیون در سال ۱۳۵۵ به ۳/۴ میلیون در سال ۱۳۶۵ و سپس به ۴/۳ میلیون در سال ۱۳۷۵ رسید. شاغلین مزبور که بدین ترتیب از تأمین شغلی برخوردار بودند، مطابق قانونی که در بالا ذکر شد⁷⁴، با خانواده های خویش از بیمه درمانی و تامین اجتماعی بهره مند می شدند.

علاوه بر این، کارکنان موسسات صنعتی، صنایع غذایی و کشاورزی و یا موسسات بازرگانی، که در فرای انقلاب مصادره شده بودند و از طرف بنیادها اداره می شدند، از تضمین شغلی، بیمه درمانی و اجتماعی شبیه شاغلین دولتی، برخوردار شدند.

⁷³ این بنیاد در فروردین ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) از طرف شورای انقلاب به منظور مدیریت اموال و دارایی های منقول و غیر منقول مصادره شده اعضای خاندان سلطنت، نزدیکان آنان و یا فراریان تاسیس شد. این بنیاد بیش از ۶۰۰ موسسه در تمام بخش های اقتصادی کشور داشت که نزدیک به یک چهارم درآمد ملی غیر نفتی کشور را تولید می کردند.

⁷⁴ مطابق اصلاحات الحاقی به این قانون در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵)، فرزندان بیمه شدگان از بیمه یکی از والدین (برای پسران تا ۲۰ سالگی و برای دختران تا ۲۵ سالگی، به شرط اینکه به تحصیلات عالی خود ادامه دهند) بهره مند می گردند. این بیمه برای دختران اگر کار نداشته باشند و مجرد بمانند، حد سنی ندارد.

در بخش خصوصی، تعداد بیمه شدگان صندوق تامین اجتماعی، که از سال ۱۳۵۴ بیمه درمانی و خدمات اجتماعی کارگران، در بخش خصوصی و عمومی، و همچنین کارکنان مستقل را زیر پوشش قرار داده و بنا به قانون ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) به «سازمان تامین اجتماعی» تغییر نام داده بود، سریعاً رو به افزایش گذاشت.

در حالیکه سازمان تامین اجتماعی، این بار آماری ارائه می دهد که بطور مشخص تعداد بیمه شدگان و تعداد وابستگان آنان که از حق بیمه برخوردارند را معلوم می دارد، آمار صندوق های گوناگون بیمه کارکنان بخش عمومی تنهابه دادن تعداد بیمه شدگان اصلی بسنده کرده است. به همین دلیل است که برای محاسبه تعداد وابستگان دارای حق بیمه این بیمه شدگان، تعداد آنها را، با فرض آن که بعد متوسط خانواده ۵ نفر باشد، در ۵ ضرب می کنیم (جدول ۳).

جدول ۳. برآورد تعداد بیمه شدگان اجتماعی و دارندگان حق بیمه وابسته به آنها که صندوق های مختلف بیمه بخش عمومی و سازمان تامین اجتماعی در سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ تحت پوشش می گرفته اند

سال	جمعیت کل کشور	مزد و حقوق بگیران بخش عمومی	شاغلین بخش خصوصی	بهره مندان از بیمه درمانی و اجتماعی در بخش خصوصی	تعداد تخمینی بیمه شدگان و دارندگان حق بیمه وابسته به آنها	سهم تخمینی جمعیت بهره مند از یک بیمه اجتماعی بر روی جمعیت کل کشور (به درصد)
1365	49 445 010	3 454 437	6 620 880	1 952 424	26 000 854	52.6
1375	60 055 488	4 254 046	8 954 869	5 120 000	44 042 845	73.3

منابع: سالنامه های آماری ایران ۱۳۶۵ و ۱۳۷۷، نتایج سرشماری های نفوس و مسکن ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵، تهران، مرکز آمار ایران؛ نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی (خلاصه گزارش) شورای پژوهشی موسسه، موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی، تهران، ۱۳۷۸.

در سال ۱۳۶۵، نسبت افرادی که از بیمه اجتماعی استفاده می کرده اند، در مقایسه با سهم آنها در سال ۱۳۵۵، افزایشی مختصر به اندازه ۴.۴ واحد، نشان می دهد. بدون شک این امر در اثر عوامل مختل کننده مربوط به انقلاب و جنگ بوده است؛ برعکس رشد نسبت مزبور بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ بسیار چشمگیر تر است، بگونه ای که تعداد بیمه شدگان و بهره مندان از حق بیمه آنان ۷۳٪ جمعیت کل کشور را تشکیل می دهند. در عین حال، با توجه به تعداد استفاده کنندگان از خدمات و کمک های بنیادها و سازمان بهزیستی کشور، این نسبت ها را برای سال ۱۳۶۵ و نیز ۱۳۷۵، باید کمی بیشتر فرض نمود.

بنظر می رسد که همه این گونه فعالیت های نهاد های دولتی و نیمه دولتی در جمهوری اسلامی نقش تعیین کننده ای در افزایش انتظارات و تقاضاهای جامعه ایران از دولت برای پذیرش هزینه ها و مداخله دولت در این زمینه، داشته است. برای پاسخگویی به چنین خواستی است که دولت در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) قانون بیمه درمانی همگانی را تصویب نموده، پرداخت ۵۰٪ از سهم بیمه سالانه مناطق روستائی را بعهده می گیرد (Rassainia, 1997). برای پیاده کردن این طرح، سازمانی خاص با نام «سازمان بیمه خدمات درمانی» تحت مدیریت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در همان سال بنا نهاده شد. از آن زمان، مسئولیت بیمه درمانی برای بخش بزرگی از کارمندان دولت (رسمی و پیمانی)، روستائیان، کارکنان مستقل و همچنین برای اقلاری نظیر دانشجویان، روحانیون و خانواده های محروم جامعه در این سازمان متمرکز شد. این سازمان در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵)، در اولین سال فعالیت خود، ۶/۳ میلیون نفر را تحت پوشش بیمه درمانی قرار می داد که از آن میان ۱۱۶۹۰۱ نفر روستائی بودند (سالنامه آماری ایران، ۱۳۷۴). این تعداد در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸)

به ۲۸/۴ میلیون نفر افزایش یافت که ۲۰,۸ میلیون نفر آنها یعنی ۹۰٪ کل جمعیت روستایی کشور (سالنامه آماری ایران ۱۳۷۷) ساکن مناطق روستایی بودند.

از سال های دهه ۱۳۶۰، گسترش سیاست های اجتماعی که به تدریج تعداد هر چه بیشتری از جمعیت کشور را در بر می گرفت، نوید شکوفایی سیاست «دولت رفاه*» را در ایران می دهد. گرچه هنوز در عمل و از نظر امکانات ضعیف به نظر می رسد، اما به هر حال موفق می گردد که به تدریج وظایفی را بعهده گیرد که سابقا خانواده به آن می پرداخت. به ترتیبی که نقش و عملکرد کمک رسانی و خدماتی خانواده در این زمینه ها راکمرنگ کرده، در نتیجه در تغییر تشکیلات گروهی همیاری و همبستگی خانواده بطور موثر شرکت می کند. بطور کاملاً متناقض دولت اسلامی که به نظر می رسد که بیشتر طرفدار الگوی خانواده منسجم، خودکفا و دارای ساختاری با پیوند های نیرومند همبستگی که در آن اهمیت و ارزش فرد به هیچ گرفته می شود، چنین امری را تحقق می بخشد.

جمهوری اسلامی، در واقع، نه برای تقلید از الگوهای غربی در رابطه با خدمات و تامین اجتماعی، بلکه برای پاسخگویی به ضروریات و الزامات سیاسی خوداست که این سیاست ها را اتخاذ کرد؛ ضروریاتی که از یک سو آرمان گرایی مذهبی در رابطه با خیرات و صدقه و از سوی دیگر اصل مردم گرایی پوپولیستی را شامل می شدند. بدین ترتیب جمهوری اسلامی، مانند هر دولت مدرن و لائیک، حق فرد به تحت تامین اجتماعی قرار گرفتن را نه دینه کرد و جامعه ای که در آن فرایند منطق استقلال فرد به حرکت در آمده بود را ترغیب کرد که خواهان ایفای نقش موثر و عملکرد هر چه بیشتر دولت در این زمینه باشد. به این ترتیب، مقوله تحول ساختاری و عملکرد اجتماعی خانواده در ایران پس از انقلاب را نمی توان بدون در نظر گرفتن شرایط خاصی که این امر در بستر آن تحقق یافته است را مورد بررسی قرار داد.

۳- تصویر □ خانواده ایرانی

ترکیب □ خانواده در سال ۱۳۵۵

هر چند مفهوم خانوار⁷⁵ با مفهوم خانواده تفاوت دارد، ترکیب خانوار آنگونه که در نتایج سرشماری ها ارائه شده است، تشخیص انواع مختلف خانواده های تشکیل دهنده خانوارها را ممکن می سازد. بلافاصله باید افزود که ارائه ویژه ترکیب خانوار در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، هر گونه امکان بررسی مقایسه ای ترکیب خانواده بین این سرشماری و سرشماری های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ را ناممکن می سازد؛ و این امر متأسفانه تا حدود زیادی از اهمیت کار می کاهد.

در واقع، نتایج سرشماری سال ۱۳۵۵، تنها توزیع جمعیت بر حسب جنس و سن را بنا بر بستگی آنان با سرپرست خانوار مشخص می کند (جدول ۴). این توزیع که مبتنی بر جنس و محل اقامت است، بدون تفکیک سنی، تنها می تواند به ما نشان

* Welfare State به انگلیسی و État providence به فرانسه.

⁷⁵ خانوار از مجموعه ای از افراد با یا بدون بستگی خویشاوندی، تشکیل می شود که در یک اقامتگاه مشترک زندگی می کنند و در هزینه زندگی با هم سهیم هستند. یک خانوار می تواند از یک شخص تنها نیز تشکیل گردد. حال آنکه خانواده، بنا به تعریف آن، به مجموعه ای اطلاق می شود که اعضای آن از طریق خونی، وصلت از دواج و یا فرزند خواندگی با هم بستگی داشته باشند. بدیهی است که اشخاصی که تنها زندگی می کنند به عنوان خانواده محسوب نمی شوند، بلکه در دسته خانوارهای یک نفره جا می گیرند. با این حال، اگر خانواری فقط شامل اشخاصی شود که با سرپرست خانوار بستگی خویشاوندی دارند این خانوار، به عنوان خانوار خانوادگی محسوب می شود.

دهد که مقولات «والدین» (نزدیک به ۲٪)، «دامادها و عروس‌ها»، «(۱،۲٪)، «نوه‌ها» (۱،۷٪) و «سایر اعضای خانواده» (برادران، خواهران و دیگران) (۶،۳٪) سهم کوچکی را نسبت به مقولات «همسران» (۱۷٪) و «فرزندان» (۵۴٪) سرپرست خانواده، تشکیل می‌دهند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در سال ۱۳۵۵، در تعداد کمی از خانوارها همزیستی چند نسل از یک خانواده وجود داشته است.

بعلاوه سهم نسبتاً ضعیف مقولات «دامادها و عروس‌ها» و «نوه‌ها» این فرض را متصور می‌سازد که اکثریت اعظم فرزندان سرپرست خانواده که با وی و همسرش زندگی می‌کرده‌اند، مجرد بوده‌اند. در نتیجه اینان با هم خانواده‌های هسته‌ای ساده را تشکیل می‌داده‌اند.

در مورد خانوارهای با ترکیب پیچیده، ملاحظه می‌شود که خصوصاً مادران با خانواده پسر یا دخترشان که سرپرست خانوار بوده‌اند، همزیستی می‌کرده‌اند. اما جالبترین نتایج به مقوله «سایر اعضای خانواده» مربوط می‌شود، که سهم آنان، چه در نواحی شهری (۳،۸٪) و چه در مناطق روستایی (۳،۴٪)، نسبتاً زیاد است. این نتایج ما را به دو فرضیه رهنمون می‌شود: ابتدا در شهرها، بحران مسکن و یا گردهمایی تدریجی خانوادگی، خانواده‌هایی که منشاء روستایی داشتند، سرپرست خانواده را ملزم می‌نموده است که احتمالاً به طور موقت دیگر اعضای خانواده را پذیرا شده، و اسکان دهند؛ و سپس در روستاها، به دلیل مسائل و مشکلات مربوط به ارث، سرپرست خانوار مجبور بوده است با برادران و خواهران خود زندگی کند تا بدین ترتیب از تقسیم زمین و ضررهای مالی ناشی از آن جلوگیری کنند. در واقع وسعت اراضی مزورعی، فعالیت تولیدی روستایی، خواه کشاورزی و خواه دامپروری و بالاخره تعداد و ارثین نقش تعیین‌کننده‌ای در ترکیب خانوارها داشته‌اند.

برطبق نتایج یک تحقیق و بررسی میدانی که در سال ۱۳۵۶-۱۳۵۷، در چهار ده در شمال ایران (بخش کلاردشت) صورت گرفته است (Mir Hosseini, 1987)، در یک خانواده، پس از مرگ پدر، برادران می‌بایستی حداقل تا از دواج هریک از آنان به همزیستی در زیر یک سقف ادامه می‌دادند. پس از آن می‌توانستند از یکدیگر جدا شوند به شرطی که این عمل از لحاظ اقتصادی و مالی به جمع آنان آسیب نرساند. این جدایی گاهی تنها به جدا کردن محل سکونت محدود می‌گردید و برادران در امور مالی و اقتصادی شریک می‌ماندند تا بدین گونه از قطعه قطعه شدن زمین جلوگیری کنند. در این حالت، خانوار با ساختاری مرکب از هم پاشیده، جای خود را به چندین خانواده هسته‌ای می‌داد. این روند جدایی از یک طرف و تعداد نسبتاً زیاد دهقانان بدون زمین که تنها از کار روزمزدی خویش امرار معاش می‌کردند (و در نتیجه خانواده آنان یک واحدی تولیدی را تشکیل نمی‌دادند)، از طرف دیگر، هر دو، در غالب گشتن الگوی خانواده هسته‌ای نقش موثری داشته‌اند؛ و این امر در چهار ده مورد مطالعه بوضوح دیده می‌شود (۸۱٪ خانوارهای پرسش شده). براساس همان تحقیق، در مقابل، اکثریت خانوارهای دامداران، از خانواده‌های با ساختار مرکب و پیچیده تشکیل می‌شده است. تقسیم گله‌ها، چه در زمانی که پدر در قید حیات است و چه بعد از مرگ وی از حیث اقتصادی به هیچ وجه از حیث اقتصادی مقرون به صرفه نبوده است. به علاوه، چنین فعالیت‌هایی به کارحداقل دوفرد بالغ و گاه بسته به اهمیت تعداد احشام، به افراد بیشتری نیازمند بوده است.

جدول ۴- توزیع جمعیت (به درصد) بر حسب جنس، محل سکونت و بستگی با سرپرست خانوار (۱۳۵۵)

جمع	زن	مرد	بستگی به سرپرست خانوار
شهری			
21.0	3.3	37.6	سرپرست خانوار
17.7	26.3	0.0	همسران
53.2	50.5	55.7	فرزندان
1.8	3.1	0.6	والدین
0.7	1.3	0.2	دامادها و عروس ها
1.0	1.0	1.0	نوه ها
3.8	3.6	4.0	سایر اعضای خانواده
0.3	0.4	0.2	خدمتکاران
0.5	0.2	0.8	سایر بدون بستگی
100.0	100.0	100.0	جمع
روستایی			
19.4	2.7	35.5	سرپرست خانوار
17.1	34.6	0.0	همسران
54.2	50.6	57.7	فرزندان
1.8	3.1	0.5	والدین
1.6	3.2	0.1	دامادها و عروس ها
2.2	2.2	2.3	نوه ها
3.4	3.4	3.4	سایر اعضای خانواده
0.1	0.0	0.1	خدمتکاران
0.2	0.1	0.3	سایر بدون بستگی
100.0	100.0	100.0	جمع
کل کشور			
20.1	3.0	36.5	سرپرست خانوار
17.4	35.5	0.0	همسران
53.7	50.5	56.8	فرزندان
1.8	3.1	0.5	والدین
1.2	2.3	0.1	دامادها و عروس ها
1.7	1.7	1.7	نوه ها
3.6	3.5	3.7	سایر اعضای خانواده
0.2	0.2	0.1	خدمتکاران
0.3	0.2	0.5	سایر بدون بستگی
100.0	100.0	100.0	جمع

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن 1355، مرکز آمار ایران.

برای شهر تهران، یک تحقیق میدانی، درباره چگونگی انطباق و ادغام کارگران در محیط شهری و صنعتی که در سال ۱۳۴۲ به عمل آمده است (Vielle et Kotobi, 1966)، نشان می دهد که اکثریت کارگران از روستاها آمده بوده اند و عمدتاً در خانواده های با ساختار هسته ای کامل زندگی می کرده اند (۷۹٪ کارگران مورد پرسش). این نوع خانواده تنها زمانی از شکل هسته ای خود خارج و تبدیل به خانواده گسترده می شده است که سرپرست خانوار، خویشاوندان نزدیک خود را که تنها شده بودند در خانواده خود پذیرفته و به آنها اسکان می داده است. بنا به نظر مؤلفان تحقیق مزبور، سنت

همیاری نیز که با درآمدهای حاصله از اشتغال در صنعت جان تازه ای گرفته بوده، انگیزه نیرومندی در گرد آمدن خویشاوندان بدون زمین و بدون کار به دور رئیس خانوار بوده است.

با آنکه به نظر می رسد که در سال ۱۳۵۵ خانواده با ساختار هسته ای، نوع غالب خانواده را تشکیل می داده است، اما این شکل با الگوی خانواده غربی اختلافات زیادی داشته است. اولین تفاوت در بعد آن است، که بسیار بزرگتر بوده است - به طور متوسط هفت فرزند برای هر زن؛ اختلاف بعدی وابستگی بسیار قوی بین نسلی است که بنظر ضروری می رسید تا خانواده بتواند نقش و عملکرد اجتماعی خود را، تا، در نبود قدرت مقابلی که جای آن را در انجام این وظایف بگیرد، بعهده بگیرد. تحقیقات بالا همگی بر نیرومندی همبستگی خانوادگی متکی بر وابستگی درونی اعضاء و الزام متقابل همیاری بین سلول خانوادگی و گروه خویشاوندی آن گواهی دارند. باید تأکید کرد که این خصوصیات تنها ویژه ایران نیستند و در کشورهای عرب و مسلمان نیز مشاهده شده اند. در این کشورها هسته ای شدن خانواده شتاب شدیدی گرفته، حال آنکه نقش و عملکرد اجتماعی و شبکه های همیاری و همبستگی آن نیز همچنان به قوت خود باقی مانده و بعد متوسط خانواده نیز هم چنان بزرگ است (Anonyme, 1991b ; Fargues, 1986).

ترکیب خانواده در سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵

بر خلاف نتایج سرشماری ۱۳۵۵، نتایج سرشماری های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ (1986 و 1996)، توزیع خانوارها را بر حسب ترکیب خانواده های متشکله، نشان می دهند (جدول ۵). بر اساس این نتایج، شش مقوله شامل خانواده های هسته ای و گسترده، در مناطق شهری و روستایی تمیز داده می شوند. سهم خانواده های هسته ای (مقولات 1، 3 و 5) در کل خانوارها از ۷۹،۲٪ در ۱۳۶۵ به ۸۲،۳٪ در ۱۳۷۵ می رسد. در مقابل سهم خانواده های گسترده (مقولات 2، 4، و 6) کاهش آشکاری را در بین این دوسرشماری نشان می دهد: ۶،۴٪ خانوارها در سال ۱۳۶۵ در مقابل تنها ۰،۵٪ آنها در سال ۱۳۷۵. به همان نسبت که سهم خانواده های گسترده کاهش یافته، مقوله ۷ (سایر ترکیب ها) افزایش قابل توجهی یافته است به گونه ای که از ۱۴،۴٪ خانوارها در ۱۳۶۵ به ۱۷،۲٪ در ۱۳۷۵ می رسد. این مقوله شامل خانوارهایی است که یا از یک فرد تنها تشکیل شده، که در آن صورت خانوار یک نفره می باشند، یا از دو نفر و بیشتر، با یا بدون بستگی خویشاوندی، تشکیل شده اند که در زیر یک سقف زندگی می کنند و بدین ترتیب ترکیب های متنوع و مختلفی از خانوارها بوجود می آورند. با کسر سهم خانواده های یک نفره، به ترتیب ۴،۵٪ و ۴،۴٪ خانوارها در ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵، سهم خانوارهای با ترکیب های دیگر تنها به ۹،۹٪ خانوارها در ۱۳۶۵ و ۱۲،۸٪ خانوارها در ۱۳۷۵ می رسد. حتی اگر سهم این خانوارها را به سهم خانواده های گسترده بیافزاییم، سهم خانواده گسترده از مجموع خانوارهای سرشماری شده به ۱۶.۳٪ در سال ۱۳۶۵ و ۱۳.۳٪ در سال ۱۳۷۵ می رسد. نتایج این دو سرشماری به وضوح نشان می دهند که خانواده هسته ای، چه در مناطق شهری چه در مناطق روستایی، شکل غالب خانواده در ایران بوده است.

جدول ۵ - توزیع (به درصد) خانواده‌ها بر اساس نوع خانواده

1375			1365			ترکیب خانوارها
مناطق روستایی	مناطق شهری	جمع	مناطق روستایی	مناطق شهری	جمع	
9.2	8.9	9.0	8.6	8.1	8.3	1. سرپرست خانوار و همسر وی
0.2	0.1	0.1	0.7	0.6	0.7	2. سرپرست خانوار، همسر وی و اعضای درجه اول*
65.8	69.8	68.4	65.8	67.9	67.1	3. سرپرست خانوار، همسر وی و فرزندان آنها
0.5	0.3	0.4	5.6	5.3	5.4	4. سرپرست خانوار، همسر وی، فرزندان آنها و اعضای درجه اول خانواده پدری سرپرست خانوار
5.0	4.8	4.9	3.4	4.0	3.8	5. سرپرست خانوار و فرزندان وی
0.01	0.02	0.01	0.2	0.3	0.3	6. سرپرست خانوار، فرزندان وی و اعضای درجه اول خانواده پدری سرپرست خانوار
19.2	16.1	17.2	15.6	13.6	14.4	7. سایر ترکیب‌ها
80.1	83.5	82.3	77.9	80.1	79.2	جمع خانواده‌های هسته‌ای کامل و ناکامل
0.7	0.4	0.5	6.5	6.3	6.4	جمع خانواده‌های گسترده
100	100	100	100	100	100	جمع کل

منابع: سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن 1365 و 1375.

* اعضای درجه اول خانواده پدری سرپرست خانوار شامل والدین، خواهرها و برادرهایش می‌شوند.

این بار، استیلای خانواده هسته‌ای، بر خلاف دوره قبل، با کوچکتر شدن بعد آن، با توجه به کاهش قابل ملاحظه باروری بین سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ (از ۶،۴ به ۲،۸ فرزند برای هر زن)، همراه می‌باشد.

همچنین به نظر می‌رسد که خانواده هسته‌ای، از نقطه نظر تغییر و جهش کارکرد اجتماعی و در نتیجه روابط درونی بین اعضایش، خود را از خانواده هسته‌ای قبل از انقلاب متمایز می‌کند. در واقع از بسط و توسعه شهرها و اسلوب زندگی شهری و همچنین گسترش و رواج مدارس، که در فصول بعد به آن‌ها خواهیم پرداخت، و خصوصاً از رشد و توسعه سیاست حمایت اجتماعی در جمهوری اسلامی، که در بالا بر آن تاکید شد، چنین مستفاد می‌گردد که دولت بواسطه عملکرد نهاد های دولتی و نیمه دولتی فعال در عرصه حمایت و خدمات اجتماعی، عملاً همبستگی خانوادگی سنتی را از محتوا تهی کرده و ناخواسته از الگوی خانواده هسته‌ای، مناسب‌ترین الگوی سازگار با شرایط جدید را بوجود آورده است. بنابراین، به احتمال بسیار قوی، از زمان انقلاب 1357، خانواده ایرانی هم از نظر بعد و هم از حیث کارکرد و روابط خانوادگی به الگوی غربی خانواده هسته‌ای نزدیک شده است.

۴ - خانواده شهری در شیراز

برای خروج از فرضیه های عمومی و ملاحظه اهمیت این جهش و تحول، دست کم در مورد خانواده در شهرهای بزرگ، و برای سنجش درستی و نادرستی طرح و الگوی توضیحی خود، از نتایج تحقیق میدانی « خانواده و باروری در شیراز (۱۳۷۵)»⁷⁶ استفاده می کنیم.

ساختار خانواده در شیراز

این تحقیق، در بین ۱۲۴۲ خانوار نمونه، قابل تعمیم به کل خانوارهای شهر شیراز، در تابستان ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) انجام گرفته است.⁷⁷ اکثریت عظیم این خانوارها (جدول ۶) از خانواده های هسته ای (۸۴٫۵٪) تشکیل می شده که ۷۵٪ آنان را خانواده های هسته ای کامل تشکیل می دادند. در این نمونه تنها ۱۵٫۵٪ خانوارهای نمونه گیری شده را خانواده های گسترده تشکیل می دادند.

جدول ۶ - توزیع خانوارها به تفکیک نوع خانواده در شهر شیراز (۱۳۷۵)

ترکیب خانوارها	تعداد خانوار	سهم خانوار از جمع خانوارها (درصد)	بعد متوسط خانوار
خانواده های هسته ای			
فرد تنها	11	0.9	1.0
زوجین بدون فرزند	73	5.9	2.0
زوجین با فرزندان مجرد	932	75.0	5.0
خانواده تک والدینی با فرزندان مجرد	33	2.7	4.0
جمع خانواده های هسته ای	1 049	84.5	3
خانواده با ترکیب های پیچیده			
زوجین با فرزندان غیر مجرد و خانواده آنان	64	5.2	6.8
زوجین با فرزندان مجرد و والدین سرپرست خانوار	65	5.2	5.8
زوجین با فرزندان مجرد، والدین و برادران و خواهران سرپرست خانوار	25	2.0	6.0
خانواده تک والدینی با فرزندان غیر مجرد و خانواده های آنان	11	0.9	4.8
خانواده تک والدینی با فرزندان مجرد و سایر اعضای خانواده پدری سرپرست خانوار	6	0.5	4.7
خانواده شامل سرپرست خانوار غیر متأهل و اعضای خانواده او	13	1.0	3.0
سایر ترکیب های پیچیده	9	0.7	6.6
جمع خانوارهای پیچیده	193	15.5	5.4
جمع کل خانوارها	1 242	100	4.9

⁷⁶ در ضمیمه ۱ توضیحی تفصیلی از این تحقیق میدانی ارائه شده است.

⁷⁷ شهر شیراز مرکز استان فارس، دارای چندین دانشگاه است و بعلاوه مرکز درمانی، صنعتی و جهانگردی می باشد. این شهر با جمعیتی بیش از یک میلیون سکنه در سال ۱۳۷۵، در ردیف پنجم شهرهای پر جمعیت ایران قرار داشته است.

هر خانواده هسته ای به طور متوسط دارای 3 فرزند بوده است که یکی از آن ها ۱۵ سال و بیشتر داشته و میانگین سنی فرزندان ۹،۹ سال بوده است. بعد متوسط خانواده های گسترده که ۵،۲٪ خانوارها را تشکیل می دادند، ۶،۸ نفر با حداقل ۲،۲ فرزند بیش از ۱۵ سال که حداقل یکی از آن ها متأهل بوده است. میانگین سنی فرزندان در این نوع خانواده به ترتیب ۲۱،۸ سال برای مجردها و ۲۸ سال برای متأهلین بوده است.

اعضای خانواده های هسته ای بطور عمده باسواد هستند و تنها ۱۰٪ پدران، ۱۰٪ مادران و ۱٪ فرزندان ۱۵ ساله و بیشتر بیسواد بوده اند. در خانواده های گسترده، برعکس، نسبت والدین بی سواد بیشتر است: ۱۵٪ پدران و ۲۷٪ مادران، در مقابل تنها ۱٪ فرزندان بیسواد بوده اند؛ ولی هیچ یک از دامادها و یاعروس ها بیسواد نبود ه اند.

روابط بین اعضای خانواده

با فرض اینکه در خانواده ایرانی نظام پدر سالاری حکمرانست، از زنان غیر مجرد، 15 تا 49 ساله، درباره روابط بین والدین و فرزندان، بین زوجین و بین فرزندان بزرگتر و کوچکتر، و همچنین درباره روش و برخوردی که برای تربیت و پرورش فرزندان اعمال می کنند، پرسش بعمل آمده است. در این بررسی، خانواده هسته ای کامل محور تحلیل را تشکیل می دهد و برای ضرورت بررسی، این خانواده با خانواده گسترده، که از ترکیب زوجین و فرزندان غیر مجرد و خانواده این فرزندان تشکیل شده، مقایسه گردیده است (جدول ۷).

جدول ۷- توزیع زنان (به درصد) بر حسب نظری که نسبت به روابط بین اعضای خانواده ابراز می کنند.

نوع رفتار ابراز شده					روابط بین اعضای خانواده
جمع	بدون پاسخ	رابطه دوستانه	احترام متقابل*	اطاعت بنا بر سلسله مراتب سنی	
زنان در خانواده های هسته ای					
100	0	42	47	10	بین والدین و فرزندان
100	0	53	35	11	بین زن و همسر □
100	0	29	63	8	بین فرزند ان بزرگتر و کوچکتر
زنان در خانواده های گسترده					
100	9	31	53	7	بین والدین و فرزندان
100	9	48	31	12	بین زن و همسر □
100	9	37	49	4	بین فرزند ان بزرگتر و کوچکتر

* این مفهوم متضمن برابری افراد در روابط نیست؛ پاسخی که به زنان پیشنهاد شده اشاره به «احترام» به امریت دیگری است مشروط به این که استفاده از این امریت تعدیل یافته باشد.

در حالیکه تنها ۱۰٪ از زنان متعلق به خانواده های هسته ای فکر می کنند که فرزندان باید کورکورانه و بدون چون و چرا از والدین خود اطاعت کنند، ۴۲٪ از زنان روابط دوستانه را ترجیح می دادند و ۴۷٪ بر این عقیده اند که فرزندان باید به والدین خویش احترام بگذارند به شرط آنکه والدین از اقتدار خویش بگونه ای «معقول» استفاده کنند. در مورد روابط بین زن و شوهر و همچنین رابطه بین کوچکترها و بزرگترها، سهم زنانی که در خانواده های هسته ای این روابط را مبتنی

بر « اطاعت بر اساس سلسله مراتب سنی » می دانستند به نسبت آن هایی که معتقد بودند که این روابط بایستی دوستانه و یا مبتنی بر احترام متقابل باشد بسیار کمتر است. همچنین باید خاطر نشان ساخت که نسبت مادران جوان و مادران مسن تر که روابط غیر آمرانه را برگزیده کرده اند بسیار به هم نزدیک است.

در خانواده های گسترده، بر خلاف انتظار، نظر زنان در مورد روابط بین اعضای خانواده، با نظر زنان خانواده های هسته ای کامل، شباهت زیادی دارد.

با این که این پاسخ ها می توانند تنها به یک اظهار نظر ساده تعبیر شوند و غیر ممکن است که معلوم کرد این نوع روابط واقعا در بین اعضای خانواده در شیراز بر قرار شده اند یا نه، با این وجود به نظر می رسد که برای جامعه آماری ما، نظام پدر سالاری، مبتنی بر تفوق سلسله مراتب سنی و جنسی، دیگر از نظر زنان مردود است. نظرات اظهار شده این زنان بیش از آنکه تبلور نقطه نظرات یک نسل و یا یک طبقه اجتماعی خاص باشد، منعکس کننده گرایش مسلط جامعه ای در حال تحول و تغییر در ارتباط با مقتضیات و متن کلی سال های دهه ۱۳۷۰ است. یکی از عوامل قطعی که می تواند این گونه ابراز نظر از سوی زنان را قابل فهم سازد شاید حضور فرزندان ۱۵ سال و بیشتر در خانواده باشد که سطح تحصیلاتشان از سطح تحصیلات والدیشان بالاتر است (جدول ۸).

جدول ۸ - سطح تحصیلات اعضای خانواده در شیراز (۱۳۷۵)

اعضای خانواده	میانگین سال های تحصیلی
خانواده هسته ای کامل	
پدر	8.3
مادر	7.5
فرزندان 15 ساله و بیشتر	10.3
خانواده گسترده	
پدر	6.3
مادر	5.0
فرزندان 15 ساله و بیشتر	10
داماد	10.8
عروس	9.4

این وضعیت که شاید در غرب بی اهمیت بنظر آید، در جوامعی نظیر ایران استثناء به حساب می آید. به این مفهوم که برای اولین بار در دهه ۱۳۷۰ (1990) ترتیب نسلها بر حسب سطح تحصیلات، نسبت به نسل های متولد سال ۱۳۵۴، (Fargues, 2000) که اکثریت آنها به مدارس راه یافته و تحصیلات خویش را بیش از پیش ادامه داده اند، معکوس گشته است (رجوع شود به فصل ۵). در واقع، کسب دانش بوسیله نسل های جوانتر، چه دختر و چه پسر، به خاطر تحصیلات طولانی تر، که آنان را در موضعی برتر در مقابل مسن ترها قرار می دهد، تأثیری انکار ناپذیر بر روی برخورد و رفتار والدین داشته و در نتیجه، روابط درون واحد خانواده را تغییر داده است. از این رو به نظر می رسد که روابط والدین و فرزندان بیشتر بر گفتگو- یا تقابل ! - استوار باشد تا مبتنی بر ارزش های سنتی اطاعت و تبعیت کوچکتر از بزرگتر.

علاوه بر آن، نزدیکی سطح تحصیلات زنان با همسرانشان، برقراری رابطه ای بیشتر برابری طلبانه بین همسران را القاء می کند.

به این ترتیب می توان شباهت شگفت انگیز اظهارات زنان متعلق به خانواده های هسته ای با اظهارات زنان متعلق به خانواده گسترده، درباره تربیت و پرورش فرزندان را توضیح داد: ۶۹٪ زنان در خانواده هسته ای و ۶۸٪ زنان در خانواده گسترده اعلام می دارند که «روش ملایم» گفتگو و اقناع را اختیار کرده اند؛ در مقابل، تنها، ۲۸٪ زنان در خانواده هسته ای و ۱۹٪ در خانواده گسترده اظهار می دارند که روش سختگیرانه و در صورت لزوم تنبیه بدنی را پیش گرفته اند.

رجحانی که اکثریت زنان، چه جوان و چه کمتر جوان، برای گفتگو و اقناع قائل اند، بار دیگر تائیدی است بر به زیر سؤال رفتن نظام پدر سالاری، که تصور می شود هنوز در ایران تفوق دارد. همچنین گواهی است بر گرایش زنان به برقراری روابطی هر چه کمتر نابرابر در درون کانون خانواده، بین نسل ها و بین زن و مرد علیرغم ایدئولوژی رهبران سیاسی که آغشته به ارزش های سنتی می باشد.

این گرایش و رفتار، که تیشه بر ریشه نظام پدر سالار سنتی می زند، بدون شک موجد تغییرات عمیقی در نیروهای محرکه جامعه ای می باشد که بر اساس قوانین ناشی ای همین نظام شکل گرفته بود. به این ترتیب در نتایج تحقیق و بررسی میدانی در شهر شیراز می توان تائیدی بر فرض آغازین ما و همچنین نوید تغییرات قابل ملاحظه در روابط اجتماعی - سیاسی⁷⁸ را مشاهده کرد که در آخرین بخش فصل سوم مورد بررسی قرار خواهیم داد.

همبستگی و شبکه های همیاری در شیراز

گرایش مورد تائید زنان چه در خانواده هسته ای و چه در خانواده گسترده، نشان دهنده تضعیف گروههای خویشاوندی است که تا همین اواخر پیوندهای محکمی بین هسته های خانوادگی بر آمده از خانواده اصلی برقرار می کرد و به طور دائم در مناسبات داخلی سلول خانوادگی مداخله کرده، محدودیتهای رفتاری و اقتصادی - اجتماعی را تحمیل می نمود.

شدت و ضعف روابط خانوادگی در درون گروه خویشاوندی را میتوان به کمک اطلاعات حاصل از جوابهای داده شده به پرسش هایی درباره کمک ها و خدمات ارائه شده بوسیله خانواده اصلی ارزیابی کرد. خانواده گسترده که بر حسب ساختارش بنحوی دائمی همیاری و همبستگی در بین نسل ها را تامین می کند، از این تحلیل کنار گذاشته می شود. از آنجا که ازدواج همخون غالباً راهبردی خانوادگی محسوب می شود که هدفش حفظ و تداوم گروه های خویشاوندی و استحکام شبکه های خانوادگی است، اطلاعات مربوط به این شبکه ها با توجه به وابستگی خویشاوندی زوجین در خانواده ها، مورد بررسی قرار گرفته اند (جدول ۹).

⁷⁸ نتایج انتخابات مجلس در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷)، انتخابات شهرداری ها در سال ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) و باز هم مجلس در سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۰) و بالاخره ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۰ (۲۰۰۱) بازگوکننده خواست ایرانیان در رد و طرد نیروهای سیاسی است که هنوز هم در صدد حفظ ارزش های زائیده از نظام پدرسالارانه بودند.

جدول ۹ - دما و کمک هایی که خانواده های هسته ای منظم از جانب خانواده های ویشاوند و دریافت داشته اند، بر حسب بستگی ویشاوندی زوجین (شیراز - ۱۳۷۵)

سهم خانواده های هسته ای (به درصد) که منظم کمک یا دما دریافت می کنند					نوع دما و کمک ها
بستگی ویشاوندی همسران					
جمع کل بدون تفکیک بستگی	اظهار نشده	سایر بستگی ها	ویشاوندی وونی (فرزندان دو برادر یا دو واهر)	بدون بستگی	
11.2	28.6	10.0	8.9	12.1	کاریابی
10.4	28.6	12.5	11.4	9.3	تشکیل یک موسسه
45.0	42.9	46.9	46.8	44.0	کمک در صورت لزوم (بیماری، میهمانی، پیری و غیره)
53.1	37.5	62.5	49.4	51.6	کمک روحی
45.1	25.0	48.8	41.8	45.3	نگهداری فرزندان
18.4	25.0	23.8	15.8	17.4	تامین آموزش فرزندان
3.2	0.0	6.9	1.9	2.6	کمک مالی یا جنسی

بطور کلی سهم خانواده هایی که به طور منظم از طرف خانواده والدین خود کمک یا خدمتی دریافت می کنند، بسیار اندک است. کمک روحی، نگهداری از کودکان و کمک های مختلف در صورت لزوم، از جمله پاسخ هایی است که تکرار می شوند. برعکس، تمامی کمک ها و همیاری هایی که با پول رابطه ای دارند و یا مستلزم توسل به روابطی هستند که از کانون خانوادگی فراتر می رود و به گروه خویشاوندی و حتی خارج از آن گسترش می یابد، به ندرت ذکر شده اند. بنا بر پاسخ های زنان، به نظر می رسد که همیاری و کمک در بطن گروه خویشاوندی بیشتر با حمایت و همیاری صرفا عاطفی مشخص می شود. در واقع به نظر می رسد که طی دو دهه اخیر، نهاد های تخصصی، هم در عرصه حمایت اجتماعی و هم در عرصه کار و استخدام و نیز در قلمرو اعتبارات بانکی - بخصوص اعتبارات صندوق های قرض الحسنه که از زمان انقلاب به بعد بسط و گسترش زیادی یافته اند - این عملکرد خانواده را تضعیف کرده باشند. در عین حال، این احتمال نیز می رود که بحران شدید اقتصادی که دامنگیر کشور شده است، قدرت امداد مالی گروه خویشاوندی را محدود ساخته باشد. به احتمال زیاد این امر منجر به برقراری روابطی بین گروه های خویشاوندی شده است که بیشتر بر اساس عواطف خویشی و قرابت می باشند تا قید و بند و وظیفه مبادله متقابل.

همچنین ملاحظه می شود که ازدواج بین خویشاوند همخون، دیگر هیچگونه امتیازی برای زوجین مربوطه ندارد. در واقع خانواده هائی که زوجین آنها بستگی دور خویشاوندی («سایر بستگی ها») دارند به طور نسبی بیشتر از سایرین از کمک ها و خدمات خانواده خویشاوند خود بهره می برند. این نتیجه، که مغایر نظر عموما مورد پذیرش درباره ارتباط منطقی*

*. Correlation به انگلیسی و Corrélation به فرانسه

مثبت بین ازدواج همخون و حفظ همبستگی قوی و همیاری بین گروه های خویشاوند است را می توان با فراوانی نسبتاً ضعیف این نوع ازدواج ها در شیراز (۱۸٪ از زوج های خانواده های هسته ای) توضیح داد. همانطور که در نقشه ۱۳ در بخش دوم همین فصل مشاهده کردیم، نسبت ازدواج های همخون بین کمتر از ۱۰٪ و بیش از ۴۰٪ تغییر می کند. بالاترین درصد این نوع ازدواج در شهرستان هایی مشاهده می شوند که اکثر ساکنینشان شیوه زندگی و ساختار جماعتی خود را حفظ کرده اند، در صورتی که ضعیف ترین درصدها در شهرستان هایی که بیشتر دچار تغییرات اجتماعی - اقتصادی شده اند، مشاهده می شوند.⁷⁹ شاید هم ازدواج خویشاوند همخون بدلیل فقدان اماکن عمومی ای که امکان معاشرت های اجتماعی بین دو جنس را فراهم می آورند و یا در اثر ندرت ملاقات های اتفاقی بین دو جنس، حفظ شده باشد - بدون این که لازم باشد که منظمآ بدنبال راهبرد از قبل تعیین شده خانوادگی بگردیم .

در ایران معاصر که با رشد و توسعه و ازدیاد راه های ارتباطی، گسترش انتشار و توزیع اطلاعات و همگون سازی آموزش و پرورش، مشخص می شود، می توان نتایج تحقیق میدانی شهر شیراز، که بنا بر آن ها خانواده هسته ای شهری ایرانی هر چه بیشتر به الگوی « خانواده زناشویی ساده » نزدیک می شود، را به بخش مهمی از شهرها و حومه های نزدیک آن ها بسط داد.

۵ - زمین و خانواده

آیا می توان تصور کرد که در مناطق روستایی که در آن ها نسبت خانواده های هسته ای به طور شگفت آوری به نسبت خانواده های هسته ای در شهرها نزدیک است، اما شیوه زندگی و روابط اجتماعی متفاوت بنظر می رسد، این چنین تحولی نیز صورت گرفته باشد؟ به جهت فقدان داده های کافی و مناسب پاسخ روشن و دقیق به این پرسش مشکل می نماید. با این حال می توان به کمک اسناد و آمار های موجود استدلال ها و فرضیه هایی را در مورد خانواده و تحول گروه های خویشاوندی و همبستگی خانوادگی در مناطق روستایی مطرح ساخت.

بررسی خانواده در مناطق روستایی بیش از هر چیز بایستی با در نظر گرفتن وضع مالکیت که در ساختار خانواده بسیار موثر است صورت گیرد.

در آستانه اصلاحات ارضی (۱۳۴۱)، شمار بهره برداران خانوادگی بسیار اندک بود و اکثریت قریب به اتفاق دهقانان به صورت زارعان سهم برو یا کارگران کشاورزی در اراضی مالکان بزرگ کار می کردند. نوع خانواده این دهقانان در رابطه با وضعیت اجتماعی - اقتصادی شان تفاوت می کرد. به این ترتیب، در نزد بهره برداران مستقل کوچک، از آنجا که خانواده به صورت یک واحد تولیدی عمل می کرد به طور غالب از نوع خانواده گسترده بوده است. در بین زارعان سهم بر، بنا بر دارایی هایشان - مالکیت یک یا چند عامل تولید - ترکیب خانواده متفاوت بود؛ به این ترتیب که خانواده زارعان مرفه، عمدتاً از نوع گسترده بود در حالیکه خانواده زارعان کم درآمد بیشتر از نوع خانواده هسته ای تشکیل می شده

⁷⁹ تغییرات و عدم تغییرات اجتماعی - اقتصادی استان ها و شهرستان ها را در فصول بعدی بررسی خواهیم کرد.

است. بالاخره، در نزد کارگران کشاورزی، یعنی محرومترین بخش جامعه روستایی، خانواده از نوع هسته ای با تعداد فرزندان محدود بوده است (Khosravi, 1990)

اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ و نتایج آن

حکومت سلطنتی در برنامه اصلاحات ارضی خود، حق مالکیت را فقط به زارعان سهم بر دارای حق نسق⁸⁰ اعطا کرد و دهقانان بدون زمین را بکلی از نظر انداخت به این قصد آشکار که آنان را ناگزیر به مهاجرت به سوی شهرها کرده تا به این ترتیب نیروی کار لازم برای بخش صنعتی را تامین نماید. هر چند که به این ترتیب بخش عمده ای از زارعان سهم بر توانستند به مالکیت دست یابند (تقریباً ۱,۷ میلیون نفر) (Lahsaeizadeh, 1993)، بخشی از آن ها که بخاطر مشکلات مالی نتوانستند باز پرداخت وام های خود را به موقع انجام دهند، ناگزیر با فروش حق مالکیت خود به بهره برداران مرفه تر، یا به کارگران کشاورزی تبدیل شدند و یا غا لباً برای همیشه زراعت را ترک کردند. یکی از اهداف مهم اصلاحات ارضی دقیقاً توسعه بهره برداری های بزرگ، بیش از ۵۰ هکتار، مکانیزه (با ماشین آلات) برای افزایش تولید زراعی بود. به این ترتیب هم دولت و هم بخش خصوصی برای تحقق این طرح از طریق ایجاد واحد های بهره برداری کشت و صنعت بزرگ، که عمدتاً دولتی بودند و یا شرکت های سهامی زراعی خصوصی - دولتی که در آن زمینداران بزرگ و متوسط سهم داشتند و از کمک های مالی قابل ملاحظه دولت بهره مند می شدند، سرمایه گذاری کردند.

دگرگونیهای حاصل از اصلاحات ارضی، منظر اجتماعی روستاهای ایران را متحول کرد، به نحوی که از آن زمان می توان بهره برداران و زارعان را به پنج گروه عمده تقسیم کرد:

۱. زمین داران بزرگ که مالک ۵۰ هکتار و بیشتر زمین زراعی بودند و جمعیت آن ها نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نفر برآورد می شد، روی هم ۵ تا ۶ میلیون هکتار زمین قابل کشت در تصرف داشته اند (Ashraf, 1982)؛
۲. دهقانان مرفه، مالکان قطعه زمین های نسبتاً وسیع از ۱۰ تا کمتر از ۵۰ هکتار که کشت آن ها احتیاج به تعدادی کارگر کشاورزی داشت؛ این بهره برداران سهم اندکی از جمعیت روستا ها را تشکیل می دادند و تعدادشان فقط به ۴۲۸۰۸۶ خانوار بوده است⁸¹؛
۳. بهره برداران متوسط، که هر یک صاحب ۲ تا کمتر از ۱۰ هکتار زمین بوده، از گروه قبلی تعدادشان به مراتب بیشتر (۹۲۹۵۲۶) و زمین خود را فقط به کمک خانواده خود کشت می کردند؛
۴. دهقانان کوچک، شامل ۱۰۵۶۴۶۶ خانوار، صاحب کمتر از ۲ هکتار زمین که بهره برداری آن در آمد کافی تولید نمی کرده و از این رو مجبور بوده اند که غالب اوقات اعضای خانواده خود را یا روی اراضی بهره برداران بزرگ و یا در شهرها به کار بگمارند؛
۵. دهقانان بدون زمین که نیروی کار کشاورزی را تشکیل می داده اند و شامل ۵۰۰۰۰۰ خانوار می شدند.

⁸⁰ - نوعی به رسمیت شناختن صلاحیت زراعی از طرف مالک یا نماینده اونسبت به دهقانانی که مدتها ی مدیدی در ده زندگی می کرده اند و کاردانی و مهارتشان عرفاً به رسمیت شناخته شده بود (Digard et al 1996)

⁸¹ . مآخذ تمام آمارهای مربوط به مساحت اراضی که در تصرف بهره برداران مستقل بوده و همچنین تعداد خانواران ها، وزارت کشاورزی می باشد (۱۳۵۵) نقل از (Lahsaeizadeh, 1993).

بنا بر این توزیع، می توان فرضیه هایی، بی تردید ساده کننده، درباره نوع ساختار خانواده این زارعان و بهره برداران مطرح کرد: نوع خانواده دو گروه اول محتملا هسته ای با تعداد کم فرزند بوده است، نوع خانواده گروه سوم گسترده و بالاخره نوع خانواده دو گروه آخر هسته ای بوده است با این اختلاف که خانواده بهره برداران کوچک، هسته ای کثیر اولاد و خانواده دهقانان بدون زمین هسته ای با تعداد فرزند کمتری بوده است.

تشکیلات اجتماعی - سیاسی دهات پیش از انقلاب

پیش از انقلاب، دولت در روستاها حضور کم رنگی داشت و مداخله آن بر حسب منطقه، از طریق واحدهای «سپاه دانش»، «سپاه بهداشت» و یا ژاندرام صورت می گرفت. به این ترتیب، مباشر مالک بزرگ و کد خدا که از نظر مقام و منزلت در راس سلسله مراتب اجتماعی ده قرار داشتند، جای دولت را می گرفتند و زندگی اجتماعی - اقتصادی ده را سازمان می دادند (Khosravi, 1980). این افراد در غیاب نهاد های تخصصی، گروهی برای کنترل و کمک های مختلف و با وظائف متعدّد، از طریق استقرار شبکه های همیاری و همبستگی گروهی و جمعی، تشکیل می دادند و برای حفظ انسجام جماعت به دخالت در تمامی بخش های زندگی اجتماعی و خانوادگی تردیدی به خود راه نمی دادند. در این شرایط به نظر می رسد که خانواده هسته ای دهقانان کوچک به جماعت دهکده و گروه های خویشاوندی آنقدر وا بسته باشند که نتوانند مدعی کمترین استقلال شوند. این خانواده، علیرغم ساختار هسته ایش، به جهت روابط مزبور آشکارا از آن الگوی ساختاری که به همین نام در غرب رواج دارد، متمایز می گردید.

تقسیم جدید اراضی و اثرات آن

پس از انقلاب ۱۳۵۷، مسئله ارضی بلافاصله مطرح گردید. با چند اقدام منفرد، ولی بسیار موثر، که منجر به ضبط و مصادره املاک بهره داران بزرگ گردید، مسئله توزیع مجدد زمین ها، به مثابه یکی از نخستین مشغله های دولت موقت خود را تحمیل کرد. در بهار ۱۳۵۹، پس از ماه ها بحث و گفتگو بین مقامات عالی جمهوری اسلامی، اولین لایحه قانونی مربوط به واگذاری زمین از طرف « شورای انقلاب » به تصویب رسید. از آن زمان، این قانون بارها با هدف تعدیل ردیف های املاکی که می توانستند مشمول مصادره شوند، بازنگری شده است. هر بازنگری روال واگذاری زمین را متوقف می کرد و این اصلاحات پی در پی، آشکارا موجب مشکلات حقوقی در رابطه با موقعیت زمین هایی که تا آن وقت طبق دستورات قوانین پیشین واگذار شده بودند، می گردید.

بخش اعظم واگذاری زمین ها بین سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۲ (1980 و 1983)، صورت گرفته، اگرچه فرایند اصلاحات ارضی امروزه نیز همچنان ادامه دارد (Lahsaiezadeh, 1993). طبق گزارش عملکرد « هیئت های هفت نفره واگذاری زمین »⁸²، طی این دوره ۶۹۱۶۹۹ هکتار از اراضی به طور قطعی و ۷۹۱۹۲۲ هکتار به طور موقت به دهقانان بدون زمین یا کم زمین واگذار شد، و ۹۰۴۲۵ خانوار روستایی به مالکیت دست یافته اند. پس از این دوره، جریان واگذاری زمین کند گردیده و به طور اساسی به مسائل حقوقی ناشی از ضبط و مصادره و واگذاری اراضی ای که قبلا صورت گرفته

⁸² هیئت های هفت نفره واگذاری زمین که از سال ۱۳۵۹ آغاز به کار کردند، مسئولیت تعیین اراضی مشمول مصادره و توزیع آن ها بین دهقانان بسیار محروم و داوطلب دستیابی به مالکیت را بعهده داشتند. هر هیئت هفت نفره متشکل از ۲ نماینده از وزارت کشاورزی، یک نماینده وزارت کشور یا استانداری محل، یک نماینده جهاد سازندگی، یک نماینده دادگستری یا دادگاههای انقلاب و بالاخره دو نماینده شورای ده بود. در هر استان دست کم یک «هیئت هفت نفره واگذاری زمین» تشکیل گردیده بود (Anonyme, 1984)

بود، پرداخته می شود. علیرغم تغییر جهت های این قانون و دامنه گسترش آن، که مسلماً از اصلاحات ارضی ۱۳۴۲ کم اهمیت تر بوده اند، تغییرات چشم گیری در پیکر بندی جمعیت شاغل در روستاها نسبت به سال ۱۳۵۵، مشاهده می کنیم (جدول ۱۰)

جدول ۱۰ - توزیع (به درصد) جمعیت شاغل ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب وضعیت شغلی (مناطق روستایی)

سال	کارفرمایان	بهره برداران مستقل	مزد و حقوق بگیران بخش عمومی	مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی	کارکنان □انوادگی بدون مزد	نا مشخص	مزد و حقوق بگیران بخش تعاونی	جمع کل
1355	0.9	40.4	5.7	32.6	20.0	0.5		100
1365	2.7	52.1	17.1	16.0	8.8	3.3		100
1375	2.5	46.0	15.8	20.8	11.7	2.8	0.4	100

منابع: سرشماری های عمومی نفوس و مسکن سال 1355، 1365 و 1375، مرکز آمار ایران.

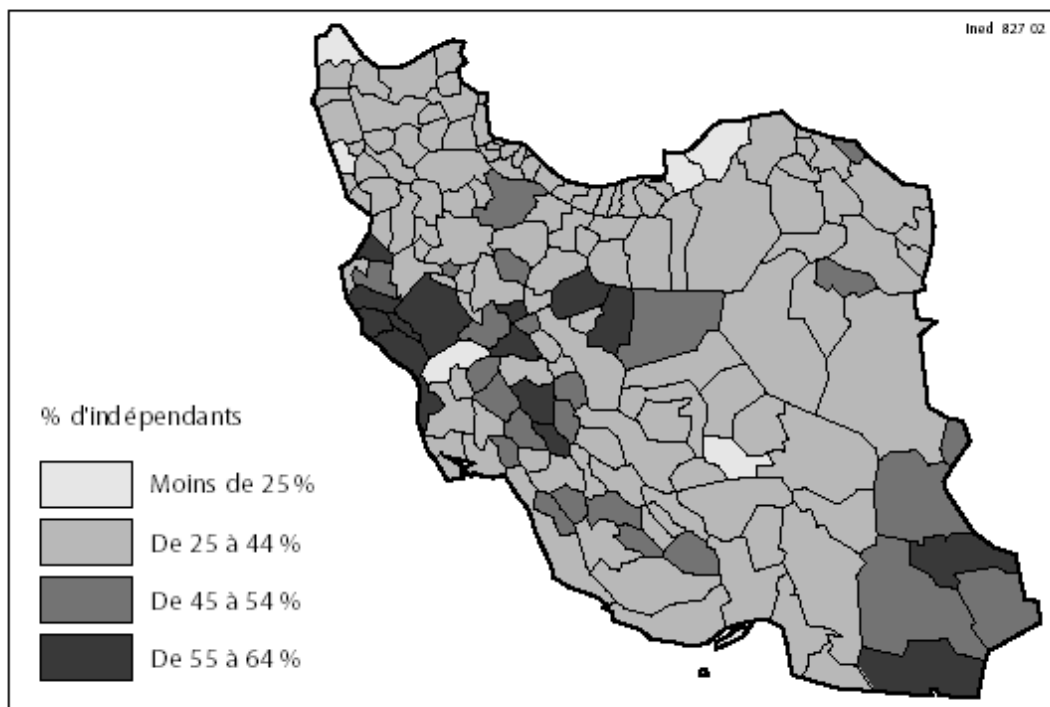
رشد و افزایش جمعیت بهره برداران مستقل، علیرغم کاهش نسبی آن در 1375 که به احتمال زیاد به تصمیمات جدید مربوط به سرنوشت اراضی مصادره ای بستگی داشته است، نتایج قانون و آگذاری اراضی را منعکس می کند (نقشه های ۱ تا ۳). اکثر عظیم این بهره داران از بهره برداران مستقل کوچک تشکیل می شوند. در واقع قانون و آگذاری اراضی برای دهقانانی تقدم قائل می شد که بدون زمین بوده و یا زمین کوچکی داشته اند که کفاف معیشت خانواده شان را نمی داد. هر خانواده پنج نفره، قطعه زمینی معادل آنچه که مطابق عرف محل⁸³ برای تامین زندگیش ضروری بوده دریافت می کرده است. اگر خانواده دهقانی از پنج نفر تجاوز می کرد، تا حداکثر، نیم سهم بیشتر برای جمع اعضای اضافی، دریافت می کرده است. اعضای بالغ ۱۸ ساله و بیشتر یا اعضای متاهل نیز به نحوی مستقل یک سهم دریافت می کردند (Anonyme, 1992a). نظر به مساحت اراضی و آگذار شده، بهره برداری از آن به بسیج اعضای خانواده و استخدام کارگران کشاورزی، احتیاج نداشته است.

از آنجا که قطعه زمین و آگذاری به اندازه تامین معیشت یک خانواده پنج نفره در نظر گرفته شده بود، می توان گفت که قانون و آگذاری، بیشتر به از هم پاشی خانوارها منجر شد که از آن چندین خانواده هسته ای کوچک بوجود آید. یکی از دلایل مشوق دهقانان برای کنترل باروری می تواند در رابطه با این سازمان یابی جدید باشد. علاوه بر آن، بر طبق همین قانون و آگذاری زمین، دهقانان، حق فروش و یا انتقال زمینی که در اختیارشان نهاده شده بود را نداشتند. به این ترتیب تمامی دلایل مادی که می توانست آنها را به بزرگتر کردن بعد خانواده شان ترغیب کند، از میان برداشته شده بود. این وضعیت که باعث کاهش هم زمان بعد خانواده ها و امکانات اقتصادی شان شد، با مداخلات روزافزون موسسات و نهادهایی، نظیر مدرسه، خانه های بهداشت (رجوع کنید به فصل ۴)، هیئت های هفت نفره و یا کمیته امداد امام خمینی مصادف شد، که

⁸³ عرف محلی مساحت لازم برای یک خانوار را با توجه به حاصل خیزی زمین، دست یابی به آب، بعد خانواده و غیره تعریف می کرده که در هر منطقه متفاوت بوده است.

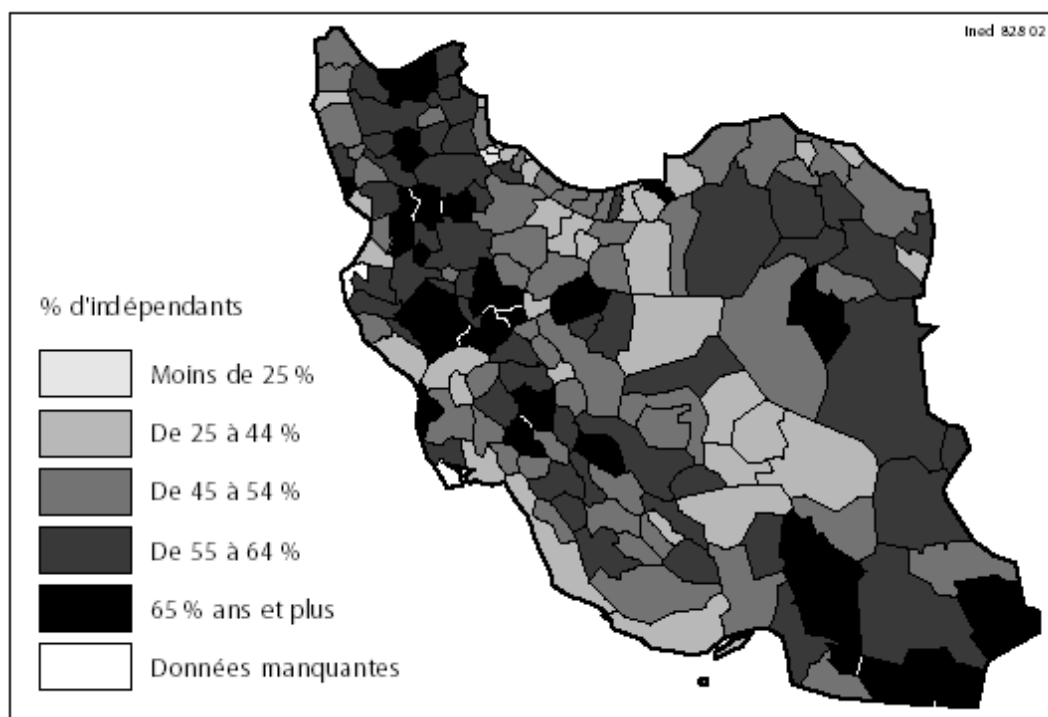
برای جمعیت روستایی شبکه ای از عوامل بسیار موثر را تشکیل می دادند که آنان را به ورود به روند گذار ترغیب می کرد.

نقشه ۱ - سهم بهره برداران مستقل در مناطق روستایی در سال ۱۳۵۵



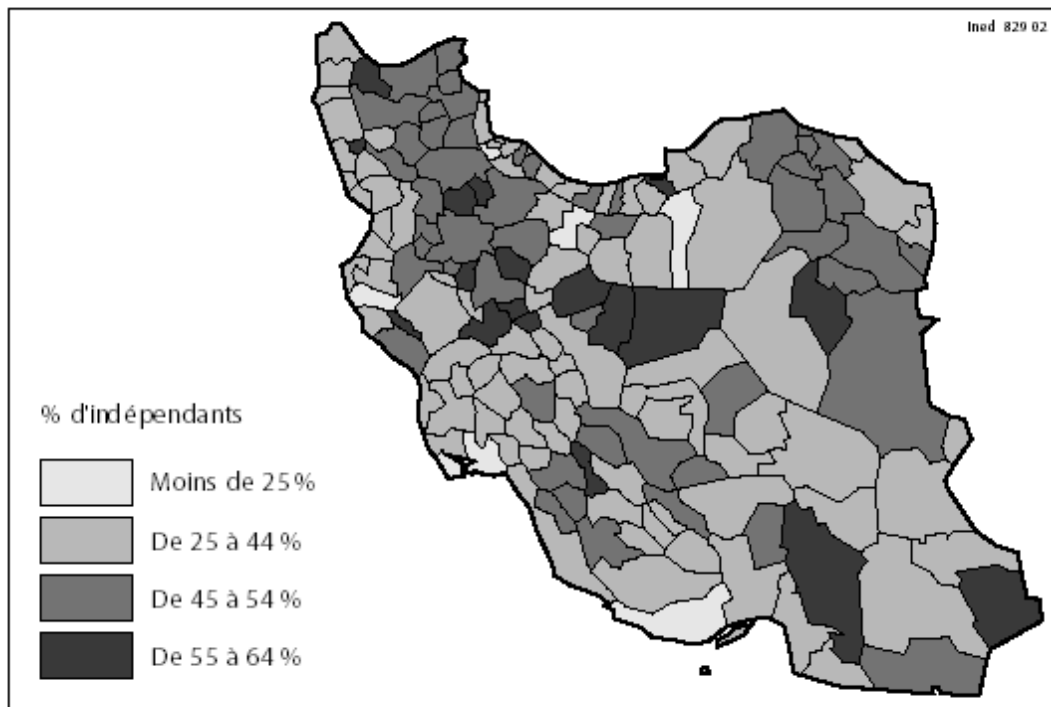
عنوان مقایس ها: % بهره برداران مستقل: کمتر از ۲۵٪؛ از ۲۵ تا ۴۴٪؛ از ۴۵ تا ۵۴٪؛ از ۵۵ تا ۶۴٪

نقشه ۲ - سهم بهره برداران مستقل در مناطق روستایی در سال ۱۳۶۵



عنوان مقایس ها: % بهره برداران مستقل: کمتر از ۲۵٪؛ از ۲۵ تا ۴۴٪؛ از ۴۵ تا ۵۴٪؛ از ۵۵ تا ۶۴٪؛ از ۶۵ به بالا؛ فاقد داده

نقشه ۳- سهم بهره برداران مستقل در مناطق روستایی در سال ۱۳۷۵



عنوان مقیاس ها: % بهره برداران مستقل: کمتر از ۲۵٪؛ از ۲۵ تا ۴۴٪؛ از ۴۵ تا ۵۴٪؛ از ۵۵ تا ۶۴٪

یکی دیگر از اهداف جریان واگذاری زمین، کمک به رشد و توسعه تعاونی های کشاورزی (مشاع) بود. قانون مزبور با الهام فراوان از ابتکار اصلاحات ارضی مکزیک (اجی دوس (ejidos)⁸⁴، به دهقانانی تقدم می داد که دریافت قطعه زمین خود را در چهارچوب یک تعاونی قبول می کردند. این تعاونی می بایستی دست کم دارای پنج عضو می بود. وسعت زمین واگذاری به شرایط طبیعی، حاصل خیزی زمین، دست یابی آسان به آب و به نوع مسلط تولید در منطقه مورد نظر، بستگی داشت. به هریک از اعضای تعاونی، بطور متوسط هفت هکتار زمین واگذار می شد (Anonyme, 1989a) و اعضای بالغ یک خانواده می توانستند باهم یک تعاونی تشکیل بدهند. در این حالت هر یک از اعضا، با خانواده خویش به سایر اعضای خانواده پدر و مادری خود در تعاونی می پیوست. به این ترتیب تعاونی های خانوادگی که می توانستند عاملی برای از هم پاشی خانوارها به خانواده های هسته ای باشند، بطور متناقضی همبستگی بین این خانواده ها را، که به جهت وجود تعاونی از لحاظ اقتصادی باهم شریک بودند، تقویت می کردند. بنا براین، این خانواده ها ناگزیر می شدند که راهبردهای ناشی از تصمیم گیریهای جمعی را برطبق منافع گروهی به اجرا درآوردند و در نتیجه فقط از لحاظ صوری به خانواده های هسته ای شباهت داشتند.⁸⁵

⁸⁴ اجی دوس ejidos، که در سالهای ۱۹۲۰ تشکیل شده بودند، اراضی مشترکی بودند که به یک گروه زارع که متعهد می شدند که آن را به بهره برداری رسانده و به قوانین برقرار شده توسط گروه اجتماعی احترام گذاشته تا از نابود شدن آن جلوگیری کنند، واگذار می شدند (Musset, 1990)

⁸⁵ هیچ گونه آماری موجود نیست تا تعداد تعاونی های «مشاع» تشکیل شده را نشان دهد بخصوص که تشکیل این تعاونی ها همچنان ادامه دارد. بر اساس یک گزارش منتشر نشده دفتر هیئت های هفت نفره واگذاری و احیای زمین، بین سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۳ (1984-1994) ۱۵۴۷۵ مشاع کشاورزی که ۱۱۸۹۴۵ خانوار را پوشش می دادند، تشکیل شده اند.

حضور دولت اسلامی در روستاهای ایران

به منظور اجرای قانون واگذاری زمین، از همان ابتدای تصویب لایحه قانونی، انواع مختلف سازمان های دولتی تاسیس شد. « هیئت های هفت نفره واگذاری زمین » (خرداد ۱۳۵۹) بلافاصله در سطح استان ها بوجود آمده و نماینده های آن ها به نمایندگان سازمان جهاد سازندگی⁸⁶ که در روستا ها مستقر بودند، ملحق شدند. جوانان مسلمان انقلابی که در این سازمان جمع شده بودند، در سالها ی نخست بعد از انقلاب نقش بسیار فعالی در ضبط و مصادره و توزیع اراضی ایفا کردند. همکاری این دو نهاد برای استقرار تشکیلات جدید تولید، بسیار تعیین کننده بود.

این نهاد ها، با دخالت در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روستائیان، جانشین ساختارهایی شدند که به طور سنتی این عملکردها را بعهده داشتند. این جهش عمده، بخصوص از نظر سیاسی بسیار پرمعنی است، چرا که حضور مشخص این نهادها در وهله اول گواه تقویت و تحکیم قدرت و استقرار دولت در روستاها است. در واقع، دولت از طریق این نهادها جانشین گروه های محلی کنترل و کمک رسانی گردید. این صورت بندی جدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روستا های ایران در نهایت شرایط ضروری برای گسستن بخش اعظم خانواده های هسته ای روستایی از نظام سنتی را در هماهنگی منطقی با کاهش بعد خانوار که خود ناشی از کاهش میزان باروری بود، فراهم آورد.

نتیجه گیری

نوع مسلط خانواده در ایران، چه در مناطق شهری و چه در مناطق روستایی، بدون شک هسته ای است. با این همه در سال های دهه ۱۳۴۰ و در آغاز دهه ۱۳۵۰، الگوی ایرانی هنوز با الگویی که در دنیای غرب مشاهده شده، تفاوت فاحش داشت. در واقع، خانواده با این که به طور صوری از ساختار هسته ای برخوردار بود، هنوز وابسته به گروه خویشاوندی خویش بود. روابط خانودگی که به این ترتیب بر اساس همبستگی و مبادله متقابل و الزامی بین نسل ها برقراری شد، مانع استقلال یابی سلول های خانوادگی و در نتیجه تحول و تجدد آن می شد.

از سال های دهه 1360، کاهش باروری و رشد و توسعه نهاد های دولتی و نیمه دولتی اختصاصی منجر به تغییرات مهمی در بعد و کارکردهای اجتماعی خانواده گردید. بنا بر نتایج تحقیق میدانی شهر شیراز، خانواده هسته ای شهری، با کاهش مهم بعد خود، با گرایش به برقرار ساختن روابط هرچه بیشتر برابر بین نسل ها، و با نوعی همبستگی بیشتر مبتنی بر عواطف قوم و خویشی، به الگوی غربی خانواده هسته ای شبیه می شود. همین طور تغییراتی که در مناطق روستایی از زمان انقلاب پیش آمده، ظاهرا زمینه را برای جهش خانواده هسته ای روستایی آماده کرده است. واگذاری اراضی همراه با استقرار سازمان ها و نهاد های دولتی که به تدریج جایگزین گروه محلی کنترل و کمک رسانی شده اند، به نحو انکار ناپذیری روی ترکیب و ساختار خانواده روستایی، و به احتمال قوی روی شبکه همبستگی گروهی و خانوادگی تاثیر گذاشته اند.

⁸⁶ سازمان جهاد سازندگی که ابتدا توسط آیت الله خمینی در خرداد ۱۳۵۸ به قصد کمک به توسعه روستاها ایجاد شد، در سال ۱۳۶۲ به « وزارت جهاد سازندگی » تبدیل گردید. نقش انکارناپذیر آن در تحول محیط روستایی در فصل ۶ مورد بررسی واقع شده است.

جمهوری اسلامی در حالی که به نظرمی رسید که بیشتر موافق گسترش ساختار گروهی و توسعه شبکه های خویشاوندی باشد، در نهایت مانند تمام دولت های نوگرا و لائیک، رفتار کرده و حق برخورداری فرد از حمایت و حفاظت را نهادینه کرد و به این ترتیب «دولت رفاه*» را حیات بخشید. جمهوری اسلامی با این عمل خود موجب جهش روابط خانوادگی شده و به خود مختار شدن خانواده هسته ای مدد رسانده است. گذار جمعیتی از یکسو، و جانشینی نهاد های دولتی بر عملکرد های اجتماعی خانواده از سوی دیگر، به تجدد و نوگرایی خانواده هسته ای ایرانی منجر گردیده و از همین راه باب جهش روابط اجتماعی - سیاسی را در کشور گشوده، جهشی که بدون شک هنوز تمامی آثار خود را به با رنیاورده است.

* . Welfare State به انگلیسی و État providence به فرانسه.

بخش دوم

تحول اجتماعی – اقتصادی و دوران گذار جمعیتی

فصل چهارم

بهداشت عمومی و تحول مرگ و میر

در ایران ثبت وفات، به طور عام، و ثبت وفات کودکان به طور خاص بسیار ناکامل بوده و به هیچ وجه امکان ارزیابی مستقیم مرگ و میر و گرایش آن را بدست نمی دهند. ثبت مرگ و میر مانند ثبت موالید، فوت هایی را که در طی سال ثبتی رخ داده (فوت های سال جاری) را از فوت هایی که پیش از این سال رخ داده (فوت های سال های قبل) ولی در سال جاری ثبت شده اند، متمایز می کند. ارقامی که وفات های سال جاری و یا سال های قبل را منعکس می کنند آنقدر ضعیف هستند که هرگونه روش تعدیل* برای بر آورد مرگ و میر جنبه نامطمئن و در نتیجه بی اعتبار بخود می گیرد؛ علاوه بر این که به هیچ رو اطمینانی نیست که همه وفات ها در نهایت به ثبت رسیده باشند. بنابراین نتایج سرشماری ها و چند نمونه گیری موردی تنها منابع برای بر آورد میزان و مرگ و میر هستند، بدون آن که بتوان برای یک دوره زمانی، سری پیوسته سطح مرگ و میر را ترسیم کرد. یاد آوری این نکته نیز لازم به نظر می رسد، که از پایان سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی)، به دلیل مهاجرت بین المللی، که مهاجرت بدخل بیش از مهاجرت به خارج بوده است⁸⁷ و مرگ و میر ناشی از جنگ ایران و عراق، کار برد روش مبتنی بر احتمال بقا بین دو سرشماری چندان معتبر نخواهد بود. بنابراین شناخت سطح مرگ و میر در ایران بعد از انقلاب، به شمار معینی برآورد از سوی سازمانهای مختلف محدود می شود.

با توجه به وضعیت آماری های موجود، تحلیل مرگ و میر و تعیین اثر آن بر روی تحول جمعیتی و به ویژه بر دوران گذار باروری در ایران امکان پذیر نیست. ولی، از آنجا که کاهش مرگ و میر از جمله به پیشرفت بهداشت و خدمات درمانی بستگی دارد، در این فصل، ابتدا سیاست بهداشتی و درمانی را مورد بررسی قرار می دهیم تا از این نقطه نظر وضعیت ایران را نشان دهیم. سپس، با توجه به این پیش زمینه، برآورد سطح مرگ و میر از سال های ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) به بعد در تاریخ های مختلف را ارائه داده؛ تلاش خواهیم کرد که رابطه بین توسعه نظام درمانی و تحول و مرگ و میر را تعیین نماییم. دست آخر، نظر به این که جنگ هشت ساله ایران و عراق در دوره مورد بررسی واقع شده، شمار مرگ و میرهای مستقیم ناشی از جنگ را، در حالت فقدان داده های مناسب، به کمک چند فرضیه به طور تقریبی ارزیابی خواهیم کرد.

* . به زبان انگلیسی Adjustment و به زبان فرانسه Ajustement

⁸⁷ در طول روزهای انقلاب ۱۳۵۷ و بلافاصله پس از آن مهاجرت وسیعی از ایران به خارج از کشور به دلایل سیاسی صورت گرفت. موج عزیمت بین سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۶۳ (۱۹۷۸ و ۱۹۸۴) بسیار شدید بود و سپس تضعیف گشت. تعداد دقیق این مهاجران از آنجا که اکثریت عظیم آن ها به صورت غیر مجاز از کشور خارج شده اند، ناشناخته است. ولی با تکیه به سرشماری کشورهایی که پذیرای اغلب این مهاجران ایرانی بوده اند، شمار آن ها نمی تواند از ۴۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ تجاوز کند. در طی همان دوره، نزدیک به ۳ میلیون مهاجر افغانی و عراقی ایرانی تبار به ایران وارد شده اند. به دلایلی که در فصل ۶ این بخش توضیح داده خواهد شد، تعداد دقیق این مهاجران و توزیع آن ها بر حسب جنس و سن نیز روشن نیست.

به یقین این روش برخورد برای بررسی مرگ و میر راضی کننده نیست. معهذاً از این طریق می توان دست کم عملکرد دولت را در توسعه خدمات بهداشتی و درمانی ارزیابی کرد و، از آنجا، درستی و نادرستی بر آوردهای سطح مرگ و میر را بهتر سنجید. به علاوه، بررسی نقش دو دولت، سلطنتی و اسلامی، در قلمرو بهداشت و درمان، این امکان را فراهم می آورد که دو سیاست بهداشتی مقایسه شده و تاثیر هر کدام از آنان بر روی کاهش مرگ و میر بر آورد شود.

۱. تولد دشوار نظام بهداشتی تحت حکومت سلسله پهلوی

وضعیت بهداشتی ایران در زمان رضا شاه

هنگامی که رضا شاه قدرت را در ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) بدست گرفت، نظام بهداشتی کشور در مرحله ای کاملاً ابتدایی و تحت کنترل سازمان های متعلق به قدرت های بزرگ وقت قرار داشت (Good, 1981). وی بلافاصله تصمیم به ملی کردن چند موسسه بهداشتی موجود گرفت و وزارت بهداری را ایجاد کرد که ادارات استانی اش می بایست یک برنامه اصلاحات بهداشتی را به اجرا درآورند. وی همچنین «جمعیت شیر و خورشید سرخ» (معادل صلیب سرخ) را که می بایست با همکاری وزارت بهداری بیمارستان ها و مراکز مراقبت های اولیه را ایجاد کند، بنیاد نهاد.

اگر چه این اقدامات بسیار موثر به نظر می رسند، ولی باید بلافاصله اضافه کرد که آن ها اساساً ناظر به حفظ سلامتی نظامیان بودند پیش از آن که سلامتی مردم غیر نظامی را مورد توجه قرار دهند. سر هاری ساندرسن*، پزشک فیصل، پادشاه عراق، که وی را در دیداری از ایران در ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) همراهی کرده بود، در خاطرات خویش می گوید که شورای وزیران ایران برنامه پزشکی ای تدوین کرده بود که در آن تقدم با نظامیان بود، که دانشکده پزشکی در وضعیتی بسیار ابتدایی قرار داشت و بالاخره بیمارستان ملی برای مردم غیر نظامی، در مقایسه با همتای آن برای نظامیان از لحاظ تجهیزات بسیار فقیر بود (Good, 1981). در طی سال های دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰)، چند بیمارستان که دو عدد آن ها برای ارتش در تهران بود، افتتاح گردیدند. در نتیجه اکثریت مردم، هم در شهرها و هم در روستاها، که در معرض تهدید امراض مسری و واگیر مزمن قرار داشتند، حتی به ابتدایی ترین مراقبت های بهداشتی دسترسی نداشتند.

اقدامات سیاسی نا منسجم محمد رضا شاه

نتایج یک بررسی انجام شده توسط شرکت Overseas Consultant Inc. (Good, 1981) در سال ۱۳۲۸ (۱۹۷۹) - یعنی ۸ سال بعد از عزل و تبعید رضا شاه - بخصوص در این مورد گویا هستند:

«در ۱۳۲۸ (۱۹۴۹) علت بیش از نصف مرگ و میر کودکان زیر یک سال، شرایط بد بهداشتی و شیوع بیماری های عفونی بوده است. مالاریا با بیش از ۵ میلیون مورد سالانه در بین جمعیتی نزدیک به ۱۷ میلیون نفر، بزرگترین بلا و آفت را تشکیل می داده است. پس از آن سل، تراخم و سیفلیس شایعترین بیماریها بوده است.»

* Sir Harry Sanderson

این گزارش نشان می‌دهد که در حالی که وزارت بهداشت ۴۷۰۰ نفر را در استخدام داشته است «تنها یک نفر از میان آن‌ها تحصیلات بهداشت عمومی داشته و سایرین فقط دوره آموزش پزشکی بالینی را دیده بودند».

به منظور بهبود شرایط بهداشتی کشور، وزارت بهداشتی سیاست ملی بهداشت و تندرستی را اتخاذ کرد که به ویژه بر برنامه مایه کوبی (واکسیناسیون) و طرح سالم سازی محیط زیست تاکید داشت. در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱)، با کمک American Point IV، سازمان بهداشت جهانی و Near East Foundation، مبارزه با مالاریا آغاز شد (Good, 1981) که بدون حصول نتیجه مهمی چندین سال به طول انجامید، زیرا که وضع بهداشتی بسیار وخیم بخش بزرگی از کشور مانع ریشه کنی این بیماری می‌شد.

در حالی که دولت بین سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۸ (۱۹۴۶ و ۱۹۴۹)، چهار دانشکده پزشکی جدید در شهرهای تبریز (۱۳۲۵)، شیراز، مشهد و اصفهان (۱۳۲۸) تاسیس نمود و چندین بیمارستان و درمانگاه نیز به ویژه در شهرهای بزرگ بنا شد، بر عکس زیر ساختهای عمومی در مورد سالم سازی و پیشگیری، خیلی آهسته تراز سیاست درمانی دولت پیشرفت می‌کرد. به طور مثال، در شهرهای بزرگ، اکثر اماکن مسکونی در طول سال‌های دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) فاقد لوله کشی آب آشامیدنی بودند. در مشهد و اصفهان دومین و سومین شهر مهم ایران، عملیات تجهیز اماکن مسکونی به لوله کشی آب به ترتیب فقط در سال‌های ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) و ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) آغاز شد. بنا بر این جمعیت شهرنشین طی دهه‌های ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) و ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، همچنان آب آشامیدنی خود را از طریق ماشین‌های آبکشی تهیه می‌کردند که هر چند وقت یک بار آب انبارهای خصوصی در منازل و یا آب انبارهای عمومی را در محله‌ها پر می‌کردند، حال آنکه احتیاط‌های لازم برای ضد عفونی کردن این آب انبارها صورت نمی‌گرفت. از آنجا که هنوز مایه کوبی (واکسیناسیون) تمامی جمعیت را پوشش نمی‌داد، وضعیت ابتدایی فاضل آب‌ها و نظافت راه‌ها و خاکروبه‌ها به نوبه خود این شرایط را، بیشتر مستعد رشد سریع شیوع بیمارهای مسری می‌کرد.

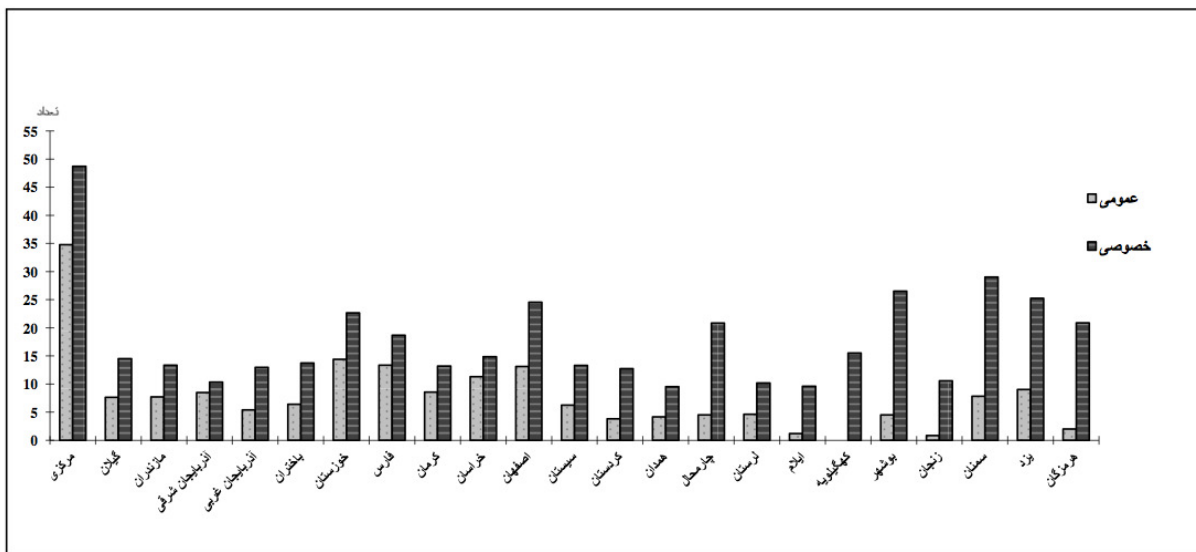
اوضاع در مناطق روستایی از این هم بدتر بود، کل جمعیت همچنان از آب چاه‌ها، جوی‌های آب یا چشمه‌های طبیعی، استفاده می‌کردند حال آن که اقدامات دولت برای حشره کشی، سالم سازی محیط و سایر برنامه‌های پیشگیری بسیار محدود بود. در حالی که طی سال‌های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، تجهیزات عمومی شهرهای بزرگ و متوسط رو به بهبودی گذاشت، بر عکس در شهرهای کوچک و روستاها، شرایط بهداشتی هم از نظر پیشگیری و هم درمانی با آهنگی بسیار آهسته تغییر می‌کرد (Good, 1981 و Rastagar 1995).

در واقع محمد رضا شاه یک سیاست بهداشتی ای را اتخاذ نکرده بود که به واسطه آن هر دو اقدامات پیشگیرانه و درمانی واقعا بطور موازی و هماهنگ توسعه یابند. او مانند پدرش، به رشد و توسعه امکانات انسانی و ملزومات درمانی بالینی اولویت داده بود. بعلاوه، در این دوره، رابطه تعداد سکنه نسبت به پزشک و یا تخت بیمارستانی شاخصی بود که اغلب برای اندازه گیری وضع سلامتی و تندرستی عمومی یک کشور درجه رشد و توسعه یافتگی اجتماعی - اقتصادی آن مورد استفاده قرار می‌گرفت. این انتخاب سیاسی که در عین حال به او اجازه می‌داد ادعا کند که کشور را از حالت توسعه نیافتگی خارج کرده است، نیازمند سرمایه گذاری سنگین بود. بنابراین ضمن اینکه بخش خصوصی را از راه توزیع پارانه‌ها، به پیوستن به این سیاست تشویق می‌کرد، ناگزیر بود بخش عمده‌ای از بودجه سالانه بهداشت عمومی را صرف این سرمایه گذاری‌ها کرده و در نتیجه اعتبار مالی برنامه‌های پیشگیری و بهبود بهداشت عمومی را کاهش دهد.

توزیع نابرابر بین منطقه ای خدمات بهداشتی

طی سال های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ (۱۹۶۰ و ۱۹۷۰)، شمار پزشکان، بیمارستان ها و درمانگاه ها همچنان افزایش یافت. در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)، ۱۲۴۴۰ پزشک در دو بخش خصوصی و عمومی در مقابل ۲۳۰۰ پزشک در ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) مشغول به فعالیت بودند، که رشد سالانه ای برابر با ۶/۲٪ را نشان می دهد. این پیشرفت مهمی به نظر می رسد که در آن تاریخ برای هر ۱۰۰۰۰۰ نفر سکنه ۳۷ پزشک وجود داشت که ۱۴ نفر آن ها در بخش دولتی و ۲۳ نفر آنها در بخش خصوصی انجام وظیفه می کردند. به عنوان مقایسه، شمار پزشکان برای هر ۱۰۰۰۰۰ نفر سکنه در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، در الجزایر ۲۰ نفر، در مراکش ۹ نفر، در تونس ۲۱ نفر، در سوریه ۴۰ نفر و در عراق ۳۹ نفر بود (Annuaire statistique des Nations unies, 1978). با این وجود، در ایران اغلب پزشکان در بخش خصوصی و بویژه در استانهای واقع در فلات مرکزی و در شهرهای بزرگ، به خصوص در تهران، متمرکز بودند^{۸۸} (نمودار یک). از سوی دیگر، دولت حقیقتاً نتوانست پزشکان را قانع کند که در مناطق کمتر توسعه یافته که در آن ها مردم از کمبود کادر پزشکی رنج می بردند، مستقر شوند.

نمودار ۱ - شمار پزشکان برای هر ۱۰۰۰۰۰ سکنه که در بخش خصوصی و دولتی مشغول به کار هستند بر حسب استان (کل کشور ۱۳۵۴)



به علاوه وضع بد تجهیزات موسسات بهداشتی دولتی در مقایسه با دانش و کاردانی پزشکان جوان، که بوسیله اساتید سطح بالا با استفاده از وسایل و فن آوری کارآمد آموزش دیده بودند، خوانائی نداشت. برخی از آن ها که مدتی را در بیمارستان ها و مراکز پزشکی دولتی می گذراندند، نمی توانستند از صلاحیت ها و کاردانی خود بهره برداری کنند و تخصص شان با شرایط و نیازهای مشخص محلی ناسازگار بود (Good, 1981).

^{۸۸} در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) ۴۶٪ پزشکان در تهران، ۵/۱٪ در اصفهان، ۴/۷٪ در مشهد، ۴/۱٪ در شیراز، ۳/۵٪ در تبریز و ۲/۲٪ در اهواز مشغول به کار بودند.

پزشکان عمومی و متخصص که جذب بخش دولتی نشدند، خدمات خود را به قیمتی که برای اکثریت مردم قابل پرداخت نبود، خارج از نظام بیمه درمانی⁸⁹ عرضه می کردند. به سخن دیگر، سیاست بهداشتی نا هماهنگ، دولت را ناگزیر کرده بود که طی این دو دهه بخش مهمی از هزینه دولتی را صرف آموزش پزشکانی کند که فقط به اقلیتی از مردم خدمت می کردند.

در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)، ایران ۵۰۳ بیمارستان و درمانگاه شامل ۴۸۸۰۰ تخت، یعنی ۱/۵ تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت، در اختیار داشت. به عنوان مقایسه در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، برای هر ۱۰۰۰ نفر، در الجزایر ۲، در مراکش ۱/۴، در تونس ۲/۳، در سوریه ۱ و در عراق ۲ تخت وجود داشت. در ایران، موسسات بیمارستانی مانند کارکنان پزشکی، به نحو بسیار نابرابری توزیع شده بودند. شهر تهران به تنهایی ۱۱۷ بیمارستان (یعنی ۲۳٪ آن ها) داشت که ۵۱ بیمارستان آن متعلق به بخش خصوصی بود. بقیه به ویژه در استان های خراسان ۴۸ بیمارستان (۹/۵٪)، خوزستان ۴۰ بیمارستان (۸٪)، اصفهان ۳۸ بیمارستان (۷/۵٪)، مرکزی (بدون شهر تهران) ۳۵ بیمارستان (۷٪) و بالاخره فارس ۳۳ بیمارستان (۶/۵٪)، قرار داشت. در بین سازمان های دولتی، جمعیت شیر و خورشید سرخ، وزارت بهداشتی و دانشکده پزشکی بیشترین شمار بیمارستان ها و درمانگاه ها را در مراکز استان هایی که در بالا گفته شد، ساخته بودند.

در ابتدا برنامه سیاست بهداشتی شامل ایجاد شبکه مراقبت های بهداشتی و درمانی حول این بیمارستان ها و درمانگاه ها بود، که می بایست به کمک عاملینی که در مجتمع های کوچک و مناطق حاشیه ای مستقر بودند، گسترش می یافت. ولی این بار نیز، بخش دولتی از عهده اجرای این هدف بر نیامد و چنین شبکه ای که از الگوی آمریکایی اقتباس شده بود، ایجاد نشد. جمعیت شهرهای کوچک و به ویژه جمعیت روستا ها که هنوز به ابتدایی ترین مراقبت ها دسترسی کافی نداشتند، ناگزیر بودند برای مداوا و معالجه خود به شهرهای بزرگ رو بیاورند.

در مناطق روستایی، شرایط بیش از حد نگران کننده بود. در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)، تنها ۱۳۳۶ درمانگاه به جمعیتی نزدیک به ۱۸ میلیون نفر خدمت می دادند. به علاوه این درمانگاه ها در غالب موارد از اعضای «سپاه بهداشت» استفاده می کردند، که در این سال تعدادشان به ۶۶۲ نفر می رسید و شامل ۱۸۱ نفر پزشک جوان، ۱۵ دندانپزشک، ۱۴ داروساز و ۴۵۴ دیپلمه به عنوان بهیار، می شد. دهقانان که از هیچگونه بیمه درمانی برخوردار نبودند، ناگزیر بودند به خدمات با کیفیت نازل این درمانگاه ها رضایت دهند، به خصوص که به لحاظ وضع بد شبکه حمل و نقل و راه های ارتباطی، رفت و آمد به شهرهایی که تجهیزات بهتری داشتند بسیار مشکل بود. اگر به این همه این نکته را نیز بیافزاییم که تدابیر پیشگیری و بویژه برنامه مایه کوبی (واکسیناسیون) تمامی جمعیت را تحت پوشش قرار نمی داد، درمی یابیم که نظام بهداشتی در نواحی روستایی تا چه حد نارسا بود. در واقع مایه کوبی (واکسیناسیون) از طریق درمانگاه ها و بیمارستان ها و مدارس، تا آنجا که به خردسالان مربوط می شد، صورت می گرفت. بنا بر این از یکسو محدودیت تعداد تاسیسات بهداشتی و مدارس در مناطق روستایی، از یکسو، و مقاومت مردم در مقابل رفتن به مدرسه بخصوص در مورد دختران جوان، از سوی دیگر، پوشش مایه کوبی (واکسیناسیون) قابل قبولی را نا ممکن می ساخت. علاوه بر این که، برنامه وزارت بهداشتی برای سالم سازی محیط و ریشه کنی حشرات بسیار ناکافی از آب در آمد و تمام روستاهای کشور را دربر نگرفت. در نتیجه

⁸⁹ همانطور که به تفصیل توضیح دادیم، بیمه درمانی، خدمات مراقبت های بهداشتی را در موسسات بهداشتی دولتی با کارکنان پزشکی با کیفیت متوسط عرضه می کرد. در آغاز سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰ میلادی)، دولت با امضای قراردادی با پزشکان مستقل و موسسات بهداشتی خصوصی کوشید تا بخت مردم را برای برخورداری از مراقبت های بهداشتی با کیفیتی بهتر افزایش دهد. ولی آنها که با بوروکراسی و خصوصاً با کندی بازپرداخت مواجه می شدند، همیشه رعایت قرارداد مزبور را نمی کردند و ترجیح می دادند فقط بیمارانی را بپذیرند که قادر بودند فوراً هزینه های مراقبت های بهداشتی خود را بپردازند.

جمعیت روستائی، که ۵۳٪ جمعیت کل کشور در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) را تشکیل می داد، از آنجا که در مقابل بیماری های مزمن عفونی و مسری حفاظت نشده بود و به جهت مشکل دسترسی به مراقبت و مداوا، به یقین بیشتر در معرض مرگ و میر قرار داشت.

در واقع بخاطر عدم هماهنگی بین اقدامات پیشگیرانه و اقدامات درمانی سیاست بهداشتی در سال های ۱۳۳۰ (۱۹۵۰ میلادی) و توزیع بسیار نامناسب خدمات بهداشتی، وضعیت متناقضی بوجود آمده بود. در حالی که در شهرها، به شکرانه مشارکت و کمک های مهم مالی دولتی، پزشکان مجرب و موسسات درمانی و بهداشتی بسیار مجهز به نیروی انسانی و فن آوری کار آمد، در دسترس قرار داشت، در روستاها حتی نیازهای ابتدایی مراقبت های بهداشتی بی پاسخ مانده بود. علاوه بر آن، معالجات پیچیده، به دلیل نقص نظام بیمه درمانی فقط شامل کسانی می شد که از عهده هزینه های مالی آن بر می آمدند. به این ترتیب در آستانه انقلاب، اکثریت مردم هنوز در مقابل امراضی که از همه بیشتر آنها را تهدید می کرد، حفاظت نمی شدند و از نارسایی های امکانات بهداشتی بسیار ضروری رنج می بردند.

۲- سیاست بهداشت و درمان در جمهوری اسلامی

وامت وضع در فردای انقلاب

طی اولین سال های پس از انقلاب، اداره وضعیت بهداشتی و درمانی کشور با ورود دو تا سه میلیون پناهنده، آغاز جنگ، جابجایی اجباری بیش از یک میلیون نفر که مناطق جنگ زده را ترک کرده بودند و مهاجرت بخشی از پزشکان به کشورهای غربی^{۹۰}، در حالی که دانشگاه های کشور و در نتیجه دانشکده های پزشکی هم طی دو سال متمادی (۱۳۵۹-۱۳۶۱-۱۹۸۰-۱۹۸۲) به دلایل سیاسی^{۹۱} بسته شده بودند، بسیار دشوار گردید. افزون بر این ها، توزیع دارو، محصولات سالم سازی، ضد عفونی کننده ها و حشره کش ها، به ویژه در شهرها بی که پذیرای بخش اعظم پناهنده ها و مهاجران بودند در این سالها مختل گردید. آشفته گی های حاکم در ادارات، طرح فوریتی که با شتاب تهیه شده و حق تقدم مطلق را به جانبازان و به نواحی جنگ زده می داد و بالاخره بسط بازار سیاهی که در آن بخشی از همین محصولات که از کارخانه های تولیدیشان و یا از گمرک، ربوده شده به فروش می رسیدند، را میتوان از علل این امر بحساب آورد.

این شرایط نگران کننده، ظهور و بارگشت آشکار بیماری های عفونی در شهرها و بخصوص تقاضای مبرم مردمی که با پیروزی انقلاب خود از جمله خواستار حق دستیابی به مراقبت های درمانی بود، جمهوری اسلامی را وادار کرد که

^{۹۰} نزدیک به ۴۰۰۰ پزشک بنا بر برآورد شخصی اصغر رستگار (Rastegar, 1995).

^{۹۱} طی ماههای پیش از پیروزی انقلاب، دانشجویان شروع به دست گرفتن کنترل دانشگاه ها کردند. دانشجویان که این امر را تحقق یافته می دیدند، خواستار دموکراتیک کردن فضای دانشگاه و مدیریت آن شدند و در اثر بسیج نیروهای دانشجو، موفق شدند مدت ۱۵ ماه موضعی مسلط را حفظ کنند. اما جمهوری اسلامی، تحت عنوان مبارزه با ضد انقلاب که به زعم آن در دانشگاه ها نفوذ کرده تا آن را تضعیف نماید، تصمیم به بستن دانشگاه ها گرفت تا آن ها را از عناصر نامطلوب پاکسازی کند. این عملیات که نام «انقلاب فرهنگی» به خود گرفت منجر به اخراج بسیاری از اساتید و صد ها نفر از دانشجویان گردید. شماری از دانشجویان که از جمله طرفداران سازمان های سیاسی مخالف بودند و خطر دستگیری و زندانی شدن آن ها را تهدید می کرد، پس از بازگشایی به دانشگاه ها پشان بر نگشتند.

اقداماتی پر دامنه در جهت تجدید سازمان نظام بهداشتی بعمل آورد⁹². ابتدا وزارت بهد داشت که قبل از انقلاب نیز دست به استخدام پزشکان خارجی، غالباً پاکستانی یا هندی، زده بود، تا آن ها را به مناطقی بفرستد که پزشکان ایرانی مایل نبودند مستقر شوند، این سیاست را با قوت تمام تعقیب کرد با این هدف که بخشی از کمبود پزشک را جبران کند⁹³. مناطق جنگ زده، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، و یا مناطقی که سیل پناهندگان به سوی آنها جاری شده بود و یا آنها بی که نیازهای فوری داشتند، در وهله اول از این خدمات برخوردار شدند.

جمهوری اسلامی کنترل را باز می یابد

پس از بازگشایی دانشگاه ها در ۱۳۶۱-۱۳۶۲ (۱۹۸۲-۱۹۸۳)، ظرفیت پذیرش دانشکده های پزشکی افزایش یافت و موسسات جدیدی در غالب مراکز اداری استان ها ایجاد شد تا تعداد دانشجویان در رشته پزشکی و بهداشت عمومی را افزایش داده و بالاخره کادر پزشکی لازم را ایجاد کند. در ایران، برای ورود به دانشگاه، ابتدا می بایست در امتحانات ورودی سراسری قبول شد. سپس هر دانشگاه برای ثبت نام دانشجویان جدید، شرایط خود، و از جمله، نمره ای که شرکت کنندگان در امتحانات مزبور کسب کرده اند، را تعیین می کند. نظام سهمیه ای نیز می تواند در دانشگاه های استان ها برقرار شود، تا به افراد جوانی که اهل همان شهری هستند که دانشگاه در آن قرار دارد، امتیاز داده شود به امید اینکه افراد تحصیل کرده محلی که دلبستگی محلی دارند، در پایان تحصیلات خود در همان جا مسقر شوند. خلاصه کلام، منظور از گشایش دانشکده های پزشکی در مراکز استان ها اساساً تشکیل کادر پزشکی در این استان ها بود. دولت تصمیم گرفت که آموزش پزشکی را نیز متمرکز کرده و برنامه ها را یکسان نماید تا بتواند آن ها را در جهت اهداف خود هدایت کند. از سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) تمام موسسات دانشگاهی در رشته پزشکی و بهداشت و بیمارستان ها بی که به آن ها وابسته بودند، تحت مدیریت وزارت بهداری وقت قرار گرفت که به همین مناسبت به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تغییر نام داد. پذیرش دانشجویانی که از مناطق محروم و کمتر توسعه یافته می آمدند با این فکر که آنها بعد از پایان تحصیلات به محل زندگی خود بازگشته و به این ترتیب کمبود مزمین پزشک در این مناطق را به نحوی جبران خواهند کرد، نیز تسهیل شد. حاصل و ثمرات این کوشش ها خیلی زود ظاهر گشت و در دانشگاه های دولتی، تعداد دانشجویان پزشکی، بدون تفکیک سال آموزشی، به سرعت افزایش یافت و از ۱۷۸۱۰ دانشجو در ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ (۱۹۷۵-۱۹۷۶) به ۳۷۹۱۰ دانشجو در ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ (۱۹۸۶-۱۹۸۷) و به ۹۷۸۲۶ دانشجو⁹⁴ در ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ (۱۹۹۸-۱۹۹۹) رسید (سالنامه آماری ایران، ۱۳۵۵، ۱۳۶۶، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸).

تعداد پزشکیانی که در موسسات وابسته به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، خدمت می کردند نیز افزایش یافت و از ۱۱۱۶۲ نفر در سال ۱۳۶۴ به ۱۹۵۸۵۸ نفر در ۱۳۷۵ رسید (سالنامه آماری ایران، ۱۳۶۶ و ۱۳۷۵). از آن جا

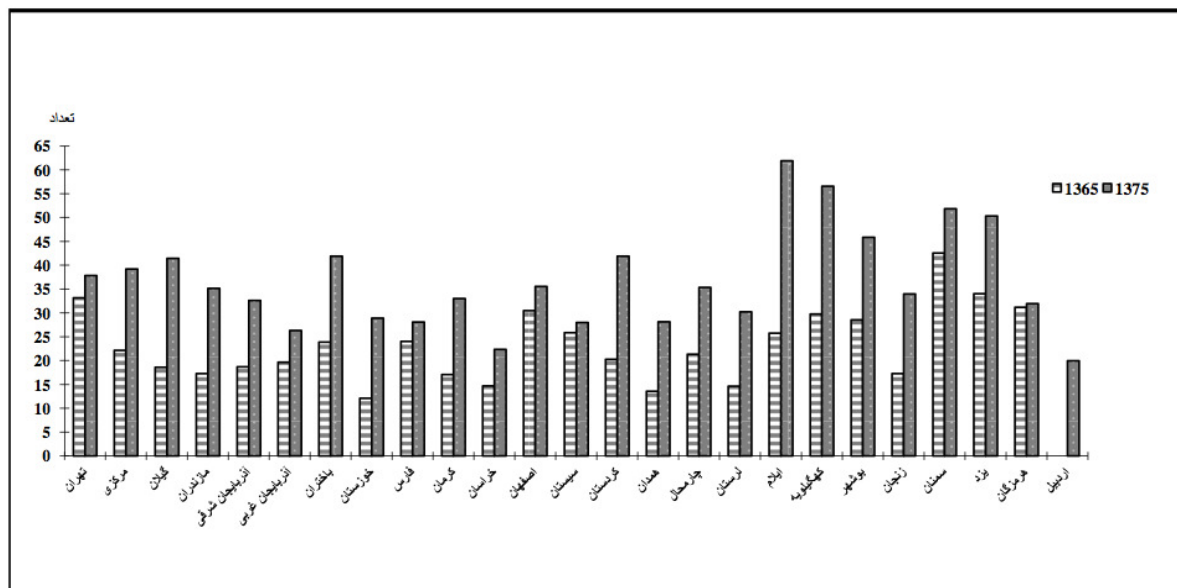
⁹² قانون اساسی جمهوری اسلامی، برآمده از «روحیه انقلابی»، حق همگان را به تحصیل، بهداشت، کار و مسکن قید می کند. انتظار مشروع مردم از همین جاست.

⁹³ تعداد این پزشکان در سال ۱۳۵۹، به ۲۲۱۲ نفر می رسید که ۵۱۸ نفر آن ها پزشک متخصص بودند. پزشکان پاکستانی و هندی بخصوص به این استان ها اعزام شدند: خوزستان که در آن جنگ در جریان بود (۲۵۸ پزشک) و فارس که هم شاهد عزیمت پزشکان متعددی بود و هم با ورود مهاجران استان های جنگ زده مواجه شده بود (۱۰۷ پزشک) و همچنین به استان های، نظیر، کرمان (۱۵۰ پزشک)، خراسان که پذیرای صد ها هزار پناهنده افغانی بود (۱۳۸ پزشک)، آذربایجان شرقی (۱۲۴ پزشک)، آذربایجان غربی (۱۱۳ پزشک) و سیستان و بلوچستان که نیز پذیرای بخش دیگری از پناهندگان افغانی بودند (۱۱۱ پزشک)، که در آن ها تجهیزات پزشکی از آهنگ بالای رشد جمعیت تبعیت نمی کردند.

⁹⁴ به این دانشجویان آن هایی اضافه می شوند که در دانشگاه های آزاد (دانشگاه خصوصی) ثبت نام کرده بودند. در سال تحصیلی ۱۳۷۷-۱۳۷۸ (۱۹۹۸-۱۹۹۹) تعداد آنها بالغ بر ۳۶۴۹۴ نفر بود و به این ترتیب در این سال تحصیلی تعداد کل دانشجویان به ۱۳۴۳۲۰ می رسید.

که این آمارها تعداد کل پزشکان را منعکس نمی کنند، زیرا برخی از پزشکان در دیگر سازمان های دولتی و یا خصوصی به خدمت مشغول بودند، شناخت تحول واقعی تعداد کادر پزشکی در دو تاریخ مزبور ممکن نیست. با این وجود، با استناد به همین آمارها، می توان ملاحظه کرد که در کل کشور تعداد این پزشکان برای هر ۱۰۰۰۰۰ سکنه از ۲۲ پزشک در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) به ۳۳ پزشک در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) رسیده است. به عبارت دیگر، بعد از یک دهه سیر نزولی، کادر پزشکی به سطح قبل از انقلاب نزدیک شد و این امر را بایستی با توجه به افزایش جمعیت بین ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) و ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، که در تاریخ آخر حدود ۲۶/۶ میلیون نفر به جمعیت اضافه شده است، در نظر داشت. چنین تغییراتی علیرغم گسست بزرگی صورت گرفته که حاصل انقلاب و جنگ بوده است. با این وجود، باید خاطرنشان ساخت که بر عکس دوره قبل، توزیع پزشکی که در خدمت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی بودند، اساسا به نفع استان هایی تمام شد که تا آن هنگام وضع بسیار نامساعدی داشتند، اگرچه عدم تعادل نحسین کاملا اصلاح نشده است (نمودار ۲). با متمرکز ساختن آموزش پزشکی، بدون تردید جمهوری اسلامی بهتر توانست سیاست بهداشتی خود را اداره کند. پزشکان جدید به شکل منظم تری به مناطق حاشیه ای اعزام می شدند^{۹۵}. از سوی دیگر، پوشش بیمه درمانی که بیش از پیش تعمیم یافته و از سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) همگانی شده بود و نیز بهبود مدیریت آن و رشد و توسعه موسسات بهداشتی دولتی، امکان دستیابی جمعیت بیشتری را به مراقبت های بهداشتی فراهم آورد.

نمودار ۲ - تعداد پزشکان در □ دمت وزارت بهداشت، درمان و آموزش □ پزشکی برای هر ۱۰۰۰۰۰ سکنه بر حسب استان (۱۳۶۵ - ۱۳۷۵)



^{۹۵} . به منظور کسب مجوز کار طبابت که از طرف وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به رسمیت شناخته شود، پزشکان تازه فارغ التحصیل شده، مجبور هستند که از ۳ تا ۵ سال در نواحی کم توسعه یافته و یا در مناطق روستایی به طبابت بپردازند.

بسیوی توزیع هماهنگ و منسجم موسسات مراقبت های پزشکی

در عرصه درمانی، دولت بویژه در موسسات درمانگاهی سرمایه گذاری نمود و به این ترتیب شمار آن ها در شهرها از ۱۵۴۳ در سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) به ۲۰۴۷ در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و به ۳۷۵۶ در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) رسید (سالنامه های آماری ایران، ۱۳۵۴، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۷). در حالی که سرعت افزایش تعداد بیمارستان ها و کلینیک ها بسیار کمتر بوده است و از ۵۰۳ (۴۸۸۰۰ تخت) در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) به ۵۹۲ (۷۲۳۲۱ تخت) در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و بعد به ۶۸۵ (۹۸۵۴۹ تخت) در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) رسید. بنابراین تعداد تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت افزایش محدودی داشت و در ۱۳۷۵ به ۱/۶ تخت نزدیک شد در حالیکه در دوره های پیشین ۱/۵ تخت بود^{۹۶}. از این نقطه نظر، ایران ظاهراً از سایر کشورهایی که در آن شمار تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت ثابت مانده، مانند سوریه ۱/۱ تخت در ۱۹۸۰ و ۱۹۹۴؛ یا کاهش یافته نظیر تونس ۲/۱ تخت در ۱۹۸۰ و ۱/۸ در ۱۹۹۴؛ مراکش ۱/۲ تخت در ۱۹۸۰ و ۱/۱ در ۱۹۹۴؛ عراق ۱/۹ تخت در ۱۹۸۰ و ۱/۷ تخت در ۱۹۹۴، به غیر از مصر که افزایش کمی را نشان می دهد و از ۲ تخت در ۱۹۸۰ به ۲/۱ در ۱۹۹۴ می رسد (World Bank Indicators, 1998)، اندکی متمایز می گردد.

جمهوری اسلامی در سیاست بهداشتی خود، بر خلاف رژیم سابق، توجه خاصی به مناطق روستایی مبذول داشت. از همان ابتدای سال های دهه ۱۳۶۰، دست به ایجاد واحد های کوچک مراقبت های بهداشتی و درمانی به نام خانه های بهداشت زد که هر یک می بایستی به طور نظری حداکثر ۱۵۰۰ نفر را در دو زمینه پیشگیری و درمانی پوشش می دادند^{۹۷}. کارکنان ثابت خانه های بهداشت که اغلب یک پزشک سیار دارند، از میان ساکنان روستاها که حداقل تحصیلات ابتدایی دارند، استخدام می شوند. این کارکنان پس از طی یک دوره آموزشی نظری و عملی دو ساله باید بتوانند مراکز خود را اداره کنند. این ها به تمام مردم به طور عموم و به مادران و فرزندان آن ها به طور خاص خدمات مراقبت های بهداشتی عرضه کرده و در ارائه آموزش بهداشتی به ساکنان نیز شرکت می کنند. بعلاوه مردم و به خصوص کودکان را مایه کوبی (واکسیناسیون) کرده، وقایع مربوط به بهداشت و درمان کودکان را در دفتر ویژه ای به طور منظم ثبت می کنند. این سیاست جدید بهداشتی بر آن بود که دستیابی ساکنین مناطق روستایی، که محرومترین اقشار تلقی می شدند، را به مراقبت های اولیه و حمایت بهداشتی حداقل گسترش دهد. در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، تعداد خانه های بهداشت به ۵۱۰۹ می رسید که جمعیتی معادل ۸۶۵۷۹۷۸ نفر (به طور متوسط ۱۶۹۵ نفر برای هر خانه بهداشت) را پوشش می دادند. در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، شمارخانه های بهداشت به ۱۴۱۴۶ برای ۱۹۳۶۳۳۴۵ نفر (به طور متوسط ۱۳۶۹ نفر برای هر مرکز) بالغ می شد. بین این دو تاریخ، کارکنان این مراکز از ۸۴۵۲ بهورز (۴۲۹۸ مرد و ۴۹۵۴ زن) به ۲۲۱۴۳ بهورز (۱۳۳۱۴ مرد و ۸۸۲۹ زن) رسید ه است (سالنامه های آماری ایران، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۷).

حضور این مراکز در روستاها، و رای ارائه خدمات ضروری ای که با تسهیل دسترسی به مراقبت های درمانی بسیار ابتدایی، به مردم، خصوصاً به مادران و فرزندان آن ها، هم از حیث پیشگیری و هم از نظر درمانی، همراه است، و از این راه خطر اشاعه بیماری ها را کاهش می دادند، دست کم از دو نقطه نظر دیگر نیز واجد اهمیت است. اول، مختلط بودن کارکنان این مراکز است. اکثر این زنان و مردان که محلی اند، برای اولین بار خارج از دنیای خانگی باهم کار می کردند.

^{۹۶} بنا به قاعده و اصول بین المللی، برای هر ۱۰۰۰ نفر ۴ تخت لازم است.

^{۹۷} ظاهراً ایجاد خانه های بهداشت به توصیه های سازمان بهداشت جهانی در ارتباط با به کار گیری یک سیاست مراقبت های بهداشتی اولیه در نواحی روستایی پاسخ می دهد که در کنفرانس آما - آتا یا آلماتی Alma-Ata یا Almaty در ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) به تصویب رسید.

این امر بی‌گمان روی بافت اجتماعی - فرهنگی این نواحی که بطور سنتی با حضور زنان در فضاهای عمومی مخالف است، اثر می‌گذارد. علاوه بر این اعتبار و وجهه‌ای که این شغل برای زنان به بار می‌آورد، می‌تواند تمایل به اشتغال را در نزد سایر زنان روستائی زنده کند. جنبه دوم مربوط به متداول کردن این خانه‌های بهداشت است که جمهوری اسلامی از طریق آن‌ها خود را همچون دولت حامی، که در کوچکترین تقسیمات اداری کشور حضور دارد، تحکیم می‌نماید. قطع نظر از این خانه‌های بهداشت که در قلب روستاها ایجاد شده بود، در مانگا‌ه‌هایی نیز در سطح بخش روستائی در اختیار مردم قرار داشتند که شمار آن‌ها از ۱۳۳۶ در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) به ۱۹۴۹ در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و به ۲۴۰۱ در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) رسید.

اجرای یک سیاست قوی و موثر پیشگیری

دولت یک سیاست بسیار قوی پیشگیری بهداشتی که شامل طرح سالم سازی محیط، لوله‌کشی آب و مایه کوبی (واکسیناسیون) احشام بود را نیز به مورد اجرا گذاشت. برای اجرای این سیاست که، در وهله اول مناطق روستائی و سپس شهرهای کوچک را در بر می‌گرفت، سازمان بسیار فعال جهاد سازندگی^{۹۸} به این پروژه پیوست. این سازمان بخصوص کمک خود را در عرصه‌های لوله‌کشی آب، نظافت راه‌ها و خاکروبه‌ها، ساختن توالت‌های بهداشتی و مایه کوبی (واکسیناسیون) احشام عرضه کرد. وزارت کشاورزی نیز بخشی از ساختن حمام‌های عمومی و مرده شور خانه^{۹۹} را به عهده گرفت. شهرستان‌های مرزی جنگ‌زده و اردوهای نظامی که حوالی این مناطق مستقر بودند، تحت مراقبت ویژه قرار گرفتند و ضمن اتخاذ تدابیر لازم به منظور احتراز از خطرات و آگیری عمومی، عملیات سالم سازی آن‌ها، پشت سر هم به عمل آمد.

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی که این عملیات را هماهنگ می‌کرد، به نوبه خود دفتر مسئول «ریشه‌کنی مالاریا و سایر امراض مسری» خویش را فعال ساخت. مالاریا هنوز در آغاز سال‌های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، اصلی‌ترین بیماری انگلی به شمار می‌رفت و بخش عظیمی از جمعیت روستائی را تهدید می‌کرد. دفتر مزبور برای نابودی حشرات، امکانات وسیعی ای را بکار انداخت. در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) بیش از ۷۰۰۰ روستا مورد مراقبت قرار گرفت (سالنامه آماری ایران، ۱۳۶۴) و از انواع حشره‌کش‌ها برای نابودی حشرات، هم در حالت بلوغ و هم در حالت کرمی، استفاده شد. هم‌زمان با پیگیری مبارزه شدید و سخت علیه بیمارهای عفونی مسری، ساختن حمام‌های عمومی، نابودی مرداب‌های ناسالم، ضد عفونی کردن اماکن، آموزش بهداشتی مردم و به خصوص عملیات مربوط به تصفیه آب‌ها و لوله‌کشی آن‌ها تا مساکن - ۱۰٪ اماکن مسکونی در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در مقابل ۵۳٪ در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و بالاخره ۷۱/۴٪ در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، دارای آب لوله‌کشی شدند - به نحو رضایت بخشی پیشرفت کرد.

^{۹۸} نقش جهاد سازندگی در توسعه مناطق روستائی در فصل ۶ همین بخش عرضه شده است.

^{۹۹} بنا به آداب مسلمانان، پیکراموات را باید شست و در کفن پیچید و سپس به خاک سپرد.

برنامه مؤثر مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان در سنین پایین

در سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴)، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، تصمیم گرفت برنامه گسترده مایه کوبی (واکسیناسیون) که سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) به جریان انداخته ولی تا آن تاریخ در ایران انجام نگرفته بود را به اجرا در آورد (Kotobi, 1998). پیش از اجرای برنامه، وزارت مزبور اقدام به یک نمونه گیری میدانی بر روی یک جامعه آماری شامل ۱۰٪ جمعیت روستاها و ۱۰٪ جمعیت شهرها، به جز شهر بزرگ تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و مشهد، کرد، تا علل مرگ و میر در سنین مختلف را تعیین نماید. بنا بر نتایجی که بخشی از آن انتشار یافته، ۴۴٪ مرگ کودکان قبل از ۵ سالگی رخ می داد که ۳۴٪ آن قبل از یک سالگی بود. علل اصلی مرگ کودکان زیر پنج سال، بیماری های عفونی (۳۱٪ مرگ ها) و اسهال (۲۳٪ مرگ ها) ذکر شده است (کیهان سال، ۱۳۶۴). علاوه بر آن، این بررسی آشکار می سازد که پیش از ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) مایه کوبی (واکسیناسیون) فقط ۲۰٪ کودکان را پوشش می داده، تنها ۵٪ کودکان در مقابل سل، و بالاخره تنها ۵٪ زنان باردار در مقابل کزاز مصونیت پیدا کرده بودند. با توجه به این نتایج، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، با همکاری سازمان بهداشت جهانی و یونسف به تدوین سیاست مایه کوبی (واکسیناسیون) مبادرت کرد. این سیاست شامل دو مرحله، ۳ و ۴ ساله، بود و هدف خود را رسیدن به سطح ۹۰٪ پوشش مایه کوبی (واکسیناسیون) در پایان این دو مرحله قرارداد. وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، در سال ۱۳۶۷ (۱۹۹۸) در آغاز دومین مرحله، برنامه تبلیغات بزرگی را به نام بسیج سلامت کودکان به راه انداخت تا سیاست مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان خردسال را تقویت کند. برای اجرای موفقیت آمیز این تبلیغات هم وسایل ارتباط جمعی، هم شاگردان مدارس، هم امامان جمعه و هم مجموعه سازمان های دولتی و نیمه دولتی را بسیج کرد. از آنجا که پای زندگی و سلامتی کودکان در میان بود، این ابتکار دولت از طرف مردم با استقبال خیلی خوبی مواجه شد و اینان به نوبه خود سهم فعالی در تبلیغات بعهد گرفته شدند، مثلاً همسایه های خود را ترغیب می کردند که به قرارگاه های مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان که وزارت بهداری در محلات ترتیب داده بود، مراجعه کنند. در مناطق روستایی، خانه های بهداشت موفقیت تبلیغات برای مایه کوبی (واکسیناسیون) را تضمین کردند.

« پنج سال بعد (در ۱۹۹۳ برابر با ۱۳۷۲) نرخ پوشش مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان در مقابل شش بیماری مورد هدف سازمان بهداشت جهانی: سیاه سرفه، دیفتری، فلج، سرخک، کزاز و سل، نزدیک به ۸۹٪ بود.» (Kotobi, 1998).

در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) به بسیج دیگری مبادرت شد که از طرف وسایل ارتباط جمعی کاملاً پوشش داده شده بود. و به این ترتیب ۹ میلیون کودک زیر ۵ سال در مقابل بیماری فلج مایه کوبی (واکسیناسیون) شدند (Kotobi, 1998). این عملیات که یک سال بعد نیز اجرا شد با همان موفقیت روبرو گردید.

از آن زمان، دولت با همکاری سازمان های بین المللی، شدت کارزار تبلیغاتی برای مایه کوبی (واکسیناسیون) را به حفظ کرده است. امروزه، ایران با پیگیری همین روش، در مقام چهارم کشورهای قرار دارد که بهتر از همه مایه کوبی (واکسیناسیون) شده اند (Kotobi, 1998). به این ترتیب، هر ساله میلیون ها کودک بر علیه شش بیماری که آنها را در سنین پائین تهدید می کرده و به تازگی نیز بر علیه هفتمین یعنی هیپاتیت ب که به برنامه مزبور اضافه شده، مایه کوبی (واکسیناسیون) می شوند. از سوی دیگر، در مورد شهرها، نتایج مطالعه «خانواده و باروری در شیراز» این نرخ کارآمد

پوشش مایه کوبی (واکسیناسیون) را تایید می کند از آنجا که مایه کوبی (واکسیناسیون) در مقابل این هفت بیماری مورد هدف ۹۸/۵٪ کودکانی که در طول ۵ سال قبل از مطالعه مزبور به دنیا آمده بودند، را پوشش می داده است¹⁰⁰.

باتوجه به این که دلیل مهم دیگر مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال، اسهال بود، دولت از همان سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳)، برای مبارزه با آن سیاستی اتخاذ کرد. در ۱۳۶۳ (۱۹۸۴)، سازمان بهداشت جهانی و یونیسف مشارکت خود را اعلام داشته و طرح پیشگیری و مداوای تمام شدن آب بدن در اثر اسهال، را مشترکاً به اجرا گذاشتند. هدف آن بود که تا پایان سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) نرخ استفاده از سرم درمانی خوراکی را به ۶۰٪ کودکان زیر ۵ سال تعمیم داده بدین ترتیب تا ۴۰٪ از فوت های ناشی از اسهال بکاهند (کیهان سال ۱۳۶۴).

دولت، برنامه های ویژه آموزش بهداشت برای تمام اقشار اجتماعی - اقتصادی جامعه را نیز ترتیب داد. برنامه های رادیو تلویزیونی نیز به آشنا کردن مردم با اساسی ترین اقدامات بهداشتی سالم سازی پرداختند. به نظر دولت، آموزگاران، دانش آموزان و حتی طلاب مدارس علوم دینی، حلقه های ارتباطی ممتازی را تشکیل می دادند که برای پیشبرد موفقیت آمیز این سیاست پیشگیری می توانست روی آنها حساب کند. به این ترتیب آموزش بهداشت و تندرستی به دانشجویان دانشسرای معلمان و حوزه های دینی، به عنوان موضوعات جدید درسی آغاز شد و به کتاب های آموزشی اضافه گردید و یا به روز شد.

از آنجا که شمار مدارس و دانش آموزان در دو منطقه شهری و روستایی تقریباً همه استان ها، بطور دائم در حال افزایش بود، محیط آموزشی عامل بسیار مناسبی برای انتقال اقدامات پیشگیرانه به اطراف بود. با این بسیج، دولت حساب می کرد که عمل و عادات بهداشتی را بین جمعیت ریشه دار و دائمی کرده تا به این ترتیب تداوم موثر سیاست پیشگیرانه خود را تضمین نماید. با پیروی از این منطق، دولت ظاهراً قصد داشت با تضمین مصونیت مردم در مقابل بیماری های مسری و عفونی، از طریق توسعه بهداشت عمومی و گسترش پوشش مایه کوبی (واکسیناسیون)، تقاضا برای مراقبت های درمانی را کاهش دهد.

با توجه به برد این برنامه پیشگیری که نسبتاً کم خرج بود و بخوبی مجموعه مناطق، خصوصاً نواحی روستایی و استان های حاشیه ای را در بر می گرفت، به احتمال قوی از اواسط سال های دهه ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) خطر بیماری های مسری خصوصاً شش بیماری که حیات کودکان خردسال را تهدید می کرد، کاهش یافته و در نتیجه مرگ و میر، و بخصوص مرگ و میر کودکان شروع به عقب نشینی سریع کرده است.

نارسایی های سیاست بهداشت و درمان جمهوری اسلامی

گرچه جمهوری اسلامی به برکت مجموعه این برنامه ها، که از آغاز سال های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) به مرحله اجرا درآمده و بعد از پایان جنگ شدت گرفتند، نتایج نسبتاً رضای کننده ای را در عرصه پیشگیری، خصوصاً در مناطق روستایی، بدست آورد، ولی تراز نامه اش در عرصه درمانی به مراتب سست تر است. این امر اصولاً به تاخیر در استقرار نظام شبکه بهداشتی، که مدتها قبل از انقلاب طرح ریزی شده بود، بستگی دارد، حال آن که حداقل مراقبت های درمانی به سرعت به

¹⁰⁰ به ماموران نمونه گیری، تاکید شده بود که به طور منظم صحت پاسخ های مادران را در رابطه با مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکانشان با بررسی کارت مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان مزبور، کنترل کنند.

مرحله اجرا درآمدند. به علت این ناهماهنگی بیمارستان ها و درمانگاه ها نمی توانستند در مقابل سیل بیمه شدگانی که به آنها مراجعه می کردند، طبق برنامه پیش بینی شده عمل کنند. به علاوه، نارسایی تجهیزات این موسسات، نسبت به میزان تقاضاها، کیفیت خدمات درمانی عرضه شده را کاهش می داد.

در واقع کاهش منظم درآمدهای دولت، که به تفصیل در فصل ۷ این بخش به آن خواهیم پرداخت، محاصره اقتصادی ایران و هزینه های مالی جنگ ایران و عراق، امکان تامین مالی طرح شبکه بهداشت و درمان را محدود ساخته بودند. به علاوه، در طول جنگ، تقدم به مناطق آسیب دیده و خصوصاً به جانبازان داده شده بود و خرید وسایل و تجهیزات درمانی بسیار پیشرفته در رابطه با نیازهای ویژه ی جنگی، صورت می گرفت. بخش عمده ای از این وسایل و تجهیزات راهی این مناطق و یا بیمارستان های نظامی می گردید.

با وجود بهبود وضع پس از پایان جنگ، دولت جمهوری اسلامی هرگز موفق به برقراری نظام شبکه درمانی نگردید. به این ترتیب کیفیت معالجه و درمان عرضه شده به مردم در بیمارستان ها و درمانگاه ها همچنان نامطلوب باقی مانده است.

3 - تحول مرگ و میر

منابع موجود

در فقدان آمار مناسب، منابع ذیل برای برآورد مرگ و میر در تاریخ های مختلف از سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) به بعد مورد استفاده قرار گرفته اند:

۱. طرح اندازه گیری رشد جمعیت (ارج) ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵ (۱۹۷۳-۱۹۷۶)، مرکز آمار ایران؛
۲. آمارگیری از میزانهای حیاتی کشور، ۱۳۵۲-۱۳۵۳ (۱۹۷۳-۱۹۷۴) دانشکده بهداشت دانشگاه تهران؛
۳. نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) مرکز آمار ایران؛
۴. آمارگیری های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی که در ۱۳۶۷ و ۱۳۷۰ (۱۹۸۸ و ۱۹۹۱) اجرا شده اند؛
۵. نتایج نمونه گیری بر مبنای ۱۰٪ جمعیت، قابل تعمیم به کل کشور، که همزمان با طرح آمارگیری جاری جمعیت سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) به اجرا درآمد، مرکز آمار ایران؛
۶. نتایج طرح باروری و مرگ و میر که مرکز آمار ایران به دنبال سرشماری ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) و در چهارچوب بازشماری همان سرشماری، به صورت نمونه گیری بر روی کمی بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر، که قابل تعمیم به کل جمعیت نبود، به منظور تولید پاره ای اطلاعات و شاخص های جمعیتی، اجرا کرد؛
۷. نتایج سرشماری های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ (۱۹۸۶ و ۱۹۹۶) که امکان ارزیابی میزان مرگ و میر را با کاربرد روش های غیر مستقیم فراهم می سازند*.

* توضیح نویسنده اثر حاضر برای ترجمه فارسی: مرکز آمار ایران در ۱۳۸۲ (۲۰۰۳)، کتاب مرگ و میر کودکان در ایران. روند ها و شاخصها (۱۳۳۵-۱۴۰۰) را انتشار داد. در این اثر، به کتاب مزبور، که با استفاده از داده های خام غالباً تولید شده در طرح ها و نمونه گیری ها ذکر شده در منابع فوق الذکر در متن، اطلاعات قابل توجهی در ارتباط با میزان مرگ و میر کودکان، روند تحول آن با تشکیل سریهای زمانی و بالاخره جداول عمرانه می دهد، اشاره ای نشده است چرا که اثر حاضر برای اولین بار به زبان فرانسه در همان سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳)، به چاپ رسید.

در مورد آمارگیری دوم و چهارم، صرفه نظر از نرخ هایی که در بعضی از نشریات ارائه شده اند، هیچگونه اطلاعاتی نه در مورد خود تحقیق و نه در مورد روش های بکاررفته برای برآورد، انتشار عمومی نیافته اند. اما طرح نخست که در چهارچوب طرح مشترک مرکز آمار ایران و دپارتمان امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل انجام شده، مبتنی بر آمارگیری از یک جامعه آماری متشکل از کمی بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ نفر، در هر دو منطقه شهری و روستایی است که به کل کشور قابل تعمیم می باشد. طی سه سال، آمارگیران با فواصل زمانی شش ماهه به خانوارها مراجعه کرده و تمامی مورد های مربوط به بارداری، تولد، فوت، مهاجرت و غیره که از زمان آخرین مراجعه، رخ داده بود را ثبت می کردند تا مجموعه داده هایی که امکان برآورد نرخ های مولید، مرگ و میر و رشد جمعیت جامعه آماری در طول دوره مورد بررسی را بدهد، فراهم آورند. دپارتمان امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل از نتایج این آمارگیری برای تشکیل اولین جداول عمر ایران استفاده کرد¹⁰¹. بنا به گزارش این سازمان، موارد حیاتی فهرست برداری شده در طول تحقیق، در پایان هر سال مورد کنترل مجدد قرار می گرفتند و آمارگیران دیگری در زیر - جامعه آماری، دوباره خانوارها را مورد پرسش قرار می دادند تا صحت اطلاعات گرد آوری شده را تحقیق کرده، کامل بودن آن ها را ارزیابی نمایند. این کنترل، اجازه می دهد که ضرائب متناسب در مورد تصمیمات انجام شده در نتایج تحقیق منتشر شده محاسبه گردد. از طرف دیگر، برای تضمین اطمینان از کامل بودن داده های گردآوری شده مربوط به مرگ و میر، روش های تحلیل براس (Brass) و پرستون (Preston) نیز بکار گرفته شد. «ارزیابی نتایج این آزمون ها، آشکار ساختند که نتایج منتشره برای هر دو جنس زن و مرد تا بیش از ۹۰٪ کامل بوده است»¹⁰². بنابراین بر آورد مرگ و میر بر مبنای نتایج این تحقیق به نظر قابل اعتماد می رسد و می تواند عناصر اصلی شناخت مرگ و میر در ایران را برای این دوره تشکیل دهد.

آمارگیری های سوم، پنجم و ششم، اطلاعات مربوط به کودکان زنده به دنیا آمده و زنده مانده را بر حسب سن مادران به دست می دهند. بنا بر این داده ها، برآورد میزان مرگ و میر خردسالان ممکن می گردد. در واقع می توان نسبت کودکان فوت شده که بر حسب گروه های سنی پنج ساله مادرانشان طبقه بندی شده اند را به ضرائب مرگ و میر تبدیل کرد¹⁰³. به این ترتیب، احتمال مرگ تا دو سالگی (Q2)، تا سه سالگی (Q3) و تا پنج سالگی (Q5) بر مبنای نسبت فرزندان فوت شده مادرانی که به گروه های سنی ۲۰ - ۲۴ ساله، ۲۵ - ۲۹ ساله و ۳۰ - ۳۴ ساله، تعلق داشته اند، برآورد می شود. به نظر می رسد که مرکز آمار ایران، از این آمار و احتمالاً از چند آمار دیگر بدست آمده از آمارگیری خصوصیات اجتماعی - اقتصادی خانوار که از سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) به اجرا گذاشته شده است، نه برای محاسبه ضرائب مرگ و میر خردسالان بلکه برای برآورد ضرائب مرگ و میر کودکان استفاده کرده باشد. مرکز مزبور توضیحی درباره روش های بکاررفته نمی دهد و منابع تکمیلی که به یقین مورد استفاده قرار داده است را بیان نمی کند، ولی برآوردهای خود را در سالنامه های آماری از سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) به بعد انتشار می دهد.

¹⁰¹ جداول عمر استاندارد برای کشورهای در حال توسعه:

Nations Unies, Département des affaires économiques et sociales internationales, études démographiques n° 77, New York, 1984

¹⁰² همانجا

¹⁰³ روش های پیشنهادی Brass و Trussel که در کتاب آموزشی شماره ۱۰ سازمان ملل عرضه شده اند:

Manuel X, *Techniques indirectes d'estimation démographique*, Nations Unies, Département des affaires économiques et sociales internationales, études démographiques n° 81. New York, 1984.

بالاخره، منابع هفتم، نتایج دو سرشماری آخر سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵، امکان برآورد سطح مرگ و میر از طریق روش های غیر مستقیم را فراهم ساخته که سپس به کمک نرم افزار هائی که دفتر مطالعات جمعیتی سازمان ملل تهیه کرده است، ساختن جدول عمر ۱۳۷۵ (1996) امکان پذیر می گردد.

مرگ و میر کودکان

به بیان دیگر، برآوردهائی از مرگ و میر کودکان برای دوره پس از انقلاب، موجود است که منابع و روش های ارزیابی آن ها غیر قابل کنترل است. جدول شماره ۱ مجموعه نرخ های تخمینی مرگ و میر کودکان در ایران را از آغاز سال های دهه ۱۳۵۰ نشان می دهد.

جدول ۱ - تحولات مرگ و میر کودکان

مرگ و میر کودکان (در هزار)						سال
کل کشور		مناطق روستایی		مناطق شهری		
112.0		120.0		76.0		(1) 1355-1352
105.0		119.8		61.6		(2) 1353-1352
51.0		71.0		33.0		(3) 1364
79.9		103.9		60.4		(4) 1365
45.0		58.0		31.0		(3) 1367
32.0		-		-		(3) 1370
60.3		75.5		45.3		(4) 1370
زن	مرد	زن	مرد	زن	مرد	
37.9	41.3	46.8	47.2	31.3	35.9	(5) 1375
<p>(۱) طرح اندازه گیری رشد جمعیت (ارج)، مرکز آمار ایران. (۲) آمار گیری از میزانهای حیاتی کشور، دانشکده بهداشت دانشگاه تهران، ذکر شده در سالنامه آماری کشور ۱۳۵۹. (۳) آمارگیری وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، نتایج این آمارگیری در وضعیت سلامتی مادران و کودکان در جمهوری اسلامی ایران، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، تهران ۱۳۷۰ و <i>An Analysis of Population Situation in The Islamic Republic of Iran, UNFPA - Tehran, 1993</i> (۴) مرکز آمار ایران (۵) برآوردهای مبتنی بر نتایج سرشماری های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵: زنجانی و نوراللهی، جدول های مرگ و میر ایران برای ۱۳۷۵ (بر حسب جنس و استان و به تفکیک بخش های سکونت شهری و روستایی) موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی، تهران، ۱۳۷۹.</p>						

از آنجاکه نتایج طرح اندازه گیری رشد جمعیت قابل اعتماد ارزیابی شده است، می توان برای سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ (1976-1973)، نرخ مرگ و میر کودکان را برابر ۱۱۲ در هزار، قبول کرد. بنا براین نرخ مزبور از نرخی که برای سال ۱۳۵۴ (1975) برای سوریه و تونس برآورد شده، یعنی به ترتیب ۷۵/۴ در هزار و ۱۰۰/۸ در هزار، بالاتر بوده و از نرخ مربوط به مصر ۱۳۸/۶ در هزار، مراکش ۱۱۴/۸ در هزار، ترکیه ۱۲۲/۶ در هزار و الجزایر ۱۲۰ در هزار، کمتر

بوده است (*World Tables, 1993). برعکس، نرخ های پیشنهادی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، با توجه به سطح بالای آن ها در دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) و شرایط جنگ به نظر نامحتمل می رسد. از طرف دیگر، آن وزارت خانه هیچگونه توضیح قانع کننده ای درباره شرایط تحقیق و روش های بکاررفته که بتوان صحت داده های گرد آورده شده و برآورد ها را معلوم کرد، به دست نمی دهد، از این رو این نرخ ها را می توان مورد تردید قرار داد. بر عکس، برآوردهای مرکز آمار ایران از نرخ مرگ و میر کودکان در ایران به نظر قابل قبول می رسد. ارقامی که نرخ های تخمینی مرگ و میر کودکان مرکز آمار ایران برای سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) عرضه می دارد، کاهش محسوسی بین سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ نشان می دهند. این امر به نظر بسیار محتمل می رسد، چرا که مشکلات گوناگونی که دولت با آن ها درگیر بود بی تردید مدیریت نظام بهداشت و درمان را مختل کرده، در نتیجه روند بهبود شرایط بهداشتی را کند ساخته بودند. در مقابل، بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷ (۱۹۸۶-۱۹۹۱)، همچنان برپایه نرخ های تخمینی مرکز آمار ایران، کاهش خیلی سریع تر به نظر می رسد؛ این امر را می توان با به اجرا گذاشتن برنامه مایه کوبی (واکسیناسیون) پیشگیرانه کودکان (۱۳۶۳ - ۱۹۸۴) و چندین بسیج عمومی از سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) به بعد برای مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان توضیح داد. با توجه به این پیشرفت، نرخ مرگ و میر کودکان که زنجانی و نوراللهی برای سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) برآورد کرده بودند، بدون شک برای ایران در آن تاریخ قابل قبول است. به فرض این که نرخ های تخمینی مزبور محتمل باشند، بین ۱۳۵۲-۱۳۵۵ و ۱۳۷۵ (۱۹۷۳-۱۹۷۶ و ۱۹۹۶)، مرگ و میر کودکان ۶۴٪ کاهش یافته است.

مرگ و میر □ در سالان

و اما درباره میزان مرگ و میر خردسالان، با استفاده از روشهایی که در بالا گفته شد، می توان آنرا بر اساس آمارهای سرشماری ۱۳۶۵ و نمونه گیری سال ۱۳۷۰، مربوط به کودکان زنده بد نیا آمده و در حال حاضر زنده بر حسب گروه های سنی مادران، تخمین زد. از آنجا که استفاده از این روش ها، برای محاسبه احتمال مرگ در یک سن مشخص $q(x)$ ، امکان تعیین زمان مرجع، رخداد مرگ، را نیز فراهم می سازد، این زمان مرجع نیز محاسبه شده تا بهتر بتوان گرایش مرگ و میر را در طی دو دوره زمانی ارزیابی کرد. به علاوه، استفاده از نتایج سرشماری ۱۳۶۵ و نمونه گیری ۱۳۷۰ که دقیقاً به فاصله زمانی ۵ سال اجرا شده اند، امکان می دهد که پاسخ هریک از گروه های (cohort) زنان در مورد تولد ها و فوت های فرزندان را کنترل نمائیم. به این معنی که تعداد متوسط تولد و مرگ فرزندان متعلق به یک گروه سنی مشخص مادران در ۱۳۷۰، قاعدتاً نبایستی از تعداد متوسط تولد و فوت فرزندان همان گروه سنی مادران که در ۱۳۶۵ پنج سال جوانتر بودند، بیشتر باشد. بطور واضح تر، زانی که در ۱۳۷۰، ۲۵-۲۹ سال داشتند، نسبت به زمانی که در سال ۱۳۶۵، ۲۰-۲۴ ساله بودند، طبیعتاً بایستی تعداد بیهشتری فرزند زنده به دنیا آورده و در نتیجه تعداد بیهشتری فرزند فوت شده، داشته باشند. مقابله پاسخ مادران، به ما امکان داد تا معلوم کنیم زانی که در ۱۳۷۰، ۳۵ سال و بیهشتراشتند (۳ سال و بیهشتتر در ۱۳۶۵) فوت های فرزندان خود را کمتر از حد واقعی گزارش کرده اند. تعداد متوسط فرزندان فوت شده این زنان در ۱۳۷۰ از تعداد آن ها در ۱۳۶۵ کمتر است، حال آن که در سال اخیر زنان پنج سال جوانتر بودند. در نتیجه، اظهارات زنان هنگام سرشماری ۱۳۶۵، کاملتر از اظهارات آن ها در آمارگیری ۱۳۷۰ بنظر می رسد. این نا هنجاری، مسلماً به کم برآورد کردن مرگ و میر خردسالان و به ویژه کودکان زیر ۵ سال، زیر ۱۰ سال و غیره، در ۱۳۷۰ منجر

*World Tables 1993, A World Bank Book, The Johns Hopkins University Press, Baltimore and London, 1993.

می شود. با توجه به این نتایج، ما فقط احتمال مرگ و میر کودکان تا ۳ سال (q3) و همچنین زمان مرجع مربوط به رخداد آن را به ترتیب مناطق مسکونی شهری و روستایی ارائه می دهیم (جدول 2).

جدول 2 – احتمال مرگ و میر (در هزار) قبل از سه سالگی (q3)، برحسب مناطق مسکونی

1365	مناطق مسکونی
تاریخ مرجع: 1361.2	
73	شهری
130	روستایی
99	کل کشور
1370	مناطق مسکونی
تاریخ مرجع: 1366.5	
52	شهری
90	روستایی
68	کل کشور

در ۱۳۶۵، احتمال مرگ و میر تا ۳ سالگی (q3) رقم نسبتاً بالایی را تشکیل می داده است. با این که مرگ و میر کودکان قبل از سه سالگی گرایش به کاهش نشان می دهد، اما در سال ۱۳۷۰ همچنان نسبتاً بالا باقی می ماند. در واقع دوره زمانی ۱۳۶۱ و ۱۳۶۶، که زمان مرجع رخداد (q3) است، با آغاز اتخاذ سیاست بهداشتی پیشگیرانه دولت منطبق است، ولی این دوره پیش از اجرای برنامه مؤثر دولت برای مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان، که از سال ۱۳۶۷ (1988) آغاز می گردد، قرار می گیرد. بنا براین کاهش مرگ و میر تا ۳ سالگی در این دوره زمانی را فقط می توان به اقدامات اولیه جمهوری اسلامی برای بهبود شرایط بهداشتی، بخصوص در مناطق روستایی، مرتبط دانست. بعنوان اطلاع میتوان گفت که مطابق نتایج طرح «باروری و مرگ و میر» ۱۳۷۵، احتمال مرگ و میر قبل از ۳ سالگی (q3) که تاریخ مرجع آن 1370.2 می باشد، حدود ۳۷ در هزار (۴۶ در هزار در مناطق شهری و ۷۸ در هزار در مناطق روستایی) بوده است.

از طرف دیگر، احتمال مرگ و میر قبل از ۵ سالگی (q5) توسط کنت هیل¹⁰⁴ که در سال ۱۳۷۳ (1994) از طرف یونیسف به عنوان مشاور به ایران دعوت شده بود برآورده شده است. وی به برکت کلّ داده های تفصیلی منابع فوق الذکر که در اختیار وی قرار گرفته بود، توانست با استفاده از روش های غیر مستقیم برآورد، احتمال مرگ و میر قبل از ۵ سالگی را محاسبه کرده و به این ترتیب سری زمانی این احتمال مرگ و میر را برای دوره ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۰ را تشکیل دهد. بنا بربرآوردهای او، احتمال مرگ و میر کودکان تا ۵ سالگی (q5) از ۲۴۰ در هزار در ۱۳۵۰ به ۶۰ در هزار در ۱۳۷۰ کاهش یافته است؛ هر چند که وی نیز نسبت به نتایج آمارگیری ۱۳۷۰ که به جهت تردید در کم گزارش کردن فوت کودکان زنده به دنیا آمده زنان ۳۵ ساله و بیشتر¹⁰⁵، احتیاط به خرج می دهد. حتی با فرض این که احتمال مرگ و میر کودکان

¹⁰⁴ Kenneth Hill جمعیت شناس و استاد در Johns Hopkins School of Hygiene and Public Health

¹⁰⁵ ادغام سری داده های جمعیتی برای جمهوری اسلامی ایران، گزارش ارائه شده در سمینار برگزار شده در یونیسف – تهران، ۱۵-۱۷ اسفند ۱۳۷۳، ص 34. Integration of Demographic Data Sets for the Islamic Republic of Iran, Report on a Seminar held at UNICEF – Tehran, March 6-8 1994, 34 p.

تا ۵ سالگی (q5) در ۱۳۷۰ کمی بالاتر از مقدار برآورد شده باشد، کاهش ضریب مرگ و میر در طول ۲۰ سال بسیار مهم به نظر می رسد.

بخشی از کاهش مرگ و میر کودکان و خردسالان را، که تمام نتایج مطالعات مزبور نشان میدهد، می توان با تقلیل قابل توجه باروری در ایران از نیمه دوم سال های دهه ۱۳۶۰ توضیح داد؛ در حالی که این کاهش باروری خود موجب ایجاد رابطه جدیدی نسبت به کودک شده که به نوبه خود به واسطه توجه بیشتر به بهداشت و مراقبت سلامتی از وی باعث کاهش مرگ و میر کودکان و خردسالان می شود.

امید به زندگی در بدو تولد

منابع فوق الذکر، همچنین امید به زندگی در بدو تولد را بر آورد کرده اند (جدول ۳).

جدول ۳ - امید زندگی در بدو تولد به ترتیب جنس و مناطق شهری و روستایی

هر دو جنس	زنان	مردان	
*1355-1352			
-	56.5	57.1	کل کشور
**1353-1352			
-	62.0	60.7	مناطق شهری
-	51.4	50.7	مناطق روستایی
-	56.3	55.1	کل کشور
***1365			
62.8	63.5	62.1	مناطق شهری
54.4	54.8	54.1	مناطق روستایی
58.9	59.2	58.5	کل کشور
***1370			
66.0	66.6	65.5	مناطق شهری
59.7	60.0	59.4	مناطق روستایی
62.8	63.2	62.4	کل کشور
****1375			
-	71.1	68.1	مناطق شهری
-	67.7	66.4	مناطق روستایی
-	69.4	66.8	کل کشور
* جدول عمر ایران که دفتر جمعیت شناسی سازمان ملل بنا بر نتایج طرح اندازه گیری رشد جمعیت (ارج) ساخته است.			
** آمار گیری از میزانهای حیاتی کشور، دانشکده بهداشت دانشگاه تهران، ذکر شده در سالنامه آماری کشور 1359.			
*** مرکز آمار ایران			
**** برآوردهای زنجایی و نوراللهی، مبتنی بنابر نتایج سرشماری های 1365 و 1375			

در حالی که از حیث نظری، امید به زندگی در بدو تولد زنان بایستی بیشتر از مردان باشد، اما برآوردهای دفتر مطالعات جمعیت شناسی سازمان ملل، بر مبنای آمارهای طرح اندازه گیری رشد جمعیت، که بنا به دلایلی که در فوق توضیح داده شد به نظر قابل قبول می رسند، عکس آن را نشان می دهند. دلیل این امر مرگ و میر بسیار زیاد کودکان دختر نسبت به

کودکان پسر می باشد. این امر به جهت ارجحیتی بود که خانواده های ایرانی برای پسران قائل می شدند و بنا بر این توجه کمتری نسبت به کودکان دختر خود می داشتند.

همین طرز برخورد نسبت به کودکان دختر در میان خانواده ها در کشورهای عرب و مسلمان منطقه نیز مشاهده شده است (Fargues, 1986) که در آنها مرگ و میر در میان کودکان دختر نسبت به کودکان پسر بیشتر است.

بر خلاف برآورد اول، سایر برآوردهای امید به زندگی در بدو تولد، آنچه را که از حیث نظری منطقی می نماید، تایید می کنند؛ این امر بدون شک به واسطه استفاده از جداول عمر استاندارد که بر طبق آن، مرگ و میر کودکان دختر، بنا بر منطق حیاتی (بیولوژیک)، کمتر از مرگ و میر کودکان پسر است، در محاسبات و برآوردها می باشد. از این رو نمی توان معلوم کرد که آیا این رفتار خانواده ها نسبت به کودکان دختر بوده که طی این دوره زمانی تحول یافته و در نتیجه مرگ و میر کودکان دختر را کاهش داده است یا خیلی ساده استفاده از روش برآورد مبتنی بر طرح نظری است که عامل رفتاری را به حساب نیاورده است.

در هر حال، امید به زندگی در بدو تولد بین سال های ۱۳۵۲، ۱۳۵۵ و ۱۳۷۵، هم برای مردان و هم زنان به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. با اتکا به این برآوردها که به نظر قابل قبول می رسند، ملاحظه می کنیم که افزایش امید به زندگی در بدو تولد در مناطق روستایی ظاهراً مهمتر است. بین سال های ۱۳۵۲-۱۳۵۳ و ۱۳۶۵، در حالی که امید به زندگی در بدو تولد مردان و زنان در مناطق روستایی حدود 3.4 سال و در مناطق شهری، تنها 1.5 سال افزایش یافته است. بین سال ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰، امید به زندگی در بدو تولد رشد بالاتری داشته است: برای هر دو جنس در مناطق روستایی از ۵۴/۴ سال به ۵۹/۷ سال (یعنی کمی بیش از ۵ سال بیشتر) و در مناطق شهری از ۶۲/۸ سال به ۶۶/۰ سال (کمی بیش از ۳ سال بیشتر) می رسد. اما باز هم افزایش آن در مناطق روستایی بین ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ چشمگیرتر است. در طی این دوره زمانی، امید به زندگی در بدو تولد مردان و زنان به ترتیب ۷/۰ سال و ۷/۷ سال بیشتر شده است. به این ترتیب، تفاوت امید زندگی در بدو تولد جمعیت شهری با جمعیت روستایی که در سال ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳، به ۱۰ سال برای مردان و به ۱۰/۶ سال برای زنان می رسید بدون توقف رو به کاهش گذاشته تا جایی که در ۱۳۷۵، تفاوت امید به زندگی در بدو تولد مردان شهری تنها ۱/۶ سال بیشتر از مردان روستایی و تفاوت امید به زندگی در بدو تولد زنان شهری ۳/۷ سال بیشتر از زنان روستایی بوده است. این بهبود وضعیت سلامت جمعیت شهری و روستایی را باید بخصوص در پیوند با برقراری سیاست پیشگیرانه، به ویژه در ارتباط با جمعیت خرد سال، دانست که به این ترتیب هر ساله چندین ده هزار زندگی کودکان را از خطر مرگ نجات داده است.

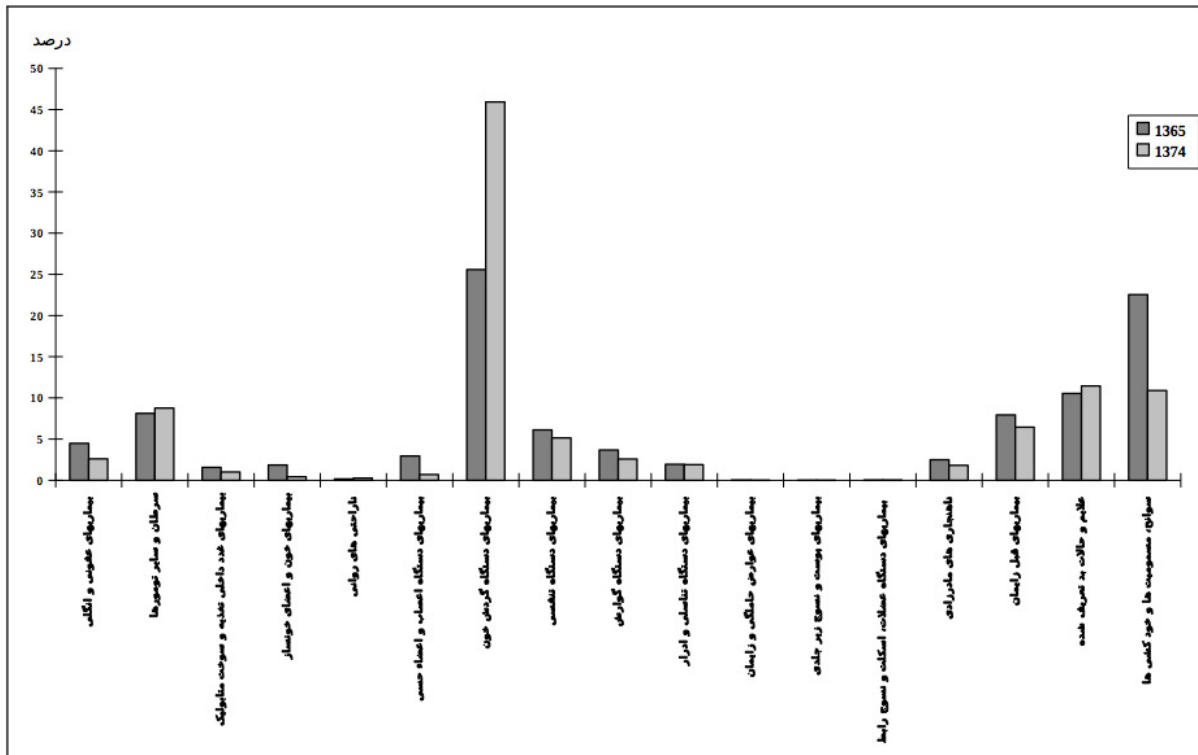
تحول وضعیت بهداشتی و علل جدید مرگ و میر

کاهش مرگ و میر و افزایش امید به زندگی در بدو تولد، نشان دهنده تغییر قابل توجه وضعیت بهداشتی در ایران است. مسلم است که طی دو دهه آخر، برقراری سیاست بهداشتی همراه با برنامه های مختلف توسعه اجتماعی - اقتصادی این امکان را برای جمعیت فراهم ساختند که از مرحله ای که بیماری های مسری بعنوان علت های اصلی مرگ و میر بودند، به مرحله بعدی گذر کنند که بیماری های غیر مسری و یا صدمات پیش آمده علت های اصلی مرگ و میر را تشکیل می دهند. این تغییر وضعیت سلامتی جمعیت را می توان با بررسی علل مرگ و میر مورد تحقیق قرار داد.

در اواسط سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، در شهرهای بزرگ، نخستین علت های مرگ و میر دیگر بیماری های عفونی و انگلی مسری نبود. برای مثال، در ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)، در تهران، ۲۷٪ از موارد درگذشت ها به دلیل بیماری های دستگاه گردش خون بوده، حال آنکه امراض انگلی و عفونی تنها ۷٪ و ششمین ردیف را در مراتب علل مرگ و میر، تشکیل می داده است (سالنامه آماری ایران، ۱۳۵۴). اما به نظر می رسد که از پایان سال های دهه ۱۳۵۰ (رجوع کنید به فصل ۶ همین بخش) با توسعه سریع شهرها و تغییر روش زندگی، خطرات مرگ و میر جدیدی که امروزه شهرنشینان را تهدید می کند، در اکثریت شهرها گسترش یافته باشد. تنها آمارهای موجود برای شهرهای بزرگ و متوسط که در آنجا گذار جمعیتی در مرحله پیشرفته تری قرار دارد، مشاهده این امر را ممکن می سازند که علل اصلی فوت ها امراض غیر مسری بوده است و بیماری های مربوط به دستگاه گردش خون که به ترتیب ۲۶٪ درگذشت ها در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) و ۴۶٪ آنها در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) را شامل می شده، در مقام اول قرار دارند (نمودار ۳).

در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) علل درگذشت از ردیف دوم تا ششم به ترتیب اهمیت عبارت بوده از: علل خارجی، سوانح، مسمومیت ها و خودکشی ها و غیره (۲۳٪ فوت ها که بدون شک با جنگ ارتباط داشته اند)، علت های نامعلوم (۱۱٪)، غدد و خیم و سرطان ها (۸/۱٪)، بیماری های نوزادان (۷/۹٪) و بالاخره بیماری های مزمن دستگاه تنفسی (۶/۱٪). در ۱۳۷۴ (۱۹۹۴) همین علل ردیف های دوم تا ششم فوت ها باز هم به همان ترتیب ظاهر می شوند. با این وجود، در ۱۳۷۴ نسبت به ۱۳۶۵، سهم فوت ها در اثر علل خارجی نصف شده و ۱۱٪ موارد را تشکیل می دهد؛ همین طور سهم فوت های ناشی از بیمارهای نوزادان (۶/۴٪) و بیماری های مزمن مجاری تنفسی (۵/۱٪) کمی کاهش می یابند. در نهایت هم در ۱۳۶۵ و هم در ۱۳۷۴، مرگ های ناشی از امراض عفونی و مسری در ردیف هفتم قرار می گیرند و سهم بسیار کم اهمیت تری (به ترتیب ۴/۵٪ و ۲/۶٪) نسبت به آنچه در شهر تهران در ۱۳۵۴ مشاهده شده (۷٪)، را در بر می گیرند (سالنامه آمار ایران، ۱۳۶۳، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۴).

نمودار ۳ - علل فوت (به درصد) در شهرهای انتخابی ایران



با وجود این، به نظر نمی رسد که امکانات و تدابیر اجرایی جمهوری اسلامی توان کافی برای مقابله با وضع جدید بهداشتی جمعیت را داشته باشد. در این جا بایستی به ویژه به نارسایی و حتی ناسازگاری امکانات و تدابیر بهداشتی با نیازهای جدید مراقبت های سلامتی و درمانی اشاره کرد؛ نیازهایی که در اثر بیماری های غیر مسری ایجاد شده و بخصوص در شهرها در حال افزایش می باشند. در واقع بیماری ها و اختلالاتی که در اثر جنگ پدیدار شد، و به نوع خاصی از امکانات پزشکی، انسانی و ابزار فنی، نیاز داشتند، دولت را وادار کرد که سیاست درمانی خود را در تمام مدت جنگ به این نوع نیازها اختصاص دهد. اتخاذ چنین سیاستی، توسعه متناقض امکانات پزشکی را به همراه آورد. از یک سو، می توانستند بیماری های پیچیده که حتی به عمل جراحی بسیار تخصصی نیاز داشت را معالجه کنند، و از سوی دیگر، از عهده رد یابی، تشخیص و معالجه بیماری های به مراتب کمتر پیچیده، بر نمی آمدند.

جمهوری اسلامی که برای جایگزین کردن پزشکانی که بعد از انقلاب ایران را ترک کرده بودند، بشدت به دنبال جذب پزشک و جبران کمبودهای نظام بهداشتی و درمانی بود، ظاهراً از خود سخت گیری لازم را در آموزش پزشکان، به ویژه در ارتباط با تشخیص بیماری های غیر مسری، و کار بست وسایل و تجهیزات فنی مناسب با این بیماری ها نشان نداد. در نتیجه پزشکان این بیماری ها را به موقع تشخیص نداده، یا درمانهایی ناسازگار را تجویز می کردند به نحوی که تعداد مرگ و میر ناشی از این بیماری ها هر سال افزایش می یافت، در حالی که کافی بود امکانات پزشکی با وضعیت جدید کمی سازگار شود تا تعداد فوت ها به سادگی کاهش یابد.

۴- پرسش هایی درباره تلفات انسانی جنگ

تحول مرگ و میر در ایران بایستی با توجه به تاثیر جنگ ایران و عراق و تعداد تلفات انسانی ناشی از آن مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا از یکسو، نظر عموم درباره آن عامدا بسیار تاثیر انگیز است، و از سوی دیگر، به این جهت که جنگ مزبور در قلب دوره گذار که مورد توجه ماست، جریان داشته است.

نقصان ثبت تعداد مرگ ها و فقدان آمار رسمی اجازه نمی دهد که تعداد قربانیان جنگ ایران و عراق به درستی شناخته شود. از طرف دیگر، برآورد تعداد آن ها با کاربرد روش احتمال بقا، به دلایلی که در ابتدای این فصل ذکر کردیم مناسب نیست. در این شرایط ناگزیریم به ارزیابی بسیار تقریبی بر اساس آماری قناعت کنیم که بنیاد های مختلف مسئول خانواده های قربانیان جنگ ارائه کرده اند. برای این کار، ضروری به نظر می رسد که در ابتدا، خطوط کلی خود منازعه را شرح داده تا با درک اوضاع و احوال جنگ ارزیابی خود را بهتری ریزی کنیم.

مراحل مختلف جنگ

تقریباً بیست ماه پس از انقلاب، در شهریور ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) جنگی آغاز شد که طی هشت سال ایران و عراق را در مقابل هم قرار داد. این جنگ پنج شهرستان مرزی واقع در غرب و جنوب غربی ایران (قصر شیرین، سرپل ذهاب، گیلانغرب، خرمشهر و آبادان)¹⁰⁶ را که نزدیک به ۹۰۰۰۰۰ سکنه داشتند، مستقیماً درگیر کرد، بخش اعظم این جمعیت بلافاصله پس از شروع جنگ مجبور به ترک شهرستان های محل سکونت خود شدند.

جمهوری اسلامی، با گسیل سریع نیروی های ارتش، سربازان وظیفه¹⁰⁷، گروه های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (که پس از آن تبدیل به ارتش دوم منظم کشور شد)، گروه های کمیته انقلاب اسلامی و بسیجی های سازمان بسیج مستضعفین به جبهه ها، به صدور فرمان بسیج عمومی نیازی پیدا نکرد. شمار شرکت کنندگان در جنگ را می توان به چند صد هزار جوان تخمین زد که به آن ها هزاران داوطلبی پیوستند که در چهارچوب عملیات تبلیغاتی سازمان یافته، بویژه توسط اعضای «کمیته انقلاب اسلامی» استخدام شده بودند. جنگ که در طی آن، نبردها به نحوی پیوسته و شدید جریان نداشت با دو مرحله متمایز مشخص می گردید: مرحله اول ضد تعرض و مرحله دوم تعرض ایران.

پس از فتح سریع دو شهر قصر شیرین و خرمشهر و اشغال آن ها در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، که به ارتش عراق اجازه داد در سرزمین ایران به عمق ۵۰۰ کیلومتر پیشروی کند (Digard and al., 1996)، پیشرفت ارتش مزبور متوقف گردید و دو طرف جنگ، عملاً به مدت یک سال بدون اجرای هیچگونه عملیات بزرگ و مهمی در مواضع خود باقی ماندند. با توجه به این وضعیت، نخستین قربانیان جنگ، اصولاً از مردم غیر نظامی بودند.

ایرانی ها که جنگ غافلگیرشان کرده بود، خود را برای فتح مجدد سرزمین های اشغالی آماده ساختند. اما از آنجا که، پس از انقلاب، ارتش ایران در اثر اعدام و یا زندانی شدن بسیاری از فرماندهان و سران بلند پایه و یا برکناری بخش مهمی از افسران با تجربه به سختی ضعیف شده و کار آمدی خود را از دست داده بود، عملیات جنگی، با شتاب بسیار و با

¹⁰⁶ در ۱۳۶۵، شمار شهرستان ها در ایران ۱۹۵ بود.

¹⁰⁷ در طول جنگ، مدت خدمت سربازی ۲۷ ماه برای کسانی که این خدمت را در مناطق جنگی انجام می دادند و ۳۰ ماه برای سایرین بود.

شرکت وسیع سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، که بسیار پرشور و بهمان اندازه بی تجربه بودند، سازمان دهی شد. اولین گام در مرحله ضد تعرض، رفع محاصره آبادان در شهریور ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) بود؛ به دنبال آن در قدمهای بعدی عملیات نظامی بطورپی در پی اجرا شد، که منجر به بازپس گیری هویزه (آبان ۱۳۶۰) و گیلانغرب (آذر ۱۳۶۰)، گشایش شهرهای دزفول و شوش (اسفند ۱۳۶۰) و بالاخره به فتح مجدد خرمشهر^{۱۰۸} (خرداد ۱۳۶۱) منجر گشت.

از آنجا که لوازم یدکی بسیار ضروری برای عملکرد موثر سلاح های پیشرفته، بویژه هواپیمای جنگی، کمیاب بود، تقریباً تمامی این عملیات نظامی، که با نبردهای سخت و شدید مشخص می شدند، به طور اخص به نیروی زمینی و به ویژه به پاسداران انقلاب اسلامی واگذار شدند. در این شرایط، به احتمال بسیار قوی، تعداد کشته شدگان جنگی افزایش نگران کنند ه ای داشته است.

پس از فتح مجدد تقریباً تمامی سرزمین های اشغالی، ایرانیان با ناعادلانه شمردن قطعنامه شورای امنیت، که خواستار توقف فوری و ساده جنگ بود، در منطق جنگ باقی ماندند. بنابراین، از تیرماه ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) مرحله دوم، یعنی مرحله تعرضی آغاز گشت که تا پایان جنگ در ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) ادامه داشت. طی این شش سال، مراحل آرامش و نبردهای سهمگین به طور متوالی جایگزین یکدیگر می شد. ایرانیان، که این بار از امکانات و تجهیزات بیشتری برخوردار بودند، به تدریج خود را سازماندهی کرده، به یک رشته عملیات مقطعی که هدف آن مناطق استراتژیک نظامی عراق بود، دست زدند. با پرداختن به درگیری های کوچک به مثابه تاکتیک اصلی، تعداد تلفات انسانی به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت.

تصرف جزایر مجنون، پنجمین ذخیره نفتی عراق، در ۱۳۶۳ (۱۹۸۴)، عراقی ها را بر آن داشت که میدان نبرد را گسترش دهند و از سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) بمباران های هوایی بسیاری از شهرهای ایران بویژه تهران را آغاز کردند.^{۱۰۹} طی این عملیات، که کمابیش به طور منظم تا پایان جنگ ادامه داشت، چندین هزار مردم غیرنظامی کشته شدند. ارتش ایران وبه ویژه پاسداران انقلاب با دنبال کردن نبرد در جبهه ها، همواره به کمک تجهیزات نیروی زمینی و با حملات متوالی، به حمله متقابل دست می زدند. بنابراین در طی این دوره هم مردم غیرنظامی و هم نظامیان قربانی داده اند.

در حالی که بمباران شهرهای ایران و انفجار موشک ها، که بیشتر با به بار آوردن خرابی های مادی در بین مردم جو اضطراب ایجاد می کرد، ادامه داشت، بیداری مردم آغاز شده، بتدریج افکار عمومی علیه جنگ برگشت، جنگی که در نظر مردم روز به روز بی معنی تر و مهمل تر می نمود. در این هنگام جمهوری اسلامی تصمیم گرفت به آخرین تعرض مبادرت ورزد و داوطلبان بیشتری برای تدارک عملیاتی با برد و وسعت زیاد بسیج کرد. طی دو سال آخر جنگ، نبردهای بسیار شدیدی صورت گرفت که در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) منجر به تصرف بندر فو توسط ایرانیان شد که توانستند خود را به دروازه های بصره نزدیک کنند. هر چند که این بار، ایرانیان از تجربیات بهتری برخوردار بودند و سلاح های بسیار پیشرفته تری در اختیار داشتند، اما به نظر می رسد که، طی این دو سال، قربانیان نسبتاً زیادی در بین نظامیان متحمل شده باشند. چرخش روند جنگ که عراقی ها را به مخاطره انداخته بود، آنان را بر آن داشت که به کشتی های کشور های بی طرف در خلیج فارس حمله کنند تا بدین وسیله آن ها را درگیر جنگ کرده و در نتیجه صلح را به ایران تحمیل کنند.

^{۱۰۸} فتحی بسیار پراهمیت، چرا که خرمشهر هم از لحاظ استراتژیک و هم از لحاظ اقتصادی برای کشور حائزمنافع فوق العاده ایست.
^{۱۰۹} طی ماه های آخر جنگ، عراقی ها به طور منظم به پرتاب موشک به سوی تهران ادامه دادند. این موشک ها که، موجب تلفات نسبتاً محدودی شدند، خصوصاً به منظور متزلزل کردن روحیه مردم پایتخت که تا آن زمان از جنگ در امان مانده بودند، پرتاب می شدند.

این سیاست بالاخره نتایج مورد انتظار را به آورد. دولت ایران، پس از چند ماه مقاومت در برابر فشار بین المللی، در حالی که هم خطر دخالت آمریکا و هم استفاده عراقی ها از سلاح های شیمیایی وی را تهدید می کردند، قطعنامه سازمان ملل را که خواستار توقف فوری عملیات جنگی بود در تیر ماه ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) (آتش بس قطعی به تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۶۷ - ۲۰ اوت ۱۹۸۸) پذیرفت.

برآورد تعداد قربانیان جنگ

خانواده های قربانیان جنگ، ابتدا توسط « بنیاد ۱۵ خرداد »^{۱۱۰} و سپس « بنیاد شهدای انقلاب اسلامی » به سرعت تحت تکفل قرار گرفتند. این بنیادها، مستمری منظم، مسکن و کمک هزینه های اختصاصی متنوعی برای این خانواده ها تامین کرده، با استفاده از سهمیه خاصی که موسسات و دانشگاه های دولتی در اختیار آن ها قرار دادند، قادر بودند هر ساله بخشی از پست های خالی شغلی را به صد ها نفر از اعضای خانواده های تحت پوشش خویش تخصیص داده و یا ورود و پذیرش فرزندان قربانیان جنگ را به دانشگاه ها تضمین نمایند^{۱۱۱}.

در وضعیت بحران اقتصادی و انواع مشکلات، این امکانات، کسانی را که می توانستند بعنوان « خانواده های قربانیان جنگ » از آن بهره مند شوند، بندرت بی تفاوت می گذاشت. بنا براین به احتمال بسیار قوی تمامی این خانواده ها به این بنیاد ها روی آورده و در دفاتر آن ها ثبت شده اند؛ در نتیجه آمارهای منتشر شده توسط این بنیادها، شمار واقعی و دقیق خانواده های تحت پوشش آن ها را منعکس می کنند. « بنیاد ۱۵ خرداد » بعد از این که مجموعه امور مربوط به خانواده های قربانیان جنگ را متمرکز ساخت از همان سال ۱۳۶۲ - ۱۹۸۳) شروع به دادن گزارش منظم شمار خانواده های تحت پوشش خویش کرد (جدول ۴).

جدول ۴ - خانواده های قربانیان جنگ تحت پوشش بنیاد ۱۵ خرداد

سال	خانواده شهید	خانواده مفقود الاثر	جمع خانواده های شهید و مفقود الاثر	خانواده اسیر	جمع کل
۱۳۶۲	۳۷۶۷۷	۷۱	۳۷۷۴۸	۸۲۴۲	۴۵۹۹۰
۱۳۶۳	۵۴۶۰۹	۴۷۸۲	۵۹۳۹۱	۸۲۹۵	۶۷۶۸۶
۱۳۶۴	۶۷۲۷۹	۶۹۷۹	۷۴۲۵۸	۹۲۴۲	۸۳۵۰۰
۱۳۶۵	۸۹۹۳۸	۱۰۹۰۶	۱۰۰۸۴۴	۱۰۹۴۷	۱۱۱۷۹۱
۱۳۶۶	۱۰۶۶۹۲	۱۴۰۹۴	۱۲۰۸۶	۱۲۲۰۵	۱۳۲۹۹۱
۱۳۶۷	۱۲۳۰۱۰	۱۹۵۱۴	۱۴۲۵۲۴	۱۴۱۸۵	۱۵۶۷۰۹
۱۳۶۸	۱۲۹۹۸۵	۲۷۶۱۵	۱۵۷۶۰۰	۱۷۵۵۴	۱۷۵۱۵۴

منابع: سالنامه آماری ایران، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴ و ۱۳۷۴، مرکز آمار ایران.

^{۱۱۰} به یاد بود جنبشی که آیت الله خمینی به جریان انداخت و منجر به دستگیری وی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ (ژوئن ۱۹۶۳) شد.

^{۱۱۱} یاد آوری می شود که در ایران برای ورود به دانشگاه، داوطلبان باید در کنکورهای مختلف ملی که هر ساله برگزار می شود، توفیق می یابند. فرزندان قربانیان جنگ در عین شرکت در این کنکورها به جهت ذخیره (سهمیه بندی مخصوص) مزبور شانس بیشتری داشتند که در دانشگاه های بزرگ دولتی پذیرفته شوند.

با احتساب یک متوفی برای هر خانواده شهید¹¹²، تعداد متوفیات، به صورت جمع کل، بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ نفر در آغاز مرحله تعرض در ۱۳۶۲، و به ۱۲۳۰۰۰ نفر در ۱۳۶۷ یعنی پایان جنگ می رسد؛ و برای آن که حذف های احتمالی این سال را، از آنجا که جنگ در اواسط سال ایرانی (۱۳۶۷) پایان یافته، به حساب آورده باشیم، به ۱۳۰۰۰۰ نفر در ۱۳۶۷ می رسیم. با این حال، احتمال دارد که تعداد متوفیات هر خانواده، خصوصاً برای قربانیان غیر نظامی، به یک فرد تنها محدود نشود. بنا براین با محاسبه 1.5 نفر تعداد متوسط متوفی برای هر خانواده، تعداد متوفیات در ۱۳۶۸ به حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر می رسد که به آن ها می توان شمارمفقود الاثرها را، ۴۰۰۰۰۰ نفر در ۱۳۶۸ - با محاسبه همواره ۱/۵ نفر مفقود الاثر نر بطور متوسط برای هر خانواده - افزود که به این ترتیب جمع کل ۲۴۰۰۰۰۰ فوت طی ۸ سال جنگ به دست می آید.

از آنجا که جنگ شامل مراحل سکون، فقدان عملیات و نبردهای سبک و یا حملات عراقی ها، بوده است که اگر چه موجب ضربات روحی می شد، ولی غالباً برد محدودی داشته اند، این رقم به نظر قابل قبول می رسد، علیرغم این که ناظران بین المللی، در نبود آمار رسمی، تردید نکردند که جنگ ایران و عراق را به اندازه دو جنگ اول و دوم جهانی هلاکت بارتوصیف کرده، ارقام نامحتملی از تعداد کشته شدگان ایرانی که از یک تا پنج میلیون نفر می رسید، را اعلام دارند.

از طرف دیگر، وسعت جنگ از نظر تلفات انسانی را می توان بنا بر تعداد معلولین ارزیابی کرد که به یک اندازه در بین نظامیان و غیرنظامیان پرشمار هستند. بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی که مسئولیت همه معلولان جنگ را از سال ۱۳۶۸ به عهده گرفته بود (رجوع کنید به فصل ۳ بخش اول)، تعداد معلولان جنگی را که در ۱۳۷۳ تحت پوشش داشت ۳۲۳۵۴۵ نفر اعلام کرده است. حتی با مساوی فرض کردن تعداد متوفیات و معلولان جنگی، تعداد متوفیات جنگی به مراتب کمتر از ارقام اعلام شده توسط ناظران بین المللی است.

اخیراً، بنیاد شهدای انقلاب اسلامی، در یک بیانیه¹¹³ کارنامه کامل جنگ را اعلام کرده است. بنا به این بیانیه تعداد کل کشته شدگان در جنگ بالغ بر ۱۸۸۰۱۵ نفر بوده که از آن میان ۱۷۱۲۳۵ نفر نظامی و ۱۶۷۸۰ نفر غیر نظامی بوده اند: ۴۴٪ کشته شدگان ۱۶ تا ۲۰ سال داشته و ۴۳٪ آن ها جزء نیروهای بسیجی بوده اند.

با توجه به مراحل مختلف جنگ، وضعیت درگیری و آمار مزبور - که بی تردید نا دقیق است - می توان به نحو معقولی تعداد کشته شدگان نظامی و غیر نظامی طی هشت سال جنگ را در حدود ۲۰۰۰۰۰۰ نفر تخمین زد. در مورد توزیع سنی و جنسی قربانیان، فرض ما بر آن است که اغلب این قربانیان جوانان مرد ۱۸ تا ۲۵ ساله بوده اند، زیرا همانطور که بیانیه «بنیاد شهدا» تایید می کند غالب کشته شدگان از میان نظامیان بوده است.

به این ترتیب، از نقطه نظر جمعیتی، اثر مستقیم جنگ بسیار پائین تر از آن چه گفته می شد، بوده است و تاثیرات آن را باید بیشتر در وخامت بحران اقتصادی، تنزل سطح زندگی مردم و هم چنین نتایج روانی ناشی از ترس و وحشت، جستجو کرد. ولی همچنین، و شاید بویژه، این تاثیرات خود را در تحکیم قدرت جمهوری اسلامی و تمرکز توجه و کوشش های کاملاً خاص آن، که واجد هر دو جنبه مثبت و منفی است، و باید از نو به آن ها پرداخت، نمایان می سازند.

¹¹² تمام افراد، نظامی یا غیر نظامی، که در اثر جنگ فوت کرده اند، هر سن، جنس، وضعیت زناشویی و یا جایگاهی در خانواده خویش داشته اند، شهید شناخته شده و در نتیجه از حمایت و کمک بنیاد های مربوطه برخوردار می شدند.

¹¹³ بیانیه «بنیاد شهدای انقلاب اسلامی» پخش شده توسط آژانس خبری ایرنا، ۲ مهرماه ۱۳۷۹ (23 سپتامبر 2000)

نتیجه گیری

شرایط بهداشتی ایران تنها از سال های دهه 1330 (1950) به بعد شروع به بهبود تدریجی کرد. با این حال، محمد رضا شاه سیاست بهداشتی ناسازگاری را با نیازهای فوری مردم اختیار کرده بود. در حالی که اکثریت مردم هیچگونه دسترسی به مراقبت های اولیه بسیار ضروری نداشتند، بخش اعظم هزینه های اختصاصی برای بهداشت عمومی به تاسیسات بهداشت درماني تخصيص داده شده بود. این سیاست که به نحو کم و بیش ثابت تا پایان سلطنت محمد رضا شاه ادامه داشت، منجر به ایجاد عدم تعادل در توسعه سیاست بهداشتی کشور شد. از یک سو، با وجود متخصصان گوناگون مجهز به تجهیزات فنی پزشکی پیشرفته که قابل مقایسه با کشورهای غربی بود، امکان درمان بیماران بسیار پیچیده وجود داشت، و از سوی دیگر، فقدان وسایل پیشگیری، که در عین حال هزینه زیادی هم در بر داشت، باعث می شد که بیماری های عفونی و انگلی در بین مردم، خصوصا در مناطق روستایی، تلفات زیادی به بار آورد. به این ترتیب، نرخ مرگ و میر کودکان، بخصوص در روستاها، همچنان بالا باقی ماند و امید به زندگی در بدو تولد تا اواسط سال های دهه ۱۳۵۰ (1970) نسبتا ضعیف ماند.

جمهوری اسلامی، پس از نخستین سال های در هم برهمی ناشی از انقلاب و شروع جنگ ایران و عراق، توانست کم و بیش به سرعت بخود آید و به علت تقاضای بالای مردم و همچنین الزامات جنگ؛ خدمات بهداشتی را سازماندهی کند. جمهوری اسلامی ضمن تعقیب کامل سیاست پویای آموزش پزشکی، که با سیاست دولت رژیم سابق متفاوت بود، روی توسعه اقدامات پیشگیرانه خصوصا در نواحی روستایی، تاکید ورزید تا به افراد بیشتری امکان دسترسی به مراقبت های بهداشتی و درمانی را ارائه کند. این راه حل که در آغاز سال های دهه ۱۳۶۰ (1980) با واقعیت های موجود، به ویژه در مناطق روستایی و مجموعه های کوچک شهری، مطابقت داشت، نتایج مثبتی به بار آورد. مرگ و میر کودکان -خردسالان شروع به کاهش کرد و آهنگ این کاهش از پایان سال های دهه ۱۳۶۰ (1980) به خصوص در اثر برنامه های مایه کوبی (واکسیناسیون) کودکان زیر ۵ سال در کل کشور که بطور جدی از طرف وسایل ارتباط جمعی پوشش داده شده بود، شتاب بیشتری گرفت. وضع کنونی آمار در مورد مرگ و میر امکان دنبال کردن تحوّل آن طی زمان و از آنجا تحقیق رابطه علت و معلولی بین نزول مرگ و میر کودکان و خردسالان و کاهش باروری را میسر نمی سازد. ولی با توجه به تجربیات سایر کشورهای در حال توسعه، بسیار محتمل است که کاهش مرگ و میر کودکان و خردسالان، به ویژه در روستاهای ایران، تا اندازه ای سرچشمه و منشا کاهش سطح باروری باشد.

علاوه بر این، جمهوری اسلامی با گسترش میدان عمل بهداشتی خود به دهات کوچک، نه تنها موفق شد پوشش بهداشتی را افزایش دهد، بلکه خود را به عنوان دولت حمایت گر جای دهد. همچنین، جمهوری اسلامی توانست این موضع خود را از طریق بسط بیمه درمانی که به اکثریت مردم اجازه می داد از وسایل پزشکی و بهداشتی ای که در گذشته مخصوص اقدار اجتماعی مرفه بود، بهره شوند، مستحکم تر سازد. ولی دولت که گرفتار جنگی دراز مدت گردید، ناگزیر شد سمت رشد و توسعه موسسات بهداشتی درمانی را در رابطه با ضرورت های فوری تغییر دهد. از این رو تقدم مطلق به معالجه بیماری ها و آسیب های کالبدی و روانی ناشی از جنگ داده شد.

دولت، با این تغییر جهت، دیگر نیازهای بهداشتی مردم را که اینک در اثر توفیق سیاست بهداشتی برنامه های پیشگیرانه تغییر یافته بودند، تعقیب نکرد. در واقع پیشرفت دوران گذار جمعیتی، خصوصا در شهرها، و کاهش مداوم مرگ و میر

کودکان در اثر اقدامات پیشگیرانه که از آغاز سال های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) به اجرا درآمده بود، تغییرات مهمی را در وضعیت بهداشتی کشور پدید آورده بود. از این به بعد، شهروندان اصولاً خود را در معرض تهدید امراض غیرمسمری می دیدند و کمبود آمادگی مسئولان پزشکی مانع از آن شد که گام جدیدی در بهبود وضع بهداشتی مردم، که کاملاً در توانایی امکانات کشور بود، برداشته شود.

در مجموع، به نظر می رسد که وضعیت بهداشتی ایران از پایان سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) به نحو قابل توجهی تحول یافته است. دولت اسلامی بخصوص در روستاها که رژیم سابق به حال خود رها کرده بود، نتایج بسیارخشنود کننده ای به دست آورد. این تحول که مسلماً کاهش مرگ و میر را طی دوره زمانی مورد بررسی ما، به دنبال دارد، نشان دهنده تغییر رفتار مردم است که بدون شک در پیشروی سریع دوران گذار جمعیتی تعیین کننده است.

فصل پنجم

پیشرفت آموز □ و تحصیلات

بدون تردید، یکی از ستون های تجدد و نوگرایی، توسعه آموزش تحصیلی مردم است که هم در تحول اجتماعی و هم در تحول جمعیتی جایگاه مرکزی را اشغال می کند.

نخست در تحول اجتماعی، زیرا گسترش مدارس به شمار عظیمی از کودکان هم سن امکان می دهد که نه تنها به نحوی همگون به سواد و دانش دست یابند و همه باهم با مطالب مختلف علمی آشنا شوند بلکه روابط جدید اجتماعی را نیز تجربه کنند. آموزش و تحصیلات امیال و آرزوهای افراد را نیز بیدار کرده، نقشی تعیین کننده در گشایش فکری و روحی آنان ایفا می کند و به این ترتیب آن ها را پذیرای ارزش ها و افکار جدید می نماید. به علاوه، آموزش عملکردی سیاسی دارد که دولت های مدرن کوشش می کنند از آن به نهایت بهره برداری کنند. به کلام روزان ولون، آموزش، از انبوه افراد یک ملت می سازد (Rosanvallon, 1993).

سپس در تحول جمعیتی، زیرا کاهش مرگ و میر، خصوصا مرگ و میر کودکان، به موازات افول باروری ظاهرا با پیشرفت آموزش تحصیلی توده ای، به ویژه جمعیت زنان، همراه است. در تمامی کشورها، رابطه ای معکوس بین باروری و آموزش زنان دیده می شود. هرچه سطح آموزش و تحصیلات زنان بیشتر باشد، باروری آنان کمتر است.

در ایران، دولت خیلی دیر نظام آموزش و تحصیل را برقرار ساخت. به این ترتیب، جامعه تا مدتی طولانی از تجدد (modernité) و از تغییر و تحولاتی که آموزش و تحصیل توانست پدید آورد، بر کنارماند. وانگهی یکی از دلایل اصلی که می تواند تاخیر دوران گذار باروری را در ایران توضیح دهد، همین دخالت دیررس دولت در امر آموزش و تحصیل است. بنابراین ضروری است در این فصل ابتدا عملکرد دولت ایران در مورد سواد آموزی و تحصیلات را مورد بررسی قرار دهیم. بر این مبنا سپس پی آمدهای توزیع و گسترش با فاصله و ناهماهنگ مدارس در طی زمان و در فضای جغرافیایی را مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا به درک بهتر تحول جامعه و از آنجا فهم بروز دیررس افول باروری در ایران برسیم.

۱ - سرآغاز سیاست آموزشی در ایران

غایب بزرگ: مدرسه دولتی

پیش از قانون ۱۲۹۰ (برابر با ۱۳۲۹ ه. ق. و ۱۹۱۱ میلادی) که تعلیمات ابتدایی را برای تمام ایرانیان اجباری کرد، تنها چند ده واحد مدرسه^{۱۱۴}، منحصرًا برای پسران ولی مجهز به برنامه مدرن آموزشی در تهران و در شهرهای اصلی ایران به ابتکار برخی اصلاح طلبان تاسیس شده بود. این مدارس خصوصی شهریه می گرفتند و به شرط آن که تعداد معینی از یتیمان را به طور رایگان بپذیرند از کمک های دولتی نیز برخوردار می شدند. مکتب های دسته جمعی یا خصوصی که روحانیت در مقابل دریافت مبلغی شهریه یا مقرری، و مطابق روش سنتی^{۱۱۵} پایه های نوشتن و خواندن را به شاگردان می آموخت، تعدادشان از این مدارس بیشتر و بهتر توزیع شده بود. این مکتب ها، قبل از پیدایش مدارس جدید، تنها راه دسترسی به دانش و سواد را تشکیل می داد. به این ترتیب، روحانیت آموزش و پرورش را کنترل می کرد و فقط انتشار بسیار مرفه جامعه به آموزشی که محتوا و کیفیت آن بنا به صلاحیت و سطح معلومات معلم روحانی، بسیار متفاوت بود، دسترسی داشتند.

قانون تعلیمات اجباری برای عموم، که ایرانیان را مجبور می کرد فرزندان خود را از سن ۷ سالگی به مدرسه ابتدایی بفرستند را مشروطه خواهان مجلس دوم در ۱۲۸۹ (۱۹۱۱) تصویب کرده بودند (Mahbubi Ardakani, 1975)، بدون این که کل هزینه های تحصیلی و رشد و توسعه موسسات آموزشی را بعهده دولت گذاشته باشند. با این حال، چند ماه قبل از تصویب این قانون، مجلس سمت و سوی حرکت را نشان داد و قانونی را تصویب کرده بود که وزارت معارف و اوقاف^{۱۱۶} را به تاسیس ۹ مدرسه ابتدایی، از جمله پنج مدرسه در تهران و چهار مدرسه بقیه به ترتیب در مشهد، شیراز، تبریز و کرمان موظف می کرد. این مدارس بایستی مطابق نظام تعلیم و تربیت جدید ۶ سال تحصیلی را پوشش می دادند. دولت به این مدارس، به شرطی که نیمی از ۳۰ محصل خود را - سقف حداکثر مجاز پذیرش محصل در سال - برای هر سال تحصیلی به طور رایگان نام نویسی کنند، اعتباری ماهیانه می پرداخت (Mahbubi Ardakani, 1975).

^{۱۱۴} تعداد این مدارس به ویژه در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار (۱۲۷۵-۱۲۸۶ / ۱۹۰۷-۱۸۹۶) افزایش یافت. ولی نخستین مدارس جدید را در ۱۲۱۸ (۱۸۳۹) مسیون های مسیحی آمریکایی و فرانسوی در ارومیه و تبریز تاسیس کردند و سپس به پیروی از آن ها مدارس دیگری در سایر شهرهای کشور تاسیس شدند. سه واحد از این مدارس به دختران اختصاص داشت: مدرسه دخترانه سن ونسان (Saint Vincent) (در ۱۲۴۴، ۱۸۶۵ میلادی، در ارومیه، سلماس، تبریز و اصفهان)، مدرسه دخترانه سن ژوزف (Saint Joseph) (در ۱۲۵۴، ۱۸۷۵ میلادی، در تهران) و مدرسه آمریکایی دختران (در ۱۲۵۵، ۱۸۷۶ میلادی، در تهران). در ۱۲۶۹ (۱۸۹۰) مدرسه اخیر ۷۷ شاگرد داشت که یک مسلمان و یک یهودی هم جزو آنان بودند. مدارس اروپایی به اقلیت های مذهبی و به فرزندان خانواده های اروپایی ساکن ایران اختصاص داشتند، ولی خانواده های مرفه مسلمان و کمتر سنتی برای نام نویسی فرزندان خود در این مدارس تردیدی به خود راه نمی دادند. برای نشان دادن علاقه و توجه خود، دولت های متوالی مختلف در ایران، به این مدارس کمک مالی می کردند (Mahbubi Ardakani, 1975).

^{۱۱۵} در سطح ابتدایی، خواندن و نوشتن فارسی را می آموختند و چندین سوره قرآن را حفظ می کردند بی آن که غالباً معنای آن را بفهمند.

^{۱۱۶} برای فهم پیوند وقف (جمع = اوقاف) و معارف در یک وزارت خانه بایستی عملکرد وقف را توضیح داد. در اصل و منشأ خود، وقف به این منظور بود که مسلمان مرفه بتواند از اموال خود درآمدی با دوام برای فرزندان و بازماندگانش تامین کند، چرا که اگر اموالش از سطح معینی می گذشتند با خطر ضبط و مصادره از طرف حاکمان و والیان و یا سایر نیروها سیاسی محلی روبرو می شدند. با تبدیل مالکیت یک دارایی، منقول یا غیر منقول، به وقف، مالک ضمن حفظ حق بهره برداری از مال مزبور برای فرزندان خویش، هرگونه عمل مبادله ملک (فروش، بخشش، انتقال به ارث و ضبط و مصادره) را متوقف می کرد (Bianquis, 1986). از سوی دیگر، غالب مدارس خصوصی ای که در این دوره در ایران تاسیس می شدند، وقفی بودند. موسس مدرسه به این ترتیب درآمد مدرسه را به اعضای خانواده خود واگذار کرده و هنگامی که دیگر وارث و تباری باقی نمی ماند، به صرف امور خیریه می رسید. این امر می تواند یکی از دلایلی باشد که وزارت خانه مزبور به امور تعلیم و تربیت و وقف (اوقاف) باهم و یک جا رسیدگی می کرد.

شمار ناکافی مدراس جدید، تعهد جزئی و ناکامل دولت در تعلیم و آموزش مردم و فقدان ساختارهای ویژه برای ترتیب آموزشگران، تحقق اهداف این قانون را، در کوتاه مدت، اگر نگوئیم غیرممکن، بسیار دشوار می ساخت. مضافاً این که، روحانیت با رشد و توسعه این مدارس مخالفت می کرد (Khalili Khou, 1994) و از رقابت با آن ها، به ویژه که خانواده های مرفه « کمتر سنتی » مجذوب برنامه ها و کیفیت تعلیمات جدید شده بودند، هراس داشتند.

به این موانع بایستی بدهی های قابل ملاحظه دولت و بحران های سیاسی را اضافه کرد که در نهایت بسط تعلیمات جدید و تلاش برای با سواد کردن مردم را متوقف ساختند.

موانع بر سر راه برنامه آموزش □ دولتی رضا شاه

در ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) وقتی رضا شاه قدرت را بدست گرفت، اکثریت قریب به اتفاق مردم بیسواد بودند. وی، در چهارچوب برنامه مدرنیزاسیون ایران، بلافاصله اقدام به توسعه و بسط آموزش دولتی کرد. شورای عالی تعلیم و تربیت که در ۱۳۰۲ (۱۹۲۲) ایجاد شد، در اولین ماموریت خود وظیفه داشت که برنامه همگون سازی نظام تعلیم و تربیت را تهیه کرده، آموزش ابتدایی و متوسطه را مطابق الگوی اروپایی سازماندهی نماید (Khalili Khou, 1994). معهداً، این برنامه بلند پروازانه که فقط چند شهر بزرگ را در بر می گرفت، با نقص بزرگی، یعنی کمبود معلمان آزموده به راه افتاد. در واقع در بهمن ۱۳۱۲ (۱۹۳۴) بود که قانون تاسیس دانشسرای آموزشگران و دبیران دبیرستان ها به تصویب رسید؛ برطبق همین قانون، دولت موظف بود که در طی پنج سال بعد، ۲۵ دانشسرای دیگر تاسیس کند. این دانشسراها، شبانه روزی و کاملاً برای دانشجویان رایگان بود. مدت تحصیل برای آموزشگران دو سال و برای دبیران ۳ سال بود.

به هنگام برکناری رضا شاه در ۱۳۲۰ (۱۹۴۱)، شمار این موسسات به ۳۶ واحد می رسید. در مجموع، با توجه به کمبود وسایل و تجهیزات و خصوصاً نیروی انسانی، اشاعه مدارس هنوز محدود و شمار دانش آموزان نیز نسبتاً ضعیف بود. از ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۶ (۱۹۳۶-۱۹۳۷)، ایران فقط ۲۳۴۰۰۰ دانش آموز داشت که با فاصله زیادی بعد از مصر (۱۳۰۹۰۰۰ محصل) و ترکیه (۸۱۰۰۰۰ محصل)^{۱۱۷} قرار می گرفت. علاوه بر این، اکثریت دانش آموزان کشور را پسران تشکیل می دادند، زیرا فرهنگ سنتی مسلط به شدت با تحصیل دختران مخالف بود. این مقاومت به خصوص از طرف روحانیت، که با سیاست نوگرایی رضا شاه که در جهت کاهش تدریجی میدان عمل و نفوذ وی عمل می کرد، پشتیبانی می شد.

بالاخره باید فقدان انگیزه مردمی را به این عوامل اضافه کرد که هنوز سخت تحت تاثیر سنت ها نسبت به نوگرایی مطرح شده از سوی مدارس بدگمان بودند.

نارسایی های اقدامات سیاسی محمد رضا شاه

محمد رضا شاه (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷) که همان راه مدرنیزاسیون پدرش را دنبال نمود، برنامه بسط آموزش دولتی را از سر گرفت. با توجه به پیشرفت بسیار نسبی پدرش در این زمینه، می بایستی به این برنامه برد و شتاب بیشتری می بخشید. در

^{۱۱۷} در اثر فقدان آمار، ممکن نیست نرخ اشتغال به تحصیل را بین این سه کشور مقایسه کنیم، ولی با یاد آوری این نکته که در ۱۳۱۷ (۱۹۳۸)، جمعیت این سه کشور به ترتیب ۱۵ میلیون در ایران، ۱۶،۴ میلیون در مصر و ۱۷،۱ میلیون در ترکیه برآورد می شده است و کودکان کمتر از ۱۵ سال، رویهم رفته بین ۳۵٪ تا ۴۰٪ جمعیت را شامل می شدند، می توان برای این دوره، تصویری از ظرفیت این سه کشور در اشتغال به تحصیل کودکان داشت (Issawi, 1971)

۱۳۲۲ (1943)، قانون جدید تعلیمات اجباری، عام و رایگان توسط نمایندگان مجلس به تصویب رسید. علیرغم تصویب این قانون، برنامه مزبور با قدم های کوچکی پیش می رفت و سیزده سال بعد در ۱۳۳۵ (1956)، فقط ۳۶٪ پسران و ۱۹٪ دختران ۱۰ تا ۱۴ ساله باسواد شده بودند.¹¹⁸ این کودکان عمدتاً ساکنین شهرها بودند که از گسترش مدارس نوین بهره مند می شدند، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق کودکان در مناطق روستایی، که جمعیت آن ها ۶۹٪ جمعیت کل کشور در ۱۳۳۵ (1956) را تشکیل می داد، از تعلیم و تربیت محروم بودند. در ۱۳۳۵ به ترتیب ۶۹٪ پسران و ۴۸٪ دختران در مناطق شهری در مقابل ۲۰٪ پسران و ۳٪ دختران در مناطق روستایی باسواد شده بودند.

با وجود اعلام عمومیت تعلیمات در قانون ۱۳۲۲ (1943) این برنامه کوشش خود را بر اشتغال به تحصیل کودکان متمرکز ساخته بود و هیچ اقدام مشخصی برای سواد آموزی بزرگسالان نمی کرد¹¹⁹، حال آن که بی سواد توده بزرگسالان، نفوذپذیری جامعه در مقابل آرزوها و خواسته های نوگرایانه، و از آن جمله گسترش آموزش و تحصیلات را کاهش می داد. بهای این نفوذ ناپذیری جامعه را به ویژه دختران می پرداختند، که بنا به سنن پدرسالاری تنها دو نقش همسر و مادر به آن ها اختصاص داده شده بود. نقش هایی که به هیچ رو مردم را ترغیب نمی کرد که ضرورت دست یابی زنان به دانش را مورد توجه قرار دهند، بدین ترتیب آنان را در دنیای خانگی محبوس نگه می داشت. در عوض در ارتباط با پسران که دیر یا زود به مقام ریاست خانواده می رسیدند، جامعه بسیار پذیرا تر بود. به منظور پذیرش این مسئولیت، مردان بایستی صلاحیت و ظرفیت مالی خود را با اشتغال به یک فعالیت اقتصادی تامین می کردند. سطح معینی از دانش و سواد به آنها اجازه می داد که به راحتی در روابط اقتصادی، که در حال دگرگونی بود، وارد شوند. نابرابری شانس در دستیابی به مدرسه که جامعه به این ترتیب برقرار کرده بود فاصله بین دختران و پسران را از آن چه بود باز هم بیشتر کرد.

در ۱۳۴۵ (1965)، پیشرفت کم و بیش مهمی در اشتغال به تحصیل کودکان ۱۰ تا ۱۴ ساله در مناطق شهری ملاحظه می شود - ۸۳٪ پسران و ۶۸٪ دختران - این امر که نشانه تقلیل فاصله بین دو جنس در دست یابی به دانش است، نشان می دهد که در مناطق شهری ذهنیت پدران و مادران نسبت به آموزش دخترانشان تغییر کرده بود. اما در مناطق روستایی که هنوز ۶۲٪ کل جمعیت کشور را تشکیل می داد، وضعیت اشتغال به تحصیل کودکان به این صورت نبود. هر چند که از همان سال ۱۳۴۱ (1963)، دولت در چهارچوب برنامه «انقلاب سفید» محمد رضا شاه، «سپاه دانش» را فرا خوانده بود تا کمبود آموزگار را رفع کرده و تعلیم و آموزش را در مناطق روستایی گسترش دهد با این حال در سال ۱۳۴۵ (1966)، فقط ۴۰٪ از پسران ۱۰ - ۱۴ ساله و ۱۱٪ دختران همان گروه سنی به تحصیل اشتغال داشتند. در واقع در روستاها، ترویج مدارس تنها به جهت کمبود تجهیزات و نیروی انسانی کند نبود بلکه همچنین و بخصوص پابرجایی و استمرار عدم انگیزه خانواده ها مانع بزرگی را تشکیل می داد. در این مناطق، خانواده ها ترجیح می دادند که فرزندان خود را به این دلیل روشن که کار آن ها کمک مالی ارزشمندی بود به مزارع بفرستند. بریده از شهرها و تغییراتی که تدریجاً در حیات شهرنشینی معمول می شد و رفتارها را متحول می کرد، دهقانان که اکثریت قریب به اتفاق آن ها بیسواد

¹¹⁸ مطابق نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۳۵.

¹¹⁹ از سال ۱۳۱۵ (1936)، تعداد محدودی دوره های سواد آموزی بزرگسالان یا اکابر بدون این که از برنامه مناسب تحصیلی برخوردار باشد، تشکیل شده بودند. در ۱۳۳۴ (1955)، این دوره ها از نو سازمان داده شده و تا سال ۱۳۴۵ (1966) به فعالیت ادامه دادند. بنا بر آماروزارت آموزش و پرورش، بین ۱۳۳۴ و ۱۳۴۴، تعداد بزرگسالان ثبت نام شده در این دوره ها، از ۱۲۹۹۵ به ۴۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافته است.

بودند و هنوز با آهنگ سنن آباء و اجدادی زندگی می کردند، به همان دلایل پیش گفته، با اشتغال به تحصیل دختران خود، که آن راهمچون تخلف از نظم اخلاقی می انگاشتند، مخالفت می کردند.

بنا بر این، طرح اشتغال به تحصیل ضرورتاً می بایستی به طور مشترک با طرح توسعه اجتماعی - اقتصادی مناطق روستایی به جریان می افتاد. اقدام به این کار دشوار و طولانی بود، زیرا شرایط زندگی در اکثر روستاها بسیار ابتدایی و فاقد هر امکاناتی بود. اجرای طرح مشخصی که هدف آن رفع نیازهای ویژه هر منطقه برای غلبه بر این مشکلات باشد، بی آن که توقع نتیجه در کوتاه و حتی میان مدت داشت، ضروری به نظر می رسید.

۲- کارنامه متباین دولت سلطنتی در زمان محمد رضا شاه در مورد آموز □ و تحصیل

اشتغال به تحصیل کودکان

در شهرها

برنامه های توسعه تا این زمان، اساساً به شهرها و به خصوص به بزرگترین شهرها تخصیص داده شده بود. جمعیت شهری، آشکاراً، از شرایط زندگی بهتری نسبت به شرایط زندگی در مناطق روستایی برخوردار بود. وسایل و امکاناتی که از ده ها سال قبل در خدمت شهرنشینان قرار گرفته بود، در تغییر طرز زندگی و لاجرم رفتار آنها سهم داشت. گسترش موسسات آموزشی دولتی و خصوصی از میانه دهه ۱۳۴۰ (1960)، در واقع گرایش مساعد قبلی را تقویت کرد به صورتی که سهم اشتغال به تحصیل کودکان ۶ - ۱۴ ساله به ۸۶٪ در ۱۳۵۵ (1976) رسید.

در روستاها

برخلاف شهرها که آموزگاران حرفه ای در موسسات آموزشی به تعلیم و آموزش کودکان می پرداختند، در روستاها این وظیفه عمدتاً به « سپاه دانش » واگذار شده بود که علاوه بر آن می بایستی، از یکسو، مسئولیت آموزش کودکان لازم التعلیم (آنهایی که به موقع به تحصیل مشغول نشده بودند و دیگر نمی توانستند آموزش را در مدارس معمولی دنبال کنند)، و از سوی دیگر، مسئولیت سواد آموزی بزرگسالان را به عهده می گرفت. در 1343 (1964)، یک سال بعد از ایجاد این سپاه، ۱۰۶۰۰۰ دانش آموز ۶ تا ۱۵ ساله (Anonyme, 1992a) در مدارسی که به نام « دبستان سپاه دانش » شهرت یافتند، در نواحی روستایی به تحصیل مشغول شدند. سپس شمار دانش آموزان، از ۳۶۵۸۱۳ نفر در ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ (1966-1965) به ۶۵۵۷۷۹ نفر در ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ (1976-1975) رسید (Anonyme, 1992a)، یعنی در عرض ده سال تعداد شان ۱,۸ برابر شده بود. این پیشرفت در عین حال، با کاهش قابل ملاحظه سهم کودکان شاغل به تحصیل در این مدارس نسبت به مجموع کودکان ۶ - ۱۵ ساله شاغل به تحصیل در نواحی روستایی، مابینت داشت. در ۱۳۴۵ (1966) دانش آموزان « دبستان سپاه دانش » 40٪ کودکان شاغل به تحصیل را تشکیل می دادند، در صورتی که در ۱۳۵۵ (1976) آنان تنها شامل ۲۷٪ کل دانش آموزان در این مناطق بودند. این کاهش، علیرغم دو برابر شدن نرخ اشتغال به تحصیل کودکان ۶ - ۱۵ ساله در نواحی روستایی، که از ۲۶٪ در ۱۳۴۵ به ۵۲٪ در ۱۳۵۵ رسید، روشنگر این امر است

که گرچه در ابتدا نقش مدارس سپاه دانش غیر قابل چشم پوشی بود، ولی اینان نیز به تنهایی قادر نبودند از عهده تلاش دائمی و عمومی سواد آموزی برآیند، مضافاً این که استفاده از سربازان وظیفه به هیچ رو پیگیری و الزامات کیفی آموزش عرضه شده را به دنبال نداشت.

افزایش نرخ اشتغال به تحصیل در پیوند با توسعه مدارس معمولی، به وضوح برای پسران مزیت داشت: ۶۸٪ پسران و فقط ۳۴٪ دختران از این مدارس بهره می بردند. هر چند اشتغال به تحصیل به نحو انکارناپذیری در این سال ها پیشرفت کرد، با این حال از نتایج مورد انتظار بسیار دور بوده است. سیزده سال بعد از برآه انداختن « سپاه دانش »، که هدف آن در کوتاه مدت فراهم ساختن شرایط مبارزه مؤثر علیه بیسوادی بویژه نزد دختران بود، تنها یک سوم آن ها، بویژه در بین جوانترین شان به مدرسه می رفتند.

سواد آموزی بزرگسالان

در شهرها

از سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵)، وزیر آموزش و پرورش، « کمیته ملی پیکار با بیسوادی » (Anonyme, 1992a) را با مسئولیت همگون سازی روند سواد آموزی ایجاد کرد. بنا بر آمار مربوط به فعالیت های این کمیته، که در عین حال صحت آن ها مورد تردید است¹²⁰، ۱٫۹ میلیون گواهی تحصیلی بین سال های ۱۳۴۴ و ۱۳۵۱ (۱۹۶۵-۱۹۷۲)، یعنی سالی که کمیته ناگهان دست از فعالیت های خود کشید، صادر شده است. اگر این نتایج را بپذیریم، هر سال بیش از ۲۵۰۰۰۰ بزرگسال با سواد شده بودند؛ ولی قطع فعالیت های کمیته مزبور که در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) در درون وزارت آموزش و پرورش، سازمان جدیدی به نام « اداره کل مبارزه با بیسوادی » جای آنرا گرفت، به واقع و صحت و سقم این اعداد را مورد تردید قرار می دهد.

این اداره کل تازه تاسیس، دو دوره متمایز سوادآموزی را پیشنهاد می کرد: یکی برای کودکان ۶ تا ۱۲ ساله که تا آن موقع هرگز به مدرسه نرفته بودند، و دیگری برای افراد ۱۳ تا ۳۵ ساله. شمار ثبت نام شدگان این دوره ها بین سال های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۴ (۱۹۷۱-۱۹۷۵)، رو به افزایش گذاشت و از ۱۱۴۶۳۵ کودک ۶ - ۱۲ ساله به ۲۰۲۵۶۲ کودک و از ۱۰۶۰۰۰ بزرگسال ۱۳ - ۳۵ ساله به ۲۴۸۶۹۹ نفر رسید. در طی این سال ها، نرخ متوسط سالانه قبولی به ۶۰٪ کل ثبت نام شدگان دو گروه مزبور برآورد می شود (Anonyme, 1992a). به لحاظ نامعلوم بودن تعداد بی سوادان در این دو گروه سنی، غیرممکن است نسبت بی سوادانی را که از دوره های سوادآموزی اداره مزبور بهره مند شده اند را برآورد کرد. ولی از آنجا که « کمیته پیکار با بیسوادی » دوباره فعالیت های خود را در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) از سر گرفت، به احتمال قوی، نسبت مزبور ناکافی بوده است. این دو سازمان به فعالیت خود برای سواد آموزی دو گروه سنی تا سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۸)، در آستانه انقلاب، ادامه دادند. در عین حال، کمیته پیکار تجدید شده، با نام نویسی به ترتیب ۶۳۶۰۸۴ نفر در ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ و ۶۶۱۵۶۹ نفر در ۱۳۵۶-۱۳۵۷، برتری آشکاری بر اداره کل مبارزه با بیسوادی داشت، که فقط ۹۸۵۶۳ نفر را در سال ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ ثبت نام کرده بود (Anonyme, 1992a).

¹²⁰ .تعداد ثبت نام شدگان و تعداد پذیرفته شدگان در امتحانات همیشه با هم تطابق ندارند. شمار پذیرفته شدگان غالباً بیشتر از تعداد ثبت نام شدگان است (Anonyme, 1992a).

نیود آمار، بار دیگر، برآورد سهم این سازمان ها را در کاهش بی سوادی ناممکن می سازد؛ اما تغییرات پی در پی سازمان ها می تواند دال بر محدود و ناکافی بودن آن باشد.

در روستاها

نتیجه مشارکت « سپاه دانش » در سواد آموزی بزرگسالان در روستاها نیز ضعیف است. بین سال های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۵ (۱۹۶۴ و ۱۹۷۶)، شمار شرکت کنندگان بزرگسال در دوره های سواد آموزی « سپاه دانش » بدون این که واقعا روندی صعودی را دنبال کند، تغییر کرده است. در واقع، در طول این دوره، تعداد شرکت کنندگان در کلاس های سواد آموزی، دو بار به نقطه اوج می رسد که به ترتیب عبارتند از: سال ۱۳۴۴-۱۳۴۵، که ۱۴۱۳۶۵ بزرگسال ثبت نام کرده اند، یعنی ۴,۱٪ بی سوادان ۱۵-۳۴ ساله، و سال ۱۳۵۴-۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۷۵) که ۱۲۶۰۱۲ بزرگسال ثبت نام شده اند که ۳,۶٪ بیسوادان ۱۵-۳۴ ساله را تشکیل می دادند. با توجه به این نتایج بسیار محدود و از آنجا که این طرح، تنها طرح سواد آموزی بزرگسالان را در نواحی روستایی تشکیل می داده است، می توان نتیجه گرفت که اکثریت عظیم افراد ۱۵ ساله و بیشتر ساکن این مناطق در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) همچنان بیسواد باقی مانده بودند.

سطح آموز □ تحصیلی در آستانه انقلاب ۱۳۵۷

از سواد آموزی بزرگسالان، هم در شهرها و هم در روستاها، غفلت شده بود به طوری که در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) بخش مهمی از افراد ۲۵ ساله و بیشتر بیسواد بودند: ۴۴٪ مردان و ۷۲٪ زنان در مناطق شهری و ۸۳٪ مردان و ۹۸٪ زنان در مناطق روستایی. در واقع پیشرفت بی چون و چرای اشتغال به تحصیل در طی سال های دهه ۱۳۵۰، در درجه اول، به جمعیت مناطق شهری، ابتدا پسران و سپس دختران، مربوط می شد. با این همه، در مناطق روستایی، علیرغم تحول قابل ملاحظه اشتغال به تحصیل نسبت به دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، نرخ مزبور به ویژه در مورد دختران، بسیار ضعیف باقی مانده بود. هنگامی که سواد آموزی بزرگسالان ۲۵ ساله و بیشتر را برحسب جنس و مناطق شهری و روستایی مقایسه می کنیم، تفاوت و فاصله بین این دو منطقه باز هم بیشتر آشکار می شود. سیاست توسعه با دو آهنگ مختلف برحسب منطقه شهری و روستایی، از یکسو، و مقاومت جامعه روستایی در مقابل اشتغال به تحصیل دختران، از سوی دیگر، تا حد زیادی اختلاف و فاصله بین شهرها و روستاها را توضیح می دهد.

عقب افتادگی چشمگیر روستا نیان - که ۵۲٪ جمعیت کل کشور را در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) تشکیل می دادند - در ارتباط با سواد آموزی و اشتغال به تحصیل، به ندرت در تحلیل های مربوط به روند توسعه طی دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) مورد توجه قرار گرفته است. در غالب موارد، این تحلیل ها نتایج و موفقیت های بدست آمده در شهرها، خصوصا در شهرهای بزرگ، را به سطح کل کشور تعمیم می دادند. با این وجود، دولت به نتایج نامطلوب این طرح ها در مناطق روستایی آگاه بود. ولی به جای تغییر برنامه و تعیین راهبرد جدیدی که با مقتضیات و نیازهای مردم روستا بهتر سازگار باشد، ترجیح داد به زور متوسل شود. در ۲۷ فروردین ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) دولت لایحه ای به مجلس برد که بنا بر آن که هرگاه والدین از تحصیل فرزندان خود جلوگیری کنند به حبس محکوم می شدند (Aqeli, 1991). این روش سرکوبگر، مانند قوانینی از همین دست در ارتباط با زناشویی و ازدواج، که ناسازگار با عمل مردم بود، به تغییر قابل ملاحظه ای در رفتار مردم منجر

نگریدید. در آستان انقلاب ۱۳۵۷، بخش مهمی از کودکان و اکثریت قریب به اتفاق بزرگسالان ساکن مناطق روستایی بیسواد بودند.

۳ - سیاست تحصیلی و آموزشی جمهوری اسلامی

آرزوها و تمایلات جدید برآمده از روزهای انقلابی

جنبش انقلابی تمامی جامعه را تکان داد. همه جا در شهرها و روستاها، اماکن عمومی محل گرد همایی و تجمع مردمی شد و در آنجا، مردم به سخنرانان گوش فرا می دادند، کسب اطلاع می کردند و به بحث و تبادل نظر می پرداختند. طی ماهها، تظاهرات اعتراضی وسیع خیابانی، تماس های بیشماری بین افرادی که تا آن زمان کمتر عادت به ملاقات و برخورد از این دست داشتند، برانگیخت و بدین ترتیب موجب بروز جنبش عظیم مبادله افکار شد. این اختلاط شدید افکار و اطلاعات خودآگاهی مردم را تقویت کرد و به تحول بی درنگ خواست ها و تمایلات آنان انجامید. با انقلاب، مردم امیدوار بودند که حقوق خود را که مدتها از طرف «پادشاه مستبد» غصب شده بود، از نو برقرار کرده، سرنوشت خویش را در دست گیرند¹²¹: جامعه در فضایی از اعتماد و امید ناشی از مقتضیات انقلابی، آغوش خود را صادقانه به روی افکار جدید برای تغییر و تحول گشود و خود را برای آینده ای نوید بخش آماده ساخت. این بینش از طریق تبلیغات همه جریان های سیاسی مخالف رژیم سابق نیز تقویت می شد. آنان توضیح می دادند که دولت برآمده از انقلاب، وظیفه خواهد داشت زندگی مناسبی را به مردم اعطاء کند و بایستی دسترسی آنان را به بهداشت، مسکن، آموزش و تحصیلات تامین نماید¹²². به علاوه در ماده ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی قید شده است که:

«دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خود کفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.»

بسیج قابل ملاحظه برای مبارزه با بیسوادی

آغاز مبارزه با بیسوادی که به فرمان آیت الله خمینی در آذرماه ۱۳۵۸ (۱۹۷۹)¹²³ یعنی ده ماه بعد از استقرار جمهوری اسلامی، رسمیت یافت، جنبشی را تشویق کرد که به سبب وسعت و فراخی ابعادش به سرعت از ظرفیت وزارت آموزش و پرورش فراتر رفت. در واقع تا سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲)، سازمان «نهضت سواد آموزی» بسیاری نظم و ترتیب بود؛ ولی از این تاریخ به بعد، طرح های متعددی را تجربه کرد و دست آخر طرح هایی را که بهتر تدوین شده و با نیازهای ویژه

¹²¹ نگاه کنید به شهادت هایی که در اثر پ. وی و ف. خسروخواهر جمع آوری شده اند. شهادت های مزبور به وضوح این تقاضا های مرکزی مردم را نمایان می سازند (Vieille, Khosrokhavar, 1990).

¹²² به طور خاص، خطابه ها و فرامین مختلف آیت الله خمینی ناظر به این «حقوق طبیعی» مردم اند، که با پیروزی انقلاب مشروعیت یافتند.

¹²³ آیت الله خمینی در این فرمان خطاب به همه مردم، بیسوادی را شرم آور می خواند و خواستار مشارکت همگان در طرد این آفت از کشور، بدون این که منتظر تشریفات و کمک دولت شوند، می گردد. توضیح نویسنده برای برگردان فارسی: بخشی از این فرمان به زبان فرانسه ترجمه شده و در ضمیمه ۴ نسخه فرانسه اثر ارائه شده است.

بخش دوم - فصل پنجم: پیشرفت آموزش و تحصیلات

بیسوادان تطبیق داده شده بود را برگزید. دوره ها به دو سطح مقدماتی و تکمیلی تقسیم شد. اولی با دو سال نخستین و دومی با سال های سوم و چهارم آموزش ابتدایی مطابقت داشت. بین سال های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۵ (1982 و 1986)، برای دوره های سواد آموزی هر دو سطح در هر سال به طور متوسط ۹۰۰۰۰۰ ثبت نام شمارش شده که اکثریت آنان را زنان تشکیل می دادند (Anonyme, 1992a). با این که میانگین مدت فراگیری سواد به هیچ رو بالا نیست، آنچه که در این جنبش به نظر بسیار جالب می رسد، تأیید اراده مردم در کسب دانش به خصوص از طرف زنان است.

از سال ۱۳۶۵ (1986) تا کنون، سازمان « نهضت سواد آموزی » برنامه دوره های خود را نیز بهبود بخشیده، به این ترتیب که دو دوره اضافی برای رسیدن به سطح پنجم ابتدایی را افزوده است تا سواد آموزان جدید در صورت تمایل بتوانند تحصیلات خود را ادامه دهند.

تعداد افراد ۱۰ ساله و بیشتر که این دوره ها را گذرانده اند در ۱۳۶۵ به یک میلیون، در ۱۳۷۰ به ۲ میلیون و در ۱۳۷۵ به یک میلیون بالغ می شده است (جدول ۱)

جدول ۱- افراد ۱۰ ساله و بیشتر که در دوره های سوادآموزی ثبت نام کرده اند به تفکیک سطح تحصیلات و به ترتیب منطقه شهری و روستایی

1365			سال و دوره
کل کشور	روستایی	شهری	
709 636	388 023	321 613	مقدماتی
373701	217985	155716	تکمیلی
-	--	-	دوره پایانی
-	-	-	دوره پنجم (معادل پنجم ابتدایی)
1370			
955 205	581 980	373 225	مقدماتی
796 248	463 880	332 368	تکمیلی
145 764			دوره پایانی
112 935	53 028	59 907	دوره پنجم (معادل پنجم ابتدایی)
1375			
491 476	260 817	230 659	مقدماتی
330 943	166 942	164 001	تکمیلی
160 789	78 064	82 725	دوره پایانی
76 124	33 561	42 563	دوره پنجم (معادل پنجم ابتدایی)
منابع: سالنامه آماری ایران، ۱۳۷۷.			

کاهش محسوس شمار ثبت نام شدگان این دوره ها در ۱۳۷۵، از یک سو با کاهش تعداد بیسوادان از 14.6 میلیون نفر در ۱۳۶۵ به ۱۰.۷ میلیون در ۱۳۷۵، و از سوی دیگر با جذب جوانترین آنها در نظام تحصیلی معمولی، ارتباط دارد. در

واقع در ۱۳۶۵، اکثریب عظیمی از ثبت نام شدگان (۷۰٪) در دوره های مقدماتی و تکمیلی، کمتر از ۳۰ سال داشتند. در صورتی که در ۱۳۷۵، به ترتیب ۴۸،۲٪ ثبت نام شدگان دوره مقدماتی و ۵۳،۹٪ ثبت نام شدگان دوره تکمیلی را تشکیل می دادند. از طرف دیگر سازمان « نهضت سواد آموزی » برای جوانان ۷ - ۱۸ ساله لازم التعلیم (آنهایی که به ویژه به علت عدم دسترسی به دبستان در مناطق روستایی به موقع به تحصیل مشغول نشده اند) دوره ویژه ای شامل پنج سال ابتدایی برای دسترسی حداقل به دانش ابتدایی ترتیب داده بود. در ۱۳۷۰، ۱۵۶۳۲۳ و در ۱۳۷۵، ۱۴۱۴۵۱ جوان در این کلاس ها ثبت نام کرده بودند.

استقبال مطلوب مردم از این دوره های سواد آموزی نشانه تحول شرایط اجتماعی - فرهنگی پی آمد انقلاب است که به ویژه در مناطق روستایی مشاهده می شد. در واقع، گرایش عوام گرای رهبران و خصومت آنان نسبت به اصلاحات ارضی محمد رضا شاه، آنها را از همان فردای انقلاب به اتخاذ سیاست ویژه ای برای بسط و توسعه مناطق روستایی واداشت (Katouzian, 1989). موج جوانان داوطلب که بلافاصله در چهار چوب سازمان جهاد سازندگی به سوی مناطق روستایی روان شد (رجوع کنید به فصل ۶)، تا در آنجا خدمات خود را نه تنها برای سواد آموزی بلکه برای برق رسانی روستاها، لوله کشی آب آشامیدنی، احداث راه ها و مدارس و یا کاردر مزرعه عرضه کنند، فضا و جو اجتماعی این مناطق را به نحو قابل ملاحظه ای تغییر داد. این سیاست دولت که به سرعت نتایج مشخصی به بار آورد، آشکارا بر امیال و آرزوهای مردم روستایی تاثیر گذاشته، آن ها را از سنن ابا اجدادی شان جدا ساخت.

ترویج مدارس و اشتغال به تحصیل انبوه کودکان

از همان اولین سال های پس از پیروزی انقلاب، به شمار کودکانی که در اثر افزایش نرخ جمعیت در سالهای ۱۳۵۰ و اوائل ۱۳۶۰ به سن مدرسه رفتن رسیده بودند، تقاضای قابل ملاحظه اشتغال به تحصیل نیز افزوده شد. در واقع، موسسات آموزشی و نیروهای انسانی موجود در آن زمان به هیچ روی برای ارضای تقاضای فوق کافی نبودند. برای پاسخ به این تقاضا، دولت تصمیم گرفت روزگار تحصیلی را به دو نوبت و گاه به سه نوبت آموزشی تقسیم کند. بین آموزش تحصیلی با کیفیت، دارای برنامه تعلیم و تربیت کامل، و آموزش تحصیلی ای که حد اقل تعلیم و تربیت را برای تعداد وسیعی از کودکان فراهم سازد، دولت مورد اخیر را انتخاب کرد. غالباً مدارس دولتی، در محله های مردمی شهرهای بزرگ و همچنین در روستاها قرار داشتند. دو یا سه گروه دانش آموز، تحصیلات خود را به ترتیب در نوبت های صبح، بعداز ظهر و حتی غروب دنبال می کردند.

با وجود گرایش عمومی به آموزش و تحصیل، آهنگ رشد نرخ اشتغال به تحصیل در کل کشور به ظاهر کند شد و از ۶۹٪ کودکان، پسر و دختر، ۶ تا ۱۴ ساله در ۱۳۵۵ به ۷۴٪ در ۱۳۶۵ رسید. جنگ ایران و عراق و موج پناهندگان افغانی و عراقی که شمار آنها بین ۲ تا ۳ میلیون برآورد می شد، دلایل اصلی کند شدن این آهنگ رشد است. در واقع موج وسیع مهاجران مناطق مرزی جنگ زده به سوی داخل کشور و ورود توده عظیم پناهندگان به سرزمین ایران، به ویژه طی سال های اول جنگ، سازماندهی آموزش و اشتغال به تحصیل را در مناطق مزبور، بویژه در شهرهایی که مهاجران مستقر شده بودند، در هم ریخت. در مناطق شهری، در واقع شاهد کاهش خفیف نرخ اشتغال به تحصیل کودکان پسر و دختر ۶ - ۱۴ ساله هستیم: ۸۷٪ در ۱۳۵۵ در مقابل ۸۳٪ در ۱۳۶۵. علاوه بر تاثیر حضور مهاجران، تغییر تعریف مناطق شهری نیز این کاهش را، توضیح می دهد. در حالی که در ۱۳۵۵، فقط نقاطی که بیش از ۵۰۰۰ نفر سکنه داشت، شهر محسوب می شد، در ۱۳۶۵ شهر به کلیه مناطقی اطلاق می شد که بدون توجه به تعداد جمعیت، دارای یک شهرداری بودند. باید

توجه داشت که در مناطق کمتر از ۵۰۰۰ سکنه، امکانات و وسایل آموزشی مناسب محدود و در نتیجه نرخ اشتغال به تحصیل ضعیف بود. با افزودن این مناطق به مناطق از لحاظ امکانات آموزشی پیشرفته، بدون شک میانگین نرخ اشتغال به تحصیل برای تمام مناطق شهری کاهش یافت.

در روستا های ایران، بر عکس استقبال بسیار خوبی که از تعلیم و تربیت و آموزش به عمل آمد به رشد نرخ اشتغال به تحصیل کودکان پسر و دختر ۶ - ۱۴ سال کمک کرد که از ۵۴٪ در ۱۳۵۵ به ۶۴٪ در ۱۳۶۵ رسید. در این پیشرفت، سهم دختران برتری داشت: در ۱۳۶۵، برای اولین بار ۵۱٪ از دختران ۶ - ۱۴ ساله به مدرسه می رفتند، در حالی که در ۱۳۵۵ این نرخ فقط ۳۷٪ بود، حال آن که نرخ اشتغال به تحصیل پسران که در ۱۳۵۵، ۷۱٪ بود در ۱۳۶۵ به ۷۶٪ افزایش یافت.

سازماندهی آموزش و تحصیل به دو یا سه نوبت در محله های مردمی و در بعضی روستاها به جهت رشد ضعیف امکانات و وسایل مادی و نیروی انسانی، که به محدودیت های بودجه ای ناشی از کاهش قیمت نفت و وخامت بحران اقتصادی مربوط می شد، دست کم تا پایان جنگ (۱۳۶۷) طول کشید. پس از آتش بس و به اجرا گذاشتن نخستین برنامه پنجساله، وضعیت به تدریج بهبود یافت. در مقابل تقاضای مبرم مردم و علیرغم کسری بودجه مزمن، دولت ناگزیر شد که امکانات آموزشی، مادی و انسانی، را افزایش دهد تا مدارس که تا آن زمان چند نوبتی کار می کردند، آهنگ تعلیم و تربیت عادی را باز یابند. ولی شمار بسیار مهم کودکانی که در طی سال های قبل متولد شده، به سن مدرسه رفتن رسیده بودند، باعث شد که امکانات به کار گرفته شده همچنان ناکافی باقی مانده، مانع از آن شود که برنامه تحصیلی یک نوبتی شامل برنامه تعلیم و تربیت و آموزش کامل در کل کشور برقرار گردد.

با وجود این مشکلات، سهم کودکان شاغل به تحصیل به نحو قابل ملاحظه ای افزایش یافت. به نظر می رسد که از این پس، آموزش و تحصیل به رفتار جاری مردم وارد شده و پدر و مادر، چه در مناطق شهری چه در مناطق روستایی، عادت کرده بودند که به طور منظم فرزندان خود را، هم پسر و هم دختر، بلافاصله پس از رسیدن به سن فراگیری و آموزش، در مدارس ثبت نام نمایند. در سال ۱۳۷۵ (1996)، ۸۹٪ پسران و دختران ۶ - ۱۴ ساله در کل کشور (۹۴٪ در مناطق شهری و ۸۹٪ در مناطق روستایی) به تحصیل اشتغال داشتند. این افزایش قابل ملاحظه، به ویژه در ارتباط با رشد نرخ اشتغال به تحصیل در روستاهاست؛ چرا که این نرخ در شهرها از سال های ۱۳۵۰ (1970) بالا بود. به این ترتیب، اشتغال به تحصیل در مناطق روستایی به آنچه در شهرها مشاهده می شد، نزدیک می گشت. در این میان، افزایش نرخ اشتغال به تحصیل دختران در مناطق روستایی که در عرض ۱۰ سال از ۵۱٪ در ۱۳۶۵ به ۷۵٪ در ۱۳۷۵ رسید، این پیشرفت را به وضوح نشان می دهد.

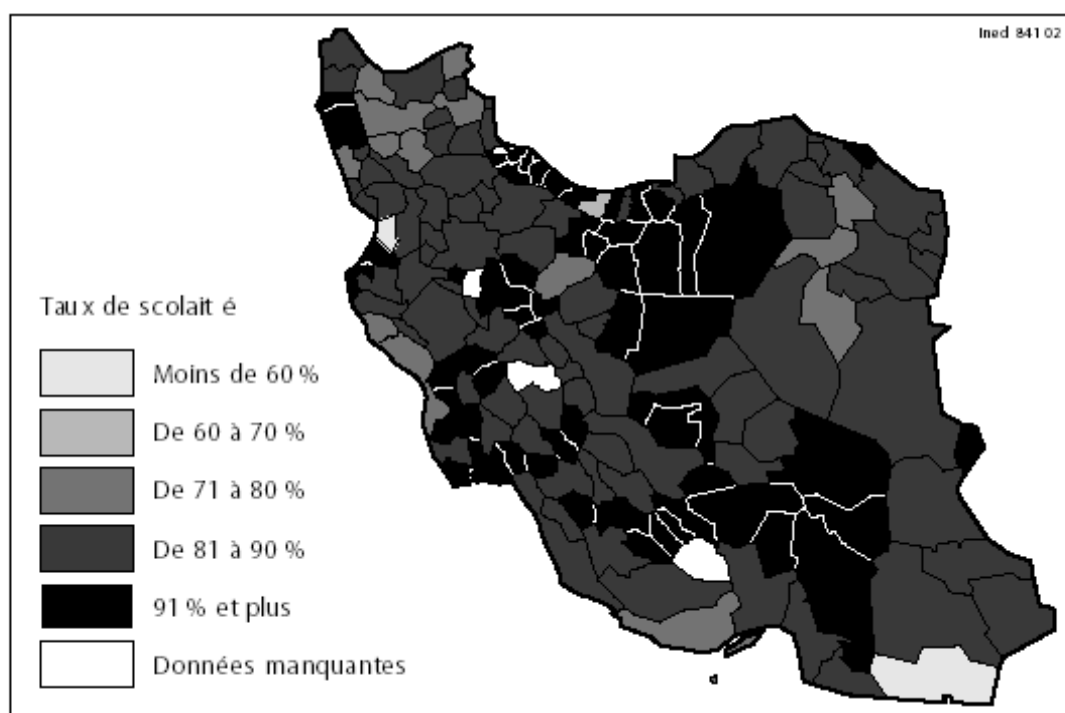
این دوره ها و این نوع مدرسه مسلما از انتقاد بری نبودند. بویژه زمان کوتاه فراگیری و تحصیل، و نیز محتوای برنامه های تعلیم و تربیت، که بسیار سیاسی و حتی اعتقادی بود (Mehran, 1992؛ Paivandi, 1995) قطعا مدرسه نمونه ای به بار نمی آورد. همینطور، داده های مربوط به سواد بر اعلام و ادعای خود افراد در ارتباط با توانایی شان برای خواندن و نوشتن، و این امر با تعریفی که یونسکو از فرد با سواد به دست می دهد مطابقت ندارد. و بالاخره، می توان به سازماندهی تعلیم و تربیت و بخصوص به برنامه های ناقص آن ایراد گرفت که آموزشی متنوع را عرضه نکرده و به فراگیری حداقل معلومات محدود می شوند، و نیز به اندازه کافی به بسط شناخت و بیداری استعداد و هوش کودکان کمک نمی کنند. با این همه باید گفت که این وضعیت تحصیلی، جهت گیری جدید جامعه را نسبت به آموزش و تعلیم و تربیت نشان می دهد. پیش

از انقلاب، هرگز مدرسه به این صورت از طرف مردم به خصوص در نواحی روستایی با استقبال روبرو نشده بود. این گرایش جدید، دگرگونی عمیق زمینه اجتماعی - فرهنگی را به نمایش می‌گذارد که در بطن آن بخش قابل ملاحظه ای از مردم، بر خلاف پیش داوری های معمول، به آموختن و تحصیل تمایل پیدا کردند.

به علاوه، از زمان استقرار جمهوری اسلامی، مدرسه که به برکت توزیع هرچه گسترده تر، هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی، برای انبوه کودکان امکان دستیابی به دانش و سواد را فراهم آورده، به نظر می‌رسد که بالاخره عملکرد همگون ساز خود را اعمال می‌نماید (Fargues, 1994). مقایسه نقشه هایی که نرخ سواد آموزی کودکان ۶ - ۱۴ ساله را در مقیاس شهرستان و به ترتیب منطقه شهری و روستایی برای سال های ۱۳۵۵، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ نشان می‌دهند، به خوبی آشکار می‌سازند که پیشرفت فوق العاده چشمگیری، به ویژه در مناطق روستایی، بعد از انقلاب ۱۳۵۷، رخ داده است (نقشه های ۱ تا ۶). در ۱۳۷۵، به نظر میرسد بجز حدود بیست شهرستان حاشیه ای، واقع در جنوب شرقی، شمال غربی و جنوب غربی، بقیه کشور از نظامی آموزشی برخوردار است که قادر بوده به نحوی همگون بخش عظیمی از کودکان به سن تحصیل رسیده را، جذب نماید.

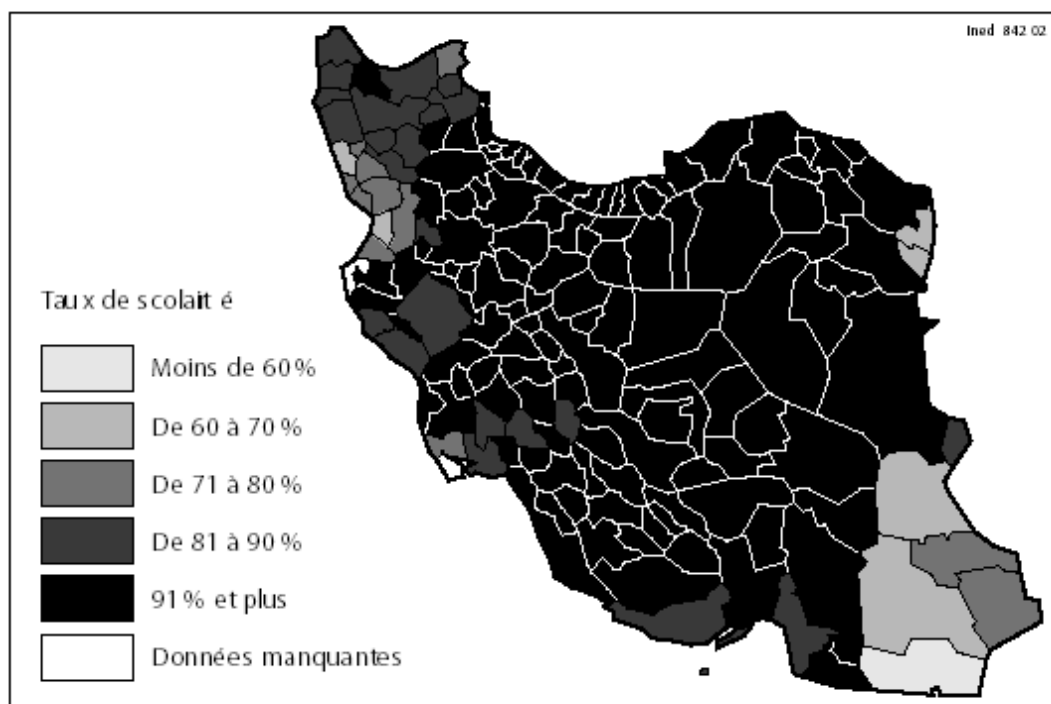
این همگون سازی از نقطه نظر دسترسی به دانش و سواد، که ۹۴٪ کودکان ۶-۱۴ ساله را در شهرها و ۸۲٪ آنان را در روستاها در برمی‌گیرد، و افزایش میانگین مدت اشتغال به تحصیل مردم که از ۲٫۵ سال در ۱۳۵۵ به ۳٫۵ سال در ۱۳۶۵ و ۴٫۹ سال در ۱۳۷۵ می‌رسد، حاکی از آن است که مدرسه همچنین قادر به اعمال عملکرد سیاسی خود بوده است. در واقع با توزیع همگون آموزش و تعلیم و تربیت، دولت اسلامی، مانند هر دولت نوگرا و غیر مذهبی، روند ایجاد یک ملت را به جریان می‌اندازد.

نقشه ۱- سهم کودکان ۶-۱۴ ساله شاغل به تحصیل (مناطق شهری - ۱۳۵۵)



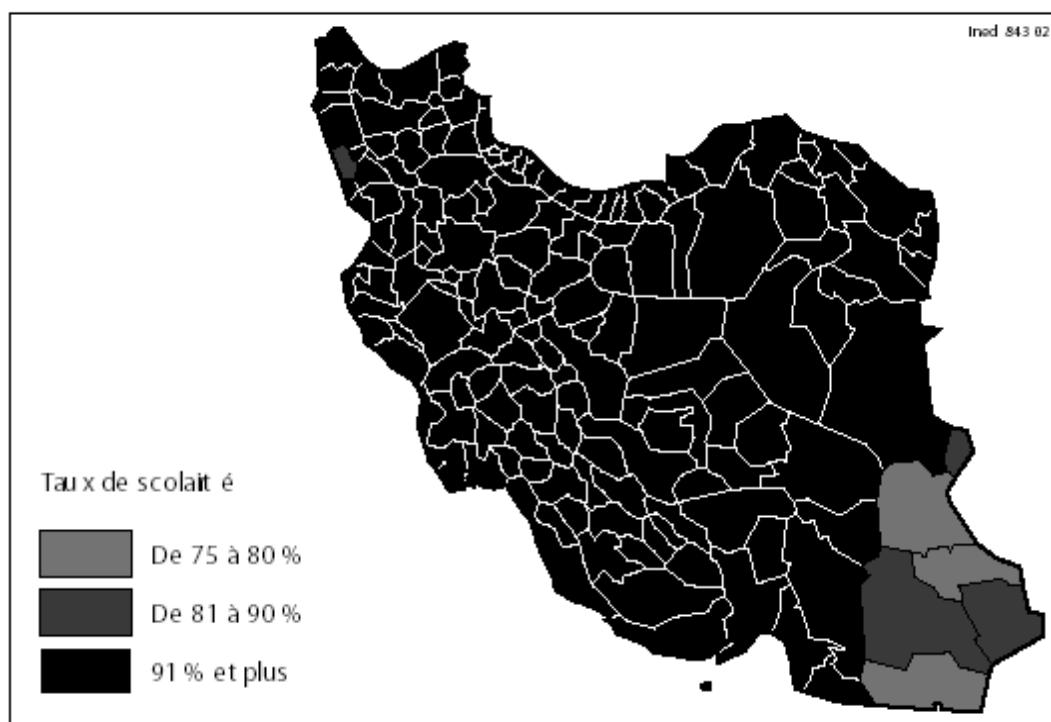
عنوان مقیاس ها: نرخ شاغلان به تحصیل: کمتر از ۶۰٪؛ بین ۶۰ تا ۷۰٪؛ از ۷۱ تا ۸۰٪؛ از ۸۰ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ به بالا؛ فاقد داده

نقشه ۲- سهم کودکان ۶-۱۴ ساله شاغل به تحصیل (مناطق شهری - ۱۳۶۵)



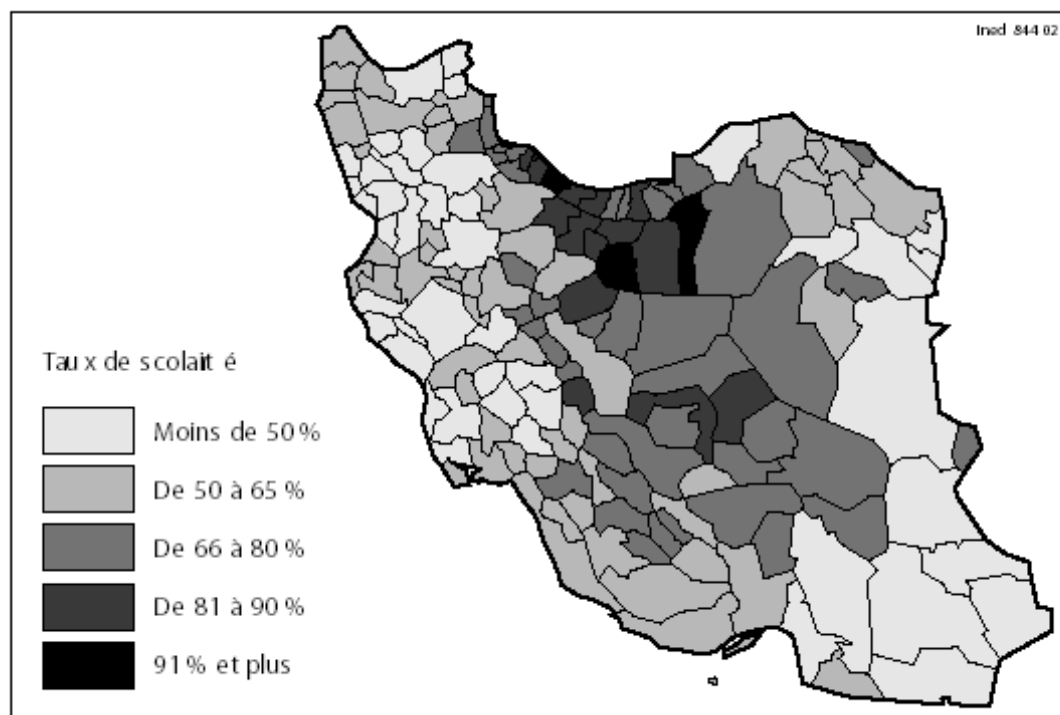
عنوان مقیاس ها: نرخ شاغلان به تحصیل: کمتر از ۶۰٪؛ بین ۶۰ تا ۷۰٪؛ از ۷۱ تا ۸۰٪؛ از ۸۰ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ به بالا؛ فاقد داده

نقشه 3- سهم کودکان 6-14 ساله شاغل به تحصیل (مناطق شهری - 1375)



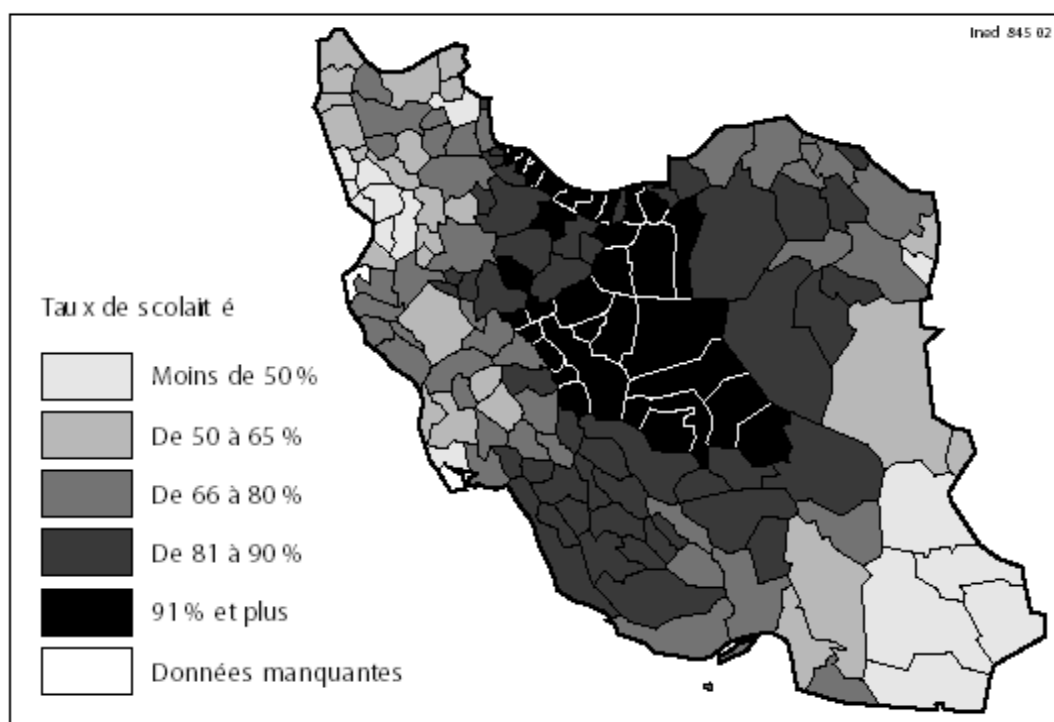
عنوان مقیاس ها: نرخ شاغلان به تحصیل: بین ۷۵ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ از ۹۱٪ به بالا

نقشه 4- سهم کودکان 6-14 ساله شاغل به تحصیل (مناطق روستایی - 1355)



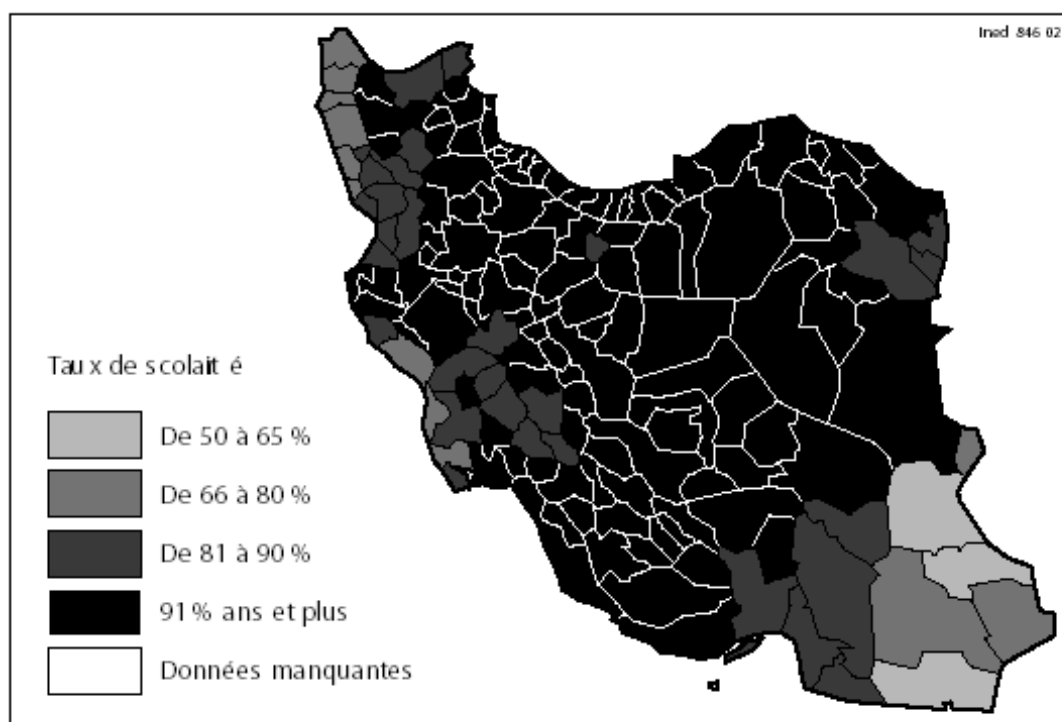
عنوان مقیاس ها: نرخ شاغلان به تحصیل؛ کمتر از ۵۰٪؛ بین ۵۰ تا ۶۵٪؛ از ۶۶ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ از ۹۱٪ به بالا

نقشه ۵- سهم کودکان ۶-۱۴ ساله شاغل به تحصیل (مناطق روستایی- ۱۳۶۵)



عنوان مقیاس ها: نرخ شاغلان به تحصیل: کمتر از ۵۰٪؛ بین ۵۰ تا ۶۵٪؛ از ۶۶ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ به بالا؛ فاقد داده

نقشه ۶- سهم کودکان ۶-۱۴ ساله شاغل به تحصیل (مناطق روستایی - ۱۳۷۵)



عنوان مقیاس ها: نرخ شاغلان به تحصیل: از ۵۰ تا ۶۵٪؛ از ۶۶ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ به بالا؛ فاقد داده

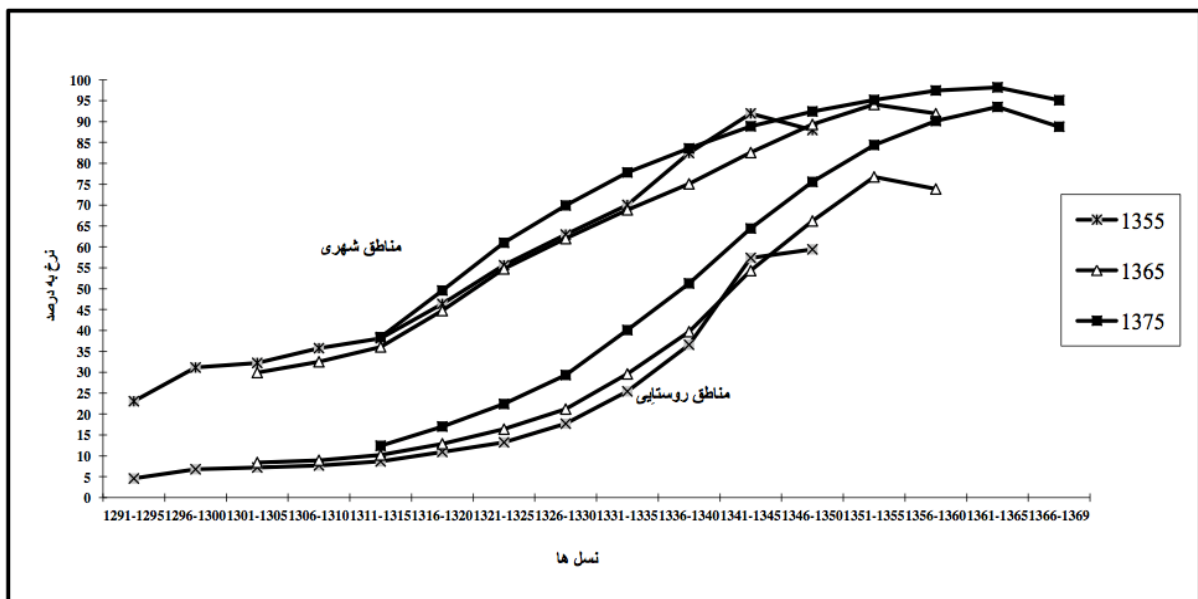
۴ - از فاصله بین نسل ها و نابرابری بین زن و مرد تا تقسیم هر چه متعادل تر امکانات دسترسی به دانش

اشتغال به تحصیل جمعیت شهری، اشتغال به تحصیل جمعیت روستایی

یکی از جنبه هایی که در توسعه آموزش و تعلیم و تربیت کمتر مورد بررسی قرار گرفته این است که مدرسه در آغاز و تا زمانی که در تمام مناطق گسترده شود و اکثریت کودکان را در برگیرد، نقش متمایز کننده را دارد تا نقش همگون ساز (Fargues, 1994b). بر این مبنای، در ایران افرادی که در آغاز قرن متولد شده بودند، به دلیل استقرار با تاخیر نظام آموزشی و تحصیلی، همان شانس دست یابی به دانش را نداشتند که نسل های متولد بعد از دهه 1330 (1950) که توانستند از تعمیم آموزش و تحصیل بهره مند شوند. به این ترتیب، همزیستی بین نسل ها در ۱۳۵۵ (1976) دچار تباین گشت: از یکسو بزرگسالان که اکثرا بیسواد بودند ولی مواضع مسلط را در جامعه اشتغال می کردند، و از سوی دیگر، جوانان که اغلبشان تحصیل کرده بودند و به جهت سنشان در مواضع ثانوی قرار داشتند. برعکس در ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵، از آنجا که بخشی از این جوانان عمدتا بواسطه پیشرفت مداوم ترویج و توزیع مدرسه وسیعا باسواد شده و با رسیدن به سن بلوغ به صفوف بزرگسالان پیوسته بودند، این ترکیب ظاهرا کمتر متباین بود.

ولی بلافاصله بایستی یاد آوری کرد که، این نسل ها طی سال های طولانی هم بر حسب محل اقامتشان و خصوصا بر حسب جنس، از هم متمایز بودند. در واقع در بالا دیدیم که مدرسه ابتدا در نواحی شهری رواج یافت؛ بنا براین شانس دسترسی به مدرسه برای افرادی که در شهرها زندگی می کردند خیلی بیشتر بود تا برای آنها که در روستاها سکونت داشتند (نمودار ۱)

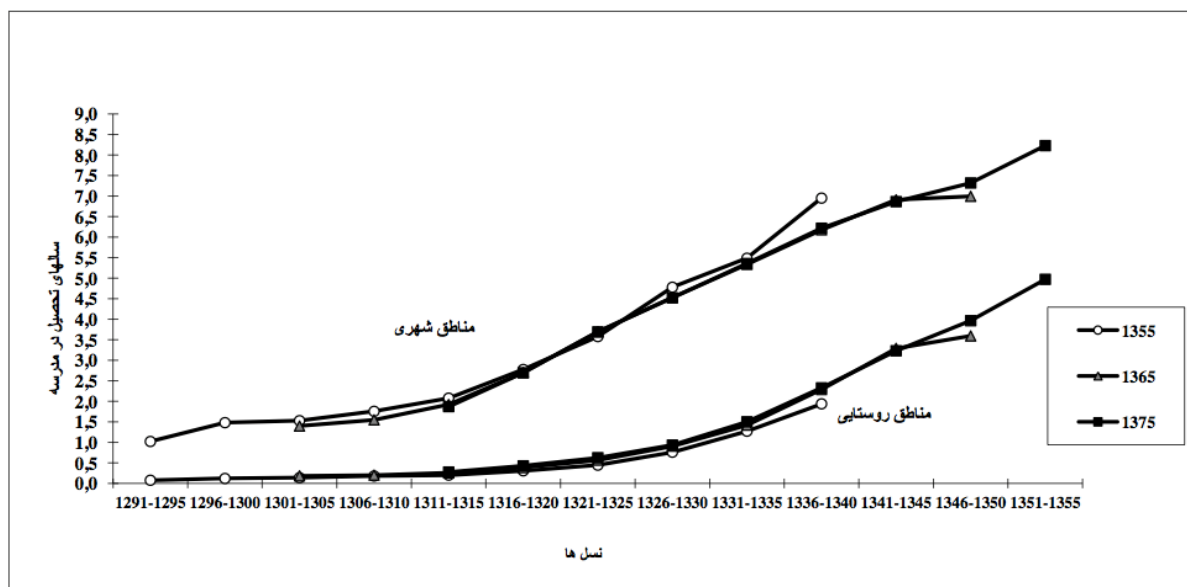
نمودار ۱ - نرخ سواد آموزی کل جمعیت بر حسب نسل و به تفکیک مناطق شهری و روستایی



در حالی که در شهرها کمی بیش از ۲۰٪ افراد متعلق به نسل ۱۲۹۱-۱۲۹۵ (۱۹۱۲-۱۹۱۶) با سواد بودند، تقریباً کلیه افراد همان نسل در روستاها بیسواد بودند. در این مناطق، برای اولین بار نرخ باسوادی متولدین سال های ۱۳۳۱-۱۳۳۵ (۱۹۵۲-۱۹۵۶) به سطح نرخ با سوادی متولدین سال های ۱۲۹۱-۱۲۹۵ ساکنان مناطق شهری رسید. بنا براین، از این نقطه نظر جمعیت روستایی، ۴۰ سال از جمعیت شهری عقب مانده بود. از آن به بعد، این فاصله با سرعت شروع به کاهش می کند به نحوی که در مناطق روستایی، نرخ سواد آموزی نسل های ۱۳۵۶-۱۳۶۰ (۱۹۷۷-۱۹۸۱) به نرخ نسل های ۱۳۴۶-۱۳۵۰ (۱۹۶۷-۱۹۷۱) در مناطق شهری نزدیک شد: به ترتیب ۹۰٪ و ۹۲٪. این نسل ها تنها ۱۰ سال نسبت به جمعیت شهری عقب تر بودند. به علاوه این پیشرفت مهم در نواحی روستایی با ارتقاء میانگین مدت اشتغال به تحصیل همراه بود که از ۴ سال برای نسل های متولد ۱۳۴۶-۱۳۵۰ (۷،۳ سال برای همان نسل ها در مناطق شهری) به ۵ سال برای نسل های متولد ۱۳۵۱-۱۳۵۵ (۸،۲ سال در مناطق شهری) رسید (نمودار ۲).

اختلاف زمانی اشتغال به تحصیل بین جمعیت روستایی و جمعیت شهری، مسلماً باعث تمایز ترکیب این دو جامعه روستایی و شهری که با آهنگ یکسانی متحول نشده بودند، شد. ترکیب جامعه روستایی که جمعیتی وسیعاً بیسواد در تمام گروه های سنی را تا پایان سال های دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) در برمی گرفت، متعادل بود. سپس در سال های دهه های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ (۱۹۷۰-۱۹۸۰) بین جوانان و کودکان، که با نسبتی بسیار بالا به تحصیل اشتغال داشتند، و بزرگسالان بیسواد تعارضی پدید آمد. این ترکیب جامعه روستایی، احتمالاً فقط در آغاز دهه آینده است که این باربه واسطه با سواد شدن تمامی گروه های سنی، تعادل خود را باز می یابد.

نمودار ۲ - میانگین تعداد سال های تحصیلی بر حسب نسل و به تفکیک مناطق شهری و روستایی



تحول ترکیب جامعه شهری به آنچه که در جامعه روستایی مشاهده شده بود، شبیه بود منتهی از لحاظ زمانی جلوتر اتفاق افتاده بود: از همان دهه ۱۳۰۰ (۱۹۲۰)، با پیشرفت منظم اشتغال به تحصیل عدم تعادل ظاهر شد و ناپدید نگردید مگر در سال های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) که نوعی تعادل بین گروه های سنی مشاهده می شود. بنابراین مدت زمان انتقالی گذار از یک تعادل به تعادل دیگر بین نسل ها برای روستاییان خیلی کوتاه تر از شهرنشینان بود. به علاوه این دو جمعیت همواره از نقطه نظر سطح آموزش و تحصیلات از یکدیگر متمایز می شوند. هر چند توسعه آموزش و تحصیل طی سال های دهه

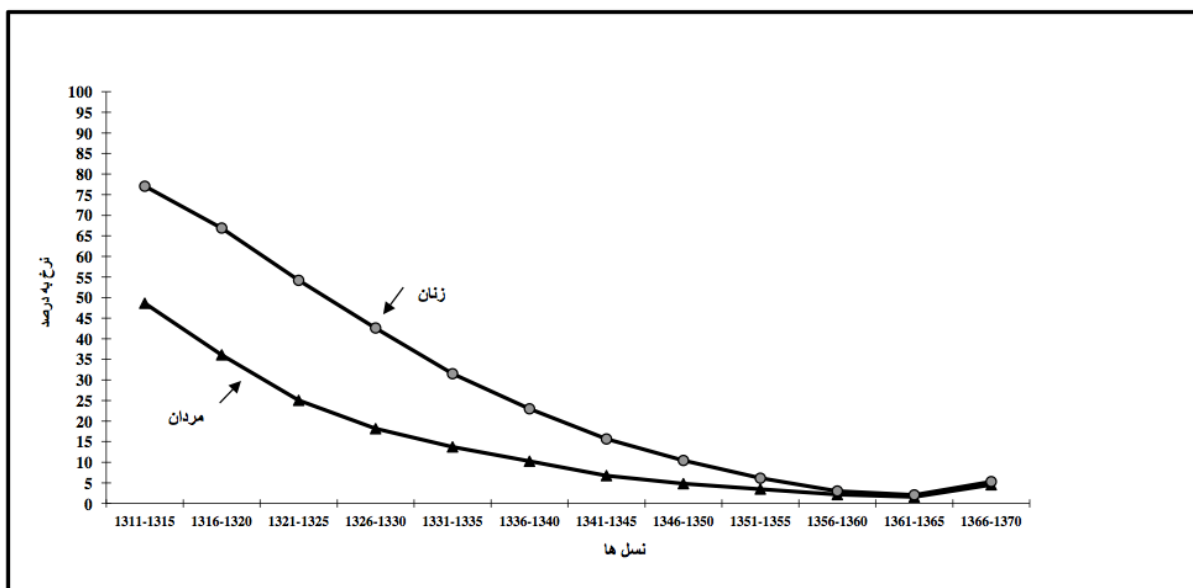
۱۳۶۰، به جمعیت روستایی، خصوصاً به نسل های جوانتر، امکان داد که به شکل قابل ملاحظه ای عقب ماندگی خود را جبران کنند، ولی این جمعیت همچنان بایستی به این پیشرفت ادامه دهد تا به سطح آموزشی جمعیت شهری برسد.

اشتغال به تحصیل مردان، اشتغال به تحصیل زنان

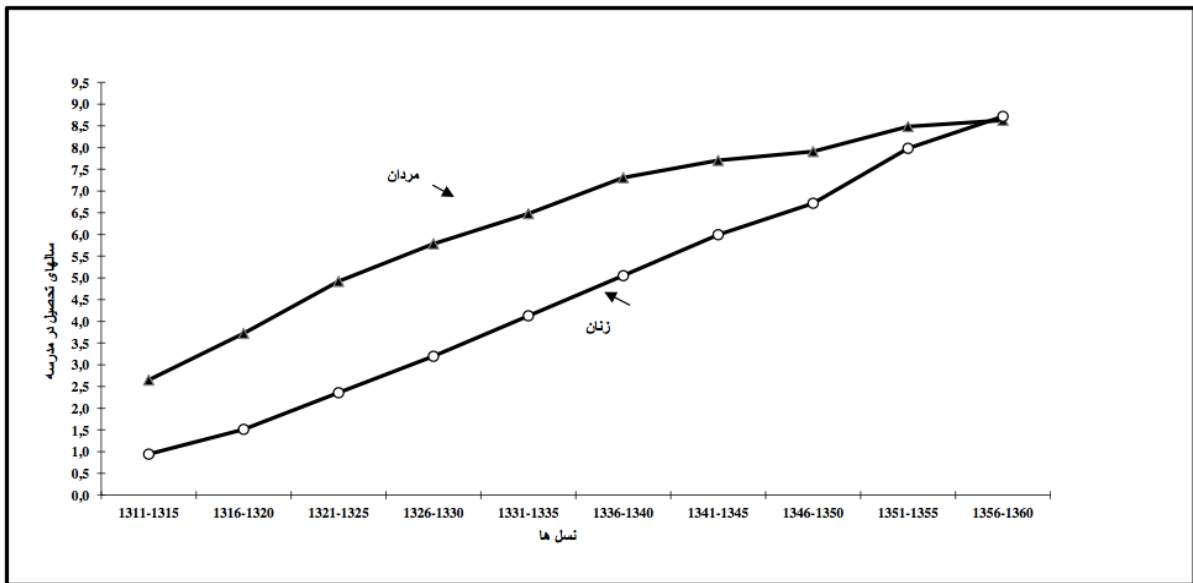
موضوع مهمتر، نابرابری زنان و مردان متعلق به یک نسل در دسترسی به سواد و دانش است. در ایران، جامعه که ترجیح می داد تحصیل و آموزش منحصرراً خاص پسران باشد، چندین دهه در مقابل گشودن درهای مدرسه به روی دختران مقاومت کرد. این امر منجر شد که نقش تفکیک کننده مدرسه، این بار بین زنان و مردان متعلق به یک گروه سنی، برای یک دوره معین حفظ شود. با توجه به توزیع پراکنده و ناهماهنگ مدرسه، ابتدا در شهرها و سپس در روستاها، این دختران ساکن مناطق شهری بودند که ابتدا تفاوت با پسران هم نسل خویش را دریافتند. در شهرها (نمودار ۳) قدر مطلق کسری سواد آموزی زنان نسبت به مردان به 28 واحد، برای نسل های متولد سال های ۱۳۱۱-۱۳۱۵ (1932-1936) می رسید (مردان کمتر از زنان بیسواد بودند). سپس نابرابری بین زن و مرد از لحاظ دسترسی به سواد و آموزش افزایش یافته و قدر مطلق آن به نقطه اوج خود یعنی 31 واحد، برای نسل های متولد ۱۳۱۶-۱۳۲۰ (1937-1941) رسید. این نسل ها در واقع با نسل های ۱۳۲۱-۱۳۲۵ (1942-1946)، نسل هایی را تشکیل می دادند که برای آن ها نابرابری بین زنان و مردان از نظر دسترسی به مدرسه بیش از همه بود. با این حال بایستی منتظر نسل های ۱۳۳۱-۱۳۳۵ (1952-1956) شد تا زنان متعلق به این نسل ها فاصله خود را با مردان هم نسل خویش از حیث دسترسی به سواد و دانش به طور محسوس کاهش دهند. از آن پس، این فاصله همچنان در حال کاهش است و این امر خود گواه پیشرفت قابل ملاحظه زنان نسل جوان است که عملاً به همان سطح سواد آموزی مردان دست یافتند.

از سوی دیگر، زنان متولد در سال ها دهه ۱۳۳۰ و پس از آن، با طولانی کردن دوران تحصیل خود، نه تنها عقب ماندگی خود را از لحاظ سطح تحصیلات جبران کرده، بلکه حتی از سطح تحصیلات مردان نیز گذشته اند (نمودار ۴)

نمودار ۳- سهم افراد بی سواد برحسب جنس و نسل (مناطق شهری)



نمودار ۴- تعداد متوسط سال های تحصیلی بر حسب جنس و نسل (مناطق شهری)



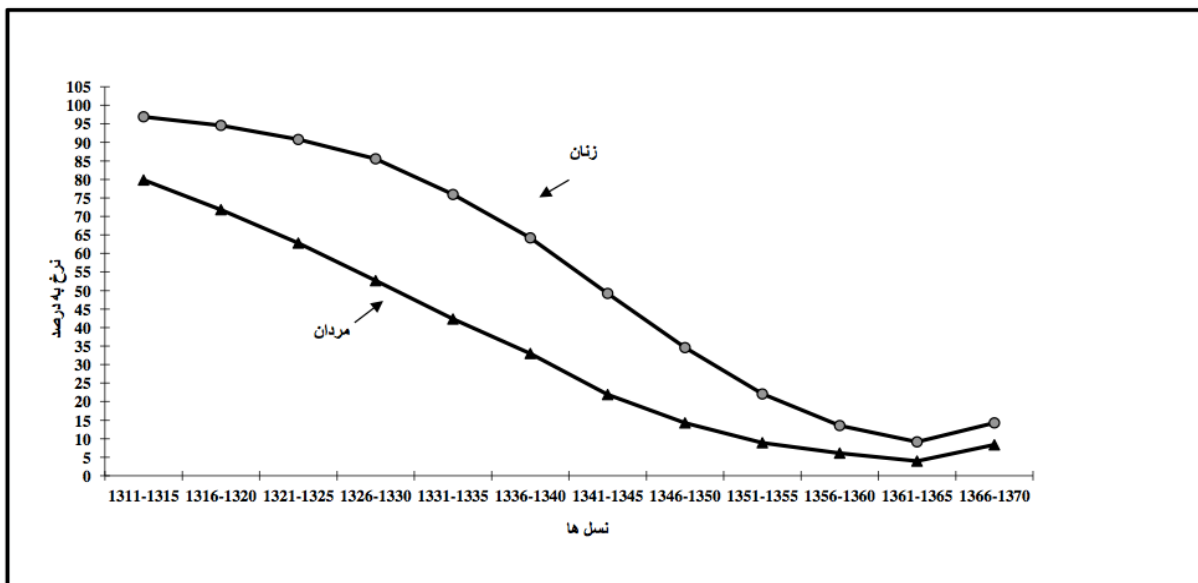
نابرابری میانگین سال های تحصیل مردان و زنان متعلق به نسل های متولد سال های ۱۳۱۰ بسیار ضعیف بود، اما برای نسل های بعدی عمیق تر شد و برای متولدین سال های ۱۳۲۱-۱۳۳۰ (۱۹۴۲-۱۹۵۱) به نقطه اوج خود رسید (۲٫۶ سال اختلاف)، سپس به آهستگی کاهش یافت و آنگاه برای نسل های ۱۳۵۶-۱۳۶۰ (۱۹۷۷-۱۹۸۱) برعکس شد: ۸٫۶ سال برای مردان در مقابل ۸٫۷ سال برای زنان. می توان افزایش مداوم طول مدت تحصیلی زنان شهری متولد سال های دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) به بعد را یکی از دلایل اصلی کاهش باروری، که از نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) مشاهده شده است، تلقی کرد.

بر خلاف زنان شهری، زنان روستایی که به نسل های متولد دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰) تعلق داشتند، از لحاظ دسترسی به سواد و دانش در وضعیتی تقریباً برابر با مردان هم نسل خویش قرار داشتند (نمودار ۵، صفحه بعد). نابرابری بین دو جنس از حیث دسترسی به مدرسه به وضوح در نسل های متولد ۱۳۱۶-۱۳۲۵ (۱۹۳۷-۱۹۴۶)، ظاهر می شوند. این نابرابری سپس شدت بیشتری یافته و برای نسل های ۱۳۳۱-۱۳۳۵ (۱۹۵۲-۱۹۵۶)، به بالاترین حد خود، قدر مطلق ۳۴ واحد، می رسد. بایستی منتظر نسل های متولد سال های ۱۳۵۱-۱۳۵۵ (۱۹۷۲-۱۹۷۶) شد تا عاقبت این نابرابری بین دو جنس کاهش یابد. نابرابری نرخ اشتغال به تحصیل مردان و زنان متعلق به نسل های ۱۳۶۱-۱۳۶۵ که تنها به قدر مطلق ۵ واحد می رسد، با توجه به بالا رفتن هرچه بیشتر نرخ اشتغال به تحصیل کودکان دختر برقراری یک تعادل جدید بین دو جنس در این زمینه را در سالهای آینده نوید می دهد. مناسب است که بر پیشرفت نسل زنان جوان و دختران متولد بین ۱۳۵۱ و ۱۳۶۴ (۱۹۷۲ و ۱۹۸۵) که با عملاً بیست سال تاخیر نسبت به زنان ساکن مناطق شهری همان راه کوتاه شدن تدریجی فاصله دسترسی به سواد و دانش را با مردان هم نسل خود می پیمایند، تاکید کنیم. مقایسه میانگین طول مدت تحصیل بر حسب جنس و نسل، تقریباً با یک نسل تفاوت، همان تحول را نشان می دهد (نمودار ۶ صفحه بعد). از یک تعادل تقریباً کامل برای نسل های ۱۳۱۱-۱۳۲۰ (۱۹۳۲-۱۹۴۱)، تدریجاً به عدم تعادلی گذر می کنیم که برای نسل های ۱۳۴۱-۱۳۴۵ (۱۹۶۲-۱۹۶۶) به میانگین فاصله مدت تحصیلی مردان و زنان به ۲٫۵ سال می رسد: به طور متوسط فقط ۲ سال مدرسه برای زنان در مقابل ۴٫۵ سال برای مردان. میانگین طول مدت تحصیلی برای نسل های ۱۳۵۶-۱۳۶۰ (۱۹۸۱-۱۹۸۱)

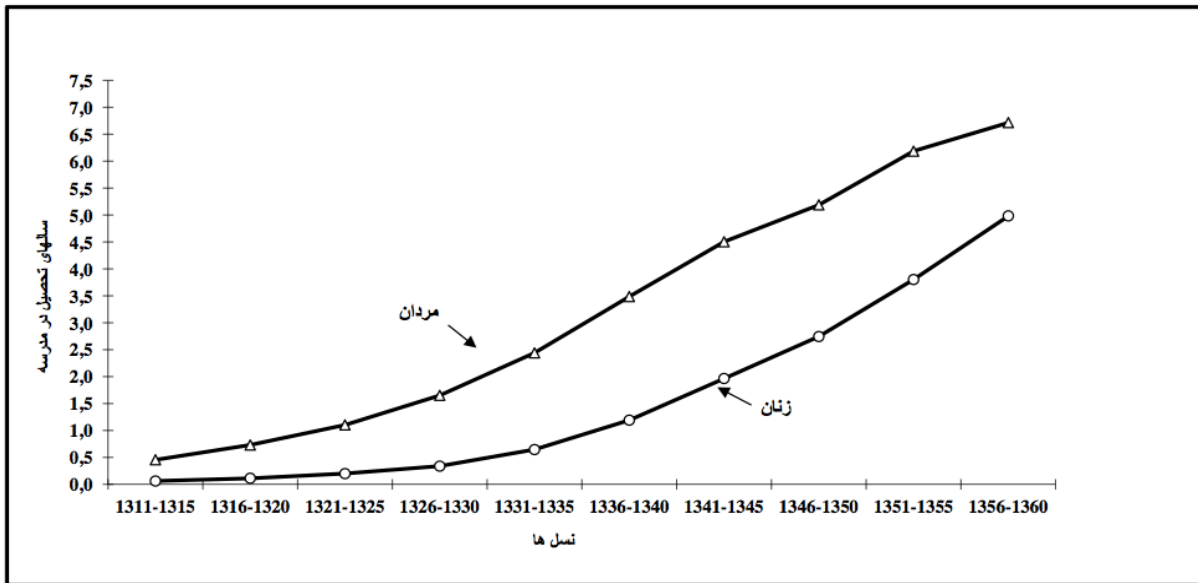
(1977) برای زنان به 5 سال در مقابل 6,7 سال برای مردان همان نسل می رسد که 1,7 سال فاصله رانشان می دهد. در نسل های اخیر، گرچه هنوز نابرابری وجود دارد ولی زنان راه تعادل جدیدی را که به زودی حاصل خواهد شد، آغاز کرده اند. با این همه، پیشرفت زنان، که از دهه قبل مشاهده شده، گواهی است بر تغییر ذهنیت مردم روستا که به نظر می رسد در مورد اشتغال به تحصیل زنان دیگر کمتر تردید به خود راه می دهند. با توجه به این تغییر، باید منتظر بود که نسل های بعدی هرچه بیشتر برابرگرا باشند و در نتیجه جامعه روستایی با آهنگی به اندازه کافی سریع به سوی تعادل جدید سمت گیری کند. همینطور ممکن است که دسترسی نسل های زنان متولد دهه 1340 (1960) و سال های بعدی به دانش، که نسبتاً مدت بیشتری را در مدرسه گذرانده اند، بر رفتار باروری آنان تاثیر گذاشته و آن هارا به مهار باروری خویش کشانده باشد.

بررسی این منحنی ها، دوباره امکان می دهد که رشد و توسعه پیگیر آموزش و تحصیل را که بعد از انقلاب ابعاد قابل ملاحظه ای، به ویژه در روستا ها، یافت، مورد تاکید قرار دهیم. این نظم و تناسب، که جمهوری اسلامی باید این بار تحت قوه محرکه انقلاب و به خصوص به واسطه تقاضای دیر پای جامعه می پذیرفت، شرایطی را به دنبال داشت که در آن مدرسه عاقبت توانست عملکرد همگون ساز خود را اعمال نماید.

نمودار ۵- سهم افراد بی سواد برحسب جنس و نسل (مناطق روستایی)



نمودار ۶ - تعداد متوسط سال های تحصیلی بر حسب جنس و نسل (مناطق روستایی)



۵ - کاهش فاصله بین زنان و مردان در دسترسی به آموزش □ تحصیلی

مشاهده پیشرفت قابل ملاحظه اشتغال به تحصیل زنان از زمان انقلاب ۱۳۵۷ برخلاف تمام پیش داوری ها و استنباط های پیش ساخته ای است که بسته شدن جامعه به روی زنان را پس از استقرار جمهوری اسلامی مطرح می کردند. علاوه بر آن، افزایش سطح تحصیلات زنان ایرانی که به آنها اجازه داد تا فاصله خویش را با مردان از حیث میانگین طول مدت تحصیلی کاهش دهند، به طور کلی همان تحولی را دنبال کرد که در کشورهای عرب و مسلمان نظیر، الجزایر، مصر، مراکش، سوریه و تونس، مشاهده شده است، حال آن که این کشورها از رژیم های سیاسی و اعتقادی متفاوتی برخوردار هستند. هم در ایران و هم در کشورهای مزبور، زنان متعلق به نسل های متولد سال های دهه ۱۳۳۰ شروع به طولانی کردن مدت تحصیل خود کردند. نسل های بعدی که از توسعه پیگیر آموزش و تحصیل بهره بردند، مدت تحصیلات خود را طولانی تر کرده و بدین ترتیب فاصله خود را در این زمینه بامردان کاهش دادند. به این ترتیب، فاصله میانگین طول مدت تحصیلی بین مردان و زنان متولد سال های اول دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، به ۱٫۳ سال در ایران و تقریباً به ۱٫۵ سال (۱۹۹۴a) (Fargues, در کشورهای فوق الذکر رسید. در نتیجه، سیاست، یا دقیق تر بگوئیم بینش مذهبی رهبران ایران که در واقع نسبت به زنان بسیار نامساعد بود، مانع آن نشد که زنان ایرانی به مانند زنان کشورهای مسلمان مزبور، که رهبران سیاسی در آنها بیشتر آرمان های لائیک در سردارند، راه مدرسه را پیش گیرند.

در اینجا، بینش مذهبی مقامات سیاسی با قدرت و پویایی جامعه ای که از انقلابی بر آمده است، که مردان و زنان در آن توده وار شرکت کرده بودند، تصادم می کند. باید فهمید که انتظارات و امید هایی که مردم را به سرنگونی رژیم کشاند، بسیار بزرگ بود؛ رهبران جنبش انقلابی که بعدها مسئولان سیاسی شدند، وسیعاً این انتظارات را بحساب می آوردند. آنها، همانطور که مردم خواستار آن بودند، عدالت برای همه، که از آن عدالت اجتماعی و اقتصادی مستفاد می شد، را تمجید کردند. بنا براین دولت اسلامی ناگزیر بود سیاستهای توسعه اجتماعی - اقتصادی را، با شروع کردن از مدرسه، بویژه

در مناطق بسیار محروم¹²⁴، تعقیب کرده و یا سازمان دهد. علاوه بر این جوانان اسلامی متعهد، اعم از زن و مرد، که بنا بر تفسیر نوگرایانه ای از اسلام، «جامعه اسلامی» را عادلانه ترین جوامع برای همگان تعریف می کردند، رهبران جدید را بیشتر به رعایت تعهداتی که طی روزهای انقلابی سپرده بودند، وادار می کردند¹²⁵. این جامعه در جوش و خروش که بی نهایت سیاسی شده و به برکت انقلاب به قدرت خویش آگاه بود، یقیناً نسبت به اتخاذ گرایش تبعیض آمیز رهبران در قبال اشتغال به تحصیل زنان، فعالانه و اکنش نشان می داد. مضافاً این که زنان، از تظاهرکننده ساده گرفته تا طرفداران جریان های سیاسی، عوامل و بازیگران انقلاب محسوب می شدند (Keddie, 1981؛ Adelkhah, 1991؛ Vieille & Khosrokhavar, 1993؛ Nashat, 1993). در نتیجه، آنان از حقوقی که تا بحال در اثر کوشش های خود کسب کرده بودند، دفاع می کردند. بالاخره اضافه کنیم که به گونه ای متناقض، نظام تحصیلی تحت حمایت جمهوری اسلامی، شک و تردید والدین در ارتباط با اشتغال به تحصیل دختران، به ویژه در مناطق روستایی، را رفع کرد. اگر در سپردن دختران خود به مدارس رژیم سابق که حامل ارزش های «غربی» بودند، ارزش هایی که مورد دفاع رژیمی غیر مردمی بود، تردیدی وجود داشت، برای امتناع از تعلیم و تربیتی که توسط یک قدرت مسلم اخلاقی مستقر شده بود، دیگر انگیزه ای وجود نداشت.

سطح آموزش □ تحصیلی مردان و زنان

زمینه جدید اجتماعی که به دنبال انقلاب پدید آمده بود، نه تنها اشتغال به تحصیل زنان بلکه طولانی کردن تحصیلات آنان را نیز تشویق کرد. صحت این مدعا را می توان با بررسی تفاوت در دستیابی به سطوح مختلف تحصیلی بر حسب جنس و نسل معلوم کرد.

ابتدا در شهرها (نمودار ۷ - صفحه بعد)¹²⁶، نسل های ۱۳۰۶-۱۳۳۰ (۱۹۴۱-۱۹۲۷) از حیث سطح آموزش ابتدایی، نابرابر ترین نسل ها هستند. اشتغال به تحصیل تعداد هرچه بیشتر زنان متعلق به نسل های بعدی در مدرسه ابتدایی به سرعت فاصله آنها را با مردانی که این سطح تحصیلی را داشتند¹²⁷، کاهش داد. این فاصله حتی برای نسل های ۱۳۴۱-۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۶۲) برعکس شده و سپس در حد ۱٫۶٪ به نفع پسران نسل های ۱۳۶۱-۱۳۶۵ (۱۹۸۶-۱۹۸۲) قرار می گیرد.

دلیل اصلی کاهش و حتی وارونه شدن آن، این است که اکثریت مردان نسل هایی که بعد از دهه ۱۳۲۰ (۱۹۴۰) متولد شده بودند به تحصیل در سطح متوسطه ادامه دادند. بنا بر این، نابرابری بین مرد و زن از حیث دستیابی به دانش در سطح آموزش متوسطه خود را نمایان می سازد که نقطه اوج آن را نسل های ۱۳۳۶-۱۳۴۰ (۱۹۶۱-۱۹۵۷) تجربه می کنند. زنانی که پس از نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) متولد شده بودند، از طریق ادامه تحصیل، فاصله با مردان در دستیابی به

¹²⁴ نتایج سیاست توسعه اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی، به ویژه در مناطق روستایی، در فصل بعد ارائه شده اند.

¹²⁵ اکثریت این جوانان مسلمان بعدها یک جریان سیاسی را تشکیل دادند که ناظران سیاسی امروزه آن را «چپ اسلامی» می نامند.

¹²⁶ براساس نتایج سرشماری ۱۳۷۵، آخرین نسل هایی که مورد توجه قرار گرفته اند عبارت اند از نسل های ۱۳۶۱-۱۳۶۵ (۱۰-۱۴ ساله در ۱۳۷۵)، برای سطح تحصیلات ابتدایی، نسل های ۱۳۵۶-۱۳۶۰ (۱۵-۱۹ ساله در ۱۳۷۵) برای سطح تحصیلات متوسطه و بالاخره نسل های ۱۳۵۱-۱۳۵۵ (۲۰-۲۴ ساله در ۱۳۷۵) برای سطح تحصیلات دانشگاهی.

¹²⁷ برای هر یک از این سه سطح تحصیلی، فاصله بین دو جنس بر حسب نسل با کسر سهم مردان از سهم زنان که هر دو به سطح تحصیلی مربوطه دسترسی یافته بودند، ارزیابی شده است.

سطح متوسطه را کاهش می دهند تا این که برای نسل های متولد ۱۳۵۶-۱۳۶۰ (۱۹۷۷-۱۹۸۱) این فاصله در حد ۱,۸٪ قرار می گیرد.

نابرابری بر حسب جنس و نسل در دستیابی به آموزش عالی، برای نسل های ۱۳۰۶-۱۳۱۰ (۱۹۲۷-۱۹۳۱) کمتر از ۳٪ بوده است، که سپس با سرعت افزایش یافته و به ۹,۲٪ برای نسل های متولد بین ۱۳۲۰-۱۳۲۶ (۱۹۵۱-۱۹۴۷) (نسل های بسیار نابرابر) می رسد. بعد از آن، این نابرابری سیر نزولی را آغاز کرده و برای نسل های ۱۳۵۱-۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۷۲) به فقط ۱,۸٪ می رسد.

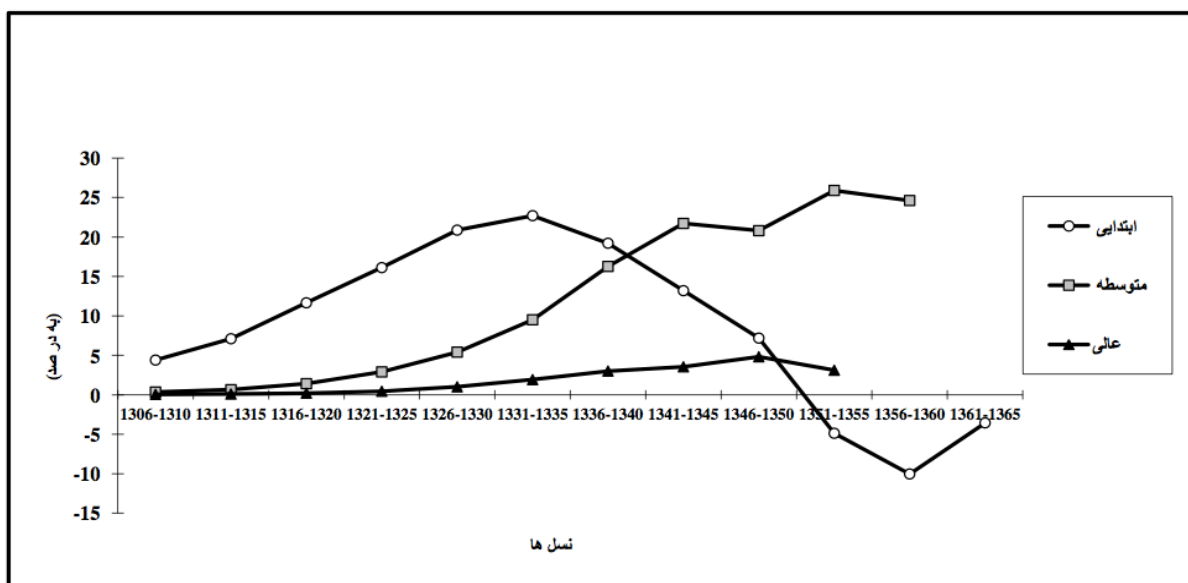
بنا بر این در مناطق شهری ایران، زنان از این پس از حیث دستیابی به این سه سطح تحصیلی تقریباً با مردان برابرند. از این زمان، که به ویژه با نسل هایی که در دهه های ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) متولد شده بودند، آغاز گشت، زنان از افزایش منظم سطح تحصیلات خود باز نایستادند تا به نتایج چشمگیری برسند که زنان متعلق به نسل های ۱۳۴۱-۱۳۶۰ (۱۹۶۲-۱۹۸۱) رسیدند، زنانی که بایستی پس از انقلاب و تحت حکومت جمهوری اسلامی به تحصیلات خود ادامه می دادند. این امر به خوبی زمینه اجتماعی مطلوب برای پیشرفت آموزش و تحصیلات زنان را به نمایش می گذارد که به آنان امکان می دهد، علیرغم بینش نامساعد مذهبی رهبران جدید، هر چه بیشتر در دستیابی به این سه سطح تحصیلی با مردان برابری کنند.

در روستاها (نمودار ۸- صفحه بعد)، آنجا که به دلایل مذکور در فوق، نظام تحصیلی با تاخیر شروع به توسعه کرد و جایی که جامعه خود را در ابتدا بیشتر مخالف اشتغال به تحصیل دختران نشان داد، تقریباً تمام افراد متعلق به نسل های متولد قبل از نیمه دوم قرن بیستم، از مدرسه رفتن محروم بودند. اما از آنجا که سهم مردان متعلق به نسل های ۱۳۰۶-۱۳۱۰ (۱۹۲۷-۱۹۳۱) که به مدرسه ابتدایی رفته بودند نیز ضعیف بود، نابرابری بین دو جنس متعلق به این نسل ها در دستیابی به این سطح تحصیل به نظر زیاد نمی رسد. با نسل های متولد ۱۳۱۶-۱۳۲۰ (۱۹۴۱-۱۹۳۷) این نابرابری به طور آشکار آغاز شده و برای نسل های ۱۳۳۱-۱۳۳۵ (۱۹۵۶-۱۹۵۲) به نقطه اوج خود یعنی ۲۲,۷٪ می رسد و سپس با آهنگی نسبتاً سریع تقلیل یافته تا برای نسل های متولد ۱۳۵۱-۱۳۶۵ (۱۹۸۶-۱۹۷۲) معکوس می گردد.

نمودار ۷- فاصله (به قدر مطلق) بین دو جنس در دستیابی به سه سطح تحصیلی بر حسب نسل (مناطق شهری)



نمودار ۸- فاصله (به قدر مطلق) بین دو جنس در دستیابی به سه سطح تحصیلی بر حسب نسل (مناطق روستایی)



همین طور، نابرابری بین زنان و مردان در دستیابی به تحصیلات متوسطه برای نسل هایی که قبل از نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ (۱۹۴۰) متولد شده اند، محسوس نیست. مردان متعلق به نسل های ۱۳۲۶-۱۳۶۰ (۱۹۸۱-۱۹۴۷) هستند که با پیگیری تحصیلات متوسطه خود، به سرعت از زنان، که تازه به زحمت به این سطح تحصیلی دست یافته بودند، متمایز می گردند. به این ترتیب، نابرابری بین دو جنس در دستیابی به سطح تحصیلات متوسطه دائما افزایش یافته و برای نسل های ۱۳۵۱ - ۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۷۲) به سقف ۲۶٪ می رسد.

بالاخره، در ارتباط با دستیابی به سطح تحصیلات دانشگاهی، زنان و مردان متعلق به نسل های ۱۳۰۶-۱۳۲۵ (۱۹۴۶-۱۹۲۷) در برابری کامل قرار دارند، چرا که هیچ کدام به آن دستیابی ندارند. این نابرابری با نسل های ۱۳۲۶-۱۳۳۰ (۱۹۵۱-۱۹۴۷) شروع به آشکار شدن می کند و به افزایش ادامه می دهد تا برای نسل های متولد ۱۳۴۶-۱۳۵۰ (۱۹۷۱-۱۹۶۷) به نقطه اوج خود، یعنی ۴٫۸٪، می رسد، پیش از آن که سیر نزولی برای نسل های متولد ۱۳۵۱-۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۷۲) را آغاز نماید.

در مناطق روستایی، مثل مناطق شهری، زنان در دستیابی به سطح تحصیلات ابتدایی با مردان برابر هستند. در عوض، به نظر می رسد که آنان هنوز فاصله زیادی برای رسیدن به این تعادل در ارتباط با دستیابی به تحصیلات متوسطه دارند. تفاوت زمانی در تحول آموزش و تحصیل زنان روستایی، از یک سو، نتیجه ترویج با تأخیر مدارس در روستاها، و از سوی دیگر، حاصل تردید جامعه روستایی است که طی سال های طولانی از اشتغال به تحصیل دختران امتناع ورزید. بدین ترتیب، زنان روستایی خود را در همان وضعیت زنان شهری نسل های متولد دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) می یابند. با این حال، با توجه به پیشرفت قابل ملاحظه زنان، به ویژه از زمان انقلاب، که نشان دهنده تحول ذهنیت جامعه روستایی نسبت به اشتغال به تحصیل زنان است، باید انتظار داشت که زنان به تقلیل کم و بیش سریع فاصله خود با مردان در دست یابی به سطوح تحصیلی متوسطه و دانشگاهی توفیق یابند.

این نتایج به خوبی آرزوهای زنان را دایر بر اشغال جانی بزرگ تر در قلمرو اجتماعی نشان می دهند؛ خواستی که خود را از طریق ارتقاء سطح تحصیل زنان، که هر چه بیشتر به سطح تحصیل مردان نزدیک می شود، بیان می کند. این نتایج از

نو اجازه می دهند که تحلیل هایی را به زیر سوال برد که بر مشهودترین جنبه های تجربه ایران، مثل سخنرانی های سیاسی- مذهبی رهبران، قوانین ملهم از شریعت که بدون تردید برای زنان نامساعد بود، و بویژه پوشش اجباری که به آنها تحمیل شده، متکی بود و لذا از دگرگونی عمیق جامعه ای بر آمده از انقلاب غافل مانده بودند.

نتیجه گیری

نیم قرن پس از تصویب اولین قانون تعلیمات اجباری (۱۲۹۰ برابر با 1911)، و بیست سال پس از تصویب قانون جدیدی (۱۳۲۲ برابر با 1943) که آموزش، به صورت اجباری، عام و مجانی درآمد، در آغاز دهه ۱۳۴۰ (1960) دولت بالاخره تصمیم به عمل گرفت و وسیعا به اجرای قانون آموزش عمومی پرداخت. ولی این تاخیر، تا آن وقت دیگر کشور را به وضعیتی بحرانی کشانده بود. به علاوه، سیاست توسعه دولت های رژیم سابق، با تمرکز روی شهرها، غالباً اکثریت روستایی جامعه غافل شده بودند. تدابیر « انقلابی » مطرح شده در برنامه « انقلاب سفید » محمد رضا شاه که به نظر می رسید به ویژه ناظر به مناطق روستایی باشند، کم اثری خود را آشکار نمودند، به نحوی که جمعیت روستایی، که منزوی و فاقد هرگونه وسیله ارتباطی بود، نسبت به جهت گیری جدید اجتماعی - اقتصادی کشور بیگانه ماند. بدین ترتیب در خود فرو رفت و طریقه زندگی سنتی خود را حفظ کرد، امری که باعث شد که تا مدت ها، جامعه روستایی، با سواد آموزی و تحصیل زنان مخالفت کند. بدین ترتیب در آستانه دهه ۱۳۵۰ (1970)، اکثریت جمعیت و به ویژه زنان بی سواد بودند و ضرورت و فوریت سواد آموزی بزرگسالان با ضرورت و فوریت اشتغال به تحصیل کودکان در هم آمیخته بود.

از زمان انقلاب ۱۳۵۷، مردم اشتیاق زیادی به آموزش و تحصیل نشان دادند. رهبران جدید ناگزیر بودند که سیاست آموزش و تعلیم و تربیت را از نو نیرو بخشیده، نظام آموزشی را گسترش دهند. باوجود نارسایی هایی در سازماندهی تحصیلات و سواد آموزی، خصوصا در آغاز سال های دهه ۱۳۶۰، مدرسه عاقبت به نحوی همگون در تقریبا تمامی مناطق شهری و روستایی شهرستانها رواج یافت. این توسعه از جمله به مدرسه امکان داد که عملکرد سیاسی خود را اعمال کرده و از انبوه افرادی که به مدرسه می رفتند، یک ملت بسازد. مدرسه به ویژه برای کودکان دختر، خصوصا در روستاها که در آنجا آنها تا آن زمان در فضای خانه ساکن مانده و به ندرت به آموزش دسترسی داشتند، سودمند بود. اکثریت عظیمی از این دختران، با استفاده از گشایش جامعه روستایی که نسبت به اشتغال آن ها به تحصیل هرچه بیشتر مدارا می کرد، خود را بر روی نیمکت های مدرسه ابتدایی یافتند. افزایش نرخ اشتغال به تحصیل کودکان دختر و همچنین سواد آموزی زنان، طی سال های پس از انقلاب، شاهدی است از تحول عمیق ذهنیت جمعیت روستایی که از انزوای خود خارج شده، از ارزش های جدید اجتماعی وارده از شهرها الهام می گیرد. حال آنکه زمینه اجتماعی- فرهنگی مسلط در شهرها، که طی چندین دهه از یک نوگرایی کلی بهره مند بودند، از مدرسه یک قاعده و یکی از کلید های اصلی برای الحاق اجتماعی افراد ساخته بود. در چنین زمینه ای بود که زنان شهری توانستند مدت تحصیلات خود را طولانی تر کرده و به این وسیله هر چه بیشتر فاصله خود را با مردان هم نسل خود در دستیابی به سطوح مختلف تحصیلی کاهش دهند. پیشرفت انکار ناپذیر آموزش و تحصیل زنان که آنها را در موقعیت هرچه کمتر نابرابر بامردان قرارداد، عمیقا صورت بندی اجتماعی بعد از انقلاب را تغییر داد. این رخداد عظیم در تاریخ اجتماعی ایران یکی از دلایل اصلی تحول جمعیتی را تشکیل می دهد که به تقصیل در بخش اول تشریح شد.

فصل ششم

توسعه شهری، توسعه روستائی

یکی از دستاوردهای انکار ناپذیری که از مشاهده و بررسی جوامع معاصر بدست آمده، این است که روابط اجتماعی و اقتصادی حاکم در شهرها، در نزد کسانی که با آن آمیخته شده اند، موجب دگرگونیهای عمیق نظری و رفتاری در رابطه با مقولات ازدواج، باروری، کودکان و نقش زنان و غیره میباشند، و بدین جهت است که مهاجران روستائی، پس از طی یک دوران انطباق، رفتار و کرداری منطبق با چهار چوب و شرایط شهرنشینی اختیار می کنند. در ضمن، توسعه شهری و شهرنشینی و گسترش ارتباطات، بر اساس قانون پرتوافکنی در تحول رفتاری، در روستاها تاثیر داشته و بدان یاری می رساند (Fargues, 1998c). بنابراین لازم است که در اینجا به روند شهرنشینی در ایران پرداخته، روز شمار زمانی و الگوهای آن را ارائه کنیم تا بدین گونه بتوان اثرات آن را بر برانگیختن و دامن زدن به دوران گذار جمعیتی دریافت.

بدین منظور، ضروریست که پیش از هر چیز به تعریف مفهوم توسعه شهری به معنی خاص آن و سپس برای تدقیق مشخصه های واقعی بافت شهری در روند زمان، به تجزیه و تحلیل تحول کنش های گروه ها و همچنین سیاست های شهری پرداخت. در پایان، بررسی با تحلیل توسعه مناطق روستائی و تغییرات ایجاد شده در جامعه روستائی از بدو انقلاب تا به حال ادامه خواهد یافت تا به درک عواملی که در کاهش باروری در این مناطق مشارکت داشته اند، نائل شویم.

۱. - بسط و گستر □ نامتعادل شهری در دوران □ اندان پهلوی

یکی از دلایل تاخیر در رسیدن به دوران گذار جمعیتی در ایران را می توان در توسعه با تاخیر و ناموزن شهرها جستجو کرد. در واقع شهر های سنتی که در روزگاران دور، در مسیر تجاری بین چین و اروپا و همچنین بین خاورمیانه و افریقا نقش رابط را بازی می کردند و به نعمت آن از رونق اقتصادی برخوردار بودند، با کشف و باز شدن راه دریایی که افریقا را دور میزد، و نیز گشایش کانال سونز در ۱۸۶۹ بوسیله اروپایی ها، اهمیت خود را از دست دادند. کشور، با دور ماندن از انقلاب صنعتی و پیشرفت اقتصادی، در خود فرو رفته، به اقتصادی بسته پناه برد که نتیجه ی آن بدتر شدن موقعیت شهرها بود.

در آغاز قرن بیستم و خصوصا با به قدرت رسیدن رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) چند شهر از یک پویایی نسبی برخوردار گشتند. رضا شاه قدرت خویش را خصوصا بر ایران داخلی، یعنی منطقه بین تهران، اصفهان، شیراز و مشهد و همچنین

بر دو شهر اهواز و آبادان¹²⁸، در منطقه نفتی خوزستان، مستقر کرد. تنها این شهرها که پایگاه اصلی قدرت مرکزی محسوب می شدند، از توجه خاص برخوردار بودند. در نهایت سمت گیری رضا شاه در جهت تجدد، به اندازه کافی بافت اقتصادی - اجتماعی کشور را برای پویا نمودن رشد و توسعه شهری، تغییر نداد. در واقع افزایش رشد جمعیت شهری برای این دوره، ۱,۶٪ در سال¹²⁹ برآورد می شود. در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) جمعیت مناطق به اصطلاح شهری¹³⁰ به کمی بیش از سه میلیون نفر می رسیده است؛ ولی مانند تمامی کشورهای در حال توسعه، بخش اعظم این جمعیت در پایتخت ساکن بوده اند که جمعیت آن در ۱۳۲۰، از ۵۰۰۰۰۰ نفر نیز تجاوز می کرده است.

در دوران محمد رضا شاه که مانند پدرش، پایگاه های اداری و نظامی قدرت خود را بدون توجه به استان های حاشیه ای، همچنان در همان شهرهای استان های داخلی مستقر نمود که به قطب های اقتصادی کشور و در نتیجه به کانون جذب مهاجران تبدیل شدند. به این ترتیب توسعه شهرنشینی در ایران با گسترش این شهرها، مشخص می شود. توسعه ای که در اواخر سالهای دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰)، و بخصوص بعد از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) و مهاجرت روستائیان به این کلان شهرها، مشاهده گردید. در واقع گذار تعداد کثیری از مناطق کوچکی که بیش از ۵۰۰۰ نفر جمعیت داشته به موقعیت شهری در تقسیمات کشوری¹³¹، علت اصلی افزایش آماری تعداد شهرها از ۱۹۹ در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) به ۳۷۳ در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) بود. اما این مناطق که در گروه شهرهای دارای ۵۰۰۰ تا ۹۹۹۹ نفر جمعیت طبقه بندی شده بودند، که شامل ۴۵٪ شهرهای کشوری شدند، در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) تنها ۱۰٪ و در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) ۷٪ جمعیت شهر نشین را تشکیل می دادند. از آنجا که این شهرها از هر نظر دارای امکانات محدود برای زندگی بودند، بزودی مانند روستاها به صورت کانون های مهاجرت بسوی شهرهای بزرگتر درآمدند.

به این ترتیب بین سال های ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵، جمعیت تهران سه برابر شد و از ۱,۵ میلیون به ۴,۵ میلیون نفر رسید. به فاصله ی زیادی، بعد از تهران، به نسبت تعداد جمعیت، شهرهای مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز و بالاخره اهواز قرار می گیرفتند (جدول ۱).

نیروی انکار ناپذیر جذابیت حاصل از انرژی و پویایی این شش شهر، که به تنهایی ۴۳٪ از ۵,۹ میلیون شهرنشین کشور را در سال ۱۳۳۵ و ۴۶٪ از ۱۵,۸ میلیون نفر را در سال ۱۳۵۵ در بر می گرفت، رشد ناموزن شهرهای ایران و وجود مسائل مربوط به شهرسازی این دوران را آشکار می سازد.

¹²⁸ این شهرها در آغاز قرن در منطقه خلیج فارس در رابطه با بهر برداری از ذخایر نفتی بنیاد گذاشته شدند.

¹²⁹ بنا بر برآورد مرکز آمار ایران، ایران در آینه آمار (بازتاب آماری ایران)، ۱۳۶۳، تهران.

¹³⁰ کثرت قریب به اتفاق این مجموعه های شهری ابداع مشخصات شهری نداشتند.

¹³¹ تنها معیار برای تعریف شهر، مبتنی بر تعداد جمعیت آن بود که می بایستی دارای حداقل ۵۰۰۰ نفر جمعیت می بود. بدین ترتیب بین ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ تمامی مجموعه هایی که شامل بیش از ۵۰۰۰ نفر جمعیت ساکن بودند، و همچنین مراکز بخش ها، اگرچه جمعیتشان به ۵۰۰۰ نفر هم نمی رسید، بعنوان شهر طبقه بندی شدند.

جدول ۱ - رشد و گسترش جمعیتی در شش شهر اول ایران

شهرها	1335	1345	1355
تهران	1512082	2719730	4530223
مشهد	241989	409616	667770
اصفهان	254708	424045	661510
تبریز	289996	403413	597976
شیراز	170659	269865	425813
اهواز	120098	206375	334399
جمع	2589532	4433044	7217691
منبع: سالنامه آماری کشور 1374، مرکز آمار ایران			

این عدم توازن، در دو سطح تمیز داده می شود: ابتدا بین تهران، شهری چند میلیونی، دارای رشدی فوق العاده سریع و کلان شهرهای ذکر شده که رشد و توسعه منظم آنان آنچنان سریع نبود که فاصله خود را با پایتخت جبران کنند؛ و سپس عدم توازن بین این شش کلان شهر و شهرهای دیگر که بوضوح از پویایی کمتری برخوردار بودند. این شهرها خود به دو دسته متوسط و کوچک تقسیم می شدند. شهرهای متوسط به شهرهایی با جمعیت بین ۱۰۰۰۰۰ و ۲۴۹۹۹۹ نفر اطلاق می شد که تعداد آنان از ۶ در سال ۱۳۳۵ به ۱۵ در سال ۱۳۵۵ رسید، و به ترتیب ۱۷٪ و ۱۴٪ جمعیت شهرنشین را در خود جا می دادند. شهرهای کوچک، آنانی بودند که کمتر از ۱۰۰۰۰۰ سکنه داشته و در مجموع در سال ۱۳۳۵، کمی کمتر از ۳ میلیون نفر، یعنی ۴۹٪ جمعیت شهری را در ۱۹۰ شهر و در سال ۱۳۵۵، نزدیک به ۶ میلیون نفر یعنی ۳۷٪ جمعیت شهری را در ۳۵۰ شهر در برمی گرفت¹³².

این وضعیت، که در دیگر کشورهای در حال توسعه نیز دیده می شود، موجب مشکلات عدیده ای است که از تفاوت آهنگ بین افزایش جمعیت شهرهای بزرگ و توسعه شهرسازی آنان ناشی می گردد. بویژه، در پایتخت مسئله مسکن موجب بروز مشکلات حادی گردید. تمرکز انبوه هزاران مهاجر که از دهات و همچنین شهرهای کوچک و متوسط به پایتخت رو آورده بودند، در مناطق حاشیه ای شهر و تخریب مکرر مساکن غیر مجاز آنان بوسیله شهرداری تهران، انگیزه اعتراضات و شورش ها متوالی در سال های ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) گردید.

طی این دوران، بسط و گسترش نامنظم و ناموزون شهرهای بزرگ، موجب آن شد که بخش عمده ای از ساکنان این مناطق در شرایطی که نه می توان آن را شهری و نه طبعاً روستایی نامید زندگی کنند و در هر حال از شرایط ضروری «تجدد» در الگوهای زندگی و در نتیجه رفتاری دور بمانند.

¹³² قابل توجه است که شهر تهران به تنهایی در سال ۱۳۳۵، ۲۵٪ جمعیت شهرنشین و در سال ۱۳۵۵، ۲۹٪ جمعیت مزبور را در بر می گرفته است.

۲. گستر □ و توسعه شهری پس از انقلاب ۱۳۵۷

توسعه شهرسازی و شهرنشینی پس از انقلاب به نحوی قابل ملاحظه از توسعه در دوران پیشین متمایز می گردد. نخست این که، از آن به بعد در تعریف شهر، معیار اداری^{۱۳۳} بر معیار تعداد جمعیت رجحان می یابد و بدین صورت به گونه ای مکانیکی جمعیت شهرنشین را بالا می برد. در نتیجه در سال ۱۳۶۵، تعداد شهرها به ۴۹۶ افزایش می یابد (در مقابل ۳۷۳ شهر در سال ۱۳۵۵)، که ۸۴ مورد آن ها کمتر از ۵۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. به عبارتی ۱۷٪ از شهرهای کشور به زحمت ۱٪ از کل ۲۶.۸ میلیون سکنه شهرنشین را در بر می گرفت (جدول ۲). بین ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، رشد بسیار شدید جمعیت در شهرهایی که بیش از ۵۰۰۰۰ نفر سکنه داشتند، در تعارضی شدید با رشد جمعیتی نسبتاً ضعیف شهرهای ۱۰۰۰۰ تا ۲۴۹۹۹ نفری و باز هم در تعارضی بیشتر با کاهش رشد شهرهای بسیار کوچک که دارای ۵۰۰۰ تا ۹۹۹۹ نفر سکنه بودند، قرار داشتند. این امر اساساً به گسترش چشمگیر مراکز استان های حاشیه ای کشور و همچنین مراکز شهرستان های مربوط می شد که با پذیرش مهاجران درون استانی و درون شهرستانی و همچنین بخش مهمی از پناهندگان افغانی و عراقی و نیز مهاجران مناطق مرزی جنگ زده در جنگ ایران و عراق، شاهد افزایش جمعیتی با نرخ ۷٪ در سال بودند.

یکی دیگر از مشخصه های دهه ۱۳۶۰، پیدایش تعداد زیادی حومه شهری بود که غالباً هم، فاقد تجهیزات و خدمات شهری بودند. در واقع، در شرایط انقلابی آن زمان، در حالیکه خاطره شورش های مردمی در مقابل تخریب مساکن ساخته شده در خارج از محدوده های پایتخت هنوز در اذهان عمومی بسیار زنده بود، مقامات در مقابل ساختمان خانه های کوچک فردی در حاشیه شهرهای بزرگ، عکس العملی از خود نشان نداده، بدین ترتیب در عرض چند سال باعث گسترش بسیار وسیع حومه شهرها شدند. یکی از نمونه های چشمگیر این پدیده، اسلام شهر است (در ۱۸ کیلومتری تهران) که جمعیت آن بین ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، با نرخ رشدی برابر با ۱۴.۵٪ در سال، از ۵۰۲۹۲ به ۲۱۵۱۲۹ نفر سکنه رسید؛ و یا رجایی شهر (شهر اقماری کرج؛ کرج خود، حومه سابق تهران بوده است) که شاهد نرخ رشدی انفجاری برابر با ۲۶.۵٪ در سال بوده و سکنه آن ۱۴ برابر شد (از ۸۳۳۲ نفر در ۱۳۵۵ به ۱۱۷۸۵۲ نفر در سال ۱۳۶۵ رسیدند).

^{۱۳۳} از آن به بعد تمامی نواحی که دارای شهرداری بودند، از نقطه نظر تقسیمات کشوری، شهر تعریف می شدند.

جدول ۲ - بسط شهر های ایران بر حسب تعداد جمعیت

نرخ رشد سالانه (به درصد) 1375-1365	1375			نرخ رشد سالانه (به درصد) 1365-1355	1365			1355			طبقه بندی شهرها بر حسب تعداد جمعیت
	جمعیت (درصد)	جمعیت (هزارنفر)	تعداد شهر		جمعیت (درصد)	جمعیت (هزارنفر)	تعداد شهر	جمعیت (درصد)	جمعیت (هزارنفر)	تعداد شهر	
3.5	54.7	20147	23	6.0	53.0	14222	16	49.2	7801	8	250000 نفر و بیشتر
3.1	13.9	5133	36	5.6	14.0	3757	25	13.6	2153	15	100000 - 249999 نفر
3.0	11.6	4260	60	7.2	11.8	3155	46	9.7	1531	22	50000 - 99999 نفر
3.6	9.0	3310	94	4.1	8.6	2320	67	9.7	1539	45	25000 - 49999 نفر
1.1	7.0	2578	166	3.3	8.6	2300	145	10.4	1648	109	10000 - 24999 نفر
2.8	3.0	1105	150	-3.3	3.1	833	113	7.3	1157	168	5000 - 9999 نفر
1.0	0.8	286	83	25.1	1.0	258	84	0.1	21	6	کمتر از 5000 نفر
3.2	100	36819	612	5.3	100.0	26845	496	100.0	15850	373	جمع

منابع: سالنامه آماری کشور ۱۳۶۲، ۱۳۶۶، ۱۳۷۶، مرکز آمار ایران.

گسترش این حومه ها در حاشیه پایتخت باعث کاهش سرعت گسترش خود پایتخت شد، در حالیکه، پنج شهر مرکزی و بزرگ دیگر، به ترتیب مقام خود، همچنان به جذب مهاجران جدید ادامه دادند. در ۱۳۶۵، ۴۱٪ جمعیت شهری هنوز در شش کلان شهر ایران سکونت داشتند. اما بر خلاف دهه قبل، امواج مهاجرت به سوی این شهرها، در ۱۳۶۵ بیشتر با جریان و مهاجرت تعداد قابل توجهی از پناهندگان افغان و عراقی و بخشی از جمعیت مناطق جنگی ایران و عراق مشخص می شد. در پایان جنگ که شتاب این مهاجرت در رابطه با مهاجران مناطق جنگی کاهش یافت و حتی برعکس گردید، نرخ رشد جمعیت این شهرهای بزرگ به نحو قابل ملاحظه ای کاهش یافت و بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ به حدود ۱،۲٪ رسید¹³⁴. این شهرها که در سال ۱۳۷۵، با هم مجموعاً ۱۲،۹ میلیون سکنه را در خود جا می دادند، تنها ۳۵،۲٪ از ۳۶،۸ میلیون جمعیت شهرنشین کشور را تشکیل می دادند (جدول ۳).

جدول ۳- جمعیت شش شهر درجه اول ایران در سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵

شهرها	1365	1375
تهران	6042584	6758845
مشهد	1463508	1887405
اصفهان	986753	1266072
تبریز	971482	1191043
شیراز	848289	1053025
اهواز	579826	804980
جمع	10892442	12961370

منابع: سالنامه آماری کشور، 1374، مرکز آمار ایران.

بر خلاف این کلان شهرها، ۱۷ شهر دیگر، هر کدام با جمعیتی بیش از ۲۵۰،۰۰۰ نفر¹³⁵، رشد جمعیتی خود را با میانگین نرخی برابر با ۳،۵٪ در سال، بین ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ ادامه دادند. این شهرها که با ۳۶ شهری که هر کدام بین ۱۰۰،۰۰۰ تا ۲۴۹۹۹۹ نفر سکنه داشتند، در مجموع ۳۳،۵٪ جمعیت کل مناطق شهری را در ۱۳۷۵ تشکیل می دادند، از سال های ۱۳۶۰ به ویژه به دنبال جنگ در استان کردستان و جنگ ایران و عراق، بعنوان قطب های جدید مهاجر ظاهر شدند. گسترش و بسط این شهرها که اغلب از جمله مراکز استان های حاشیه ای بودند، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است زیرا همانطور که مشاهده شد، تا آن زمان تنها شهرهایی چون اهواز و آبادان، آن هم به برکت اهمیت اقتصادی آنان در رابطه با نفت، توانسته بودند از سیطره ایران داخلی بگریزند. به این ترتیب توسعه شهرهای حاشیه ای چون کرمانشاه، ارومیه، سنندج، کرمان، بندرعباس، زاهدان و غیره در عین حال که نشانه تغییری مهم در سازماندهی قدرت سیاسی است - که ما در بخش سوم به آن خواهیم پرداخت - آغاز پویایی جدید شهری خارج از ایران مرکزی را مشخص می سازد.

¹³⁴ به استثناء شهر اهواز که با آمدن مهاجران آبادانی و خرمشهری که شهر خودشان در جنگ نابود شده بود، بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ دارای نرخ رشدی سالانه برابر با ۳،۳٪ گردید.

¹³⁵ تعداد آن ها در سال ۱۳۵۵ دوشهر و در سال ۱۳۶۵ ده شهر بود.

پس از چندین دهه تسلط بلامنازع شش شهر درجه اول وخصوصا تهران، به نظر می رسد که عاقبت، توسعه ناموزون شهرها در ایران بتدریج از نیمه دوم دهه ۱۳۶۰، به سوی روندی متعادل سیر می کند. مشاهدات نشان می دهند که این تحول قابل اهمیت، هم از نظر توسعه شهری و هم از نظر توسعه سیاسی، مصادف با پدیداری روند گذار جمعیتی وشتاب گرفتن آهنگ آن در طول سال های اخیر است.

۳. - شهر سازی کند و با تاخیر در دوران سلطنت محمد رضا شاه

برای ارزیابی میزان شهرنشینی یک کشور، غالبا از نرخ شهرنشینی (نسبت جمعیت ساکن در شهر به کل جمعیت کشور) استفاده میشود. این شاخص در صورتی می تواند واقعا بازگو کننده میزان شهرنشینی باشد که مجموعه هایی که به عنوان شهر تعریف شده اند، بتوانند به ساکنان خود چهار چوب لازم یک زندگی " شهری " را ارائه کنند. در کشورهای پیشرفته که قریب به اتفاق شهرها دارای این چهار چوب ضروری هستند، این نرخ بدون تردید، میزان شهرنشینی واقعی را منعکس می سازد. در مقابل، در کشورهای در حال رشد، از آنجا که تعداد کثیری از مجموعه هایی که بر حسب طبقه بندی های صرفا آماری شهر خوانده می شوند، فاقد زیر بنای شهری هستند، و نیز از آنجا که حتی در شهرهای بزرگ، تجهیزات وخدمات شهری، در مقابل سیل مهاجران ناکافی بوده و نمی توانند برای کل ساکنان، شرایط مناسب زندگی برای یک " شهر نشین " را فراهم کنند، دقت و اعتبار این شاخص می تواند به زیر سؤال رود. در نتیجه، در این کشورها بنظر می رسد که نرخ شهرنشینی بیشتر بازتابنده تمرکز جمعیت باشد تا میزان شهرنشینی واقعی. از آنجا که شهرنشینی، به مثابه دستیابی به روشی از زندگی تعریف می شود که به ویژه در آن تمرکز ارائه خدمات و امکانات مبادله افکار فراهم می گردد، و بر اساس همین تعریف که چون عاملی در کاهش باروری محسوب می گردد، ضروریست برای مطالعه شهرنشینی واقعی به بررسی شاخص هایی به جز نرخ های مزبور پرداخت.

زیر بنا های شهری ناکافی

در ایران، حرکت مهاجرت روستائیان بدون زمین به سوی کلان شهرها، که بدنبال اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ (۱۹۶۳) شتاب گرفت، نرخ شهرنشینی را از ۳۱٪ در ۱۳۳۵ به ۳۸٪ در ۱۳۴۵ افزایش داد. در چهار چوب برنامه های دوم (۱۳۳۴-۱۳۴۱) و سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۷) کلان شهرها، اولین شهرهایی بودند که از بودجه دولتی، به توسعه شهری بهره مند شدند؛ اما بخش عمده این اعتبارات صرف بهبود کیفیت زندگی در محلاتی می شد که تا آن زمان دارای زیر ساخت های شهری بودند، در حالیکه فراهم آوردن ضروریات اولیه و پایه ای برای محله های محروم که در ضمن از تراکم جمعیتی زیاد برخوردار بودند، به فراموشی سپرده شده بود. برای مثال در تهران، این وضع را می توان بوسیله شاخص تعداد متوسط فرزند برای زنان ۱۵-۴۴ ساله دارای همسر، که طی یک بررسی میدانی در سال ۱۳۳۵¹³⁶ ارزیابی شده است را

* Citadine

¹³⁶ بررسی از طریق نمونه گیری در رابطه با باروری در تهران توسط بخش مطالعات جمعیتی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (Behnam & Amani, 1974) صورت گرفته است.

مشاهده کرد. سطح بالای این شاخص که ۶,۷ فرزند برای هر مادر را نشان می دهد - که با توجه به کثرت بسیار زیاد ازواج های زودرس زنان در این دوره، نمی تواند با شاخص باروری کل کشور اختلاف زیادی داشته باشد - تأییدی بر غلبه برخورد و رفتاری سنتی با باروری در پایتخت می باشد.

این سطح باروری که میانگینی است برای کل ساکنان تهران، بدون تردید نشان دهنده بارجمعیتی قابل توجه مردمی بود که هنوز در حاشیه شرایط زندگی شهری گذران می کردند.

پیشرفت شیوه زندگی شهری در شهرهای کوچک و متوسط بهتر از کلان شهرها نبود. در واقع، مجموعه هایی که دارای ساختار اجتماعی- اقتصادی روستایی بوده و تنها به واسطه تعداد ساکنان شان به رده شهر ارتقاء یافته بودند و همچنین شهرهای متوسط که در تقسیم اعتبارات در نظر گرفته برای توسعه شهرها بوسیله مقامات کشوری، بسادگی فراموش شده بودند، فاقد زیربنای لازم و حتی ضروری ترین خدمات شهری بودند (Soltanzadeh, 1986). در نتیجه، چهار چوب زندگی ساکنان این شهرها مطابقتی با چهار چوب زندگی شهری که در قبل تعریف نمودیم، نداشت.

به جهت فقدان آمار در مورد هر یک از گروه بندی های شهری، برای نشان دادن تغییر و تحول محدود شرایط شهرنشینی، بایستی به داده های مربوط به کل مجموعه های شهری بسنده کنیم. بنا بر نتایج سرشماری سال ۱۳۴۵، تنها ۴۴٪ از مسکن دارای لوله کشی آب آشامیدنی و ۷۴٪ آنان دارای برق بودند. این نسبت کم مسکن های دارای لوله کشی آب آشامیدنی، بخصوص آشکار کننده وضعیت حساس و شکننده بهداشت در شهرها است. مضافاً اینکه روش ابتدایی در جمع آوری فاضلاب و زباله و همچنین رفت و روب شهر، خطر آلودگی چاه ها و آب انبارهای مورد استفاده مردم را افزایش داده، در نتیجه انتشار بیماری های عفونی را شدت می بخشید.

بعلاوه مشاهده می کنیم که امکان دستیابی ساکنان شهرها به سواد، خصوصاً برای زنان، در ۱۳۴۵ نسبتاً پایین بوده است. نرخ سوادآموزی¹³⁷ کودکان ۷-۱۴ ساله، ۷۱٪ (۷۸٪ برای پسران و ۶۱٪ برای دختران) و در بین جمعیت در سن فعالیت اقتصادی، ۲۰-۶۴ ساله، فقط ۳۸٪ (۵۲٪ مرد و ۲۳٪ زن) بوده است. از سوی دیگر، نسبت کم زنان باسواد در سنین باروری، همانطور که در بالا در مورد زنان تهرانی ذکر شد، عاملی در فهم دلیل سطح بالای باروری در شهرها است.

سیاست شهری تبعیض آمیز

بین سال های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵، شش شهر درجه اول ایران رشدی سالانه، برابر ۵٪ داشتند که حدود ۴۰ درصد آنرا به طور متوسط سهم مهاجرت تشکیل می داد. ورود عظیم روستائیان، به این کلان شهرها، که تا آن زمان آهنگی هنوز کم و بیش معتدل داشت شرایط شهرنشینی، که حتی در آن زمان، توانایی آن راهم نداشت که نیازهای ساکنان موجود را برآورده سازد، باز هم بدتر و وخیم تر کرد. در حالیکه داشتن خانه مستقل هنوز در ساختار شهری مسلط بود، و با توجه به رشد هرچه بیشتر خرید و فروش سوداگرانه املاک و اراضی و در نتیجه فقدان مسکن مناسب، به تدریج در مناطق محروم که اکثریت عظیمی از مهاجران فقیر و کم درآمد را در خود متمرکز کرده بودند، خانه های محقر و کوچک، با سرعتی قابل

¹³⁷ ترجیح نرخ سوادآموزی بر نرخ اشتغال به تحصیل از این جهت است که در نتایج سرشماری سال ۱۳۴۵ در این زمینه اشتباهاتی رخ داده بوده است. در واقع تعداد کودکانی که در سنین ۷-۱۴ سال بودند و به مدرسه می رفتند بیشتر از تعداد کودکانی که در همان سنین بوده اند و به عنوان باسواد اعلام شده بودند، می باشد.

ملاحظه، ساخته شدند. برای مثال، جنوب تهران، به سرعت شاهد رشد محله های زاغه نشینی بود که در آنان اثری از شبکه خدمات و زیرساخت های شهری وجود نداشت.

در حالی که موج مهاجرت به سوی شهرهای بزرگ ادامه داشت، شهرهایی که در همان زمان، بواسطه آهنگ بالای باروری در محله های مردمی از رشدی شتابان برخوردار بودند، برای بهبود شرایط زندگی شهری، در چهار چوب برنامه چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱)، تدابیری اتخاذ شد. ولی مقامات مسئول با دنبال کردن سیاست تبعیض آمیز خود، بازهم بخش اعظم اعتبارات را به کلان شهرها و در وهله نخست به تهران و در عمل به محله هایی که از قبل هم مورد حمایت بودند، اختصاص دادند. پایتخت در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) دارای نخستین طرح شهرسازی خود شد^{۱۳۸}: این طرح که محدوده شهر تهران را برای ۲۵ سال معین میکرد، هدف خود را مهار توسعه بی رویه و نامنظم پایتخت قرار داده بود. برای جلوگیری از گسترش محله های فقیرمردمی در جنوب شهر، گسترش محور شرقی-غربی (Hourcade, 1992)، و تخریب ساختمان های خارج از محدوده های تعیین شده را پیش بینی کرده بود.

واضح است که نتایج اجرای چنین طرحی برای ساکنان مناطق خارج از محدوده فاجعه آمیز بود. آنان ناچار بودند خود را با شرایطی بازهم متزلزل تر از قبل سازگار سازند، یعنی در زیر سرپناهی بدون آب و برق که هر لحظه از جانب شهرداری در خطر تخریب بود، زندگی کنند. صرف نظر از حوادث ناگوار و بحران های حادی که ساکنان این محله ها متحمل شدند^{۱۳۹}، این طرح، کاملاً نمایشگر سیاست های تبعیض آمیزی بود (Hourcade, 1992 و Seger, 1992) که بخش مهمی از جمعیت متمرکز در جنوب شهر را از ابتدایی ترین و ضروری ترین خدمات شهری محروم می ساخت.

شرایط زندگی ساکنان محله های مرّفه در کلان شهرها نیز به مانند پایتخت، با شتابی منظم بهبود می یافت در حالیکه وضع مردمی که در حاشیه های شهر و یا در محله های فقیر نشین زندگی می کردند، شدیداً بحرانی باقی مانده بود. به دلیل همین عدم ادغام در زندگی شهری، به خصوص به جهت فقدان خدمات و تجهیزات، نمی توان مجموع ۷,۲ میلیون جمعیت شش کلان شهر را در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) به عنوان "جمعیت شهر نشین" به معنای کامل کلمه، به حساب آورد. اگر بپذیریم که جمعیت محروم از خدمات و تسهیلات شهری، ۳۰٪ تا ۵۰٪ جمعیت کل هر کدام از این کلان شهرها را تشکیل می داده است، بایستی در نرخ واقعی و کلی شهرنشینی در ایران در این تاریخ که ۴۷٪ برآورده شده بود، تجدید نظر کرده، آنرا کاهش دهیم.

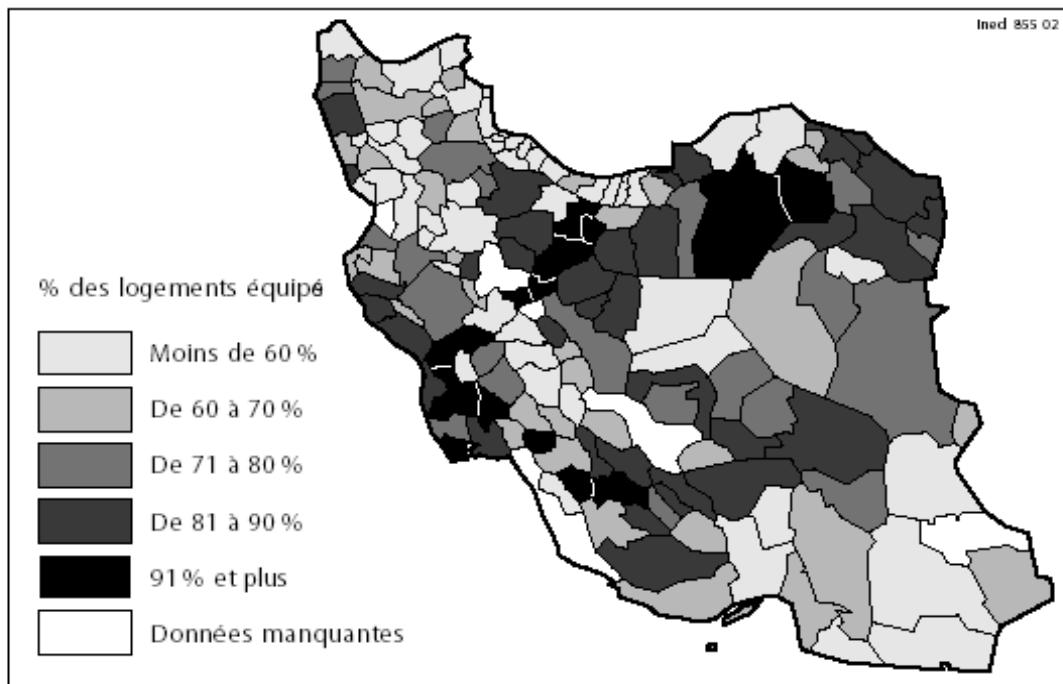
در پایان سال های دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، وضع بسیار نامطلوب زندگی در شهرهای کوچک و متوسط دلیل مهاجرت به سوی کلان شهرها و بخصوص به سوی پایتخت بود. برای مهار این مهاجرت تصمیم به تعدیل طرح توسعه شهرها گرفته شد که بر اساس آن می بایستی بویژه به شهرهای متوسط کشور امکان توسعه خدمات ضروری شهری داده شود. این برنامه، که یکی از اهداف اصلی برنامه پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶، ۱۹۷۳-۱۹۷۷ میلادی) بود، سیاستی جدید در رابطه با شهر را، به مرحله اجرا درآورد؛ اما با این احوال، میدان عمل آن تنها به مجموعه های شهری مناطق مرکزی محدود می شد. اما در همین مناطق بود که حداقل یک شهرسازی و شهرنشینی واقعی عملاً شروع به پدیدار شدن نمود.

^{۱۳۸} این طرح در سال ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) تصویب، اما در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) اجرا شد.

^{۱۳۹} تخریب مکرر خانه ها در خارج از محدوده مجاز جنوب تهران و مقاومت مردم موجب درگیری هایی خوشونت آمیز و حتی مرگ گردید و قویاً بر افکار عمومی و بخصوص بر جنبش مخالفان سیاسی که از ساکنان این مناطق به عنوان قربانیان "غرور و خودخواهی" محمد رضاشاه، حمایت می کردند، تأثیر گذاشت. این حوادث در تحلیل های مارکسیستی، که آن را عامل اصلی بروز جنبش اعتراضی که به انقلاب ۱۳۵۷ منتهی شد می دانند، جای مهمی اشغال کرده است.

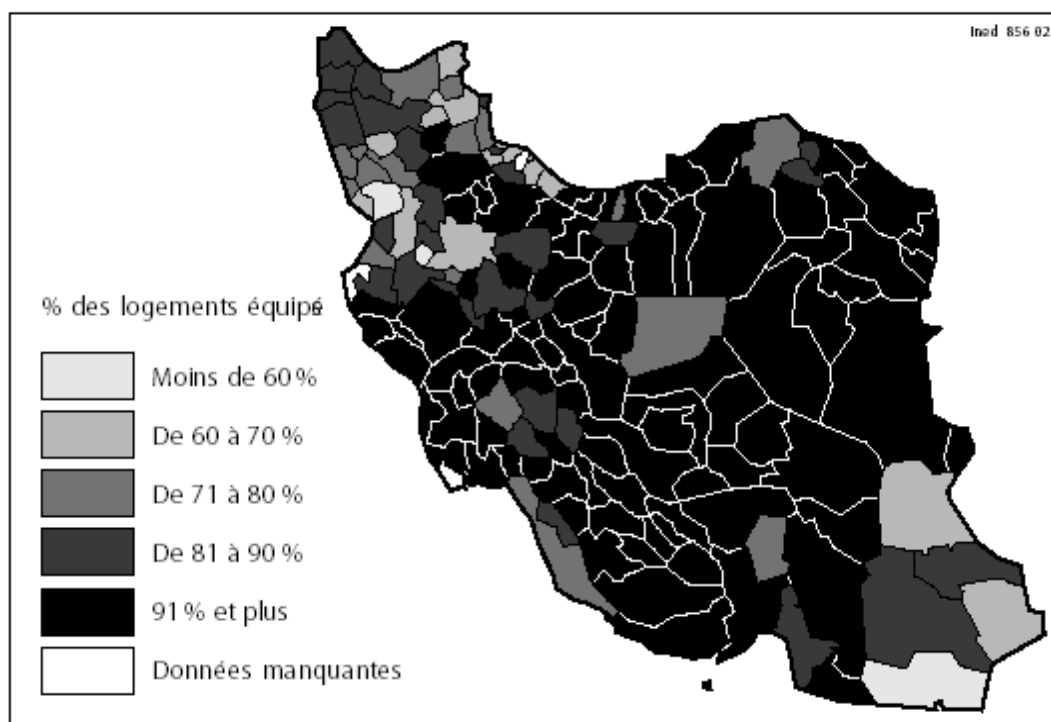
در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، ۷۹٪ مسکن های واقع در بخش شهری مجهز به لوله کشی آب آشامیدنی و ۹۰٪ آنان دارای برق بودند. با این وجود این شهرهای استان های مرکزی شمالی و جنوبی هستند که به نحوی بهتری از این مواهب بهره مند می شدند (نقشه های 1 تا 6).

نقشه ۱- سهم مسکن های مجهز به آب آشامیدنی (مناطق شهری ۱۳۵۵)



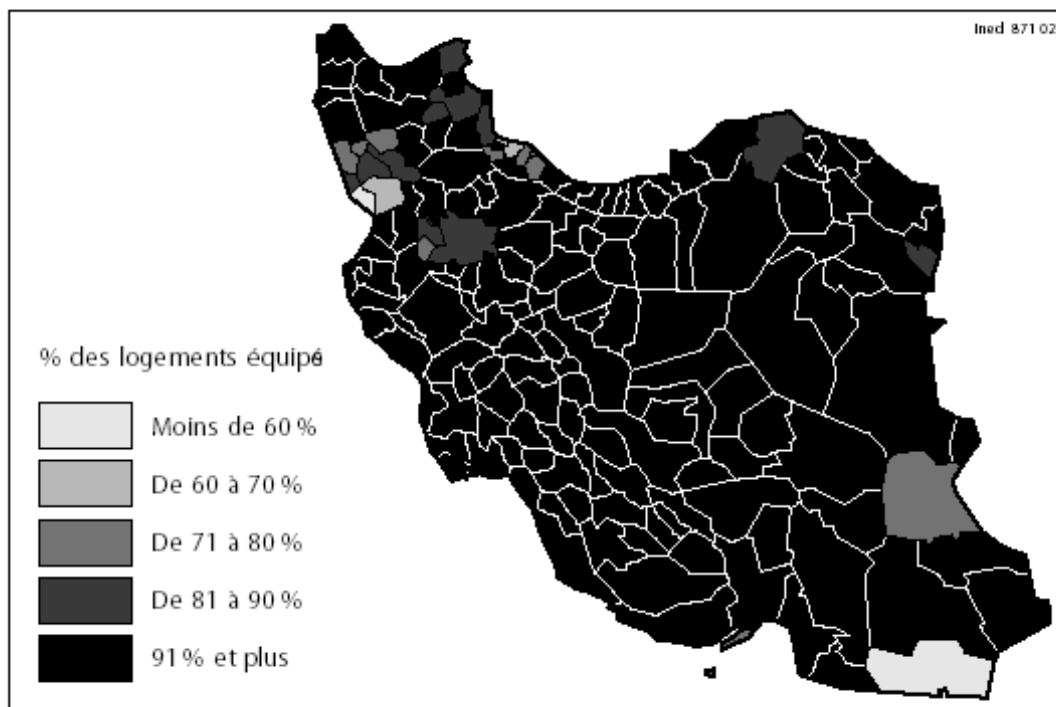
عنوان مقایس ها: % مسکن های مجهز: به ترتیب کمتر از ۶۰٪؛ از ۶۰ تا ۷۰٪؛ از ۷۱ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۲- سهم مسکن های مجهز به آب آشامیدنی (مناطق شهری ۱۳۶۵)



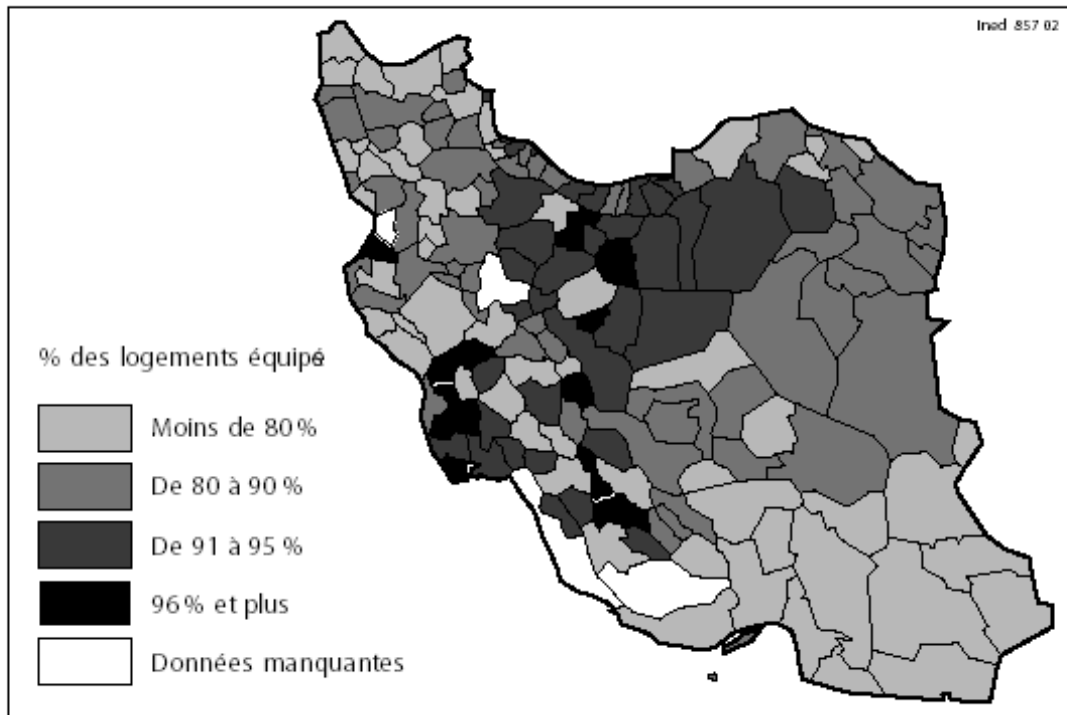
عنوان مقایس ها: % مسکن های مجهز: به ترتیب کمتر از ۶۰٪؛ از ۶۰ تا ۷۰٪؛ از ۷۱ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۳- سهم مسکن های مجهز به آب آشامیدنی (مناطق شهری ۱۳۷۵)



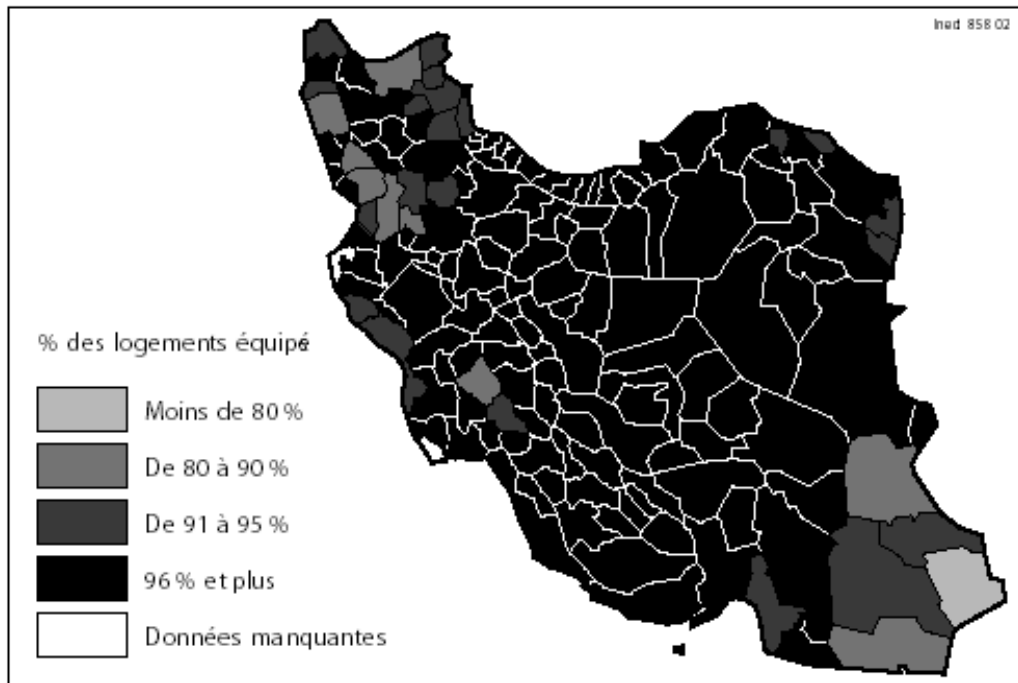
عنوان مقایس ها: % مسکن های مجهز: به ترتیب کمتر از ۶۰٪؛ از ۶۰ تا ۷۰٪؛ از ۷۱ تا ۸۰٪؛ از ۸۱ تا ۹۰٪؛ ۹۱٪ و بیشتر

نقشه ۴- سهم مسکن های مجهز به برق (مناطق شهری ۱۳۵۵)



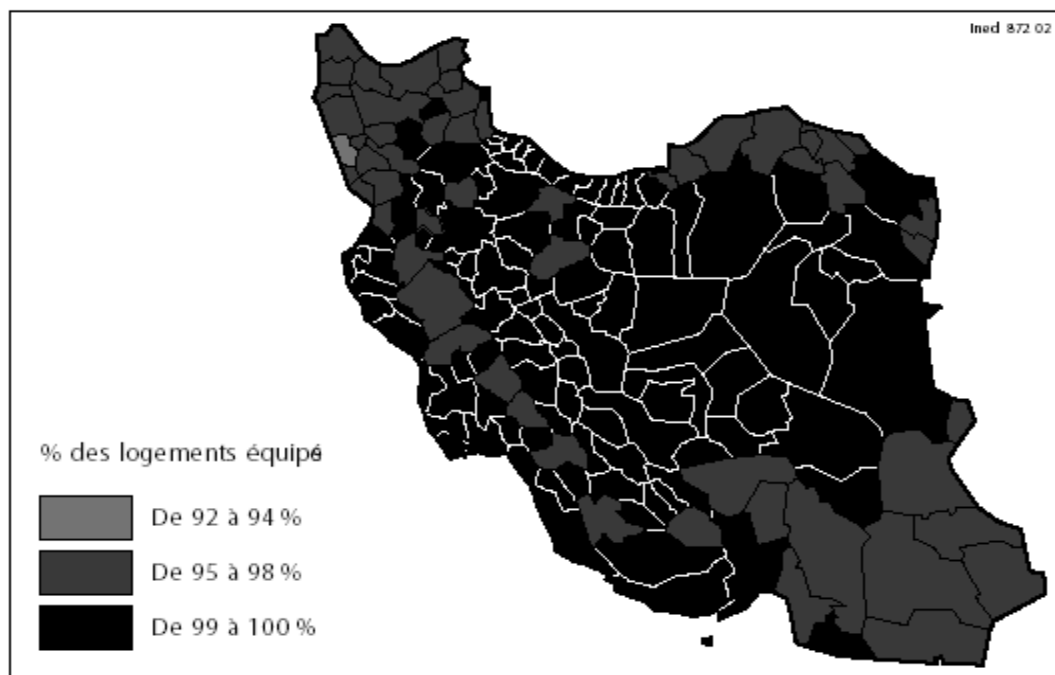
عنوان مقایس ها: % مسکن های مجهز: به ترتیب کمتر از ۸۰٪؛ از ۸۰ تا ۹۰٪؛ از ۹۱ تا ۹۵٪؛ ۹۶٪ و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۵- سهم مسکن های مجهز به برق (مناطق شهری ۱۳۶۵)



عنوان مقایس ها: % مسکن های مجهز: به ترتیب کمتر از ۸۰٪؛ از ۸۰ تا ۹۰٪؛ از ۹۱ تا ۹۵٪؛ ۹۶٪ و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۶- سهم مسکن های مجهز به برق (مناطق شهری ۱۳۷۵)



عنوان مقایس ها: % مسکن های مجهز: به ترتیب از ۹۲ تا ۹۴؛ از ۹۵ تا ۹۸؛ از ۹۹ تا ۱۰۰٪

توسعه مدارس دولتی و خصوصی بین سال های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵، رشد نرخ اشتغال به تحصیل کودکان ۱۴-۶ ساله را بدنبال داشت. یادآوری کنیم که در سال ۱۳۵۵ نرخ متوسط اشتغال به تحصیل کودکان برای مجموع شهرها به ۸۷٪ (۹۱٪ پسر و ۸۳٪ دختر) بالغ می شد. معذک، نرخ اشتغال به تحصیل کودکان در مناطق شهری استانهای حاشیه ای، کمتر از نرخ متوسط کل مناطق شهری بود.

پیشرفت جزئی شهرها طی دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) را، بخاطر توسعه بسیار نامورون وبی برنامه خدمات بهداشتی وحتی در بعضی مناطق بسیار ناچیز، بایستی هنوز نسبی ارزیابی کرد. در واقع همانگونه که در فصل چهارم توضیح داده شد، گسترش نابرابر تاسیسات بهداشتی وسازماندهی ضعیف خدمات پیشگیری، دسترسی به مراقبت های درمانی را برای صدها هزار نفر ساکنان شهری، خصوصا ساکنان شهرهای کوچک و متوسط که کمتر از امراض عفونی در امان بودند، مشکل می ساخت.

و اما در مورد مسکن که مشکلی قدیمی بود، می توان آن را با فقدان طرح شهرسازی و خصوصا با رواج معاملات سوداگرانه بر روی مسکن، به خصوص در تهران، بوسیله بساز وبفروش ها و بنگاه های معاملات ملکی توضیح داد: ابعاد فاجعه آمیز وزیانبار این سوداگری آن زمان بهتر آشکار می شود که بیافزاییم که جمعیت شهرها با رشد ۴,۸ درصدی در سال، بین ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ (۱۹۶۶ و ۱۹۷۶)، نمی توانست از پس قیمت های بازار برآید. عدم تعادل بین عرضه ناکافی و نامناسب مسکن از یکسو و تقاضای شدید از سوی دیگر به صعود قیمت ها ودر نتیجه ناگزیری خانوارهای کم درآمد به هم زیستی در زیر یک سقف منجر شد. در سال ۱۳۵۵ از ۲,۳ میلیون مسکن واقع در مجموعه های شهری، ۷۵٪ یک خانوار، ۱۷٪ دو خانوار و ۸٪ سه خانوار و بیشتر را در خود جای می دادند. به عبارت دیگر در هر مسکن به طور متوسط

۱,۴ خانوار زندگی می کردند. این نسبت در تهران به ۱,۵ خانوار می رسید، یعنی ۳۰٪ از مسکن، در تهران، دو خانوار و بیشتر را در خود پناه می دادند.

با توجه به این وضع، شرایط شهری در اغلب شهرهای حاشیه ای و محله های مردمی کلان شهرها، هنوز برای دگرگونی رفتار و سلوک جمعیتی، مساعد نبود. سطح بالای باروری در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) که ۶,۳ کودک برای هر زن^{۱۴۰} بود، بر این امر شهادت می دهد. بنابراین نرخ شهرنشینی که در سال ۱۳۵۵، ۴۷٪ را نشان می دهد، با واقعیت مادی جمعیتی که فقط نیمی از آن در محیطی شهری در خور این نام زندگی می کرد، تطبیق نمی کند.

۴ - شهرنشینی در دوران جمهوری اسلامی

تحرك و لرز □ ها ناشی از اتفاقات پس از انقلاب

انقلاب ۱۳۵۷، ورود سیل آسای افغان ها، مخاصمه و جنگ در استان کردستان ایران (۱۳۵۸-۱۳۶۴) و بالاخره جابجایی مردم مناطق مرزی غرب کشور بدنبال جنگ ایران و عراق، همه این عوامل بر توسعه شهری در طی نیمه اول دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) اثر گذاشتند.

هرچند در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) ساختن مسکن به برکت درآمد نفتی شتاب گرفت اما خرید و فروش سوداگرانه املاک و اراضی و نیز تورم ناشی از عملکرد منفی همین درآمد نفت مانع از حل مشکل مسکن شد. در تهران، در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)، شهرداری اجبارا تصمیم به باطل نمودن طرح محدوده پیش بینی شده در طرح شهرسازی گرفت. بدنبال این تصمیم، روند خانه سازی در دهات و قصبه های اطراف تهران به سرعت بالا گرفت. طی سالهای نخستین انقلاب این روند در تمام شهرهای بزرگ نیز گسترش یافت. صدها هزار نفر از ساکنان محله های مردمی کلان شهرها و همچنین در شهرهای کوچک و متوسط از فقدان نظارت و همچنین چشم پوشی مسئولان جدید که خود را حافظان مستضعفین می دانستند، بهره جسته و با شتاب و بدون مجوز، دست به ساختن خانه خود بر روی زمین های غصبی و یا قاعدتا غیر قابل ساخت، زدند.

رشد عظیم این مجموعه ها در عرض چند سال به پیدایش چندین حومه شهری فاقد زیر بنا و تجهیزات شهری انجامید. با تصویب قانون " اراضی شهری " در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲)، مقامات جدید، سعی کردند مسائل مربوط به اراضی غصبی و مسکن های ساخته شده در بین سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۱ را حل کنند و بالاخره بتدریج اقدام به تامین آب آشامیدنی، برق و خدمات تحصیلی و بهداشتی برای این مجموعه ها نمودند.

بعلاوه شهر های ایران، بدنبال تشنجات سیاسی ۱۹۷۸ در افغانستان و اشغال آن بوسیله نیروهای شوروی در ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) تعداد زیادی مهاجر افغانی را در خود پذیرا شدند. از آنجا که غالب این مهاجران بدون اجازه اقامت بودند، و بواسطه فارس زبان بودن میتوانستند به سهولت ملیت خویش را پنهان دارند، شمارش دقیق آنان در آمارگیری ها بدرستی

^{۱۴۰} بنا بر نتایج تحقیق و بررسی میدانی درباره باروری در سال ۱۳۵۶، در چارچوب تحقیق جهانی درباره باروری در ایران (Agha, 1985)

منعکس نمی شد. به همین خاطر است که نتایج سرشماری سال ۱۳۶۵ که تنها ۷۵۵۲۵۷ نفر افغان را ثبت کرده، مورد اعتراض متخصصان و بخصوص وزارت کشور و وزارت کار که تعداد آنان را ۲,۵ میلیون برآورد می کردند قرار گرفت (Hedayat, 1993 ; Anonyme, 1992b).

با قبول رقم اخیر، مهاجران افغانی، ۵٪ کل جمعیت کشور را در ۱۳۶۵ (1986) تشکیل می دادند. این مهاجران که در استان های خراسان، سیستان و بلوچستان، کرمان، تهران، اصفهان و فارس، مستقر شدند، اکثرا برآمده از اقشار اجتماعی-اقتصادی بسیار کم درآمد بودند و عموماً در محله های مردمی شهرها مسکن گزیدند. تمرکز مهاجران افغانی در بعضی شهرهای حاشیه ای شرق و محور داخلی کشور منجر به افزایش چشمگیر جمعیت این شهرها شد، بگونه ای که بالاترین نرخ رشد سالانه را برای شهرهای مزبور نشان می داد: در زاهدان ۱۱٪، در مشهد ۷,۸٪، در بجنورد ۶,۷٪ در قم ۷,۹٪ در سبزوار ۶,۲٪ در نیشابور ۶,۱٪ در کرمان ۶٪ و غیره در صورتیکه این نرخ برای کل مجموعه های شهری، بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، ۵,۳٪ بود.

علاوه بر این جنگ ایران و عراق در ۱۳۵۹ (1980) موجب نوع جدیدی از مهاجرت گردید. جمعیت مناطق جنگی نظیر شهرهای آبادان و خرمشهر که در نخستین حملات عراق بکلی ویران گردیده بودند، به اجبار به مناطق پشت جبهه پناهنده شدند. این پناهندگان که اکثرا برآمده از جامعه شهری بودند نزدیک به یک میلیون نفر تخمین زده می شدند. برای این جمعیت که از منزلت " مهاجران جنگی " بهره مند می شدند، دولت و بنیادهای شبه دولتی مسئولیت یافتن مسکن مناسب و شغل در شهرهایی که بطور موقت زندگی می کردند را پذیرفتند. بدین ترتیب، نزدیک به ۲۵٪ کل این پناهندگان برای اقامت خود به سوی شهرهای اراک، اصفهان و بخصوص شیراز روانه شدند؛ بقیه در شهرهای استان خوزستان چون اهواز، شوشتر، بندرماهشهر، اندیمشک و یا در استان های مجاور (در غرب کشور) چون شهرهای خرم آباد، ایلام، کرمانشاه و ملایرو یا شهرهای بوشهر و بندرعباس در استان های ساحلی جنوب پراکنده گشتند. شهرهای این استان ها، می بایستی چند صد هزار پناهنده عراقی ایرانی تبار¹⁴¹ که از ابتدای مخاصمات بین دو کشور از بیم تعقیب و آزار خویش از عراق گریخته بودند را، نیز پذیرا می شدند.

بالاخر به این امواج مهاجرت باید مهاجرت جمعیت مناطق روستائی استان کردستان، متأثر از مخاصمه نیروهای استقلال طلب یا خودمختاری طلب با حکومت جمهوری اسلامی در این منطقه، را اضافه کرد. مسیر مهاجرت این دسته به سوی دیگر شهرهای همین استان و حتی استان های آذربایجان شرقی و غربی و شهرهایی چون تبریز و ارومیه بود.

خلاصه کلام، این روند متوالی و شدید مهاجرت به ویژه به سوی شهرهای حاشیه ای کشور، که تا آن زمان رشد آنان بیشتر ناشی از مهاجرت جمعیت روستاهای اطراف بود، ۱۵٪ تا ۵۵٪ از رشد جمعیتی شهرهای مزبور را تشکیل می داد. این شهرها بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ دارای نرخ رشد سالانه ی چشمگیری، بین ۵,۵٪ تا ۱۵٪ بودند.

¹⁴¹ نتایج سرشماری ۱۳۶۵ (1986) حضور 84109 عراقی مقیم در ایران را نشان میدهد، اما وزارت کشور با به زیر سوال بردن این عدد، تعداد آن ها را برای سال ۱۳۶۵، 300 تا 400000 هزار نفر ارزیابی می کند.

مدیریت عملگراییانه توسعه پیچیده شهری

پیدایش حومه های شهری در اطراف کلان شهرها، بخصوص در اطراف تهران، و نیز گسترش شهرهای حاشیه ای که مشخصه توسعه شهری در دوران بعد از انقلاب بود، حاصل یک سیاست جدید شهری نبوده، بلکه نتیجه اجماع و مساعدت یک سری اوضاع و احوال آشفته ناشی از بحران ها و وقایع محنت بار متعاقب انقلاب و جنگ ها بود. در واقع در آغاز سال های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، دولت جمهوری اسلامی یک طرح واقعی شهرنشینی را دنبال نمی کرد بلکه نگرانی او در این رابطه به مهار مهاجرت به سوی پایتخت محدود می شد. در نتیجه گسترش حومه های که مهاجران جدید را جذب می کردند و نیز گسترش شهرهای استان های خراسان، سیستان و بلوچستان، به این جهت که حرکت مهاجرت به سوی تهران را منحرف می کردند، مورد توجه خاص قرار گرفتند. به این ترتیب حکومت اسلامی در مقابل کار انجام شده قرار گرفت و تدریجا سعی نمود زیر بناها و خدمات شهری که برای تثبیت اقامت این مهاجران در شهرهای مربوطه ضروری بودند، را فراهم نماید. علاوه بر اینکه این عمل با عوام گرایی (populisme) مسئولان جدید و با وعده هایی که در دوران انقلاب دایر بر برتری دادن به توسعه مناطق محروم داده بودند، همخوان بود.

و اما در مورد شهرهای واقع در مناطق غربی کشور، که رشد جمعیت آنان در سال های دهه ۱۳۵۰ شتاب گرفته بود، این آغاز درگیری با عراق بود که باعث پیشرفت سریع آنان گشت: در واقع، نیازهای جنگ باعث طرح و اجرای برنامه توسعه سریع زیر ساخت ها در این مناطق شد که پایگاه های پشت جبهه برای مجموعه عملیات جنگی بودند. از آغاز دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) ساختن شبکه راه های بین شهری توسعه یافته، بگونه ای قابل توجه ظرفیت وسایل ارتباطی و اطلاعاتی بهبود یافت. موج ورود نظامیان و همچنین غیرنظامیان که به موج مهاجران جنگی می پیوستند، به روند پویایی شهرهای این مناطق شتابی بیشتر داد. و بالاخره، جمهوری اسلامی به دلایل سیاسی، اعتبارات قابل توجهی به منظور بهبود شرایط زندگی به شهر های استان کردستان اختصاص داد.

بنابراین، این بار، رشد جمعیتی شهرها با توسعه قابل توجه و کافی شرایط شهری همراه بود. سیاست شهری مربوط به شهرهای فلات مرکزی، که در سالهای دهه ۱۳۵۰ شروع گردید، در واقع همانطور که شاخص های ارزیابی سطح توسعه اجتماعی- اقتصادی شهری نشان می دهند، رفته رفته به مناطق اطراف گسترش یافت.

از ۴,۶ میلیون مسکن شهری سرشماری شده در سال ۱۳۶۵، ۹۱٪ به آب آشامیدنی و ۹۸٪ به برق مجهز بودند. این پیشرفت قابل توجه، بخصوص منعکس کننده پیشرفت شهرهای حاشیه ای است که به این ترتیب فاصله خویش را با شهرهای داخلی ایران تقلیل دادند (نقشه های ۲ و ۵؛ ص: ۱۵۶ و ۱۵۵). در ضمن این پیشرفت مبین تغییراتی در طرز زندگی ساکنان این شهرها نیز می باشد. در حالیکه تسهیل دسترسی به آب آشامیدنی، بهداشت و آسایش بهتری در زندگی روزمره را فراهم می آورد، مجهز نمودن تقریبا تمامی خانه ها به برق امکان می داد که استفاده از رادیو، تلویزیون، وسایل برقی خانگی و دیگر وسایل جدید گسترش یابد. بعلاوه، بواسطه لوله کشی آب و همچنین تشدید اقدامات بهداشتی پیشگیرانه، می توان گفت که جمعیت این شهرها در مقابل امراض عفونی به نحو بهتری حفاظت می شدند و این امر منطقا به کاهش مرگ و میر در این شهرها یاری رساند.

نتیجه خانه سازی فشرده، به کاهش همزیستی درون خانوارها منتهی گردید. در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، ۸۶٪ از مسکن یک خانوار، ۱۱٪ دو خانوار و ۳٪ سه خانوار و بیشتر را در خود جا میداد. بدین ترتیب شمار متوسط خانوار برای هر

مسکن در سال ۱۳۶۵ برای مجموع کل شهرها، به ۱٫۲ کاهش یافت. این کاهش را می توان در کلان شهرها و همچنین در اکثریت قریب به اتفاق شهرهای ایران داخلی و حاشیه ای مشاهده کرد.

و اما در مورد مدارس و موسسات آموزشی، نرخ اشتغال به تحصیل در سال ۱۳۶۵، برای کودکان ۶-۱۴ ساله شهری، همانطور که در فصل قبل دیدیم، نسبت به سال ۱۳۵۵، کاهشی برابر ۴ واحد نشان می دهد (۸۳٪ در سال ۱۳۶۵ در مقابل ۸۷٪ در سال ۱۳۵۵). این نرخ برای پسران ۸۴٪ (۹۱٪ در ۱۳۵۵) و برای دختران ۸۲٪ (۸۳٪ در ۱۳۵۵) بوده است. این کاهش را فقدان موسسات تحصیلی در مجموعه های کمتر از ۵۰۰۰ نفری، که بدنبال تغییر تعریف و معیار دسته بندی در گروه شهرها قرار گرفته بودند از یکسو، و کم شماری احتمالی دختران در^{۱۴۲} ۱۳۵۵ از سوی دیگر، توضیح می دهند. به این دلایل می بایستی نرخ ضعیف اشتغال به تحصیل کودکان افغان، خصوصا پسران را که در ضمن تعدادشان نسبت به دختران بیشتر بود (نسبت جنسیتی برای این کودکان ۱۴-۵ ساله برابر با ۱۱۵ بود) و علیرغم سنشنان در بازار کار حضور داشتند را نیز اضافه کرد. در عین حال، علیرغم کاهش مزبور، همانگونه که نقشه شماره ۲ (فصل ۵) در مورد اشتغال به تحصیل کودکان ۶-۱۴ ساله نشان می دهد، مدرسه با وسعت و شدتی بیشتر و پر شتاب تر در بخش شهری اکثر شهرستان ها اشاعه یافت

و بالاخره این تحول که توسعه شهری را در نیمه اول دهه ۱۳۶۰ نشان می دهد، مصادف است با شروع کاهش باروری، که برای مجموع کشور از ۷٫۲ فرزند برای هر زن در سال ۱۳۵۵ به ۶٫۴ فرزند در سال ۱۳۶۵ می رسد. اگر چه این تعداد متوسط فرزند برای هر زن برای کل کشور است، اما اگر نظریه عموما پذیرفته شده ای که بر اساس آن، شهرها نقش محرک اصلی در گذار جمعیتی کشور را بازی می کنند مورد توجه قرار دهیم، این تنزل در ایران را نیز بایستی بیشتر ناشی از نقش شهرها دانست.

بهبود کلی شرایط شهر و شهرنشینی در بسیاری از شهرهای ایران در نیمه اول دهه ۱۳۶۰، که ادغام افراد را در چهار چوب یک زندگی شهری فراهم آورد، دلیلی است که بتوان این بار نرخ شهرنشینی بدست آمده، یعنی ۵۴٪ برای سال ۱۳۶۵، را نرخی نزدیک تر به واقعیت اجتماعی - فرهنگی کشور دانست.

پیشرفت انکارناپذیر شهرنشینی از پایان جنگ به بعد

دولت جمهوری اسلامی، پس از جنگ با برگزیدن منطق برنامه ریزی، در زمینه سیاست شهری به دنبال کردن توسعه شهرها پرداخت. در این روند، با ارتقاء موقعیت چندین شهر حاشیه ای کشور و یا حومه های شهری بعنوان مرکز اداری استان، اعتبارات مالی اختصاص داده به آنان را افزایش داد. این سیاست که هدفش تعدیل روند مهاجرت بسوی شهرهای بزرگ بود، با تشدید تلاش در جهت توسعه روستاها تکمیل شد که پایین تر به آن خواهیم پرداخت.

علاوه بر آن تعداد زیادی جاده های جدید بین شهری یا بین روستا و شهر ساخته شد که شهرهای کوچک و بزرگ را به یکدیگر و یا روستا ها را به شهرها نزدیک کردند، و این امر در عدم جابجایی ساکنان مناطق مختلف و ماندن آنان در محل اقامتشان موثر واقع شد. بالاخره و شاید، بخصوص، بحران اقتصادی و گرانی زندگی شهری نیز به ویژه در شهرهای بزرگ، برای آنانی که قصد مهاجرت داشتند، عامل بازدارنده دیگری بود. بدین ترتیب، نرخ رشد جمعیت شهری به نحو

^{۱۴۲} نسبت جنسی کودکان ۶-۱۴ ساله در سال ۱۳۵۵ برابر با ۱۱۰ و در سال ۱۳۶۵ برابر با ۱۰۶ بوده است.

قابل ملاحظه ای کاهش یافت و " تنها " به ۳,۲٪ در سال بین ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ بالغ گردید. این کنترل نسبی برپویایی جمعیتی شهرها، اداره بهتر و بهبود وسایل و خدمات شهری را ممکن ساخت.

در ۱۳۷۵ از ۶ میلیون مسکن آمارگیری شده، ۹۶,۴٪ از لوله کشی آب آشامیدنی و ۹۹,۱٪ از برق برخوردار بودند (نقشه ۳ و ۴؛ ص: ۱۵۷ و ۱۵۵). همچنین ملاحظه می کنیم که ۸۸,۲٪ از مسکن یک خانوار، ۹,۶٪ دو خانوار و ۲,۲٪ سه خانوار و بیشتر در خود جا می دادند؛ بدین ترتیب تعداد متوسط خانوار در هر مسکن باز هم کاهش یافته و در سال ۱۳۷۵ به ۱,۱ رسیده است.

از طرف دیگر، کاهش مرگ و میر در مناطق شهری و افزایش نرخ اشتغال به تحصیل کودکان ۶-۱۴ ساله که در سال ۱۳۷۵ به ۹۷٪ بالغ می شد (۹۵٪ پسر و ۹۴٪ دختر)، پیشرفت شرایط زندگی شهری را تأیید می کند. این نسبت زیاد کودکان شاغل به تحصیل که تقریباً در تمامی شهرها مشاهده می شود (نقشه ۳ در فصل پنجم: اشتغال به تحصیل کودکان ۶-۱۴ ساله)، اشاعه بیش از پیش گسترده مدرسه را بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ آشکار می سازد.

مهار گسترش کلان شهرها و توزیع منطقی تر منابع در جهت توسعه و پیشرفت شهرهای دیگر، که از یک طرف باعث پخش و عرضه خدمات شهری بهتر برای کلان شهرها شد و از طرف دیگر برای سایر شهرها امکانات مالی ضروری به منظور اجرای طرح های زیر بنایی را فراهم ساخت، موجب تغییرات چشمگیری در شرایط زندگی مجموع ساکنان شده و برای آنان پایان یک دوره طولانی گذار و ادغام کامل در زندگی شهری واقعی را رقم زد؛ یک زندگی شهری که این بار حقیقتاً اکثریت ایرانیان را با نرخ شهرنشینی ۶۱٪ در سال ۱۳۷۵، در بر می گرفت.

بدیهی است که چنین تغییراتی بر روی رفتار و کردار جمعیتی نیز تأثیر دارد. میان سقوط چشمگیر باروری در کل کشور، که از ۴,۶ فرزند برای هر زن در ۱۳۶۵ به ۲,۸ فرزند در ۱۳۷۵ می رسد، و توسعه واقعی شیوه زندگی شهری در همین دوره، دست کم نوعی وابستگی متقابل و زمانی در بین متغیرها وجود دارد. معهذاً، در اثر فقدان داده های ضروری، هنوز اندازه گیری درجه وابستگی و همزمانی عملکرد این متغیرها و پیوستگی علت و معلولی آنان به نظر مشکل می آید.

۵ - شهر نشینان دیروز و امروز

ساختار سنی جمعیت شهری

به دلیل روند شدید باروری در گذشته ی نزدیک، که کاهش آن هنوز بسیار تازه است، و همچنین به این دلیل که مرگ و میر کاهش می یابد، جمعیت شهرها جوان می ماند و ساختار سنی آن تقریباً بدون تغییر باقی می ماند (جدول ۴).

جدول ۴ - توزیع جمعیت شهری (به درصد) برحسب گروه‌های بزرگ سنی

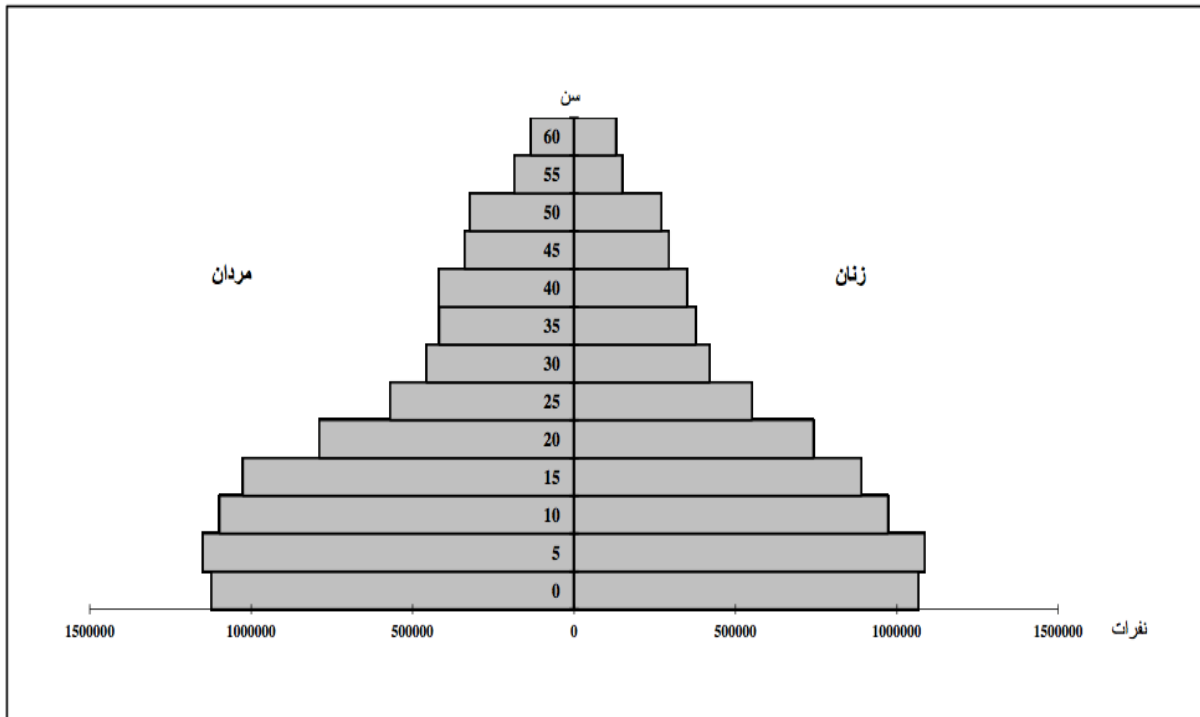
گروه های سنی	1355	1365	1375
0-14 ساله	41.0	42.8	37.5
15-64 ساله	55.7	54.2	58.4
65 ساله و بیشتر	3.3	3.0	4.1
جمع	100	100	100
منابع: نتایج سرشماری های 1355، 1365 و 1375، مرکز آمار ایران.			

در سال ۱۳۵۵ ساختار سنی جمعیت تحت تاثیر حرکت مهاجرت روستائی به سوی شهرها قرار داشت به طوری که نسبت کودکان کمتر از ۱۵ سال کمی کاهش یافته و از ۴۴٪ در ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) به ۴۱٪ در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) می رسد و در عوض، نسبت گروه های بینابینی رشد می کند (نمودار ۱). کاهش مرگ و میر کودکان، باروری هرچند رو به افول، اما هنوز در سطحی بالا و ورود انبوه پناهندگان افغانی و عراقی که جمعیتی جوان^{۱۴۳} بودند، باعث جوان شدن ساختار سنی ساکنان شهرها در سال های دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) گردید (نمودار ۲).

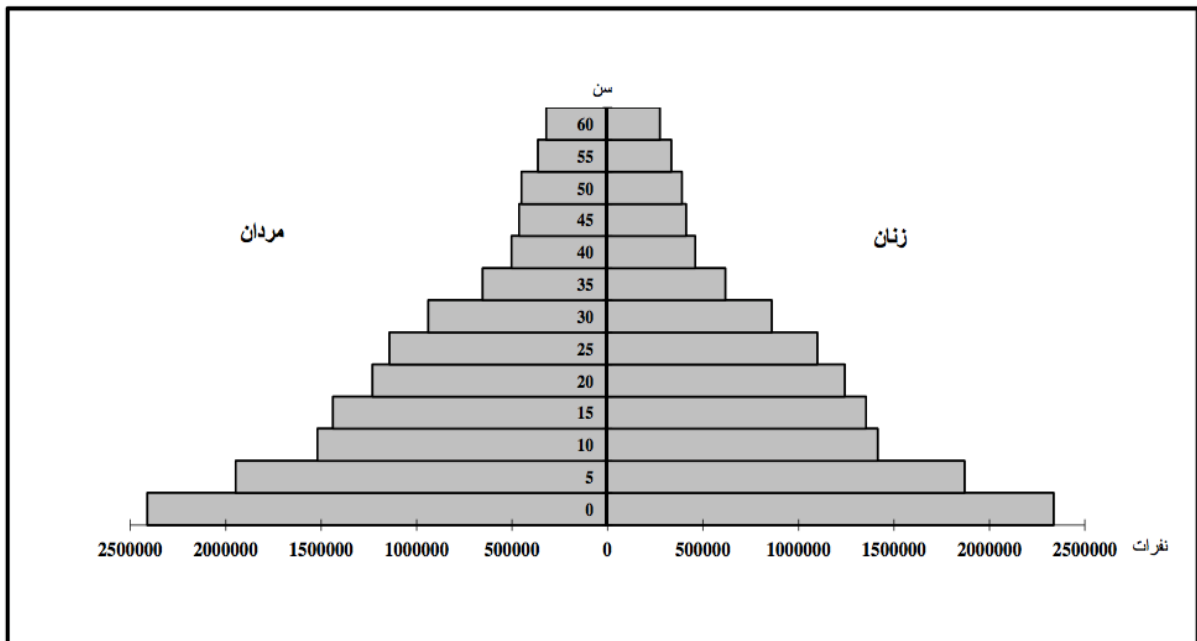
از آنجا که نتیجه منطقی کاهش زیاد باروری بین ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ کوچک شدن قاعده هرم سنی در ۱۳۷۵ و برآمده شدن گروه های بعدی آن بود: تعداد کودکان ۴-۰ ساله کمتر از کودکان ۹-۵ ساله و ۱۰-۱۴ ساله بود، ساختار جمعیت شهری بر اساس گروه های بزرگ سنی در سال ۱۳۷۵ بوضوح از دو دوره قبلی متمایز می شود. این تغییر آشکار از نقطه نظر جمعیت شناختی، با تغییرات قابل ملاحظه ای که جامعه شهری سال های ۱۳۵۰ را از ۱۳۷۰ متمایز می ساخت، همراه بود.

^{۱۴۳} طبق نتایج سرشماری ۱۳۶۵، ۴۳٪ از اتباع افغانی و عراقی کمتر از ۱۵ سال و ۵۲٪ از ۱۵ تا ۶۴ سال و ۵٪، ۶۵ سال و بیشتر داشتند.

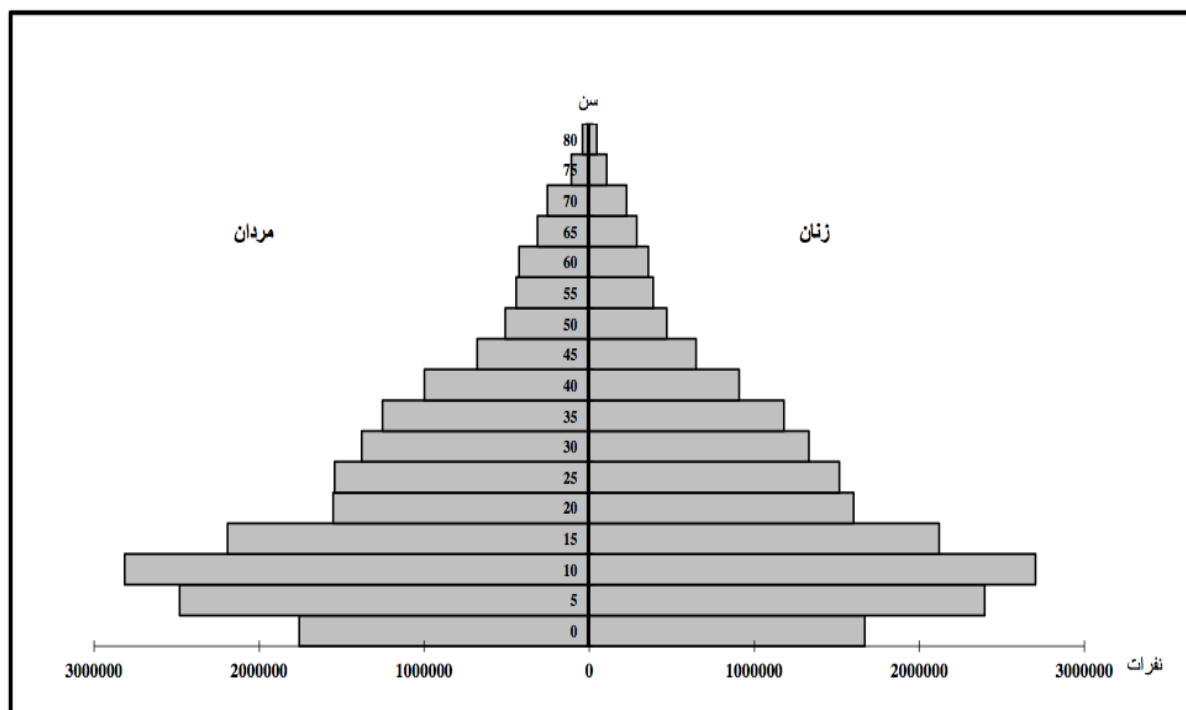
نمودار ۱- هرم سنی جمعیت شهری در ۱۳۵۵



نمودار ۲- هرم سنی جمعیت شهری در ۱۳۶۵



نمودار ۳- هرم سنی جمعیت سنی شهری ۱۳۷۵



در واقع مهاجران روستائی، که بتازگی در شهر مستقر شده بودند، تحت شرایطی که به تفصیل در بالا آمد، در آغاز دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت شهری را تشکیل می دادند در حالیکه هنوز بطور واقعی در جامعه شهری ادغام نشده بودند. در نیمه اول دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) در حالیکه جریان مهاجرت روستایی به سوی شهرها رو به کندی نهاده بود، این بار پناهندگان افغانی و عراقی که غالباً دارای منشاء روستائی بودند، و همچنین ساکنان حومه های بدون شهرسازی جدید در نتیجه « غیر شهری »، به شهرها رو آوردند و با جمعیت شهری در آمیختند.

بدنبال کاهش این جریان مهاجرت، خصوصاً در پایان جنگ ایران و عراق، و همچنین با به اجرا درآوردن یک سیاست شهری، می توان مشاهده کرد که بالاخره جمعیت شهرها در سال ۱۳۷۵ بطور غالب، کسانی را در بر می گرفت که در شهر زاده شده یا حداقل یک دهه در شهر ساکن بودند. بنابراین در فاصله زمانی ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵، ما شاهد دوران گذار از یک جامعه در انتظار ادغام در شهرنشینی به یک جامعه واقعا شهری هستیم.

از یک جمعیت شهری کم سواد به شهرنشینیان هرچه بیشتر تحصیل کرده

نکته بدون شک مهم تر، این پیشرفت سوادآموزی و تحصیلات است که شرایط اجتماعی-فرهنگی و بویژه روابط بین زن و مرد و بین نسل ها را دگرگون می سازد (Fargues, 1994). در ۱۳۵۵ نرخ سوادآموزی جمعیت شهری بهیچوجه بالا نبود. در بین 25-64 سالگان، یعنی سنینی که فرد مسئولیت های خانوادگی و اجتماعی بعهده می گیرد، تنها ۴۵٪ (۵۸٪ مردان و ۳۰٪ زنان) از جمعیت با سواد بودند و میانگین دوره تحصیل برای همین دسته سنی فقط ۲٫۸ سال (۳٫۸ سال برای مردان و ۱٫۸ برای زنان) بود. و رای نرخ ناچیز سوادآموزی و کوتاهی دوران تحصیل، نابرابری بین زنان و مردان در دستیابی به امکانات کسب دانش بسیار شگفت انگیز است. در واقع در میان نسل های زاده شده بین ۱۲۹۱ و ۱۳۳۰

(1912 و 1951)، همانگونه که در فصل مربوط به تحصیلات توضیح داده شد، قدرمطلق فاصله سطح سوادآموزی مردان از زنان ۲۶ تا ۳۱ واحد بوده است. و اما نابرابری بین دو جنس در رابطه با ادامه دوران تحصیل، در نسل های زاده شده از ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۰ (آنانی که در ۱۳۵۵، ۲۵ تا ۳۴ ساله بودند) بسیار بالا بود که نقطه اوج آن به ۲٫۶ سال می رسید. تفوق نسل های کم سواد و نابرابر، از نقطه نظر جنسیتی در ارتباط با دوران تحصیل، آشکارا جنبه های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جامعه شهری در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ را تحت تاثیر قرار می داده است (Fargues, 1995b). به علاوه، بالا بودن سطح باروری که نشان دهنده تداوم رفتار و کردار سنتی در ایران این دوران است، این اثر را تأیید می کند.

ده سال بعد، ورود نسل هایی که به تازگی به امکانات تحصیل دست یافته بودند به گروه سنی ۲۵-۶۴ سال، نرخ سوادآموزی در این گروه را افزایش داده و به ۵۷٪ جمعیت شهری در سال ۱۳۶۵ رساند، که مردان ۶۹٪ و زنان ۴۵٪ آن را تشکیل می دادند. بدین ترتیب این سوادآموزی زنان، که نرخ آن در بین سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، ۱۵ واحد افزایش یافته است که منشاء چنین تحولی می باشد. به همین ترتیب نیز متوسط سال های تحصیل برای دو جنس، برای ۲۵-۶۴ ساله گان، افزایش یافته و به ۴٫۲ سال رسید (۵٫۲ سال برای مردان و ۳٫۱ سال برای زنان). اما با وجود این پیشرفت، تفاوت بین زنان و مردان از نقطه نظر مدت زمان تحصیل باز هم کمی بیشتر شده و از ۲ سال در سال ۱۳۵۵ به ۲٫۱ سال در ۱۳۶۵ رسید.

با این همه باید خاطر نشان کرد که در سال ۱۳۶۵ (1986) سطح تحصیلات جمعیت شهری در سنین ۲۵-۶۴ ساله چه برای زنان و چه برای مردان، هنوز بسیار ناچیز بود. با اینحال مشاهده می کنیم که برخلاف دهه ۱۳۵۰ (1970) گروه سنی ۲۵-۶۴ ساله، بواسطه ورود نسل های ۲۵-۳۴ ساله، که مدت بیشتری تحصیل کرده بودند، از همگونی کمتری برخوردار است. این ناهمگونی جامعه شهری را به سوی دوران گذاری سوق داد که در روند آن نسل های جوانی که به تازگی انقلاب کرده و از ارزشهای مدرن متأثر بودند، سعی در گسستن از سنت هایی که مورد حمایت نسل های مسن تر، نسل هایی که در همین گروه سنی ۲۵-۶۷ سال هنوز اکثریت را دارا بودند، قرار داشتند. نمود جمعیت شناختی این رودرویی نسل ها را که در آن هنوز نسل های مسن تر نقش مسلط را دارا هستند، می توان در کاهش ناچیز باروری در بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ مشاهده کرد.

در سال ۱۳۷۵ (1996) نرخ باسوادی در درون گروه ۲۵-۶۴ ساله ها باز هم افزایش یافت و به ۷۴٪ رسید (۸۱٪ مردان و ۶۶٪ زنان). میانگین مدت تحصیل نیز افزایش یافته، از ۱٫۵ به ۵٫۷ سال برای هر دو جنس رسید (۶٫۶ سال برای مردان و ۴٫۷ سال برای زنان). این افزایش با طولانی شدن دوران تحصیل جوانان و همچنین با ورود به سن بلوغ و پختگی نسل های متولد ۱۳۴۶ و ۱۳۵۰ (۲۹-۲۵ ساله در ۱۳۵۷) که بطور وسیع و طولانی تر تحصیل کرده بودند، ارتباط داشت. زنان نیز، خصوصاً جوانترها، همانطور که در فصل پیشین توضیح داده شد، با طولانی تر کردن دوران تحصیل خود، در این مورد شروع به کاهش فاصله خود با مردان کردند.

بنابر این افزایش قابل توجه دوره ی تحصیل نسل های جوان، گروه ۲۵-۶۴ ساله را دانش آموخته تر کرد، هر چند که این گروه هنوز ناهمگون باقی مانده بود. این ناهمگونی در رودرویی بین دو نوع رفتار، یکی متمایل به تجدد و دیگری متکی به سنت های قدیمی، نمایان می شد. اما بتدریج که سطح تحصیلات زنان به سطح مردان می رسید و سطح قابلیت های جوانان از سطح مسن ترها می گذشت، شرایط برای تداوم سنت ها دشواری گشت (Fargues, 1995b). به علاوه، جمعیتی که وسیعاً از تحصیلات بهره برده و در زندگی شهری ادغام شده بود، به نظر از گرایشات تجدد گرایانه بیشتر

متأثر بود. به این ترتیب تحول باروری که کاهش آن در دهه ۱۳۶۰ آغاز شده و در بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ به نحو قابل توجهی شتاب گرفت را می توان بعنوان نشانی از عقب نشینی رفتار سنتی در جامعه شهری تحلیل کرد.

از سال های دهه ۱۳۶۰ اشاعه تحصیل به یقین تحولاتی چشمگیر و سریع در جامعه شهری پدید آورد. پیشرفت مهم در امر تحصیل و سوادآموزی و بویژه طولانی شدن دوران تحصیل نسل های جوان، چه مرد و چه زن، به زیر سؤال رفتن نظام پدر سالارانه که مبتنی بر تفوق سلسله مراتب سنی و جنسی می باشد، منتهی گردید. بدین ترتیب جامعه شهری دارای دیدی بیشتر تجددگرا در مورد روابط بین زن و مرد شد که همچنان رو به تعادل هرچه بیشتر می رفت. این تحول اساسی، که در دوران جمهوری اسلامی به وقوع پیوسته، بار دیگر گواهی است بر استقلال یک جامعه که علیرغم ایدئولوژی پدرسالارانه رهبران سیاسی، می تواند به سمت تجدد جهت گیری کند.

۶- جهاد سازندگی و نوسازی روستاها

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب که از نظر مکانی و از نظر بازیگران آن، انقلابی شهری بود، توجهی خاص به دهقانان و عشایر معطوف شد. این واکنش که هم از سوی رهبران و جریان های سیاسی اسلامی هم از سوی گروه های چپ کشور نمودار شد، در اصل ادامه مخالفت سرسختانه جنبش های سیاسی کشور، از چپ گرفته تا راست، از لائیک گرفته تا اسلامی، بر علیه اصلاحات پیشنهادی محمد رضا شاه در سال ۱۳۴۲ یعنی بر علیه "انقلاب سفید" بود.

ابتدا این گروه های سیاسی چپ بودند که با هدف سازماندهی تظاهرات مطالباتی برای مسائل کشاورزی به سوی روستاها روانه شدند. جریان های سیاسی هم سو با جمهوری اسلامی نیز، به منظور باز داشتن گروه های چپ از بدست گرفتن جنبش دهقانی که هر روز ابعاد وسیع تری به خود می گرفت، بلافاصله وارد صحنه روستاها گردیده و در عین حال رهبران جدید کشور را برای تعیین سریع یک سیاست روستایی تحت فشار قرار دادند. در خرداد ۱۳۵۸ (ژوئن ۱۹۷۹) آیت الله خمینی طی افشاء خرابی های بازمانده از رژیم سابق در روستاها و در میان عشایر، تشکیل سازمان جهاد سازندگی^{۱۴۴} را اعلام نمود و از تمامی طبقات مردم دعوت کرد که در این جهاد شرکت کرده، به بازسازی کشور بپردازند. این سازمان در ابتدا از جوانان داوطلبی که عمیقاً و صادقانه خود را وقف انقلاب اسلامی و مطالبات روستائیان کرده بودند، تشکیل شده و فعالیت های خود را به نحوی غیر رسمی براساس ابتکارات فردی، آغاز کرد. اما بزودی در مقابل ابعاد گسترده مطالبات به سرعت به بازبینی و تعریف یک سازماندهی واقعی فعالیت پرداخت.

اهداف سازمان در ۴ زمینه تعریف می شد: آ - معرفی پیام انقلاب و اسلام به جمعیت روستائی؛ ب - آماده سازی زمینه پیوستن وسیع و فعال روستائیان به روند ادامه انقلاب؛ پ - تقدم دادن به روستا، به عنوان بنیان تولید کشور و زیر بنای توسعه؛ ت - مبارزه بر علیه فقر، عرضه خدمات بهداشتی، تحصیلی و امکانات رفاهی روستائیان^{۱۴۵}. به این ترتیب سازمان مزبور در آن واحد، هم عامل تبلیغات دولت جمهوری اسلامی و هم سازمان مسئول توسعه اجتماعی - اقتصادی روستاها

^{۱۴۴} رجوع کنید سخنرانی آیت الله خمینی به تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۵۸

^{۱۴۵} بر اساس یک گزارش منتشر نشده جهاد سازندگی: گزارش عملکرد جهاد سازندگی از ابتدای تاسیس تا پایان سال ۱۳۷۰، جهاد سازندگی، دفتر مجلس و امور استانها.

بود. این سازمان با علم بر اینکه موفقیتش برای تحقق دو هدف اول در گرو موفقیتش در تحقق دو هدف دیگر بود، دست به یک تلاش واقعی در جهت ایجاد زیر ساخت های روستائی زد. برای تبلیغات، با تمرکز خویش در عرصه فرهنگی، سازمان مزبور ابتکاراتی چون ایجاد کتابخانه و مسجد، جمع آوری کتاب های اهدائی، ترتیب دادن نماز جمعه، نمایش فیلم و نمایشگاه و یا دوره های آموزش قرآن را دنبال کرد.

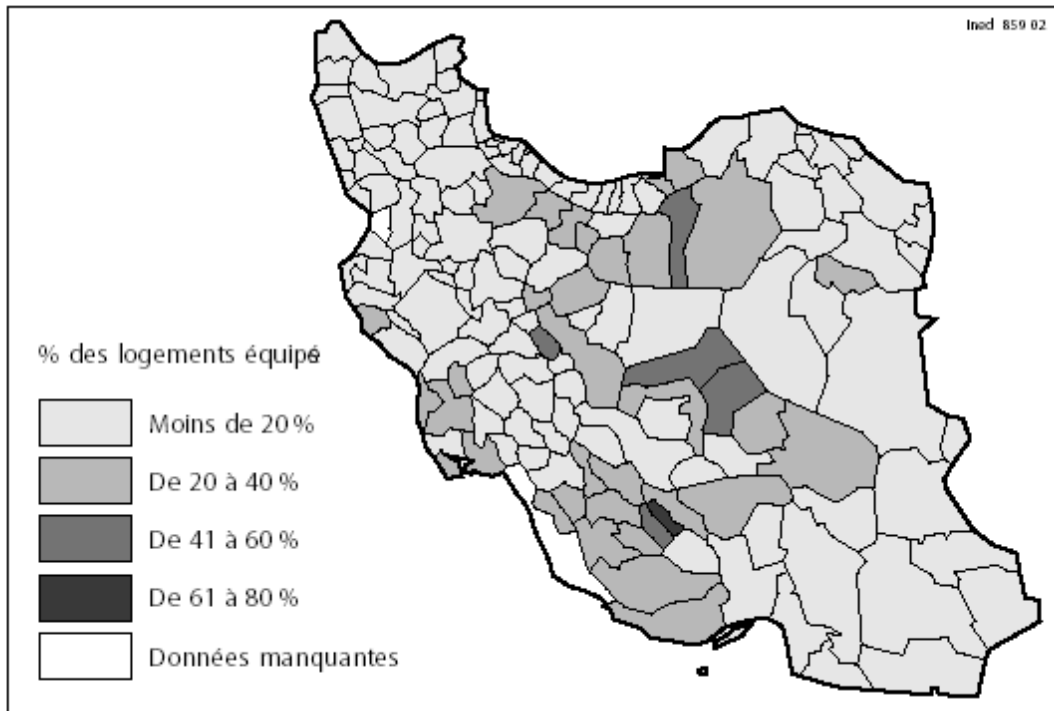
فعالیت های گوناگون جهاد سازندگی

سازمان جهاد سازندگی در آغاز فعالیت خود در سال ۱۳۵۹، طرح عظیم جمع آوری داده های اقتصادی و اجتماعی- فرهنگی روستاهای کشور را که تشخیص و ارزیابی نیازها را ممکن می ساخت، به انجام رساند. اعضای آن فعالانه در کنار " هیات هفت نفره"¹⁴⁶ در مصادره و تقسیم اراضی شرکت جستند. بعلاوه، این سازمان، که مراقب بود اشتباهات رژیم سابق در رابطه با اصلاحات اراضی تکرار نگردد، همچنان با همکاری « هیئت هفت نفره»، نقش واسطه را میان دهقانان و کمیسیون های گوناگون وزارت و بانک کشاورزی، برای گرفتن اعتبار و به دست آوردن ماشین های کشاورزی و یا خدمات دیگر، بازی کرد. به موازات این فعالیت ها، سازمان جهاد در تشکیل شوراهای اسلامی روستائیان به آنان یاری رساند. این شوراها در آذر ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) از جانب دولت به عنوان تشکیلات محلی که از طریق آن اهالی می توانستند در اخذ تصمیمات مربوط به زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روستا شرکت کنند (Khosravi, 1990) به رسمیت شناخته شد. از سوی دیگر سازمان جهاد دست به ساختن جاده، پل، فاضلاب برای روستاها و همچنین تجهیز آنان به آب لوله کشی و برق نمود.

در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳)، این سازمان به مقام وزارتخانه ارتقاء یافت و بویژه مسئولیت توسعه روستاها و امور عشایری به عهده گرفت. وزارت جهاد سازندگی، با موقعیت جدیدی که قدرت او را از نظر اداری و مالی تحکیم می نمود، دفتری مرکزی در مرکز هر استان، شعبه ای در تمامی شهرستان ها و ۶۰۰ مرکز روستائی تشکیل داد. فعالیت ها وزارت جهاد شدت گرفت و توانست به کمک وزارت نیرو، کار برق رسانی و احداث لوله کشی برای آب آشامیدنی را به دور افتاده ترین دهات گسترش دهد. نتیجه شگفت آور بود: در حالیکه در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) از ۲,۹ میلیون مسکن روستائی فقط ۱۰٪ از آب آشامیدنی و تنها ۱۴٪ از برق برخوردار بودند، ده سال بعد، در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) از ۳,۵ میلیون مسکن روستائی، ۵۳٪ از لوله کشی آب آشامیدنی و ۶۶٪ از برق و بالاخره در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) از ۳,۸ میلیون مسکن، ۷۱٪ دارای آب لوله کشی و ۸۸٪ دارای برق بودند. معمول شدن امکانات جدید زندگی در بیش از نیمی از خانه های روستائی باعث تغییر روش و طرز زندگی هم در استان های مرکزی و هم در استان های حاشیه ای کشور گردید (نقشه های ۷ تا ۱۲ در صفحات بعد).

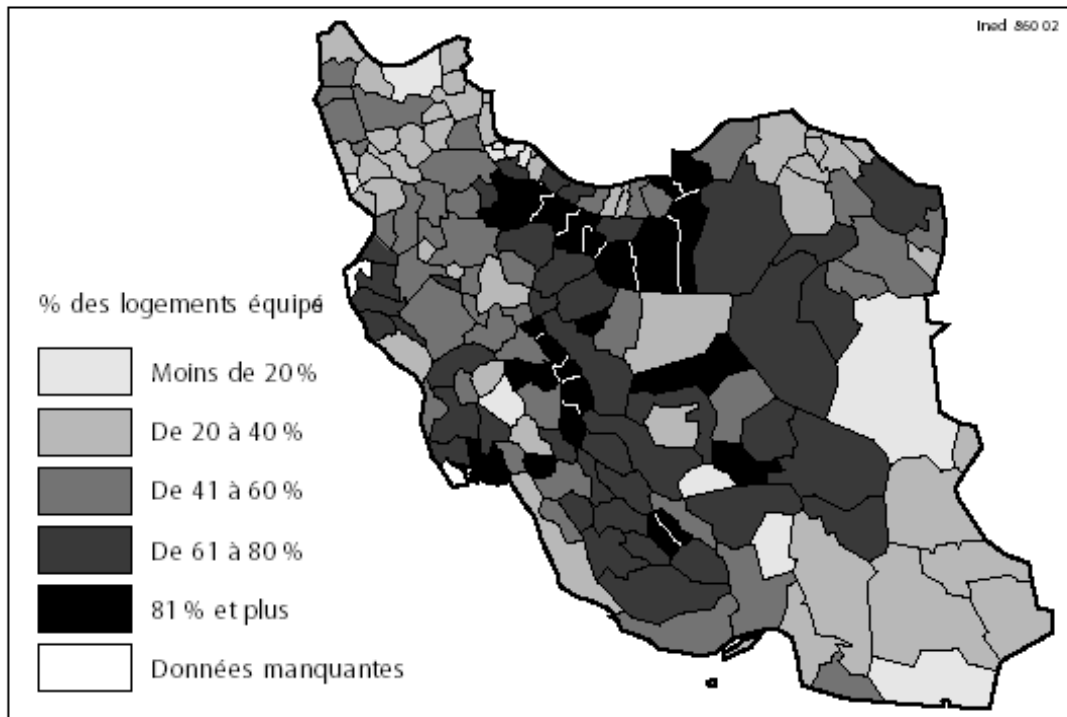
¹⁴⁶ کمیسیونی که از انقلاب به بعد به وظیفه تقسیم اراضی می پردازد. به فصل سوم، بخش اول مراجعه شود.

نقشه ۷- سهم مسکن های مجهز به آب آشامیدنی (مناطق روستایی، ۱۳۵۵)



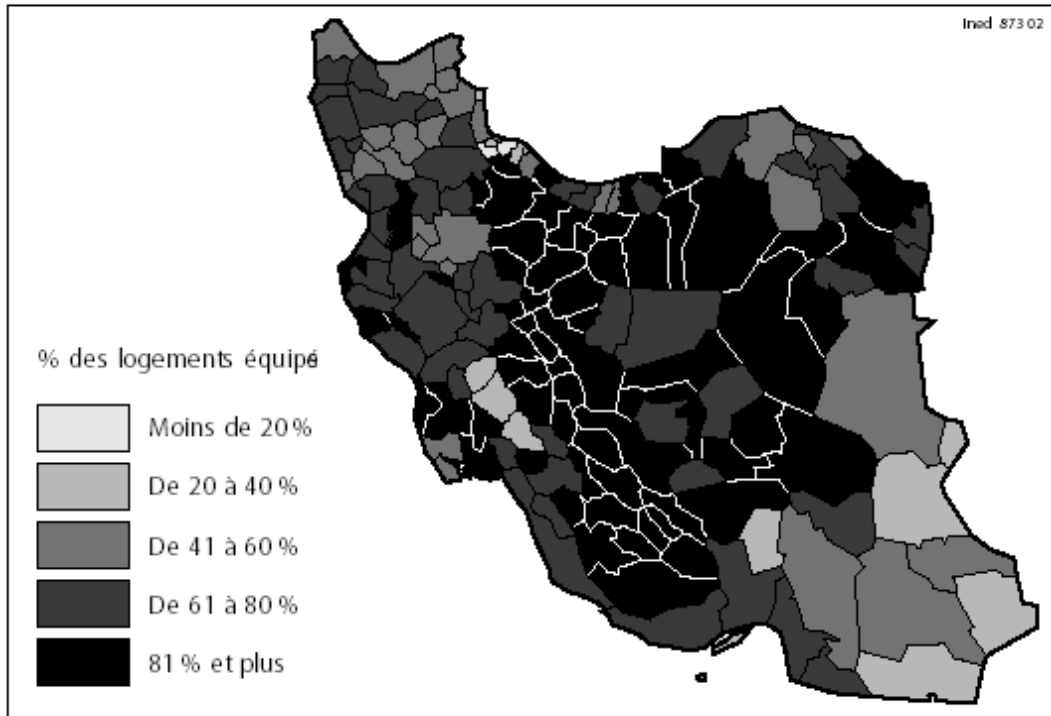
عنوان مقیاس ها: % مسکن های مجهز: کمتر از ۲۰٪ از ۲۰ تا ۴۰٪ از ۴۱ تا ۶۰٪ از ۶۱ تا ۸۰٪ فاقد داده

نقشه ۸- سهم مسکن های مجهز به آب آشامیدنی (مناطق روستایی ۱۳۶۵)



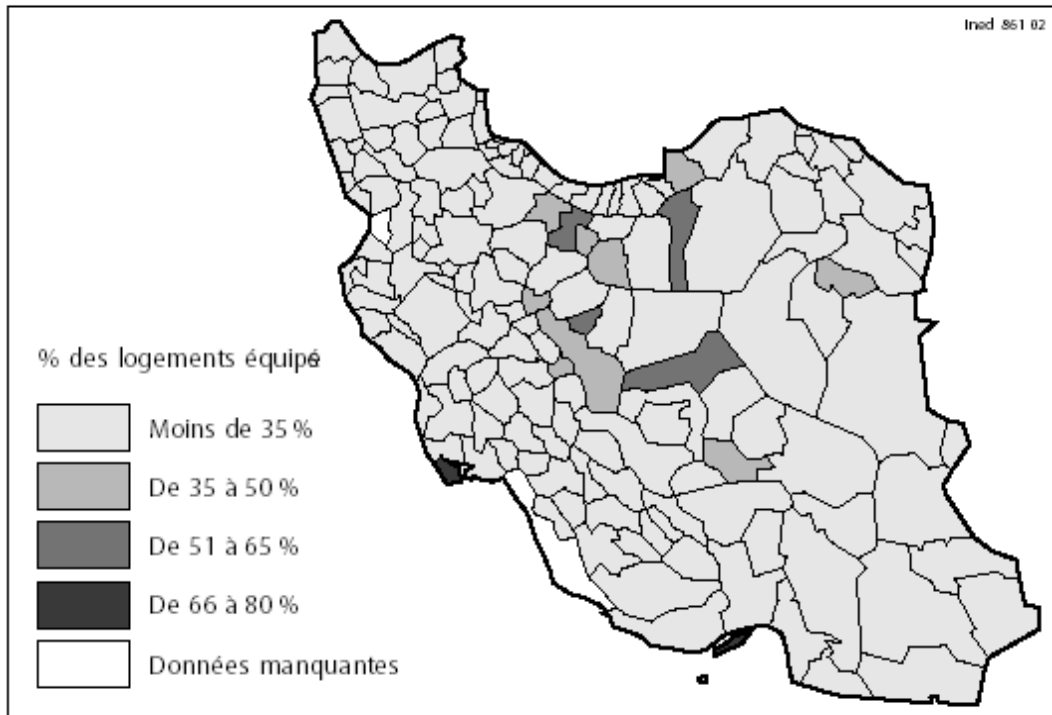
عنوان مقیاس ها: % مسکن های مجهز: کمتر از ۲۰٪ از ۲۰ تا ۴۰٪ از ۴۱ تا ۶۰٪ از ۶۱ تا ۸۰٪ و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۹- سهم مسکن های مجهز به آب آشامیدنی (مناطق روستایی، ۱۳۷۵)



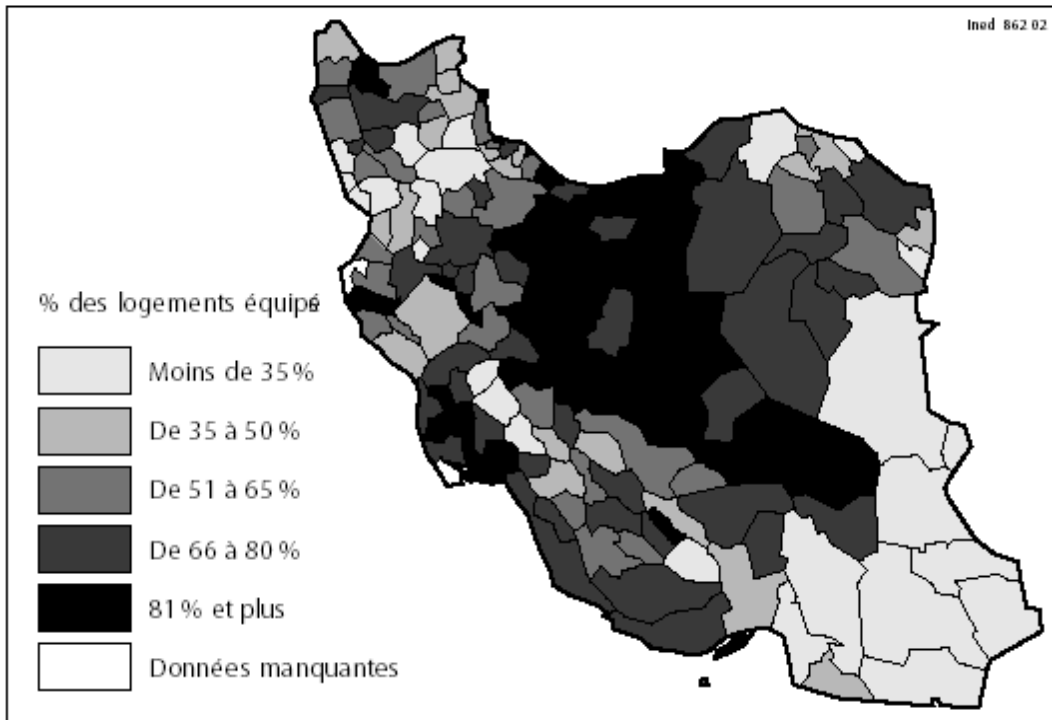
عنوان مقیاس ها: % مسکن های مجهز: کمتر از ۲۰٪؛ از ۲۰٪ تا ۴۰٪؛ از ۴۱٪ تا ۶۰٪؛ از ۶۱٪ تا ۸۰٪؛ ۸۱٪ و بیشتر

نقشه ۱۰- سهم مسکن های مجهز به برق (مناطق روستایی، ۱۳۵۵)



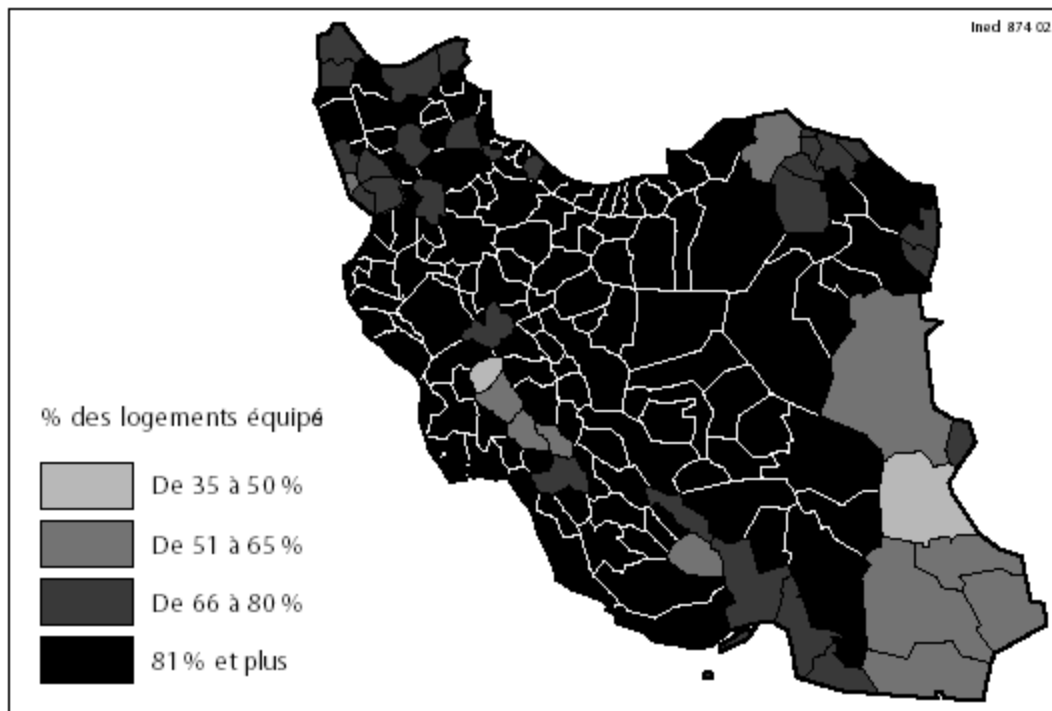
عنوان مقیاس ها: % مسکن های مجهز: کمتر از ۳۵٪؛ از ۳۵٪ تا ۵۰٪؛ از ۵۱٪ تا ۶۵٪؛ از ۶۶٪ تا ۸۰٪؛ فاقد داده

نقشه ۱۱- سهم مسکن های مجهز به برق (مناطق روستایی، ۱۳۶۵)



عنوان مقیاس ها: % مسکن های مجهز: کمتر از ۳۵٪؛ از ۳۵٪ تا ۵۰٪؛ از ۵۱٪ تا ۶۵٪؛ از ۶۶٪ تا ۸۰٪؛ ۸۱٪ و بیشتر؛ فاقد داده

نقشه ۱۲- سهم مسکن های مجهز به برق (مناطق روستایی، ۱۳۷۵)



عنوان مقیاس ها: % مسکن های مجهز: از ۳۵٪ تا ۵۰٪؛ از ۵۱٪ تا ۶۵٪؛ از ۶۶٪ تا ۸۰٪؛ ۸۱٪ و بیشتر

طرح های توسعه و آمایش روستاها که از بدو تشکیل سازمان جهاد سازندگی اتخاذ شده بود، پس از تبدیل این سازمان به وزارتخانه، همچنان بشدت دنبال شد. بنا بر یک بررسی انجام گرفته بوسیله خود وزارتخانه، نتایج فعالیت های صورت گرفته در عرض ده سال بوسیله جهاد، در غالب زمینه ها، نتایج اقدامات چندین دهه در رژیم قدیم را پشت سر گذاشته است (جدول ۵).

به منظور افزایش بازدهی و بررسی و یافتن تمامی امکانات تولیدی، وزارت جهاد سازندگی طرح های مختلفی را نیز به مرحله عمل گذاشت و به طور منظم دوره های آموزشی در عرصه کشاورزی، دام داری و صید ماهی ترتیب داد، تا به روستائیان روش های جدید و استفاده از ماشین آلات تازه را معرفی و آموزش دهد. جهاد همچنین روستائیان را به تشکیل کارگاه های تولیدات دستی و تعاونی های تولیدات صنعتی کارگاهی تشویق نمود. براین فعالیت ها باید فعالیت های گوناگون وزارت جهاد در زمینه بهداشت، آموزش و تحصیل که با همکاری وزارت های بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و یا آموزش و پرورش انجام گرفت را نیز افزود. اقدامات آنان بنا بر نیازهای محلی هر روستا تغییر کرده و شامل همه نوع فعالیت چون بنای مدرسه، آموزش بهداشت، پاکسازی و ضد عفونی اماکن، مایه کوبی (واکسیناسیون)، تشخیص و پیشگیری امراض مسری، ارائه کمک های اولیه بهداشتی و غیره می شد (سالنامه آماری استان ها از ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۰).

جدول ۵ - بهسازی روستا ها پیش و پس از انقلاب تا پایان ۱۳۷۰*

نوع عملیات	واحد سنجش	قبل از انقلاب	بعد از انقلاب	سهم وزارت جهاد
احداث جاده ها	کیلومتر	8000	43000	25000
خاکریزی جاده ها	کیلومتر	-	110000	110000
احداث پل	متر	-	968	968
بنای حمام عمومی	واحد	10077	17277	7200
احداث تاسیسات مرده شوی خانه	واحد	5775	6975	1200
احداث تاسیسات بهداشتی	مسکن	-	26000	26000
تخلیه و تخریب زباله	مترمکعب	-	100000	100000
زهکشی مرداب های ناسالم	مورد	-	50	50

منابع: گزارش عملکرد جهاد سازندگی از ابتدای تاسیس تا پایان سال ۱۳۷۰ جهاد سازندگی.
* برای تفصیل فعالیت های وزارت جهاد سازندگی بر حسب استان و بر حسب شهرستان، رجوع کنید به سالنامه آماری ایران ۱۳۶۵-۱۳۷۰، بر حسب استان، سازمان برنامه و بودجه، اداره آمار و اطلاعات، مرکز آمار ایران.

بهبود محسوس شرایط زندگی روستائیان به تدریج آنان را به ترک گرایشات سنتی سوق داده و باعث تحول آمل آنان در زندگی گردید. در حالیکه ساخت تعداد بسیار زیاد جاده و توسعه حمل و نقل، فاصله زمانی شهر و روستا را کوتاه کرد، برق رسانی گسترده به روستاها، نیز رواج هر چه بیشتر استفاده از رادیو و تلویزیون را بدنبال داشت که به گشایش روستا به دنیای خارج منجر شد. خدمات بهداشتی و تحصیلی و همچنین آموزش های حرفه ای ضروری، نیز موجب نفوذ افکار و آرای جدید در جامعه روستایی گردید. همانطور که در فصل سوم توضیح داده شد، حضور محسوس نمایندگان وزارت جهاد سازندگی و سایر سازمان های دولتی، استقرار واقعی دولت را حتی در کوچک ترین مجموعه ها، امکان پذیر ساخت

و بدین ترتیب سازمان سنتی قدرت، که تا آن زمان تحت تسلط گروه های محلی بود را دگرگون نمود. بدین ترتیب در طی چند سال تغییرات شدید و همزمان، بافت اجتماعی-اقتصادی و سیاسی روستا ها را به سوی تجدد سوق داد.

برنامه های ویژه برای عشایر چادر نشین

وزارت جهاد سازندگی از همان سال ۱۳۶۲ مسئولیت "سازمان امور عشایری" را بدست گرفت و بلافاصله به هر کدام از ایلات در تشکیل نهادی انتخابی و شورایی برای رسیدگی به امور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان یاری رساند. به منظور اداره بهتر تهیه و اجرای برنامه های توسعه، در ۱۳۶۵، وزارت جهاد، تشکیل "شورای عالی ایلات" را مرکب از نمایندگان وزارت جهاد سازندگی، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشور، سازمان برنامه و بودجه و همچنین دو متخصص در امور عشایری را به تصویب رساند. این شورا دو راهبرد اساسی برای خود مشخص نمود: از یک سو کمک به داوطلبان اسکان و از سوی دیگر، از طریق به اجرا درآوردن طرح های متعدد توسعه متناسب با موقعیتهای گوناگون، به بهبود شرایط زندگی کسانی که مایل بودند به کوچ ادامه دهند، یاری رساند.

از نظر اقتصادی¹⁴⁷، دامداری یعنی فعالیت اصلی عشایر، دوباره ارزشمند شد و برای تسهیل کوچ و کاستن خطر حوادث و مرگ و میر دامهای آنان، به چندین برنامه جاده سازی و ترمیم جاده های مربوطه تقدم داده شد. حفظ و نوسازی چراگاه ها و مراتع، احداث آبشخور، آموزش دامداران برای مایه کوبی دام ها، بهداشت آغل ها و مبارزه با انگل های دامی و بالاخره اجرای وسیع مایه کوبی گله ها از فعالیت هایی بودند که وزارت جهاد سازندگی به انجام رساند. به علاوه جهت انبار کردن علوفه، وزارت جهاد به ایجاد سیلو دست زده، و انبارهایی برای حفظ و نگهداری فرآورده های غذایی و مواد سوختی در مناطق پر جمعیت عشایری تاسیس کرد. در رابطه با حفظ سطح درآمد عشایر، وزارت جهاد، آنان را به ایجاد تعاونی های تولیدی و مصرفی تشویق کرد و به توسعه کمی و کیفی این تعاونی ها یاری رساند. بدین ترتیب چند صد تعاونی تولیدی و مصرفی، ثابت یا سیار، در رابطه با بخش عمده ای از خانوارهای عشایری، ایجاد گردید، که برای آنان امکان تهیه آسان مایحتاج تولیدی و مصرفی، حتی در مناطقی که دسترسی به آن مشکل بود را فراهم ساخت¹⁴⁸.

علاوه بر این وزارت جهاد سازندگی، بعضی مناطق مستعد جذب عشایر برای اسکان قطعی آنان را به لوله کشی و تصفیه خانه آب آشامیدنی مجهز نمود¹⁴⁹. در مناطق خشک، منابع ذخیره آب تعبیه کرد و یا به بوسیله تانکرهای آبرسانی، آب مصرفی آنان را تأمین کرد. توالت ها و حمام های ثابت و سیار احداث گردید و در آموزش بهداشت و مایه کوبی (واکسیناسیون) اهالی نیز شرکت کرد. در مورد تحصیلات کودکان عشایر، وزارت جهاد سازندگی با همکاری وزارت آموزش و پرورش، به ایجاد چند مدرسه، در مناطقی که آمد و شد عشایر بیشتر بود، دست زد تا بدین وسیله فرزندان عشایر کوچنده را بطور شبانه روزی تحت پوشش قرار دهد.

تمام این اقدامات باعث تغییرات قابل ملاحظه ای در زندگی ایلات و عشایر شدند. نخست این که، ایجاد شوراهای عشایر که از روسای قبایل و از توده های ساده تشکیل می شد، نظم اجتماعی سیاسی ایلات که بشدت بر سلسله مراتب متکی بود را دچار تزلزل کرد. زیرا نمایندگان ساده ای را در تصمیم گیری شرکت می داد که غالباً جوان بوده و تا آن زمان در

¹⁴⁷ گزارش عملکرد جهاد سازندگی از ابتدا تاسیس تا پایان سال ۱۳۷۰، پیش از این ذکر شده.

¹⁴⁸ همانجا

¹⁴⁹ همانجا

سازمان سنتی قدرت نقشی نداشتند، دیگر آن که برقراری خدمات گوناگون و معمول کردن نظام تعاونی ها که امکان دستیابی سریع به کالا های مصرفی را ممکن ساخت، نزد عشایر کوچنده میل به اسکان را برانگیخت (Digard et al., 1996). این نتایج که مشخصا در بنیاد جامعه قبیله ای عشایر و در روش زندگی آنان تاثیر گذاشت، بنظر در تحول سازمان اجتماعی عشایر و در نتیجه در روند اسکان آنان، تعیین کننده می رسد.

دنیای روستایی ایران بدون هیچ شکی، از آغاز انقلاب، شاهد تغییر و تحولات قابل ملاحظه ای بوده است. اجراء طرح های گوناگون توسعه بوسیله وزارت جهاد سازندگی، هر چند ناتوان از حل تمامی مشکلات بود، اما موجب عقب راندن تدریجی شالوده سنتی شد. بدین ترتیب بعد از چندین دهه سکون، تجدد، به اشکال مختلف، آغاز به راه یافتن به جامعه روستایی کرد. نوگرایی قابل لمس در بخش روستایی، در دهه ۱۳۶۰، آشکار کننده موفقیت غیر منتظره حکومت اسلامی است، غیرمنتظره زیرا حکومت جمهوری اسلامی علیرغم ایدئولوژی سنتی خود، در امری موفق گشت که رژیم سابق با تمامی ادعاهای تجددگرایانه اش در آن ناکام مانده بود.

۷ - جامعه روستایی پیش و پس از انقلاب

ساختار سنی جمعیت روستایی

جمعیت روستا های ایران اساسا از یک جمعیت جوان تشکیل شده که ساختار سنی آن تقریبا در بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ بدون تغییر باقی ماند (جدول ۶).

جدول ۶- توزیع جمعیت ساکن روستایی (به درصد) برحسب جنس و گروه های بزرگ سنی

گروه های سنی	1355			1365			1375		
	مرد	زن	جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن	جمع
0-14 ساله	49.0	46.3	47.7	48.8	48.3	48.5	43.1	42	42.6
15-64 ساله	47.0	50.4	48.6	47.8	48.7	48.3	51.5	53.7	52.6
65 ساله و بیشتر	4.0	3.4	3.7	3.4	3.0	3.2	5.4	4.3	4.9
جمع	100	100	100	100	100	100	100	100	100

منابع: سرشماری های ۱۳۵۵، ۱۳۶۵ و ۱۳۷۰، مرکز آمار ایران.

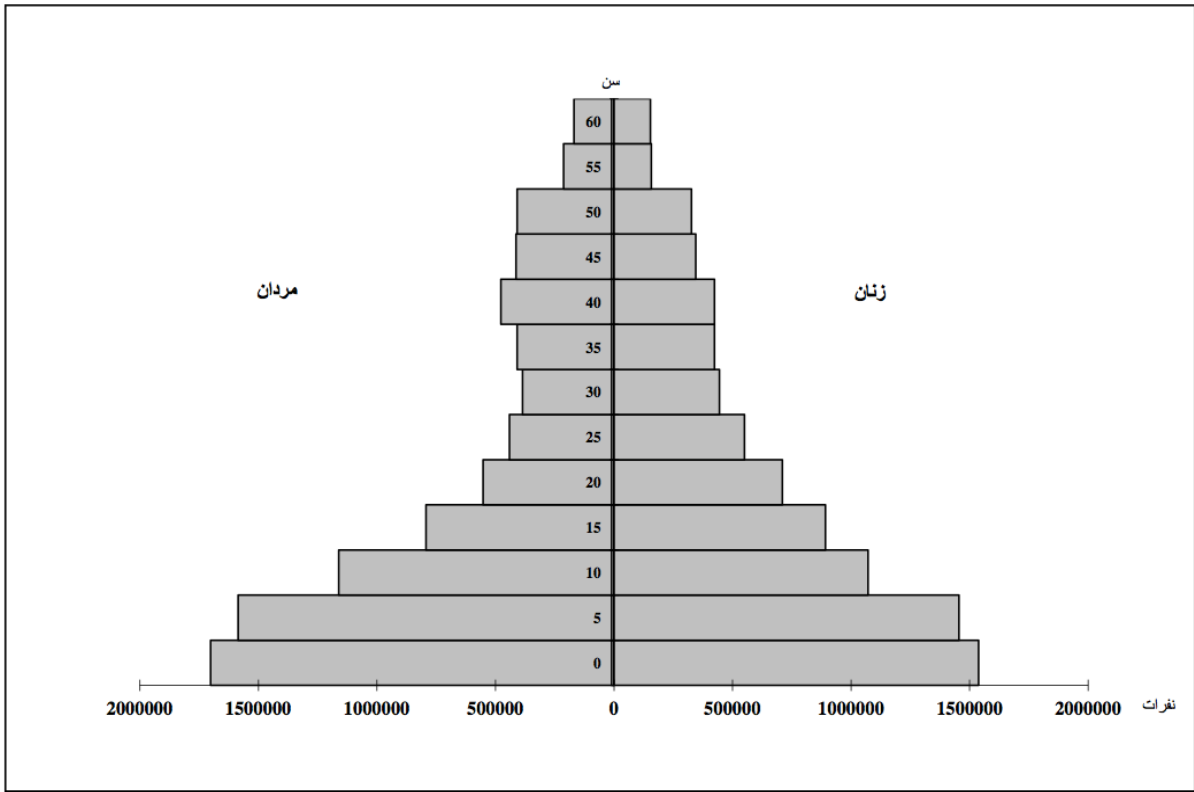
به دلیل اشتباهاتی که بنظر می رسد نتایج سرشماری سال ۱۳۵۵ (1976) در بخش روستائی را مخدوش کرده باشد، ترجیح داده می شود که در نمایش ساختار سنی جمعیت، عامل جنسیت نیز مورد توجه قرار گیرد. در واقع بنظر می رسد که در این سرشماری، دختران جوان کمتر از ۱۵ سال کم شماری شده، یا اینکه به دلیل اعلام اشتباه سن خود، احتمالا در گروه بعدی شمارش شده باشند. با صحیح فرض کردن نسبت پسران ۱۴-۰ ساله، ملاحظه می شود که کودکان کمتر از ۱۵ سال، به جهت سطح بسیار بالای باروری، تقریبا نیمی از ۱۷،۸ میلیون نفری را تشکیل می داده اند که در بخش روستایی

در سال ۱۳۵۵، سرشماری شده اند. جمعیت در سنین فعالیت اقتصادی ۱۵-۶۴ ساله، نزدیک به ۴۸٪ جمعیت کل را تشکیل می‌دهد؛ اختلاف کمی بین نسبت زنان و مردان، این گروه سنی، مشاهده می‌شود که آن را عامل مهاجرت، که در نزد مردان بیشتر می‌باشد، توضیح می‌دهد. عدم تعادل بسیار روشن در هرم سنی بین جمعیت مرد و زن ۱۵-۳۹ ساله بخوبی اثر این مهاجرت را نشان می‌دهد (نمودار ۴). در عوض، عدم تعادل بین زنان و مردان سنین ۴۰ ساله و بیشتر به اعلام نادرست سن زنان و یا فراموش کردن آنان در سرشماری برمی‌گردد.

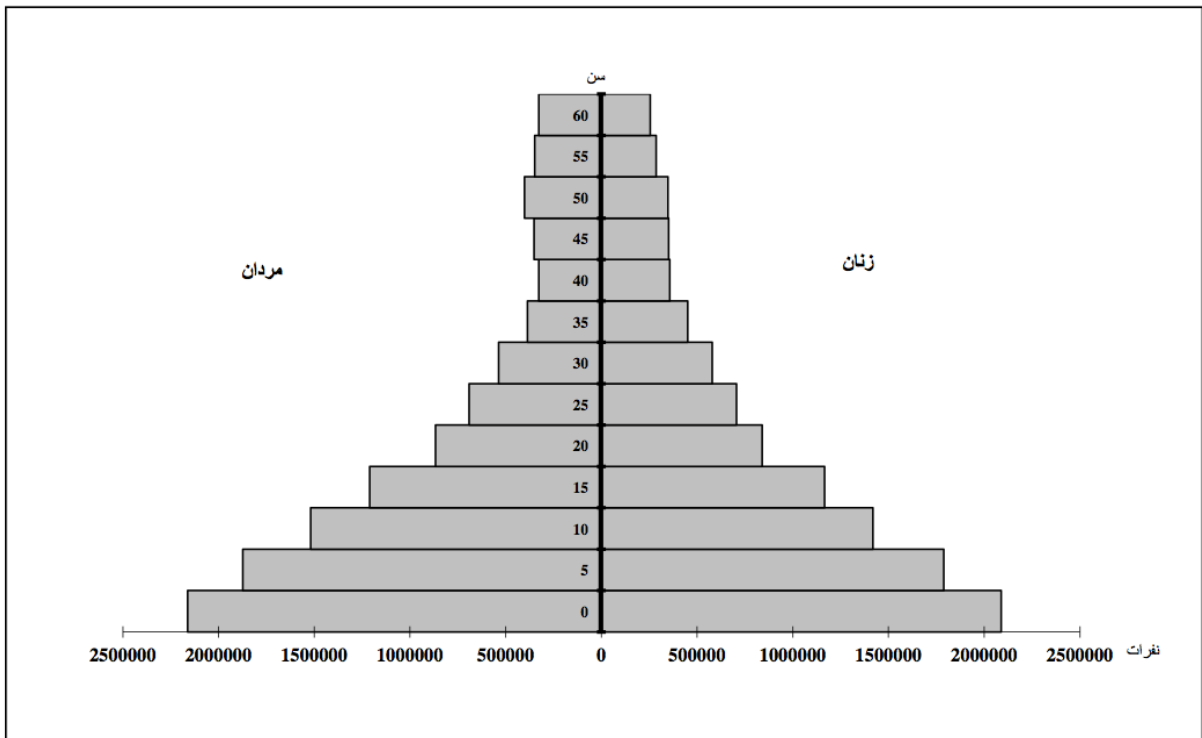
در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، توزیع سنی جمعیت عملاً شبیه توزیعی است که در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) مشاهده شده است. سهم کودکان کمتر از ۱۵ سال، یعنی ۴۸٫۵٪ از ۲۲٫۴ میلیون روستایی، سطح بالای باروری را در این مناطق نشان می‌دهد که به نظر در بین سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ همچنان ثابت مانده است. اما برخلاف دوره پیشین نسبت دو جنس در جمعیت، متعادل‌تر شده است. این امر نشانه‌ای بر شمارش بهتر دختران خردسال، شاخصی بر تحول ذهنیت روستائیان در رابطه با دختران می‌باشد. نسبت جمعیت در سنین فعالیت اقتصادی ۱۵-۶۴ ساله برای دو جنس، ۴۸٪ جمعیت را تشکیل می‌دهد. فاصله کم بین نسبت مردان و زنان در این گروه سنی، نشانه‌کننده شدن آهنگ شتاب مهاجرت مردان بسوی شهرها در دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) است. در واقع مقایسه جمعیت مردان با زنان در سنین ۱۵-۲۴ ساله، مردان را کمی بیشتر و در سنین ۲۵-۴۴ ساله مردان را کمتر نشان می‌دهد (نمودار ۵)، در نتیجه می‌توان گفت که مهاجرت مردان، اصولاً سنین ۲۵-۴۴ سالگان را شامل می‌شده و آن هم بدلیل مهاجرت‌هایی بوده که در دهه‌های پیشین صورت گرفته بوده است. سرمنشاء نیروی بازدارنده در روند مهاجرت مردان نسل جوان را می‌باید در تغییرات صورت گرفته در زمینه اجتماعی-اقتصادی در روستاها و بخصوص در شهرها جستجو نمود. و اما در مورد عدم تعادل بین جمعیت مردان با زنان در سنین ۴۰ سال و بیشتر که روی هرم سنی ۱۳۵۵ ملاحظه می‌گردید، باید خاطر نشان کرد که روی هرم سنی ۱۳۶۵ (نمودار ۵) دوباره این عدم تعادل نمایان می‌گردد، اما این بار در تطابق با همان نسل و به همان دلایل ذکر شده، در جمعیت ۵۰ ساله و بیشتر خود را نمایان می‌نماید.

گرایش به کاهش باروری در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) به روشنی باعث کاهش نسبت کودکان کمتر از ۱۵ سال، می‌گردد. که به ۴۲٫۶٪ از ۲۳ میلیون جمعیت سرشماری شده روستایی در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) می‌رسد. به نحوی که در قاعده هرم سنی در سال ۱۳۷۵، جمعیت ۵-۹ ساله و ۱۰-۱۴ ساله از ۴۰ ساله بیشتر بوده و یک برآمدگی را تشکیل می‌دهد (نمودار ۶). نسبت دو جنس در میان جمعیت در سن فعالیت اقتصادی (۱۵-۶۴ ساله) که ۵۲٫۶٪ جمعیت کل را تشکیل می‌دهد، به نحوی محسوس متمایز نمی‌گردد. این امر موید آن است که مردان جوان ۱۵-۲۹ ساله، بدنبال ضعیف شدن امکانات در شهرها و احتمالاً به سبب بالا رفتن فعالیت و کار در روستاها، هر چه کمتر دست به مهاجرت می‌زده‌اند.

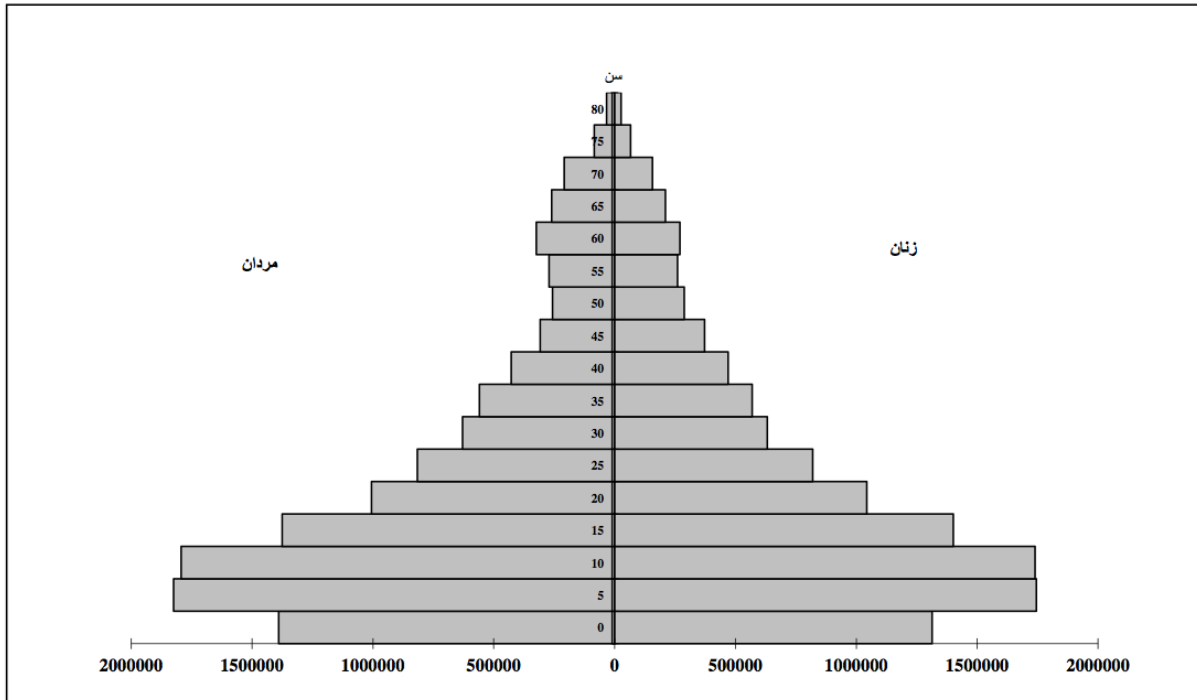
نمودار ۴ - هرم سنی جمعیت روستائی در ۱۳۵۵



نمودار ۵ - هرم سنی جمعیت روستائی در ۱۳۶۵



نمودار ۶- هرم سنی جمعیت روستائی در ۱۳۷۵



به طور مشخص، در سال 1375، تأثیر مهاجرت مردان بر روی نسل های مسن تر که ۴۰-۵۴ سال داشتند، بازیافته می شود. افزایش مهمی نیز در سنین ۶۵ ساله ها و بیشتر مشاهده می شود؛ سهم مردان این گروه سنی ۵,۴٪ کل جمعیت مردان است. بالاخره هرم سنی، یک تعادل کمی بین جمعیت مردان و زنان، البته به استثناء گروه سنی ۵۵ ساله و بیشتر را نشان می دهد. این تعادل نشان دهنده کیفیت بهتر شمارش زنان و در نتیجه، نشانه تحول محسوس در ذهنیت روستائیان است که از این به بعد زنان را به حساب می آورند.

گامی بزرگ به جلو در اثر توسعه مهم تحصیلات

گشایش جامعه روستائی را می توان قبل از هر چیز از طریق توسعه سوادآموزی و آموزش تحصیلی، که زنان شروع به بهر مند شدن از آن می کنند، توضیح داد. یاد آوری می شود که نرخ اشتغال به تحصیل کودکان ۶-۱۴ ساله از ۵۴٪ (۶۸٪ پسر و ۳۷٪ دختر) در سال ۱۳۵۵، به ۶۴٪ (۷۶٪ پسر و ۵۱٪ دختر) در سال ۱۳۶۵ و بعد به ۹۱٪ (۹۴٪ پسر و ۸۹٪ دختر) در سال ۱۳۷۵ رسید.

و اما نرخ باسوادی بزرگسالان سنین ۲۵-۶۴ ساله که در ۱۳۵۵ تنها ۱۱٪ (۱۹٪ مرد و ۲٪ زن) بود، در سال ۱۳۶۵ به ۲۲٪ (۳۴٪ مرد و ۹٪ زن) و در سال ۱۳۷۵ به ۳۴٪ (۵۴٪ مرد و ۳۱٪ زن) رسید. این تحول که نتیجه ورود نسل های جوانتر بیشتر تحصیل کرده، در گروه سنی ۲۵-۶۴ ساله ها می باشد، نشانگر آن است که بزرگسالانی که در سنین قبول مسئولیت های خانوادگی و اجتماعی بودند، حداقل از بی سوادی مطلق بیرون آمده اند. مدت متوسط تحصیلات این گروه سنی که در سال ۱۳۵۵ فقط ۰,۵ سال (۰,۹ سال برای مردان و ۰,۲ سال برای زنان) بود، بعد از ورود نسل های جوان تر در سال ۱۳۶۵ به ۱ سال (۱,۶ سال برای مردان و ۰,۴ سال برای زنان) و در سال ۱۳۷۵ به ۲,۲ سال (۳,۱ سال برای مردان و ۱,۳ سال برای زنان) رسید. مسلماً، سطح تحصیلات هنوز بسیار پایین می باشد و گروه ۲۵-۶۴ سال شامل

مجموعه ای از نسل های نابرابر می باشد، با این حال ورود زنان جوان تر و باسواد که جانشین بی سوادان می شدند برای اولین بار ترکیب گروه زنان را تغییر داده، به این وضعیت معنای دیگری می دهد. در واقع باید فهمید که در سال ۱۳۵۵، مردان ۶۴-۲۵ ساله، متولد بین ۱۲۹۱ و ۱۳۳۰، بواسطه امکان برخورداری تقریباً انحصاری از تحصیلات مدرسه ای از زنان هم نسل خویش متمایز می شدند. در سال ۱۳۶۵ ورود زنان جوان تر برآمده از نسل های ۱۳۳۶-۱۳۴۰ به این گروه ۶۴-۲۵ ساله ها، که نرخ باسوادی آنان به ۲۲٪ بالغ می شد، به این انحصار مردان پایان داد. اما از همه مهمتر این که، در سال ۱۳۷۵، با پیوستن نسل های زنان جوانتر، متولدین سال های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰، که نرخ باسوادی شان بالغ بر ۶۵٪ بود، یعنی فاصله آنان با مردان در رابطه با دستیابی به دانش، تنها به ۲۰ واحد رسیده بود، تغییراتی اساسی در این گروه ظاهر گردید.

درست است که علیرغم تغییرات ذکر شده، نسل های ۶۴-۲۵ ساله هنوز نابرابر هستند، اما از آنجا که گروه زنان، از این پس، زنان باسواد را نیز در بر می گرفت، لذا در یک شرایط اجتماعی- اقتصادی در حال تغییر و تحول سریع، این گروه زنان قادر بودند که رابطه دو جنس را دگرگون سازند. به این خاطر، این تغییرات بسیار مهم و پرمعنی می نمایند. زیرا امکان پیش بینی دگرگونی جاری جامعه روستایی را می دهد، جامعه ای که به سرعت با ورود نسل های متولد پایان دهه ۱۳۵۰ که به سن قبول مسئولیت رسیده اند و هر چه بیشتر برابر هستند به سرعت تحقق خواهد یافت.

یادآوری این نکته نیز اهمیت دارد که پیشرفت قابل ملاحظه وسایل ارتباطی و اطلاعاتی و کوشش خاص حکومت جمهوری اسلامی، که از ضروریات تبلیغاتی جنگ و با هدف پوشش دادن به مجموع مناطق روستایی ناشی می شد، به انزوای جمعیت روستایی کشور پایان داد. روستائیان از این پس می توانستند با سهولت و به دفعات بیشتری به شهر بروند، روش زندگی شهری را کشف کنند و از آن الهام بگیرند. استفاده بیش از پیش عمومیت یافته از رادیو و تلویزیون امکان تماسی منظم را با دنیای خارج از روستا فراهم می آورد. این گشایش ارتباطی و اطلاعاتی بی شک باعث شدت ثبات تحولات در جامعه روستائی گردید.

جامعه روستایی مدت های مدیدی دور از پیشرفت و تجدد می زیست. بگونه ای که در دهه ۱۳۶۰ در مرحله ای بود که جامعه شهری بیست سال قبل از آن در آن قرار داشت. اما اجرای طرح ویژه در جهت توسعه اقتصادی- اجتماعی مناطق روستائی و بخصوص افزایش امکانات دستیابی و تماس با دنیای خارج از روستا این امکان را فراهم آورد که عقب افتادگی نسبت به مناطق شهری با سرعتی زیاد جبران شود. این شرایط که به اشاعه هرچه گسترده تر افکار و آراء و همچنین عادات و رفتار جدید شهری در بین روستائیان کمک کرد، تجدد و نوگرایی رفتاری آنان را، علیرغم تاخیر در برنامه ی اقتصادی و آموزش تحصیلی روستا تسریع نمود. آغاز کاهش باروری که در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ مشاهده گردید، شاهدی بر این تحول برجسته در جامعه روستایی است.

مشخصه های اصلی جمعیت عشایری

تنها آمار موجود که شناخت برخی خصوصیات اجتماعی- جمعیتی عشایر را به دست می دهند. خیلی جدید و نتیجه دو سرشماری مختص عشایر است که در ۱۳۶۶ (1987) و ۱۳۷۷ (1998)، انجام گرفته است. نتایج این آمار، کم و بیش، منعکس کننده وضعیت عشایر در طول این دو دهه است.

تعداد عشایری که در ۹۶ طایفه شناخته شده و یا حداقل ثبت شده پراکنده هستند، در ۱۳۶۶ به ۱,۱ میلیون بالغ می گشت و با نرخ رشد سالانه متعادلی برابر با ۱,۱٪، این تعداد در 1377 به ۱,۳ میلیون رسید.

در ۱۳۶۶، جمعیت عشایری اساساً از جوانان تشکیل می شد (جدول ۷). کودکان ۰-۱۴ ساله ۵۱٪، بزرگسالان ۱۵-۶۴ ساله، ۴۶٪ و افراد ۶۵ ساله و بیشتر ۳٪ کل جمعیت را تشکیل می دادند.

جدول ۷ - توزیع جمعیت عشایری بر حسب جنس و گروه های بزرگ سنی

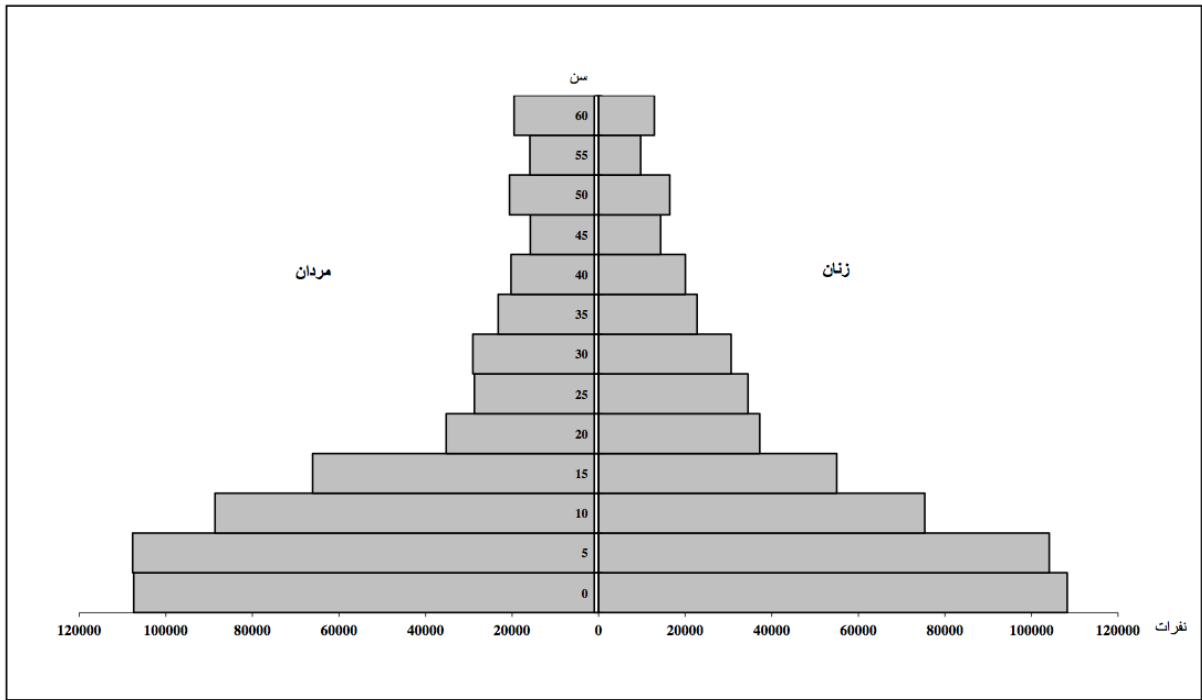
1998			1366			گروه های سنی
جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد	
42.2	42.4	42.1	51.3	51.9	50.8	0-14 ساله
53	53.8	52.3	45.8	45.7	45.9	15-64 ساله
4.4	3.1	4.9	2.9	2.4	3.3	65 ساله و بیشتر
100	100	100	100	100	100	جمع

منابع: نتایج سرشماری ایلات و عشایر ۱۳۶۶ و ۱۳۷۷، مرکز آمار ایران.

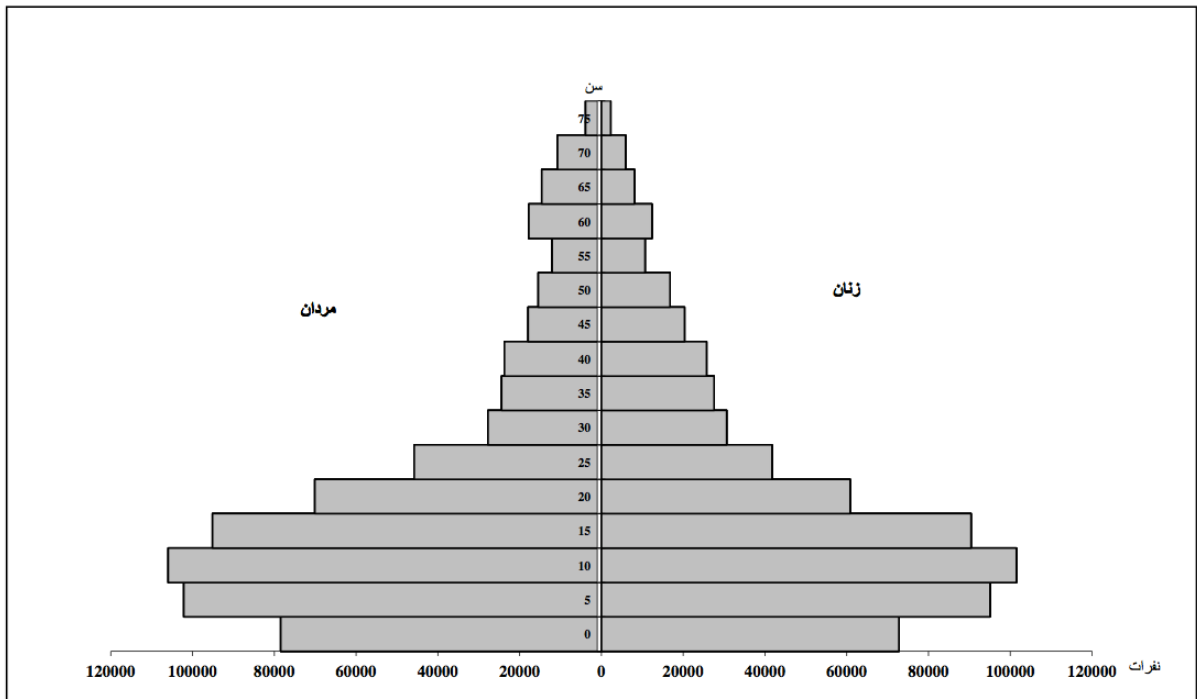
در حالی که توزیع جمعیت بر حسب جنسیت در مورد دو گروه اول سنی قابل قبول است، در مورد گروه سوم سؤال برانگیز است. می توان سؤال کرد که آیا زنان کم شماری شده و یا در جواب به آمارگران سن زنان به اشتباه اعلام شده است؟ در واقع بر اساس نسبت جنسی، چنانکه در هرم سنی مشهود است (نمودار ۷)، در هر گروه سنی، البته به استثنای گروه سنی ۰-۱۴ سال و ۲۰-۳۴ سال، تعداد مردان بیشتر از زنان می باشد.

پانزده سال بعد در سال ۱۳۷۷ سهم کودکان کمتر از ۱۵ سال به نحوی قابل ملاحظه کاهش یافت و تنها ۲۲,۲٪ کل جمعیت را تشکیل می داد. هر چند که این نرخ هنوز هم بالا بود اما نشانی بر عمومیت یافتن روند کاهش باروری، حتی در میان عشایر نیز می باشد. بدانگونه که قاعده هرم سنی در سال ۱۳۷۷، دارای یک برجستگی است که حاصل تعداد کمتر کودکان ۰-۴ ساله نسبت به کودکان ۵-۹ ساله می باشد (نمودار ۸). به موازات این، نسبت جمعیت در سنین فعالیت اقتصادی، یعنی ۱۵-۶۴ سال، به ۵۳٪ می رسد که به این ترتیب تحولی در ساختار سنی عشایر نشان می دهد. مشکل مربوط به اعلام نادرست سن زنان و یا کم شماری آنان، در سال ۱۳۷۷ نیز همچنان باقیست و اختلافی واضح در نسبت زنان و مردان ۶۵ ساله و بیشتر دیده می شود. همچنین بررسی نسبت جنسی که برای تمام سنین، به استثناء گروه سنی ۰-۳۰ سال، بالا است، نیز این ناهنجاری را تأیید می کند.

نمودار ۷- هرم سنی جمعیت عشایری در سال ۱۳۶۶



نمودار ۸- هرم سنی جمعیت عشایری در سال ۱۳۷۷



در سال ۱۳۶۶ (1987)، از آنجا که غالب طوایف، فارسی زبان نبودند، بیسوادی در بین مردان و زنان عشایر، بگونه ای برابر، همه گیر و گسترده بود. در میان افراد ۲۵-۶۴ ساله تنها ۱۷٪ مردان و ۱,۸٪ زنان باسواد بودند. نرخ اشتغال به تحصیل کودکان ۶-۱۴ ساله نیز بسیار ناچیز بود و فقط ۵۰٪ پسران و ۲۲٪ دختران این گروه سنی را در بر می گرفت. به

نظر می‌رسد که بالاخره فعالیت‌های وزارت جهاد سازندگی موثر افتاده باشد چرا که در سال ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) این وضعیت بطور اساسی تغییر یافت. نرخ با سوادگی گروه ۲۵-۶۴ سال، با توجه به ورود جوانترهایی که از نتایج طرح آموزش و سوادآموزی وزارت جهاد بهره برده بودند، به این گروه، به ۳۷٪ برای مردان و ۱۱,۵٪ برای زنان رسید. با زهم جالب توجه تر، نرخ اشتغال به تحصیل کودکان ۶-۱۴ ساله است که به ترتیب ۷۷,۵٪ از پسران و ۶۳,۲٪ از دختران را شامل می‌شود. چنین پیشرفتی این حدس را اجازه می‌دهد که در آینده ای نزدیک بیشتر جمعیت در سنین مسئولیت، مرکب از با سوادان خواهد بود. امری که بدون شک تغییرات قابل ملاحظه ای در جامعه عشایری کوچنده به دنبال خواهد داشت.

نتیجه گیری

در حالی که دولت‌های پی در پی در رژیم سابق می‌خواستند متجدد باشند، اما به علت دنبال کردن سیاست‌های نامتناسب و روش‌های آمرانه و تبغیض آمیز، نتوانستند به اهداف خویش در زمینه توسعه شهری و روستایی برسند. در آغاز سال‌های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) اغلب شهرها هنوز فاقد طرح شهرسازی و تجهیزات زیربنایی و روبنایی ضروری برای تحول و نوسازی شرایط اجتماعی-اقتصادی خود بودند. بعلاوه نتیجه پیشرفت ناچیز تحصیل و آموزش بزرگسالان باعث تسلط نسل‌هایی در جامعه شهری آن سالها شد که کم سواد و مبتنی بر نابرابری بود که نه تنها به تحول رفتارها کمکی نمی‌کرد، بلکه برعکس در جهت حفظ سنت‌ها و نظام پدر سالاری موثر بود.

در روستاها، وضعیت با زهم بدتر بود. دور از پیشرفت و تجدد، و بسیار منزوی، روستا بجز شرایطی ابتدایی و سخت که با آهنگ سنت‌ها تنظیم شده بود، امکان دیگری برای زندگی ارائه نمی‌کرد. نتیجه این تاخیر در توسعه شهرها و روستاها، استمرار رفتار و کرداری سنتی و در نتیجه تاخیر در رسیدن به دوران گذار باروری بود.

پس از انقلاب، عوام‌گرایی جمهوری اسلامی و بخصوص مطالبات مصرانه مردمی، که بدنال پیروزی در انقلاب شان بسیار مصمم بودند، باعث تعیین و تعریف یک سیاست جدید شهری و روستایی شد. حکومت جمهوری اسلامی به شیوه ای تجربی، از شرایط خاصی که در نتیجه رویدادهای داخلی و خارجی پیش آمده بود، بهره جست و برنامه توسعه شهرها و روستاها را با ارجحیت دادن به مناطق فقیر و خصوصاً مناطق حاشیه ای، به اجرا گذاشت. با این کار، جمهوری اسلامی به مدرنیزاسیون بافت اجتماعی-اقتصادی شهر و روستا کمک کرد و شرایطی مساعد برای افزایش مدت تحصیل مردان و زنان پدید آورد. بدین ترتیب جامعه شهری پس از انقلاب، از شهرنشینی ترکیب شد که نسل‌هایی هر چه بیشتر برابر گرا و تحصیل کرده را در بر می‌گرفت که آشکارا آماده ی پذیرش تجدد بودند.

این تحول قابل ملاحظه که به استقرار روابطی برابرگرا تر بین زن و مرد و بین نسل‌ها رهنمون می‌شد، نظام پدر سالاری، که تا آن زمان مسلط بود را به لرزه انداخت. جامعه روستایی نیز از این تحولات برکنار نماند. اشاعه افکار و گرایش‌های جدید، بدنال توسعه وسایل ارتباطی و اطلاعاتی، آسان شده و تغییر و تحول جامعه روستایی را شتاب بخشید. بدین ترتیب جمهوری اسلامی بدون هیچگونه ادعای تجدطلبی در مدتی بسیار کوتاه دو جامعه شهری و روستایی را بسوی تجدد سوق داد. بنابراین، به گونه ای موجه می‌توان تأیید کرد که در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، شرایطی فوق العاده مساعد برای کاهش باروری فراهم آمد.

فصل هفتم

اقتصاد رانتی (بهره □ وار) و گذار جمعیتی

یکی از نکات مورد مشاجره ی نظریه دوران گذار، تقدم قائل شدن برای توسعه اقتصادی است که رشد صنعتی و ارتقاء سطح زندگی را در به راه انداختن افت باروری ضروری می شمارد. این موضوع هم از طریق تجربه کشورهای پیشاهنگ در زمینه گذار باروری در اروپای غربی و هم بوسیله تجربه تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه تکذیب شده است؛ در این کشورها هنگامی که باروری طی سه دهه اخیر شروع به کاهش کرد این دو شرط، یعنی رشد صنعتی و ارتقاء سطح زندگی، به هیچ روی فراهم نبودند¹⁵⁰ کاهش شدید باروری در ایران، در شرایط بحران اقتصادی و کاهش قدرت خرید مردم، مثال دیگری است که اعتبار چنین اصلی را در نظریه دوران گذار جمعیتی زیر سوال می برد.

درواقع، ایران تا آغاز نیمه دوم قرن بیستم، کشوری پیش از هر چیز کشاورزی بود؛ کشاورزی معیشتی که زیرسلطه مالکان بزرگ ارضی قرار داشت. با ملی شدن صنعت نفت در اسفند ۱۳۲۹¹⁵¹، این کشور بالاخره در وضعیتی قرار گرفت که بتواند درآمدهای لازم را برای توسعه اقتصادی خویش فراهم نماید. اما بلافاصله به اقتصادی تغییر جهت داد که تنها متکی بر بهره برداری و صدور نفت بود. آشکارا این اقتصاد، اقتصادی متکی بر رانت نفتی بود که مدیریت و توزیع آن در جهت سرمایه گذاری در بخش های مولد کالاهای مصرفی و مولد شغل نبود. به این ترتیب، صنایع تولیدی رشد بسیار کندی داشت و در حالتی بسیار ابتدایی باقی ماند؛ و با توجه به نیازهای جدیدی که در اثر فشار جمعیتی پدید آمده بودند، ایجاد اشتغال ناکافی باقی ماند. این وضعیت، دولت سلطنتی را وادار ساخت که به تمام محصولات و خدمات مصرفی یارانه تخصیص دهد تا در هر خانواده، در آمد یک نفر که اغلب اوقات سرپرست خانواده بود، بتواند سطح زندگی حداقلی را تأمین نماید. در مجموع این شکل مدیریت رانت نفتی، مانع خیزش و جهش اقتصادی ایران شد، روابط سنتی که مبتنی بر برتری و اقتدار سرپرست در کانون خانواده بود را تقویت کرد، و از آنجا که بدلیل بارآوری ضعیف اقتصاد رانتی در ایجاد اشتغال، زنان به هیچ وجه به ورود به زندگی فعال تشویق نمی شدند، بویژه، در نگاه داشتن زنان در نقش اکیداً خانگی شان مشارکت کرد.

¹⁵⁰ تا آنجا که به کشورهای اروپای غربی مربوط می شود، تجربه کشورهای فرانسه و انگلستان مثال بارزی است. به علاوه، مطالعات باروری اروپایی (طرح دانشگاه پرینستون Princeton University Project) به خوبی نشان می دهد که در این کشورها زمانی گذار باروری آغاز شد که از نظر توسعه صنعتی در مراحل کاملاً متفاوتی نسبت به یکدیگر قرار داشتند. از طرف دیگر مولفان مطالعات مزبور بر آنند که کاهش باروری در این کشورها را با اولویت دادن به شاخص های فرهنگی و سیاسی توضیح دهند. اما در مورد کشورهای در حال توسعه، تنوع تجربیات آن ها، تحلیل ویژه و جداگانه هر یک از آنها را ضروری می سازد. به طور کلی، در این کشورها که توسعه اقتصادی شان مسلماً ضعیف می باشد، کاهش باروری را تحول اجتماعی فرهنگی و سیاسی و در گاهی مواقع، بحران اقتصادی و حتی فقر توضیح می دهد.

¹⁵¹ کشف نفت در ۱۲۸۷ (۱۹۰۸) در تمام طول نیمه اول قرن بیستم به ثروتمند شدن اقتصادی و مالی حکومت بریتانیا، که انحصار بهره برداری از نفت را برای مدت ۶۰ سال بدست آورده بود، انجامید. دقیق تر بگوییم، این انحصار، که پنج ششم کشور را دربرمی گرفت در سال ۱۲۸۰ (۱۹۰۱) توسط مظفرالدین شاه به ویلیام نوکس داریسی (William Knox D'Arcy) یک تاجر بریتانیایی داده شده بود؛ ولی از سال ۱۲۹۳ (۱۹۱۴) دولت بریتانیا، با آوردن ۲۰۳ میلیون پوند سرمایه اضافی برای «شرکت نفت ایران و انگلیس» (Anglo-Persian Oil Company) که داریسی در ۱۲۸۸ (۱۹۰۹) ایجاد کرده بود، عملاً به سهامدار اصلی شرکت تبدیل شده و انحصار بهره برداری را در دست گرفت (Digard and al., 1996).

ولی این تعادل شکننده بود و رکود اقتصادی ناشی از نخستین افزایش قیمت نفت در ۱۳۵۲ (1973)، رکودی که با ادامه مدیریت ناسالم درآمد ها شدت گرفته بود، کشور را به یک بحران وخیم اقتصادی کشاند. در این هنگام بود، در حالی که اقتصاد کم توسعه یافته ایران با بحرانی بی سابقه متزلزل شده بود و مردم موفق شده بودند انقلاب اجتماعی-سیاسی خود را با پیروزی به انجام برسانند، که کاهش مهم باروری در کشور آغاز شد.

بنابراین ابتدا باید بکوشیم کارکرد اقتصاد رانتی و مشکلات آن را در پیشرفت صنعتی و ایجاد شغل تشریح نمائیم تا نشان دهیم که ایران از این نقطه نظر با شرایط مساعد افول باروری، آن طور که عموماً در نظریه کلاسیک دوران گذار جمعیتی مطرح می شود، بسیار فاصله داشته است. سپس به بررسی بحران اقتصادی و ابعاد و نتایج آن روی کاهش قدرت خرید خانوار که آن ها را در وضعیت بسیار بی ثبات اقتصادی قرار می دهد، خواهیم پرداخت. پس از آن بالاخره می توان به این سوال پرداخت که بدانیم تا چه اندازه رکود اقتصادی به افول باروری در ایران کمک کرده است.

۱- اقتصادی بنا شده بر رانت نفتی

در اردیبهشت ۱۳۳۰ (1951)، نفت ایران¹⁵²، چهل و شش سال پس از کشف آن، عاقبت ملی گردید. این ثروت طبیعی که بهره برداری از آن می بایستی قاعدتاً طی نیمه اول قرن بیستم به شکوفایی و توسعه اقتصادی کشور کمک کند، نسبت به آن کاملاً بیگانه مانده بود. در واقع، حق سهم پرداختی به ایران، که مبلغ آن به سخاوتمندی شرکت نفت بستگی داشت، سال به سال تغییر کرده و هرگز در آمدی کافی را تشکیل نمی داد؛ علاوه بر این واقعیت، باید افزود که بخش عمده این سهم نیز به بخش غیر مولد اختصاص داده شده بود. این امر امید بزرگی را که در پی ملی شدن نفت پدید آمد، توضیح می دهد؛ این امید که تولید و بهره برداری از نفت می توانست بالاخره ظرفیت مالی لازم را برای اجرای یک سیاست جدید اقتصادی توسط دولت فراهم آورد. این سیاست در چهارچوب برنامه های توسعه ای قرار گرفت¹⁵³ که از گرایشات اقتصاد لیبرالی، که مشاوران آمریکائی حکومت محمد رضا شاه از ۱۳۲۵ (1946) تهیه و پیشنهاد کرده بودند، الهام می گرفت. بر این زمینه، دولت تسهیل سرمایه گذاری خصوصی را بویژه در بخش های صنعت مولد هدف قرار داد. درآمدهای مالیاتی بسیار ناچیز بودند- مشخصه به ویژه مضر اقتصاد ایران - و دولت به جای آن که درصدد چاره ای برای این آفت باشد، بهتر دید که با تکیه بر درآمدهای نفتی خود در بخش های مالی، ساختمان، نیرو و غیره، سرمایه گذاری نموده تا به این ترتیب زیربنا و تجهیزات لازم برای خیز اقتصادی را تدارک ببیند. بنابراین تا استقرار یک نظام اقتصادی نیرومند با تولید متنوع، نوسانات قیمت نفت، و رای هرگونه تصمیم و برنامه ریزی، آهنگ پیشروی طرح ها و پیشرفت اقتصادی را تعیین می کرد. حال آن که امید به آن می رفت که این وابستگی مدت زیادی طول نکشد و توزیع منطقی بهره نفتی مجموعه اقتصاد ایران را به حرکت اندازد و آن را بسوی استقلال وسیع تری سوق دهد.

¹⁵² با این حال تنها از سال ۱۳۳۳ (1954) بود که تولید و بهره برداری نفت که به دنبال اختلاف با شرکت نفتی مورد حمایت دولت بریتانیا به هنگام مذاکرات معلق مانده بود، دوباره از سر گرفته شد.

¹⁵³ در زمان محمد رضا شاه، در مجموع 5 برنامه توسعه تدوین و اجرا گردید. فقط برنامه اول ۱۳۲۸-۱۳۳۴ را بانک جهانی و بانک ملی تامین مالی کردند، همین برنامه به جهت حوادث سیاسی و جریان ملی کردن نفت دچار اختلال گردید. رانت نفتی اعتبار مالی چهار برنامه دیگر که آخرین برنامه ۱۳۵۲-۱۳۵۶ بود و وسیعاً از افزایش قیمت نفت بهره مند شده بود، را تامین کرد.

واقعیت این امید را بشدت تکذیب کرد. فراوانی سرمایه های آسان، سهل انگاری و فساد را به دنبال آورد و طریقه توزیع رانت نفتی موجد مشکلات ساختاری شد که امروزه هنوز اقتصاد ایران به آن مبتلاست.

« می توان از جمله این مشکلات چهار مورد را برشمرد: فقدان یک سیاست مالیاتی واقعی [...]؛ - فقدان یک بورژوازی واقعی صنعتی [...]؛ - صنعت «وابسته» و خارج از قاعده رقابتی [...]؛ - کم رشدی نظام مالی [...]» (Coville, 1994).

در نتیجه، نفت به تنها تولید واقعی کشور تبدیل شد و درآمدهای حاصله از صدور آن به تنها منبع سرمایه برای اقتصاد ایران درآمد.

در سال های ۱۳۴۰ (1960)، رانت نفتی در سرمایه گذاری های مستقیم دولت در طرح های صنعتی و توسعه بخش خصوصی، از راه تخصیص وام های ویژه، مصرف شد و این سرمایه گذاری ها را از طریق یارانه ها و سیاست گمرکی حمایتی تضمین میشد. هر چند طی سال های مزبور، این سیاست به یک توسعه سریع، ولی مصنوعی و شکننده (1994 Coville)، که هنوز حفظ تعادل بین رشد جمعیتی و اقتصادی را امکان پذیر می ساخت، منتهی شد اما از همان پایان دهه ۱۳۴۰ (1960)، کارآیی ناچیز خود را نشان داد. نیاز های جمعیت از نظر مسکن، آموزش، بهداشت و اشتغال، شروع به ایجاد مشکلات واقعی برای دولت کردند. در واقع کشور با جمعیتی که از این به بعد در نقاط معینی مترام و سریعا شهرنشین می شدند و به این جهت خواستار تغییر و پویا سازی ساختار اقتصادی بودند، به مرحله ای بحرانی رسیده بود.

وانگهی متخصصان بین المللی از تاکید و اصرار بر روی این مشکلات و اخطار به مسئولان دریغ نمی ورزیدند: « [...] با یک نرخ رشد جمعیتی معادل ۳٪ در سال، نیاز به یک سرمایه گذاری معادل ۹٪ در آمد ملی می باشد تا استانداردهای زندگی حفظ شود؛ تحقق این امر مستلزم آن است که هر سه دلار سرمایه گذاری شده ضرورتا یک دلار عاید کند» (1993 Frisen & Moore)، اگر چه چنین تحلیل هایی راهی برای خروج از مشکلات ارائه نمی کردند و تنها موجب واکنش های مالتوسی می شدند.

با این وجود، بلند پروازی های قابل تردید و ایراد محمد رضا شاه¹⁵⁴ و عملکرد های اشتباه دولت، از هم گسیختگی اقتصاد ایران را هر چه بیشتر تعمیق کرد. معهذ، در ۱۳۵۲ (1973)، افزایش قیمت نفت برای دولت فرصتی را فراهم آورد، ولی دولت با زهم به زیان سرمایه گذاری های مولد، واردات انواع محصولات را افزایش داد و با دنبال کردن همان روش توزیع رانت نفتی، به حجم فساد، ارتشاء و احتکار افزود. دولت حتی تصمیم گرفت در شرکت های اروپایی سرمایه گذاری کند در حالی که اشتغال خاطرش در ارتباط با مسائل اجتماعی داخلی به توزیع روزانه میوه، شیرو بیسکویت در مدارس محدود می شد.

این سرخوشی دوام زیادی نداشت و بزودی نتایج فاجعه بار تورم و به دنبال آن کاهش درآمد دولت به جهت کاهش تقاضای بین المللی برای نفت، شرایط را کاملا دگرگون کرد. در 1354 (1975)، افزایش قیمت ها حکومت را وادار به برقراری کنترل قیمت ۱۴۰۰۰ قلم کالا و خدمات کرد.

¹⁵⁴ از آن میان، دو مورد از همه عجیب تر را ذکر می کنیم: طرح این که از ایران قدرت نظامی بزرگ در منطقه بسازد، این طرح رادر منطق جنگ سرد، به خصوص آمریکایی ها تشویق می کردند که منجر به خرید های اسلحه و مهمات هر چه پیشرفته تر می گردید و حکومت مجبور بود رسماً ۳۰٪ بودجه سالانه خود را به آن اختصاص دهد. سپس راه اندازی « تمدن بزرگ » بود با این قصد که ریشه های قدرت شخصی محمد رضا شاه را با امپراطوری باستانی ایران پیوند دهد، این داعیه به برگزاری جشن بزرگ در تخت جمشید در ۱۳۵۰ (1971) منجر شد که میلیون ها دلار هزینه داشت.

« به علاوه، قدرت خريد روستائيان که بين محدود کردن قيمت توليدات کشاورزي و گران شدن محصولات کارخانه ای گير کرده بودند، به نحو قابل ملاحظه ای رو به وخامت گذاشت. [...] مهاجرت بسوی شهرها در ۱۳۵۶-۱۳۵۷ شتاب گرفت [...] وابستگی به مواد خوراکی توليد شده درکشورهای خارج شدت يافت [...]]. ايجاد بيست قطب توسعه، موجب شد که ۶۰۰۰۰ روستا به اين جهت که مناطق « خارج از قطب » می باشند به حال خود رها گردند. جمعيتی که در شهرها مستقر می شد، اساساً می توانستند تنها در رشته ساختمان کاری پيدا کنند چرا که صنايع کارخانه ای تعداد بسيار کمی شغل به مردم ايران عرضه می کرد » (Chevalier, 1982)

مبارزه بر ضد سودجویان و محترکان، که بیشتر شامل حال کسبه کوچک می شد تا سودجویان و محترکان واقعی، و ساير اقدامات تحمیلی برای مهار بازار، نزد کسانی که از اين وضعیت وسیعاً بهره مند شده بودند و در مدتی بسيار کوتاه و به نحو شگفت انگیزی ثروت خود را افزايش داده بودند، نگرانی های بسياری را دامن زد. از همان سال ۱۳۵۵ (1976)، فرار سرمایه ها به طرز قابل ملاحظه ای توسعه يافت. در مجموع، اين سال ها، نماد آشکار شدن دردناک مشکلات عميق اقتصاد ايران بودند. اين اقتصاد که با فشار جمعيتی فوق العاده ای روبرو شده بود، ديگر از ابتدای دهه ۱۳۵۰ (1970) در موقعيتی نبود که بتواند حداقل سطح معیشت را برای خانوارها حفظ نماید. بحران فقط به وخامت وضعی انجاميد که تا آن زمان، به خصوص به جهت تقاضای روزافزون نیازهای اجتماعی و اشتغال برای جوانان، سختی و مشکلاتش آشکار شده بود. به اين ترتيب یک دوره حساس و تعيين کننده در تاريخ کشور، که انتخاب سياسی و اقتصادی پيچيده ای را ضروری می ساخت و موجد جهش ژرف جامعه می گرديد، آغاز شد.

دگرگونی سياسی-اعتقادی ولی پابرجایی نظام اقتصادی

بروز انقلاب ۱۳۵۷، با ظهور نخستين دوره فاجعه بار شوک نفتی در زندگی روزمره مردم مصادف گرديد. طی ماه های پيش از انقلاب، اعتصابات پی در پی موجب فلج شدن اقتصادی گشت که به جهت خروج پرشتاب سرمایه ها تا آن هنگام ديگر ضعيف شده بود. بلافاصله پس از انقلاب، رهبران جديد تصميم به ملی کردن¹⁵⁵ بانک ها، شرکت های بیمه، موسسات بزرگ ويا کارخانجات بزرگ صنعتی و ضبط و مصادره اموال اعضای خانواده سلطنتی و نزديکان آنها گرفتند. اين سياست در وهله اول در چهارچوب منطق توزيع مجدد ثروت ملی صورت می گرفت: دولت جديد که الهامات سياسی خود را مستقيماً از اسلام می گرفت، مدعی بود که اين اقدامات مطابق آرمان عدالت و برابری سنت مسلمانان بوده است. مقروض بودن قابل ملاحظه برخی موسسات، دليل ديگری بر ملی کردن آنها بود، چرا که اين اقدام تنها راه لغو بدهی های آن ها به بانک ها که خود نیز دولتی شده بودند، به شمار می رفت.

همچنين، شورای انقلاب برای اداره اموال منقول و غيرمنقولی که از اعضای خانواده سلطنتی، نزديکان آنها و افراد فراری به مصادره گرفته شده بود، بنيادهای متعددی ايجاد کرد. جمهوری اسلامی، که با به اجرا گذاشتن سياست اجتماعی بلند پروازانه ای که در متن قانون اساسی¹⁵⁶ نگاشته شده، و به دفعات مکرر در سخنانی های سياسی رهبران توجیه شده بود، در نظر داشت که اعتبار مالی اجرای سياست مزبور را بخشا از محل درآمد های اين بنيادها تامین نماید. اين بنيادها که از

¹⁵⁵ بنابر مواد ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی، صنايع بزرگ، صنايع مادر، تامین نیرو، بازرگانی خارجی و بانکداری جزء بخش دولتی محسوب می شدند. بخش مکمل فعاليت های اقتصادی دولت و تعاونی ها، بنا به اين تعريف، بخش خصوصی را تشکيل می داد.

¹⁵⁶ ماده های ۲۸، ۲۹، ۳۱ و ۴۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ايران.

حسابرسي عمومي و پرداخت ماليات معاف بودند و در عين حال از وام هاي بدون بهره بانكي برخوردار مي شدند، وظيفه داشتند كه از اين اموال بهره برداري کرده و سودهاي عايد شده را براي بهبود شرايط زندگي محرومترين اقشار مردم بكار گيرند. از بين آن ها چند بنياد¹⁵⁷ بلافاصله خود را به صورت تشكيلات واقعي خدمات اجتماعي سازماندهي کرده تا كمك هاي مالي و خدماتي خود را به اقشار بسيار محروم، به ويژه در روستاها، عرضه كنند.

از انقلاب چند ماهي بيشتر نگذشته بود كه دولت اسلامي كنترل نزديك به ۷۵٪ دستگاه صنعت را در دست گرفت و بنيادها، اداره بخش مهمي از مولدترين موسسات و شركت ها را در اختيار گرفتند. با اين دگرگوني، جمهوري اسلامي ادعا مي كرد كه اقتصاد ايران را بسوي استقلال نسبت به بخش نفت هدايت کرده، به اين ترتيب موجب رشد اقتصادي شده و نيازهاي اجتماعي را برآورده مي سازد. ولي در عمل، با ارتكاب همان اشتباهات رژيم سابق، حمايت از صنايع به كمك يارانه، اختصاص اعتبار با نرخ بهره هاي بسيار پايين و ارز با نرخ بسيار ارزان كه قابليت واقعي كار كرد موسسات را پرده پوشي مي كرد (Coville, 1994)، جمهوري اسلامي وابستگي اقتصادي را به بهره نفتي شدت بخشيد و در نتيجه مشكلات ساختاري اقتصاد ايران را وخيم تر ساخت.

اگر كاهش توليد نفت از زمان انقلاب¹⁵⁸ موقتا با صعود چشمگير قيمت نفت در آغاز دهه ۱۳۶۰ (1980) جبران شد و در ۱۳۶۱-۱۳۶۲ بيش از ۲۰ ميليارد دلار درآمد براي کشور آورد، پس از آن با سقوط قيمت نفت در بازار جهاني از سال ۱۳۶۲ (1983)، موجب کاهش قابل ملاحظه درآمد دولت گرديد. بنابر اين وضعيت پيش آمده، دست كم بسيار مشكل شده بود. دولت اسلامي كه در عرصه بين المللي منزوي شده بود، از يكسو درگير جنگ با عراق بود و مي بايستي هر سال قسمت مهمي از بودجه خود را به آن اختصاص مي داد¹⁵⁹، و از سوي ديگر، به سبب تقاضاهای مدام مردم، ناگزير به حفظ و حتي گسترش سياست اجتماعي خود شده و در نتيجه بخش هر چه بيشتري از درآمدهای خود را صرف آن مي كرد. در اين شرايط بود كه از هم گسيختگي اقتصاد رانتي به مرحله بحراني خود رسيد.

« از آنجا كه هم درآمد نفتي و هم درآمدهای حاصل از ماليات ها پايين بود، ايران ناگزير شد به مقدار زيادي به استقراض دولتي از بانك هاي داخلي روي آورد. اين نوع قرض به معني چاپ اسكناس براي پرداخت هزينه ها بود » (Clawson, 1990).

تورمي پرشتاب سرآغاز کاهش قدرت خريد مردم گشت، در حاليكه جمعيت خود همچنين در حال افزايش سريع بود¹⁶⁰. اقتصاد جنگي برقرار شد و دولت با کاهش واردات، هزينه هاي خود را به حداقل ضروري پايين آورد. سهميه بندي مواد غذايي و ساير محصولات مورد نيازهاي اوليه به اجرا درآمد تا به قيمت هاي پايين، حوايج اساسي مردم را برآورده سازد.

¹⁵⁷ براي اهداف و فعاليت هاي اين بنياد ها رجوع كنيد به فصل سوم.

¹⁵⁸ توليد نفت به علت اعتصابات پيش از انقلاب کاهش يافته و تا آن زمان از 5.7 ميليون بشكه در روز در سال ۱۳۵۷ به 0.7 ميليون در روز در فروردين 1358 رسيده بود. در طول ده سال، توليد به ميزان 2 ميليون بشكه در روز عملا ثابت ماند. اين امر را هزينه بالاي توليد ناشي از نگهداري ميدان هاي نفتي، تزييق گاز و غيره توضيح مي دهد. از آن زمان تا بحال، توليد ايران هرگز به سطح پيش از انقلاب نرسيده است (Digard 1996) (and al.,

¹⁵⁹ پاتريك كلوسون Patrick Clawson اقتصاد دان فكر مي كند كه هزينه هاي نظامي جمهوري اسلامي براي واردات اسلحه و مهمات طي جنگ ايران و عراق، به جهت خريد فراوان مهمات و اسلحه از طرف محمد رضا شاه كه ارتش را بيش از اندازه مجهز کرده بود، زياد بالا نبود. به علاوه، محاصره اقتصادي ايران نيز به محدود كردن خريدهای خارجي كمك كرد. بالاخره پاره اي از نيازها را توليد ات محلي مي توانست تأمين كند. (Clawson, 1990 and 1994).

¹⁶⁰ در حالي كه جمعيت با نرخ رشد ۲،۱٪ در سال بين ۱۳۵۷ (1978) و ۱۳۷۱ (1992) به افزايش خود ادامه مي داد، در آمد سرانه از ۱۰۴۰۲ ريال در ۱۳۵۷ به ۶۴۰۰۰ ريال در 1371 كاهش يافت (Behdad, 1994)

از مردم خواسته شد که ایثار کرده و سطح زندگی بیش از پیش نازلی را بپذیرند. این وضعیت به بحران اقتصادی شدت بیشتری بخشید و به فساد و توسعه اقتصاد غیر رسمی که از همان بدو انقلاب رونق یافته بود، عمومیت داد.

در پایان جنگ (مرداد ۱۳۶۷) وضعیت اجتماعی و روحی مردم دیگر همانطور باقی نمانده بود. پس از ۸ سال ایثار و فداکاری، مردم امید به بهبود واقعی داشتند. در این احوال جمهوری اسلامی هم به دلایل اجتماعی - سیاسی و هم به جهت ضرورت های اقتصادی دست به کار برنامه بازسازی و توسعه گردید و در ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) تصمیم به اجرای اولین برنامه توسعه خود (۱۳۶۹-۱۳۷۴) گرفت. در این برنامه، اصلاح وضعیت اقتصادی و تحقق یک سیاست اجتماعی عادلانه و منصفانه به عنوان اولویت ها تعریف گردیدند. اجرای این برنامه با کسر بودجه قابل ملاحظه ای مواجه شد. در واقع در آمدهای نفتی به دلیل وضع نامطلوب تولید آن در ایران و به ویژه تنزل دوباره قیمت آن در بازارهای بین المللی، از سال ۱۳۶۵ (در حدود ۱۰ دلار برای هر بشکه)، از کاهش باز ناپیوسته بود. به علاوه آزاد سازی واردات، بلافاصله بعد از پایان جنگ، و به خصوص به شکرانه نرخ های ترجیحی ارزی عرضه شده از سوی دولت، بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۲ (۱۹۸۹-۱۹۹۳) موجب غرق شدن بازار، به ویژه بازار سیاه، از انواع اجناس گردید که نفعی جز باز هم تسریع بیشتر کسر بودجه نداشت. جمهوری اسلامی به منظور کاهش کسری بودجه از رو آوردن به اقتصاد غیر رسمی و تبدیل صدها میلیون دلار ارز، که از فروش نفت عایدش شده بود، با نرخ بسیار بالا در بازار سیاه که محجوبانه «بازار آزاد» خوانده می شد، تردیدی به خود راه نداد (Sadeghi, 1998 ; Clawson, 1990 ; Rashidi, 1994).

در عمل، اهداف برنامه مزبور که به تصویب مجلس رسیده بود، رعایت نگردید. از زمان راه اندازی نخستین برنامه توسعه، سهم مالیات های دریافتی در تولید ناخالص ملی در حدود ۵٪ (در مقابل ۳۰٪ در کشورهای توسعه یافته، ۱۰٪ در ترکیه، ۱۲٫۷٪ در پاکستان و ۲۴٪ در مصر) تقریباً ثابت ماند، در حالی که اخذ مالیات به ویژه در بخش غیرمولد می بایستی یکی از اولویت ها برای تقلیل کسربودجه را تشکیل می داد. به علاوه، دولت با پایان بخشیدن به نظام چند نرخه تبدیل ارز پس از کاهش ارزش ریال تا ۲۰۰٪، که آن را به نرخ دلاری ۱۴۵۰ ریال قابل تبدیل کرد باعث فرار سرمایه ها از کشور شد (Digard and al., 1996). به این ترتیب، استقرار های دولت از بانک های خارجی به مقدار معتناهی افزایش یافت (۵۰ میلیارد دلار بدهی بین ۱۳۶۹ - ۱۳۷۲)¹⁶¹ و کسری بودجه بدون وقفه بیشتر و بیشتر می شد.

خلاصه می توان گفت، که جمهوری اسلامی در نیل به هدفهای اقتصادی ای که به هنگام استقرار خود اعلام کرده بود، کاملاً ناکام ماند. سیاست دولتی کردن اقتصاد، به دولت، که با ایدئولوژی اسلامی خود را عادل و منصف قلمداد می نمود، اجازه نداد تا اقتصاد ایران را به یک اقتصاد سالم و مولد مبدل سازد. تغییر جهت جمهوری اسلامی از زمان پایان جنگ به سوی خصوصی کردن بخش مولد، خود اقرار به شکست است. در هر حال، با اتخاذ همان شیوه سابق توزیع رانت نفتی، دولت بیشتر به توسعه بخش خصوصی انگلی، که به ویژه از تجارت رونق گرفته بود، و نه بخش مولد کمک کرد. به این ترتیب، بحران اقتصادی که از پایان سال های دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) آغاز شده بود همچنان شدت یافت بدون این که جمهوری اسلامی هرگز بتواند آن را مهار کند. اقتصاد غیررسمی، با استفاده از چشم پوشی دولت که خود نیز از آن بهره می گرفت، همچنان گسترش پیدا کرد. در این شرایط، اقتصاد ایران به بهره نفتی وابسته ماند و به این ترتیب هر سال بیشتر مشکلات ساختاری آن دوام یافته، ریشه دارتر شد. در عین حال باید به خاطر داشت که ورای استمرار نظام اقتصادی، سیاست

¹⁶¹ شایان ذکر است که ایران از زمان انقلاب ۱۳۵۷ تا پایان جنگ به علت محاصره اقتصادی هیچ گونه قرض خارجی نداشت.

اجتماعي وسيعا تغيير کرده بود. در واقع در طی همين دوره و عليرغم بحران اقتصادي و جنگ، جمهوري اسلامي بنا بر الزامات سياسي، تلاش کرد تا آنجا که مي تواند به تعهدات اجتماعي خود در قبال محروم ترين اقشار جامعه، اقشاري که براي آنها و از طريق انقلابي مردمی به قدرت رسیده بود، احترام گذارد. هم بنيادها و هم سازمان هاي دولتي فعاليت هاي خود را در سراسر کشور به خصوص در مناطق روستايي گستراندند تا همانطور که در فصل سوم آن را توضيح داديم حداقل رفاه را به اکثريتي از مردم اعطا کنند. سخن کوتاه، به نظر مي رسد که سياست اجتماعي مزبور در تغيير راهبردهاي خانوادگي از نقطه نظر مهار هرچه بيشترباروري بسيار تعيين کننده بوده است.

۲ - علائم و آثار (سندرم) رابطه اقتصاد رانتي (بهره‌وار) با اشتغال

صنعتي نشدن¹⁶² (*désindustrialisation*)، يکي از مشکلات کشورهاي با اقتصاد نفتي است. در واقع وفور دلارهاي نفتي و مديریت نادرست رانت نفتي از طرف دولت ها، در غالب اوقات به گسترش بسيار سريع بخش خدمات به زيان بخش صنعت منجر مي گردد. ولي اين روند تحول اقتصادي هرگز نمی تواند به اندازه کافي براي پاسخ به نيازهاي روزافزون جمعيتي درحال رشد سريع، اشتغال ايجاد کند. بنا بر اين رشد و توسعه ناچيز بخش صنعتي و اشتغال زايي ضعيف، دو خصوصيت کشورهاي رانت خوار (بهره خوار) نفتي را تشکيل مي دهند. در ايران اين خصوصيات به علت وزن جمعيتي کشور به دو معضل عمده تبديل شد که کشور را از دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) به وضعيتي بحراني کشانده است. براي درک و دريافت اين وضعيت، به نظر مهم مي رسد که ابتدا تا آنجا که آمار اجازه مي دهد ساختار اقتصادي ايران را مرور کنيم تا سپس به مسئله اشتغال و بيکاري بپردازيم، و از آنجا که اشتغال زنان يکي از شاخص هاي تعيين کننده باروري را تشکيل مي دهد، توجهي خاص نيز به فعاليت اقتصادي زنان، معطوف داريم.

ساختار اقتصادي ايران

پيش از انقلاب، عليرغم اولويتي که به صنعت داده شد و موجب افول تدريجي کشاورزي نيز گرديد، بخش خدمات از سايربخش ها بيشتتر ترقی کرد (جدول ۱). به اين ترتيب در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در مناطق شهري، بخش خدمات ۵۶٪ و بخش صنعت ۳۷٪ شاغلين را در بر ميگيرد که از آن ميان ۲۱٪ در بخش صنايع توليدي اشتغال داشتند.

¹⁶² اقتصاد دانان، با بررسي مسئله صنعتي نشدن کشورهای صادر کننده نفت، يک الگوي نظري تدوين کرده اند که نام عارضه هلندي (-Dutch Disease) به آن داده اند. طبق اين الگو وفور درآمدها وسهولت ورود ارز به کشورهای نفتي، تمايل وانگيزه اي در سرمايه گذاري در بخش صنعت ايجاد نمی کند (Coville, 1994 ; Khalatbari, 1994).

جدول ۱ توزیع (به درصد) جمعیت فعال ۱۵ ساله و بیشتر بر حسب بخش های فعالیت، جنس و مناطق شهری و روستایی

مناطق شهری									بخش های فعالیت	
1375			1365			1355				
جمع	زنان	مردان	جمع	زنان	مردان	جمع	زنان	مردان		
5.2	2.1	5.6	5.2	2.4	5.5	5.6	2.2	6.0	کشاورزی، جنگلداری، دامداری	
1.0	0.4	1.1	0.2	0.1	0.2	1.3	0.7	1.4	استخراج معادن	
18.9	18.1	19.0	16.0	10.6	16.5	20.6	27.1	19.9	صنعت (ساخت)	
11.8	1.1	13.2	1.2	0.4	1.3	13.8	1.1	15.3	ساختمان	
1.4	0.5	1.5	11.9	1.1	12.9	1.3	0.4	1.4	تامین برق، گاز و آب	
18.7	3.5	20.6	12.5	2.4	13.5	13.4	2.3	14.7	عمده فروشی و خرده فروشی	
8.3	1.5	9.2	7.9	1.5	8.5	8.2	2.0	8.9	حمل و نقل و انبارداری	
3.1	2.5	3.2	1.8	2.0	1.8	2.4	2.2	2.4	واسطه گریهای مالی	
29.5	67.2	24.8	39.2	73.4	35.9	32.1	59.9	28.9	سایر فعالیت های خدمات عمومی، اجتماعی و شخصی	
2.0	3.0	1.9	4.0	6.2	3.8	1.2	2.0	1.1	فعالیت های نامشخص	
100	100	100.0	100	100	100	100	100	100	جمع	
مناطق روستایی									بخش های فعالیت	
49.8	36.7	51.6	56.6	58.1	56.5	59.7	30.7	64.4		کشاورزی، جنگلداری، دامداری
0.5	0.1	0.6	0.4	0.0	0.4	0.8	0.1	0.9		استخراج معادن
14.3	48.1	9.4	8.8	28.3	7.1	14.5	63.0	6.7	صنعت (ساخت)	
10.9	0.7	12.4	0.4	0.0	0.5	13.8	0.4	16.0	ساختمان	
0.5	0.0	0.6	10.1	0.8	10.9	0.2	0.0	0.3	تامین برق، گاز و آب	
5.0	0.9	5.5	2.7	0.5	2.9	3.0	0.4	3.4	عمده فروشی و خرده فروشی	
4.5	0.4	5.1	3.4	0.2	3.7	2.3	0.1	2.7	حمل و نقل و انبارداری	
0.5	0.1	0.6	0.1	0.0	0.1	0.1	0.0	0.1	واسطه گریهای مالی	
12.7	10.1	13.1	15.1	9.5	15.6	5.0	4.5	5.1	سایر فعالیت های خدمات عمومی، اجتماعی و شخصی	
1.4	2.9	1.2	2.3	2.4	2.3	0.6	0.8	0.5	فعالیت های نامشخص	
100	100	100	100	100	100	100	100	100	جمع	

منابع: نتایج سرشماری های 1355، 1365 و 1375.

بخش صنعت، از یک سو، از چند کارخانه بزرگ و از سوی دیگر، از تعداد زیادی کارگاه ها و کارخانه های دارای کمتر از ۵۰ حقوق و مزدبگیر، اکثراً کمتر از ۱۰ نفر حقوق و مزدبگیر، تشکیل شده بود. در میان دسته اول، به ویژه کارخانه های محصولات برقی خانگی، مواد دارویی، مواد غذایی، منسوجات و مونتاز اتوموبیل وجود داشت. این صنایع مونتاز، که به برکت کمک مالی سخاوتمندانه و حمایت گمرکی دولت به وجود آمده بودند، عمدتاً متکی به وارداتی غریبان یا اختراعات و ابتکارات ثبت شده آنها، در غالب قراردادهای شراکتی نابرابر بوده که از هرگونه توسعه و رشد یک صنعت مستقل و داخلی جلوگیری می کردند.¹⁶³ اما کارگاه های کوچک قادر نبودند بافت صنعتی منسجم و پویایی را تشکیل دهند و دارای کارایی ضعیف و اشتغال زائی ناچیز بودند. کارخانجاتی مثل کبریت سازی، میل سازی، پارچه بافی، لباس دوزی و ساخت اجناس مصرفی گوناگون، نیازهای مردم را از بعضی جهات برطرف می ساختند ولی نه با کالاهای وارداتی توان رقابت داشتند و نه بازار داخلی را به جلو سوق می دادند.

در مناطق روستایی، از ۲۹٪ جمعیت فعال در بخش صنعت، نزدیک به ۱۵٪ در صنایع تولیدی کار می کردند. این صنایع عمدتاً از کارگاه های کوچک خانوادگی تشکیل می شد که در آن زنان و کودکان به بافتن قالی مشغول بودند.

بحران اقتصادی که در پایان دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) آغاز شد، فرار سرمایه ها، انقلاب و بالاخره جنگ، عواملی هستند که تنزل سهم جمعیت فعال در بخش صنعت در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) را به خوبی توضیح می دهند. عناصر تشکیل دهنده شاخه های مختلف بخش صنعت، تحولاتی کاملاً متفاوت در تجهیز نیروی کار داشتند. در حالی که سهم نیروی فعال به ویژه در شاخه « استخراج معادن » از جمله نفت، بشدت کاهش یافت و از ۱،۳٪ در ۱۳۵۵ به ۰،۲٪ در ۱۳۶۵، در ساختمان و راهسازی از ۱۴٪ در ۱۳۵۵ به ۱،۲٪ در ۱۳۶۵ و در صنایع تولیدی از ۲۰،۶٪ در ۱۳۵۵ به ۱۶٪ در ۱۳۶۵ رسید، در عوض و به نحوی قابل ملاحظه در بخش « تامین آب، برق و گاز » افزایش یافت و از ۱،۳٪ در ۱۳۵۵ به نزدیک به ۱۲٪ در ۱۳۶۵ رسید، امری که گواه بر تغییر جهت گیری مهمی در فراهم آوردن تسهیلات است که جمهوری اسلامی درواکنش علیه موج احتکار املاک و مستغلات در سال های واپسین رژیم سابق به عهده گرفت. با این همه باید اشاره کرد، که بنا بر نتایج یک آمارگیری از موسسات صنعتی در ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) در شاخه « صنایع تولیدی »، ۹۷٪ از کارگاه ها، هر یک کمتر از ۱۰ مزد و حقوق بگیر در استخدام داشته (سالنامه آماری ایران ۱۳۶۹)، ولی جمعاً ۵۱٪ اشتغال در این شاخه را شامل می شده اند که این خود شاهده بر عدم تمرکز و تجمع صنعتی می باشد.

در مناطق روستایی، همین تحول را در شاخه های فعالیت مزبور ملاحظه می کنیم که منجر به کاهش شدید نرخ جمعیت شاغل در بخش صنعت می شود.

کاهش سرمایه گذاری در بخش صنعت و ظرفیت بسیار محدود آن در به کارگیری نیروی عظیم و موجود کار، با توجه به رشد بالای جمعیتی سال های پیشین، به گسترش بخش خدمات انجامید و از ۵۶،۱٪ در ۱۳۵۵ به ۶۱،۵٪ در ۱۳۶۵ رسید. این گسترش خصوصاً شاخه « سایر فعالیت های خدمات عمومی، خدمات اجتماعی و شخصی » را در بر می گرفت که تعداد کارکنان آن در فاصله ۱۰ سال دو برابر شده و از ۱،۵ میلیون نفر در ۱۳۵۵ به ۳ میلیون نفر در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)

¹⁶³ نخستین کارخانه مونتاز اتوموبیل در ایران با نام « ایران ناسیونال »، با قراردادی با شرکت بریتش لی لاند (British-Leyland)، تولید اتوموبیل سواری « پیکان » را در ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) آغاز کرد. بریتش لی لاند، مستقیماً موتور اتوموبیل « هیلمن »، یکی از محصولات کارخانه خود را به ایران ناسیونال می فروخت تا این کارخانه بدنه اتوموبیل پیکان را که خود تولید می کرد بر آن سوار کند. کارخانجات جدید التاسیس دیگری این تجربه را دنبال کرده و با پیروی از همین روش، اتوموبیل سواری شورولت، رنو ۵، جیب، اتوبوس و مینی بوس مرسدس بنز را در ایران تولید کردند.

رسيد. اين شاخه که بويژه شامل امور اجتماعي، محيط زيستي، فرهنگي و دفاع مي باشد وضع دشوار جمهوري اسلامي در برابر مشکل هر چه سنگين تر بيکاري را آشکاري سازد که دولت را واقعا ناگزير کرد تعداد بسيار زيادي شغل در بخش دولتي ايجاد کند. در واقع بلافاصله پس از انقلاب، ايجاد دو سازمان شبه نظامي¹⁶⁴ به دولت امکان داد که چند صد هزار نفر را استخدام کند. به اينان، کارکناني افزوده شدند که در اثر رشد سريع مؤسسات آموزش و پرورش، خدمات اجتماعي و خدمات درماني و بهداشتي به اين سازمانها وارد شدند؛ و بالاخره بايد به اين شاغلين، حقوق بگيران بانک هاي ملي شده را که مشمول «شاخه واسطه گري مالي» بخش خدمات مي شدند را نيز افزود.

پيشرفت مهم اين بخش در مناطق روستائي که ۲۱,۴٪ از جمعيت فعال را دربرمي گرفت (در سال ۱۳۵۵، سهم جمعيت فعال در اين بخش به ۱۰,۴٪ بالغ مي شد)، همچنان با حضور بيش از حد شاغلين در «سايير فعاليت هاي خدمات عمومي، خدمات اجتماعي و شخصي»، اين استدلال را تقويت مي کند.

در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، پيشرفت اندک نسبت شاغلين در بخش خدمات، هم در مناطق شهري و هم در مناطق روستائي، را مي توان به صورت نوعي اشباع اين بخش تفسير کرد. در مقابل، سهم کارکنان شاغل در بخش صنعت، به ترتيب ۳۳,۱٪ در مناطق شهري و ۲۶,۲٪ در مناطق روستائي، افزايش کمي را نشان مي دهد. که به ويژه مي بين از سرگيري بسيار آرام شاخه «صنایع توليدي» است. به هر حال در وضعيت رکود اقتصادي، بسيار مشکل است که تنها از ورای اين ارقام تحوّل اقتصاد ايران را بازخواني کنيم: در واقع جمعيت گرانش دارد که خود را روز به روز به فشار قيمت ها و امکانات موقت بازار کار تطبيق داده تا به هروسيله اي که شده، براي مثال با ايجاد يک کارگاه کوچک و يا ارائه خدمات ناچيز، درآمدی کسب نمايد.

حقيقت اين است که دولت هاي متوالي، به جهت فقدان يک سياست واقعي صنعتي که از تنها توزيع صرف مزايای کوتاه مدت براي جلب طرفدار فراتر رود، علنا نتوانستند سرمايه گذاري هاي بزرگ خصوصي را در اين بخش تشويق کنند. پيش از انقلاب، سرمايه گذاران بالقوه که در آن زمان نيز محدود بودند، نگاهشان به تجارت و فعاليت هاي مالي خيره شده بود که به آن ها اجازه مي داد سرمايه هاي خود را به سرعت به سود دهی رسانند. شاخه فعاليتي که در بخش صنعت بيش از همه نظر آنان را جلب مي کرد، راه و ساختمان سازي بود که به همراه عمليات احتکاري مختلف برایشان در کوتاه مدت درآمدهای سهل آساني به بار مي آورد. ولي بديهي است که اين قبيل سرمايه گذاري ها به توسعه صنعت توليد کالاهای ضروري منجر نمی شد. بخش عمده اين کالا ها به برکت تسهيلات قانوني به کشور وارد می شد.

پس از انقلاب، دولتي کردن تعداد زيادي از موسسات صنعتي، تداوم بحران و جنگ ايران و عراق، سرمايه داران را باز هم بيشتر ترغيب کرد تا در بخش خدمات مستقر شوند. پايان جنگ و بازگشت به اقتصاد مختلط نيز با موج خصوصي سازي، هيچگونه شور و هيجاني نزد آنان برنيناغيخت، امري که خود مؤيد ساختاري بودن مسئله اقتصاد ايران است.

بدین ترتيب توسعه ناچيز بخش صنعتي، پويابي و حدّ مانور بخش خدمات «مفيد» را نيز محدود ساخت. ادامه مطلق يک سياست کوتاه نظرانه پيش و پس از انقلاب، که رانت نفتي محرک آن بود و عبارت بود از پاسخگويي به تقاضاي روزافزون کار از طريق بسط بخش خدمات، باعث شد که کشور هرگز به طور جدی به مشکلات کم رشدی صنعت و عواقب میان و

¹⁶⁴ سپاه پاسداران انقلاب اسلامي که بعد ها به دومين ارتش منظم کشور تبديل شد و کميته انقلاب اسلامي که نقش بزرگي در جنگ بازی کردند و اعضای آن پس از جنگ ايران و عراق در نيروهاي ژاندارمري و پليس ادغام شدند.

بلند مدت آن نپردازد. جذب بخش اعظم جمعيت شاغل از سوی بخش خدمات در ايران، بي آن که نشانی از پيشرفت اقتصادی باشد بایستی بیشتر به مثابه شاخص اشتغال ناقص به حساب آید.

اشتغال و بیکاری

به جهت فقدان آمار تخصصی، اشتغال و بیکاری را تنها می توان بر اساس نتایج سرشماری ها مورد بررسی قرار داد. هر چند که تعریف جمعیت فعال در سرشماری ها - " هر فرد ۱۰ ساله و بیشتر شاغل به کار، یا کسی که در طول هفت روز قبل از انجام سرشماری حداقل ۸ ساعت کار کرده و یا در جستجوی کار باشد، کارگر فصلی و یا مشغول انجام خدمت وظیفه باشد، شاغل محسوب می شود " - تنها امکان می دهد به نحوی تقریبی شمار بیکاران را برآورد کرده، مسئله اشتغال ناقص را پی جویی کنیم.

در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، طبق این تعریف و با به حساب آوردن تنها جمعیت در سن اشتغال به کار ۶۴-۱۵ سال، ۸۵٪ مردان در مقابل ۱۴٪ زنان، از نظر اقتصادی فعال بودند (جدول ۲). اولین ملاحظه این که اشتغال در ايران تقریباً منحصر به مردان بوده است. این توزیع بسیار نابرابر بر حسب جنس، منطقی می بایست شمار عظیمی شغل برای مردان فراهم می ساخت. با این حال سهم نسبتاً مهم جویندگان کار در بین جمعیت از نقطه نظر اقتصادی فعال مردان، ۸٫۲٪ در کل کشور (۴٫۶٪ در شهرها و ۱۱٫۵٪ در روستاها)، مشکلات اقتصاد رانت خوار را بویژه در مناطق روستایی برای جذب سهم مهم تری از نیروی کار موجود نشان می دهد. بعلاوه این سهم در نزد زنان که نرخ فعالیت اقتصادی بسیار ضعیف بود، باز هم بالاتر است: ۱۶٪ در کل کشور، ۶٪ در مناطق شهری و ۲۴٪ در مناطق روستایی (جدول ۲) ¹⁶⁵.

جدول ۲ - نرخ تخمینی (به درصد) فعالیت اقتصادی و بیکاری جمعیت ۶۴-۱۵ ساله بر حسب جنس و مناطق شهری و روستایی

نرخ تخمینی (به درصد) فعالیت اقتصادی						سال
زنان			مردان			
کل کشور	روستایی	شهری	کل کشور	روستایی	شهری	
13.9	17.2	10.6	85.0	92.3	78.4	1355
9.3	8.5	10.0	82.7	86.1	80.1	1365
11.2	12.5	10.4	76.4	81.1	73.8	1375
نرخ تخمینی (به درصد) بیکاری						
16.4	23.5	6.0	8.2	11.5	4.6	1355
23.3	16.4	27.8	11.9	10.8	12.8	1365
12.4	12.9	12.1	8.0	8.2	7.9	1375

منابع: نتایج سرشماری ۱۳۵۵، ۱۳۶۵، ۱۳۷۵ مرکز آمار ايران.

¹⁶⁵ این درصد مهم، احتمالاً مربوط به شرایط سخت خانوارهای روستایی بوده که زنان را ناگزیر به جستجوی یک شغل حقوق بگیری کرده تا درآمد خانوادگی را تامین ویا آن را کامل کنند.

برای سرشماری ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، تعریف جمعیت فعال از نقطه نظر اقتصادی کمی تغییر کرد. به گروه بندیهای درپیش تعریف شده، افرادی نیز که در موسسات تخصصی یا دانشگاه نظام، دوره آموزشی می دیدند و آنهایی که کار ثابتی نداشتند ولی اعلام کرده بودند که طی هفت روز پیش از تاریخ سرشماری به مدت ۲ روز (در ۱۳۵۵ این زمان محدود به ۸ ساعت بود) به کاری مشغول بوده اند، افزوده شدند. به این ترتیب، نرخ فعالیت اقتصادی جمعیت ۶۴-۱۵ ساله به ۸۳٪ برای مردان و ۹۰،۳٪ برای زنان (جدول ۲) رسید. طولانی تر شدن تحصیلات جمعیت جوان در دو منطقه شهری و روستایی، می تواند کاهش جزئی نرخ کلی اشتغال جمعیت را در مقایسه با دوره پیشین توضیح دهد.

بحران اقتصادی، هزینه مالی جنگ^{۱۶۶} و تنزل پی در پی سرمایه گذاری ها در ۱۳۶۵ به وضوح سهم جمعیت فعال و واقعاً مشغول به کار را کاهش داد: ۱۲٪ مردان فعال (۱۳٪ در شهرها و ۱۱٪ در روستاها) و ۲۳٪ زنان فعال (۲۸٪ در شهرها و ۱۶٪ در روستاها) به عنوان بیکاران جویای کار سرشماری شده بودند (جدول ۲). به این نسبت ها که در آن زمان بالا بود و بدتر شدن وضع اقتصادی را از پایان سال های دهه ۱۳۵۰ نشان می داد، بایستی سهم فعالان در گروه های «سایر» و «نا مشخص و یا اعلام نشده» را نیز اضافه کرد. دو گروه اخیر در سال ۱۳۶۵ برخلاف ۱۳۵۵، تعداد نسبتاً مهمی را نشان می دادند: ۴،۰٪ مردان ۶۴-۱۵ ساله (۳،۶٪ در مناطق شهری و ۴،۶٪ در مناطق روستایی) و ۳،۸٪ زنان (۲،۳٪ در شهرها و ۵،۳٪ در روستاها) در این دو گروه دسته بندی شده بودند. بنا بر تعریف سرشماری، گروههای مزبور افرادی را در بر می گرفتند که فعالیت آن ها طی هفت روز پیش از سرشماری با هیچ گروه دیگری مطابقت نمی کرده است. حال آن که باید فرض کرد که افراد مزبور در واقع جمعیت بالقوه فعالی را تشکیل می دادند که شمار آن ها را بایستی منطقی در گروه «جویندگان کار» گنجانند. وضع واقعی آنها هرچه باشد، خواه فعال در بخش غیر رسمی اقتصاد و یا بیکار پنهان، این افراد به روشنی یک گروه ۱،۷ میلیون نفری و یا ۷٪ جمعیت ۶۴-۱۵ ساله را تشکیل می دادند. این امر فقط قسمتی از مشکل ساختاری اقتصاد بهره خوار و ناتوانی آن را در ایجاد اشتغال کافی نشان می دهد که به این ترتیب بخشی از جمعیت در سن اشتغال را به سوی اقتصاد غیررسمی^{۱۶۷}، که در آمارهای موجود غایب است، سوق داده بود.

به علاوه، نرخ بالای زنان جویای کار، که آرزومندی آنان را به فعالیت حرفه ای نشان می دهد، محدودیت های بازار کار را نیز که تا کنون در جذب تمام مردان در سن اشتغال ناتوان بوده است، آشکار می سازد.

در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، سهم مردان فعال از نظر اقتصادی ۶۴-۱۵ ساله به طور محسوسی کاهش می یابد و به ۷۴٪ میرسد، این کاهش بی تردید به جهت طولانی شدن مدت تحصیلات مردان جوان می باشد. بر عکس، سهم زنان کمی افزایش یافته و به ۱۱،۲٪ می رسد (جدول ۲). بنظر می رسد که پایان جنگ و از سر گیری محدود فعالیت های اقتصادی، به تنزل سهم جویندگان کار هم در نزد مردان و هم در نزد زنان فعال کمک کرده باشد که به ترتیب به ۸٪ و ۱۲٪ رسید ه است. این امر را با این حال نباید به عنوان بهبود وضع اقتصادی در سال ۱۳۷۵ تفسیر کرد، زیرا تعداد شاغلینی که گروههای «سایر» و «نا مشخص و یا اعلام نشده» را تشکیل می دهند همچنان تقریباً ثابت مانده است: عملاً ۱،۵ میلیون نفر یعنی ۴،۵٪ کل جمعیت ۶۴-۱۵ ساله در ۱۳۷۵. یادآوری کنیم که دو گروه مزبور تنها جزء کوچکی از مشکلات مربوط به دستیابی به کار را منعکس می سازد.

^{۱۶۶} طی مدت جنگ، دولت هرگز فرمان بسیج عمومی را نداد. رزمندگان فقط از سربازان وظیفه و اعضای دو سازمان بزرگ شبه نظامی یعنی «کمیته انقلاب اسلامی» و «پاه پاسداران انقلاب اسلامی» تشکیل شده بودند.

^{۱۶۷} غالباً برای نپرداختن مالیات است که افراد شاغل در بخش غیر رسمی شغل خود را اعلام نمی کنند. برای توضیح بیشتر مربوط به توسعه بخش غیر رسمی در اقتصاد ایران، رجوع کنید به خلعتبری (۱۹۹۴) (Khalatbari, 1994).

در واقع، بایستی به همراه این دو گروه اخیر، تمام افرادی که در گروه «فعالان شاغل» گنجانده شده ولی کارآموز، سرباز و وظیفه و یا کارمند موقت بوده و بنا براین وضعیت ناروشنی داشته اند که در هر حال، نمی توان آن ها را کاملاً با فعالان شاغل یکی دانست، را به حساب آورد. هر چند که آمار سرشماری اجازه نمی دهد تعداد این قبیل کارکنان را تشخیص دهیم، باید فرض کنیم که آنان، با توجه به نسبت احتمالاً قوی جوانان در میان آنان، جوانانی که از لحاظ کمی بخش عظیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دهند، گروه بسیار مهمی را تشکیل می دهند.

بدیهی است اقتصادی که بخش مولد آن از حیث ساختاری بسیار محدود بوده و علاوه بر آن غرق در رکودی دیر پاست، مشکل جدی برای دستیابی به اشتغال جمعیتی در حال رشد ایجاد می کند. در نتیجه سطح بیکاری حاصل از نتایج سرشماری نمی تواند با نرخ های واقعی مطابقت داشته باشد. اضافه کنیم که حضور فراگیر این مشکلات در مطبوعات، در کارهای علمی و یا در سخنرانی های سیاسی، خصلت عمیق بحران را ملموس ترمی گرداند.

به این ترتیب، طی تمام دوره مورد توجه ما، بازار کار ایران که حتی قادر نبود به اندازه کافی برای نیمه مکر جمعیت شغل ایجاد کند محققاً نمی توانست به صورتی مساعد به روی زنان گشوده شود.

اشتغال زنان

در کشورهای مسلمان، تقسیم سنتی بین قلمرو اجتماعی مردانه و قلمرو خانوادگی زنانه، در طی مدت زمانی طولانی از مشارکت زنان در زندگی فعال اقتصادی جلوگیری کرد. ولی در طول چند دهه اخیر، دستیابی به مدرسه و طولانی شدن مدت تحصیل زنان، که این سنت را به تدریج عقب راند، به اشتغال آنان به فعالیت حرفه ای منجر شد. در این زمینه، نرخ فعالیت زنان متناسب با پیشرفت اجتماعی - اقتصادی و امکانات بازار کار هر یک از این کشورها، که تعیین کننده شدت مشارکت زنان در فعالیت اقتصادی است، تفاوت می کند. برای مثال در ترکیه، نرخ فعالیت زنان از سال های دهه ۱۳۵۰ در حدود ۳۵٪ قرار دارد، در تونس این نرخ از ۱۶٪ در ۱۳۵۴ به ۲۴٪ در ۱۳۶۹ رسید و بالاخره در مراکش نرخ مزبور از ۱۶٫۵٪ در ۱۳۵۴ به ۲۱٪ در ۱۳۶۹ رسیده است (World Tables, 1993).

در ایران، اقتصاد رانتي (بهره خوار) که به علت مشکلات ساختاری که در بالا به تفصیل توضیح داده شد به اندازه کافی شغل ایجاد نمی کند، زنان را به اشتغال در یک فعالیت حرفه ای ترغیب نمی کرد به نحوی که سهم زنانی که از حیث اقتصادی فعال بودند در پایین ترین حد در میان کشورهای مسلمان باقی ماند. در ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، تنها ۱۰٫۶٪ زنان در مناطق شهری فعال بودند و در روستاها از ۱۷٪ زنان شاغل، اکثریت را کارکنان خانوادگی تشکیل می دادند.

بعد از انقلاب، نرخ اشتغال زنان باز هم کاهش یافت و به ۱۰٪ در مناطق شهری و ۸٫۵٪ در مناطق روستایی تنزل کرد. این سیر نزولی را، غالباً به صورتی بسیار شتاب زده، به ایدئولوژی دولت جدید و پیشرفت اسلام در صحنه سیاسی که به مثابه بازگشت سنن ناظر بر نگهداری زنان در دنیای خانگی تلقی می شد، نسبت داده اند. این امر حقیقت دارد که پس از انقلاب پاره ای از زنان شاغل مخالف با جهت گیری های مذهبی دولت، مجبور به ترک کار خود شدند و یا دواطلبانه آن را ترک کردند. اما مشاغل آن ها را بلافاصله زنان دیگری به عهده گرفتند که غالباً از خانواده های سنتی برخاسته بودند و اگر دولت اسلامی نبود هرگز وارد بازار کار نمی شدند. با این همه باید در نظر داشت که نرخ فعالیت زنان در شهرها نسبت به سال ۱۳۵۵ تقریباً ثابت مانده است. این وضع با افزایش سهم زنان حقوق بگیر در بخش دولتی که از ۵۴٪ در ۱۳۵۵ به ۷۲٪ در ۱۳۶۵ رسید، پیوند دارد. افزایشی که به جهت وضعیت نا مساعد بخش خصوصی و به علت ایجاد

مشاغل در بخش دولتي و دولتي کردن اقتصاد ايران به نحوی متناقض از دولت اسلامي بزرگترین کارفرمای زنان شاغل را می سازد (جدول ۳).

جدول ۳ - توزیع (به درصد) زنان شاغل ۶۴-۱۵-ساله بر حسب وضعیت شغلي و مناطق شهری و روستايي

مناطق شهری							
سال	کارفرمایان	کارکنان مستقل	حقوق بگیران بخش دولتي	حقوق بگیران بخش خصوصی	کارکنان خانوادگی	نامشخص	جمع
1335	0.6	8.5	53.7	26.7	9.2	1.3	100.0
1365	1.0	8.5	72.3	7.2	2.1	8.8	100.0
1375	0.9	12.2	65.0	12.8	4.0	5.1	100.0
مناطق روستايي							
سال	کارفرمایان	کارکنان مستقل	حقوق بگیران بخش دولتي	حقوق بگیران بخش خصوصی	کارکنان خانوادگی	نامشخص	جمع
1335	0.4	13.6	3.7	22.9	58.6	0.8	100.0
1365	1.9	28.7	9.9	11.4	44.3	3.9	100.0
1375	0.9	29.3	10.8	15.2	40.3	3.5	100.0
کل کشور							
سال	کارفرمایان	کارکنان مستقل	حقوق بگیران بخش دولتي	حقوق بگیران بخش خصوصی	کارکنان خانوادگی	نامشخص	جمع
1335	0.5	11.5	24.5	24.5	38.0	1.0	100.0
1365	1.4	17.2	45.5	9.0	20.2	6.7	100.0
1375	0.9	19.3	42.7	13.7	19.0	4.4	100.0

برعکس، تعداد زنان شاغل گروه «کارکنان خانوادگی» که در ۱۳۵۵ بسیار مهم بود، در ۱۳۶۵ آشکارا کاهش یافته، افت نرخ اشتغال زنان را در نواحی روستايي به دنبال دارد. مهم تر آن که، بحران اقتصادی که در اثر محاصره اقتصادی ایران شدت یافته بود، و فرار سرمایه ها که به خصوص به بخش خصوصی صدمه زد، باعث کاهش کلی اشتغال شد و زنان نخستین کسانی بودند که هزینه آن را پرداختند¹⁶⁸. با توجه به این وضعیت نا مساعد اقتصادی، نرخ اشتغال در این دوره نمی توانست افزایش یابد. از سوی دیگر افزایش قابل ملاحظه نسبت جمعیت زنان متقاضی کار به خوبی و خامت وضعیت را آشکار می سازد.

در پایان جنگ و با خیزش محدود اقتصادی، نرخ فعالیت اقتصادی زنان، علیرغم طولانی شدن مدت تحصیلات کمی افزایش یافت و به ۱۱٪ زنان ۶۴-۱۵-ساله رسید (جدول ۲). این تمایل به افزایش، استدلالاتی را که بیشتر ایدئولوژی دولت

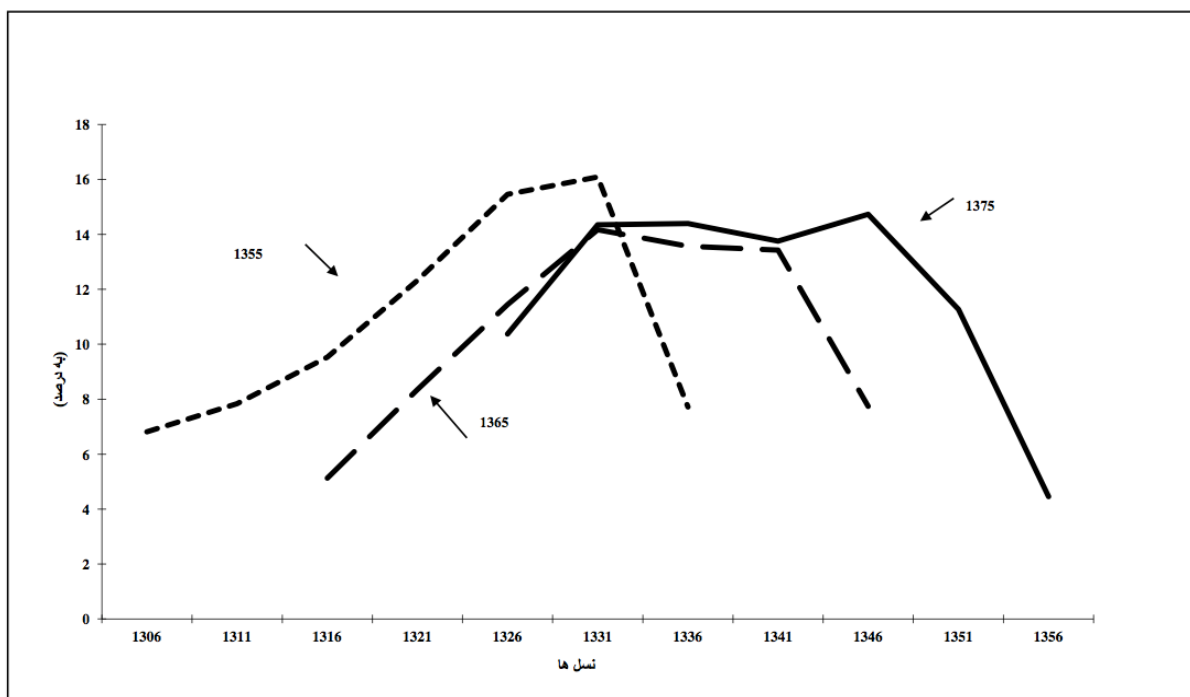
¹⁶⁸ یاد آوری این نکته بسیار مهم است که جنگ ایران و عراق برخلاف دو جنگ جهانی به زنانه کردن فعالیت اقتصادی در ایران نینجامید. این جنگ از لحاظ جغرافیایی محدود به مناطق مرزی مشترک دو کشور بود. مضافاً این که بحران بی سابقه و محاصره اقتصادی ایران، کاملاً اقتصاد این کشور را فلج ساخته و بیشتر افزایش تعداد بیکاران را به دنبال داشت.

و نه مشکلات ساختاري اقتصاد کشور را مقصر مي دانستند، مورد ترديد قرار مي دهد. علاوه بر اين که در غالب کشورهای مسلمان با اقتصادي رانت خوارو يا اساساً مبتني بر بهره، که تحت رژيم های سياسي و ايدئولوژيک متفاوتی هستند، سهم زنان شاغل به طول کلی خيلي نازل است: ۹,۱٪ در الجزاير (۱۳۶۵) و ۹,۵٪ در مصر (۱۳۶۵). بالاخره خالی از فايده نيست ياد آوری کنیم در وضعيتی که، به دليل رشد شديد جمعيتی سال های پيشين، تعداد کثيري وارد بازار کار می شوند، حفظ نرخ فعاليت در عين حال مترادف با افزايش قدر مطلق تعداد کارکنان است.

در واقع مشارکت ضعيف زنان در زندگي اجتماعي، به خصوص در ارتباط با نظام اقتصادي بهره خوار است که ظرفيت محدود آن در توليد اشتغال، در وهله اول، منجر به کنار گذاشتن نيمه مونث نيروي کار می شود. اين امر را نرخ بسيار مهم جويندگان کار در ميان زنان فعال از سال ۱۳۵۵ تا کنون می تواند تاييد کند. از سوی ديگر، اين نرخ، تغيير رفتار زنان نسبت به نقشی که از اين پس در نظر دارند برای خود قائل شوند را آشکار می سازد. در واقع طولانی کردن مدت اشتغال به تحصيل و افزايش سطح تحصيلات زنان وسيعاً آرزومندی ها و تمایلات آنان برای مشغول شدن به حرفه و شغل را افزايش داده است. اين تمایلات همچنين با وخيم شدن بحران اقتصادي و تورم پرشتاب و از آنجا ضعيف شدن بودجه خانوار که منابع درآمد متعددی را برای حفظ سطح زندگي ضروری می ساخت، تقويت شده بودند.

نرخ اشتغال زنان شهرنشين برحسب نسل می تواند بخوبی اين وضعيت تازه را نمايش دهد (نمودار ۱). هر چند که نرخ اشتغال زنان ضعيف است، زنان متعلق به نسل های ۱۳۳۱-۱۳۴۱ (۱۹۶۲-۱۹۵۲) همان نسل هایی که شروع به کاهش دادن فاصله شان با مردان هم نسل خود در دستيابی به دانش و تحصيلات می کنند - که در ۱۳۶۵، ۲۴-۳۴ ساله و در ۱۳۷۵، ۳۴-۴۴ ساله بودند، به همان نسبت فعال باقی مانده و شغل خود را حفظ می کنند؛ حال آن که بنا به قاعده رايج در سرزمين اسلام، نرخ اشتغال زنان در اين سنين همانطور که منحنی سال ۱۳۵۵ آن را نشان می دهد بایستی به جهت تعهدشان به عنوان همسر و مادركاهش می يافت. اين نکته که تحول رفتاری زنان جوان را آشکار می سازد، می تواند بازگوي مشکلات مالی خانواده ها نیز باشد که به هيچ روی زنان شاغل را به ترک شغلشان ترغيب نمی کنند. به علاوه، با توجه به وخامت بحران اقتصادي و کم بودن تعداد شغل موجود در بازار رسمی کار، مسلماً بخش عمده ای از زنان، که آمارهای موجود تعدادشان را منعکس نمی کند، به واقع در بازار غير رسمی به کار اشتغال دارند (Khalatbari, 1994). حتی می توان گفت که بطور متناقضی، اراده زنان در کمک فعال به تأمین درآمد خانواده در شرائط مشکل، به روشنی ناتوانی نظام اقتصاد بهره خوار را در پاسخ به نیازهای جمعيت آشکار می سازد. به نظر می رسد که اوضاع واحوال نا مساعد اقتصادي، با وادار ساختن تعداد هر چه بيشتري زنان به اشتغال و فعاليتی حرفه ای و بنا بر آن به تقبل مسئوليتی جديد در بستر خانواده، روند رهایی آن ها را که با تحول بافت اجتماعي - فرهنگی، به ویژه با طولانی شدن مدت تحصيلاتشان، آغاز شده بود، شتاب می بخشد. اين تغيير و تحول اساسی، که نقش جديدی را برای زنان تعريف می کند، بی ترديد بر روی رفتار باروري آنان تاثير گذاشته، در نتيجه به عاملی مهم در ايجاد انگيزه نزد زنان برای کنتر ل و مهار باروريشان تبديل می شود.

نمودار ۱ - نرخ اشتغال زنان بر حسب نسل (مناطق شهری)



۳ - شرح یک بحران حاد اقتصادی

صعود سرگیجه آور قیمت ها

از ابتدا، دولت های متوالی، هم برای تولید در بخش دولتی و خصوصی و هم برای مصرف، از رانت نفتی استفاده می کردند. از آنجا که تولید برخی کالاها و یا خدمات در داخل کشور هزینه بالایی داشت، به منظور حمایت از سرمایه گذاری داخلی و عرضه محصولات در بازار داخلی به قیمت هایی که برای توده مصرف کنندگان قابل پرداخت باشند، دولت بخشی از این هزینه ها را خود تقبل می کرد. با این وجود، دولت ها غالباً مجبور بودند به واردات کالا متوسل شوند. از آنجا که ارزش پولی این کالاها در بازار بین المللی نسبت به قدرت خرید ایرانیان بسیار بالاتر بود، دولت آن ها را با زیان عرضه می کرد. ولی این عادت به وارد کردن کالاهایی که نمی شد یا نمی خواستند در داخل تولید شود، این فکر را تقویت کرد که ایران می تواند از تلاش برای تولید کالا چشم پوشی کند، و بدین ترتیب سرمایه گذاران بالقوه دورنمایی جز تجارت بین المللی نداشتند.

این یارانه ها، به دولت امکان داد تا طی سالیان زیاد، تعادلی را برقرار سازد به نحوی که تنها درآمد یک فرد در خانواده، که معمولاً سرپرست آن بود، برای حفظ حداقل سطح زندگی کفایت می کرد. به علاوه، سطح نازل مصرف تا آغاز دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، چنین سیاستی را قابل تحمل می ساخت. سیاست مزبور همان قدر به نظر اجتناب ناپذیر می رسید که اقتصاد ایران نمی توانست، و هنوز هم نمی تواند، انبوه عظیم جمعیت در حال رشد سریع که بالقوه در بازار کار قابل بسیج می باشند، را جذب نماید. این مکانیسم شکننده، تا آغاز دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) خوب یا بد عمل کرد. ولی افزایش مهم بهای

نفت در ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، افزایش قیمت کالاهای وارداتی و بنابراین این تورمی شدید را به دنبال آورد. بازار شدیداً دچار اختلال گردید، احتکارگسترشی نگران کننده یافت و کمبود پاره ای از محصولات از همان پایان سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵) احساس گردید (جدول ۴ صفحه بعد).

در اثر آشفتگی های ناشی از افزایش بهای نفت، در ۱۳۵۷ شاخص بهای مجموعه کالاها و خدمات، که بخش اعظم آن ها بطور مستقیم یا غیر مستقیم از یارانه استفاده می کردند، بر اساس سال پایه ۱۳۵۳ (برابر ۱۰۰) به ۱۷۶٫۲ رسید. در واقع، افزایش بهای نفت، با کاهش خرید نفت از طرف کشورهای صنعتی و افزایش شدید قیمت کالاهای تولید شده بوسیله آنان، جبران شده بود، به نحوی که کشورهای تولید کننده نفت در نهایت بازنده بودند. بعد از انقلاب، وضعیت بدتر شد. کشوری که تا آن وقت در اثر بحران اقتصادی به نفس تنگی افتاده بود و در اثر اعتصابات متوالی و جنبش انقلابی فلج شده بود، اینک می رفت تا کمبود و احتکار را با توسعه بازار سیاه تجربه کند.

می دانیم که این شاخص های قیمت ها که توسط بانک مرکزی محاسبه شده است بهای اجناس مصرفی در بازار سیاه را مورد توجه قرار نداده و احتمالاً مایلند افزایش قیمت ها را کمتر از واقع نشان دهند، با این همه بررسی آن ها اجازه می دهد که آهنگ رشد قیمت ها را از انقلاب به بعد حدس بزنیم. به این ترتیب در عرض دو سال بین ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) و ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، مردم شاهد بودند که قیمت کالاهای خوراکی ۱٫۶ برابر شد. درآمدهای عظیم دولت از افزایش بهای نفت در اوایل سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، به وی امکان نداد وضعیت را بهبود بخشد. در واقع، دولتی کردن بانک ها و موسساتی، که غالب آن ها به بانک مرکزی و بانک های خارجی مقروض بودند، برای دولت که به دلیل فرار با شتاب سرمایه ها در همان زمان با کاهش قابل ملاحظه ارزهای خارجی روبرو بود، بسیار گران تمام شد. شروع جنگ (شهریور ۱۳۵۹) و تنزل بهای نفت، از سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳)، که کاهش درآمد های دولت را به دنبال داشت، باز هم وضعیت را وخیم تر کرد. در اثر کسربودجه که استقراض مکرر از بانک مرکزی را، بدون آن که هرگز باز پرداخت شوند، ضروری می ساخت، تورم به اوج خود رسید و پول ملی بی اعتبار شد. علاوه بر این محدود کردن واردات، استقرار سیاست مهار ارزها و سازماندهی سهمیه بندی کالاهای مورد نیاز اولیه به یک کمبود مصنوعی، که محرک آن محتکران بودند، منجر گردید و دوباره به تسریع صعود قیمت ها کمک کرد. در ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)، در حالی که شاخص بهای مجموع کالاها و خدمات، بر اساس سال پایه ۱۳۵۳ (برابر ۱۰۰)، به ۷۴۷٫۲ رسید، شاخص بهای کالاهای خوراکی به ۸۰۸٫۱، شاخص مبلمان، اثاثه خانه و وسایل برقی به ۹۲۹٫۷ و بالاخره شاخص بهای حمل و نقل و ارتباطات به ۱۱۰۵٫۷ رسید. این افزایش سرگیجه آور قیمت ها موجب هجوم به سوی ارزها و پدیده واقعی «دلاری شدن» پرشتاب اقتصاد ایران گردید.

جدول ۴- شاخص های سالانه بهای کالاها و خدمات مصرفی

مناطق شهری								
1366	1364	1361	1360	1359	1357	1355	1354	1353=100
747.2	480.9	355.2	297.9	242.5	176.2	128.1	109.9	جمع
801.1	532.2	404.4	342.2	272.5	168.8	118.6	105.7	مواد خوراکی
744.4	501.5	351.8	282.1	232.1	163.6	121.1	108.9	پوشاک
501.7	379.1	271.3	241.9	220.4	216.7	159.2	118.9	مسکن، آب، سوخت و روشنایی
929.7	480.7	409.0	321.1	229.7	156.7	128.3	115.3	مبلمان، لوازم و اثاثه منزل و وسایل برقی
1105.7	627.3	422.7	328.7	249.1	176.6	123.0	108.3	حمل و نقل و ارتباطات
299.1	266.9	205.6	198.9	193.2	170.0	122.4	113.6	بهداشت و درمان
647.9	269.1	172.4	144.7	127.0	99.7	82.4	88.0	تفریحات و آموزش
1086.7	608.5	425.0	360.6	276.6	165.0	110.2	106.3	سایر
مناطق شهری								
	1372	1370	1369	1368	1367	1365	1364	1361=100
	628.7	421.9	352.8	323.8	275.7	167.5	135.4	جمع
	594.6	374.8	293.2	281.2	243.8	172.2	134.0	مواد خوراکی
	793.8	610.0	538.6	441.0	322.0	146.5	135.1	پوشاک
	573.1	389.0	323.3	300.5	256.5	163.3	136.3	مسکن، آب، سوخت و روشنایی
	685.7	546.9	527.8	512.2	242.3	172.9	130.2	مبلمان، لوازم و اثاثه منزل و وسایل برقی
	805.7	555.3	449.4	368.0	331.6	168.4	144.4	حمل و نقل و ارتباطات
	569.5	250.1	196.0	171.0	145.9	135.2	126.5	بهداشت و درمان
	685.7	533.9	562.4	607.7	609.2	298.0	160.3	تفریحات و آموزش
	581.7	366.1	330.2	280.8	245.9	160.5	133.3	سایر

جدول ۴ - شاخص های سالانه بهای کالاها و خدمات مصرفی (ادامه)

مناطق شهری								
		1377	1376	1375	1374	1373	1369	*1369=100
		645.6	538.2	458.8	372.4	249.3	120.7	جمع
		709.6	568.4	499.2	434.0	270.7	124.4	مواد خوراکی
		521.8	487.8	431.0	320.0	198.2	112.3	پوشاک
		589.4	489.5	375.4	278.0	215.6	119.7	مسکن، آب، سوخت و روشنایی
		435.0	405.8	377.5	319.1	205.9	106.2	مبلمان، لوازم و اثاثه منزل و وسایل برقی
		657.4	548.3	480.9	413.3	285.6	133.6	حمل و نقل و ارتباطات
		1141.8	914.0	721.5	536.5	404.2	130.2	بهداشت و درمان
		568.1	522.5	477.2	379.3	234.3	107.5	تفریحات و آموزش
		649.0	552.6	504.2	382.4	260.2	115.2	سایر
مناطق روستایی								
		1370	1369	1368	1367	1365	1364	1361=100
		334.3	290.3	267.2	228.6	147.0	125.2	جمع
		338.8	297.3	274.0	226.4	155.3	129.6	مواد خوراکی
		318.4	287.7	254.6	206.2	115.1	112.2	پوشاک
		337.8	256.9	234.6	216.4	137.3	131.0	مسکن، آب، سوخت و روشنایی
		360.1	347.0	328.6	286.4	136.9	106.2	مبلمان، لوازم و اثاثه منزل و وسایل برقی
		326.5	257.8	233.7	213.3	130.7	114.0	حمل و نقل و ارتباطات
		259.6	214.6	204.7	196.3	169.7	136.1	بهداشت و درمان
		445.0	460.2	478.5	456.6	262.9	120.9	تفریحات و آموزش
		322.5	278.2	254.1	242.0	149.3	128.7	سایر

منابع: سالنامه های آماری ایران ۱۳۵۹-۱۳۷۸، مرکز آمار ایران.
*بانک مرکزی، با توجه به تغییر مهم قیمت ها در نتیجه آزاد سازی واردات و صادرات، بار دیگر سال پایه را اصلاح کرد (مؤلف کتاب)

پس از جنگ، سیاست آزاد سازی واردات، به برکت نرخ تبدیل ترجیحی ارزها که با موافقت دولت در اختیار کسانی که کنترل تجارت را در اختیار داشتند قرار می گرفت، در حفظ افزایش قیمت ها شرکت کرده باعث شکوفایی بازار سیاه شد. گرچه تغییر سال پایه¹⁶⁹ برای مناطق شهری، بررسی تحول قیمت ها را از سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) به بعد متوقف می سازد، ولی ترقی قیمت ها بین ۱۳۶۷ (۱۹۸۸)، آخرین سال جنگ، و ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) به خوبی تداوم مشکل مزبور را نشان می دهد. با توجه به افزایش قیمت ها طی سال های پیشین، می توان تصور کرد که رشد قیمت ها در طی دوره ۱۳۶۷-۱۳۷۰ (۱۹۹۱-۱۹۸۸)، بسیار بالاتر از آن بود که شاخص بهای کالاها ارائه می کرد. بین ۱۳۷۰ و ۱۳۷۳ (۱۹۹۱) و ۱۳۷۴ (۱۹۹۴) قیمت ها مسابقه خود را ادامه داده، ۱،۳ برابر می شوند. در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳)، برقراری نظام مبادلات ارزی با نرخ واحد، تکان و لرزه شدیدی به بازار سیاه وارد کرد، زیرا ارزش دلار چهار برابر گردید، ارزشی که در آن هنگام نسبت به ریال بسیار بالا بود. بلافاصله قیمت کالاهای مصرفی شروع به افزایش کرد. تغییر سال پایه این بار نیز اجازه نمی دهد که تاثیر واقعی واکنش بازار را روی قیمت ها نسبت به سال پایه (۱۳۶۱ (۱۹۸۲) ارزیابی کنیم. در واقع به نظر می رسد که بانک مرکزی با انتخاب سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) به عنوان سال پایه جدید، قصد داشته که اثر افزایش قیمت ها، که بدون شک پس از سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) بسیار مهم بوده است، را تعدیل نماید. علیرغم این دست کاری ها، شاخص بهای مجموع کالاها و خدمات در ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) بر اساس سال پایه ۱۳۶۹ (۱۹۹۰)، برابر ۶۴۵،۶ بوده است.

در مناطق روستایی، که شاخص قیمت ها فقط مربوط به پس از انقلاب است¹⁷⁰ قیمت مجموع کالاها و خدمات بین سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۷ (۱۹۸۳ و ۱۹۸۸)، تا ۱،۸ برابر ولی بین سال های ۱۳۶۷ و ۱۳۷۴ (۱۹۸۸ و ۱۹۹۵) تا ۴،۹ برابر رسیدند. بهای کالاهای خوراکی، پوشاک، حمل و نقل و ارتباطات و بهداشت و درمان، از جمله بالاترین رشد ها را داشته اند. شاخص بهای کالاها در ۱۳۷۴ بر اساس سال پایه ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) که برای مناطق روستایی در دست هست، در فاصله ای ۱۳ ساله، ضریب افزایشی ۱۱ را نشان می دهند؛ این ضریب فرض ما مبنی بر این که افزایش قیمت ها در مناطق شهری، بسیار مهم تر از آنست که از ارقام موجود استنباط می شود، را تقویت می نماید.

بنابراین، بحران دارای ابعاد وسیعی است. تورم پرشتاب در ارتباط با کسر بودجه، با تورم حجم پول - که از ۴،۵ میلیارد ریال در ۱۳۵۹ به ۳۵،۶ میلیارد ریال رسید! - با نظام مبادلات ارزی و با افزایش تقاضا در اثر رشد جمعیت، اقتصاد کشور را به کلی فلج ساخت. از پایان دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، افزایش شدید قیمت ها، قدرت خرید خانوارها را که سطح معیشتشان دائما تنزل می کرد، در هم شکست.

به نظر می رسد که در چنین وضعیت مصیبت باری که قیمت کالاهای اولیه دائما در حال افزایش بود، مردم، هم در شهرها و هم در روستاها، ضرورتا ناگزیر بودند که تمام تلاش خود را صرف ارضای حوائج بسیار ضروری خود کنند.

¹⁶⁹ در چهارچوب تهیه اولین برنامه توسعه، بانک مرکزی ناگزیر به تغییر روش جمع آوری و تعداد کالاهایی که در برآورد خود منظور می کرد، شد. به علاوه، توسعه بخش کشاورزی و سیاست ناظر به ترغیب جمعیت روستایی به عدم ترک روستاها، که در اولین برنامه توسعه در نظر گرفته شده بود، شناخت بهتر از تحول قیمت ها در مناطق روستایی را ضروری ساخته بود. درحالیکه، فراوانی مهم روابط اقتصادی غیر پولی در مناطق روستایی، تا پایان دهه ۱۳۵۰، مانع محاسبه و برآورد شاخص بهای کالاها برای این مناطق شده بود. به منظور محاسبه شاخص بهای کالاها در دو منطقه شهری و روستایی، براساس یک سال پایه واحد به عنوان مرجع، بانک مرکزی برآوردهای خود را برای دو منطقه شهری و روستایی بر اساس سال پایه ۱۳۶۱، قرارداد. تحول قابل ملاحظه قیمت ها از آغاز سال های دهه ۱۳۷۰، بار دیگر بانک مرکزی را به تجدید نظر در سال پایه تعیین سال ۱۳۶۹ به عنوان سال پایه برای شاخص بهای کالاها ناگزیر کرد.

¹⁷⁰ بنا به مرکز آمار ایران، عمومیت داشتن نظام غیر پولی تا پایان دهه ۱۳۵۰، مانع ارزیابی شاخص معنا دار قیمت ها برای مناطق روستایی گردید. با توجه به پولی شدن روابط تجاری از زمان انقلاب و پس از تعیین یک نمونه به منظور بررسی تحولات قیمت ها، مرکز آمار ایران به منظور محاسبه شاخص قیمت ها در مناطق روستایی سال ۱۳۶۱ را به عنوان سال پایه انتخاب کرد.

خانواده‌هایی که از توانایی خود برای حفظ حداقل ثبات در وضعیت اقتصادیشان نامطمئن بودند، ظاهراً هر چه بیشتر خواستار مهار باروری خود می‌شدند¹⁷¹. مضاف بر این، توسعه سیاست اجتماعی جمهوری اسلامی، به ویژه در ارتباط با آموزش و پرورش، بهداشت و پیشگیری به خصوص در مناطق روستایی که کاهش مرگ و میر کودکان را شتاب بخشید، شرایط را برای کنترل مولید آماده ساخته بود. به نظر می‌رسد که شرایط سخت اقتصادی خانواده‌ها، گرایش آنان برای کنترل باروری، که بی‌شک در شهرها، به واسطه دستیابی شهرنشینان به طرز زندگی جدید و مستعد گزینش رفتار باروری نوین، پیش رفته بود و در روستاها به تازگی آغاز شده بود، را تقویت می‌کند. به این ترتیب، آهنگ افول باروری که در پایان سال‌های ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) در شهرها شروع شده بود، با وخامت بحران اقتصادی و تنزل منظم سطح زندگی خانواده‌ها، شتاب می‌گیرد.

عدم تعادل بودجه □ انوار

به منظور درک بهتر اثر این وضعیت بحرانی، که از پایان دهه ۱۳۵۰ ادامه یافته، بر روی قدرت خرید مردم که منجر به جهش‌های مهمی در رفتار آنان شده و از آن‌جا تحول اجتماعی - جمعیتی جامعه را شتاب بخشیده، ضروری به نظر می‌رسد که بودجه خانوار (درآمد و هزینه) را مورد بررسی قرار دهیم. نتایج آمارگیری‌های منظم هزینه و درآمد خانوار که مرکز آمار ایران مشترکاً با بانک مرکزی انجام می‌دهند، تنها آمارهای مناسب موجود برای این مطالعه را به دست می‌دهند.

توزیع هزینه‌های خانوارهای شهری

رشد متوسط هزینه‌های ناخالص سالانه خانوار نه تنها به مفهوم بهبود الگوی مصرف خانوار نیست بلکه مشکلات مربوط به تورم را منعکس می‌سازد (جدول ۵). بین ۱۳۵۳ و ۱۳۶۷ (۱۹۷۴ و ۱۹۸۸)، بعد متوسط خانوارهای آمارگیری شده، ۵ نفر بوده و سهم نسبتاً مهمی (بین ۳۹٪ تا ۴۵٪) از هزینه‌های آن‌ها به کالاهای خوراکی اختصاص داده شده است. به خصوص ملاحظه می‌شود، که طی جنگ، در حالی که سیاست سهمیه‌بندی محصولات اولیه ضروری، به ویژه کالاهای خوراکی، به اجرا درآمده بود، هزینه‌های مربوط به این کالاها در میان خانوارهای شهری به طور محسوسی افزایش یافته است. در واقع، طی این مدت، بهای کالاهای خوراکی سه برابر شده بود. به جهت فقدان آمار، نمی‌توان معلوم کرد که با چنین افزایشی در هزینه‌های مزبور، تا چه حدی خانواده‌ها توانسته‌اند به رفع نیازهای خود موفق شوند.

در پایان جنگ، آزادسازی واردات، مهار نه‌چندان سخت‌گیرانه قیمت‌ها و کم‌کردن تدریجی یارانه‌ها، منجر به توزیع جدید هزینه‌های خوراک خانوار شد. بین ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷ (۱۹۸۹ و ۱۹۹۸)، خانوارهای شهری از بودجه مربوط به هزینه‌های خوراکی خود، سهم نسبتاً بیشتری را برای خرید غلات (درمورد حاضر، نان و برنج) مصرف کرده‌اند تا برای خرید گوشت، لبنیات، میوه و سبزیجات و غیره.

در واقع، طی این مدت، برای خانوار هزینه غلات ۷٫۷ برابر شده بود. اما از آنجا که به برکت یارانه‌های مهمی که به مواد خوراکی مزبور تعلق می‌گرفت بهای آن‌ها نسبتاً پایین‌تر بود، بدیهی است که خانوارها با صرف هزینه بیشتر برای

¹⁷¹ این واکنش خانواده‌ها در شرایط بحران اقتصادی در کشورهای جنوب صحرای آفریقا و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین نیز مشاهده شده است (Cosio-Zaval, 1998 و Boserup, 1985).

خرید این مواد در واقع حجم مصرف غلات خود را افزایش می‌داده‌اند و با این کار مصرف خوراکی خود را، از نقطه نظر کیفیت و تنوع، فقیر می‌کرده‌اند. به این ترتیب، تنزل سهم هزینه‌های خوراکی که از سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) مشاهده می‌گردد، ترجمان کاهش مصرف آن بخش از مواد خوراکی است که کمتر از یارانه برخوردار بوده‌اند. بنابراین تورم بطور مستقیم مسئول تنزل و بدتر شدن شرایط زندگی و مصرف خوراکی خانوار است.

رشد بهای محصولات غیرخوراکی موردنیاز ضروری، خانوارها را وادار کرد تا نسبتاً هزینه‌های خوراکی خود را کاهش دهند. در واقع، هزینه مسکن، کرایه یا بازپرداخت وام برای مالکان خانه، سهم مهمی را در بودجه خانوارهای شهری به خود اختصاص می‌دهد. بخش مسکن که به نوسانات بازار بسیار حساس است در شرایط توسعه‌ی سریع شهری به طور مستقیم گروگان سوداگری مالکان و بساز و بفروش‌ها بود. به این ترتیب، پس از اولین افزایش بهای نفت، هزینه مسکن خانوارها، بین سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ (۱۹۷۴ و ۱۹۷۷) سه برابر شد.

جدول ۵- متوسط بودجه سالانه □ انوار مناطق شهری (به ریال)

1377	1374	1371	1369	1367	1365	1361	1359	1356	1353	متوسط بودجه سالانه □ انوار
16669643	8879638	3795752	2293779	1800328	1314576	883469	545544	438204	234565	متوسط هزینه سالانه
5175650	3050329	1171953	748398	802945	546666	355073	207472	145704	91981	هزینه های خوراکی
11493993	5829309	2623799	1545381	997383	767910	528396	338072,4	292500	142584	هزینه های غیر خوراکی
31.0	34.4	30.9	32.6	44.6	41.6	40.2	38.0	33.3	39.2	هزینه های □ وراکی (به درصد)
8.9	9.8	11.9	13.1	10.0	7.4	8.5	6.1	7.3	9.5	هزینه های غیر خوراکی (به درصد) شامل:
										پوشاک
30.5	27.8	30.5	32.2	24.6	27.7	25.8	28.3	28.9	18.0	مسکن
3.2	2.7	3.2	2.3	2.5	2.6	2.1	2.2	3.0	3.8	، آب، سوخت و روشنایی
5.9	6.5	6.3	6.1	4.2	4.7	6.7	4.5	6.5	6.8	مبلمان، لوازم و اثاثه منزل و وسایل برقی
5.2	5.1	5.5	4.0	4.3	3.9	4.1	4.2	2.7	4.1	بهداشت و درمان
7.9	7.2	5.9	4.5	5.3	6.5	6.0	7.4	8.0	6.1	حمل و نقل و ارتباطات
1.2	0.9	1.3	0.9	0.5	0.8	0.7	0.6	0.6	2.4	تفریحات، خدمات فرهنگی
2.2	2.4	1.4	1.1	0.9	0.9	0.9	0.8	0.8	1.8	تحصیل و آموزش
3.9	3.4	3.1	3.1	3.0	3.9	5.1	7.7	8.9	8.3	سایر
69.0	65.6	69.1	67.4	55.4	58.4	59.8	62.0	66.7	60.8	جمع هزینه های غیر □ وراکی
15151894	7368243	3541277	2010547	1339770	1126639	709600	608849	448729	186698	متوسط درآمد سالانه
1.1	1.2	1.1	1.1	1.3	1.2	1.2	0.9	1.0	1.3	نسبت هزینه به درآمد

منابع: سالنامه های آماری ایران، مرکز آمار ایران.

این افزایش مهم، ضمن وجود آوردن مشکلات طاقت فرسا برای خانوارهای کم درآمد، نمایانگر بالارفتن سهم هزینه مسکن به اندازه ۱۰ واحد در کل هزینه های خانوار می باشد.

پس از انقلاب، رشد هزینه های مربوط به مسکن بین سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۷ (۱۹۸۰ و ۱۹۸۸) به نسبت آرام گشته و سهم آن در هزینه های خانوار، کمی کاهش یافت. این وضع ناشی از دخالت دولت است که به منظور تسهیل دستیابی اقشار بسیار تهی دست به مسکن از طریق وزارت مسکن و شهرسازی، سازمان اراضی شهری و بنیاد مسکن، به آنان کمک کرد. این سیاست، در طی سال های اول پس از انقلاب، اثری واقعی روی بازار مسکن داشت. اما پس از پایان جنگ، دولت بخش خصوصی را آزاد گذاشت تا در شرایط لیبرالی گسترش یابد و در نتیجه قیمت و اجاره مسکن به سرعت افزایش یافت. افزایش مداوم تقاضای مسکن، به خصوص در کلان شهرها، همراه با رشد سریع جمعیت، علت دیگر انفجار قیمت هاست. به این ترتیب ملاحظه می شود هزینه مسکن که، بین سال های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۷ (۱۹۹۰ و ۱۹۹۸) حدود ۳۰٪ از کل هزینه های خانوار را تشکیل می داده، نسبت به سال های پیشین رشد بسیار محسوسی داشته است. با این وجود، به نظر نمی رسد که افزایش این هزینه مشکلات جدی خانوارها را منعکس سازد. در حقیقت، بین ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷ (۱۹۸۹ و ۱۹۹۸)، در چهارچوب هزینه های غیرخوراکی خانوار، هزینه ای که به مسکن اختصاص داده شده است ۱۰ برابر شده است. نتیجه مستقیم این افزایش بسیار شدید، طولانی شدن دوره مجرد جوانان و از آنجا همزیستی اعضای خانواده می باشد.

آب، سوخت، روشنایی، بهداشت و آموزش، که خدمات عمومی تلقی می شوند، به مقدار زیادی از اعتبارات دولتی برخوردارند. ولی با کاهش¹⁷² تدریجی این اعتبارات، طی دوره ۱۳۵۶-۱۳۶۷ (۱۹۷۷-۱۹۹۸)، به علت کاهش مزمز درآمد های نفتی و همچنین رشد جمعیت، هزینه این محصولات برای خانوارهای شهری فوق العاده افزایش یافت. به این ترتیب مبلغ پولی که خانوارهای شهرنشین برای آب، سوخت و روشنایی هزینه می کردند بین سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۷ (۱۹۸۰ و ۱۹۸۸)، ۳٫۷ برابر و بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷ (۱۹۸۹ و ۱۹۹۸)، ۱۱٫۷ برابر شد. با این وجود، سهم هزینه این اقلام که در کل هزینه های خانوار تقریباً ثابت مانده، در واقع افزایش آن ها را بین ۱۳۵۹ و ۱۳۷۷، پنهان می کند. به همین روال، هزینه های مربوط به بهداشت و آموزش¹⁷³، به ترتیب، بین سال های ۱۳۵۹-۱۳۶۷، ۳٫۳ و ۳٫۸ برابر و بین سال های ۱۳۶۸-۱۳۷۷، ۱۱٫۸ و ۱۹٫۰ برابر شدند، گرچه این خدمات به نسبت سهم کوچکی از هزینه های خانوار را تشکیل می دهند. همچنین، مخارج حمل و نقل و ارتباطات (حمل و نقل از یارانه برای بنزین استفاده می کند) بین سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۷، ۲٫۴ برابر و بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷، ۱۳٫۵ برابر شده که در این جا هم مخارج مزبور سهم کمی از بودجه خانوارها را تشکیل می دهند. در حقیقت، افزایش متوسط سالانه هزینه های خانوارهای شهرنشین، سهم هزینه های مختص این اقلام و خدمات را کم اهمیت جلوه می دهد. تأثیر رشد قیمت کالاها و خدمات، که بویژه برای خانوارهایی که از لحاظ اقتصادی وضعی بسیار متزلزل دارند بسیار وخیم بود، آنان را وادار کرد تا دائماً حجم و محتوای مصرف خود را تغییر دهند.

¹⁷² معذک اشاره به این نکته ضروری است که علیرغم کاهش اعتبارات تخصیص داده شده به ویژه به سوخت و روشنایی، دولت این اقلام را همچنان به بهای بسیار پایین تر از آنچه که خود برای تولید و واردات آن ها هزینه می کند، عرضه می کند.

¹⁷³ مخارج آموزش و پرورش که همچنین شامل کتاب و لوازم التحریر می باشد. افزایش بهای این اقلام، بعضاً بالا رفتن هزینه های خانوار را برای آموزش و تحصیل توضیح می دهد. این امر را به علاوه می توان با رشد و توسعه مدارس خصوصی که آموزشی با کیفیت بهتر عرضه می کردند و در نزد ساکنان با وضع اقتصادی متوسط شهرهای بزرگ توفیق زیادی یافته بودند، توضیح داد.

توزیع هزینه های خانوارهای روستایی

در مناطق روستایی (جدول ۶)، بعد متوسط خانوارهای آمارگیری شده برابر ۵,۷ نفر بود، که بخش مهمی از هزینه های آن ها، (به طور کلی نزدیک به ۵۰٪ آنها) صرف خرید محصولات خوراکی می شد. در آغازین دوره، در سبد خوراکی آنها، سهم عمده را غلات تشکیل می داد و سایر مواد خوراکی سهم کمتری داشتند. در زمان جنگ، این خانوارها، ضمن حفظ کامل همین نسبت از هزینه های خود برای غلات، ناگزیر شدند مبلغ هرچه بیشتری پول صرف خرید سایر مواد خوراکی کنند.

از آنجا که این اقلام خوراکی از یارانه کمتری برخوردار بودند، هزینه های خوراکی خانوارهای مناطق روستایی به نحوی قابل ملاحظه ای افزایش یافت. در اثر فقدان آمار، تعیین اینکه این افزایش سهم هزینه های خوراکی برای بهبود محتوای سبد خوراکی خانوارها بوده و یا، علیرغم افزایش قیمت ها، به منظور حفظ حداقل تنوع غذایی بوده است، امکان پذیر نیست.

پس از جنگ، رشد بیش از حد قیمتها بودجه خانوارهای روستایی را نیز تحت تاثیر قرار داد. بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷ (۱۹۸۹ و ۱۹۹۸)، مخارج غلات برای خانوارها ۹,۷ برابر شد. این خانوارها ضمن حفظ سهم هزینه های مربوط به خرید این مواد خوراکی، سهم هزینه های مختص به خرید گوشت و لبنیات را کاهش داده و در عوض، سهم هزینه ها برای خرید سایر اقلام، مثل میوه، سبزیجات یا حبوبات، اندکی افزایش یافته است.

در مناطق روستایی، هزینه ی مسکن همان اهمیتی را ندارد که در شهرها، و سهمی بسیار کمتر در هزینه های خانوار به خود تخصیص می دهد. با این همه، بموازات توسعه مناطق روستایی، مخارج مسکن در هزینه های غیر خوراکی خانوار بین سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۸، ۲,۹ برابر و بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷، ۸,۹ برابر گردید. برق کشی به روستاها و یا لوله کشی آب آشامیدنی که با جدیت از طرف وزارت نیرو و با همکاری نزدیک وزارت جهاد سازندگی به انجام رسید، نیازمند هزینه های تکمیلی برای تجهیز مسکن بود. اقدامات گوناگون تشویقی برای تخفیف مهاجرت به شهرها نیز می توانند تا اندازه ای این ترقی مهم هزینه مسکن را از زمان انقلاب به بعد توضیح دهند. در هر حال، سهم هزینه مسکن که حدود ۱۰٪ کل هزینه ها را تشکیل می داد، همچنان ناچیز باقی می ماند.

برای خانواده هایی که در روستاها زندگی می کنند، خرج آب، روشنایی و سوخت، بین سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۸، ۱,۳ برابر و بین سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۷، ۴,۸ برابر و بالاخره بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷، ۹,۳ برابر شده است. با این وجود، می بینیم که سهم هزینه های مختص این اقلام در مجموع هزینه ها به آنصورت تغییر نکرده و تقریباً ثابت می ماند.

در ارتباط با اقلام و خدمات بهداشتی و مراقبت های درمانی، با این که سهم آن ها به نسبت تقریباً ثابت می ماند، مخارج آن ها روی کل هزینه های غیر خوراکی خانوار بین سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶، ۱,۵ برابر و بین ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸، ۳,۶ برابر و بالاخره بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷، ۱۰,۳ برابر گشته است.

جدول ۶ - متوسط بودجه سالانه خانوار در مناطق روستایی (به ریال)

1377	1374	1371	1369	1367	1365	1361	1358	1356	1353	متوسط بودجه سالانه خانوار
10803836	5954870	2309904	1627275	1058423	761593	505385	288434	207200	132532	متوسط هزینه سالانه
5131586	2966541	1072378	792097	553157	426505	271850	132972	102044	72880	هزینه های خوراکی
5672250	2988329	1237526	835178	505266	335088	233535	155462	105156	59652	هزینه های غیر خوراکی
47.5	49.8	46.4	48.7	52.3	56.0	53.8	46.1	49.2	55.0	هزینه های خوراکی (به درصد)
12.1	13.4	14.9	16.4	13.6	9.7	12.1	9.1	11.7	12.2	هزینه های غیر خوراکی (به درصد) شامل:
										پوشاک
10.7	9.3	10.9	10.2	10.9	9.7	8.9	8.7	7.3	5.5	مسکن
4.3	3.2	4.6	3.2	4.5	3.7	3.5	3.4	3.6	3.6	، آب، سوخت و روشنایی
7.6	8.2	7.4	7.1	5.6	6.4	7.3	7.2	9.3	5.8	مبلان، لوازم و اثاثه منزل و وسایل برقی
4.9	4.9	4.4	4.3	3.8	4.0	4.0	3.9	3.6	4.3	بهداشت و درمان
5.8	5.0	5.2	4.5	4.2	4.5	4.2	5.5	5.3	3.2	حمل و نقل و ارتباطات
1.2	0.6	1.0	0.6	0.4	0.6	0.4	0.5	0.6	1.3	تفریحات، خدمات فرهنگی
1.2	1.2	0.8	0.8	0.8	0.6	0.5	0.9	0.5	0.5	تحصیل و آموزش
4.8	4.2	4.5	4.3	3.9	4.8	5.3	14.8	9.0	8.6	سایر
52.5	50.2	53.6	51.3	47.7	44.0	46.2	53.9	50.8	45.0	جمع هزینه های غیر خوراکی
9367760	4561348	1973838	1251067	908627	568558	391825	213285	166308	nd	متوسط درآمد سالانه
1.2	1.3	1.2	1.3	1.2	1.3	1.3	1.4	1.2	nd	نسبت هزینه به درآمد

منابع: سالنامه های آماری ایران، مرکز آمار ایران. در سال 1359، آمارگیری از هزینه و درآمد خانوار در مناطق روستایی اجرا نشده است.

به ترتیب، هزینه حمل و نقل و ارتباطات بین ۴٪ تا ۶٪ هزینه های غیرخوراکی خانوار را جذب می کند. با این وجود، ملاحظه می شود که سهم هزینه مزبور روی کل هزینه ها، بین سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۷۷، مرتب افزایش یافته است و بین سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۸، ۱،۴ برابر، بین ۱۳۵۸-۱۳۶۸، ۲،۹ برابر و بین ۱۳۶۸-۱۳۷۷، ۱۰،۷ برابر شده است. مخارج آموزش و تحصیل نیز بین سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶، ۲،۶ برابر و بین سال های ۱۳۶۷-۱۳۵۸، ۳،۴ برابر شده، ولی بین سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۷، ۱۴،۵ برابر شده است. حتی اگر هزینه های اختصاص یافته به آموزش و تحصیل هنوز سهم ناچیزی را در مجموع هزینه ها تشکیل می دهند، با این حال و علیرغم شرایط سخت مشاهده می کنیم که خانوار روستایی در این زمینه تلاش خاصی به عمل می آورد که خود گواه توجه و علاقه مدام آنان به امر تحصیلات و آموزش است. مسلماً، بحران باعث فقر این خانوارها می شود، ولی آن ها را از این که به شیوه زندگی شهری نزدیک شوند منصرف نساخته، امری که علیرغم همه مشکلات امکان دنبال کردن نوگرایی کشور را فراهم می سازد. بالاخره تاکید بر این نکته مهم است که خانوارهای روستایی، سهم مهمی از هزینه های خود را صرف پوشاک، مبلمان، اثاث منزل و وسایل برقی و غیره می کنند و از این بابت با خانوارهای شهری تفاوت دارند. این امر را شاید بتوان با بعد خانوار در منطقه روستایی، که از بعد خانوار در شهرها بزرگ تر است، و همچنین با قیمت گرانتر برخی کالاهای کارخانه ای که از یارانه برخوردار نیستند، توضیح داد.

بحران اقتصادی و رفتارهای اجتماعی - جمعیتی

افزایش متوسط هزینه های سالانه خانوار، که در طی دوره مورد بررسی نوعی توزیع کم و بیش ثابت هزینه های مختلف را نشان می دهد، اثر تورم و تغییری که در الگوی مصرف خانوارهای شهری و روستایی صورت گرفته است را پنهان می سازد. تا آنجا که آمار اجازه می داد، توانستیم مشاهده کنیم که هزینه های اصلی خانوار صرف کسب کالاها و خدمات بسیار ضروری گشته است. کیفیت و کمیت مواد خوراکی خانوار هم در شهرها و هم در روستاها به تدریج فقیر شده تا برآوردن سایر حوائج، که به همان اندازه ضروری بوده اند، ممکن شود.

این وضعیت مشکل، بیشتر به نظر بحرانی می رسد اگر بیافزاییم که در تمام دوره مورد بررسی به استثنای سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۹ (۱۹۷۷ و ۱۹۸۰)، در مناطق شهری، متوسط درآمد سالیانه خانوارها از سطح متوسط هزینه های سالیانه آن ها پایین تر بوده است. و اگر بویژه به خانوارهای بسیار کم درآمد توجه کنیم، مشاهده می کنیم که حتی نسبت بین درآمد اعلام شده و هزینه ها از ۳،۵ در ۱۳۶۲ و تا ۱ به ۸،۱ در ۱۳۶۸ رسیده است (Khalatbari, 1994). در اینجا به محدوده این روش برای برآورد درآمد واقعی خانوارها می رسیم. این امر به وضوح ابعاد وسیع بحران ساختاری که طی بیست سال به حیات اقتصادی مردم آسیب رسانده است را آشکار می سازد. امروزه، هر خانوار با توجه به وخامت اوضاع به چندین درآمد نیاز دارد تا حوائج بسیار ابتدایی خود را برآورده سازد. ولی ناتوانی سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی در فعال کردن بازار کار موجب می شود که چند صد هزار نفر، برای مقابله با مشکلات مالی روزمره خود، به اقتصاد زیرزمینی روی آورند. این اقتصاد در حال گسترش تمام و کمال که برای محتکران و سوداگران، که گاهی به قدرت نزدیکند، سودهای فوق العاده ای ببار می آورد، تنها موقعیت های موقت و ناپایداری را برای کسب کمی درآمد، فراهم می

سازد که برای برخی حیاتی و برای برخی دیگر جنبه تکمیلی دارد¹⁷⁴ این نوع درآمدهای ناشی از بخش اقتصاد غیررسمی، که به یقین در آمار رسمی غایب است به خانوارها امکان می‌دهند تا بودجه خود را متعادل سازند.

با اینحال، اقتصاد غیررسمی، هرگز ثبات و امنیت شغلی و در نتیجه ثبات واقعیت درآمد را تامین نمی‌کند. از این رو نگرانی و عدم اطمینان، فکرو خیال صد ها هزار مرد و زنی که، در فقدان وضعی بهتر، برای خود در این بخش شغل با درآمدی یافته اند را دائما آزار می‌هد. با توجه به افزایش بی اندازه سریع قیمت های کالاهای مصرفی بسیار ضروری و تشدید بحران که اشتغال را در بخش قانونی نیز تهدید می‌کند، بخش بیش از پیش بزرگتری از مردم به این احساس ناامنی دچار می‌شوند زیرا خود را ناگزیر می‌بینند برای تامین حداقل قدرت خرید، دائما در پی امکانات مالی باشند.

چنین وضعی که شرایط زندگی را بطور ریشه ای تغییر داد به نظر می‌رسد که تحول رفتار اجتماعی - جمعیتی که از قبل آغاز شده بود را نیز شتاب بخشیده باشد. در حالی که جوانان به جهت طولانی شدن تحصیلات، مجبور شده بودند دیرتر ازدواج کنند، اینک می‌بایستی، بخاطر مشکلات روزافزون پیدا کردن یک شغل ثابت بادرآمد کافی که امکان تشکیل خانواده را فراهم آورد، باز هم ازدواج خود را بیشتر به تاخیر اندازند. در نتیجه جوانان بیکار و مجرد به همزیستی با والدین خود ادامه می‌دهند. ولی این تحول ترکیب خانواده ها از حیث ساختار سنی و سطح تحصیلات بالای فرزندان نسبت به والدین، روابط بین نسلی را از ریشه متاثر ساخته و همانطور که مثال خانواده در شیراز نشان می‌دهد، آن را بیشتر برابرگرا می‌سازد.

از سوی دیگر، هزینه بالای مسکن در شهرها می‌تواند باعث همزیستی فرزندان غیر مجرد نیز با والدینشان گردد، گر چه تغییر نوع مسکن و تقلیل سطح و اندازه آن ها، که با توجه به رشد جمعیت و گرایش خانواده های شهری نسبت به زندگی مستقل از چند دهه پیش در برنامه های شهرسازی، محسوس بوده، این همزیستی را بسیار مشکل می‌سازد. شرایط اقتصادی متزلزل خانواده ها که مثال خانواده در شیراز نشان داد، یکی از علل کاهش همیاری مالی است، که به این ترتیب نظارت والدین را بر روی خانواد های تازه تشکیل شده فرزندانشان محدود می‌سازد. بالاخره، بحران، دگرگونی ارزش های اجتماعی را تسریع کرد، ارزشهایی که تا آن زمان با معمول شدن شیوه ی زندگی نوین که در آن هزینه آموزش و بهداشت یک فرزند بالاتر از سود آن است، متحول شده بود. به این ترتیب داشتن فرزندان بسیار دیگر نشان ثروت نیست، بلکه علامت فقر و جهل است. از این رو، برای پدران و مادران، جوان و کمتر جوان، مهار کردن باروری شان به مثابه الویت مطلق آشکار می‌گردد.

چنین است مردمی که تا کنون فکر مهار باروری را، به جهت ارتقای سطح تحصیلات، نوگرایی و تجدد شیوه ی زندگی و اشتغال خاطر فزاینده برای تعلیم و تربیت خوب به فرزندان خود، پذیرفته بودند، اینک تصمیم می‌گیرند که به طور موثر تعداد فرزندان خود را، به علت وضع اقتصادی - اجتماعی بسیار نامساعد، محدود سازند. بحران اقتصادی منشاء این دوران گذار نیست بلکه شتاب دهنده و آشکارکننده آن است، به این مفهوم که برای مردم ایران، گذار از الگویی سنتی که هرگونه باروری مهار شده را منع می‌کرده است، آنها را نسبت به شرایط و اوضاع و احوال بسیار حساس تر کرده و به تشکیل نسب و اولاد خود با در نظر گرفتن امکانات مادی و در شرایط مناسب بسیار مستعدتر ساخته است.

¹⁷⁴ دریافت و بررسی این اقتصاد که شامل فعالیت های منظم و غیر منظم، قانونی یا غیرقانونی، می‌شود بسیار پیچیده می‌باشد. به عنوان مثال، در اینجا چند فعالیت از معمولی ترین آن ها را ذکر می‌کنیم: مسافركشی با ماشین شخصی، دایرکردن یک کارگاه کوچک خیاطی در محل زندگی با همکاری اعضای خانواده، یا شیرینی پزی برحسب سفارش، تدریس زبان خارجی و یا کلاس آمادگی برای کنکورورودی دانشگاه، فروش ارزهای خارجی، فروش اجناس وکالاهای دست دوم و یا کوبین های سهمیه بندی، و غیره.

نتيجه گيري

از زمان ملي شدن نفت، مديريت نادرست رانت نفتي، رشد اقتصادي ايران را بسيار كند كرد. ولي ايران، در اين تجربه تنها نبوده است و تمام كشورهاي مبتتي بر اقتصاد بهره خوار كم و بيش با همين مشكلات روبرو بوده اند. در حقيقت، وابستگي اقتصاد به رانت مشكلات ساختاري براي همه اين كشورها ايجاد کرده است. اين مشكلات به ويژه با گسترش محدود صنعت، و ضعف بازار كار و ارزش توليدات داخلي مشخص مي شوند.

در ايران، اين مشكلات، بويژه در اثر وزنه جمعيتي كشور و ناتواني بهره نفتي در تسكين كلي دردهای يك اقتصاد بيمار، حدت خاصي يافتند. يكي از نتايج بسيار آشكار آن عبارت بود از توزيع نابرابر فعاليت اقتصادي برحسب جنس. در حالي كه سنت ترجيح مي داد كه زنان را در دنياي خانگي نگاه داشته و تنها به آن ها نقشي خانوادگي بسپارد، اقتصاد بهره خوار، از آنجا كه به جهت فقدان مشاغل كافي زنان را هرگز به اشتغال به فعاليت اقتصادي تشويق نكرد، به نوعي اين سنت را تقويت كرد. عليرغم اين سياست، اقتصاد بهره خوار نتوانست شغل كافي براي نيمه مذكر نيروي كار ايجاد كند. اقتصاد ايران كه به طور كامل متكي بر بهره نفتي است، از زمان اولين افزايش بهاي نفت، وارد بحراني بي سابقه گرديد. تورم پرشتاب، فرار سرمايه ها، انقلاب، جنگ، ومحاصره اقتصادي كه بطور متوالي دريك برهه زماني بسيار كوتاه رخ داد، از نيروي مقاومت اقتصادي كشور فراتر رفت. در حالي كه سقوط بهاي نفت از سال 1362، وكاهش توليد آن، آشكارا درآمدهای دولت را کاهش داده بود، هزينه های آن با مخارج مالي جنگ وبه ويژه رشد جمعيت و از آن جا رشد نيازهای اجتماعي، دائما افزايش يافت. رهبران اسلام گرا كه در عمل همان سياست يارانه و توزيع بهره نفتي پيشينيان خود را دنبال مي كردند، تنها وابستگي به اقتصاد بهره خوار را تشديد کرده و به اين ترتيب بحران را بسط و گسترش دادند. برخي معتقدند كه دولتي كردن اقتصاد توسط جمهوري اسلامي، منشاء وخيم شدن وضعيت اقتصادي است. ولي تجربه اقتصاد مختلط رژيم سابق نشان داد كه اين اختلاط فايده اي براي آن كه اقتصاد ايران را سالم و مولد سازد، نداشت. از سوي ديگر، بازگشت به اقتصاد مختلط از پايان جنگ و گرايش روشن به سوي ليبراليسم اقتصادي، به بهبود وضعيت نياجاميده است. در حقيقت، تمامي مسئله هنوز در وسايل خروج از وابستگي به بهره نفتي نهفته است، وابستگي اي كه تمامي اقتصاد كشور را به بي حسي كشانده است.

طي سال هاي دهه ۱۳۶۰ (1980)، افزايش قيمت ها آشكارا به تنزل قدرت خريد خانوارها انجاميد. درآمد خانوارها از هزينه هايشان كمتر شد. مردم هرگز با چنين نا امنی و ناپايداري وضعيت اقتصادي روبرو نشده بودند. درحالي كه تعداد بيكاران، كه آمار دقيقی از آن وجود ندارد، به سرعت افزايش مي يابد، چنين مي نمايد كه مهار امور از دست دولت خارج شده است. بخش خدمات اشباع شده و سياست های متنوع اقتصادي، دولتي شده ويا مختلط با برنامه ريزي، نتوانستند، بخش صنعت را ترميم و برپا سازند. چند صد هزار مرد و زن، جويندگان كاريا غير آن به اقتصاد زيرزميني پيوستند. گسترش اين اقتصاد كه ناتواني اقتصاد رانت خوار و مشكلات ساختاري چنين اقتصادي را آشكار مي سازد امكان مي دهد كه وضع شكنده و ناپايدار اقتصادي مردم را نيز حدس بزنيم. اين مردم از اين پس ناگزيرند روز به روز تمامي توان و نيروي خود را صرف انتخاب راهبردي مناسب براي تأمين حداقل سطح زندگي خود نمايند. چنين وضعيتي، منطقا موجب تحول رفتار جمعيتي آنها شده است، تحولي كه به دنبال توسعه مهم سياست اجتماعي از زمان انقلاب آغاز گرديد، و کاهش باروري را شتاب بخشيد.

بخش سوم

جمعیت‌شناسی و سیاست

فصل هشتم

سیاست جمعیتی

در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷)، ایران پس از مصر وتونس (۱۹۶۴)، ترکیه و پاکستان (۱۹۶۵) و بالاخره مراکش (۱۹۶۶) رسماً برنامه ای برای تنظیم خانواده تصویب کرد. برای سازمان های بین المللی موفقیت ایران، که در میان نخستین کشورهای در حال توسعه^{۱۷۵} بود که سیاست مهار رشد جمعیت را پیش می گرفت (Anonyme, 1971)، از آن جهت اهمیت می یافت که می توانست دیگر کشورها را به رو آوردن به اجرای تنظیم خانواده تشویق کند. در نتیجه، سازمان های مزبور از همان آغاز به دولت ایران برای کمک به انجام تعهدات و توفیق در این زمینه پیشنهاد همکاری دادند. به این ترتیب دولت ایران از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ (۱۹۶۷ تا ۱۹۷۷) از همکاری علمی، فنی و مالی سازمان های بین المللی گوناگون، وبخصوص از همراهی " شورای جمعیت " (Population Council) برخوردار گردید.

با این وجود، این همکاری ها در طول روزهای انقلاب و با پیروزی انقلاب قطع شد. ورود اسلام به صحنه سیاسی کشور که به آن اجازه می داد از تمامی ابزارهای قدرت برای اعمال نفوذ خود بهره گیرد، با توجه به موضع گیری اسلام که ناتالیستی (طرفدار تولید مثل زیاد و افزایش جمعیت) و نیز در جهت مخالف منافع زنان بود، در مورد روند تحول جمعیت در ایران به نگرانی هائی دامن زد. جمهوری اسلامی نیز، از همان بدو به قدرت رسیدن خود، با پایان بخشیدن به تبلیغات و اجراء طرح کنترل موالید، باز هم بیشتر به این نگرانی ها افزود. برای متخصصان، افزایش نرخ رشد جمعیت بین سرشماری ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ (۱۹۷۶ و ۱۹۸۶) در مقایسه با نرخ رشد دهه قبل و همچنین افزایش سطح باروری در ۱۳۶۵ (۱۹۸۶)، که با روش های غیر مستقیم برآورد شده بود، در مقایسه با سطح باروری در سال های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ شاهد و تائیدی بر به حق بودن این نگرانی ها بود، در حالیکه هر کدام از این برآورد ها با روشی متفاوت از دیگری صورت گرفته بودند. بنا بر این استدلال، فرض می شد که کاربرد قوانین ملهم از شریعت اسلام و فقدان برنامه تنظیم خانواده، دلایل اصلی این افزایش و رشد جمعیتی را در ایران پس از انقلاب تشکیل می داده است.

^{۱۷۵} از ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۶ (۱۹۵۲ تا ۱۹۶۷) در مجموع، ۳۴ کشور در حال توسعه، سیاست تنظیم خانواده را پذیرفته بودند (Watson, 1977).

اما کاهش بسیار سریع باروری از نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) و به اجرا گذاردن یک سیاست جدی و مؤثر تنظیم خانواده توسط جمهوری اسلامی، در آذر - دی ۱۳۶۸ (دسامبر ۱۹۸۹) درستی تمامی این تصوّرات را مورد تردید قرار داد. در فصل نخست به تفصیل تحول عملی و کاهش مهم باروری در ایران که چهار سال پیش از اتخاذ سیاست مهار مولید از طرف جمهوری اسلامی رخ داد، مورد بررسی قرار داده شد. در این فصل مناسب است که ابتدا برای درک تناقض موجود در رفتار و کردار حکومت اسلامی، موضع اسلام نسبت به جلوگیری از بارداری مورد مطالعه قرار گیرد، سپس به بررسی عمیقتر سیاست های تنظیم خانواده دو رژیم قدیم و جدید سیاسی ایران در بستر شرایط اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی خاص هر کدام پرداخته تا اثرات و نتایج واقعی هر یک تندیق گردد.

۱. - اسلام و جلوگیری از بارداری

قبول عمل عزل (عقب کشی)

بدنیا آوردن هر چه بیشتر فرزند به منظور افزودن بر پیروانی که در روز قیامت در مقابل امت های دیگر به همراه پیامبر خواهند بود، یکی از تکالیف مسلمانان است (Bousquet, 1953 ; Bianquis, 1986) و بنا به همین امر است که اسلام ناتالیست قلمداد می شود. علیرغم این توصیه اسلام، عمل عزل منع نشده است، همانطور که چندین حدیث¹⁷⁶ نشان از وجود عملی این روش در زمان خود پیامبر دارند. مهمترین این حدیث ها به جبیر ابن عبدالله، یکی از یاران پیامبر، نسبت داده می شود:

" پس از نزول قرآن، ما به عمل عزل ادامه می دهیم زیرا که اگر این عمل نامشروع بود، قرآن آن را رسماً منع می کرد " (Omran, 1992 ; Bousquet, 1953).

در واقع در قرآن هیچگاه از عزل، نه برای منع آن و نه برای تشویق به آن، سخنی به میان نیامده است و این سکوت بعنوان اجازه ای بر این عمل تعبیر شده است. بدین ترتیب علمای شیعه و اهل سنت، که برای اظهار نظر درباره مسائلی که مومنان در زندگی روزمره با آنان برخورد میکنند، متکی به سه مرجع حقوق و قوانین اسلامی¹⁷⁷ هستند، با معتبر دانستن این احادیث، قبول دارند که یک مسلمان، البته در شرایطی تعریف شده بوسیله علماء، می تواند به این عمل مبادرت ورزند.

¹⁷⁶ منظور، اعمال و گفته های پیغمبر است که به برکت تصدیق و تائید شماری از راویان " سلسه اسناد " در طول تاریخ جمع آوری شده اند. احادیث بیانگر عکس العمل و یا پاسخ های پیغمبر به یک وضع و یا به یک مسئله خاص می باشند (Bianquis, 1986).

¹⁷⁷ " قرآن، سنت (مجموع احادیث) و سیره (روایت زندگی پیامبر) سه منشاء حقوق و قانون اسلامی را تشکیل می دهند و هیچ اصل علت و معلولی نمی تواند این قوانین را تغییر دهد (...). شیعیان علاوه بر این ها، روایات مربوط به خانواده پیامبر، خانواده معصومین، علی، پسر عموی پیغمبر، همسرش فاطمه و دوپسرشان حسن و حسین، همچنین اخلاف آنان، امامان، شریفان و یا سادات را نیز در نظر می گیرند. " (Bianquis, 1983: p. 393).

هر چند اکثریت عظیم علمای سنی این عمل را مجاز می دانند اما در عمل مکاتب حقوقی اهل سنت: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی، با مطرح کردن شروطی بر آن از یکدیگر متمایز می گردند¹⁷⁸. برای حنفیان که قدیم ترین و پیر شمار ترین شاخه هستند، عزل بدون رضایت زن جایز نیست. با این حال بنا بر نظر علمای معاصر این مکتب، در دوره رکود مذهب (فساد الزمان) و یا زمانی که بیم بدنیا آوردن یک فرزند خلافکار وجود دارد، از این شرط می توان صرف نظر کرد. نزد بخش مهمی از مالکی ها، نیز توسل به عزل بدون رضایت زن مجاز نبوده و حتی بعضی از آنان صحبت از پرداخت غرامت به زن در مقابل موافقتش به این امر، کرده اند. موضع مسلط در نزد شافعیان این است که فرد می تواند حتی بدون اجازه زن به عمل عزل دست زند. با اینحال بعضی از آنان توافق کلی و تقاضای موافقت زن را نیز بعنوان شرط مطرح می کنند؛ و معدودی از آنان نیز عزل را حرام می دانند. اکثر حنبلیان این عمل را به شرط موافقت زن، جایز می دانند، با این حال نزد آنان نیز در شرایطی می توان از این شرط صرف نظر نموده، بویژه در سرزمین دشمن که عزل اجباری است.

در نزد شیعیان، علماء و متخصصین مذهب بر روی مجاز بودن این عمل اتفاق نظر دارند ولی آراء آنها در مورد رضایت زن از یکدیگر متفاوت است. بعضی با رجوع به ششمین امام، امام جعفر صادق، این موافقت را ضروری می دانند و بعضی دیگر با در نظر گرفتن نظر پنجمین امام، امام محمد باقر، موافقت زن را مطلوب می دانند، در غیر این صورت، عمل عزل ممنوع نبوده ولی مکروه اعلام می شود. دو روایتی که در این زمینه به کرات بوسیله متخصصان ذکر شده است در زیر می آیند:

" محمد بن مسلم می گوید از امام صادق درباره "عزل" سؤال کردم؟ حضرت فرمودند: این مربوط به مرد است، هرگونه که می خواهد، می تواند انجام دهد" (ص 49: Ayazi, 1994)

" محمد بن مسلم از حضرت سؤال کرد، نظر شما درباره عزل چیست؟ حضرت فرمودند: اگر زن آزاده باشد، من کراهت دارم که این کار انجام شود؛ مگر این که در هنگام ازدواج، با آن زن شرط کرده باشم که من می خواهم عزل کنم." (ص 53: Ayazi, 1994)

در نتیجه مجاز شمردن این عمل که در واقعیت، عملی ضد بارداری تلقی می گردد، زیرا چنین واژه ای کاملاً بجاست، بنیان استدلال در مورد قبول استفاده از دیگر وسایل جلوگیری از بارداری بوسیله مسلمانان و مهار باروری آنان، از جانب علمای سنی و شیعه، بحساب می آید. پاسخهای گوناگون علما که در فتوهای¹⁷⁹ مختلف منعکس شده، بنا بر تعلق آنان به شاخه های متفاوت سنی و یا شیعه و بنا بر دوره زمانی و روش های جلوگیری پیشنهادی، از یکدیگر متمایز می شوند. بنابراین ضروریست برای درک بهتر نقطه نظر های مختلف اهل سنت و شیعیان در این باره به چند نمونه اشاره شود.

¹⁷⁸ نزد اهل سنت، این چهار مکتب حقوقی بواسطه اختلافاتی کوچک در تفسیر و تعبیر متون مذهبی و حقوقی از یکدیگر متمایز می شوند. (Omran, 1992).

¹⁷⁹ فتوای پاسخ به سئوالی است که از یک مرجع تقلید (در نزد شیعیان) و یا از یک مفتی و یا از یک عالم مذهبی (در نزد سنی ها)، در رابطه با یک مسئله حقوقی، اخلاقی و یا علوم مذهبی مطرح شده است.

نظر علمای سنی و شیعه درباره استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری و سقط جنین

یکی از فتوای قدیمی متعلق به شیخ عبدالمجید سالم، مفتی مصر است که آنرا در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) ایراد کرده است (Omran, 1992):

پرسش این است:

" مردی ازدواج کرده، یک فرزند دارد. می ترسد که اگر فرزندان زیادی داشته باشد نتواند آنان را بزرگ کند و به آنان برسد و یا می ترسد که به جهت ناتوانی در اجرای وظائف و مسئولیت هایش در مقابل فرزندان تاب نیاورد و از لحاظ عصبی دچار بیماری شود؛ بعلاوه می ترسد که سلامتی همسرش که در اثر حاملگی مکرر و بدون فاصله، فرصت استراحت کافی و جبران انرژی از دست رفته در زایمان را نمی یابد، به خطر افتد. آیا در این صورت یک مرد و یا همسرش اجازه دارند که تحت نظر پزشک به روش هایی علمی برای فاصله انداختن در بین بارداری ها به عزل متوسل شوند، تا بدینگونه زن امکان استراحت و بازیافتن سلامتی خود را یافته و پدر شرایط فشار اجتماعی-اقتصادی را کمتر متحمل شود؟ "

پاسخ مفتی:

" مطابق مکتب حقوقی حنفی، اتخاذ اقداماتی در جهت جلوگیری از بارداری در شرایط مذکور، خواه از طریق دفع منی در خارج از فرج، خواه از طریق استفاده وسیله ای از جانب زن که دهانه رحم را بسته و مانع ورود منی می شود، جایز است. موضع اساسی و بنیادین این مکتب این است که مرد اجازه ندارد بدون اجازه همسرش خارج از فرج او دفع منی کند و زن هم نمی تواند بدون اجازه شوهرش، دهانه رحم خود را ببندد. ولی طبق نظر علمای معاصر حنفی، اگر مرد از تولد فرزندی غیر طبیعی، مثلا در دوران رکود مذهبی و فساد اخلاقی، بیم دارد، میتواند بدون اجازه همسر خود، منی را در خارج از فرج دفع کند. نویسندگان "الموغنی" اشاره دارد که دلایل دیگری نیز می توانند این عمل را توجیح کنند، مثلا هنگامی که شوهر سفری طولانی در پیش دارد و برای بچه احتمالی نگران است. بر اساس قیاس، زن نیز، به شرط وجود دلایل کافی، جایز است که بدون اجازه شوهر دهانه رحم خویش را ببندد. خلاصه این که: مرد یا زن با اجازه همسر خویش، اجازه دارد که از وسایلی که ورود منی را به رحم مانع می شوند، برای مهار موالید، استفاده کند؛ و حتی هر کدام از آنان می تواند بدون اجازه دیگری، به دلایل ذکر شده در بالا و یا مبتنی بر دلایل مشابه آنان، به این وسایل متوسل شود. "

در سال 1953، کمیته الاظهر (مصر) در پاسخ به همین سؤال، فتوای زیر را صادر کرد (Omran, 1992):

" استفاده موقت از دارو برای احتراز از بارداری منع مذهبی ندارد (بر اساس نظر مکتب حقوقی شافعی که کمیته مزبور تابع آن است)، بخصوص اگر حاملگی های مکرر به خاطر فاصله کم آنان به زن فرصت استراحت و تجدید قوا را نداده و باعث ضعف او گردند. قرآن می گوید: " خداوند خواهان آرامش شماست و خواستار رنج شما نیست " (۱۸۵: ۲)، " خداوند در مذهب هیچ رنجی را بر شما روا نداشته است " (۷۸: ۲۲). اما استفاده از دارو برای احتراز از بارداری بنحوی قطعی و دائمی، منع مذهبی دارد. "

در گذشته نه چندان دور، در سال 1980، شیخ سعید تانتعاوی، مفتی مصر، فتوایی درباره برنامه تنظیم خانواده صادر کرد که خلاصه ی آن از این قرار است (Omran, 1992):

" معنای تنظیم خانواده آن است که زوجین با رضایت متقابل، روشی را برای فاصله اندازی در بین تولدها یا برای توقف موقت بارداری استفاده کنند تا بوسیله کاهش تعداد افراد خانواده خود، بتوانند بدون رنج بدنی و فشار اقتصادی به پرورش فرزندان خود بپردازند. این امر با عقیم سازی و یا سقط جنین که هیچ کدام جایز نیستند، فرق می کند. این فتوا، کامل کننده فتوهای قدیمی تر می باشد که توسط شیخ سلیم (1937)، کمیته الاظهر (1953)، شیخ شالتو (1959) و شیخ جدالحق (1980) صادر شدند. اسلام تمام روش های جلوگیری از بارداری مشروط بر اینکه بدون خطر، مشروع و بوسیله یک پزشک مسلمان تأیید شده باشند، را قبول می کند. عزل روشی بوده که در بدو اسلام استفاده می شده است، امروزه ما قرص ضد بارداری، آی.یو.دی و سایر روش های کشف شده بوسیله پزشکی نوین را در اختیار داریم."

در ترکیه، این شورای مشورتی امور مذهبی است که در 1960 در این باره فتوای زیر را صادر می کند (1992 Omran):

" هر چند که عزل به عنوان وسیله مهار موالید از جانب بعضی از مریدان پیامبر و علمایی که از آنان پیروی می کرده اند، محکوم شده است، با اینحال از طرف جمعی دیگر از مریدان و علمای آن زمان (نظیر حضرت علی، سعد بن ابن وقاص، زید بن تابیت، ابویوب الانصاری و عبدالله ابن مسعود) و علمای پیرو آنان که بعد از آنها آمده اند، جایز اعلام شده است. ما می توانیم حتی جلو تر از این هم برویم و اعلام کنیم که گر چه رضایت زن معمولاً شرط ضروری بر این امر است، اما اگر بزرگ کردن فرزندان به خاطر شرایط زمانی، چون جنگ و آشوب و یا شرایطی مشابه آنان غیر ممکن گردید، حتی این رضایت هم ضروری نخواهد بود."

این فتواها، به جز فتوای آخر مربوط به مصر، که یا پیش و یا در ابتدای به اجراء درآوردن برنامه های تنظیم خانواده در کشورهای مختلف در حال توسعه صادر شده، عمدتاً به عزل و یک سری از روش های جلوگیری از بارداری که در آن زمان کم توسعه یافته بود مربوط می شوند. بنابراین، علمای سنی توسل به روش های جلوگیری از بارداری را پذیرفته و حتی قبول می کنند که در بعضی از شرایط، رضایت طرف دیگر ضرورتی ندارد. با توجه به آخرین فتوای صادره از جانب مفتی مصر می توان نتیجه گرفت که حداقل در مصر علما عقیم سازی و سقط جنین را جایز نمی دانند. هر چند که در صورت به خطر افتادن زندگی مادر می توان به آن متوسل شد¹⁸⁰. با اینحال باید تأکید کرد که در نزد چهار مکتب حقوقی سنی در رابطه با سقط جنین نظری مشترکی وجود ندارد که پائین تر به آن خواهیم پرداخت.

¹⁸⁰ قانون جزایی مصر در سال ۱۹۳۷ (بخش ۲۶۰-۲۶۴)، سقط جنین را در هر شرایطی جزء در مواردی که دلایل موجه دال بر ضرورت آن برای نجات زندگی مادر وجود داشته باشد، ممنوع می کند. ماده 61 قوانین جزا فید می کند که " شخصی که به ضرورت برای احتراز از خطری بزرگ و مشرفی که وی و یا شخص دیگری را تهدید میکند، مرتکب جنایتی شود، مشمول تنبیه نخواهد شد، به شرط آنکه این خطر به اراده و یا تحت تاثیر او سبب نشده باشد. " مطابق این مواد از قوانین جزائی، خصوصاً بر اساس تعریف از " توجیه ضرورت " که می توان آن را به امر نجات یک شخص تفسیر نمود، زمانی که زندگی زن به آن وابسته است، می توان به سقط جنین متوسل شد. در این صورت، کمیته ای از پزشکان باید تصدیق کند که بارداری مشکلات جدی برای سلامتی و جان زن باردار پدید می آورد. در عین حال رضایت شوهر نیز ضروری می باشد.

در مورد ایران باید گفت که فتواها از نظر زمانی تقریباً جدیدتر هستند و هم به عقیم کردن و هم به سقط جنین اشاره دارند. در سال 1343 (1964) آیت الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتی¹⁸¹ به این پرسش که:

" آیا شما جایز می دانید و آیا به حکم مذهب جایز است که پزشکی برای مهار موقت تولد های بیش از حد، دست به تجویز دارو ویا وسایل جلوگیری از بارداری بزنند؟ "

فتوائی به این مضمون صادر می کند:

"بسم الله الرحمن الرحيم؛ از نظر قانون الهی، استفاده از دارو و وسایل جلوگیری از بارداری، بخصوص هنگامی که جنبه موقتی دارد و برای مهار موالیذ صورت می گیرد، بنظر نامشروع نمی رسد، به شرط آنکه این عمل لطمه ای به باروری زن وارد نیاورده و وی را عقیم نسازد." (Omran, 1992)

در شهریور سال ۱۳۵۸ (1979) آیت الله خمینی در پاسخ به وزارت بهداشت درباره پیشگیری از بارداری فتوای زیر را صادر کرد:

" بسم الله الرحمن الرحيم، استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری مجاز می باشد مشروط بر آن که آلت و اندام انسانی را را ضایع نسازند و زنانی که مایلند از این وسایل استفاده کنند بایستی موافقت همسر خویش را کسب کنند ".

بالاخره، در آغاز سال های دهه ۱۳۶۰ (1980)، آیت الله منتظری¹⁸² در این مورد فتوایی صادر نمود که در رابطه با روش های جلوگیری از بارداری به حد کافی روشن نبود. ایشان در مقابل این سؤال که:

" آیا عزل یا استفاده از هر روشی که به نظر متخصصان ضرر نداشته باشد، پیش از انعقاد نطفه باشد، جایز است؟ "

ایشان در پاسخ می نویسد:

" بعد از قرارگرفتن نطفه در رحم، اسقاط آن جایز نیست و دیه هم دارد، ولی جلوگیری از استقرار آن در رحم بهر نحو ممکن با رضایت طرفین مانعی ندارد." (Ayazi, 1994: 185)

بنابراین هم علمای شیعه و هم سنی استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری را مجاز می دانند. با اینحال به نظر می رسد که برای علمای سنی استفاده از وسایل مزبور باید موقت باشد، حال آنکه برای علمای شیعه تا زمانی که این شرط در سؤال مطروحه ذکر نشده باشد، در جواب به آن اشاره ای هم نمی شود. این امر به تفسیر جدیدی منتهی می شود که بنابرآن مومنان می توانند بدون محدودیت زمانی وسایل جلوگیری از بارداری را مورد استفاده قرار دهند. به هر صورت این " زمان موقت " در نزد علمای سنی به صراحت تعریف نشده و می توان آن را چند ماه و یا چند سال تفسیر نمود. به نظر می رسد علمای سنی و شیعه عمداً این موضوع را در ابهام گذاشته اند تا در موقع مقتضی برحسب شرائط اجتماعی - سیاسی، فرصت آن را داشته باشند که نسبت به آن اظهار عقیده کنند.

درباره طرح تنظیم خانواده نیز مقامات، نفعی در تدقیق بیشتر موضوع ندارند. و به این نحو هرکس می تواند واژه " موقت " را بدانگونه که میل دارد، تفسیر کند.

¹⁸¹ در آن زمان، آیت الله محلاتی یکی از مجتهدان بزرگ و مرجع تقلید بود. یک فرد شیعه می باید از بین مجتهدان و مراجع تقلید یکی را که به نظر او عالم تر، شریف تر، و پرهیزکارتر می باشد را برگزیند و خود را با نظریات حقوقی او وفق دهد. و از آنجا که نمی توان از مجتهدان درگذشته تقلید کرد، اگر این مرجع تقلید فوت کند، می باید بلافاصله مرجعی دیگر برگزید.

¹⁸² در آغاز سال های دهه ۱۳۶۰ (1980) آیت الله منتظری یکی از مراجع تقلید بوده و رسماً بعنوان جانشین آیت الله خمینی شناخته می شد.

رضایت متقابل زوجین برای اهل سنت ضروری است، اما در شرایط خاص این شرط می تواند از هر دو طرف ندیده گرفته شود. موضع شیعیان نیز در این مورد به حد کافی روشن نیست. به جز فتوای آیت الله منتظری که رضایت متقابل را ضروری می داند، دیگر نه فتواهای ذکر شده در بالا و نه فتوای علمای دیگری که در اینجا ذکر نشده، به این موضوع اشاره ای ندارند.

در رابطه با عقیم سازی قطعی، هر دو مذهب متفق القول هستند و آن را قویا محکوم می کنند. با اینحال مجتهدان شیعه که در اواخر دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) از آنان در رابطه با بستن لوله های رحم و بستن مجاری تناسلی مرد، سؤال شده بود، بدون اینکه به مسئله رضایت متقابل یکی از زوجین اشاره ای شده باشد، این دو روش را جایز دانسته اند. آیت الله اراکی^{۱۸۳} در پاسخ به سؤال (Ayazi, 1994: 205):

" بستن لوله های رحم، بطور موقت برای پیشگیری از بچه دار شدن، چه حکمی دارد؟"

فتوای زیرین را صادر نمود.

"بسمه تعالی، اگر موجب عقیم شدن نشود، اشکال ندارد."

آیت الله منتظری نیز در پاسخ به سؤال (Ayazi, 1994: 207):

" آیا عقیم کردن موقت پدر یا مادر برای پیشگیری از فرزند دار شدن جایز است؟"

فتوای زیر را صادر کرد:

" بسمه تعالی، اگر ملازم به ارتکاب امر حرامی نباشد^{۱۸۴}، مانعی ندارد."

در نزد سنی ها نیز عقیم کردن، بستن لوله های رحم و یا مجاری تناسلی مرد، بطور موقت که به عنوان روش های جلوگیری از بارداری قلمداد می شوند، جایز شمرده شده اند. (Omran, 1992).

در مورد سقط جنین، شیعیان بسیار قطعی آنرا از بدو تشکیل نطفه ممنوع می دانند، در حالیکه موضع هر یک از چهار مکتب حقوقی اهل سنت در این باره نسبت به دیگری متفاوت است. بطور کلی برای حنفی ها سقط جنین در ۱۲۰ روز نخستین بارداری جایز اعلام شده است، کما این که بعضی علمای این مکتب آن را ممنوع می دانند^{۱۸۵}. بر حسب قوانین مالکی، سقط جایز نیست، مگر بنا بر نظر یکی از علمای آنان، ال لخمی، که آن را قبل از چهلمین روز جایز می داند. علمای شافعی بر سر این موضوع اختلاف دارند. بعضی چون ابن العماد و آل غزالی آن را اکیدا محکوم می کنند، برخی نظیر ابن ابی سعید آن را قبل از پایان هشتادمین روز حاملگی و برخی دیگر قبل از پایان صد و بیستمین روز جایز می دانند. بالاخره برای حنبلی ها سقط جنین در ۴۰ روز نخستین حاملگی جایز است (Omran, 1992).

وجود این اختلاف بین خود سنی ها از یکسو و بین آنان و شیعه ها از سوی دیگر بر سر سقط جنین از روش تفسیر متون در تعیین مشخصات جنین، ناشی می شود. شیعیان، سنی های مالکی و بخشی از شافعی ها بر این عقیده اند که جنین از

^{۱۸۳} یکی از مجتهدان و مراجع تقلید بزرگ که پس از درگذشت آیت الله خمینی از جانب جمهوری اسلامی، بعنوان معتبرترین مرجع تقلید معرفی گردید.

^{۱۸۴} بنا بر احکام مذهبی پزشک نباید عورت شخص را ببیند.

^{۱۸۵} توجیه معقول ذکر شده برای این عمل، مستدل بر خطر احتمالی است که ممکن است سلامتی و جان مادر را تهدید کند.

بدویستن نطفه، نقطه شروع حیات انسانی است. در نتیجه سقط جنین برای آنان حتی در طول ۱۲۰ روز نخستین گناه بزرگی محسوب می شود و شیعیان حتی پرداخت خون بهائی را ضروری می دانند. مکتب های دیگر سنی این ۱۲۰ روز نخستین حاملگی را به سه دوره چهل روزه شکل گیری حیات انسانی تقسیم می کنند و هر مکتب بر اساس تحلیل و اهمیتی که برای هر کدام از این مراحل قائل است، سقط جنین را جایز و یا منع می کند. به هر حال همه این مکاتب سقط جنین را پس از ۱۲۰ روز محکوم می کنند (Omran, 1992) و شیعیان حتی آن را با قتل نفس یکی می دانند.

بنابراین اسلام در اکثریت غالب خود مخالف جلوگیری از بارداری نیست. علمای شیعه و سنی با اتکاء بر احادیث مربوط به دوران پیامبر در رابطه با عمل عزل، از طریق علم قیاس، استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری را می پذیرند. هر چند که فتوا های علما در این باره شرط و شروطی را ضروری می داند، اما در عین حال دارای ابهاماتی است که امکان تفسیری آزاد را نیز فراهم می آورد. بدانگونه که امروزه مسلمانان سنی و شیعه، هر دو می توانند به روش های متنوع جلوگیری از بارداری چون بستن لوله های رحم و یا مجاری تناسلی مردان متوسل شوند.

۲. - نخستین برنامه تنظیم خانوادگی¹⁸⁶ در ایران

بلند پروازی های بی حد و مرز حکومت سلطنتی

در حالیکه فدراسیون بین المللی برای تنظیم خانواده (Friesen, 1970)، از بدو ۱۳۳۶ (1957)، تشویق تنظیم موالید در ایران را آغاز کرد، و به دنبال آن در سال ۱۳۴۰ (1961)، دولت واردات داروی خوراکی برای جلوگیری از بارداری را مجاز نمود، دولت شاهنشاهی تنها در سال ۱۳۴۶ (1967)، بعد از آگاهی از نرخ سالانه رشد جمعیت بین سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵، که بالغ بر ۳,۱٪ بود، و بعد از مشاهده گزارش " شورای جمعیت " (Population Council) درباره وضع جمعیتی کشور، تصمیم به اجرای طرح تنظیم خانواده گرفت.

بدین منظور، یک معاونت در وزارت بهداشتی ایجاد شد و چند ماه بعد طرح ویژه ای به همراه یک ارزیابی از بودجه مورد نیاز تسلیم دولت گردید. بیمارستان ها و مراکز بهداشتی موجود، که تقریباً تماماً در مناطق شهری قرار داشتند، در رابطه با طرح تنظیم خانواده بسیج شدند.

در مورد روستاها، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، با همکاری با وزارت بهداشتی مسئول تهیه و تدارک برنامه ای در جهت تشویق مردم، فرستادن داوطلبان به مراکز تنظیم خانواده در شهرها و همچنین هماهنگ سازی گروه های سیار سپاه بهداشت که در بین شهرها و روستاها در حرکت بودند، شد (Sardari & Keyhan, 1977). علاوه بر این، سپاهیان

¹⁸⁶ اشاره به این نکته مهم است که منابع دست اول در رابطه با نخستین طرح تنظیم خانواده در ایران بسیار کم است. انتشار متون و گزارش های رسمی در این مورد بسیار محدود بوده و تنها در اختیار متخصصان قرار می گرفته است. از طرف دیگر از آنجا که مدیریت برنامه های تنظیم خانواده و پیشرفت آنان برای وزارت و ادارات مربوطه بطور فوق العاده ای دارای اهمیت سیاسی بود، این ادارات در انتقال اطلاعات و اخبار در این رابطه سعی در کلی گویی و عدم تدقیق داشته و گزارشات خود را بگونه ای تنظیم می کردند که پیشرفت کار را بیشتر مبدون زحمات خود نشان دهند. از این رو برای ترسیم فعالیت های طرح تنظیم خانواده در این دوران، می باید به نتیجه یک سری بررسی های انجام شده، که در ضمن بسیار نادر هستند، بوسیله متخصصین نزدیک به دستگاه اداری و دولتی بسنده کرد که به دلیل همین نزدیکی توانستند ضروری ترین اطلاعات در این زمینه را گردآوری کنند.

دانش موظف بودند که در دروس سوادآموزی خود برای بزرگسالان روستایی، برنامه ای نیز برای آشنا سازی آنان با طرح تنظیم خانواده بگنجانند.

با توجه به منع عقیم سازی و سقط جنین بنا بر نخستین فتوای ذکر شده در بالا، مورخ ۱۳۴۳ (۱۹۶۴)، روش های جلوگیری از بارداری عرضه شده بوسیله درمانگاه در رابطه با طرح تنظیم خانواده، محدود به قرص ضد بارداری، ای.یو.دی، کاندوم، دیافراگم و ژله اسپرم کش می شد، ضمن اینکه هنگامی که سلامتی و جان مادر در خطر بود، امکان توسل به سقط جنین وجود داشت¹⁸⁷.

از آنجا که گزارش " شورای جمعیت " (Population Council)، استقرار برنامه ای اضطراری را توصیه نکرده بلکه تنها اتخاذ یک سیاست جمعیتی را مد نظر قرار داده بود، طرح تنظیم خانواده هدف متوسطی را برای خود تعیین کرد که بر اساس آن حداقل ۵۰۰ هزار زن بطور مستمر کنترل بارداری را، در بین سال های ۱۳۴۷ و ۱۳۵۱ (۱۹۶۸ و ۱۹۷۲) دنبال کنند. اما در سال ۱۳۴۹ بدنبال انتشار نتایج یک آمار جدید از وضعیت جمعیت که نشان می داد تعداد متوسط فرزند برای هر زن به ۷، نرخ مولد به ۴۸ برای ۱۰۰۰ و نرخ مرگ و میر به ۱۶ در ۱۰۰۰ رسیده است (Moore, Asayesh & Montagne, 1977)، حکومت سلطنتی تصمیم به چرخش و تغییر اساسی در سیاست جمعیتی اش گرفت تا با بکارگیری یک برنامه ای اراده گرایانه نرخ رشد سالیانه جمعیت را در عرض بیست سال به ۱٪ برساند.

این سیاست بلندپروازانه، متأسفانه بهیچوجه وضعیت اجتماعی- فرهنگی و جمعیتی و اقتصادی کشور را در این دوره در نظر نمی گرفت. گزارش هیأت متشکل از متخصصان سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی و یونسکو، که به تقاضای دولت ایران به بررسی مسئله جمعیت در ایران و امکانات واقعی و عملی تحقق این اهداف جدید پرداخته بود، تأییدی بر این امر است (Anonyme, 1971). این هیأت در گزارش خود، ضمن تقدیر از کوشش های دولت شاهنشاهی در زمینه تنظیم خانواده، به موانعی پر شمار نظیر باروری بالای زنان، نرخ خام تولید مثل برابر 3.3 دختر برای هر زن، سطح نازل باسوادی زنان، ساختار بسیار جوان جمعیت و بالاخره فقدان نیروی انسانی کارآموده در تمام عرصه ها، اشاره می کرد. در نتیجه هدفی مبنی بردستیابی به نرخ رشد سالیانه ۱٪، در عرض بیست سال غیر ممکن می نمود (1971 Anonyme). در واقع معیار این هیأت یک پیش بینی جمعیتی، « فرضیه ضعیف »، سازمان ملل بود، که در سال 1963 انجام گرفته و بر اساس آن نرخ رشد سالانه ای برابر با ۱٪ برای جمعیت ایران، تنها برای سال ۱۳۸۹ (2010) پیش بینی می شد. بنابر برآورد این هیأت، برای نیل به چنین نرخ در ۱۳۸۹، می بایستی که از همان سال ۱۳۵۴ (1975) سالانه از ۲۵۰۰۰۰ تولد و در ۱۳۵۹ (1980) از ۵۰۰۰۰۰ تولد و در ۱۳۶۴ (1985) از ۷۵۰۰۰۰ تولد جلوگیری می شد. به عبارت دیگر می بایستی هر سال از ۵۰۰۰۰ تولد اضافه جلوگیری به عمل می آمد و این امر متضمن آن بود که هر ساله ۱۵۰۰۰۰ زن به جمع استفاده کنندگان از وسایل جلوگیری از بارداری اضافه شوند. در نتیجه دولت شاهنشاهی برای رسیدن به این نرخ ۱٪، آنهم در سال ۱۳۶۹، می بایستی نه تنها تعداد زنان اضافه شده به جمع " کنترل کنندگان بارداری "، بلکه تعداد تولدهای سالیانه اضافی ممانعت شده را دو برابر می کرد (Anonyme, 1971). با علم بر اینکه شرایط اجتماعی- اقتصادی و جمعیتی کشور اجرای این طرح را با اشکال مواجه می ساخت، اما نظر به اراده قوی دولت ایران در اجرای آن، هیأت مزبور پیشنهادات مختلفی در جهت اجرای تدریجی یک سیاست جمعیتی ارائه کرد. هیأت، بویژه بر

¹⁸⁷ با رجوع به اصول کلی، قوانین جنحه و حقوق جزا، مانند مورد مصر، توسل به سقط جنین با توجیه ضرورت آن ممکن است.

اقدامات معطوف به تشدید روند برنامه های تنظیم خانواده تاکید ورزید، مضافا اینکه انگیزه مردم در این باره به نظر اعضای هیأت رضایت بخش می رسید:

" دلایل خوبی وجود دارد که فکر کنیم که برای اکثریت مردم، انگیزه و توجیه در این رابطه، مشکل سخت و لاینحلی نیست. تا کنون والدین ایرانی به داشتن خانواده بزرگ عادت نداشته اند و بزرگ شدن خانواده، از تغییر در میزان باروری آنها ناشی نشده بلکه بیش از هر چیز، نتیجه کاهش مرگ و میر کودکان است. امتیازات خانواده ای با ۳ تا ۵ فرزند، در مقایسه با خانواده ای که ۵ تا ۸ فرزند دارد، آشکار است، مگر در روستاها که متاسفانه هنوز تعداد فرزندان بسیار زیاد است، و در شرایط عقب ماندگی، فرزندان زیاد داشتن مزیتی اقتصادی است. نتیجه این که در شهرهای استان های پیشرفته، مسئله انگیزه بیشتر جنبه فردی دارد تا جنبه جمعی و اجتماعی. ایجاد انگیزه باید در جهت اراده شخصی زن باشد تا وی روش و عمل جلوگیری از بارداری را بپذیرد و آنرا علیرغم مشکلات و اثرات جانبی که می توانند احتمالا افزایش یابند، و علیرغم شایعات درباره ناموفقیت و بی اثر بودن این داروها، ادامه دهد " (Anonyme, 1971).

بنابراین با قبول این فرض که در مردم میل و انگیزه کافی وجود دارد، و با توجه به مشکلاتی که در گزارش ارائه شده، آمده بود، برای سال های ۱۳۵۱-۱۳۵۷ هدف کوتاه مدتی مبنی بر اینکه نرخ سالانه رشد که در سال ۱۳۵۱ بالغ بر ۲،۳٪ بود، در سال ۱۳۵۷ به ۲،۴٪ کاهش یابد، تعیین گردید. بدین منظور برنامه های تنظیم خانواده می بایستی، بنا بر برآورد متخصصین، ۳،۶ میلیون زن را به استفاده از یکی از روش های جلوگیری از بارداری متقاعد کرده، از یک میلیون تولد جلوگیری می کردند (Friesen & Moore, 1973). مطابق توصیه های هیأت مذکور، برای همه گیر کردن میل و اشتیاق زنان به این امر، می بایستی امکانات و شرایط موجود افزایشی چشم گیر یافته و فعالیت برنامه تنظیم خانواده نیز تشدید می شد.

موانع در راه تحقق هدف های برنامه تنظیم خانواده

اما بار دیگر این هدف که بدون در نظر گرفتن شرایط واقعی جامعه و امکانات مادی، تعیین شده بود، بالاخره باعث غیر قابل حصول شدن آن گردید. نخست این که در آن زمان ابزار و وسائل برنامه تنظیم خانواده، در رابطه با این هدف جدید مبنی بر ایجاد میل و اشتیاق بطور فردی در زنان که مستلزم مراجعه به خانه آنها و دنبال و همراهی مستمر آنها بود، ناسازگار و در عین حال ناکافی بود. به همین دلیل در آغاز دهه ۱۳۵۰ (1970)، مشاوران " شورای جمعیت " مقیم ایران، اظهار کردند که این شیوه پیشبرد برنامه های تنظیم خانواده از طریق مراکز بهداشتی و درمانی، درمانگاه ها، بیمارستان ها و واحد های سیار موجود، سرانجام این برنامه را به زیر سؤال خواهد برد (Friesen & Moore, 1973). به نظر آنان فعالین برنامه تنظیم خانواده مسئولیت های دیگری نیز داشتند، و خارج از این موسسات، خود به ملاقات زنان در محلات و مناطقی که ضرورت بیشتری داشت نمی رفتند و تنها به کسانی می توانستند خدمات خود را عرضه کنند که در محدوده این موسسات به آنان رجوع می کردند. بدین ترتیب، به نظر این مشاوران، عرضه آشکارا ناکافی بوده و نظارت بر زنانی که استفاده از یکی از روش های جلوگیری از بارداری را پذیرفته بودند، بیشتر به اراده شخصی و ظرفیت آنان در مراجعه منظم به این موسسات بستگی داشت. علاوه بر آن متخصصان مزبور اضافه کرده بودند که شبکه ارتباطی ناچیز بوده و به زنان روستایی امکان دسترسی به این مراکز را که منحصرآ شهری بودند، نمی داده است. بنابر این،

مشاوران " شورای جمعیت " ، برای افزایش تعداد استفاده کنندگان زن از خدمات بهداشتی و برنامه تنظیم خانواده، پیشنهاد کردند که بر توسعه خدمات آموزشی تاکید شده و مستقیماً در محل و خصوصاً در مناطق روستایی به آموزش و تعریف ساده از مسائل تنظیم خانواده و ایجاد میل و انگیزه در زنان اقدام شود (Friesen & Moore, 1973). به عبارتی دیگر، آنها پیشنهاد ایجاد واحد هایی را کردند که مسئول ملاقات منظم و مستمر با زنان بودند تا با مراجعه به خانه ها، برنامه های تنظیم خانواده را به زنان عرضه کرده و آنان را به استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری و قبول آن، ترغیب نمایند. عدم شناخت روش های پزشکی برای جلوگیری از بارداری و استفاده نامطلوب آنان از سوی زنان ایرانی یکی دیگر از مشکلاتی بود که روند پیشبرد این برنامه را دچار وقفه می کرد. بر اساس یک سری مشاهدات و بررسی های بالینی، مشاوران " شورای جمعیت " نشان دادند که علیرغم در دسترس بودن قرص و داروهای ضد بارداری در کشور از سال ۱۳۴۰ (1961)، در آغاز دهه ۱۳۵۰ (1970)، هنوز روش عزل بیشتر از سایر روش های جلوگیری از بارداری مورد استفاده قرار می گرفته و پس از آن استفاده از کاندوم در مقام دوم قرار داشته است (Moore, Friesen, Moore, 1973 ; Asayesh et Montagne, 1977). از جانب دیگر زنان نادری که برای جلوگیری از بارداری از روش های پزشکی و دارویی استفاده می کردند، قرص ضد حاملگی را به آی.یو.دی ترجیح داده، اما آن را بدرستی مصرف نمی کردند. در نتیجه مشاوران استفاده از روش آی.یو.دی و حتی روش بستن لوله های رحم را مصرانه توصیه کرده امیدوار بودند که سقط جنین بزودی قانونی شود (Friesen, Moore, 1973 ; Moore, Asayesh & Montagne, 1977).

از سوی دیگر، یک سری نمونه گیری درباره سطح شناخت از روش های جلوگیری از بارداری و نحوه ی استفاده از آن که، در استان اصفهان اجرا شده بود (Lieberman, 1977) نشان می داد که اکثریت قریب به اتفاق زنان تنها در صورتی حاضر به استفاده از یکی از روش های جلوگیری از بارداری می شدند که به تعداد مطلوب فرزند دست یافته بودند. به همین دلیل، وسیله مورد تقاضای آنها، جهت جلوگیری دائمی و همیشگی از بارداری بود. این نمونه گیری نشان می داد که سن متوسط زنانی که به این مراکز تنظیم خانواده مراجعه می کردند 32 سال و هر یک از آنان بطور متوسط، تا آن زمان، 5 فرزند داشتند (در حالیکه برای آنها تعداد مطلوب 4 فرزند بود). به نظرنویسنده این نمونه گیری، مشکل عمده در مهار موالید نزد زنان با سواد از شناخت ناکافی از روش های جلوگیری از بارداری، و از جهل و تقدیر گرایی نزد روستائیان و زنان بی سواد ناشی می شد. در این مورد نیز، متخصصین، بازهم بر ضرورت افزایش تعداد مسئولان آموزشی که می بایستی انگیزه جلوگیری از بارداری را در زنان تقویت نمایند و همچنین بر ازدیاد درمانگاه ها و مراکز بهداشتی تاکید کرده و برنامه ای جدی در زمینه هر چه بیشتر فعال نمودن آموزش و همچنین تبلیغات درباره تنظیم موالید، را پیشنهاد می کردند (Friesen, Moore, 1973).

دولت بدون وقفه به ایجاد درمانگاه، استخدام مامورین و پخش وسیع وسایل جلوگیری از بارداری پرداخت. بودجه مربوط به تنظیم خانواده از نیم میلیون دلار در سال ۱۳۴۷ (1968) به ۱۵ میلیون در سال ۱۳۵۳ (1974) رسید. علیرغم این کوشش ها، نتایج برنامه تنظیم خانواده، خصوصاً در رابطه با مناطق روستایی اصلاً رضایت بخش نبود (Moore, R., Asayesh, K. et Montagne, 1977). در این شرایط، دولت سلطنتی، با وجود مخالفت رهبران مذهبی، در سال ۱۳۵۵ (1976) تصمیم به قانونی کردن سقط جنین گرفت¹⁸⁸. و این در حالی بود که برای حفظ سلامتی و جان مادر، سقط جنین در آن زمان مجاز بود و ۱۱٪ تا ۱۷٪ از زنانی که بین سال های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۶ (1960 و 1967) در بزرگترین زایشگاه

¹⁸⁸ روزنامه رسمی ایران، شماره 9272، 6 آبان 1355.

تهران پذیرفته شده بودند، به منظور سقط جنین بود (Jalali, Payman, et Majd, 1977). می توان فکر کرد که قانونی کردن سقط جنین موجب تسهیل روند سقط جنین برای زنانی شد که تا آن زمان می بایست مجوزی پزشکی تهیه می کردند، و بدین وسیله شمار سقط جنین هایی را که به روش سنتی صورت می گرفت، کاهش داد. اما به جهت فقدان آمار، نمی توان ثابت کرد که آیا این قانونی نمودن، باعث افزایش تعداد سقط جنین شده و در نتیجه به احتراز از تولد و در نهایت در کنترل موالید تأثیری گذاشته یا خیر. تنها می توان گفت که در آخرین سال قبل از ممنوع نمودن سقط جنین، یعنی در سال ۱۳۵۷، ۱۸٪ از زنان بارداری که در زایشگاه " بنگاه حمایت از مادران و نوزادان " پذیرفته شده بودند، سقط جنین کرده بودند.

هنگامی که برنامه تنظیم خانواده دهمین سال فعالیت خود را آغاز می کرد، قانونی کردن سقط جنین بیشتر می توانست همچون اعتراف به شکست در برنامه هایی که تا آن زمان برای جلوگیری از موالید ناخواسته اعمال شده بود، قلمداد شود. در واقع مشاهده می شود که برنامه تنظیم خانواده در نیل به هدف کوتاه مدت خود که عبارت بود از عرضه ی وسایل جلوگیری از بارداری به ۳,۶ میلیون زن به منظور کاهش نرخ سالانه رشد در پایان سال ۱۳۵۷ به ۲,۴٪، توفیق نیافت. در سال ۱۳۵۶ تنها ۶۲۱۰۰۰ زن ۱۵-۴۴ ساله برنامه مزبور را پذیرفته بودند و این تعداد بطور فاحشی با نتایج منتظره¹⁸⁹ متفاوت بود. توضیح این امر در نادرستی تحلیل دولت از شرایط و امکانات واقعی و همچنین در ارزیابی نادرست آن از اقدامات و فعالیت های واقعی و عملی خود در عرصه اجتماعی و اقتصادی کشور نهفته است.

کارنامه ای در ظاهری مثبت

راهبرد تنظیم خانواده، بر اساس انگیزه فردی زنان، مستلزم ایجاد موسسات ویژه برای تنظیم خانواده و استخدام هر چه بیشتر کارکنان کارآزموده بود. در حالی که اکثریت عظیمی از جمعیت کشور، بخصوص در نواحی فقیر و روستایی، حتی به مراقبت های درمانی بسیار ابتدایی دسترسی نداشتند، ایجاد درمانگاه های تنظیم خانواده بسیار یا ثابت، بدون ایجاد مراکز معمولی مراقبت های درمانی، فعالیت های تنظیم خانواده را منطقاً محکوم به شکست می ساخت.

دولت می بایست سیاستی فعال و پویا در زمینه بهداشت و درمان که باید توسعه و پیشرفت تشکیلات و سازماندهی تنظیم خانواده را همراهی کند اتخاذ می کرد، که چنین نکرد. از سوی دیگر سیاست اجتماعی بسیار محدود و تبعیض آمیز آن نسبت به مناطق حاشیه ای و بخش روستایی، تحول شرایط اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی را کند ساخت. بخاطر داشته باشیم که در سال ۱۳۵۵ (1976)، بیمه درمانی نابرابر و ناعادلانه، تنها قسمتی از جمعیت شهری را تحت پوشش داشت، سیاست خدمات اجتماعی هنوز در مرحله ای نطفه ای بود، بیش از دوسوم زنانی که در سن باروری بودند و ۷۱٪ از جمعیت، از هر دو جنس، که در سن قبول مسئولیت (۲۵-۶۴ ساله) بودند، سواد نداشتند و بالاخره امکانات و وسایل دسترسی به خدمات شهری بسیار به کندی پیشرفت می کرد.

آشکار است که نه متخصصان داخلی و نه ناظران خارجی، حاضر به قبول شکست تنظیم خانواده نشدند و حتی چند سال بعد در تحلیل های مقایسه ای خود از وضعیت جمعیتی ایران بین دهه های ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰، کاهش باروری و تقلیل نرخ رشد جمعیتی حاصله را نتیجه توفیق دیر هنگام همان نخستین برنامه تنظیم خانواده می دانستند¹⁹⁰ در صورتیکه تا پایان

¹⁸⁹ نگاه کنید به جدول شماره ۶ در نخستین فصل از بخش اول

¹⁹⁰ مسئله بسیار حائز اهمیت است. این نگرش را، ا. آقاجانیان با مقاله مشهور خود

A. Aghajanian "Population change in Iran, ۱۹۶۶-۱۹۸۶: A Stalled Demographic Transition?" in: *Population and Development Review*, ۱۷, n° ۴, December, p. ۷۰۳-۷۱۴ (بقیه پانویشت صفحه بعد)

فعالیت های تنظیم خانواده در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)، سازمان های زیربیط هیچگاه آماری که بتوانند رابطه ای علت و معلولی بین این سیاست ها و کاهش باروری حاصله در چند سال بعد را توضیح دهند، ارائه نکردند. از جانب دیگر، بنا بر برآوردهای ما، کاهش باروری تنها در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ آغاز میشود؛ در حالیکه آنانی که معتقدند روند گذار باروری در دوران رژیم سابق آغاز شده، استدلال خود را بر روی نتایج برآوردهایی استوار می کنند که از طریق روش های نامناسب به دست آمده اند.

طبق نتایج سرشماری های دهساله، نرخ سالانه رشد طبیعی جمعیت از ۳٫۱٪ در ۱۳۳۵-۱۳۴۵ به ۲٫۷٪ در ۱۳۴۵-۱۳۵۵ رسید. اما سرشماری اخیر مورد مجادله است، زیرا با نتایج یک سری نمونه گیری در رابطه با رشد جمعیتی کشور که بین سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۵ (طرح ارج: نگاه کنید به فصل چهارم، بخش دوم) بعمل آمده اند تطبیق نمی کند (Zandjani, 1977). نتایج این نمونه گیری ها، که به فاصله هر ۶ ماه یکبار بر روی یک جامعه آماری وسیع و قابل تعمیم به مجموعه کشور، تکرار شده بودند، نرخ رشد سالانه ای برابر با ۳٪ برای دوره ۱۳۵۲-۱۳۵۵ (۱۹۷۶-۱۹۷۳) برآورد می کردند (Anonyme, 1978). از طرف دیگر، باید یادآوری کرد که، در آغاز دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) نرخ رشد طبیعی ۳٫۲٪ برآورد شده بود. بعلاوه بر پایه برآوردهای ما، نرخ مولید در سال ۱۳۴۶ بالغ بر ۴۹ در ۱۰۰۰ و در سال ۱۳۵۷ بالغ بر ۴۵ در ۱۰۰۰ بوده است، حال با قبول برآورد های سازمان ملل که نرخ مرگ و میر را ۱۷ در ۱۰۰۰ در ۱۳۴۹-۱۳۴۵ (۱۹۷۰-۱۹۶۵) و ۱۱/۸ در ۱۰۰۰ در ۱۳۵۹-۱۳۴۹ (۱۹۸۰-۱۹۷۰) اعلام می کند، ما دقیقاً همان نرخ رشد طبیعی ۳٫۲٪ را بدست می آوریم. با توجه به این نتایج، اینکه نرخ رشد سالانه جمعیت بین سرشماری های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ بتواند ۲٫۷٪ و یا در حدود این رقم باشد، نامحتمل بنظر می رسد.

اما آنانی که مدعی موفقیت تنظیم خانواده در رژیم شاه بودند، ترجیح می دهند که این واقعیت و سوالات را نادیده بگیرند. آنان در اصل با اعتقاد به اینکه سیاست های جمعیتی نقش اساسی و تعیین کننده را در آغاز دوران گذار باروری دارند، از

معمول ساخت. مقاله مزبور ظنین کلی یافت و مجموع تحلیل های مربوط به تحول جمعیتی ایران پس از انقلاب را که برخی از آن ها در کشورهای خارج تحقق یافته بودند، تحت تاثیر قرارداد. بطور مثال:

Makhoul Obermayer, C., "Reproductive Choice in Islam: Gender and State in Iran and Tunisia", *Studies in Family Planning*, Vol. 25, N° 1, Jan/Fev 1994, pp. 41-51; Omran, A., R., and Roudi, F., "The Middle East Population Puzzle", *Population Bulletin*, n° 1, 1993, 40 p.; Hoodfar, H., and Roshan, A., (Concordia University) *State Policy and Gender Equality in Post-revolutionary Iran*, paper prepared for the Population Council Symposium on Family, Gender, and Population Policy: International Debates and Middle Eastern Realities, Cairo, 7-9 February 1994; Mehryar, A. H., *Repression and Revival of family planning in post-revolutionary Iran 1979-1994*, Research Group on Population and Social Policy, Working paper n° 2, Institute for Research in Planning & Development, Tehran, Iran. Serial report n° Po 7401246;

ح. نجاتیان، «تغییرات سطح باروری و تعداد مولید در ایران»، *اقتصاد کشاورزی و توسعه*، مجله سه ماهه مرکز مطالعات و طرح ریزی اقتصاد روستایی، زمستان ۱۳۷۳، جلد دوم، ص. ۳۸-۵۲؛ به کار های آقاچانیان اشاره میکند. سپس آنهایی مطرح می شوند که تحقیقات خاص خودشان را انجام داده و به طور مستقیم یا غیرمستقیم تاثیر مثبت برنامه تنظیم خانواده بر کاهش باروری طی سال های آخیر پیش از انقلاب را تائید کرده بی آنکه رابطه علت و معلولی بین این برنامه و کاهش باروری را برقرار سازند: میرمطهری، تحلیلی از وضعیت جمعیت در جمهوری اسلامی ایران، یو. ان. اف. پی. ا، تهران، ۱۹۹۳، کارجمعی که میرمطهری عهده دار تالیف سه فصل از آن بوده است؛

Mir-Motahari, M., *An Analysis of Population Situation in the Islamic Republic of Iran*, UNFPA - Tehran, 1993; Mossavar-Rahmani Y., L., "Family Planning in Post-Revolutionary Iran", Nashat Guity (ed.) *Women and Revolution in Iran*, West view Press, Boulder, Colorado, 1983, pp. 253-262; Paydarfar, A., A., (School of Public Health; University of North Carolina, Chapel Hill, North Carolina) & Moini, R. (Statistical Centre of Iran) "Modernization process and fertility change in pre- and post-Islamic Revolution of Iran, A cross-provincial analysis, 1966-1986", in: *Population Research and Policy Review* 14, 1995, pp. 71-90;

م. اماتی، "کوششی در نگرش تاریخی به روند میزان های مولید و مرگ و شناخت مراحل انتقالی جمعیتی در ایران" جمعیت، فصلنامه سازمان ثبت احوال کشور، ش. ۱۳-۱۴، ص. ۷۱-۹۱؛ ی. فرهادی، «سیاست های جمعیت و وضعیت کمیسیون سیاست های جمعیتی»، جمعیت، فصلنامه سازمان ثبت احوال، ش. ۵-۶، پائیز و زمستان ۱۳۷۳، ص. ۷۷-۹۲؛ ا. امیرخسروی، «محاسبه نرخ باروری کلی سال ۱۳۷۳»، جمعیت، فصلنامه سازمان ثبت احوال، ش. ۲۱-۲۲، پائیز-زمستان ۱۳۷۶، ص. ۳۳-۱.

دیدن آنچه که این الگو را مورد سؤال قرار می دهد، امتناع می ورزند. در صورتیکه امروزه دیگر این واقعیت کاملاً پذیرفته شده است که سیاست مهار مولید آنجایی نتایج موفقیت آمیز به بار می آورد که انگیزه مردم بسیار قوی باشد. (2000 Fargues). حال آن که چنین عاملی، یعنی انگیزه قوی، در دوران رژیم شاه، شدیداً غایب بود، و هیچ تلاش آگاهانه و عقل گرایانه ای نیز در جهت تشخیص دلایل این غیبت و یافتن راه حلی برای آن صورت نگرفت.

۳ - توقف برنامه تنظیم خانواده از جانب جمهوری اسلامی

پس از انقلاب ۱۳۵۷، دولت جمهوری اسلامی به سرعت قانون سقط جنین را بدلائل مذهبی که در بالا ذکر شد، لغو کرد و برنامه تنظیم خانواده را نیز بویژه به دلایل سیاسی متوقف نمود. در واقع رهبران جدید کشور، برنامه تنظیم خانواده را برنامه ای طرحریزی شده بوسیله "امپریالیست ها"، به منظور کنترل پویایی کشور های در حال رشد، در جهت منافع خود، می دانستند. در همین رابطه، اینگونه استدلال می شد که حکومت محمد رضا شاه، در چهار چوب برنامه های تنظیم خانواده، با قانونی نمودن سقط جنین و بالا بردن سن قانونی ازدواج از قوانین اسلامی تخطی کرده است. بالاخره به این موارد باید اضافه کرد که سوء ظنی که نسبت به سازمان های نیمه دولتی وابسته به برنامه تنظیم خانواده وجود داشت، ناشی از نقشی بود که بعضی از اعضای خانواده محمد رضا شاه در این سازمان ها ایفا کرده بودند.

این مخالفت صرفاً ایدئولوژیک، دولت اسلامی را به توقف برنامه های تبلیغاتی برای کنترل مولید کشاند، بدون اینکه استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری را که آیت الله خمینی در سال ۱۳۵۸، از طریق یک فتوا، آشکارا مجاز شمرده بود، ممنوع نماید. به دنبال فتوای مزبور، درمانگاه ها و مراکز بهداشتی دوباره خود را سازماندهی کرده و به توزیع و پخش رایگان وسایل جلوگیری از بارداری ادامه دادند، هر چند که در اثر محاصره اقتصادی کشور و هزینه های سنگین جنگ و در نتیجه اقتصاد صرفه جویانه در آن زمان، این وسایل آنچنان که باید متنوع نبودند. همانطور که در فصل اول از نخستین بخش این کتاب، دیدیم، وسایل جلوگیری از بارداری در داروخانه ها نیز به قیمتی مناسب به فروش می رسیدند. بر اساس تنها آمار موجود از برنامه تنظیم خانواده¹⁹¹، که رشد تعداد متقاضیان وسایل جلوگیری از بارداری را از سال ۱۳۵۶ (1978) به بعد، نشان می دهد، می توان حداقل مشاهده کرد که توقف تبلیغات برای کنترل مولید، به توقف استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری منجر نشده است.

تحول جمعیتی در غیبت برنامه تنظیم خانواده

عدم توقف استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری، در حالیکه دولت تبلیغات برای کنترل مولید را متوقف کرده بود، نکته ای است بسیار مهم که در اغلب اوقات، در تفسیر های مربوط به تحول جمعیتی ایران بعد از انقلاب، بوسیله مفسرانی که بویژه بر گرایشات ناتالیستی جمهوری اسلامی تاکید دارند، ندیده گرفته شده است. غالب این بررسی ها که پس از انتشار نتایج سر شماری ۱۳۶۵، در سال ۱۳۶۷ (1988) صورت گرفته، با اتکاء بر روی نرخ رشد حاصله در بین دو سر شماری

¹⁹¹ نگاه کنید به جدول ۷ در فصل اول از بخش نخست.

۱۳۵۵-۱۳۶۵ که افزایشی را در مقایسه با دوره قبل نشان می‌داد، و همچنین با اتکاء بر برآورد های بدست آمده بوسیله روش های محاسباتی غیر مستقیم باروری، که آنان هم افزایشی را نشان می‌دادند، بگونه ای شتابزده، چرخش و تغییر روند گذار باروری، که بنا به نظر آنان در دوران رژیم سابق آغاز شده بود، را نتیجه گرفتند (Aghajanian, 1992). بار دیگر پیش داوری هایی که به جهت گیری های سیاسی نقش تعیین کننده در روند کاهش باروری می‌دادند، منجر به نتیجه گیری منفی و بی پایه شد.

این درست است که نرخ رشد جمعیت بین ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، ۳٫۸٪ در سال بوده است. اما این افزایش وسیعا به تراز مهاجرتی مثبت بستگی داشته و به ورود انبوه مهاجران افغانی و عراقی مربوط می‌شد. آمار دقیقی در رابطه با شمار این مهاجران در دست نیست ولی تعداد آنان را می‌توان نزدیک به ۳ میلیون نفر، یعنی ۵٫۶٪ کل جمعیت شمارش شده، برآورد کرد. با کاهش تعداد مهاجران، نرخ سالانه رشد طبیعی بین ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ به ۳٫۲٪ می‌رسد، که این رقم را، به علت کم شماری احتمالی جمعیت در سرشماری ۱۳۵۵، باید باز هم کمتر فرض کرد. علاوه بر این پیشرفت سوادآموزی و تحصیلات و بویژه سهمیه بندی مواد غذایی از آغاز جنگ، بدون شک موجب کاهش کم شماری جمعیت، خصوصا کودکان و خردسالان کم سن، گردید به گونه ای که می‌توان فکر کرد که سرشماری ۱۳۶۵ کاملتر از سرشماری ۱۳۵۵ بوده است. آهنگ رشد طبیعی جمعیت بین ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، بر خلاف آنچه که ادعا می‌شود، افزایش نیافته و می‌توان آن را در اطراف ۳٪ در سال ثابت فرض کرد. و اما در باره باروری همانگونه که به تفصیل توضیح داده شد، روش های برآوردی که بکار رفته موجب برآورد نرخ باروری بالاتر از حد واقعی شده است.

بنا بر این، فقدان برنامه تنظیم خانواده موجب هیچگونه افزایشی در نرخ رشد طبیعی جمعیت و یا در رشد باروری در بین سال های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ نشد. در عین حال می‌توان فکر کرد که اگر جمهوری اسلامی یک سیاست جمعیتی اتخاذ کرده بود، می‌توانست احتمالا در به جلو انداختن و تسهیل دوران گذار باروری موثر واقع شود. اما تجربه رژیم سابق بخوبی نشان داد که اتخاذ و اجراء یک برنامه تنظیم خانواده و تبلیغات شدید در جهت کنترل مولید، به خودی خود، نمی‌تواند باعث کاهش باروری شود. گذار باروری در گذار کلی یک جامعه ادغام می‌شود. برای آنکه برنامه تنظیم خانواده موفق شود می‌بایست قبل از هر چیز، آن عوامل اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی که تغییر و تحولات، و خصوصا عواملی که نطفه تغییر و تحول شرایط زنان در اجتماع را در خود می‌پروراند و ایجاد میل و انگیزه به مهار باروری شان را باعث می‌شوند، نقش خود را ایفاء کرده و اجتماع را آماده پذیرش کرده باشند. لذا، در ابتدا شرایطی که دولت جمهوری اسلامی از رژیم سابق به ارث برده بود، چندان مساعد محدود ساختن باروری به نظر نمی‌آمد، اما این شرایط به سرعت، بدنبال بسیج شدید و بکار گیری امکانات عظیم، در جهت بهبود وضع بهداشتی و خدمات اجتماعی، توسعه سوادآموزی و اشتغال به تحصیل کودکان، و تهیه امکانات برای دسترسی به خدمات شهری، تغییر کرد و شرایط مناسب برای این امر را آماده ساخت. چنین بود که زنان دیگر بدون اینکه منتظر یک برنامه تنظیم خانواده و تبلیغات آن شوند، خود بگونه ای روز افزون به مهار باروری روی آوردند.

کمبود و نارسایی داده های مناسب، که امکان ارزیابی این تحول چشمگیر در آن زمان را نمی‌داد، باعث ارزیابی اشتباه و تولید کارنامه ای منفی در این مورد از سال های نخستین جمهوری اسلامی گردید. بدین ترتیب جمهوری اسلامی به عنوان مسئول اصلی وضعیت جمعیتی ایران، که با توجه به ۴۹ میلیون جمعیتش، هشدار دهنده و نگران کننده قلمداد می‌شد، معرفی گردید.

۴ - اتخاذ سیاست مالتوسی جمعیت

مسئله جمعیت در دوران جمهوری اسلامی، زمانی دوباره مطرح شد که در پایان جنگ ایران و عراق در مرداد ۱۳۶۷¹⁹² (1988) دولت اسلامی در حال طرح و تنظیم نخستین برنامه پنجساله اش در جهت توسعه اجتماعی- اقتصادی کشور بود. در شهریور ۱۳۶۷، یک ماه پس از آتش بس، سازمان برنامه و بودجه در دانشگاه مشهد اولین همایش علمی درباره جمعیت و توسعه که در آن بسیاری از پژوهشگران، متخصصان و مسئولان سیاسی شرکت داشتند را تشکیل داد. نتیجه گیری اصلی این همایش بر ضرورت تدوین اضطراری یک سیاست جمعیتی برای مهار رشد جمعیت کشور تاکید کرد. در آغاز آبان ۱۳۶۷، آیت الله خمینی در "منشور برادری"¹⁹³ خویش به ضرورت مباحثه درباره اتخاذ موضع درباره مسائل مختلف تاکید دارد و از جمله به "جلوگیری از مولید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل بین مولید"¹⁹⁴ اشاره دارد. از این تاریخ یک فعالیت تبلیغی و ترویجی از طریق وسایل ارتباط جمعی¹⁹⁵، در جهت توضیح دلایل ضرورت اجرای برنامه تنظیم خانواده آغاز شد. رهبران و فقهای مذهبی نیز مورد سؤال قرار گرفته، نظرات موافق و یا مخالف برخی از آنان در رابطه با مهار باروری و مولید، وسیعاً در مطبوعات انتشار یافت¹⁹⁶. زیر پرچم آیت الله خمینی که با مصرف وسایل جلوگیری از بارداری مخالفتی نداشت، بخش عظیمی از فقها و متخصصین علوم دینی تائید خود را بر محدود کردن تعداد فرزندان و کنترل رشد جمعیت کشور اظهار کردند. در آذر ماه ۱۳۶۷، حجت الاسلام مقتدایی، سخنگوی شورای عالی قضایی و یکی از مدرسان علوم الهی در قم، رسماً اعلام داشت که از نظر اسلام مانعی در اجرای برنامه تنظیم خانواده وجود ندارد¹⁹⁷.

در سال ۱۳۶۸ (1989)، وزیر بهداری، بهداشت و آموزش پزشکی، مسئول آن شد که با فعال سازی دوباره معاونت تنظیم خانواده این وزارتخانه، هدایت سیاست جمعیتی دولت اسلامی را که هدفش کاهش رشد جمعیت، به ۲٫۳٪ در عرض ۲۰ سال بود¹⁹⁸، را بدست گیرد. دولت همچنین از "صندوق بین المللی جمعیت" نقاضای کمک نمود تا بتواند در رابطه با خدمات بهداشتی و درمانی برای مادران و کودکان و همچنین تنظیم خانواده جوابگوی نیازها باشد (Anonyme 1993). به منظور ارزیابی میزان استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری وزارت بهداری یک آمارگیری از نوع "شناخت، رفتار و عمل" (KAP)، که در فصل اول ذکر شد، انجام داد. طبق نتایج این نمونه گیری ۵۰٪ از زنان ازدواج کرده که در سنین ۱۵-۴۴ بودند به وسایل جلوگیری از بارداری متوسل می شدند؛ ۲۸٪ از این زنان (۳۱٪ در شهرها و ۲۱٪ در روستاها)

¹⁹² تدقیق این مطلب ضروریست که این جنگ باعث اتخاذ هیچ برنامه و سیاستی که بتواند بر روی جمعیت تاثیر بگذارد، نشد. برخی فکر می کنند که سهمیه بندی مواد غذایی، مبتنی بر بعد خانوار، می توانسته باعث افزایش باروری گردد، زیرا که سهم غذایی نوزاد، سهمی به سهمیه خانوار اضافه می کرد. اما این نظر تنها بر یک فرضیه استوار بوده و هیچ نوع دلیلی مستدل بر صحت آن وجود ندارد. وانگهی کاهش چشم گیر باروری در سال ۱۳۶۵، درست در زمانی که ایران مرحله تعرضی وسیعی را بر ضد عراق تدارک می دید، با زهم اعتبار این نظر و این فرضیه را به زیر سؤال می برد.

¹⁹³ منظور نامه ای است از آیت الله خمینی خطاب به مجموع روحانیون و دعوت وی به مباحثه ای سازنده درباره تمام مسائل سیاسی که در آن زمان رو در روی جمهوری اسلامی وجود داشت، از جمله برنامه تنظیم خانواده: روزنامه کیهان به تاریخ 10 آبان ماه 1367، همچنین نگاه کنید به ضمیمه 3.

¹⁹⁴ روزنامه کیهان یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۶۷

¹⁹⁵ برای منابع نگاه کنید به ضمیمه 3.

¹⁹⁶ برای شماره های روزنامه کیهان که اظهارات علماء بدنیاال تقاضای آیت الله خمینی را منعکس کرده اند رجوع کنید به ضمیمه 3

¹⁹⁷ روزنامه کیهان ۲۴ آذر ۱۳۶۸.

¹⁹⁸ در ابتدا دولت، ۲۰ سال را برای نیل به این هدف تعیین کرد اما کمی بعد، این مدت را به نصف تقلیل داد. (کیهان، ۱۹ شهریور ۱۳۷۰)

از وسایل جلوگیری از بارداری نظیر قرص ضد بارداری، آی.یو.دی و یا کاندوم استفاده می کردند، در حالیکه ۲۲٪ از آنان (۳۱٪ در شهرها و ۱۰٪ در روستاها) از روش های سنتی بهره می گرفتند.

این امرتائیدی است بر اینکه توقف تبلیغات در جهت مهار مولید، باعث توقف استفاده از وسایل ضد بارداری توسط زنان نشده بود، و نیز اجازه می دهد که کاهش ۱،۶ فرزند برای هر زن بین سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸، که از آن میان ۱،۱ فرزند بین سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۸ کاهش یافته بود، را توضیح دهیم. بنا بر این انگیزه زنان برای کنترل باروری خویش، حتی قبل از اینکه معاونت برنامه تنظیم خانواده متعلق به وزارت بهداشت، دست به سازماندهی خویش جهت طرح و اجرای برنامه تنظیم خانواده در آذر ۱۳۶۸ بزند، از سطحی قابل توجه برخوردار بود. وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی با بهره جویی از خانه های بهداشت در نواحی روستایی توانست با شتابی نسبتاً سریع فعالیت های این برنامه جدید تنظیم خانواده را توسعه دهد. برنامه های اطلاعاتی و ترویجی نیز به برکت وسایل ارتباط جمعی توسعه یافت. از رادیو و تلویزیون نیز دعوت شد که با ارائه برنامه هایی که به ترویج تنظیم خانواده می پرداخت و مردم را در این رابطه حساس می نمود، در این امر شرکت جویند. چندین موضوع و درس در رابطه با تنظیم خانواده، وسایل جلوگیری از بارداری، کنترل باروری و خطرات جمعیت زیاد و غیره نیز در کتاب های درسی دبیرستان ها وارد شد.

این فعالیت تبلیغی و ترویجی برخلاف تبلیغات نخستین برنامه تنظیم خانواده، که تاکید خود را بویژه بر روی مصرف وسایل ضد بارداری متمرکز می کرد، بیشتر در صدد بود که شناخت و فهم مردم را در رابطه با اهمیت مسئله جمعیت افزایش دهد و به آنان در مورد خطر ازدیاد جمعیت در جامعه ایران هشدار دهد. بنابراین، این تبلیغات فراخوانی بود به حس مسئولیت جمعی جامعه در رابطه با خطر ازدیاد جمعیت. برنامه تنظیم خانواده، بعلاوه، از طریق روش های مختلف تبلیغاتی بر روی حفظ سلامتی مادران و کودکان تاکید می کرد و مشخصاً در این مورد با سیاست جمعیتی رژیم سابق تمایز آشکاری داشت. این تبلیغات جدید سعی در حساس نمودن مادران و بیدار کردن آرزوهای آنان برای یک زندگی بهتری کرد.

وسایل جلوگیری از بارداری که برنامه تنظیم خانواده جمهوری اسلامی، در مراکزش عرضه می کرد شامل قرص ضد بارداری، آی.یو.دی، کاندوم، بستن لوله های رحم و بستن مجاری تناسلی مردان بود. در مورد بستن مجاری تناسلی مردان، این عمل در مراکز تنظیم خانواده صورت می گرفت و دولت تمامی هزینه آن را بعهده می گرفت. نکته متناقض آنکه، مسئولان برنامه تنظیم خانواده بستن مجاری تناسلی مردان را از آنجا که سریع صورت می گرفت و هزینه اش کم بود و در ضمن (به طور نظری) قابل برگشت بود، به دیگر روش های جلوگیری ترجیح می دادند. قابل توجه است که در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)، نتایج یک نمونه گیری جدید از نوع KAP "شناخت، رفتار و عمل"، افزایش قابل توجهی در نسبت استفاده روش های جلوگیری از بارداری را بویژه در روستاها نشان می داد: از مجموع ۶۵٪ زنان ازدواج کرده که ۱۵ تا ۴۴ سال داشتند و از یکی از روش های ضد بارداری استفاده می کردند، ۴۵٪ (۴۷٪ در شهرها و ۴۲٪ در روستاها) از روش های جدید جلوگیری (قرص، کاندوم، بستن لوله های رحم) و ۲۱،۶٪ (۲۷٪ در شهرها و ۹،۴٪ در روستاها) از روش های سنتی استفاده می کردند.

در اردیبهشت ۱۳۷۰، دولت اسلامی به منظور تشدید سیاست محدود کردن مولید، بخشنامه ای صادر کرد که طبق آن فرزند چهارم و فرزندان بعد از او که بعد از یک سال پس از انتشار این بخشنامه متولد می شوند، از هر گونه کمک

دولتی¹⁹⁹ که اصولاً به همه خانواده‌ها تعلق می‌گرفت، محروم می‌شدند. در ضمن این بخشنامه می‌افزود که دیگر از این به بعد مادران شاغل برای تولد چهارمین فرزند و فرزندان بعداز فرزند چهارم، حق مرخصی باحقوق برای بارداری و زایمان نخواهند داشت. بدین ترتیب از این تاریخ خانواده‌هایی که میل داشتند با تولد فرزند چهارم و یا بیشتر، خانواده خود را گسترش دهند، می‌بایستی به تنهایی متقبل مخارج آن می‌شدند.

جمهوری اسلامی با تصویب این بخشنامه که اقدامی تعرضی بود و به برنامه‌های تنظیم خانواده و به روش‌های جلوگیری از بارداری اضافه می‌شد، بوضوح یک جهت‌گیری "مالتوسی" نمود و تمامی پیش‌قضاوت‌هایی که آنرا به ناتالیست بودن متهم می‌کردند را به زیر سؤال برد. آنچه را که رژیم سابق، علیرغم اراده‌گرایی، حتی فکرش را هم نمی‌کرد، دولت اسلامی می‌توانست با کمال آرامش به خود اجازه دهد، زیرا که شرایط و اوضاع، این بار، کاملاً مساعد بود. البته به علت فقدان داده‌های مقتضی، ارزیابی تأثیرات این بخشنامه بر روی روند کاهش باروری ممکن نیست. اما از آنجا که گرایش به کاهش از پیش از صدور آن آغاز شده بوده، ضرورتاً اثرات این بخشنامه می‌باید در جهت گرایش مزبور بوده باشد.

در حالی که بنا بر برآورد‌های ما کاهش سریع باروری، چهار سال پیش از به اجرا در آمدن برنامه تنظیم خانواده جمهوری اسلامی، آغاز شده بود، و در وضعیت کنونی داده‌های موجود آماری، نمی‌توان یک رابطه علت و معلولی بین کاهش باروری و این اقدامات مالتوسی دولت اسلامی برقرار نمود؛ در این میان هستند کسانی که براساس همان تحلیلی‌هایی که پایه استدلال‌شان برتأثیر اراده‌گرایی سیاست‌های رژیم سابق استوار بود، تردیدی به خود راه ندادند که با همان روش، اقدامات جمهوری اسلامی را ارزیابی کرده و تا آنجا پیش روند که از جمهوری اسلامی‌الگویی برای دنیای مسلمان بسازند (Anonyme, 1995). در حالیکه چند سال پیش، همین ناظران، جمهوری اسلامی را متهم می‌ساختند که به واسطه قوانین اسلامی خویش و در اثر فقدان برنامه تنظیم خانواده، باعث افزایش سطح باروری در ایران شده است. از آنجایی که قوانین اسلامی همچنان اجراء می‌گردند، پس باید فهمید که، به زعم آنان، این فقدان برنامه تنظیم خانواده بوده که به نوعی به صعود باروری در دهه ۱۳۶۰، کمک کرده است. چنین استدلالی در واقع متضمن آنست که برقراری برنامه تنظیم خانواده لزوماً منجر به کاهش باروری می‌شود. این نوع بینش هنوز بر مطالعات مربوط به تحول جمعیت شناختی در ایران غالب است و مانع آن می‌شود که پژوهش‌ها بطور مؤثر بر روی علل واقعی‌ای که این گذار باروری را باعث شدند، متمرکز گردد.

نتیجه‌گیری

برخلاف تصور رایج، عمل جلوگیری از بارداری، نه در مذهب شیعه و نه در نزد اهل سنت ممنوع نیست. برنامه تنظیم خانواده و نحوه پیشبرد آن، خوبی‌نرمش موضع‌گیری جمهوری اسلامی در مورد روش‌های جلوگیری از بارداری و

¹⁹⁹ در بین کمک‌های دولت مهم‌ترین آنان عبارت بودند از: کوپن‌های سهمیه‌بندی مواد غذایی و سایر مایحتاج اولیه، که هنوز هم به جهت بحران اقتصادی اعتبار دارد. این کوپن‌ها بر اساس بعد خانوار توزیع می‌شود و امکان خرید ارزانتر کالاها را می‌دهد. دولت بعلاوه هزینه اشتغال به تحصیل کودکان را به عهده می‌گیرد. بعلاوه کارمندان دولت، که اکثریت حقوق‌بگیران کشور را تشکیل می‌دهند، از بیمه‌های درمانی و دیگر کمک‌هایی که بر اساس بعد خانوار تعیین می‌گردند، می‌توانند بهره‌مند شوند.

تنظیم زاد و ولد را نشان داد. اتخاذ سیاست آشکارا مالتوسی از طرف دولت اسلامی و به کار گرفتن امکانات وسیع برای آموزش و توزیع روش ها و وسایل جلوگیری از بارداری، خصوصاً در مناطق روستایی، گواهی است نه تنها بر رضایت آن بر استفاده از روش های جلوگیری از بارداری، بلکه نشانه ی عملگرایی سیاسی این حکومت در مقابل مشکلات کشور نیز هست. جمهوری اسلامی با تبلیغ و تشویق مردان به بستن مجاری تناسلی خود، با وضع نسبتاً آمرانه قانون، به منظور تحمیل اندازه محدود به خانواده ها (محدود به سه فرزند) در اقدامات خود از رژیم سابق، که علیرغم اراده گرایی غیر قابل انکارش و علیرغم اهداف بلند پروازانه اش، هرگز چنین ابتکاراتی را نداشت، پیشی گرفت.

این امر را به نکته بسیار آموزنده این دو تجربه در رابطه با تنظیم خانواده در ایران، که فهم دلایل شکست تجربه اول و کامیابی نسبی تجربه دوم را ممکن می سازد، رهنمون می گردد. در واقع در رژیم سابق، برنامه های تنظیم خانواده با توسعه اجتماعی فرهنگی و اقتصادی کشور ناسازگار بود، بطوری که تصمیمات و اقدامات اتخاذ شده از سوی دولت های متوالی، منظم با مشکلات عدیده ای برخورد می کرد و یک نیروی بازدارنده، بطور دائمی حرکت، پیشبرد موفقیت برنامه تنظیم خانواده را مانع می شد. در صورتی که برعکس در رژیم جمهوری اسلامی، از آنجا که برنامه توسعه ویژه در مناطق بسیار محروم از ده سال قبل از آن شروع شده بود، سیاست تنظیم خانواده در شرایط و زمینه ای مناسب تحول یافت. از ورای مثال ایران، می توانیم این فرضیه قوی و استوار را بنا کنیم که بر اساس آن موفقیت سیاست تنظیم خانواده پیش از هر چیز به پیشرفت اجتماعی-فرهنگی و اقتصادی بستگی دارد، پیشرفتی که به نحوی مساعد در نزد زنان انگیزه کنترل باروری شان را ایجاد می کند و آنان را آماده پذیرش و استفاده از یکی از روش های جلوگیری از باروری میکند. باید اضافه کرد که برنامه تنظیم خانواده با دخالتی که در قلمرو زندگی خصوصی افراد بعمل می آورد، به طریق اولی نکته ای حساس در روابط بین قدرت سیاسی و مردم محسوب می گردد، و از این رو میتوان شکست تجربه رژیم سابق و موفقیت نسبی رژیم اسلامی را از این زاویه نیز بررسی نمود.

فصل نهم

آمار های جمعیت شناسی و قدرت سیاسی

شیوه ی تولید آمار در نفس خود اطلاعاتی است درباره کشور مورد بررسی، که می تواند به همان اندازه « واقعییتی » که از ورای ارقام مورد پژوهش قرار می گیرد، جالب باشد. در موردی که مشغله ماست، می توان از خود پرسید که توجه مشخصی که رژیم های پیاپی به شناخت آماری جمعیت شان معطوف می دارند، از چه نظر فاش کننده آرمان سیاسی آنهاست و یا همچنین از چه نظر چگونگی تولید آمارها، برحسب این که مثلاً انتشار یافته باشند یا نه، بر پدیده ای که برای تشریح آن مورد استفاده قرار می گیرند، اثرگذار است. به عبارت دیگر، آیا می توان تصور کرد که بررسی های مربوط به مسائل جمعیتی، که ابتدا موجب آگاهی دولت سفارش دهنده آمارها از مشکلات می شود، می تواند پس از انتشار موجب آگاهی مشابه در نزد خود جامعه گردیده تا آنجا که رفتار آن را تغییر دهد؟

پیروزن ولن (Rosanvallon, 1990) با اندیشیدن به این سوال، بنا بر تجربه فرانسه، می نویسد که در دموکراسی مدرن:

« سرنوشت آمارها این است که عملکردی مانند آینه داشته باشند. با ورود به عرصه عمومی، در فرایند نمایندگی جامعه که در همراهی و تداوم مکانیسم نمایندگی سیاسی است، مشارکت می کند. به این معنا آمارها به وظیفه تولید و نهاد ملت (Nation) مربوط می شوند [...]» (Rosanvallon, 1990 : 45)

« بنابراین ضروری است درکنار تاریخ « فن » آمار که روند پیشرفت روش های گردآوری ارقام را ترسیم می نماید، تاریخ « سیاسی » آن نیز برای فهم شرایطی که در آن دولت، در اثر انقلاب حوزه و عرصه عمومی از نو تعریف می شود، تدوین گردد.» (Rosanvallon, 1990 : 48)

در مورد کشوری نظیر ایران (که شبیه بسیاری از کشورهای درحال توسعه است)، مسئله حائز اهمیت بیشتری است زیرا که نگرش آماری ابتدا از روی الگوی های خارجی وارد شده است: پیشرفت تدریجی بسوی خودکفایی تولید آمار، همانقدر از لحاظ فنی که از حیث هدف آن، در نفس خود نشانگر بلوغ و رشد سیاسی کشور و رابطه دولت با جامعه می باشد. پیروزن ولن می نویسد:

« تدوین تاریخ دولت عبارت از تحلیل شرایطی است که در آن ها قالب های (فیگورها) رابطه دولت / جامعه شکل گرفته است. زیرا تاریخ دولت بدون دریافت و درک این رابطه وجود ندارد: دولت تنها در رابطه با جامعه موجودیت می یابد. با این فکرمی توان طرح تدوین تاریخ دولت را ریخت، تاریخی که نه از برش بخش های مختلف و نه از توصیف ساده واقعه نگارانه عزیمت می کند. تاریخ دولت بایستی براساس تحلیل شکل بندی و تحول تعداد معینی از قالب های کلیدی رابطه دولت / جامعه، بنا گردد، در عین حال که این قالب ها را بایستی در ویژگی ملی حرکت خاصشان، ضمن درک رابطه آنان با توسعه تجدد و نوگرایی فهمید.» (Rosanvallon, 1990 : 15)

در چهارچوب این فکر است که ما سعی می‌کنیم، خیلی متواضعانه، به بررسی خلاصه نگاه دولت ایران بر روی جامعه اش بپردازیم، ضمن این که تکرار می‌کنیم که در اینجا نیز قصداً ن فهم معنا، برد و اثر برش ووقفه 1357، و اندازه گیری درجه بلوغی که تا به امروز حاصل شده، می‌باشد.

در ایران، همچون اکثریت قریب به اتفاق کشورهای در حال توسعه، گردآوری داده های آماری، خصوصاً داده های آمار جمعیت شناختی، پس از جنگ دوم جهانی آغاز شده است. از آنجا که غالب این کشورها، کارکنان با صلاحیت و امکانات مادی مناسبی در اختیار نداشتند، سازمان های بین المللی، به ویژه سازمان ملل، پیشنهاد تربیت کادرهای محلی را داد تا به آن ها آخرین روش های گرد آوری و تحلیل داده های آماری را آموزش دهند و به این دولت ها کمک کنند تا ابزار و وسایل ضروری چنین عملیاتی را فراهم سازند. هر چند این همکاری ها و گسترش مهم وسایل مناسب، سودمند بود و به تولید نخستین آمارهای جمعیتی منجر گردید، ولی در اکثریت قریب به اتفاق این کشورها طی سال های طولانی داده های بدست آمده همچنان ناکامل بود و به اندازه کافی قابل اعتماد نبودند.

این کسری آمار جمعیت شناختی، شاخصی برای ارزیابی توسعه اجتماعی - اقتصادی کشورهاى مربوطه است. تولد علم جمعیت در میانه سده هفدهم، در رابطه تنگاتنگ با دگرگونی قدرت و ظهور شکل جدیدی از سیاست بود که به بینش مدرنی از مدیریت کشور مجهز شد که مفید بودن آمارهای جمعیتی در غرب را وسیعاً توجیه می‌کرد (Le Bras, 1993). همچنین تجربه این دولت های پیشگام نشان می‌دهد که سرشماری جمعیتی مستقر در سرزمینی در داخل مرزهای دقیق که در آن دولت ها قدرت خود را اعمال می‌کنند، مستلزم امکانات اداری متمرکز و بینشی همگون از جامعه است (Blum, 1996).

بنابراین پیوند نزدیک دولت - ملت* و آمار اجازه نمی‌دهد که به هیچ شکلی، اولی را بدون دومی تصور نماییم. در این ارتباط، در کشورهای در حال توسعه، که اکثریت قریب به اتفاق آن ها مدت های مدیدی مستعمره بودند، بنظر می‌رسد دولت های جوانی که به استقلال رسیدند « حول توانمند سازی، خود کفایی و جدایی کامل حوزه سیاسی » (Rosanvallon, 1990: 15) شکل گرفتند. در این شکل سیاسی، عدم شفافیت در اوج خود بود. دولت های این کشورها غالب اوقات چشم اندازی جز دوام بخشیدن به سلطه خود از طریق منطق ابتدایی کنترل قدرت نداشته، علاقه و توجهی به جامعه و امکانات حفظ قدرت خود از راه سازگار شدن با آرزومندی های جامعه نشان نمی‌دادند. چند آمارپراکنده ای که این دولت ها با همکاری سازمان های بین المللی، به خصوص سازمان ملل، تولید کرده بودند، به منظور اجرای عملکرد « آینه » ای آن ها نبوده، بلکه بیشتر، برای تهیه حد اقل داده های اجتماعی - جمعیتی ضروری در عرصه روابط بین المللی، به منظور برقراری روابط اقتصادی و خصوصاً مالی با کشورهای توسعه یافته صورت گرفته اند. در این شکل بندی، سیاست و جامعه هر یک اسرار خود را حفظ کرده و روند تشکیل دولت - ملت به تأخیر افتاد.

با این همه، طی دهه های اخیر، تحول چشمگیر برخی از این کشورها را می‌توان هم در روابط بین سیاست و جامعه و هم در تولید منظم و هرچه کاملتر آمار مشاهده کرد. این تغییر، ناشی از نگرش واقعاً جدیدی از قدرت، هم در مضمون و هم در شکل می‌باشد که به الگوی دولت غربی نزدیک می‌شود. از جمله این کشورها، می‌توان مستعمرات سابق اسپانیا،

*. به فرانسه État-nation و به انگلیسی State - Nation .

بریتانیای کبیر، بعضی از کشورهای تحت الحمایه سابق و بالاخره چند کشوری که هرگز مستعمره نشدند و - تعداد آن ها زیاد نیست - مثل ایران را بر شمرد.

ایران، تا پایان قرن نوزدهم، امپراطوری بزرگی را تشکیل می داد که همواره حاکمیت خود را، علیرغم مداخلات مکرر دو قدرت روس و بریتانیا و اشغال سرزمین های آن طی دو جنگ جهانی، حفظ کرده بود. تا این دو دهه آخر، ایران در واقع به عنوان رژیم سیاسی جز سلطنت رژیم دیگری نشناخته بود: تا اولین سال های قرن بیستم، سلطنت استبدادی و سپس تنها در ظاهر مشروطه شد. به این ترتیب کشور در تولید آمارهایی که تشریح جامعه را امکان پذیر سازد، بطور قابل ملاحظه ای تأخیر داشت. در چهارچوب پرسش ها و نقطه نظرات طرح شده در بالا، بررسی تولید آمارهای جمعیت شناختی در ایران، در پیوند مستقیم با تحول سیاسی و ساختاری دولت - ملت در این کشور، واجد اهمیت به نظر می رسد.

۱. - آمارهای جمعیت شناختی در رژیم سلطنتی

سستی و بی تفاوتی قاجارها

تنها از اواسط قرن نوزدهم است که امپراطوری ایران با سستی و به فکر گردآوری داده های آماری را افتاد، امری که عقب افتادگی این کشور را در این زمینه نسبت به همسایه قدرتمند خود، امپراطوری عثمانی، که در آمارگیری به برکت چند قرن تجربه تبدیل به متخصصی بزرگ شده بود، و حتی نسبت به مصر که اولین سرشماری عمومی جمعیت خود را در ۱۲۲۵ (1846) (Alleaume & Fargues, 1996) به انجام رساند، نشان می دهد. در دوران سلطنت قاجار (۱۱۵۸ - ۱۳۰۴ هجری ش.، 1797-1925 میلادی)، که تا انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵ (1906) سلطنت استبدادی بود، شاه به عنوان ظل الله، مالک کشور، جان و مال رعایای خود بود؛ این امر تا حد زیادی فقدان اراده یا بیش از آن عدم علاقه و توجه به تولید آمار را توضیح می دهد. در این دوران، شاه تجسم قدرت مطلق بود و برای اعمال آن، سازمان سیاسی خاصی متشکل از دربار و دیوان که از یکدیگر غیرقابل تفکیک بودند را در اختیار داشت. (Avery, Hambly & Melville, 1994 ; Varham, 1988 ; Khalili Khou, 1994). بنابراین ساختار اداری بسیار ابتدایی بوده و در درجه اول در خدمت شخص شاه قرار داشت. هرگونه اصلاحی برای توسعه سازمان اداری و واگذاری نوعی قدرت به آن از آنجا که اقتدار شاه را کاهش می داد، به نظر کاملاً منتفی می رسید. به این ترتیب در پایان قرن نوزدهم، وزارت خانه های موجود، در اجرای عملکرد اداریشان نه به دنبال خدمت به جامعه و نه برقراری یک رابطه بین جامعه و دولت بودند (Khalili, 1994).

تنها وزارت مالیه، مسئول گردآوری مالیات برای تامین نیاز هزینه های شخصی شاه و دربار بود که ظاهراً مأموریت خود را انجام می داد (Khalili Khou, 1994). با توجه به وضعیت اقتصادی کم توسعه یافته کشور در این زمان، مالیات ارضی درآمد اصلی دربار و دولت را تشکیل می داد. ولی سیستم مالیات گیری یکسان و واحد نبود و بنا بر مناطق مختلف و اراده فرمانداران محلی، که از طرف شاه منصوب شده و از جمله اعضای خانواده خود او بودند، تغییر می کرد. به این ترتیب در برخی مناطق، صرفه نظر از زمین، از محصولات کشاورزی و یا از احشام، یا از هر دو مالیات گرفته می شد. گاهی ساکنان بعضی از روستاها بایستی نوعی مالیات سرانه می پرداختند (Varham, 1988 ; Khalili Khou, 1994).

وجود این نوع اخیر مالیات، این فکر را ایجاد می‌کند که دست کم در بخشی از کشور، مقامات محلی مجبور بودند جمعیت را شمارش کنند. هرچند که اسناد اصلی این برآوردهای جمعیت در اختیار نیست، ولی، از آنجا که وقایع نویسان آن‌ها را در شرح وقایع خود بازگو کرده و جمعیت، از جمله جمعیت ساکن و عشایری سه استان کردستان، کهگیلویه و یا کرمان را بنا بر مشاهدات شخصی خود و یا با استفاده از اسناد مزبور ارزیابی می‌کنند، مورخان واقعیت گردآوری این داده‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهند (Safi Nejad, 1988). برخی شرق شناسان نیز به نوبه خود در سفرنامه‌های خود به این نوع اقدامات اخذ مالیات در بعضی مناطق ایران، مثل لرستان، اشاره دارند. این کار، روسای ایلات را مجبور به برآورد کلی جمعیت می‌کرده است (Rawlinson, 1977; Joubert, 1968)²⁰⁰ ولی در فقدان نظام نظارت بر کار حکام یا مباشران، اینان به احتمال بسیار قوی کارواقعا وسیعی انجام نمی‌داده‌اند. بدون شک، فقدان منبع واقعی و مناسب، منجر به این شد که شرق شناسانی که در ایران بین سال‌های ۱۲۶۳ و ۱۲۷۰ (۱۸۸۴ و ۱۸۹۱) اقامت داشتند خود برآورد‌هایی از جمعیت ارائه دهند که کاملاً با هم در تضادند: در حالی که هوتوم شیندلر (Houtoum Schindler) برای ایران در ۱۲۶۳ (۱۸۸۴)، ۷٫۶ میلیون نفر سکنه برآورد می‌کرد، زولتوتارف (Zoltotarov) جمعیت ایران را در ۱۲۶۷ (۱۸۸۸)، ۶ میلیون و کرزن (Curzon) در ۱۲۷۰ (۱۸۹۱)، ۹ میلیون نفر برآورد می‌کنند (Curzon 1969; Issawi, 1971; Varham 1988).

اقداماتی برای گردآوری آمار در عصر قاجار

از ۱۳۲۱ (۱۸۵۲)، اقدامات معدودی برای آمارگیری جمعیت که جنبه منطقه‌ای داشت، آغاز گشت. بین این تاریخ تا ۱۳۰۴ (۱۹۲۵)، در محدوده شهر تهران، پایتخت ایران، دو شمارش مسکن²⁰¹ و کسب، و چهار سرشماری جمعیت صورت گرفته است. دولت که فاقد تشکیلات یا داره‌ای مختص انجام این گونه عملیات بود، آنرا به اشخاصی واگذار کرد که به صلاحیت در این کار شهرت داشتند. نتایج این سرشماری‌ها که تعداد تقریبی ساکنان شهر، و توزیع محلات تهران برحسب نوع کسب یا موقعیت اجتماعی - شغلی ساکنان مسکن، اقلیت‌های مذهبی (مسیحیان و یهودی‌ها) یا اقلیت‌های قومی را ارائه می‌کردند، به مقامات گزارش شدند ولی هرگز منتشر نشدند. بنظر می‌رسد هدف این عملیات که مطلقاً منطقه‌ای بوده، بویژه به مسأله مالیات مربوط می‌شده و در درجه کم اهمیت تری به منظور جلوگیری از گسترش شهر بوده باشد. (Etehâdieh, 1995, Takmil Homayoun, 1998).

احتمالاً چند سرشماری دیگر شهری، همانطور که در روایات وقایع نگاران محلی و شرق شناسان مورد اشاره قرار گرفته، بدون شک در سایر شهرهای بزرگ، نظیر اصفهان²⁰²، انجام شده است؛ ولی به نظر نمی‌رسد که این آمارها توسط قدرت

²⁰⁰ مشاهدات رالینسون به دوره ۱۲۱۲-۱۲۱۸ (۱۸۳۳-۱۸۳۹)، که وی در طول آن در ایران اقامت داشته، و مشاهدات ژوبر به دوره کوتاه اقامت وی در ایران بین ۱۱۸۵-۱۱۸۶ (۱۸۰۶-۱۸۰۷)، مربوط می‌شود.

²⁰¹ چنین تصور می‌شود که محرک اصلی این عملیات امیرکبیروزیر بزرگ اصلاح طلب ناصرالدین شاه (۱۲۷۵-۱۲۷۷، ۱۸۹۶-۱۸۴۸ میلادی)، بوده است. امیر کبیر که قبلاً نماینده ایران در کنفرانس ارزوم (۱۲۲۲-۱۲۲۶، ۱۸۴۳-۱۸۴۷ میلادی) بود، طی مدت اقامت طولانی خود با نظام اداری عثمانی و همچنین با اصلاحات محمد علی در مصر آشنا گردید. هنگامی که در ۱۲۲۷ (۱۸۴۴) به صدارت عظمی منصوب شد، به منظور مبارزه کرد. در ۱۲۳۰ (۱۸۵۱) از صدارت عظمی خلع شده و چند ماه بعد به قتل رسید.

²⁰² برخی از مورخان از وجود این آمار یا در اسناد سلطنتی قاجار، و یا در اسناد و مدارک شخصیت‌های محلی خبر می‌دهند. ولی تا کنون غیر از مورد تهران، هیچ کدام از آنها انتشار عام نیافته است.

مرکزی گردآوری شده باشد. مضافاً به این که، شاهان با انتصاب یا خلع مکرر وزیران، فرمانداران یا حاکمان محلی و سایر مدیران، مانع ایجاد فرایند منظم در اداره ی امور کشور می شدند و به این ترتیب اوضاع را مستعد توطئه و فساد و رشوه خواری می ساختند. نتیجه مستقیم فقدان یک دستگاه اداری قوی و معقول و همچنین نبود کارمندان دولتی با صلاحیت و ثابت، نارسائی و فقر آمار محلی و ملی بود.

بحران بسیار خطیر سیاسی که به دنبال انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ پیش آمد، و سپس بروز نخستین جنگ جهانی که اشغال نظامی کشور را در پی داشت و بالاخره بروز کشمکش های محلی (به ویژه در آذربایجان و گیلان)، هرگز به مشروطه خواهان فرصت نداد که دست به اصلاحات اداری بزنند و یا به نوعی به جمع آوری داده های آماری بپردازند. برای این کار، می بایستی منتظر پایان مخاصمات، خلع قاجار از سلطنت و ظهور رضا شاه در صحنه سیاسی شد.

هدف محد و د رضا شاه: شمردن برای سربرگزاری

با بنیان گذار سلسله پهلوی، رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، نشانه های تازه ای از توجه و اراده بروز کرد. رضا شاه به ویژه با الهام از اقدامات مصطفی کمال آتاتورک، دست به کار ایجاد یک دستگاه اداری مدرن و روند « غربی کردن » کشور شد. ایجاد ارتش منظم یکی از الویت های برنامه های رضا شاه، که خود نظامی بود و با یک کودتای نظامی نیز به قدرت رسیده بود، را تشکیل می داد. چنین بود که قانون خدمت نظام اجباری از همان خرداد ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) به تصویب رسید. اما از آنجا که هیچگونه اطلاعی در مورد جمعیت وجود نداشت، سربرگزاری، کاری، اگر نخواهیم بگوئیم غیر ممکن، بسیار دشوار بود. بنابراین برای تدوین فهرست حوزه های سربرگزاری، شاه در همان سال، ثبت احوال را ایجاد کرد و مدیریت آن را به اداره کاملاً جدید التاسیس آمار و ثبت احوال وزارت کشور سپرد. از آنجا که ایرانیان نام خانوادگی نداشتند و از عبارات و یا اصطلاحات وابستگی به تبار خود و به محل تولد خود یا حتی گروه اجتماعی محلی خود استفاده می کردند، قانون استفاده از نام خانوادگی را برای تسهیل عمل ثبت، اجباری ساخت. با این حال سلطه بیسواد و ساختار نطفه ای اداره جدید که کل کشور را پوشش نمی داد، اقبال این اقدام را تهدید می کرد. بالاخره در سال های دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰)، با تقلید از نمونه ترکیه و احتمالاً در اثر پیشنهادات مشاوران غربی که در خدمت دولت بودند، تصمیم گرفته شد که به سرشماری منظم جمعیت اقدام شود.

در ۱۳۱۸ (۱۹۳۹)، مجلس به قانون سرشماری عمومی رای داد. دفترکل آمار و ثبت احوال تصمیم گرفت از سرشماری در شهرها آغاز کند. از ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰، ۳۵ شهر بعضاً سرشماری شدند (Pakdaman, 1965). به این ترتیب به خوبی دیده می شود که سازماندهندگان برای انجام سرشماری همزمان، حتی وقتی تنها به جمعیت شهری هم بسنده شده بود، با مشکلات عظیمی مواجه بودند. این امرگواه آن است که در این دوره، هنوز دستگاه اداری متمرکزی که بتواند عملیات سازمان های منطقه ای موجود را هماهنگ سازد، وجود نداشت. به سخن دیگر، سازمان اداری مدرن و نوینی که رضا شاه مستقر کرده بود، شاید از لحاظ ظاهر به نوع غربی نزدیک بود ولی در واقعیت هنوز قادر نبود که افراد و اشیاء و یا حتی ثروت کشور، که شاخص های ضروری مهم برای عملکرد یک دولت مدرن است، را شمارش کند. علاوه بر این، هدف دولت برای گرد آوری داده های آماری به ویژه شناسایی افراد سالم و تندرست در سنینی بود که دو سال عمر خود را در ارتش بگذرانند - ارتش که خود به عنوان یک نهاد و سازمان هنوز برای مردم ایران غیر ملموس بود. و این هدف، در مقایسه با کشورهای غربی که از قرن نوزدهم، از طریق عملیات سرشماری در صدد شناخت جامعه های خود و معرفی آن به خودشان بودند، بسیار محدود به نظر می رسید.

از طرف دیگر، در میان ملتی که هنوز کاملاً شکل نگرفته، هدف رضا شاه دست کم بدبینی مردم، اگر نگوئیم خصومت، آن‌ها را برانگیخت. ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) معروف رضا شاه، با توجه به شرایط سیاسی که در آن قدرت را بدست گرفت، در حد وحدت سیاسی متوقف شد. میل و آرزوی شدید او برای ایجاد یک ارتش منظم، به ویژه با اراده او برای سرکوب نیروهای محلی و سرکش به منظور وحدت بخشیدن به قدرت و متمرکز ساختن آن، توضیح داده می‌شود. رضا شاه با روش مستبدانه و خشن به اهداف خود نائل شد و قدرت مطلقه خود را علیرغم قانون اساسی و مجلس شورای ملی که میراث انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ به شمار می‌رفت، تحمیل نمود. با متمرکز کردن قدرت، پادشاه جدید، قطعاً آن را مدرن ساخت ولی به تشکیل دولت - ملت و پذیرش مسئولیت‌هایی که ذاتی چنین الگویی است، توفیق نیافت.

نو سرشماری نخستین کشور در زمان محمد رضا شاه

در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱)، اشغال نظامی کشور توسط متفقین و تبعید رضا شاه، به دومین اقدام برای تولید آمار پایان داد. بایستی منتظر پایان جنگ و اجرای اولین برنامه هفت ساله توسعه (۱۳۲۸-۱۳۳۴)، که متخصصان آمریکایی طرح‌ریزی کرده بودند، می‌شدیم تا ضرورت تولید آمارهای جمعیت‌شناختی و اقتصادی - اجتماعی آشکار گردد. بار دیگر، نبود دستگاه اداری و کارکنان با صلاحیت و نیز فقدان داده‌های اولیه، اجرای اولین برنامه توسعه را غیرقابل تحقق ساخت و به ایجاد «سازمان همکاری برای آمار عمومی»، با کمک مالی و فنی آمریکایی‌ها، در ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) منتهی گردید.

پس از کودتای ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به پشتیبانی آمریکایی‌ها و کمک به محمد رضا شاه برای تسخیر مجدد قدرت، دولت سلطنتی منطق توسعه، مطابق الگویی که متخصصان آمریکایی طرح‌ریزی کرده بودند، را پذیرفت و از مجلس خواست تا قانون مربوط به سرشماری‌های ده ساله را تصویب کند.

بلافاصله بعد از آن، معاونت سرشماری اداره آمار و ثبت احوال، به سازمان همکاری برای آمار عمومی پیوست تا نخستین سازمان مسئول ویژه جمع‌آوری و تولید آمار در ایران را تشکیل دهند. سازمان همکاری برای آمار عمومی به سرعت امور تدارکاتی نخستین سرشماری را به عهده گرفت. دو سال بعد، در ۱۳۳۴ (۱۹۵۵)، این سازمان به وزارت کشور ملحق گردید و نام اداره مرکزی آمار عمومی را به خود گرفت و بالاخره برای انجام نخستین سرشماری عمومی نفوس و مسکن که برای آبان ۱۳۳۵ (۱۹۵۵) پیش‌بینی شده بود، آماده گردید. هیاتی مرکب از ۲۷۰۰۰ مامور سرشماری، شامل معلمان، شاگردان دبیرستان‌ها و کارکنان اداره ثبت احوال، که بعضی‌شان حتی تصدیق تحصیلات ابتدایی نیز نداشتند (Amani, 1994)، بر پا گردید. در این عملیات که ۱۵ روز طول کشید، ۱۱۳ بازبین شرکت جستند.

بررسی وضع جمعیت و وضعیت اقتصادی و اجتماعی روستاها هدف دوگانه این سرشماری را تشکیل می‌داد (Pakdaman, 1965). به این ترتیب، نخستین قسمت پرسشنامه خانوار، شامل پرسش‌های جمعیتی، پرسش‌هایی در ارتباط با مسکن و یا صنایع دستی خانگی می‌شد، حال آنکه قسمت دوم به فعالیت کشاورزی اختصاص داده شده بود و پرسش‌های متعددی را در مورد، دامداری انواع حیوانات، اراضی تحت مالکیت (اراضی قابل کشت و زرع، اراضی آیشی، باغات، مراتع و یا اراضی غیر قابل کشت) و این که آیا خانوار طی یکسال پیش از سرشماری، قطعه زمینی را کشت کرده (زمین خود یا زمین دیگری)، مطرح می‌کرد. سازمان دهندگان سرشماری، در صدد بودند در مورد روستاها و مناطق روستائی هر چه بیشتر اطلاعات جمع‌آوری کنند به نحوی که هر مامور سرشماری، می‌بایستی به علاوه

پرسشنامه ای را برای هر روستا پر می کرد تا اطلاعات مربوط به وضعیت جغرافیایی، تشکیل شورای ده، وجود حمام های عمومی، تعداد مساجد، تعداد دستگاه های رادیو، اشکال مالکیت، چشمه های آب، وسایل آبیاری، محصولات شکار و کشاورزی، موسسات آموزشی و بهداشتی و غیره گرد آوری شوند (Pakdaman, 1965).

اولین سرشماری عمومی نفوس و مسکن در حقیقت شامل دو سرشماری می شد: جمعیت شناختی و کشاورزی. طرح پرسش هایی با مضامین مختلف، که به خوبی روشن می کند که در این دو عرصه آماری وجود نداشت، نه تنها جمع آوری داده ها را بسیار دشوار ساخت، بلکه پردازش آن ها را نیز مشکل نمود. مضافاً این که، این سرشماری نخستین تجربه برای ماموران سرشماری و کارکنان فنی آن بود. از سوی دیگر مردم نیز به این نوع عملیات عادت نداشته و آن را در رابطه با اخذ مالیات و یا سرپانزگیری تعبیر می کردند و با دادن اطلاعات اشتباه، نسبت به آن واکنش منفی نشان دادند (Pakdaman, 1965, Firoozi, 1970). استخراج اطلاعات پرسشنامه ها، که شامل اشتباهات آشکار بودند، تنها در 1342 (1953) به پایان رسید²⁰³، یعنی هنگامی که دولت سومین برنامه توسعه خود را (۱۳۴۱-۱۳۴۷) به اجرا گذاشته بود.

با توجه به این معضلات، بویژه تاخیر قابل ملاحظه در بررسی داده ها، نتایج اولین سرشماری عملاً مورد استفاده دولت قرار نگرفت و ناگزیر شد به نتایج مطالعات موضعی مانند دو سرشماری جمعیت که از طریق نمونه گیری در ۱۳۳۸ (1959) و ۱۳۴۲ (1963) صورت گرفت و یا سرشماری کشاورزی و سرشماری صنعتی در ۱۳۳۹ (Amani, 1994) متوسل شود، تا پایه ای آماری درست کند، که برنامه های مدیریت را بر آن استوار سازد. بنابراین، تا آغاز سال های دهه ۱۳۴۰ (1960)، دولت فاقد دستگاه اداری با صلاحیت برای اجرای عملیات گسترده ای، نظیر سرشماری جمعیت بود، در نتیجه در وضعیتی قرار نداشت که آماری جمعیت شناختی تولید کند تا توصیفی همگون از جامعه ای را که بر آن حکومت می کند ممکن سازد.

در عوض تجربه حاصله از این سرشماری برای اداره جدید التاسیس مرکز آمار عمومی که هنوز در حالت نطفه ای قرار داشت، بسیار مفید بود. در ۱۳۴۴ (1965)، به منظور هماهنگی بهتر این فعالیت ها با ارگان برنامه ریزی و توسعه، اداره مزبور از وزارت کشور جدا شده و به « سازمان برنامه و بودجه » پیوست و نام خود را به این مناسبت به « مرکز آمار ایران » تغییر داد.

نخستین اشتغال فکری این مرکز عبارت بود از برگزاری دومین سرشماری نفوس و مسکن، که در آبان ۱۳۴۵ (1966) صورت گرفت. عملیات میدانی، که در آن نزدیک به ۱۳۰۰۰ مامور سرشماری شرکت جستند، ۲۰ روز طول کشید. با درس گرفتن از اشتباهات صورت گرفته در تدوین پرسشنامه ۱۳۳۵، پرسشنامه سرشماری ۱۳۴۵ به کمک تخصصان سازمان ملل به شکل استاندارد، یعنی به شکل قاعده رایج که تنها شامل پرسش های مربوط به وضعیت جمعیت و مسکن می گردید، تدوین شد. با بهره مندی از آخرین فنون و با صلاحیت متخصصان بین المللی، برگزارکنندگان سرشماری انتظار داشتند که این سرشماری در شرایطی بهتر از سرشماری پیشین اجرا شود. ولی از همان روز سوم، با کشف دهکده وقریه های جدیدی که روی نقشه های مرکز آمار ایران نشانه ای از آنان نبود (Mahbubi Ardakani, 1978)، جمع آوری داده ها دچار اختلال گردید. ماموران سرشماری طی روزهای بعد، صد ها دهکده و آبادی بی نشانه، هم در مناطق کوهستانی و هم در دشت ها یا مناطق کویری، کشف کردند (Mahbubi Ardakani, 1978). هر چند که مرکز آمار ایران، کوشید که این اشتباهات را با عکس العمل کم و بیش فوری و حتی با تخصیص جایزه برای کشف هر دهکده محدود

²⁰³ نتایج مقدماتی این سرشماری در 1339 (1960) منتشر شد.

سازد، با این حال این اکتشافات نه تنها کیفیت و جامعیت سرشماری ۱۳۴۵، بلکه نتایج سرشماری ۱۳۳۵ را نیز مورد تردید قرار داد.

کشف این دهکده ها نشان واقعیت معنی دار دیگری بود: بی مایگی شگفت آور شناخت دولت از سرزمینی که بر آن حکومت می کرد. این امر گواه کار کرد ناقص اداری و بی لیاقتی فرمانداران و استاندارانی بود که در راس استان ها و فرمانداری ها از وجود شمار زیادی از آبادی و دهکده که در حوزه مسئولیتشان بود خبر نداشتند. و بالاخره نشان می داد که مسئولان سیاسی رفتاری تبعیض آمیز و یا دست کم سهل انگار نسبت به بخش روستایی داشتند. حال آنکه نخستین الزام دولت مدرن عبارت از شناخت جامع و بینش یکسان از سرزمینی است که بر آن حکومت می کند؛ که بدون آن نمی تواند ادعای اداره آن سرزمین را بطور منسجم داشته باشد. به این ترتیب به نظر می رسد که دولت محمد رضا شاه از چنین الزامی غفلت کرده و دستگاه اداری وی هنوز از بلوغ، نفوذ و تسلط و کارآیی الگوی های غربی مورد پذیرش وی، عقب بود.

آشکار است که اجرای بهینه عملیاتی پیچیده، همچون سرشماری نفوس در سطح ملی، ابتدا مستلزم کارندارکاتی دقیق شناسایی تمامی مکان های موجود در سرزمین مورد نظر، توسط مقامات صلاحیت دار محلی است. سپس، مقام هماهنگ کننده باید این اطلاعات را به اطلاعاتی که در اختیار دارد اضافه کرده، برنامه کلی مراحل جمع آوری داده ها را تدوین کند. نبودن جدیت در کارندارکاتی انجام شده در ۱۳۴۵، که تمام روند کار را به خطا آلوده ساخته و عاقبت تکیه زدن و استفاده از نتایج این سرشماری را نهدی کرد، مثال بارزی است از کارکرد نادرست دستگاه اداری که ظرفیت های واقعی آن هنوز در حد توقعات و بلند پروازی های آن نبود.

در عوض، روش های آمایش و پردازش داده ها که متخصصان بین المللی، خصوصاً آمریکایی، در اختیار مرکز آمار ایران قرار داده بودند، استخراج کم و بیش سریع پرسشنامه ها و انتشار نتایج کلی را در ماه اسفند ۱۳۴۶ (1968)، ممکن ساخت. مرکز آمار ایران، بلافاصله در همان سال، به آمارگیری جمعیت از طریق نمونه گیری دست زد، که این خود نشانی از تردید های آن مرکز نسبت به نتایج سرشماری ای است که خود انجام داده بود، و همچنین چهار آمارگیری درباره « نیروی کار » با همکاری و مشارکت وزارت کار و امور اجتماعی در ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ به عمل آورد و بالاخره درباره خصوصیات جمعیت شهری و روستایی در ۱۳۵۰ (1971) به یک آمارگیری دست زد که نتایج همه آنها برای استفاده داخلی در ادارات باقی ماند.

هدف دولت ایران در تولید آمار جمعیت شناختی در نهایت هنوز بسیار محدود بود. این آمارها بسادگی می بایست برای تولید چندین شاخص مورد استفاده قرار گیرد که دولت برای مدیریت کشور به آن ها نیاز داشت.

اهداف محدود آمارگیری های جمعیتی

توجه انحصاری قدرت به پویایی جمعیت، بازتابی از توجه سازمان ها و متخصصان بین المللی وقت است که درصدد پیشبرد برنامه های تنظیم خانواده بودند، که کار بست آن ها به عنوان بهترین وسیله کنترل رشد جمعیت در کشور های درحال توسعه معرفی شده بود. از آنجا که آمارهای موجود در ایران، امکان ارزیابی سطح باروری و مرگ و میر را نمی داد، متخصصان بین المللی با پیشنهاد کمک به دولت، جداً توصیه کردند که آمارگیری های ویژه ای در سطح نسبتاً وسیع به عمل آورد. اولین بررسی، به ترتیب تاریخ و بخصوص از نظر اهمیت، آمارگیری های مربوط به باروری زنان

همسر دار²⁰⁴ در چهار منطقه روستایی و در شهر تهران بود که به وسیله موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی با همکاری و مشارکت یک متخصص سازمان ملل در ۱۳۴۳-۱۳۴۴ انجام گرفت. نتایج این آمارگیری ها به زبان فرانسه انتشار یافت (Chasteland & al., 1968). این آمارگیری ها برای محفل نسبتاً بسته پژوهش گران و اساتید دانشگاهها و به ویژه سازمان های بین المللی تهیه شده بود که توانستند برای تشکیل اولین پایه بررسی و مطالعه باروری و مرگ و میر در ایران مورد استفاده قرار دهند.

در ۱۳۵۰ (1971)، بنا به توصیه سازمان ملل برای اندازه گیری رشد جمعیت، فکریک آمارگیری که معرف کل کشور باشد، قوت گرفت. به این منظور، دولت ایران و سازمان ملل متحد طرح مشترکی تدوین کرده و مسئولیت اجرایی آن را به مرکز آمار ایران سپردند که می بایستی از کمک متخصصان سازمان ملل نیز بهره مند می شد. این آمارگیری که با مراجعه مکرر و پیگیری جدی همراه بود و قبلاً در فصل اول بخش دوم آنرا معرفی کردیم، بر روی یک جامعه آماری که شامل کمی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر را در دو منطقه شهری و روستایی در بر می گرفت، در ۱۳۵۲ (1973) آغاز شد و در ۱۳۵۵ (1976) به پایان رسید²⁰⁵. نتایج این آمارگیری، در سه نوبت، بر حسب سال بررسی، انتشار یافت و آخرین آن که در ۱۳۵۷ منتشر شده، گزارشی ترکیبی به شماری رفت. انتشار نتایج آن به دو زبان انگلیسی و فارسی نیز محدود بود و فقط در دسترس جماعت کوچکی از متخصصان ایرانی و بین المللی قرار گرفت. متخصصان بین المللی از نتایج مزبور برای تدوین جدول مرگ و میر و چشم اندازهای آینده استفاده کردند ولی متخصصان ایرانی، به دلیل جنبش انقلابی که در 1357 آغاز شده بود نتوانستند بلافاصله از آن ها استفاده کنند و تنها در دهه ۱۳۶۰ (1980) بود که شروع به بهره گیری و استفاده از نتایج این نمونه گیری کردند.

سرشماری ۱۳۵۵

پایان این آمارگیری با آغاز سومین سرشماری عمومی نفوس و مسکن مصادف شد. مرکز آمار ایران، که این بار از تجربه بیشتری برخوردار بود، پرسشنامه ای تهیه کرد که به مسئله مهاجرت نیز می پرداخت و در آن آخرین طبقه بندی بین المللی فعالیت اقتصادی نیز منظور شده بود. این سرشماری با شرکت ۳۰۰۰۰ مامور آمارگیری در آذر ماه ۱۳۵۵ (نوامبر 1976) در مدت ۲۰ روز انجام گرفت. در ۱۳۵۶-۱۳۵۷، مرکز آمار ایران، نتایج مقدماتی ای، بازم برای استفاده داخلی ادارات، بر اساس یک نمونه یک بیستمی (۱/۲۰) از نتایج هر یک از ۲۳ استان، شهر تهران و مجموع کشور انتشار داد. ولی قطع منظم برق، استخراج جامع پرسشنامه ها را کند ساخت و انتشار نتایج به جهت اعتصابات ایام انقلاب، تنها پس از انقلاب در دیماه ۱۳۶۰ (ژانویه 1981) میسر گردید.

بنابراین دولت سلطنتی، در نهایت فرصت نکرد از ثمرات این کوشش ها بهره مند شود. در زمان انتشار نتایج مقدماتی سرشماری ۱۳۵۵، دیگر جدایی بین جامعه و قدرت سیاسی آشکار شده بود. حتی اگر فرض کنیم که این بار دولت محمد رضا شاه سر آن داشت که از ورای این آمار، جامعه ایران را بشناسد، جامعه هرگونه نمایندگی دولت از سوی خود را انکار کرده بود.

²⁰⁴ عناوین دقیق این آمارگیری ها عبارتند از: «بررسی نمونه گیری درباره باروری در چهار منطقه روستایی ایران ۱۳۴۳-۱۳۴۴» و «بررسی نمونه گیری درباره باروری در تهران، ۱۳۴۴»، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.

²⁰⁵ عنوان بررسی عبارت بود از «اندازه گیری رشد جمعیت ایران»، معروف به طرح "ارج".

بدون تردید مرکز آمار ایران، به برکت پیشرفت در تولید آمار با همکاری نزدیک و منظم سازمان های بین المللی، تجربه ای سودمند کسب کرده بود و سرشماری ها را به بر حسب آخرین روش هایی که در کشورهای غربی اجرا می شد تهیه و تنظیم نموده، پرسشنامه ها را بر اساس الگوهای قبلا تجربه شده تدوین کرده بود. ولی شکست نسبی این عملیات ناشی از عدم تناسب آن ها با طرح سیاسی ای بود که قاعدتا می بایست اساس و بنیاد آن به شمار رود. در واقع همانطور که گفته شد، در دموکراسی های غربی سرشماری ها، نشانه آرمان برابری ساکنانی هستند که در یک سرزمین گرد آمده اند، امری که قدرت سلطنتی در ایران قادر نبود آنرا از آن خود سازد. مرکز آمار ایران، بدون شک خود را با قواعد بین المللی سازگار ساخته بود و تمام مقررات را در تدوین و تعریف پرسشنامه ها برای سرشماری تمامی ساکنان بدون استثناء رعایت می کرد، ولی سفارش دهنده سرشماری، یعنی دولت، در نهایت آمادگی نداشت که از حدّ حداقل لازم برای اداره کردن و کنترل فراتر رود. هنگامی یک قدرت سیاسی با منطق تخصم و تضاد بین خود و جامعه عملی می کند، برای آن پویایی ای که جامعه را در می نوردد فاقد اهمیت است، و تنها به آن نیاز دارد که به طور یک طرفه، جهت و سمت گیری ایش را تعریف کرده و از سازمان اداری وسیله ارتباطی یا رله بسازد. بدین ترتیب، به نظر می رسد که سرشماری ها به ویژه به منظور گرد آوری اطلاعاتی بوده که سازمان اداری کشور به طور معمول قادر به تولید آن ها نبوده است. عدم انتشار نتایج، به نوعی گواه آن نیز هست که سلطنت پهلوی که جذب یک شکل و شق استبدادی و مطلق گرای خلاف جریان تاریخ شده بود، هیچ گشایشی بسوی جامعه نداشت است.

۲.- رژیم سیاسی جدید، آمارهای نوین

تولید آمارهای مفید برای جامعه

انقلاب ۱۳۵۷ با استقرار پیوند نزدیکی بین جامعه و دولت - که خود نقطه عطفی را در تاریخ ایران تشکیل می دهد -، منجر به به تعریف بلند پروازی های جدیدی در تولید و استفاده از آمار شد. در واقع از همان بدو پیروزی انقلاب، اراده ای وی برای تولید آمار مفید برای جامعه پدید آمد که با الزامات جنگ تقویت شد. برای این کار، دولت اسلامی، که از نظر بین المللی منزوی شده بود، بایستی تنها به کادرهای ایرانی ای که اغلب در سازمان های بین المللی و در دانشگاه های غربی تعلیم دیده و در خدمت سازمان اداری جدید باقی مانده بودند، اکتفا کند. طی نخستین سال های انقلاب، هم مرکز آمار ایران و هم نهادهای جدید انقلابی به آمارگیری های گوناگون و جمع آوری داده ها مشغول شدند.

ابتدا، مرکز آمار ایران توانست، فعالیت های خود را با پیگیری قابل تحسینی دنبال کند و ضمن تدارک انتشار نتایج سرشماری ۱۳۵۵ (۱۹۷۶)، به یک آمارگیری در مورد بیکاری در شهر تهران، طی تابستان²⁰⁶ ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) دست زد. این آمارگیری، طی پائیز ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، با آمارگیری دیگری درباره خصوصیات جمعیتی و اجتماعی - اقتصادی هر ناحیه پایتخت دنبال شد تا برای هر یک از این نواحی خدمات لازم پیش بینی شود. بین سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۳، در

²⁰⁶ چند سالی بود که بیکاری تمام اقشار اجتماعی رادریز گرفته بود. با توجه به اهمیت این پدیده، مرکز آمار ایران تصمیم گرفت برای بررسی بهتر آن، این آمارگیری را انجام دهد. از آنجا که در ۱۳۵۸، اجرای آمارگیری در کل کشور امکان پذیر نبود، مرکز آمار ایران، آن را به شهر تهران محدود ساخت.

۸ شهر دیگر، که از آن میان ۶ شهر در نواحی حاشیه ای²⁰⁷ کشور قرار داشتند، همین آمارگیری برای بهبود وضعیت شهرنشینی آن ها به اجرا درآمد (Anonyme, 1989b).

مهاجرت نزدیک به یک میلیون نفر ساکنان مناطق جنگ زده، از همان بدو شروع مخاصمات، سرشماری ویژه ای را به مرکز آمار ایران تحمیل کرد تا « بنیاد امور مهاجران جنگ تحمیلی » بتواند به سرعت خود را سازمان دهی کرده، به امور جنگ زدگان رسیدگی نماید. در سال ۱۳۶۰ (1981)، مرکز آمار ایران از طریق عملیاتی که ترکیبی از ثبت احوال و سرشماری بود موفق شد تمام اطلاعات لازم مربوط به این مهاجران را گرد آوری کند.

ستاد بسیج اقتصادی که پس از بروز جنگ ایجاد شده بود و مسئولیت تدارک اجناس مورد نیاز اولیه و توزیع آن ها را به قیمت های نازل به عهده داشت، به سرشماری جمعیت پرداخت. برای این کار، اتکاء به شوراهای اسلامی محله ها را که مقرشان در مساجد بود، انتخاب کرد²⁰⁸. این شوراها که ساکنان محله های خود را می شناختند، می توانستند نظارت بهتری بر اطلاعات گرد آوری شده داشته، به این ترتیب جمع آوری جامع داده ها را بعهده گیرند. به این ترتیب، یک فرم پرسشنامه ساده، به نام « پرسشنامه خانواده »، شامل پرسش هایی درباره ی شناسنامه سرپرست خانواده و اعضای آن، توزیع گردید. خانواده ها پس از پر کردن این فرم، می بایستی آن را به شورای اسلامی محل در مسجد می سپردند تا در مقابل دفترچه ای تحویل بگیرند که در آن اطلاعات گردآوری شده، منعکس شده بود و بدین وسیله باب استفاده از حقوق ضروری برای حفظ سطح حداقل زندگی گشوده می شد²⁰⁹. به این ترتیب، گردآوری این اطلاعات توسط ستاد بسیج اقتصادی، تعداد ساکنان ایران را در پایان ۱۳۵۹ (1980) بر دستگاه اداری آشکار ساخت.

بالاخره، سازمان جهاد سازندگی، همانطور که دیدیم، از همان نخستین ماه های تشکیل خود (خرداد ۱۳۵۸)، به سرشماری اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی روستاها پرداخت. نتایج این سرشماری که در ۴۸ جلد در ۱۳۶۰-۱۳۶۱ (1981-1982) انتشار یافت، بویژه مورد استفاده این سازمان برای تدارک برنامه های مربوط به توسعه مناطق روستایی قرار گرفت.

تمامی این عملیات که در طی سه سال اول پس از انقلاب صورت گرفت و هدف آن ها مستقیماً به مشکلات روزمره مردم مربوط می شد، دید آنان نسبت به آمار عمومی را به طور ریشه ای تغییر داد. مضافاً این که آمارگیری های مزبور به سرعت به نتایجی مشخص و ملموس، نظیر سازمان دهی توزیع فرآورده های مورد نیاز اولیه، به عهده گرفتن امور مهاجران جنگ، اجرای طرح های متعدد ساختمانی و همچنین انتشار قسمت اعظم نتایج این آمارگیری ها و سرشماری ها منجر گردید. این وضعیت بی سابقه، که هنوز تحت تأثیر افکار انقلابی پر جنب و جوش بود که در آن برای اولین بار، یک همسویی در علاقه و توجه دولت و جامعه برای آمار مشاهده می شد، منجر به افزایش و بسط انتظارات و توقعات از آمار شده که برای آن عملکرد جدیدی تعریف می کرد، به این مفهوم: بازنمایی کردن جامعه و از آنجا بازنمایی کردن دولت.

²⁰⁷ از جمله این شهرها، سه شهر در استان آذربایجان غربی، دو شهر در استان هرمزگان و بالاخره یک شهر در استان کهگیلویه قرار داشت.

²⁰⁸ طی روزهای انقلابی، مسجد محله به مثابه پایگاهی برای گردهمایی و سازماندهی تظاهرات اعتراضی مورد استفاده قرار گرفت. همچنین در مساجد بود که « کمیته های استقبال از امام خمینی » ایجاد شدند. شوراهای اسلامی محله نیز که پس از انقلاب برای پرداختن به مسائل مختلف روزمره ساکنان تشکیل شده بودند، در مساجد تشکیل جلسه می دادند. به این ترتیب طی چند سال، این محل که مختص اجرای مراسم و آئین مذهبی بود، برای فعالیت های سکولار و غیرمذهبی مورد استفاده قرار گرفت.

²⁰⁹ خانواده ها می توانستند به نسبت تعداد اعضای خویش سهمیه هایی از اجناس و مایحتاج اولیه را که به تناوب توسط مساجد توزیع می شدند، مساجدی که در محله ها نماینده دفتر بسیج اقتصادی بودند، دریافت دارند.

نخستین سرشماری های نفوس و مسکن در جمهوری اسلامی

اراده استوار دولت دائر بر نشان دادن ظرفیت خود، به خصوص در وضعیت انزوای کشور، به همراه عزیمت بخشی از کادرهای مخالف جمهوری اسلامی و همچنین مشکلات مربوط به جنگ و ورود انبوه مهاجران، مرکز آمار ایران را ناگزیر ساخت که از همان ابتدای سه ماهه دوم²¹⁰ ۱۳۶۱ (۱۹۸۲)، سرشماری ۱۳۶۵ را تدارک ببیند. از این رو، مرکز آمار ایران یک پرسشنامه جدید با توجه به تغییرات پدید آمده در کشور و نیازهای دولت تدوین کرد تا در چند استان و منطقه نمونه مورد آزمایش قرار دهد. بعد از حک و اصلاح پرسشنامه قطعی و تدابیری که باید در هنگام سرشماری اتخاذ گردد، چهارمین سرشماری عمومی نفوس و مسکن (اولین سرشماری جمهوری اسلامی) طی ۱۵ روز، در مهرماه ۱۳۶۵ (اکتبر ۱۹۸۶)، یعنی در زمان جنگ ایران و عراق به انجام رسید.

پرسشنامه این سرشماری، پرسش های جدیدی، به خصوص در رابطه با مهاجرت، ملیت و تابعیت برای خارجیان، معلولیت و همچنین شناخت زبان فارسی و بالآخره، باروری و مرگ و میر را در بر میگرفت تا بر اساس آن توصیفی تا حد امکان نزدیک به واقعیت از جامعه ایران ممکن شود. برای نخستین بار، در عملیاتی گسترده، پرسش هایی مربوط به تعداد فرزندان زنده به دنیا آمده، تعداد فرزندان زنده مانده و همچنین فرزندان زنده به دنیا آمده طی دوازده ماه پیش از سرشماری در پرسشنامه سرشماری گنجانده شده بود. هدف این پرسش ها ارزیابی باروری و مرگ و میر کودکان و خردسالان بود و علاوه بر این می توانستند زنان را نسبت به باروری و مرگ و میر فرزندان حساس کنند.

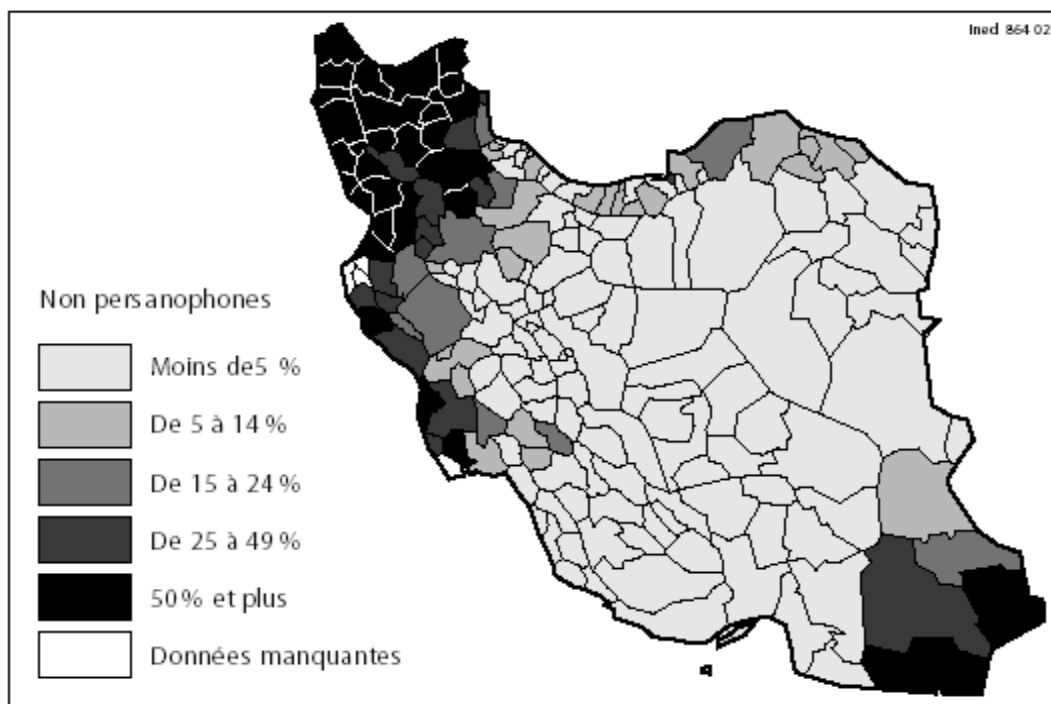
ولی پرسش مربوط به آشنایی به زبان فارسی بدون شک پرمعنی ترین پرسش ها بود. از آنجا که زبان فارسی تنها زبان الزامی آموزشی در مدارس بود، پاسخ به این پرسش، با اختلاف ناچیزی، با پاسخ به پرسش مربوط به سواد آموزی مطابقت پیدا می کند. پس این پرسش در اینجا نکته ای به درجه اعلا سیاسی است. با این پرسش، دولت وجود گروه های غیرفارس زبان که در مناطق حاشیه ای مستقر بودند (نقشه ۱)²¹¹ و تا این زمان کاملا نا دیده گرفته شده بودند، را به رسمیت می شناخت²¹².

²¹⁰ مرکز آمار ایران تدارک سرشماری ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) را درست یک سال قبل از سرشماری آغاز کرد.

²¹¹ تدقیق این نکته مهم است که نقشه مزبور تنها توزیع جغرافیایی غیرفارس زبانان را در سرزمین ایران عرضه می کند. بنا براین، این درصدها، حاکی از سهم هریک از آن ها در کل جمعیت ایران نمی باشد چرا که غیر فارس زبانان با سواد، منطقا به پرسش « آیا به زبان فارسی آشنایی دارید؟ » پاسخ مثبت داده اند.

²¹² از قرن دهم به بعد، تنها دو سلسله فارس زبان بر ایران سلطنت کرده اند: سلسله زندیه (۱۱۲۹-۱۱۵۸، ۱۷۵۸-۱۷۷۹ میلادی) و سلسله پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷، ۱۹۲۵-۱۹۷۹ میلادی). این سلسله آخری که قدرت خود را در ایران داخلی که اکثرا فارس زبان هستند گسترش داده بود، بسیار از گروه های قومی غیرفارس زبان، نیروهای گریز از مرکز که از پایان قرن نوزدهم با قدرت مرکزی مقابله می کردند، هراس داشت. پس از سرکوب سخت این گروه ها به بهانه حفظ « تمامیت ملی »، سلسله پهلوی به کلی موجودیت این مردمان را انکار کرد، حال آن که، آنها گروه های قومی متعدد با هویت اجتماعی و فرهنگی مختلف را تشکیل می دادند. مسلم است که این نفی، متقابل بود، زیرا، غیر فارس زبانان که از حق محروم و تحقیر شده بودند، به نوبه خود هیچگونه مشروعیتی برای دولت سلطنتی باز نمی شناختند.

نقشه شماره ۱- توزیع غیرفارس زبانان بر حسب شهرستان (۱۳۶۵)



عنوان مقایس ها، غیرفارس زبانان: کمتر از ۵٪؛ از ۵٪ تا ۱۴٪؛ از ۱۵٪ تا ۲۴٪؛ از ۲۵ تا ۴۹٪؛ ۵۰٪ و بیشتر؛ فاقد داده

مسلمان، این بازشناسی رسمی، آشکارا در مواد ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی²¹³ جمهوری اسلامی بیان شده است. ولی دولت با طرح آن در سرشماری، ضمن تایید رسمی موضع خود نسبت به این مردمان، درصدد بود تا متقابلا احساس تعلق به یک موجودیت ملی را در نزد آن ها بیدار نماید. مضافا این که، طی سال های پس از انقلاب، دولت اسلامی به شدت مخالفان مسلح را که به ویژه توسط گروه های سیاسی چپ²¹⁴ برانگیخته شده بودند، در ترکمن صحرا، نزد اعراب خوزستان و به خصوص در کردستان سرکوب کرده بود. با این که شرایط جدید برخاسته از انقلاب، مردم را به یکدیگر نزدیک کرده و به رسمیت شناختن متقابل مردم و دولت را برانگیخته بود، و این امر خود به خاموش کردن کم و بیش سریع شورش های مزبور²¹⁵، مگر در کردستان انجامید²¹⁶، این مشکلات، علیرغم وعده های قانون اساسی جدید، برای مدتی موجب تردید در حسن نیت جمهوری اسلامی در قبال گروه های قومی مستقر در مناطق مختلف سرزمین ایران شد. دولت اسلامی در این احوال، سریعا اقدامات مختلفی کرد تا این دوره ناگوار که مردمان غیر فارس زبان را عمیقا متأثر کرده بود، پاک کرده

²¹³ ماده 15: «[...] استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است». ماده ۱۹: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این ها سبب امتیاز نخواند بود.»

²¹⁴ تحریکات مبتنی بر این فکر بود که احساس تعلق گروه های قومی را به موجودیت اجتماعی و فرهنگی ویژه شان حدت بخشند تا خواست های استقلال طلبانه تدوین کرده و مبارزات مسلحانه ای را سازماندهی کنند که از ورائی آن ها گروه های چپ بتوانند با دولت اسلامی به مقابله برخیزند.

²¹⁵ شورش های مزبور در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) فقط چند ماه طول کشیدند.

²¹⁶ تنها کردها، که مبارزه آن ها برای استقلال به ادوار بسیار دور برمی گردد، از خود انگیزه درگیر شدن در جنگ با قدرت مرکزی را نشان دادند. دو حزب اصلی سیاسی کردها، یکی استقلال طلب و دیگری طرفدار خودمختاری، که گروه های سیاسی چپ به آن ها ملحق شده بودند، جداگانه خود را سازماندهی کرده تا جنگ را آغاز کنند. این جنگ که با شدت هر چه تمامتر صورت گرفت، عملا ۶ سال به طول انجامید (۱۳۵۷-۱۳۶۳، ۱۹۷۹-۱۹۸۴ میلادی) و طی زمستان ۱۳۶۳، نه تنها به جهت فشارهای نظامی دولت اسلامی بلکه همچنین به جهت فرسودگی مردم کرد که دیگر این جنگ را از آن خود احساس نمی کردند، متوقف گردید (Hourcade, 1988).

ومشروعیت نمایندگی ای که ظاهراً این مردمان در بدو انقلاب به آن اعطا کرده بودند را باز یابد. طرح پرسش در مورد شناخت زبان فارسی و نه درباره زبان مادری، انتخابی بود که مزیتی دوگانه داشت، از یک سو توجه دولت اسلامی را به غیر فارس زبانان نشان می داد، و از سوی دیگر، به هیچ یک از این گروه ها امکان نمی داد که تعداد خود را بشمارند، امری که می توانست ظهور نیروهای گریزاز مرکز را تسهیل کند.

مرکز آمار ایران، همواره با همان اراده و کارآئی که به مرور زمان کسب کرده بود، در فرصتی نسبتاً کوتاه (در ۱۳۶۷)، نتایج این سرشماری را، هم برای کل کشور و هم برای هر استان انتشار داد و به صورتی گسترده توزیع نمود. این نتایج، تغییرات مهمی که از سال ۱۳۵۵ در جامعه ایران پدید آمده بودند را آشکار ساختند، تغییراتی که روزنامه ها وسیعاً مورد تفسیر قرار دادند و مردمی که به نحو کم و بیش وسیعی با سواد شده بودند هرچه بیشتر آنها را می خواندند. این آمار، که به این ترتیب وارد حوزه عمومی گردید، برای نخستین بار از چهارچوب محدودی که تا آن موقع رژیم سلطنتی به آن ها اختصاص داده بود، فراتر رفته و به جامعه امکان آن را داد که خود را بشناسد. با این اقدامات جدید، سرشماری ۱۳۶۵، هم از نظر طرح پرسش ها، هم از نظر انتشار نتایج، بطور قطعی خود را از سرشماری های قبلی متمایز می سازد.

سرشماری عشایر کوچنده در ۱۳۶۶: پایان یک اسطوره در ایران

عشایر کوچنده در حافظه جمعی ایرانیان جایی تقریباً اسطوره ای اشغال می کردند. و این، از یکسو، به دلیل نقش مؤثر آنان در صحنه سیاسی پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، و از سوی دیگر، به جهت مقاومت در مقابل سرکوب خونین پهلوی ها علیه آنان بود.

در واقع، قدرت مرکزی، غالباً از عشایر، که به مهارت در سوارکاری و جنگاوری شهره بودند، می خواست که برای شرکت در عملیات نظامی تعرضی یا تدافعی پادشاهان، خود را بصورت ارتش سازمان دهند. به نظر می رسد که اهمیت نظامی آن ها، دلیل اصلی ای باشد که در آغاز قرن هجدهم، در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی (۱۰۷۳-۱۱۰۱ برابر با ۱۶۹۴-۱۷۲۲ میلادی)، تعداد آن ها بر حسب تعلق طایفه ای شان فهرست بندی شد (Safi Nejad, 1988). در ۱۱۸۲ (۱۸۰۳) زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار، همین سند برای ارزیابی جمعیت کوچنده به کار آمد.²¹⁷ این کوشش شاه قاجار با اراده وی در استفاده از عشایر، « با تائید روسای ایلات در مقامشان ضمن اعطای عناوین رسمی (ایلخانی، ایل بیگی) و واگذاری اراضی (خالصه، تیول) به آن ها »، در اداره استان ها و دفاع از سرزمین مرتبط بود (Digard & al., 1996). ابتکار فتحعلی شاه قاجار که از طرف جانشینانش دنبال شد، وسیعاً به توسعه قدرت روسای ایلات و هم زمان به رشد بلند پروازی های سیاسی آن ها کمک کرد (Digard & al., 1996). مضافاً این که در اوایل قرن بیستم، قدرت های خارجی در سازش با آن ها برضد حکومت مرکزی تردیدی به خود راه ندادند: روسیه در شمال با عشایر کوچنده شاهسون، انگلستان در جنوب با عشایر عرب خوزستان و بختیاری در کهگیلویه و بالاخره آلمان با ایل قشقایی در فارس (Digard & al., 1996)؛ به نحوی که ایلات و عشایر به نیرو های واقعی گریز از مرکزی تبدیل شدند که قادر بودند قدرت مرکزی را تهدید کنند.

²¹⁷ بنا بر این اسناد و مدارک، جمعیت عشایر کوچنده ۶.۶ میلیون نفر در آغاز قرن هجدهم و ۱.۷ میلیون نفر، در اوایل قرن نوزدهم (۱۱۸۳ هجری ش، ۱۸۰۴ میلادی) بوده است. باید فهمید که در این مدت، اشغال سرزمین ایران توسط سلسله افشاریه افغانستان، انهدام شهرها و جنگ های مکرر منجر به جابجایی جمعیت و حتی تغییر مرزهای کشور گردیده بودند (Safi Nejad, 1988).

وانگهی به همین دلیل بود که رضا شاه برای سرکوب آنان و تحمیل قدرت مرکزی، به مبارزه بی رحمانه ای برضد این ایلات دست زد. سیاست محمد رضا شاه نسبت به عشایر کوچنده به هیچ رو با سیاست پدرش تفاوت نداشت. اسکان اجباری عشایر کوچنده، توقیف و دستگیری سران آن ها، ضبط اموال ایشان، و درپاسخ، مقاومت سرسختانه آنان، از عشایر یک موضوع حقیقتاً افسانه ای ساخت.

پس از انقلاب، رهبران جدید آن ها را به مثابه قربانیان سیاست تبعیض آمیز پهلوی ها انگاشته و نسبت به آنان سیاستی متفاوت در پیش گرفتند. هیچ فرصتی را برای تمجید عشایر از دست ندادند، آیت الله خمینی حتی تا آنجا پیش رفت که از آن ها به عنوان «نخایر انقلاب» یاد می کرد. به این ترتیب، در اوضاع و احوال خاصی که در بالا تشریح شد، و با همان انگیزه شناخت تمامی عوامل ترکیبی جامعه ایران و به منظور تشکیل پایه آماری محکمی برای شناسایی نیروهای ضروری در بازسازی کشور، مرکز آمار ایران از همان سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) تصمیم گرفت عشایر کوچنده را سرشماری کند. تا آن هنگام، عشایر کوچنده که در زمان سرشماری های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ در محل اقامت موقت خود در مناطق روستایی حضور داشتند، جزء جمعیت محلی آن مناطق شمرده می شدند. همین طور، بخشی از عشایر کوچنده که در هنگام جمع آوری داده های طرح سرشماری کشاورزی ۱۳۵۲ (۱۹۷۳)، در محل اقامت موقت خود حضور داشتند، نیز سرشماری شده بودند.

در واقع، نخستین طرح مرکز آمار ایران برای سرشماری عشایر کوچنده در سال ۱۳۵۳ تحت عنوان «سرشماری کشاورزی خانوارهای غیرساکن» به عمل آمد، زیرا از واژه «عشایر» و «کوچنده» در آن زمان استفاده نمی شد. سرشماری در واقع فقط به عشایری توجه داشت که محل اقامت منظمی نداشتند و بنا براین کل عشایر را پوشش نمی داد. در حالی که هدف سرشماری ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)، با نام «سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده»، عبارت بود سرشماری کلیه عشایر کوچنده و به همین منظور ماموران سرشماری را به مناطق کوهستانی صعب العبور گسیل کردند تا آنها را ملاقات کرده، شمارش کنند. این عملیات بی نهایت پیچیده بود و همکاری و مشارکت پژوهشگران متعددی را در علوم اجتماعی، ایجاب می کرد. با توجه به کمبود اطلاعات مربوط به عشایر و جابجایی آن ها، مرکز آمار ایران، ابتدا در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) اقدام به نشانه گذاری و شناسایی عشایر کرد. پس از گردآوری این اطلاعات، تهیه و رسم نقشه های مسیرهای معمول کوچ هریک از عشایر، و تدوین پرسشنامه، نخستین سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده در طول تابستان ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) به اجرا درآمد.

این سرشماری شامل دو پرسشنامه، یکی برای خانوار و دیگری مربوط به فعالیت های دامداری و شبنانی می شد، که اطلاعات قابل توجهی را در مورد جمعیت عشایری گردآوری کردند. نتایج قطعی این سرشماری در قالب نشریاتی چون: نشریه کل کشور، نشریه استانی و نشریه ایلی طوایف مستقل (اصلی ترین آنها) و همچنین فهرست هائی برحسب قبائل کوچنده و اطلس عشایری، در ۱۳۶۷-۱۳۶۹ انتشار یافت. این سرشماری عاقبت تعداد کل جمعیت عشایری و تقسیمات آن را بر حسب ایل، طایفه، خانوار و همچنین مشخصات جمعیتی آن ها را مشخص کرد. علاوه براین، برای اولین بار داده هایی مربوط به تعداد و اهمیت دام ها، آهنگ بیلاق و قشلاق، اشغال مکان و مدت توقف در هر محل و غیره به دست آمد.

با این وجود لازم است تأکید کنیم که آنچه این سرشماری را از سرشماری های انجام شده در گذشته در موریتانی، سودان، نیجر، سوریه یا مصر متمایز می سازد، نه خود عملیات سرشماری به معنی خاص کلمه، بلکه توجه و اهداف دولت اسلامی

از اجرای آنست. هدف این سرشماری در واقع تشریح جمعیت عشایری، علیرغم ویژگی های آن، به مثابه جزء لاینفک جامعه ایرانی بود؛ هدف همچنین اسطوره زدائی برای تائید موجودیت واقعیشان و امکان درک و شناخت آن ها از ورای آمار به منظور پذیرش آنان در میان ملت بود. پس از این سرشماری، سیاست جدیدی در ارتباط با عشایرکوچنده به منظور بهبود شرایط زندگی آنها، از طریق همگون سازی آن با سایر ساکنین کشور، ضمن ارزش گذاری به فعالیت دامداری آن ها، به اجرا درآمد.

مرکز آمارایران، با اجرای این عملیات سنگین، که هم درتعریف و تدقیق پرسش های سازگار با ویژگی طریقه زندگی جمعیت عشایری و هم در روند جمع آوری اطلاعات، نوآوری های بسیاری را ایجاب می کرد، بار دیگر، اراده محکم خود را در شیوه ی تولید آمارهائی که هدف آن شناخت جامعه در کلیت آن باشد و جامعه را نیز برخوشتن خود آشکار سازد، تاکید کرد.

سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵ و سرشماری عشایرکوچنده ۱۳۶۶، دو مثال بارز است از بینش یکدستی که دولت اسلامی از سرزمین ملی خود انتظار داشت. با این ابتکارها، دولت اسلامی روند تبلور نمادین هویت ملی را که با انقلاب آغاز شده بود، شتاب بخشید.

۳- تسریع و تکثیر تولید آمار در جمهوری اسلامی

از همان ابتدای دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، مرکز آمار ایران، به منظور تشکیل یک بانک آماری پایدار، آمارگیری و سرشماری های اجتماعی - اقتصادی متعددی در بخش های صنعت، کشاورزی و خدمات به عمل آورد و نشر و توزیع وسیع نتایج آن را مرسوم کرد. مرکز مزبور، انتشار منظم سالنامه آماری را با هدف ادامه کاری و انسجام مجموعه آماری، دنبال کرد و علاوه برآن شکل و پخش آن را بهبود بخشید. همچنین به انتشار انواع متعدد بولتن های اطلاعاتی و نشریات دوره ای دست زد، که آخرین بررسی و آمارگیری ها، نتایج و گرد آوری اطلاعاتی که درحال انجام بودند را معرفی می کرد. البته کمبودها و ناکافی بودن آمارها، منشاء این طرح ها بودند، ولی کمبودها، این اراده برای شناخت کشور را بطور کامل توضیح نمی دهند.

ذکر این نکته مهم است که پس از انقلاب، مخاطب آمار ایران به طورریشه ای تغییرکرد؛ جمهوری اسلامی کمتر در بند نهاد ها و سازمان های بین المللی بود، که روابطش با آنها بسیار محدود شده بود، ولی نگرانی عمده اش این بود که ارزش اقدامات خود را به جامعه ایرانی بنمایاند. مرکز آمار ایران، با تجربیاتی که ظرفیت او را در سازماندهی عملیات پیچیده و به این ترتیب ارائه خدمات به مجموعه وزارت خانه ها و سازمان های دولتی و نیمه دولتی، آشکار می ساخت، به دستگاه اصلی اداری تولید آمار تبدیل شد.

عملیات متنوع گردآوری داده های جمعیتی

پس از جنگ، زمانی که دولت وارد سیاست برنامه ریزی شد، تولید آمار جمعیتی و اجتماعی - اقتصادی نیز شتاب گرفت. در واقع، عواقب ناگوار جنگ، طرح های بازسازی و مسئله حاد رشد جمعیت، آن طور که نتایج سرشماری ۱۳۶۵ نشان می داد، اطلاعات آماری دقیق و متعددی را ایجاب می کرد.

در ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)، مرکز آمار ایران، برای اولین بار به اجرای تلفیقی یک تمام شماری جمعیت و یک نمونه گیری درمقیاس ۱۰٪ خانوارها، به قصد بررسی تفصیلی مهاجرت، سطح تحصیلات، فعالیت اقتصادی، باروری و مرگ و میر، دست زد. به این مناسبت، ۲۰۰۰۰ مامور سرشماری بسیج شدند. این بار، پرسش مربوط به آشنایی با زبان فارسی، از آنجا که ظاهراً دلیل سیاسی ای که موجب طرح آن در سرشماری ۱۳۶۵ شد، ناپدید شده بود، مجدداً مطرح نشد. پرسش نامه نمونه گیری، پیچیده تر شده بود و انتظار می رفت آمار ا ارائه دهد که بررسی تحول جمعیتی ۵ سال گذشته را ممکن سازد.

نتایج آمارگیری جاری جمعیت برای کل کشور و برحسب استان در سال ۱۳۷۲ و نتایج نمونه گیری مزبور در ۱۳۷۳ منتشر شد. در مورد نتایج مربوط به شهرستان ها، مرکز آمار ایران، آن ها را توسط «مرکز اطلاعات کامپیوتری»، که در اوایل دهه سال های ۱۳۷۰ در مرکز آمار ایران تاسیس شد، روی دیسکت های کامپیوتری تکثیر کرده و به فروش گذاشت. مرکز اطلاعات کامپیوتری تا چندین سال نقشی تعیین کننده در پخش سریع کاملترین و تفصیلی ترین آمارها ایفا کرد و سپس جای خود را به سایت اینترنتی مرکز آمار ایران سپرد.

مرکز آمار ایران، ضمن دنبال کردن کامل طرح های گوناگون خود و از جمله آمارگیری از خصوصیات اجتماعی - اقتصادی خانوار، از ابتدای ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) به تدارک سازمان دهی پنجمین سرشماری پرداخت. این سرشماری در پاییز ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) با شرکت ۲۵۰۰۰ مامور سرشماری صورت گرفت و مدت ۲۵ روز به طول انجامید. در مقایسه با پرسشنامه سرشماری ۱۳۶۵، پرسشنامه ۱۳۷۵ دیگر شامل پرسش های مربوط به آشنایی با زبان فارسی، معلولیت، باروری و مرگ و میر نمی شد. از آنجا که دستیابی به این اطلاعات، به جز آشنایی با زبان فارسی، از روش های دیگری ممکن بود و به منظور جلوگیری از سنگین کردن پرسشنامه، مرکز آمار ایران تصمیم به حذف پرسش های مزبور گرفت. اما تازگی بزرگ این سرشماری، تهیه پرسشنامه در قالبی جدید، به این مفهوم بود که پرسش ها به نحوی پیش کد گذاری شده بود تا خواندن پاسخ ها را از طریق اسکنر (scanner) ممکن سازند. این امر به نحو چشمگیری، آمایش پرسشنامه ها و استخراج اطلاعات را شتاب بخشید و در نتیجه انتشار نتایج را به جلو انداخت به نحوی که کمی بیش از یکسال بعد از سرشماری، نتایج عمومی برای کل کشور و در ۱۳۷۷ نتایج مربوط به شهرستان ها منتشر شد.

مرکز آمار ایران، همچنین دومین سرشماری عشایر کوچنده را در ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) به انجام رساند. نتایج حاصله که در ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) انتشار یافت، بهبود شرایط اجتماعی - جمعیتی و اقتصادی آن ها را از پایان دهه ۱۳۶۰، تأیید می کرد.

معاونت های آماری و کامپیوتری اداره ها و موسسات دولتی، بیش از پیش فعال گشتند؛ هرکدام به نوبه خود نمونه گیری و آمارگیری های مشخصی را انجام داده، بطور منظم آمارهای مربوط به فعالیت های خود را تولید و جداول تلفیقی از آن را برای انتشار در سالنامه آماری آماده می کردند.

آمارگیری های انجام شده توسط سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، در چارچوب طرح مشترکی در رابطه با اجرای دومین برنامه تنظیم خانواده (۱۳۶۸-۱۳۶۹)، از جمله مهمترین آمارگیری ها است. از سال 1368 (1989) و با فواصل سه ساله، این آمارگیری به نام «آمارگیری باروری و زاد و ولد» در سطح استان ها انجام می شود. جامعه آماری از افرادی تشکیل می شود که برای ثبت تولد یا فوت فرزند به دفاتر ثبت احوال مراجعه کرده بودند. اطلاعات گردآوری شده بر مبنای پرسش های گوناگون راجع به خصوصیات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی زوج های مورد پرسش، اجازه می دهند که عوامل و فاکتورهای جدیدی را در بررسی باروری و مرگ و میر کودکان وارد کنیم. زبان مادری، ازدواج همخون، چند همسری، ازدواج مجدد از جمله پرسش های تازه ای هستند که هرگز تا آن زمان در آمارگیری ای در این مقیاس مطرح نشده بودند.

اهمیت و برد این پیشرفت ها، وضع تولید آمار در ایران را، از ابتدای استقرار جمهوری اسلامی، کاملاً دگرگون کرد. امروزه، کشور به ویژه به برکت کوشش های مرکز آمار ایران، از عوامل و اطلاعات آماری ارزشمند و سهل الوصولی برخوردار است، امری که در رژیم گذشته ناممکن بود. بی تردید کاستی ها وجود دارند و هنوز سال ها وقت لازم است تا آمارهای ضروری، مثل آمار مربوط به ثبت فوت، به روز شوند. اما اصل راه پیموده شده و آمار ایران، مرحله سرهم بندی شاخص های اجتماعی - اقتصادی به منظور حسابداری را پشت سر نهاده و در واقع این بلند پروازی را دارد که ملت را در پیچیدگی و تحول آن معرفی نماید؛ امری که گواه ظهور دولت - ملت در ایران است.

نتیجه گیری

در ایران، تولید آمار جمعیتی، تنها طی ربع دوم قرن بیستم آغاز شد. این تاخیر اساساً به عملکرد سیاسی کشور ارتباط داشت که بر الگوی جلب مشتری و اعطای امتیازات استوار بود و از دستگاه اداری مناسبی برخوردار نبود. با ظهور رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰، 1941-1925 میلادی) و کوششهای او برای اصلاح این شکل سیاسی از طریق تمرکز قدرت، نخستین کوشش ها برای سرشماری پدید آمد. ولی وضعیت نطفه ای (بسیار ابتدایی) دستگاه اداری، نگرش وی به قدرت و شیوه ی اعمال آن، به سرعت هدف این عملیات را محدود کرد. عملیات مزبور تنها عبارت بود از شمارش مردان برای سربازگیری و برپا داشتن ارتشی منظم که ابزار ضروری حفظ قدرت شاه بود.

پسرس، این رابطه بین قدرت و مردم را هیچ تغییر نداد. ضرورت تولید آمار برای کنترل، استیلا و حکومت بر جامعه، به وسیله متخصصان آمریکایی که اینک در ایران مستقر شده بودند، القاء گردید و به تجدید سازمان اداری با سوار کردن یک الگوی دستگاه اداری غربی بر روی واقعیت ایرانی منتهی گردید. بنابراین با این بینش بود که محمد رضا شاه به دستگاه اداریش دستور تولید آمار را داد. با این حال، کمبود کارکنان با صلاحیت و عدم شناخت کشور، تحقق سرشماری های جمعیت را به اختلال کشید. به علاوه، مشکلات فراوانی مانع بهره برداری و آمایش داده های جمع آوری شده گردید و اعتبار و قابلیت اطمینان آن ها را مورد تردید قرار داد؛ به نحوی که دولت غالب اوقات مجبور بود برای تدوین برنامه های خود به نتایج بررسی های موردی و یا نمونه گیری متوسل شود. این امر برای آن که به شاه امکان شناسائی مردم کشور را بدهد، به فرض که وی چنین نییتی را میداشت، کفایت نمی کرد. به همین دلیل تمامی تدابیر و اقدامات در جهت مدرنیزاسیون

کشور که بر اجبار و تحمیل عمودی الگوهای ناسازگار استوار بود، تاثیر بسیار کمی داشت. در تمام مدت سلطنت پهلوی ها، جامعه و دولت در واقع جدا از هم زندگی می کردند و متقابلاً یکدیگر را نادیده می انگاشتند.

انقلاب این وضع را از ریشه تغییر داد. مردم به نیروی انقلاب، وسیعاً به قدرت پیوستند و دست کم تا مدتی هر چه بیشتر خود را با قدرت یکی شمردند. در شرایط و اوضاع نخستین سال های انقلاب، کادرها، تحصیل کرده های بهترین دانشگاه های غربی، که ماندن در ایران را انتخاب کرده بودند، با شور و همبستگی، خدمات خود را به دستگاه های اداری عرضه داشتند. مرکز آمار ایران که طی سال های پیش از سقوط سلطنت گام بلندی بسوی پیشرفت برداشته بود، فعالیت خود را بی درنگ ادامه داد و دانش خود را در تولید آمار، این بار نه برای حاکم بلکه برای مردم، همانطور که شعار فهرست انتشاراتش اعلام می دارد « آمار در خدمت مردم »، به کار برد. از این رو، تمام پرسش های مربوط به جامعه در پرسشنامه های سرشماری و آمارگیری ها وارد گشت. انتشار نتایج و تفسیر آن ها در وسایل ارتباط جمعی، تصویر جامعه را که به شیوه ای منسجم در شکل ارقام تشریح شده بود منعکس کرده، بازتاب داد. به این ترتیب، آمار شروع به وارد شدن به روند نمایاندن جامعه و دولت کرد. از سوی دیگر، بینش امت گرای دولت اسلامی ناشی از بنیاد های مذهبی، دایر بر تمایل شدید وی مبنی بر این که تمامی مردم را تحت اقتدار خود نمایندگی کند، به وجه شگفت آوری با منطق تمامیت ارضی دولت مدرن منطبق شد. این تناقض جالبی است که ترجمان سیاسی یک آرمان مذهبی جهان شمول، از طریق ثبت عمل خود در مرز های یک دولت منفرد، به تبلور یک هویت ملی و پیوستن به یک دولت - ملت منتهی شده باشد.

عملکرد جمهوری اسلامی ایران علیرغم بینش عقیدتی آن با عملکرد یک دولت لائیک، تفاوت بسیار کمی دارد و از طریق وسایل و ابزار مدرن، نظیر سرشماری، می کوشد توصیفی یکدست از جامعه خویش بدست آورد، و از همین راه، حتی وسیله ی خویشتن شناسی و خود اندیشی را در اختیار جامعه قرار می دهد تا سرنوشت جمعی خویش که گرایش نسبت به باروری، فشار جمعیتی و سازمان اجتماعی از جمله مبانی بنیادی آنست، را بدست گیرد.

فصل دهم

از گذار جمعیتی به گذار سیاسی

مسئله غامض جمعیت ها از زمان ملتوس و فرمول مشهوری:

«گفتم که در صورت نبود حد و محدودیت، جمعیت به صورت تصاعد هندسی و وسایل معیشت ضروری برای انسان به صورت عددی رشد می کند» (Malthus, 1798).

غالباً در عرصه ی ملاحظات صرفاً اقتصادی مورد بحث قرار گرفته است. با وجود پیشرفت کلی جوامع و پیچیده شدن آن ها به واسطه روند صنعتی شدن، استدلالات به همان صورت باقی مانده اند و نگرانی های ناشی از رشد جمعیت، از منظر رشد و توسعه اقتصادی و یا مشکلات دولت ها در ارضاء نیازهای اجتماعی تبیین می شوند. اثر و نتیجه این اصرار و ثابت ماندن روی زوج رشد جمعیتی / رشد اقتصادی، آن است که نقش در عین حال درجه اول جمعیت را در تغییر و تحولات اجتماعی - سیاسی زیر سایه قرار می دهد.

به این ترتیب در ایران، مانند سایر کشورها، متخصصان و سیاست مداران به مسئله جمعیت تنها به دلایل اقتصادی توجه کرده اند: رشد بسیار بالای جمعیت در نیمه دوم قرن بیستم در ارتباط با تنزل مرگ و میر و حفظ سطح بالای زاد و ولد، الزامات اقتصادی مهمی را تحمیل کرده و منجر به تمرکز افکار تنها روی نکته مزبور شد، تا در نهایت به این نتیجه برسند که فقط بواسطه و میانجیگری اقتصاد است که جمعیت می توانست ترجمانی - مثبت یا منفی - در تحول کلی کشور بیابد. از این رو، بررسی های جمعیت شناختی تا مدت ها به توصیف ساده وضعیت جمعیت محدود گشته، و بویژه نگران آهنگ رشد جمعیت بودند که از منطق ساده تطابق جمعیت بامنابع پیروی میکرد - تا براساس آن اقداماتی را یا برای کنترل رشد جمعیت و یا برای افزایش امکانات به منظور مقابله با تقاضای فزاینده کالاها و خدمات ضروری اولیه تعیین نمایند - چرا که این بررسی ها پر احتمال می دادند که فقدان امکانات مزبور خطر اغتشاشات اجتماعی و سیاسی به همراه داشته باشد.

این بینش تقلیل گرا، چنان مسلط بود که آغاز کاهش باروری در اواسط سال های دهه ۱۳۶۰ (1980)، کاملاً از نظرها دور افتاد. بطور کاملاً متناقض، درست در زمانی که سطح باروری به تعداد ۱,۲ فرزند بین سال های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ کاهش یافته بود، بر مبنای یک سیاست جمعیتی طرح ریزی شده توسط کارشناسان، با توجه به نرخ رشد سالانه بسیار بالای ۳,۸٪ بین دو سرشماری ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، یک برنامه تبلیغاتی نئو مالتوسی* وسیعاً در رسانه های گروهی²¹⁸ آغاز شد. به این ترتیب، با متمرکز ساختن تمام توجهات بر روی رشد جمعیت، نسبت به کلیه تغییرات عمیقی که مراحل

* به فرانسه Néo-malthusien، به انگلیسی Neo-malthusian.
²¹⁸ در این باره رجوع کنید به ضمیمه 3.

متوالی گذار جمعیتی در خانواده، جامعه و قلمرو سیاسی پدید آورده بود، غفلت شد. در واقع افکار، آماده دریافت مفهوم خاصی که کاهش باروری می توانست تحت رژیم اسلامی که قوانین و ارزشهای متضاد و مخالف با این کاهش را تحمیل می کرد، به خود بگیرد، نبودند.

در فصول پیشین، تحولات باروری و مرگ و میر و تمامی تغییرات حاصل در ارتباط با وضعیت زن و سلول خانواده، مورد تحلیل قرار گرفت. در این فصل آخر، این تامل، با تفحص در مورد مسئله مربوط به پیوند های بین گذار جمعیتی و اجتماعی وجهش های سیاسی به پایان برده خواهد شد. بدون انکار پیچیدگی و کنش و واکنش عوامل مختلف داخلی و خارجی که بر حوزه سیاسی تاثیر می گذارند، در این جا می کوشیم تا به عملکرد آن در طی دهه های تعیین کننده پایان قرن بیستم نزدیک شویم. همچنان وفادار به روشی که از آغاز دنبال کرده ایم، در صدد خواهیم بود از طریق عطف توجه خود به جمعیت و خصوصاً به نسل های جوان مسئله را درک کنیم تا از افتادن به دام معمول یک تحلیل سیاسی که به سخنرانی ها و وقایع محدود می گردد، اجتناب کنیم. با توجه به این که قبلاً چندین بار این استدلال که پویایی جامعه مستقل از فراز و نشیبهای سیاسی است، را مطرح ساخته ایم، در اینجا می کوشیم تا آنجا که ممکن است طبیعت مناسبات معکوس بین قلمرو اجتماعی و قلمرو سیاسی را روشن کنیم. بدون تسلیم شدن به سهولت تفکر جبرگرا، به نظر آشکار می رسد که پدیده ای چنین عمیق نظیر روند گذار، نمی تواند با بلوغ سیاسی ورخدادهای استثنایی که ایران معاصر را تحت تاثیر قرار داده اند، بی ارتباط باشد.

۱.- گذار جمعیتی، تحول اجتماعی-سیاسی

ایران، مانند تمامی کشورهای در حال توسعه، از زمان جنگ دوم جهانی شاهد رشد بسیار سریع جمعیت خود بوده است. گرچه از چند سال پیش، نرخ رشد جمعیت این کشورها به به نحوی قابل ملاحظه تمایل به کاهش دارد، با این حال، ساختار سنی جمعیت آن ها، به دلیل سطح بالای باروری و مرگ و میر در گذشته ای نه چندان دور، بسیار جوان مانده است. به این ترتیب، در ایران در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶)، جمعیت زیر ۲۵ سال نزدیک به ۵۰٪ و در ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، ۵۱٫۴٪ از جمعیت کل کشور را تشکیل می داده است (جدول ۱). از آنجا که طولانی تر شدن مدت تحصیلات و کارآموزی دستیابی جوانان به فعالیت حرفه ای و یا ازدواجشان را به تاخیر می اندازد، به این درصدها، بایستی سهم ۲۰-۲۴ ساله ها را نیز اضافه نمود. با افزودن گروه اخیر به گروه پیشین در دوره ۱۳۳۵-۱۳۷۵، مشاهده می شود که جمعیت ایران به طور غالب از جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل شده است: به ترتیب ۵۸٪ در ۱۳۳۵ و ۶۰٪ در ۱۳۷۵. از این نقطه نظر، باید تأکید کرد که مورد ایران با سایر کشورهای در حال توسعه که مشخصه همگی آنان ساختار سنی نوعاً جوان است، تفاوتی ندارد

جدول ۱- گروه های عمده سنی جوان جمعیت ایران (کل کشور)

سال	تعداد افراد ۱۴ - ۰ ساله	درصد روی جمعیت کل	تعداد افراد ۱۹ - ۰ ساله	درصد روی جمعیت کل
1335	7993156	42.2	9413680	49.7
1345	11560329	46.1	13689365	54.6
1355	15009363	44.5	18609628	55.2
1365	22474017	45.5	27666219	56.0
1375	23725545	39.5	30841092	51.4
سال	تعداد افراد ۲۴ - ۲۰ ساله	درصد روی جمعیت کل	تعداد افراد ۲۴ - ۰ ساله	درصد روی جمعیت کل
1335	1497178	7.9	10910858	57.6
1345	1682161	6.7	15371526	61.3
1355	2792215	8.3	21401843	63.5
1365	4.193724	8.5	31859943	64.4
1375	5221982	8.7	36063074	60.0

منابع: نتایج سرشماری های ده ساله از ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۵، مرکز آمار ایران.

در عین حال در ایران، این جوانی «بیولوژیک» تا پیش از پایان دهه ۱۳۴۰، هیچ مظهر و نمود اجتماعی پیدا نکرده بود. از این رو، ما باید به خصوص به دو گروه از جوانان توجه کنیم: گروهی که با آن مقوله اجتماعی « جوان » زاده شده، همان گروهی که منشاء انقلاب ۱۳۵۷ بود و در شکل گیری دولت اسلامی مشارکت کرد، و گروهی دیگر که در طی سال های اخیر به منصفه ظهور رسیده و با خلق رویدادهای تعیین کننده صحنه شطرنج سیاسی ایران را بهم ریخته است.

ظهور یک مقوله جدید اجتماعی: « جوانان »

در آغاز سلطنت محمد رضا شاه (1320-1357، 1941-1979 میلادی) هنوز، جوانان، که سطح تحصیلاتشان با سطح تحصیلات پدرانشان²¹⁹ هیچ تفاوت نداشت، به نظر می رسید که در نظام پدرسالاری خانواده کاملاً ادغام شده، و پدرها اقتدار خود و مظهر اجتماعی انحصاری کسانی را که تحت مسئولیت خود داشتند، بر آن ها تحمیل کرده و هرگونه ابراز استقلال جوانان را به مثابه جوان ممنوع کرده بودند. از طرف دیگر، ابقای ازدواج زودرس، که با امید به زندگی پایین دربدو تولد (که برای سال های ۱۳۲۹- ۱۳۳۴، ۱، ۴۶ سال برآورد می شود) تشویق میشد، موجب دسترسی سریع به مسئولیت های خانوادگی و در نتیجه به ادغام بلافاصله زوج های جوان در قلمرو بزرگسالان می شد.

بروز تغییرات، با گسترش مدارس و آموزش در مناطق شهری، بویژه در شهرهای بزرگ، آغاز شد. سطح تحصیلات پسران از سطح تحصیلات پدرانشان فراتر رفته و اینان برای نخستین بار تزلزل قدرت خود در بستر خانواده را بچشم

²¹⁹ فکر مقایسه بین سطح تحصیل نسل های پدر/پسر و اختلاف بین نسل ها را از فیلیپ فرگ (Fargues, 1994a et 1994b) اقتباس شده است.

دیدند. معذک، همانطور که در فصلهای پیشین دیدیم، این جوانان، متولد سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۰ (۱۹۴۲ و ۱۹۵۱)، به نسل هایی تعلق داشتند که برای آنها نابرابری بین دو جنس در طول مدت تحصیل از همه بیشتر بود. به علاوه، این جوانان در خانواده هایی زندگی می کردند که تعداد فرزندان زنده مانده شان، در اثر کاهش منظم مرگ و میر، افزایش یافته بود و والدینشان دوره طولانی تری همزیستی می کردند. از این رو، روابطی که در خانواده برقرار می شد، ضرورتاً پیچیده تر بود. این جوانان درحالی که خود با اقتدار پدرانشان مقابله می کردند، با برادر و خواهر جوان ترشان همان رابطه ی مبتنی بر توفیق ارشدی و مسن تری و دانش و آگاهی را باز تولید می کردند. اما، بخش عمده ای از دختران متعلق به نسل های مزبور، به پسران هم نسلشان ملحق نمی شدند، زیرا الویت سنت ها، این دختران را ناگزیر کرده بود که دوره تحصیلی خود را کوتاه نموده، در سنین بسیار جوان ازدواج کنند و به این ترتیب، در مقام همسر و مادر، به گروه بزرگسالان می پیوستند.

در نتیجه باید منتظر می شدیم تا گسترش عمومی تر آموزش تحصیلی برای دختران، در وهله اول، نابرابری دو جنس را در دستیابی به دانش، کاهش دهد. با نسل های متولد بین ۱۳۳۱ و ۱۳۴۰ (۱۹۵۲ و ۱۹۶۱) که تعدادشان (همواره به دلیل کاهش مرگ و میر) بسیار زیاد بود و هرچه کمتر نابرابر (از نظر دستیابی به مدرسه و تحصیل برحسب جنس) و در نتیجه برخوردار از اختلاط آشکار، عاقبت مقوله « جوانان »، ابتدا در شهرهای بزرگ، شکل گرفت. جوانان این بار با آگاهی از مشخصات مشترکشان به عنوان جوان، به تدریج کوشیدند که بر تفاوت خود با نسل های پیشین تاکید ورزند. از این رو به مخالفت با نظام پدرسالاری حاکم در خانواده پرداختند که بر برتری سنی و جنسی استوار بود و هرگونه موجودیت آنها را خارج از این نظام به رسمیت نمی شناخت. در همان زمان، در صدد بودند که چارچوب های اجتماعی خاص خویش را ابداع کنند که در آن ها می توانستند بطور جمعی وضعیت خود را زندگی کرده، (Balandier, 1985) بر استقلال خود در رابطه با نسل والدین تاکید ورزند. ولی آنان به سرعت با ممنوعیت های تحمیلی نظام سیاسی سرکوبگر و کنترل پلیسی حاد برخورد کردند.

تائید مقوله « جوان » توسط انقلاب

در واقع، دولت سلطنتی خارج از دبستان ها، دبیرستان ها، انجمن ها و اماکن برخورد و معاشرت اجتماعی که خود حاضر بود به جوانان عرضه دارد، هیچگونه ابتکار عملی را از طرف آن ها نمی پذیرفت. « کاخ جوانان »، چند انجمن فرهنگی، کافه تریاها و دانسینگ هایی که به سبک غربی، به ویژه در محلات ثروتمند نشین تهران، ایجاد شده بود نه به تعداد کافی و نه الزاماً برای همه جوانان قابل دسترس بودند. از سوی دیگر، این اماکن به نوعی به مثابه الگوهای تحمیلی بودند که بایستی از آن ها پیروی می شد و الزاماً با نیازها و خواست های جوانان ایرانی تطبیق نمی کرد. چفت و بست سیاسی فضای اجتماعی نه تنها هیچگونه راه خروجی به روی جوانان نمی گشود تا استقلال خود را بازیافته، شکوفا شوند، بلکه آن ها را وادار می کرد که زیر سلطه خانواده باقی بمانند. احساس محرومیت از حق خود، خشم و حتی عصیان بین جوانان ایرانی، به ویژه جوانان شهری، نشو و نما کرد. همچنان وابسته به خانواده، روابط کشمکش آمیز جوانان با نسل پدرانشان، تبدیل به مخالفت با نظام و خواست آزادی سیاسی شد، نمادی که از ورای آن جوانان پیش از هرچیز خواستار گشایش فضای اجتماعی بودند.

بخشی از این جوانان، جذب گروه های سیاسی مخفی طرفدار براندازی شدند که تمامی طیف های ایدئولوژیک را، از اسلام گرایی تا سوسیالیسم و یا کمونیسم، دربرمی گرفت ولی هدف اول آن ها یکسان بود: براندازی سلطنت. پس از چند

سالی که با امواج خشونت از هر دو طرف²²⁰ مشخص می شدند، تلفیق عوامل مختلف، همواره در رابطه با جامعه و سیاست²²¹، در اواسط دهه ۱۳۵۰ به گسترش جنبش اعتراضی منجر گردید.

بخش دیگر جوانان، که به جهت مخفی بودن این گروه های سیاسی جذب آن ها نشدند، ولی اغلب از این گروه ها با همدلی دفاع می کردند، در شرایطی جدید و در یک فضای نیمه باز سیاسی، که دولت سلطنتی زیر فشار دولت جیمی کارتر اعطا کرده بود، وسایل و امکانات دیگری را برای مخالفت با نظام سیاسی بکار بردند. در شهرهای بزرگ، تظاهرات پراکنده علیه رژیم سیاسی با الحاق اقصای اجتماعی جدید به آنها به تدریج متراکم تر و منسجم تر شده و منتهی به روزها انقلابی و سرنگونی سلطنت در ۱۳۵۷ شد.

انقلاب، عمل یک نسل جوان شهری که بلافاصله «پدریت و ابویت» (Khosrokhavar, 1993) آن را مطالبه کرد، جوانان روستایی را، که تا آن زمان از تحولات اجتماعی - جمعیتی مشاهده شده در شهرها به دور مانده بودند، بیدار نمود. شرایط ویژه «پس از انقلاب» با افزایش فرصت های برخورد و ملاقات جوانان شهروروستا، به جوانان روستایی اجازه داد که مراحل را با جهش طی کرده و با سرعت عقب افتادگی خود را جبران نمایند. به این ترتیب، جوان به مثابه یک مقوله اجتماعی، پویایی جدیدی یافت، هر چند که شرایط سیاسی هفته های آخر انقلاب، با تقسیم کلی آن ها به دو گروه جداگانه بر سر مسئله جمهوری اسلامی، اتفاق سیاسی آن ها را برای مدتی متوقف نمود. در واقع، جوانان ایران، و رای این تباعد و اختلاف سیاسی، آرمان های مشترکی داشتند، ناظر بر تائید موجودیت خود و فتح یک گشایش اجتماعی در مقابل دنیای «بزرگسالان»، و همچنین، به صورت مادی تر، میل به فراهم آوردن وسایل و امکانات به منظور زندگی کردن این استقلال نسبت به خانواده پدری، را داشتند.

یکی از تناقضات جنبش انقلابی جوانان آشکارا این بود که به «خمینی، این شخصیت متعلق به نسل پدربزرگ ها اتکا کرده بود تا بهتر یوغ والدین را متزلزل کرده و آن ها را از موضع برتری کنار زند» (Khosrokhavar, 1993). دلایلی که به خاطر آن ها جوانان ایران بویژه از لایه های مردمی، آیت الله خمینی را به عنوان رهبر جنبش پذیرفتند، متعدد

²²⁰ پلیس سیاسی مخفی ایران، ساواک، از زمان تاسیس خود در ۱۳۳۵ (1956) وسایل عمده سرکوب هرگونه عمل و حتی هرگونه اندیشه و تفکر سیاسی مخالف با سلطنت را در اختیار گرفت. این سازمان، به ویژه محیط های دانشجویی را تحت نظر داشت و با کوچکترین ظنی در اقدام به دستگیری تردید نمی کرد. دولت با تکثیر مجازات های مفرط که در مقابل دادگاههای نظامی صورت می گرفت، در جامعه جو وحشت و ترس را ایجاد کرد. گروه های اصلی سیاسی نیز که غالباً از الگوهای فلسطینی یا آمریکای لاتینی الهام گرفته بودند، به نوبه خود به این عمل قهرآمیز دولت با قهر و خشونت پاسخ می دادند و مرتکب سوء قصد هایی بر ضد هدف های نظامی و راهبردی، خصوصاً آمریکایی و یا قتل شخصیت های مهم می شدند.

²²¹ بحران اقتصادی ناشی از افزایش قیمت نفت، غالباً به عنوان عامل تعیین کننده در بروز جنبش انقلابی معرفی می شود. تاکید این امر مهم است که نارضایتی جوانان، ناشی از ناراحتی و اختلال اجتماعی و سیاسی، مدتها قبل شروع شده بود. مقاومت قهرآمیز دولت سلطنتی در مقابل خواست های جوانان که تا استقرار نظام تک حزبی در ۱۳۵۴ (1975) پیش رفت، تنها به سفت و سخت تر شدن جنبش جوانان انجامید؛ امری که باعث شد تا دولت آمریکا، در ۱۳۵۶ (1977) دولت محمد رضا شاه را به اتخاذ سیاستی جدید، معروف به «سیاست درهای باز» و ادار نماید. ولی خشم جمعی بر ضد سلطنت چنان عظیم بود که از همان ماه اول اجرای این سیاست، جوانان مبارز سیاسی حرکت انقلابی را گسترش دادند. این امر با ظهور نتایج فاجعه بار افزایش قیمت نفت در زندگی روزمره مردم مصادف شد.

و پیچیده است. مطالعاتی که تا به حال در مورد توضیح این انتخاب صورت گرفته متفاوت و متناقض اند²²². با این وجود، ما بر این واقعیت تاکید می‌کنیم که جنبش انقلابی در دوره تکوین خود، اسلام‌گرا و از آن کمتر خمینی‌گرا نبود. این تمایل به تدریج و به مرور که امواج اعتراضی بزرگتر گشته و بخش‌های بیشتری از پیکر اجتماعی را به گرد خود می‌آورد، توسعه یافت. این انقلاب، نظیر تمام انقلابات، چکیده پیچیده تلاقی نیروها، عوامل و بازیگران و افکار و اندیشه‌ها بود که در اینجا نمی‌توان مدعی شرح کامل آن‌ها شد. واضح است که روحانیت به عنوان مخالف رژیم سلطنتی از مشروعیتی بزرگ - تبعید خمینی به وی منزلتی بی‌مانند بخشیده بود - و از بلوغ ایدئولوژیکی و سیاسی زیادی برخوردار بود. به علاوه بهترین وسایل ارتباطی و اماکن گرد همایی بالقوه را در اختیار داشت و بهتر از گروه‌ها و تشکیلات سیاسی که از اختفا بیرون آمده و خیلی سریع به جهت برچسب‌های هواداری خود، از این یا آن نیرو یا کشور، در حاشیه قرار گرفتند، توانست نبض جنبش را به دست گیرد. اضافه کنیم که «بعد ویژه روحانی بودن خمینی نسبت به سایر مشخصات اصلی و اساسی او (رهبر مردم و محرومان، سخنگوی مردم و بیدار و آگاه‌کننده آنان و غیره) کوچکتر بود» (Khosrokhavar, 1993) و اینکه «درفکر جوانان، تصویر خود روحانیت با تصویر روحانیت سنتی تفاوت داشت» (Khosrokhavar, 1993). هر چه باشد، این امر که انقلاب در نهایت اسلام‌شعبه را به عنوان پرچم برگزید - که مظهر ویژگی خاص ایرانی، رد نوگرایی غربی و ارزش‌های اخلاقی خاص برای مشروعیت دادن به جنبش بود - به هیچ روی محرکه‌های جامعه شناختی جنبش و آرزومندی و خواست‌های خاص جوانان به عنوان مقوله اجتماعی را حذف نکرد.

شهادت‌هایی که پل وی بی (Paul Vieille) و فرهاد خسروخاور (Farhad Khosrokhavar)²²³ در سه سال اول بعد از انقلاب گردآوری کردند، به خوبی پیچیدگی انگیزه‌های جوانان انقلابی را نشان می‌دهند: «جنبش از طریق نمودهای متعددی خود را اسلامی می‌داند: برای نسل جدید جوانان شهری، مطالبه آزادی و این خواست که خود را به مثابه عامل تغییر اجتماعی تعیین کند، از آنجمله بود.» (Khosrokhavar, 1993).

آرزوها و خواست‌های تجددگرا، در رابطه با سطح تحصیلات عالی و فکرو روحیه باز، نسل جوان را، در اوضاع و احوال انقلابی، به اعتراض به تمامی قواعد و سنت‌هایی کشاند که از ساختار پدربزرگانانه خانواده و جامعه ناشی شده و مانع تحقق اهداف او می‌شدند: «از این رو شاهد تجزیه واقعی خانواده و شاهد سرکشی و طغیان علیه والدین، پدرها و مادرها باهم، شدیم» (Vieille & Khosrokhavar, 1990). از این به بعد دو بخش فعال جوانان، کاملاً آگاه از تعلق خویش به یک گروه اجتماعی تمام‌عیار، که به نوعی با انقلاب مشروعیت یافته بود، هم طرفداران و هم مخالفان جمهوری

²²² به خصوص نگاه کنید به:

Abrahamian, E., *Khomeinism, Essays on the Islamic Republic*, Londres, Tauris, 1993 ; Algar, H., *The Islamic Revolution in Iran*, Londres, Open Press/Muslim Institute, 1980 ; Arjomand, S., A., *The Turban for the Crown. The Islamic Revolution in Iran*, Oxford, Oxford University Press, 1988; Bakhash, S. *The Reign of the Ayatollahs, Iran and the Islamic Revolution*, Londres, Tauris, 1985, Behrang, *Iran le maillon faible*, Paris, Maspero, 1979, Bromberger, Ch., "Islam et révolution en Iran", *Revue de l'Occident musulman et de la Méditerranée*, 29, 1980 ; E., Hoogland, et N., R., Keddie éd. *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, Syracuse, Syracuse University Press, 1982 ; Hourcade, B., "Iran : révolution islamiste ou tiers-mondiste ? ", in : *Hérodote*, 36, 1985 ; Khosrokhavar, F., *Anthropologie de la révolution iranienne*, Paris, L'Harmattan, 1997 ; Richard, Y., "Intégrisme islamique en Iran" in : *Social Compass*, ° 32, 4, 1985 ; Roy, O, *L'échec de l'islam politique*, Paris, Le Seuil, 1992 ; Vieille, P., et Khosrokhavar, F., *Le Discours populaire de la révolution iranienne*, Paris, Éditions Contemporanéité, 1990, 2 vol

²²³ تحلیل قسمتی از این مصاحبه‌ها، آنهایی که طی سال اول انقلاب ضبط شده بودند، موضوع اثر دوجلدی است به نام: گفتار مردمی انقلاب ایران (*Le Discours populaire de la révolution iranienne*)، که قبلاً اشاره شد. اثر ف. خسروخاور تحت عنوان: جامعه آرمانی قربانی شده، جامعه‌شناسی انقلاب ایران (*L'utopie sacrifiée, sociologie de la révolution iranienne*)، دنباله این بررسی است که اصولاً بر مبنای مصاحبه‌های ضبط شده طی دومین و سومین سال انقلاب صورت گرفته است.

اسلامی، از این که خود را از گروه های خویشاوندی خویش جدا کنند، و معترض برتری نسل پدران بشوند، تردیدی به خود راه ندادند. قدرت سیاسی جدید، با این که خود بر روی الگوی پدرسالاری بنا شده و هوادار سرسخت این نظام بود، بنا به دلایلی که پائین تر توضیح خواهیم داد بطور متناقضی (پارادکسال) تسهیل امر جوانان را انتخاب کرد.

کاهش فوق العاده باروری

اعتراض به سنت ها از لحاظ زمانی با اولین علائم آشکار کاهش موثر باروری، یعنی آغاز مرحله دوم دوران گذار جمعیتی، در اواسط دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، مصادف شد. این کاهش حاصل انگیزه زنایی بود که به همین نسل جوانی تعلق داشتند که وسیعا در انقلاب شرکت کرده و تلاش کردند که روابطی برابر بین دو جنس و نسل ها برقرار کنند. اگر بپذیریم که کنترل باروری ضرورتا از آگاهی یافتن زنان نسبت به نقش خود ناشی می شود، آشکار است که مشارکت به ویژه فعال آنان، به خصوص جوان ترین شان که در ابتدای زندگی زناشویی بودند، در روزهای انقلابی نتیجه دیگری نمی توانست داشته باشد جز برانگیختن اعتماد آنان نسب به ظرفیت خود برای خروج از فرمانبرداری سنتی و اثرگذاری بر سرنوشت خویش. از این به بعد، این زنان جوان دیگر قبول نمی کردند که انحصارا نقش همسر و مادر را بازی کرده و مایل بودند که برخاسته ها و آرزوهایشان، چه در عرصه خصوصی و چه در عرصه اجتماعی - سیاسی، مهترآید زیند.

رهبر، شخصا، به طور رسمی اهمیت مشارکت زنان را در انقلاب باز شناخته بود:

« ما دیدیم که زن در این نهضت چه کرد، تاریخ دیده است که چه زنهایی در دنیا بوده است و زن چیست. [...] ما خود دیدیم که چه زنهایی تربیت کرده است اسلام، چه زنهایی در این عصر اخیر قیام کردند. [...] این هایی که تربیت اسلامی داشتند، خون دادند، کشته دادند، به خیابان ها ریختند، نهضت را پیروز کردند. ما نهضت خودمان را مرهون زنها می دانیم. مردها به تبع زنها به خیابان ها می ریختند، تشویق می کردند زنها، مردان را که خودشان در صفهای جلو بودند. زن یک همچو موجودی است، که می تواند یک قدرت لایزال، یک قدرت شیطانی را بشکند.²²⁴ »

این اقرار به رسمیت شناختن، در واقع، قدرت زنان، اسلام گرا باشند یا نباشند، را به مثابه بازیگران انقلاب آشکار می سازد که از آن زمان در انواع و اقسام فعالیت های جمعی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مشارکت کرده و هرگز از مطالبه منزلتی که در عرصه اجتماعی و سیاسی حق خود می دانند باز نایستادند (Adelkhah, 1991). این به رسمیت شناختن دین نسبت به زنان از طرف رهبر انقلاب، صمیمانه باشد یا نباشد، آشکار می سازد که قدرت سیاسی باید از این به بعد زنان را، که دیگر وابسته به آمریت انحصاری سرپرست خانواده نیستند، با به دیده توجه بنگرد.

ف. خسروخواهر (F. Khosrokhavar) در تحلیل مصاحبه های خود با عوامل و بازیگران انقلاب که از افشار مردمی برخاسته بودند، چنین می نویسد:

« هجوم زنان جوان به صحنه سیاسی در پیوند با این خواست است که همچون عوامل و بازیگران انقلابی، و نه تنها به مثابه زن بودن، به حساب آیند. در جامعه ای که جدایی زن و مرد، یک واقعیت بنیادی است، دختر جوان دقیقا چنان استدلال می کند که گویی زنان و مردان از یکدیگر غیر قابل تمیزند و به همین عنوان، جزء مردم به شمار می روند. این خصوصیت در رابطه با چارچوب کاذب سابق که در آن، زن و مرد به هیچ وجه نمی توانستند جزء یک مقوله

²²⁴ سخنرانی آیت الله خمینی در خرداد ۱۳۵۸، در دیدار با گروهی از بانوان مشهد به مناسبت روز زن، منتشر شده در: پیام انقلاب، مجموعه پیامها و بیانات آیت الله خمینی، تابستان ۵۸؛ موسسه خدمات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، صفحات ۶۹-۷۳.

اجتماعی محسوب شوند، بکلی تازگی دارد [...] برای اولین بار در تاریخ ایران، زنان جوان، فکر می کنند که مردان و زنان، مستقل از هرگونه تمایز جنسی، مردم واحدی را تشکیل می دهند» (Khosrokhavar, 1993).

در مصاحبه با زنان اسلام گرا در سال های دهه ۱۳۶۰، ف. عادلخواه (F. Adelhkhah) تصدیق می کند که:

« غالباً بحث از این سوال آغاز می شود: " تا کی زن باید در آشپزخانه برای تهیه غذا بماند و یا کهنه بچه بشوید؟"، به این ترتیب، مطالبه فضای بازتری مورد تایید قرار می گیرد، بی آن که حدود روشنی تعیین شده باشند. با وجود این باید یک تعبیر رادیکال را رد کرد: مسئله امتناع از وظایف خانگی مطرح نیست بلکه این خواست مطرح است که زنان در وظایف مزبور محبوس نمانند و سامان روزمره شان این نباشد که فقط به وظایف خانه داری بپردازند. بنا براین، خواست حضور در عرصه سیاسی، امتناع از انزوا و منفرد شدن را مورد تأیید قرار می دهد. تأیید صرف امر اجتماعی به عنوان میدان برحق تفکر، و رای امتناع از در جا زدن در جهل، نشان میل به شناخته شدن و پذیرفته شدن است و نه دیگر حذف شدن. » (Adelhkhah, 1991).

این یک نسل است که به برکت رویدادهای انقلابی خود را تحمیل می نماید و همزمان در رابطه بین زن و مرد یک انقلاب موازی را به انجام می رساند، امری که تحقق آن، خارج از این وضعیت و شرایط استثنایی به وقت بی نهایت طولانی تری نیاز داشت.

چند سال بعد در ۱۳۷۱ (1992)، ش. شرکت (S. Sherkat)، در اولین شماره ماهنامه فمینیست اسلام گرا، به نام زنان، سرمقاله خود را به صورت یک بیانیه واقعی می نویسد، وی « اسطوره اولین گناه که از زنان، موجوداتی تا ابد جاهل و وابسته ساخت » را به زیر سوال برده و سنت ها و تفسیرهای نادرست مذهبی و فرهنگی که زنان را به پشت صحنه می رانند و « این نیمه دیگر جامعه را به اسم دین در پستوی خانه ها دفن (می) کنند و به آنها (می) باوراند که زن فقط ابزار تولید مثل و ارضای غرور مردانه است » را افشا می کند (Sherkat, 1992). در سرمقاله شماره 5 همان ماهنامه، تحت عنوان « زنان چه می خواهند؟»، می خوانیم:

« فقط اگر مردها به عنوان شوهر و پدر خود را در مسئولیت های زنان در زمینه مراقبت از فرزندان، تهیه خوراک، و نگهداری از منزل سهیم می دانستند، تمامی چشم اندازهای اجتماعی و اقتصادی دگرگون می شد. چنین رویه ای نه تنها منجر به پیشرفت هماهنگ جسمی و ذهنی کودکان می شد، بلکه به زن اجازه می داد تا با فرصت و نیروی بیشتری که در اختیارش قرار می گرفت، به حرفه ای مشغول شود به این ترتیب زن با رسیدن به سطح بالائی از پختگی اجتماعی می تواند هم سطح زندگی خانواده اش را بالا ببرد و هم موجب توسعه اقتصادی جامعه، منطقه و کشور خود شود. » (زنان، ۱۳۷۱).

این رفتار را که ما « مدرن » توصیف می کنیم، هرچند که از انقلابی ناشی شده که داغ ارتجاعی بودن را خورده، ترجمان مفهوم جدیدی از خانواده، بعد آن، روابط بین زوجین و بین والدین و فرزندان است. اشاعه سریع این بینش بود که منجر به کاهش چشمگیر باروری شده است.

بنا براین به نظر می رسد که، آغاز دوران گذار باروری اساساً، عمل زنان جوانی باشد که نسبت به نسل زنان مسن تر، بیشتر تحصیل کرده بودند و در اوضاع و احوال مساعد اجتماعی به تعیین یک رفتار باروری مدرن موفق شدند. حتی می توان فکر کرد که با گذار باروری، جوانان به نوعی انقلاب خویش را ادامه دادند. اختلاف سیاسی آن ها، مانع از آن نشد که در مخالفتشان با قوانین پدرسالاری که آن ها را به اطاعت از مسن ترها فرامی خواند، به طور انبوه ویک پارچه و بنیانی، این

راه تحول جمعیتی و اجتماعی را اختیار کنند. جوانان به این شیوه نه تنها موفق شدند که خود را به نسل های مسن تر به عنوان یک مقوله اجتماعی تمام عیار بقبولانند، بلکه همچنین به برکت مشارکت در انقلاب، افکار و آرزوهای نوگرایانه خود را در سطح تمام جامعه پخش نمایند. کلید اصلی این تغییر، بدون شک، عبارت بود از پیشرفت تحصیلی جوانان شهرنشین، خصوصاً زنان نسل های متولد پس از دهه ۱۳۳۰ (۱۹۵۰) که از این طریق، فاصله خود را با مردان از نظر مدت اشتغال به تحصیل، کاهش دادند.

۲.- جوانان و استقرار عمل گرایانه دولت اسلامی

حتی در شکوفایی روزهای انقلابی، هیچکس باور نمی کرد که جایگزینی شاه با یک «پدرسالار» جدید، الگوی قدیمی اعمال اقتدار را به طور بنیادی واژگون سازد. جایگزین کردن یک اقتدار استبدادی با یک اقتدار اخلاقی، پیشرفت قابل ملاحظه ای به نظر می رسید. آشکارا آرمان سیاسی ای که روحانیت تجسم آن بود، ظاهراً در تقابل با گشایش اجتماعی - سیاسی قرار داشت که به نظر می رسید خواست جوانان بود. بدون این که بخواهیم وارد بحث علل پیوستن جوانان به اسلام گزایی شویم، امری که ما را از موضوع این فصل دور خواهد کرد، در اینجا به این اکتفا می کنیم - و این خود کار کمی نیست - که تلاش کنیم دریابیم چگونه یک اوضاع و احوال سیاسی ظاهراً نامساعد در نهایت به تسریع تحول اجتماعی و جمعیت شناختی متجدد و نوگرا منتهی می شود.

ادغام جوانان در چارچوب های اجتماعی و سیاسی «انقلابی»

رهبران جدید، آگاه به اهمیت جنبش جوانان، به خصوص برای سازمان دادن قدرت خود و گسترش آن به تمام کشور به آنان تکیه کردند. دستگاه دولتی که به تصرف رهبران مزبور در آمد، در واقع با طرح های آنان سازگار نبود، از این رو ناگزیر شدند از همان اولین ماه های پس از انقلاب، سازمان ها و بنیاد های «انقلابی»²²⁵ متعددی ایجاد کنند که اساساً جوانان طرفدار جمهوری اسلامی، که مخزنی بسیار مهم از انرژی بود، را به استخدام در آوردند. رهبران، «کمیته های محلات»، که چند ماه پیش از انقلاب به ابتکار جوانان تشکیل شده بود و در روزهای آخر مسلح شده و با همدستی سربازان فراری به پادگان ها حمله کردند را نیز نهادینه کردند. دولت اسلامی، این جوانان را دوباره در کمیته ها سازماندهی کرد که به این مناسبت نام «کمیته های انقلاب اسلامی» را گرفتند. از آنجا که دولت جدید به هیچ رو به پلیس رژیم سابق اعتماد نمی کرد، این کمیته ها به سرعت به ابزار مراقبت و سرکوب تبدیل شدند. از آنجا که دولت اسلامی نسبت به ژاندارمری

²²⁵ این سازمان ها و بنیاد ها در فصول گذشته معرفی شدند. در این جا نام آن هایی را که بلافاصله پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایجاد شدند را یاد آوری می کنیم: کمیته امداد امام خمینی، بنیاد شهدای انقلاب اسلامی، سازمان جهاد سازندگی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و نهضت سواد آموزی.

و ارتش نیز بسیار بد بین بود، بخش عمده ای از جوانان را در دو سازمان دیگر نظامی، اولی به نام «بسیج»²²⁶ و دومی به نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بسیج کرد تا با ضد انقلابیون به مقابله بپردازند.²²⁷

جذب اکثریت این جوانان هوادار جمهوری اسلامی در این سازمان های نظامی یا کشوری²²⁸ به جوانان مزبور امکان داد که گرد هم آیند و تجربه جدید خود را به طور جمعی زندگی کنند. انجام وظیفه در این سازمان ها به خاطر یک امر «انقلابی»، احساس آن ها را در تعلق به یک مقوله جداگانه، مستقل از گروه های والدینشان تقویت نمود. از سوی دیگر، رهبران جدید نسبت به نسل های والدین کمی بی اعتماد بودند، چرا که آن ها، به عمد یا به سهو، قبول کرده بودند که در نظام بی حرمت رژیم سابق زندگی کنند. شاید بتوان تا آنجا پیش رفت که بگوئیم رهبران مذهبی در صدد بودند، برای تامین وفاداری این جوانان نسبت به خود، جانشین والدین آنها شوند و توسط جوانان دوباره اسلام را ریشه دار کنند. رهبران جدید، در سخنرانی ها و کردارهای سیاسی خود هرگز از تاکید بر مقام جوانان در جامعه، نقش آن ها در انقلاب و اهمیت آن ها برای جمهوری اسلامی باز نایستادند؛ و با این کار، به طور غیرمستقیم، جوانان را تشویق می کردند که اقتدار (اتوریت) پدرانشان را در بطن خانواده مورد اعتراض قرار داده، به برتری آنان پایان دهند. از طرف دیگر، چند ده گروه یا حزب سیاسی، اسلام گرا و لائیک، چپ یا راست، نیز که طی ماه های اول انقلاب قد برافراشته بودند، دقیقاً همین رابطه را با جوانان برقرار ساخته و از آنها اخلاص و فداکاری کامل برای امر سیاسی - ایدئولوژیک، عاطفی و حتی جسمانی - در گسست کامل با تمام چارچوب های موجود را، خواستار بودند.

بنا بر این، جوانان، پسر و دختر، اسلام گرا و یا غیر آن، از هرسوکه برانگیخته شده بودند، در اوضاع و احوالی که هنوز در اثر انقلاب پر جنب و جوش بود، در اعتراض آشکار به الگوی اطاعت پدر - فرزندی و در تحمیل یک رابطه برابر گرا بین اعضای خانواده، تردیدی به خود راه ندادند.

البته بدیهی است که همه این ها، در عرصه سیاسی با طلب اطاعت از اقتدار، از نوع پدرسالارانه، خواه از سوی رهبران جدید یا از طرف گروه های سیاسی، در تضاد قرار می گرفت. بنا بر این، می توان به حق فکر کرد که با گذشتن تب انقلاب، رابطه ناظر بر آمریت و اقتدار سیاسی عاقبت خود را از نو تحمیل کند، مضاف برای که اکثریت این جوانان خود را اسلام گرا اعلام می کردند. ولی باید تأکید کرد که برای جوانان، این آمریت دیگر مانند اقتدار پدری، که مدتهای مدیدی «طبیعی» تصور می شد، مورد ملاحظه قرار نمی گرفت. همانطور که توانستند اقتدار پدری را زیر سوال ببرند، این جوانان می توانستند، سرنوشتی مشابه، برای اقتدار سیاسی ای که خود «مستقر» کرده بودند، رقم زنند.

در انقلاب ایران مانند انقلاب فرانسه، پدیده بسیار مهم سرنوشتی حاکمیت و وارونگی منشاء اقتدار، وجود داشت. در فکر جوانان ایرانی نسل انقلاب، رهبران می بایستی در هر لحظه در مقابل آن ها اقتدار خود را توجیه می کردند تا بتوانند آن

²²⁶ این سازمان بعد ها در «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» جای گرفت، در عین حال که استقلال و هویت خود را حفظ کرد. با شروع جنگ، «بسیج» به بسیج داوطلبان برای رفتن به جبهه ها نیز مشغول شد.

²²⁷ در آغاز، ضد انقلابیون شامل هواداران سلطنت می شدند. ولی به سرعت در منطق افراطی و آشتی ناپذیر شدن، هر کسی که با جمهوری اسلامی مخالفت می ورزید، ضد انقلاب محسوب می شد. روش های سرکوب جدید از روش های استفاده شده توسط ساواک چیزی کم نداشت.

²²⁸ تعداد دقیق جوانانی که با این سازمان ها و بنیاد ها همکاری می کنند، از آنجایی که برخی از آنها بطور داوطلبانه، دست کم در سال های اول، در آنها کار می کردند و در مقابل از مزایای جنسی و کالایی بهره مند می شدند، معلوم نیست. از این گذشته، بخش عمده ای از جوانان در سازمان های نظامی استخدام شده بودند که دولت هرگز تعداد کارکنان آن ها را اعلام نمی کند. معذک، ناظران متفق القولند که تعداد آنها را می توان به چند صد هزار نفر تخمین زد.

را حفظ نمایند. رژیم جدید²²⁹، که کاملاً آگاه بود که ادامه حیاتش به حمایت فعال جوانان اسلام گرا بستگی دارد، تمامی امکانات خود را گسترده تا آن ها را در حالت بسیج نگه دارد. اقداماتی که به این منظور اتخاذ شد، به تغییر عمیق سازمان قدرت سیاسی و شرایط اجتماعی کمک کرد.

تحکیم دولت از طریق سیاست عوام گرایانه (پوپولیست) توسعه

یاد آوری کنیم که چارچوب های اجتماعی، سازمان ها، بنیادها و انجمن های اسلامی که در آن ها جوانان، مرد وزن، اکثرا برخاسته از اقشار سنتی، و عمیقاً مومن، همگی با هم برای انگیزه ها و دعاوی سیاسی همکاری می کردند، آن ها را به سرعت از سنت ها دور ساخت. فعالیت های اجتماعی - سیاسی آنها به برقراری روابط برابرگرا بین آنان و به ویژه بین مردان و زنان انجامید. این زنان که از لحاظ سیاسی متعهد بوده و سطح تحصیلاتشان فراتر از سطح تحصیلات زنان مسن تر از خودشان بود، برای خویشتن نقش جدیدی را تعریف کردند که وسیعاً توصیه های سنتی را پشت سر می گذاشت. با شرکت فعال در زندگی اجتماعی و سیاسی که اوضاع و احوال سیاسی ممکن ساخته بود، گرایش زنان جوان نسبت به خانواده و باروری سریعاً متحول و نوگرا شد. نخستین نشانه های کاهش محسوس باروری در میانه دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، آشکارا گواه این تحول قابل ملاحظه رفتار زنان، به ویژه و بدون تردید زنان متعلق به « نسل انقلابی »، شد.

جمهوری اسلامی به منظور پاسخ مثبت دادن به انتظارات جوانان بود، که اکثراً از اقشار مردمی و محروم برخاسته بودند، و همچنین به جهت عوام گرایی خویش، « مستضعفان » را نماد انقلاب ساخت. دولت اسلامی به منظور بهبود وضعیت آنان و از این طریق جذب آنان، اقدامات بسیار مهمی انجام داد. طرح های بسیاری تدوین نمود تا در وهله اول آن ها را شناسایی و نیازهای آنان را ارزیابی نماید. بخش عمده ای از روستاها و همچنین مناطق حاشیه ای که سکنه آن ها اکثراً غیرفارس زبان بودند، به عنوان اعضا و تشکیل دهندگان ایران مستضعف تعیین شدند. بنا بر این برنامه های ویژه توسعه معین شد تا به این مردم امکان دهد عقب ماندگی خود را هرچه سریعتر جبران کنند. دولت اسلامی، در این مناطق، نه تنها ادارات دولتی را احیا کرد بلکه به خصوص سازمان ها و بنیاد های خاص خود را مستقر نموده این ترتیب، جوانان متعهد از نقطه نظر سیاسی، نیروی قابل ملاحظه ای وقف پیشبرد طرح های توسعه کرده، خویشتن را به عنوان کارگران واقعی انقلاب در حال انجام، تایید کردند.

جمهوری اسلامی، با این سیاست توانست قدرت خود را به تمامی کشور بگستراند و با حضور خود در تقریباً همه مناطق، و تقبل نقش دولت پشتیبان و حامی، در صدد بود با مردم، با زبان ها و فرهنگ های متفاوت، رابطه ای بر اساس اعتماد، بسیار متفاوت از آنچه که در زمان رژیم سابق معمول بود، برقرار کند. به این ترتیب است که می توان به فهم عزم و اراده ای که در قانون اساسی تحت یک آرمان مشترک جامعه، دایر بر این که تمامی ساکنان کشور برابر و مساوی هستند، نائل شد. جمهوری اسلامی با شناختن حق زندگی مناسب برای تمام مردم و با اتخاذ تدابیری برای نیل به این زندگی، شروع به کسب نوعی بازشناسی مشروعیت خود از طرف اکثریتی از ایرانیان، تا آنجا که می توان ارزیابی کرد، نمود.

اشتباه نکنیم، این امر به بهبودی سطح زندگی مردم نینجامید - بحران شدید اقتصادی چنین امری را اجازه نمی داد - بلکه تغییر قابل ملاحظه ای در شرایط زندگی اکثریت عظیم مردم از طریق دستیابی به خدمات و اجناس مورد نیاز اولیه صورت

²²⁹ دولت اسلامی که در پی تامین سلطه و حاکمیت بدون شریک خود بود، به سختی گروه های مخالف را سرکوب کرد و به این ترتیب، هواداران جوان آنان را به حاشیه راند.

گرفت. اتحاد جامعه و دولت که انقلاب بر آن مهر تأیید زد، با این سیاست بیشتر تقویت گشت تا جایی که بتوان از این پس در مورد ایران از یک دولت - ملت صحبت کرد.

بالاخره، جنگ ایران و عراق نقشی تعیین کننده در بسیج جوانان و سازماندهی قدرت، و نیز در دریافت و آگاهی یافتن به وجود این دولت - ملت داشت. رسیدن میهن پرستی به بالاترین درجه، واکنشی از همبستگی بین مردم و دولت برای دفاع از تمامیت ارضی را به دنبال داشت. جنگ همچنین، فرصتی بی نظیر برای جمهوری اسلامی پیش آورد که قدرت بی شریک خود را، از طریق تکثیر مراجع و نهاد های سیاسی ای بنا کند که به روحانیت اجازه می داد خود را بر سریر قدرت حفظ کند، و به نحو بیرحمانه ای تمام گروه های مخالف را، به این بهانه این که برای انقلاب اسلامی، اسلام و یا حتی ملتی که تهدید به تهاجم است، خطرناک هستند، از بین ببرد.

بدون شک، مهم تر آن است که جنگ، امکانات متعددی برای تأیید هویت اجتماعی جوانان فراهم ساخت. باید یاد آوری کرد که، شمار بالای جوانانی که تا آن زمان عضو سازمان های نظامی جمهوری اسلامی بودند - که اکثراً از نسل های متولد شده در سال های ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰ (۱۹۵۷-۱۹۶۱) بودند - و تعداد داوطلبانی که اغلب بسیار جوان بوده، به ویژه طی سه سال اول پس از بروز مخاصمات، و از طرف همین سازمان های نظامی به خدمت در آمدند، باعث شد که دولت اسلامی الزامی به اعلام بسیج عمومی نداشته باشد. در طی ۸ سال جنگ، این جوانان تنها به عملیات نظامی نپرداختند، بلکه به انواع فعالیت هایی مشغول شدند که زندگی پشت جبهه رزمندگان را تشکیل می داد. این تجربیات، جوانان مزبور را به هم نزدیک ساخته و آن ها را بیش از هر زمان متحد کرد. اخلاص و فداکاری برخی از آنها تا حد شهادت، روابط آن ها را با نسل های مسن تر و با مقامات سیاسی دچار دگرگونی عمیقی کرد. جوانان به مشروعیت غیر قابل انکاری دست یافتند که آنان را در رتبه اول سلسله مراتب اجتماعی قرار داد. از این پس دولت دیگر برای پیشبرد جنگ و تدام رژیم سیاسی به آنان وابسته ماند.

۳ - صورتبندی جدید اجتماعی - جمعیتی، اوضاع و احوال جدید سیاسی

اوضاع و احوال اجتماعی - سیاسی، که عموماً آن را به درستی « پسا انقلابی » می نامند، بر این زمینه جای می گیرد. در واقع، دولت اسلامی، در پایان جنگ (مرداد ۱۳۶۷)، وارد منطق برنامه ریزی می گردد. دولت اسلامی در حالی که از حیث مالی به جهت بحران سخت اقتصادی بسیار ضعیف شده بود، ولی با اینحال از آزمایش های انقلاب و جنگ نیرومند بیرون آمده بود، فکر می کرد با حمایت « جوانان قدیمی » که پر شمار بودند، و آن ها را از پیش به کار گرفته بود، بتواند اقتدار خود را در چارچوب سیاسی ای که از این پس « عادی » و معقول بود، اعمال کند.

همچنین، دولت اسلامی تصمیم گرفت مسئله تشکیل احزاب و گروه های سیاسی²³⁰، که از همان پایان جنگ پدیدار شده بود را، به احتمال قوی از ترس این که مبدا نتواند توسعه آن ها را مهار نماید، به تأخیر اندازد. مضافاً این که پس از در گذشت

²³⁰ قانون اساسی جمهوری اسلامی، حق تشکیل احزاب یا گروه های سیاسی را به رسمیت می شناسد، ولی در آغاز انقلاب، به دلیل اختلافات عمیق نزدیکان آیت الله خمینی، وی به منظور حفظ وحدت سیاسی، اعلام کرد که تحت جمهوری اسلامی، فقط یک حزب وجود خواهد داشت: حزب خدا. به این ترتیب تمامی احزاب سیاسی که تازه تشکیل شده بودند، در عمل خود را منحل کردند بدون این که مسئله رقابت سیاسی حل شده باشد.

آیت الله خمینی (خرداد ۱۳۶۸، ژوئن ۱۹۸۹)، تفرقه و دودستگی طبقه سیاسی از پرده بیرون افتاد²³¹ و جو سیاسی را کم و بیش متشنج ساخت. مسلماً، انجمن های اسلامی محفوظ ماندند، ولی فعالیت های آنان به تظاهراتی بیشتر نمادین، که به دستور دولت صورت می گرفت تقلیل یافت. در این اوضاع و احوال جدید سیاسی، چنین به نظر می رسد که عرضه و قلمرو عمومی، هم چون در زمان رژیم سابق، از نو به روی جوانان بسته شود.

ولی نسل های جدید متولد سال های ۱۳۴۹-۱۳۵۹ (۱۹۷۰-۱۹۸۰)، که دیگر خصیصه برابری روابط بین نسلی و بین زن و مرد، از آن شان شده بود، خصیصه ای که با دستیابی آنان به سطح تحصیلات، دبیرستانی و حتی دانشگاهی، بالاتر از سطح تحصیلات نسل بزرگسالان اعتبار یافته بود، به نظر نمی رسیدند که به هیچ روی حاضر باشند که دولت اسلامی قلمرو و عرصه های اجتماعی و سیاسی را به روی آنان ببندد. علاوه بر این، مردم نیز در مجموع، تمام افشار اجتماعی باهم، خسته از ۸ سال جنگ و خسته از اینکه رهبران به تعهداتشان مبنی بر بهبود بخشیدن سطح زندگی عمومی و گشایش فضای اجتماعی و سیاسی عمل نکرده بودند، یاس و نارضایتی خود را آشکار کردند. با بروز خطر جدائی، مرحله جدیدی در تاریخ مناسبات بین جامعه و دولت گشوده شد.

سر باززدن جوانان از انتخاب مطلق گرایی جمهوری اسلامی

روگردانی جوانان، مسلماً موجب مشکلات خطیری برای جمهوری اسلامی بود و او را به عکس العمل و ادار ساخت. جمهوری اسلامی با آگاهی به خطری که تهدیدش می کرد، اما بسیار غیر قابل انعطاف در پینش خود نسبت به قدرت، ترجیح داد با ابداع « دشمن » جدیدی برای میهن اسلامی، به تکرار همان فرمولی بپردازد که به او اجازه داد نیروها را در مبارزه انقلابی یکدست و متحد کند. پس از جنگ، جمهوری اسلامی که در عرصه بین المللی کاملاً منزوی بود، دیگر به عینه دشمنی نداشت. در داخل کشور، آخرین عناصری را که محتمل بود خطری برای حاکمیت آن به بار آورند، از میان برده بود. از این رو انتخاب راهبردی مقامات سیاسی افشای « تهاجم فرهنگی غرب »، « دشمن » جدید اسلام و جمهوری اسلامی گردید. دولت اسلامی توضیح داد که غربی ها، پس از شکست طرح هایشان دایر بر پایان دادن به « حکومت اسلام » و حتی حذف فیزیکی نمایندگان آن، اینبار حملات خود را به نحوی زیرکانه در عرصه فرهنگی از سر گرفته اند و جوانان را هدف قرار داده اند. بنا بر این، به جوانان توصیه کرد که فوق العاده مراقب باشند و به این ترتیب کوشید آن ها از نو زیر اقتدار خود بسیج کند.

با توجه به تحولی که در این هنگام در جامعه ایران رخ می داد، این موضع، نشان ناشی گری بزرگ و نابینایی شدید جمهوری اسلامی بود. در حقیقت، تغییر رفتار فرهنگی بطور عمده دلایل داخلی داشت. پس از جنگ، شکوفا شدن اشکال جدید بیان هنری، فرهنگی، روزنامه نگاری و حتی پوشاکی، نه نشان پیوستن ناگهانی به الگوهای غربی، بلکه مبین بلوغ جامعه ایرانی بود، جامعه ای که در اثر تغییر و تحول الگوهای سنتی خانواده، ناشی از گذار جمعیتی و به ویژه کاهش مهم باروری، و بنا بر این بروز شکل خاص تجدد و نوگرایی کاملاً دگرگون شده بود. توسعه اجتماعی - اقتصادی کل کشور،

²³¹ یکی از جریان های سیاسی بسیار مهم با ساختار ایدئولوژیک بسیار مسنجم، گروهی است که آن را « چپ اسلامی » و یا « ترقی خواه اسلامی » می نامند. از پایان جنگ، این جریان به تدریج از قدرت کنار گذاشته شد و نتایج انتخابات مجلس ۱۳۷۱، شکست آن را قطعی کردند. از این رو، این جریان خود را در محافل دانشگاهی تثبیت نمود تا جوانان متعهد را حول خواست هایی بلند مدت خود یعنی « عدالت اجتماعی و دفاع از مستضعفان » و خصوصاً حول موضع سیاسی جدیدی که بر « جمهوری خواهی و نهادینه کردن آزادی ها و استقرار دولت حق » تاکید داشت، گرد آورد؛ این امر عملاً به برخورد با نظام سیاسی ولی فقیه که بر سر قدرت بود، انجامید (Kian-Thiébaud, 1998).

به ویژه مناطق حاشیه ای و روستایی، و پیشرفت چشم گیر راه های ارتباطاتی، این نوگرایی و تجدد رفتارها را عمومیت بخشیده بود.

جمهوری اسلامی بر علیه این موج بنیادی نمی توانست هیچ کاری انجام دهد؛ هیچ نظام سیاسی، هر چند هم که قدرتمند باشد، نمی تواند به صرف انگیزه های خود، خلاف تحول جامعه ای حرکت کند که خود بر آن استوار است. حکومت ایران، در عین حال، در تضادی لاینحل گرفتار آمده بود، چرا که ناگزیر بود برای حفظ تعادل منابع، سیاست مالتوسی را بکار بندد و ناگزیر با جهش الگوی خانواده ولذا نوگرایی موافقت داشته باشد.

بنابر این، دولت اسلامی، خود را به حمله به نمادهای این جهت گیری تجددگرا، راضی کرد. ولی با هر حمله جدید، بیشتر منزوی می شد: جوانان، که در این هنگام وزنه بزرگی را در جامعه تشکیل می دادند، نمی توانستند دولت را در حرکتی تعقیب کنند که به یوغ نهادن بر آزادی آن ها منتهی می گردید و هیچگونه الگوی جایگزین گیرایی را نیز پیشنهاد نمی کرد.

اراده نسل های جوان: نوسازی قلمرو سیاسی

برخلاف، بزرگترها (نسل جوان سابق) که مطالباتشان به شکل یک انقلاب، بیان شد، نسل جدید جوانان، که رابطه نوینی را با خانواده برقرار کرده بود، رابطه ای مبتنی بر احترام متقابل و گفتگو - چنان که نتایج آمارگیری شیراز به وضوح این امر را آشکار می سازد - در اعتراض سیاسی خود نیز همین اصل را برگزید و در صدد بود چارچوبی قانونی برای گفتگو با دولت اسلامی که مشروعیت آن را مورد اعتراض قرار نداده بود، بیابد. از این رو، راهی برای ظهور دوباره گروه های مخفیانه قدیمی وجود نداشت، نه به دلیل شدت سرکوب، بلکه خیلی ساده به این جهت که این شیوه عمل دیگر دلیل وجودی خود را از دست داده بود. جمهوری اسلامی نیز به نوبه خود دیگر نمی توانست به خشونت دولتی متوسل شود، زیرا که کاربرد قهر بر ضد چنین شکل اعتراضی همه گیر، بی فایده و از نظر گسست گفتگو که می توانست به دنبال داشته باشد، خطرناک بود. همچنین بی فایده نیست یاد آوری کنیم که در اینجا، به نوعی نسل فرزندان انقلاب اسلامی مطرح بود: انتقاد از رفتار نسلی که در چارچوب جمهوری اسلامی بزرگ شده بود به طور ضمنی به معنای باز شناختن شکست طرح فرهنگی همین انقلاب نیز بود.

دولت پس از این که تمام راه های مهار جنبش را بررسی و آزمایش کرد، بدون آن که کامیابی بزرگی حاصل کند، شروع به عقب نشینی و تفویض تدریجی آزادی های مطالبه شده کرد. ابتدا مطبوعات از این گشایش بهره جستند و در فقدان احزاب و یا سازمان های سیاسی به صورت بلندگوی بیان نظرات گرایش های مختلف سیاسی، فلسفی و یا فرهنگی، اسلامی یا لائیک (Kian-Thiébaud, 1995a)، منتهی در طیفی بسیار وسیع تر و پیچیده تر از سال ۱۳۵۷، در آمدند. سپس تشکیلات سیاسی، البته هنوز به تعداد محدود، پدیدار شدند و یا تا آنجا که مربوط به تشکلات قدیمی می شد، فعالیت های خود را از سر گرفتند و بدین ترتیب منظره سیاسی را کمی از یکنواختی خارج ساختند.

همانطور که جوانان می خواستند، به تدریج برای ایجاد تحول عمیق در بافت سیاسی، گفتگو برقرار گردید. انتخابات مجلس در ۱۳۷۵ (1996)، ریاست جمهوری در ۱۳۷۶ (1997)، شوراهای شهری و روستایی در ۱۳۷۸ (1999) و باز مجلس در ۱۳۷۹ (2000) و ریاست جمهوری در ۱۳۸۰ (2001)، همگی شاهد این تحول چشمگیر در تغییر رابطه قدرت بین دولت اسلامی و جوانانش است. این بار، جوانان ایران، اعم از مرد و زن و از تمام مناطق کشور، بدون این که متوسل به انقلاب شوند، موفق شدند که خودکامگی دولتی را کاهش داده، حق بیان عمومی برای خود را به رسمیت بشناسانند. جوانان

شهرستان ها این جنبش را دنبال کرده و حتی کوشیدند ابتکاراتی را برانگیزند: ایجاد روزنامه های محلی و ظهور تشکلات سیاسی غیرتهرانی که از شهرهای استان های حاشیه ای نیرویی سیاسی ساختند که از آن پس پایتخت بایستی روی آن ها حساب می کرد.

این نوسازی روابط بین دولت اسلامی و جامعه به خوبی از فرایند مردم سالاری (دموکراتیزاسیون) در ایران خبر می دهد. بی تردید راهی که باید پیمود هنوز بسیار طولانی است، ولی با سرعتی که گذار جمعیتی در ایران تحقق یافت و تشنگی برای بیان و به رسمیت شناخته شدن نسل جوان، مرد وزن، این تصور را ممکن می سازد که فرایند مردم سالاری (دموکراتیزاسیون) اجتماعی و سیاسی در ایران شتاب گیرد.

نتیجه گیری

در ایران، نظیر کشورهای عربی، شیوه ای که بنا بر آن گذار جمعیتی، بویژه در پیوند با پیشرفت مهم سطح تحصیلات و آموزش، توسعه یافته است، به زیر سؤال بردن نظام پدرسالاری (Fargues, 1995a) و بنا بر این به تحول اجتماعی و سیاسی کمک کرده است. نسل های جوانی که در میان آنان فاصله بین دو جنس از لحاظ مدت زمان تحصیل رو به تقلیل نهاد، اولین کسانی بودند که با این نظام و بویژه با استبداد پدری در بستر خانواده به مخالفت برخاستند.

در ایران، شدت مخالفت جوانان به یک اعتراض به نظام سیاسی، که خود نسخه برداری از همین الگوی پدرسالارانه بود، تبدیل گشته و به شکوفایی انقلاب منتهی شد. این شکوفایی که اساساً تجربه ایران را از کشورهای عرب و مسلمان متمایز می سازد، به سرعت جنبش را به تمامی یک نسل، در شهر و روستا، گسترش داد. جوانان که با انقلاب مقامی والا در جامعه به دست آوردند، بدین ترتیب هویت اجتماعی خود را تایید کرده و روند متزلزل ساختن نظام پدرسالاری را به نوعی با پرش از مراحل بینابینی، شتاب بخشیدند.

سقوط چشمگیر باروری، در هماهنگی با پدیده مزبور، به برقراری رابطه جدیدی بین اعضای خانواده منجر شد که بر گفتگو و احترام متقابل استوار بود. نسل های جدید که سطح تحصیلات بالاتری داشته، بیشتر برابرگرا بودند و وسیعاً از این تغییر اجتماعی عمده بهره مند می شدند، فعالانه نسبت به قصد رهبران سیاسی در استقرار اقتداری که ساختارش بر اساس الگوی پدرسالارانه بمنظور بستن قلمرو اجتماعی بود، عکس العمل نشان دادند. برای متزلزل کردن آنچه که به نظر جوانان چیزی جز کهنه گرایی تحمل ناپذیر نبود، همانند رابطه ای که در بستر خانواده خویش برقرار کرده بودند، این بار در صدد برآمدند گفتگو و بحث را، حتی به طرق غیر مستقیم، با قدرت سیاسی که در پی سرنگونی اش نبوده بلکه می خواستند آنرا اصلاح نمایند، برقرار کنند.

انقلاب، که بین جامعه و دولت و بطور بسیار خاص تر، بین جوانان حامل این انقلاب و رهبرانی که توسط همین نیرو مقام و منصب خود را کسب کرده بودند، پیوند برقرار کرده بود، ضامن عدم امکان بازگشت به هرشکلی از قهر از هر دو طرف بود؛ زیرا انقلاب خود سنگ بنای واقعی بنیان ملت را تشکیل میداد، که غیر قابل برگشت و غیر قابل تردید بود، و در نتیجه حکومت اسلامی پس از مقاومتی کوتاه - که قصد سرکوب بی قید و شرط را نداشت - شروع به دادن امتیازات اساسی کرد و به این ترتیب پذیرفت که وارد روند مردم سالاری (دموکراتیزاسیون) اجتماعی - سیاسی گردد.

اگر این استدلال را بپذیریم، آشکار است که تحول جمعیتی، بی آن که از اقتصاد گذر کند، تاثیر مستقیم و عمیقی بر اوضاع و احوال اجتماعی - سیاسی دارد. فروپاشی نظام پدرسالاری، که استقرار روابط هر چه بیشتر برابر بین دو جنس و بین نسل ها زیر پای آنرا خالی کرده بود، به همراه روابط نوینی که در قلب گذار جمعیتی و در رابطه مستقیم با پیشرفت آموزش و تحصیلات پدید آمده بود، کلید جهش اجتماعی و سیاسی ایران معاصر است. با این تجدد گرایی متناقض در جمهوری اسلامی، جامعه ایران نه تنها استقلال پویایی خود را نسبت به قلمرو سیاسی تائید می کند، بلکه همچنین از طریق تحمیل آهنگ و طبیعت فرایند خاص تجددگرایی خود، ظرفیت جدیدی که بر این قلمرو سنگینی کند را نیز آشکار می سازد.

مسلم است، که دولت اسلامی در برابر این فشار مقاومت کرده - زیرا نمی خواسته و یا نمی توانسته آن را بفهمد - و برای منحرف و خنثی ساختن آن تدابیری ابداع کرد. ولی « تسلیم » نهایی این قدرت که نسبت به هرگونه مردم سالاری (دموکراتیزاسیون) و یا مصالحه با واقعیت، به ویژه مقاومت می کرد، گواهی رسایی است بر جهش مقاومت ناپذیر روند نوسازی اجتماعی - سیاسی ایران در راهی که با پیوند گذار جمعیتی و یک انقلاب آغاز شده است، امری که تمامی پیچیدگی و جاذبیت روند مزبور را تشکیل می دهد.

نتیجه گیری عمومی

در پایان این مطالعه می توانیم تایید کنیم که به برخلاف باور همگانی، نه انقلاب ۱۳۵۷ و نه استقرار جمهوری اسلامی، هیچکدام روند نوگرایی (مدرنیته) در جامعه ایران را دچار وقفه نکردند، بلکه بر عکس در بسیاری زمینه ها به آن شتابی بیشتر داده و دوره جدیدی را گشودند که در آن از این پس پویایی اجتماعی نقش اساسی را ایفا می کند. آغاز دوران گذار باروری و رشد و توسعه سریع آن در دوران جمهوری اسلامی به کمال، تصویرگر ظرفیت بالای جامعه است که علیرغم زمینه های سیاسی و حقوقی ظاهراً نامساعد، نوگرایی خویش را ابداع می کند.

از آنجا که کاهش باروری بدون تغییر کلی جامعه و بدون تحول وضعیت زن به دشواری قابل تصور است، ما این پژوهش را با پرسشی در رابطه با اثرات و نتایج واقعی و عملی تغییرات سیاسی - ایدئولوژیک خصوصاً در رابطه با جایگاه اجتماعی زن آغاز کردیم. باید یاد آوری کرد که جامعه ایران قبل از گشایشش به روی تغییراتی که نوگرایی (مدرنیته) عرضه می کرد، مدت مدیدی تردید نمود و قبل از آنکه اجازه دهد تا شالوده های سنتی جایگزین گردد، مدتی طولانی سد نفوذ ناپذیری در مقابل اصول و ارزشهای نوگرایی و مدرنیته ایجاد کرد. از آغاز دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) با شواهدی روشن چون رو به تعادل گذاشتن «بازار زناشویی» به نفع زنان، افزایش مداوم سن اولین ازدواج، کاهش تفاوت سن در اولین ازدواج بین زوجین و بالاخره تعادل هر چه بیشتر تعداد طلاق بر حسب جنس، می توان خوبی تغییر ذهنیت و گشایش افکار به سمت الگویی دیگر در عملکرد اجتماعی را مشاهده نمود، و این همه در حالی صورت گرفت که قوانین اسلامی با این سمتگیری خوانایی نداشتند. همچنین افزایش درصد زنانی که به روشهای جلوگیری از بارداری متوسل می شوند، بیانگر روشن عقب نشینی سنت های نشأت گرفته از قوانین مذهبی ست که با محدود کردن نقش زن به مادر و همسر مطیع بودن، کنترل باروری را مانع می شدند.

دیدیم که اشاعه مدرسه که ابتدا تنها مردان از آن بهره مند شدند، پس از آغازی کم و بیش محدود، از سالهای دهه ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) در شهرها و سپس از آخرسالهای دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) در روستاها گسترش یافت و به شمار عظیمی از مردان و زنان اجازه داد که به دانش دسترسی یابند. این خود به یقین یکی از دلایل اصلی تغییر رفتارهای جامعه و آرزومندی اجتماعی زنان بود. زنانی که سطح تحصیلاتشان به خصوص در شهرها، بیش از پیش افزایش می یافت، دیگر نمی پذیرفتند که در فضای خانگی محدود شوند و به منظور مشارکت در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نقش نوینی برای خویش تعریف می کردند.

این تغییرات اساسی که در جامعه ایران رخ داد، در برخی جوامع عرب - مسلمان منطقه نیز مشاهده شده اند. بطور مثال، در الجزایر و مصر، کاهش باروری تقریباً همزمان با کاهش باروری در ایران در اواسط دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، آغاز گردید. از آنجا که دولت های این دو کشور از نقطه نظرات سیاسی و ایدئولوژیکی تقریباً متضاد با نقطه نظرات سیاسی و ایدئولوژیکی دولت ایران دفاع می کردند، شباهت گرایش باروری در این سه کشور، تاییدی بر فرضیه ماست: فرضیه ای که برتری سیاست را، چه به مفهوم قانونگذاری، به معنی اخص کلمه، چه به مفهوم وجود یا عدم وجود برنامه دولتی

کنترل موالید²³²، یا تحمیل نظم سنتی و اخلاقی ملهم از ایدئولوژی اسلامی، یا بر عکس اقداماتی در جهت شکست الگوی سنتی از طریق اقدامات نمادین (سمبولیک) که نمایانگر ایدئولوژی حاکمیت است، چون اجباری نمودن حجاب در دوران خمینی و یا بر عکس ممنوع کردن آن در دوران رضا شاه، به زیر سؤال می برد. در نتیجه جامعه ایران، علیرغم فراز و نشیبهای حکومت مرکزی راه خود را، حتی می توان گفت گاهی کاملاً در جهت مخالف تغییرات سیاسی، دنبال کرده است: در دوران حکومت سلطنتی، در حالیکه شرایط سیاسی ظاهراً برای نوین سازی جامعه مساعد بنظر می رسید، این جامعه بر روی سنتهای خویش پای فشرد، حال آنکه پس از انقلاب، علیرغم شرایط سیاسی حاکم که به سنتها ارزش می داد، این جامعه عمیقاً رفتار خویش را تغییر داده است. جامعه ایران، در واقع، در هر مرحله توانسته است با ابداع روش و رفتارهایی خواه با سکون، خواه با جهش های عمیق، در جایی که قدرت سیاسی بر آن کنترلی نداشته، با جهت گیریهای سیاسی که با آرمان ها و گرایشاتش منطبق نبوده اند، مخالفت کند.

اقتصاد مبتنی بر رانت، بیش از جهت گیریهای ایدئولوژیک بر رفتارهای خانواده تأثیر می گذارد. بررسی این اقتصاد نامتعادل نشان داد که نظام توزیع یارانه ها که برای هر خانواده امکان سطح زندگی حداقلی را فراهم می آورد، به تداوم سنتها کمک فراوانی کرده است؛ برای مثال با عدم ایجاد انگیزه در زنان برای مشارکت در فعالیت اقتصادی باعث تداوم سطح بالای باروری شده است. تشابه شکفت آور روند گذار باوری در ایران و دو کشور فوق الذکر، که اقتصاد آنها نیز اقتصاد رانتهی تعریف می شود و در آغاز دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، شاهد بحران شدید اقتصادی ناشی از تأثیرات واکنشی قیمت نفت بوده اند، این نتیجه گیری را ممکن می سازد که نزول تدریجی توزیع یارانه ها و در نتیجه کاهش قدرت خرید خانواده ها، باعث دگرگونی متغیرهایی شد که تا آن زمان حفظ و تداوم سنتها را امکان می داد. مسلماً نتایج این بحران در هر کدام از این کشورها، به دلیل سیستم تقسیم رانت نفتی، و در مورد دو کشور الجزایر و مصر، به دلیل برخورداری این دو کشور از کمکهای مختلف مالی و اقتصادی کشورهای غربی و سازمانهای بین المللی، به هیچ رو یکسان و یک شکل نبوده است. اما در مورد ایران در سالهای دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) در شرایطی که این کشور کاملاً در سطح جهانی منزوی گشته بود و اضافه بر آن می بایست نتایج محاصره اقتصادی را تحمل و مخارج مالی یک جنگ هشت ساله را پرداخت می کرد، ما شاهد گسترش قابل ملاحظه یک اقتصاد موازی و زیرزمینی هستیم که اقتصاد رسمی را به خفگی دچار می سازد.

با این وجود برای این که بحران بتواند بر روی رفتار باروری زوجین تأثیر بگذارد، بایستی از پیش تغییری در شیوه زندگی و مصرف و نیز در چگونگی ارزیابی زوجین از معادله «هزینه - مزایا» داشتن فرزند، رخ داده باشد. به عبارت دیگر برای اینکه یک خانواده، در دوران رکود اقتصادی و شرایط نامساعد تصمیم به تقلیل تعداد فرزندان بگیرد، می بایستی که این خانواده مقدمات نوگرایی را اکتساب کرده و در رفتار خود جذب کرده باشد. در اینجا لازم به تاکید است، که بحران اقتصادی مبتنی بر رانت، خود منشاء ظهور گذار باروری نیست بلکه این پدیده را همراهی می کند و این بدین معنی است که مردم ایران پیش از پیدایی بحران مزبور، الگوی سنتی ای که بسته به شرایط مانع بروز هرگونه تنوع کنترل باروری می شد را پشت سر گذاشته بود.

²³² منظور ما به یقین این نیست که بگوییم سیاست جمعیتی هیچگونه اثری ندارد: مسئله ای که در اینجا بدان پرداخته ایم، صرفاً مسئله مربوط به بروز گذار جمعیتی است. ما نشان دادیم که قانون گذاری منطبق با گرایشات و آرمان های جامعه می تواند بطور مؤثر کاهش باروری را همراهی کند.

در واقع آنچه که گذار باوری در ایران را از کشورهای مذکور متمایز می سازد، تحقق آن در بطن یک انقلاب اجتماعی و مردمی است. در انقلاب ۱۳۵۷، نظیر تمامی انقلابات بزرگ، تغییرات از شتابی فوق العاده برخوردار بودند. کمک به اقشار فقیر و محروم - مستضعفین - یکی از خواسته های اصلی انقلابیون را تشکیل می داد. همه اقشار مردمی و متوسط پائین، در شهرها و روستاها، خود را محروم می دانستند و منتظر اقدامات رژیم جدید برای بهبود شرایط زندگی شان بودند. جمهوری اسلامی از آنجا که بر آمده از انقلاب و محصول آن محسوب می شد، ناگزیر بود که برای سیاستهای اجتماعی اولویت قائل شود، حال آن که این امر لزوماً مشغله خاطر اکثریت رهبران مذهبی تازه به قدرت رسیده نبود. دولت اسلامی در واقع در آن شرایط، نیازی حیاتی به مشروعیت مردمی داشت. به خصوص که جوانان انقلابی، از همان فردای انقلاب بگونه ای خودجوش خود را سازمان داده و به ویژه در مناطق محروم و روستایی به فراموشی سپرده شده در دوران سلطنت، در جهت فعالیتهای عمرانی، آموزشی و سوادآموزی اقدام کردند. بنابراین برای کنترل این جنبش، دولت اسلامی می بایستی به سرعت مداخله می کرد و خود با بهره گیری از نیروی اراده این جوانان اقدام به برنامه ریزی های عمرانی می نمود. بدین گونه نیرو و انرژی عظیمی در سراسر کشور گسترده و مستقر گردید که پس از طی دوران بی نظمی دو سال اول، تمرکز بیشتری یافته و به شیوه بسیار پویایی برای هماهنگی فعالیتها بکار گرفته شد. بدین ترتیب تعداد بسیار زیادی برنامه های عمرانی، آموزشی و بهداشتی چون، ایجاد و مرمت راهها، برق رسانی، لوله کشی آب آشامیدنی، مدرسه سازی، سواد آموزی بزرگسالان، ایجاد مراکز درمانی و آموزش بهداشت در مدت زمانی بسیار کوتاه، به مرحله اجراء در آمدند.

جنگ و الزامات آن، بخصوص در مناطق مورد نخاصم، نیز در تحقق سریع برخی برنامه ها، بویژه در رابطه با طرح های مربوط به جاده سازی، تأمین وسایل ارتباطی و همچنین کنترل نظارت بهداشت، تاثیر بسزایی داشت. در مدتی کوتاه چهره اجتماعی - اقتصادی مناطق حاشیه ای و روستائی ایران بگونه ای بنیادی تغییر کرد و بالاخره هر چه بیشتر به چهره پیشرفته مناطق مرکزی و شهری نزدیک شد. این پیشرفت سریع منطقاً به اشاعه ارزشهای نوین منجر شد، بویژه وقتی که مزایای آن بلافاصله به چشم دیده می شد.

جمهوری اسلامی، که در ضدیت با رژیم گذشته، ادعا می کرد که از این پس حکومتی نگران و غمخوار "مستضعفین" است، سیاستهای تأمین اجتماعی و بیمه های درمانی را گسترش داد. بدین ترتیب برای ارائه خدمات گوناگون و کمک به محرومان، بنیادها و همچنین سازمانهای دولتی مختلف شبکه دفاتر خود را در سراسر کشور و خصوصاً در مناطق حاشیه ای گسترش دادند. البته کمک های مالی تخصیص یافته به جمعیت مزبور با توجه به بحران اقتصادی و افزایش مداوم قیمتها، محدود بود؛ اما در این روند، دولت اسلامی با عمل خویش، و علیرغم خویش، حق فرد به برخورداری از حمایت اجتماعی دولتی را بنیاد نهاد. از طرف دیگر رژیم سیاسی جدید با اصلاح قانون بیمه های درمانی و اجتماعی جمعیت شاغل در دو بخش دولتی و خصوصی، به نحو قابل ملاحظه ای نظام حمایت اجتماعی را گسترش داد.

جمهوری اسلامی با دنبال کردن این سیاست، بسرعت، خاستگاه انتظارات و درخواست های یاری و کمک فردی را از شبکه و گروه های خانوادگی به نهادهای دولتی و نیمه دولتی محول و منتقل کرد. از سالهای دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰)، گسترش سیاست حمایت اجتماعی که اکثریت شهروندان را تحت پوشش می گیرد، منجر به ظهور نوعی «دولت رفاه» (مسلماً هنوز در حالتی نطفه ای) شد و در نتیجه جوهر قدرت کنترل و همراهی و همیاری خانواده سنتی را تضعیف نمود.

از این نقطه نظر، عملکرد دولت اسلامی با عمل یک دولت لائیک تفاوتی ندارد، زیرا جمهوری اسلامی همچون یک دولت لائیک، روند مستقل شدن فرد را بر می انگیزد، حتی اگر این امر با گفتمان ایدئولوژیک آن در تضاد آشکار باشد.

در نتیجه می توان گفت که جمهوری اسلامی با دنبال کردن سیاست حمایت اجتماعی خود، آهنگ فرایند نوگرایی را شتاب بخشیده است.

با انقلاب، پیوندی مستحکم ما بین دولت و جامعه برقرار گشت. تحت تأثیر انگیزه های انقلابی، جامعه آشکارا خود را به روی ایده های جدید گشود. در روستاها که تا آن زمان مردم در مقابل تحصیلات و به خصوص تحصیلات دختران، مقاومت می کردند، دیگر در فرستادن آنان به مدرسه که از این بیعد در دسترسشان بود، تردیدی به خود راه ندادند. آموزش و پرورش که وسیعاً گسترش یافته بود نقش خود را بعنوان عامل همسان کننده فرهنگی بازی کرده، در نتیجه به تبلور تدریجی ملت یاری رساند.

بوسیله انقلاب جامعه خود را از میراث استبدادی که در آن بکلی از عرصه سیاسی جدا افتاده بود، آزاد ساخت. میل عمیق انقلابیون به دامن زدن به پویایی تمامیت جامعه و همچنین بینش «امت گرای» جمهوری اسلامی ناشی از بنیادهای مذهبی آن که ترجمان خود را در اراده مستحکم آن در نمایندگی کردن تمامی مردم باز می یافت، منتهی به تعریف هدف و انگیزه جدیدی برای تولید و انتشار آمار گردید. از آن پس آمار وسیله ای در خدمت شناخت جامعه و شناساندن جامعه به خودش شد. تعدد جمع آوری داده های آماری و جمعیت شناختی، نوآوری در طرح سؤال ها برای درک تمامی اجزاء جامعه ایران و انتشار عمومی نتایج، گواه بر تغییر بنیانی در کاربرد آمار در ایران پس از انقلاب است. به این ترتیب آمارها شروع به ورود به روند نمایاندن جامعه و دولت شدند.

شرایط جنگ و انزوای بین المللی که در طول آن احساسات میهن پرستانه به اوج خود رسیده بود، به فرایند تشکیل دولت - ملت کمک رساند. از این نقطه نظرها، جهت گیریهای سیاسی بر روند تجدد در ایران موثر واقع شدند.

در واقع با انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹-۱۹۷۸)، نظام پدرسالارانه در هم شکسته شد، هر چند که این امر می تواند متناقض به نظر آید. جوانان، نیروی اصلی انقلاب ایران، در پی گشایشی برای تأیید هویت خویش و همچنین تشکل خویش بعنوان عامل اجتماعی گشته تا بدین ترتیب خود را از قید اقتدار پدران رها سازند. این نسل جوان با این پشتگرمی که جامعه نقش مؤثرش را در انقلاب به رسمیت می شناخت و آگاه از این که از این پس، خود به تنهایی، یک مقوله تام و کامل اجتماعی را تشکیل می دهد، توانست بگونه ای اساسی و قطعی سرکردگی پدر را زیر سؤال برده تا رابطه ای هر چه کمتر نابرابر در بستر خانواده برقرار کند. اطاعت کورکورانه از قدرت آمرانه پدر جای خود را به گفتگو، ترغیب و احترام متقابل داد. این تغییر قابل ملاحظه ای است که نمی توان تصور کرد بدون ارتباط با تغییرات پی در پی رفتار جمعیتی باشد. نسل انقلاب، با توجه به تجربه ای که از گسست کسب کرد، بدون شک نمایانگر حلقه ای اساسی در توضیح روند گذار جمعیتی است، حتی اگر مطالعات میدانی و بررسی های ویژه و عمیق، خصوصاً در مورد زنان این نسل، برای تدقیق و تأیید این فرضیه، ضروری بنظر می رسد.

در مقابل، در قلمرو عمومی مسائل بسیار پیچیده تر بودند. پس از سالهای اول آزادی، در حالی که اقلیتی از نسل جوان که مخالف سیاسی و ایدئولوژیک حکومت اسلامی بود، از عرصه سیاسی رانده شد، اکثریت آن نسل با پیوستن به جمهوری اسلامی به حضور قابل ملاحظه خود در صحنه ادامه دادند. اما در پایان جنگ و بعد از وفات آیت الله خمینی، سران مملکت، مانند رژیم سابق سلطنتی، تصمیم به بستن فضای اجتماعی و سیاسی گرفتند. این جهت گیری نه با انگیزه هایی که بر اساس آنها " نسل ۱۳۵۷ " قیام کرده بود تطبیق می کرد و نه با آنچه که این نسل از آن پس به دست آورده بود. این نسل چون نسلهای بعد که وارد الگوی جدیدی در روابط خانوادگی شده بود، نمی توانست بپذیرد که حکومت از طریق

مهار آزادی اقتدار خود را به او تحمیل کند، از اینرو جوانان: "قدیم" و نسلهای جدیدتر به اشکال مختلف، برای ابراز نارضایتی خود وارد مبارزه شدند و بی آنکه مشروعیت جمهوری اسلامی را به زیر سؤال برند، سعی در گشایش باب گفتگو نمودند. از سوی دیگر، حکومت هم نمی توانست در مقابل "فرزندان انقلاب اسلامی" به قهر و خشونت متوسل گردد. آزادی مطبوعات، نخستین علامت مشهود امتیاز دادن قدرت حکومتی بود. شمار روزنامه ها، هفته نامه ها و ماهنامه ها که به هر موضوعی می پرداختند، به طرز قابل ملاحظه ای افزایش یافت و گفتگو بین جامعه مدنی و حکومت از طریق مطبوعات صورت گرفت. به این ترتیب، در فقدان احزاب سیاسی که هنوز در دستور روز مباحثات بود، مطبوعات نقش اساسی را در انتخابات مجلس ۱۳۷۵ (۱۹۹۶)، ریاست جمهوری ۱۳۷۶ (۱۹۹۷)، شوراهای شهر و روستا ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) مجلس ۱۳۷۹ (۲۰۰۰) و بالاخره انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۰ (۲۰۰۱)، بازی کردند.

جمعیت جوان، این بار بدون توسل به انقلاب یا خشونت موفق شد استبدادی را که جمهوری اسلامی در نظر داشت تحمیل کند، خنثی، و حق آزادی بیان را از نو احیاء نماید. در این امر به خوبی می توان نوید برقراری یک مردم سالاری را در عمق جامعه ایرانی دید، حتی اگر رخدادهای این چند سال اخیر، زایمانی پر درد و یا حتی وقایعی وخیم را ممکن می نماید. نوگرایی در عرصه سیاسی که مستقیماً به تجربه انقلاب وابسته است، از همان منطقی پیروی می کند که دوران گذار باوری: تغییر جایگاه زن، تحول بافت خانواده و عملکرد اجتماعی آن تأثیرات مستقیم و عمیق بر هر دوی این عرصه ها دارند. روند توأم انقلاب و گذار جمعیتی در ایران تحول جامعه را شتاب بخشید و همین امر تجربه ایران را از دیگر کشورها متمایز می سازد و ما را بر آن می دارد که آنرا چون روشی خاص در حصول تجدد ارزیابی کنیم. روشی که بررسی و مطالعه مبانی آن و همچنین روند تحول آینده اش ضروری است.

ضمیمہ ہا

ضمیمه 1

معرفی آمارگیری و مطالعه میدانی

«خانواده و باروری در شیراز (1375)»

نویسنده فعالانه در طرح و تدوین این آمارگیری و پرسشنامه آن، تدارک مراحل مختلف اجرای پژوهش میدانی، برنامه ریزی کامپیوتری و ایجاد بانک اطلاعاتی بر اساس داده های گرد آوری شده، و بالاخره در بررسی و تجزیه و تحلیل نتایج آمارگیری شرکت داشته، و تحریر بخش مهمی از گزارش مقدماتی درباره نتایج این بررسی²³³ را نیز انجام داده است. در اینجا مراحل متوالی اجرای این پروژه از مرحله تدارک تا پایان آن ارائه شده است.

همکاران و حوزه آمارگیری

فکر اولیه انجام یک آمار گیری و مطالعه میدانی درباره "خانواده و باروری در ایران"، هنگام نتیجه گیری پروژه ای مشترک بین موسسه ملی مطالعات جمعیتی فرانسه (INED)²³⁴ و مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه (CNRS)²³⁵ گروه پژوهشی دنیای ایرانی (Monde iranien)، درباره "خانواده و باروری در ایران" از 1373 تا 1374، که در آن نویسنده مسئول هماهنگی آن بود، شکل گرفت. در آن زمان گروهی محدود از پژوهشگران موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه از جمله نویسنده برای تماس با همکاران ایرانی و تدوین طرح تشکیل شد. در این روند "موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه" وابسته به سازمان برنامه و بودجه در ایران با استقبال از این طرح و شرکت در آن، شهرستان شیراز را برای نخستین مرحله این پروژه، به عنوان میدان بررسی دوگانه شهری و روستایی پیشنهاد نمود. انتخاب این شهرستان به دلیل وجود "مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز" در آن بود که در اجرای طرح های میدانی تجربیاتی داشت که می توانست برای پیشبرد این پروژه سودمند افتد. از آنجا که این اولین همکاری برای انجام عملیات میدانی بود، گروه فرانسوی ترجیح داد که میدان مطالعه را کوچکتر کرده و به شهر شیراز محدود نماید. یک پیمان نامه همکاری علمی سه جانبه بین "مرکز ملی پژوهش علمی"، "موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی" از فرانسه و "موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه" از ایران به امضاء رسید و کار میدانی در تابستان 1375 شروع گردید.

طرح نمونه گیری

1200 خانوار به عنوان تعداد جامعه آماری تعیین گردید تا بدین نحو بتوان از میان این تعداد دست کم 800 زن غیر مجرد بین سنین 15 تا 49 ساله را مورد سؤال قرار داد. در این بررسی واحد آماری خانوار بود و برای تهیه جامعه آماری، با استفاده از روش نمونه گیری سیستماتیک، از داده های نمونه گیری مرکز آمار ایران که به مناسبت سرشماری 1365 تهیه شده بود، استفاده شد. مدیر "مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز" و نویسنده این سطور، تهیه مبنای نمونه گیری را به نحوی که در زیر می آید به عهده گرفتند:

²³³ *Famille et fécondité à Shiraz* (1996), Dossiers et Recherches, n°60, INED, juillet 1997

²³⁴ Institut national d'études démographiques

²³⁵ Centre nationale de la recherche scientifique.

با علم بر اینکه محلی که مسکن از نظر جغرافیایی در آن قرار گرفته، یکی از شاخص های مورد توجه برای تعیین از ترکیب اجتماعی-اقتصادی است، از 18 منطقه اصلی (بر مبنای تقسیم بندی مرکز آمار ایران برای آمارگیری جمعیت 1370)، 5 منطقه، به روش خوشه ای انتخاب شدند. منطقه اصلی، از تعداد کاملی از قسمت سرشماری تشکیل می شوند و هر کدام به طور متوسط 25 بلوک را شامل هستند. در درجه دوم، از داخل هر واحد اصلی، چهار واحد فرعی به روش خوشه ای انتخاب شدند. در درجه سوم، جامعه آماری، از درون هر یک از این واحدهای فرعی، که هر کدام شامل چند بلوک بوده، با در نظر گرفتن اندازه هر یک از آنان براساس تعداد خانوار تشکیل دهنده، تعیین شد. در مجموع 66 بلوک انتخاب شدند و 1242 خانوار و در نتیجه 1135 زن غیر مجرد بین سنین 15-49 سال نیز که در این بلوک ها ساکن بودند مورد پرسش قرار گرفتند.

پرسشنامه

هدف اصلی این آمارگیری میدانی عبارت از تجزیه و تحلیل تحول اخیر باروری و تعیین کنند های زیست شناختی و اجتماعی آن و همچنین تغییر شکل خانواده بود. دو سری پرسش نامه یکی مربوط به خانواده و دیگری مربوط به باروری انتخاب شد؛ اولی از بررسی میدانی در شهر فز در مراکش و دیگری از پرسشنامه استاندارد و نمونه گیری²³⁶ DHS، الهام می گرفت.

پرسشنامه های بررسی میدانی در شیراز شامل پرسش هایی درباره خانواده، باروری زنان غیر مجرد بین سنین 15-49 سال، جلوگیری از بارداری، مرگ و میر کودکان، رفتار و کردار زوجین در روابط بین افراد خانواده، همیاری و همبستگی در درون هسته خانوادگی و در درون گروه خویشاوندی و غیره، می شد. این پرسش ها بین دو پرسشنامه، یکی برای خانوار و دیگری بصورت فردی برای زنان غیر مجرد 15-49 ساله، تقسیم شد.

کادر پرسشگران و ناظران

شش نفر از دانشجویان دختر دانشگاه شیراز به عنوان مامور آمارگیری انتخاب شدند. برای نظارت بهتر بر کار آنان سه نفر دیگر (دو زن و یک مرد)، از میان همکاران معمولی مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز نیز به کار دعوت شدند. انتقال و ضبط کامپیوتری داده های گردآوری شده پس از اولین هفته عملیات میدانی شروع شد که بوسیله شش نفر دیگر، که در مرکز جمعیت شناسی شیراز در امر کد گذاری دارای تجربه کافی بودند، و بر اساس جزوه آموزشی که یکی از ناظران تهیه کرده بود، صورت گرفت.

آموزش پرسشگران و ناظران

آموزش ناظران و پرسشگران بوسیله مدیر مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز و نویسنده این کتاب انجام شد. به این منظور، نویسنده این کتاب دوجزوه آموزشی خاص، یکی برای ناظران و یکی برای پرسشگران تدوین کرد.

آموزش ناظران، با توجه به تجربیاتشان، یک نیمه روز طول کشید، و در طی آن هدف، جزئیات پرسشنامه و شیوه ای را که می باید بر حسب آن پاسخ ها ضبط می شد، تشریح و توضیح داده شد.

آموزش پرسشگران که غالباً دارای تجربه بودند به ترتیب زیر جریان یافت:

²³⁶ Demographic Health Survey

- 1- طی دونیمه روز اهداف، جریات پرسشنامه و روش گردآوری داده ها با ذکر مثال های مشخص بیان شد، و همچنین جزوه توضیحی و آموزشی توزیع گشت.
- 2- پس از اجرای یک آمارگیری میدانی آزمایشی که بدنبال مرحله اول آموزش ترتیب داده شد، طی یک جلسه نیم روزه، پرسشنامه های پر شده و مشکلات و مسائل پیش آمده در طی اجراء آنان مورد بحث و بررسی قرار گرفت.
- 3- طی یک نیم روز، طرح نمونه برداری و کادر جغرافیایی بلوک های مورد پرسش، به پرسشگران، که به سه گروه دو نفری تقسیم شده بودند، منتقل شد و سپس هر گروه مجهز به یک نقشه تهیه شده بوسیله اداره آمار ایران، که حدود بلوک های مورد مطالعه را مشخص می کرد و همچنین نقشه شهر به میدان بررسی اعزام شدند.
- 4- پس از اولین پرسش و گردآوری داده ها، طی جلسه ای دیگر بیان کار اولین روز به بررسی گذاشته و توضیحات تکمیلی داده شد.

آمارگیری آزمایشی

این آمارگیری، با هدف آزمایش پرسشنامه و همچنین داوری کار پرسشگران در نزد 20 خانواری که ساکن مناطقی خارج از جامعه آماری تعیین شده بودند، صورت گرفت.

در این روند، آزمایش پرسشنامه، مشکلاتی را در رابطه با چند سؤال آشکار نمود. معلوم شد که در بعضی موارد تدوین سؤال و در مواردی، پاسخ های پیشنهادی با شرایط محلی همخوانی ندارد. در نتیجه، پس از بررسی دقیق، سئوالات مورد نظر تغییر داده شد و حتی در بعضی موارد سئوالاتی تکمیلی طرح شد؛ و در پایان این تغییرات و اصلاحات، پرسشنامه نهایی تدوین گردید.

در طی این مرحله آزمایشی، برای ارزیابی کار پرسشگران و همچنین ارزیابی میزان استقبال مردم، نویسنده نیز پرسشگران را در بسیاری از مصاحبه ها همراهی نمود. در کل می توان گفت که استقبال خوب بود و پرسشگران با مشکل خاصی روبرو نگشتند. کم و کاستی های مشاهده شده در کیفیت کار بعضی از آنان در یک جلسه بیان و باز بینی که در بالا توضیح دادیم، مطرح و توضیح داده شد.

کار میدانی

مصاحبه و گردآوری داده ها از 16 تیر 1375 شروع شد و یک ماه و نیم بطول انجامید. نویسنده، نظارت بر اولین هفته جمع آوری، که با بررسی جواب های داده شده به 80 پرسشنامه همراه بود، را خود بعهده گرفت تا بدین وسیله کار پرسشگران را نیز نظارت کرده و احتمالاً تصحیح نماید.

سه گروه دو نفری پرسشگران، 22 بلوک که در حدود 400 خانوار را در بر می گرفت تحت پوشش داشتند و قرار بر این بود که در پایان هفته اول 50 پرسشنامه تحویل داده شود.

کد گذاری در مرحله اول با اتکاء به راهنمای مخصوص آن، با دست انجام شد تا پس از آن به رایانه منتقل گردد. بعد از ضبط رایانه ای داده ها، با استفاده از نرم افزار اس. آ. اس. تجزیه و تحلیل داده ها انجام شد.

کنترل داده های جمع آوری شده

پیش از شروع کار تجزیه و تحلیل به معنای خاص کلمه، مدیر مرکز جمعیت شناسی دانشگاه شیراز و نویسنده این کتاب، برای اطمینان از یکپارچگی و انسجام داده های ضبط شده در رایانه، برای پیدا کردن اشتباهات احتمالی که می توانستند باعث اختلال در ادامه تحقیق شوند، دست به کنترل این داده ها زدند. بعد از بررسی هفت فایل که تمامی داده های گردآوری شده را در خود جا می داد، و بررسی میزان تکرار چندین متغیر، طرح جدول کنترل آغاز شد. در این میان، تنها ده پرسشنامه انفرادی مربوط به زنان، در ترتیبی نامنظم، دارای اشکال تشخیص داده شد. در مجموع کیفیت گردآوری و میزان دقت و قابل اعتماد بودن داده ها را می توان بسیار خوب برآورد کرد.

تجزیه و تحلیل داده ها

انجام این بخش از کار را نویسنده این کتاب، بطور کامل بعهده گرفت. اولین مرحله عبارت بود از آماده کردن یک بانک اطلاعاتی ضروری که بررسی سئوالاتی در رابطه با خانواده و باروری را امکان پذیر می کرد. هدف بلافاصله، عبارت از تهیه و ارائه یک گزارش مقدماتی بود. به این منظور فهرستی از جداول اصلی بوسیله همکاران موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه تدوین شده بود. در نتیجه، نویسنده با استفاده از نرم افزار *س.آ.س*. داده ها را آماده کرده، سپس بوسیله نرم افزار *اکسل* جداول را تولید نمود.

گزارش □ مقدماتی

مسئولیت تدوین این گزارش در بین چند پژوهشگر که در این طرح شرکت کرده بودند تقسیم شد. دکتر امیر هوشنگ مهریار، امضاء کننده قرار داد همکاری از جانب موسسه پژوهش های برنامه ریزی و توسعه، مسئولیت تدوین مقدمه و معرفی استان فارس و شهر شیراز را بعهده گرفت. از موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه، دکتر یوسف کورباژ²³⁷ به ارائه نتایج مربوط به "باروری" و "مرگ و میر کودکان و خردسالان" و ژان کلود شستلان²³⁸ به بررسی "رفتار و کردار" پرداختند. نویسنده این کتاب، تدوین بخش های "خانواده و خصوصیات خانوارها"، "مشخصه های اعضای خانوار"، "ازدواج و زناشویی"، "جلوگیری از بارداری" و همچنین در بخش دوم از فصلی تحت عنوان، "مرگ و میر و بهداشت و سلامتی کودکان"، تدوین نتایج بررسی در رابطه با سقط جنین، افتادن جنین، شیردهی مادران و واکسیناسیون را بعهده داشت.

یک سال پس از گردآوری داده ها، گزارش مقدماتی به زبان فرانسه بوسیله موسسه ملی جمعیت شناسی فرانسه انتشار یافت و پس از آن بوسیله موسسه پژوهش های برنامه ریزی و توسعه به فارسی و انگلیسی ترجمه شد.

²³⁷ Youssef Courbage

²³⁸ Jean-Claude Chasteland

ضمیمه 2

ازدواج موقت

از انقلاب 1357 به بعد، جوانان ملزم به رعایت اخلاقیات اسلامی هستند که هیچ گونه رابطه بین زن و مردی که با یکدیگر خویشاوندی ندارند، راجاز نمی‌داند. گرچه دختران و پسران جوان وسایل و راههای آشنایی و ملاقات با یکدیگر را پیدا میکردند، اما به هر حال، کنترل و مراقبت کم و بیش منظم فضاهاى عمومى توسط "ماموران منكرات" امکانات این امر را برای آنان محدود می‌ساخت. از این رو ازدواج بهترین راه حل برای این مشکل به نظر می‌رسید. با وجود این جوانان به واسطه بحران اقتصادی عمومی و در نتیجه عدم امکان آنان برای ورود به صحنه زندگی فعال، ناتوان در یافتن استقلال مالی، به زحمت می‌توانستند کانون خانوادگی خود را تشکیل دهند. نتیجه چنین وضعیتی، احساس محرومیت، یاس و سایر مشکلات روانی بود که بگونه ای ضمنی و غیر مستقیم و به طرق گوناگون تظاهر می‌کرد.

رهبران اسلامی که این مشکل برایشان از اهمیتی بسزا برخوردار بود، تصمیم به طرح و پیشنهاد "ازدواج موقت" به عنوان راه حل مناسب برای آن گرفتند و رئیس جمهوری اسلامی وقت، حجت الاسلام رفسنجانی، خود شخصا، به مناسبت یکی از خطبه های نماز جمعه این نوع ازدواج را به جوانان توصیه نمود. به دنبال این سخنرانی، بحثی عمومی و سراسری بین علمای روحانی متخصص در حقوق اسلامی، دانشگاهیان و سیاستمداران آغاز شد که در مطبوعات بطور وسیع منعکس گردید.

برای خواندن این سخنرانی و سایر بحث های مربوطه لطفا به منابع ذیل مراجعه نمائید.

1. سخنرانی حجت الاسلام رفسنجانی در نماز جمعه 10 اسفند ماه 1369؛
2. ازدواج موقت از نگاه پژوهشگران علوم اجتماعی، روزنامه اطلاعات، به تاریخ 29 دی ماه 1369؛
3. حجت الاسلام حقانی، «ازدواج موقت سدی بر سر راه انحلال اخلاقی و فساد»، این مقاله قدیمی توسط روزنامه اطلاعات به تاریخ 26 دی ماه 1369 تجدید چاپ شد؛
4. میزگرد در مورد ازدواج موقت، کیهان به تاریخ 21 شهریور و 8 مهر 1370؛

ضمیمه 3

فعالیت وسایل ارتباط جمعی برای مهار موالیید

با انتشار نتایج سرشماری 1365، در سال 1367 مسئولان کشور متوجه شدند که رشد جمعیت بسیار سریع شده است. بدنبال آن در سمینار مشهد، در مهر 1367، که موضوع آن "جمعیت وتوسعه" بود، دانشگاهیان و کارشناسان و مسئولان دولتی بر این معضل و ضرورت اتخاذ تصمیمات فوری تاکید کردند. در آبان 1367، بلافاصله بعد از اشاره ای کلی ولی بسیار معنی دار آیت الله خمینی در بیانیه معروف "منشور برادری"، بحث های عمومی و فعالیت تبلیغی وسیعی در وسایل ارتباط جمعی دامن زده شد و در نتیجه باعث موضع گیری سلسله مراتب مذهبی و سیاسی کشور در رابطه با ضرورت یک برنامه ریزی برای تنظیم خانواده گردید.

کیهان، روزنامه عصر، یکی از نشریاتی است که بطور جدی و با اصرار در این فعالیت تبلیغاتی در جهت کنترل موالیید شرکت کرد. بلافاصله، در فردای سمینار مشهد، کیهان در دو صفحه، مقالاتی در رابطه مشکل رشد سریع جمعیت و خطرات آن انتشار داد. بعد از یک ماه سکوت، در آبان پس از بیانیه آیت الله خمینی، در طی 16 شماره به شکلی منظم صفحه پنجم خود را به مقاله ای در رابطه با مسئله ازدیاد بیش از حد جمعیت و ضرورت برقراری یک طرح تنظیم خانواده اختصاص داد.

منشور برادری آیت الله خمینی در واقع نامه ای است که در اوضاع واحوال خاص پس از جنگ، بنا به ضرورت زمان، شکل و کیفیت یک فتوای متحد کننده را به خود گرفت. در این نامه آیت الله خمینی در پاسخ به یکی از همکاران خویش، حجت الاسلام انصاری کرمانی که از ایشان خواستار رهنمودی شده بود تا بتوان مبارزه شدید و نگران کننده دو بخش قدرت سیاسی کشور را داوری کرد، قواعد مباحثات روشنفکری و همچنین رقابت سیاسی را مجدداً تعریف کرد.

این متن که در نظر اول بسیار کلی می نماید، از این جهت برای ما اهمیت دارد که در آن آیت الله خمینی با بر شمردن مقولات "جلوگیری از بارداری" و "تنظیم خانواده" در بین موضوعات درجه اول و مهم مورد بحث در کشور، بنوعی موافقت خود را با یک مبارزه همگانی برای کنترل موالیید ابراز داشت.

برای خواندن متن کامل «منشور برادری» به روزنامه کیهان به تاریخ 10 آبان ماه 1367 مراجعه کنید.

فعالیت تبلیغاتی روزنامه کیهان برای کنترل موالیید:

1. کیهان به تاریخ 3 آبان ماه 1367
2. کیهان به تاریخ 5 آبان ماه 1367
3. کیهان به تاریخ 9 آذر ماه 1367
4. کیهان به تاریخ 10 آذرماه 1367
5. کیهان به تاریخ 12 آذر ماه 1367
6. کیهان به تاریخ 13 آذرماه 1367
7. کیهان به تاریخ 14 آذرماه 1367
8. کیهان به تاریخ 16 آذرماه 1367

9. کیهان به تاریخ 17 آذرماه 1367
10. کیهان به تاریخ 19 آذرماه 1367
11. کیهان به تاریخ 20 آذرماه 1367
12. کیهان به تاریخ 22 آذرماه 1367
13. کیهان به تاریخ 23 آذرماه 1367
14. کیهان به تاریخ 26 آذرماه 1367
15. کیهان به تاریخ 27 آذرماه 1367

منابع

- آمارگیری جاری جمعیت 1370، نتایج تفصیلی، مرکز آمار ایران، تهران، 1372، 86 ص.
- آمارگیری جاری جمعیت 1370، نتایج تفصیلی شهرستان ها، مرکز آمار ایران، تهران، 1373، نتایج 229 شهرستان در سال 1370.
- آمار نامه استان، سال های 1355-1356، 1365-1366، 1370، تهران سازمان برنامه و بودجه، معاونت آمار و اطلاعات.
- سالنامه آماری کشور، سال های 1354 تا 1378، تهران، مرکز آمار ایران
- Anonyme 1978, *Population Growth Survey of Iran*, Statistical Centre of Iran, Final Report, 1973-1976, Tehran, 114 p.
- نتایج بررسی باروری زنان در ایران 1356، آی.اس. آی و آی. یو. اس. پی، تهران، مرکز آمار ایران، 1365، 84 ص.
- نتایج طرح نمونه گیری زاد و ولد. کل کشور 1370، تهران، سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، 1372، 111 ص.
- نتایج طرح نمونه گیری زاد و ولد استان 1370، 24 جلد، تهران، سازمان ثبت احوال کشور و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، 1372.
- سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده 1366، نتایج تفصیلی، تهران، مرکز آمار ایران، 1367، 84 ص.
- سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده 1377، نتایج تفصیلی، تهران، مرکز آمار ایران، 1377، 84 ص.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1355، نتایج تفصیلی، تهران، مرکز آمار ایران، 1359، 157 ص.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1355، نتایج تفصیلی شهرستان، تهران، مرکز آمار ایران، 1359، نتایج هر یک از 162 شهرستان.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1365، نتایج تفصیلی، تهران، مرکز آمار ایران، 1367، 295 ص.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1365، نتایج تفصیلی شهرستان، تهران، مرکز آمار ایران، 1367، نتایج هر یک از 195 شهرستان.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1375، نتایج تفصیلی، تهران، مرکز آمار ایران، 1377، 295 ص.
- سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1375، نتایج تفصیلی شهرستان، تهران، مرکز آمار ایران، 1377، نتایج هر یک از 254 شهرستان.

روزنامه های ایران

همشهری، روزنامه صبح
کیهان، روزنامه عصر
سلام، روزنامه صبح

هفته نامه و ماهنامه های ایرانی

پیام زن
زنان
زن روز

کتابنامه

کتاب و مقالات

- Adelkhah F., 1998, *Être moderne en Iran*, Paris, Karthala, 266 p.
- Adelkhah F., 1991 *La révolution sous le voile, femmes islamique d'Iran*, Paris, Karthala, 280 p.
- Adelkhah, F., Bayart, J.-F. et Roy, O., 1993 *Thermidor en Iran*, Paris, Complexe, 143 p.
- Adnan, S., 1997, “ Baisse de la fécondité en situation de pauvreté absolue : Aspects paradoxaux du changement démographique au Bangladesh ”, in : J.-C., Chasteland et J.-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents, Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 41-78.
- Agha, H., 1985, *Barressiye bârvariye zanân dar irân va râbeteye ân bâ shâkhes-hâye vaziyat eghtesâdi va ejtemâi bar asâse dadehâye tarhe barresiye bârvari dar irân sâl 1356* (Études de la fécondité des femmes en Iran et ses déterminants socio-économiques à partir des résultats de l'enquête sur la fécondité en Iran 1977), Téhéran, Centre de Statistiques d'Iran, 195 p.
- Aghajanian, A., 1995, “ A new Direction in Population Policy and Family Planning in the Islamic Republic of Iran ”, in : *Asia-Pacific Population Journal*, vol. 10, n° 1, March, p. 3-20.
- Aghajanian, A., 1992, “ Status of women and Fertility in Iran ”, in : *Journal of Comparative Family Studies*, vol. XXIII, n° 3, Autumn, p. 361-374.
- Aghajanian, A., 1991a, “ Socioeconomic Modernization, Status of Women And Fertility Decline In Iran ”, in : G., Gaburro, and D., I., Poston, Jr. éd., *Essays On Population Economics, in Memory Of Alfred Sauvy*, PADOVA, CEDAM, p. 333-351.
- Aghajanian, A., 1991b, “ Population change in Iran, 1966-1986 : A Stalled Demographic Transition? ” in : *Population and Development Review*, 17, n° 4, December, p. 703-714.
- Aghajanian, A., 1991c, “ Women’s Roles and Recent Marriage Trends in Iran ” in : *Canadian Studies In Population*, vol. 18, n° 1, p. 17-28.
- Aghajanian, A., 1990, “ The Impacts Of Population Growth On The Iranian Revolution of 1979 ”, in : *Chaire Quetelet 1989*, Institut de Démographie, Université Catholique de Louvain, Louvain-Le-Neuve, Academica, 1990.
- Aghajanian, A., 1989a, “ Population Policy, Fertility and Family Planning in Iran ”, in: K., Mahadevan, éd., *Fertility Policies of Asian Countries*, London, SAGE,.
- Aghajanian, A., 1989b, “ Status of women in Iran ”, in : K. Mahavedan éd., *Women and population dynamics, Perspectives from Asian Countries*, London, SAGE, p. 167-176.
- Aghajanian, A., 1988, “ Post-revolutionary demographic trends in Iran, in : H. Amirahmadi et M., Parvin, éd., *Post-revolutionary Iran*, Boulder CO & London, Westview Press, p. 153-167.
- Aghajanian, A., 1986, “ Some Notes on Divorce in Iran ”, in: *Journal of Marriage And The Family*, vol. 48, n° 4, November, p. 749-755.
- Aghajanian, A., Agha, H., et Gross, A., B., 1996, “ Cumulative Fertility in Iran ”, in : *Journal of Comparative Family Studies*, vol. XXVII, n° 1, Spring, p. 59-72.

- Al-Azmeh, A., 1994, “ Populisme contre démocratie. Discours démocratisants dans le monde arabe ”, in : Gh., Salamé, éd., *Démocraties sans démocrates, Politiques d'ouvertures dans le monde arabe et islamique*, Paris, Fayard, p. 233-252.
- Alleaume, G. et Fargues, Ph., 1996, *La naissance d'une statistique d'État : le recensement de 1846 en Égypte*, communication présentée dans le cadre du Séminaire “ Histoire de la statistique démographique ”, organisé par l'INED, l'EHESS et l'Université Lyon II, Paris, 16-18 décembre, 41 p.
- Alvarez-Pereyre, F., et Heymann, F., 1994, “ Un désir de transcendance, Modèle hébraïque et pratiques juives de la famille ”, in : A., Burguière, C., Klapisch-Zuber, M., Segalen et F., Zonabend, éd., *Histoire de la famille, I. Mondes lointains*, Paris, Armand-Colin, Le livre de poche/références, p. 357-403.
- Amani, M., 1995 (1374), “ kousheshi dar negareshe tarikhi beh ravande mizânâyeh mavâlid va marg va shenâkhte marâhele enteghâliye jamiyati dar irân ” (Essai d'analyse rétrospective de l'évolution de natalité et de mortalité pour comprendre le processus de la transition démographique en Iran), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l'Organisation de registre d'état civil, n° 13-14, p. 71-91.
- Amani, M., 1994, “ morouri bar sargozashte jamiyat shenâsi dar irân ” (Regard historique sur l'enseignement et la recherche démographique en Iran), in : *kelk*, trimestrielle (en persan), n° 51-52, juillet, p. 187-208
- Amani, M., 1994, “ Situation démographique de l'Iran en 1991 ”, in : *Population*, n° 4-5, 1994, p. 1159-1168.
- Amani, M., 1988, “ La population de l'Iran au recensement de 1986 ”, in : *Population*, n° 3, p. 537-554.
- Amani, M., 1972 “ La Population de l'Iran ”, in : *Population*, n° 3, p. 411-418.
- Amir Ahmadi, B., 1994, “ jamiyate ashâyeriye irân ” (Population nomade de l'Iran), in : H., Agha, éd., *Études des problèmes démographiques en Iran*, Actes de Séminaire, Shiraz, Centre de Population de l'Université de Shiraz, p. 23-44.
- Amir Ebrahimi, M., 1992, “ L'image socio-géographique de Téhéran en 1986 ”, in : Ch., Adle et B. Hourcade, éd., *Téhéran capitale bicentenaire*, Paris - Téhéran, IFRI, 1992, p. 267-281.
- Amir Khosravi, A., 1997, “ mohâsebe-ye nerkhe bârvari-ye koli-ye sâle 1373 ” (Estimation du taux de fécondité générale de 1994), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l'Organisation de registre d'état civil, vol. VI, n° 21-22, p. 1-33.
- Amir Khosravi, A., 1988, “ barressiye ejdevâdj va talâgh dar keshvar ” (Étude de mariage et de divorce en Iran), in : *sâzmâne barnâmeh va budjeh* (Organisation du Plan et du Budget) éd., Actes du séminaire sur la population et le développement, Mashad, septembre, p. 227-248.
- Anonyme, 1995, “ Islamic Republic of Iran : A Model Population Programme ”, in : *Population Headliners*, Bangkok : Economic and Social Commission for Asia and the Pacific, n° 240, March.
- Anonyme, 1993, *An Analysis of Population Situation in the Islamic Republic of Iran*, Tehran, UNFPA, 99 p.
- Anonyme 1992a (1371), *Barressiye massâ-el va arzyâbi-ye amalkarde barnamehâye savâd âmouzi dar irân* (Études des problèmes et évaluation des programmes d'alphabétisation

- en Iran), Sâzmâne barnâme va boudget, daftare oumoure âmouzesh va parvareh oumoumi va fani va herfe’i, mo’âvenate omour ejtemâ’i (Organisation du Plan et du Budget, Bureau d’éducation et de formation professionnelle, Département des affaires sociales), Téhéran, 162 p.
- Anonyme, 1992b (1371), Setâde markaziye heyâthâye haft nafareh vâgozâri va ehyâ-ye arâzi, majmoueh ghavânin, araziye khârej az mahdoudeh ghanouni sharhâ (baad az pirouziye enghelabe eslami), (Bureau Central des Commissions des sept pour la concession et la remise en culture des terres, Corpus de lois, les terre en dehors des périmètres légales des villes, (après la révolution islamique)), Thérân, vezârat keshâvarzi, 119 p.
- Anonyme, 1992c (1371) “ Panâ’handegâne afghâni va masa’leye echteghâl ” (Les réfugiés afghans et le problème d’emploi), in : *seminâre jamiyat va toseae* (1367) (*Séminaire : population et développement* (1988), Bureau de la population et de la force de travail, Téhéran, Organisation du Plan et de Budget, p. 93-98.
- Anonyme, 1991a (1370), *Gozâreshe almalkarde jahâd-e sâzandegi az ebtedâye tasis tâ pâyâne sâl-e 1370* (Rapport d’activité de la Croisade pour la Construction depuis sa création jusqu’à la fin de 1991), Jahâd-e sâzandegi, Département du Parlement et des affaires des provinces, 192 p.
- Anonyme, 1991b, *Famille à Fès, changement ou continuité? Les réseaux de solidarités familiales*, Centre d’Études et de Recherches Démographiques (CERED), Royaume du Maroc, 190 p.
- Anonyme, 1989a (1368), *Moshâ*, (coopérative), setâde markazi-e heyatehaye haft nfare-ye vâgozâri va ehyâ-e arâzi (Bureau Central des Commissions des sept pour la concession et la remise en culture des terres), Téhéran, 59 p.
- Anonyme, 1989b (1368), *Markaze âmâr irân dar khedmate jâme’eh* (Centre de Statistiques d’Iran au service de la société), CSI, Téhéran, 54 p.
- Anonyme, 1984 (1363), *Amalkarde hayat-haye haft nafare vâgozâri-e zamin, az badve tashkil (khordâd 59 - shahrivar 62)* (Activités des “ Commissions des Sept pour la concession des terres ” depuis sa création juin 1980 au septembre 1983), Téhéran, setâde markazi-e heyate-hâye haft nafare-ye vâgozâri va ehyâ-e arâzi (Bureau des Commissions des sept pour la concession et la remise en culture des terres), 78 p.
- Anonyme, 1971, *Population and Family Planning in Iran*, rapport (TAO/IRA/60), document établi pour le gouvernement iranien par une mission inter-institutionnelle de l’ONU, l’OMS et l’UNESCO, United Nations Secretariat, 139 p.
- Aouragh, L., *L’économie algérienne à l’épreuve de la démographie*, Paris, CEPED, 1996, 331 p.
- Aqeli, B., 1990, *rouz shomar-e târikh-e iran, az mashrouteh tâ enghelâbe eslâmi*, (Chronologie de l’histoire iranienne, de la révolution constitutionnelle à la révolution islamique), Téhéran, Nashre Goftâr, vol. I., 482 p.
- Aqeli, B., 1991, *rouz shomar-e târikh-e iran, az mashrouteh tâ enghelâbe eslâmi*, (Chronologie de l’histoire iranienne, de la révolution constitutionnelle à la révolution islamique), Téhéran, Nashre Goftâr, vol. II., 510 p.
- Ariès, Ph., 1954, “ Famille du demi-siècle ” in : R., Prigent éd., *Renouveau des idées sur la famille*, Travaux et documents, Cahier 18, Paris, INED, PUF, p. 163-170
- Ashraf, A., 1982 (1361), “ Dehghân, zamin va enghelâb ” (Paysan, terre et révolution), in : *masâ-ele arzi va dehghâni* (Les problèmes de terres et les paysans), Majmoue-ye ketâbe âgâh, Téhéran, Agâh, p. 6-49.

- Avery, G., Hambly, and Ch., Melville, éd. 1991, *From Nadir Shah To The Islamic Republic*, *Cambridge History of Iran*, vol. VII, Cambridge, Cambridge University Press, 1991,
- Ayazi, S., M.-A., 1994 (1373), *eslâm va tanzime khânevadeh* (Islam et la planification familiale), Téhéran, daftare nashre farhange eslâmi, 256 p.
- Baczko, B., 1992a, “ Instruction publique ”, in : F., Furet et M., Ozouf, éd., *Dictionnaire critique de la Révolution française. Institutions et créations*, Paris, Flammarion, Champs, p. 275-297.
- Baczko, B., 1992b, “ Lumières ”, in : F., Furet et M., Ozouf, éd., *Dictionnaire critique de la Révolution française. Idées*, Paris, Flammarion, Champs, p. 275-291.
- Badie, B., 1992, *L'État importé. L'occidentalisation de l'ordre politique*, Paris, Fayard, 331 p.
- Badie, B., 1989, “ La pensée politique vers la fin du XVI^e siècle : Héritage antique et médiéval ”, in : P., Ory, éd., *Nouvelles histoire des idées politiques*, Paris, Pluriel, p. 15-25
- Badie, B., Birnbaum, P., 1994, “ Sociologie de l'État revisitée ”, in : *Revue internationale des Sciences Sociales*, n° 140, juin, p. 189-203.
- Bairoch, P., 1990, “ Croissance démographique et urbanisation, une perspective historique et internationale ”, in : AIDELF éd., *Croissance démographique et urbanisation. Politiques de peuplement et aménagement du territoire*, Séminaire international de Rabat (15-17 mai), n° 5, Paris, PUF, p. 3-13.
- Bakhash, S. 1985, *The Reign of the Ayatollahs. Iran and the Islamic Revolution*, New York, Basic Books, 282 p.
- Balandier, G., 1985, *Anthropo-logiques*, Paris, Le livre de poche, coll. “ Biblio - essai ”, 320 p.
- Bauer, J., 1985, “ Demographic Change, Women And The Family In A Migration Neighborhood of Tehran ”, in : Fathi, A., éd., *Women and the Family in Iran*, Leiden, E. J. Brill, p.158-186.
- Bayart, J.-F., 1994, “ Les trajectoires de la République en Iran et en Turquie : un essai de lecture tocquevillienne ”, in : G., Salamé, éd., *Démocraties sans démocrates, Politiques d'ouverture dans le monde arabe et islamique*, Paris, Fayard, p. 373-394.
- Bayart, J.-F., 1978, “ Turquie : la mythologie de l'État national ”, in : *Peuples méditerranéens*, n° 3, avril - juin, p. 113-121.
- Bazin, M., 1996, « Le Tâles revisité », in : *Studia Iranica*, 25, p.115-134.
- Bazin, M., 1995, « Identité ethnique et identité régionale en Iran », in : P. Calval et Singaravelou, éd. *Ethnographies*, Paris, L'Harmattan, p. 157-172.
- Bazin, M., 1992, « Small is beautiful » : Can small scattered nomad groups better survive?», communication présentée à *International Conference on Nomadism & Development*, Faculté de Chahar-e Kord, septembre, 7 p.
- Bazin, M., 1991, « Identité ethnique et identité régionale en Iran et en Asie centrale », in : O. Roy, éd. *Des ethnies aux nations en Asie Centrale*, Aix en Provence, Edisud, p. 101-116.
- Bazin, M. 1980, *Le Tâlech. Une région ethnique au nord de l'Iran*, 2 tomes, Téhéran, Paris, IFRI, Recherche sur les grandes civilisations, Édition ADPF, Tome I 220 p., Tome II 313.

- Bazin, M., 1976-1977, « La population de l'Iran en 1976 », in : *Le Monde Iranien et l'Islam. Sociétés et Cultures*, IV, p. 237-243.
- Bazin, M. Bromberger, C. 1982, Gilân, et Azarbâyjân oriental. Cartes et documents ethnographiques, Téhéran, Pairs, IFRI, Édition Recherche sur les civilisations, 108 p.
- Behar, C., 1997, “ La Turquie : Une transition démographique presque achevée ”, in : J.-C., Chasteland et J.-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents, Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 331-342.
- Behdad, S., 1994, “ Production and employment in Iran : involution and dé-industrialisation thesis ”, in : Coville, Th., éd., *L'économie de l'Iran islamique, entre l'État et le marché*, p. 85-111.
- Behdad, S., 1989, “ Winners And Losers Of The Iranian Revolution: A Study In Income Distribution ”, in : *International Journal of Middle East Studies*, 21, 3, p. 327-358.
- Behnam, Dj., 1971, “ Familles nucléaires et groupement de parenté en Iran ”, in : *Extrait de Diogène*, n° 76, octobre - décembre, p. 124-141.
- Behnam, Dj., 1973 (1352), *sâkhthâye khânevâdeh va khishavandi dar irân* (Les Structures de la famille et la parenté en Iran), Téhéran, Khârazmi, 2^e édition, 102 p.
- Behnam, Dj. et Amani, M., 1974, *La population de l'Iran*, Paris, CICRED, 77 p.
- Behrang, 1979, *Iran Le maillon faible*, Paris, Maspero, 358 p.
- Benkhellil R., Mokaddem A. et Bouisri A, 1998, *La transition démographique en Algérie et réflexion sur l'avenir ?*, Synthèse extraite des études CeNeAP/FNUAP, communication distribuée dans le cadre de “ Troisième journées scientifiques du réseau démographique ”, organisée par AUPELF - UREF et INSEA, à Rabat (Maroc), 9-12 décembre, 31 p.
- Bianquis, Thierry (1986), “ La famille en islam arabe ”, in : A., Burguière, C., Klapisch-Zuber, M., Segalen et F., Zonabend, éd., *Histoire de la famille, 2. Temps médiévaux: Orient/Occident*, Paris, Armand Colin, p. 389-449.
- Blum, A., 1998, *Statistique, démographie et politique. Deux études sur l'histoire de la statistique de la statistique démographique en URSS (1920-1939)*, Dossier et Recherche, n° 66, Paris, p. 92 p.
- Blum, A., 1996a, *Les relations au sein de l'État et de l'administration de la statistique démographique - un éclairage sur les années 30 en URSS*, communication distribuée dans le cadre du séminaire “ Histoire de la statistique démographique ”, organisé par l'INED, l'EHESS et Université Lyon II, Paris, 16-18 décembre, 22 p.
- Blum, A., 1996b, *Statistique démographique et pouvoir politique - l'exemple russe et soviétique*, communication distribuée dans le cadre du séminaire “ Histoire de la statistique démographique ”, organisé par l'INED, l'EHESS et Université Lyon II, Paris, 16-18 décembre, 13 p.
- Blum, A., 1994, *Naître, vivre et mourir en URSS, 1917-1991*, Paris, Plon, 265 p.
- Blum, A., 1987, “ La transition démographique dans les Républiques orientales d'URSS ”, in : *Population*, n° 2,

- Blum, A., et Gousseff, C., 1997, “ La statistique démographique et sociale : élément pour une analyse historique de l'état russe et soviétique ”, in : *Cahiers du monde russe*, vol. 38, n° 4, octobre - décembre, p. 441-455.
- Blum, A., et Gousseff, C., 1995, Nationalité, groupe ethnique, peuples : la représentation des nationalités en Russie, communication présentée au Colloque “ Anciennes et nouvelles minorités - démographie, culture et politique ”, 8^e entretiens du Centre Jacques Cartier, Lyon, 5 -8 décembre, 24 p.
- Blum, A., Avdeev, A. et Troitskaja, I. 1994, “ Histoire de la statistique de l'avortement en Russie et en URSS jusqu'en 1991 ”, in : *Population*, n° 4/5, juillet - octobre, p. 903-933.
- Blum, A., Barbieri, M., Dolgikh, E. et Ergashev, A., 1994, *La transition de fécondité en Ouzbékistan*, Dossiers et Recherches, n° 44, Paris, INED, novembre, 76 p.
- Blum, A., Avdeev, A. et Troitskaja, I., 1993, *L'avortement et la contraception en Russie et dans l'ex-URSS : histoire et présent*, Dossiers et Recherches, Paris, INED, n° 41, octobre, 72 p.
- Bongaarts, J., 1978, “ A Framework for Analyzing the Proximate Determinants of Fertility ”, in : *Population and Development Review*, vol. 4, n° 1 , March, p. 105-132.
- Bongaarts, J., 1990, *The Demographic Impact of Family Planning Programs*, The Population Council, Working Paper, n° 17, 34 p.
- Bongaarts, J., 1982, “ The Fertility-Inhabilitating Effects of the Intermediate Fertility Variables ”, in : *Studies in Family Planning*, vol. 13, n° 6-7, June/July, p. 179-189.
- Bongaarts, J., 1986, *The Transition in Reproductive Behavior in the Third World*, The Population Council, Centre for Policy Studies, Working papers, n.°125, August, New York.
- Bongaarts, J., Cotts, Watkins, S., 1996, “ Social Interactions Contemporary Fertility Transitions ”, in : *Population and Development Review*, vol. 22, n° 4, p. 639-682.
- Bongaarts, J., Parker Maudlin, W. et Phillips, 1990, J. F., *The Demographic Impact of Family Planning Programs*, The Population Council, Working Papers, n° 17, 34 p.
- Boserup, E., 1985, “ Economic and Demographic Interrelationship in Sub-Saharan Africa ”, in : *Population and Development Review*, 11, 3, p. 383-398.
- Bossenga, G., 1992, “ Impôt ”, in : F., Furet et M., Ozouf, éd, *Dictionnaire critique de la Révolution française. Institutions et créations*, Paris, Flammarion, Champs, p. 259-274.
- Boustani, R., et Fargues, Ph., 1990, *Atlas du Monde Arabe, Géopolitique et Société*, Paris, Bordas, 144 p.
- Bozorgmehr, M., Sabbagh, G., 1989, “ High Status Immigrants: A Statistical Profile of Iranians in the United States ”, in: *Iranian Studies*, vol. XXI, n° 3-4, p. 5-36.
- Bousquet, G., H., 1953, *Le monde de l'islam et son éthique sexuelle*, Paris, Maisonneuve.
- Bromberger, C., 1998, « Le football en Iran », in : *Société & représentations*, décembre p.101-115.
- Bromberger, C., 1997, « Values and norms; Gilak; Gilan: Tâlesh and Tât, in: Encyclopedia of Vernacular Architecture of the World/ Paul Oliver ed. Cambridge: Cambridge University Press, 1997, p.119-120.

- Bromberger, C., 1988, « Comment peut-on être Rasti ?, Contenus, perceptions et implications du fait ethnique dans le Nord de l'Iran », in : J.-P., Digard, éd., *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, Éditions du CNRS, p. 89-107.
- Bromberger, C., 1986a, *Habitat, Architecture et Société rurale dans la plaine du Gilân (Iran septentrional)*, Unesco, 123 p.
- Bromberger, C., 1986b, « Les Blagues ethniques dans le nord de l'Iran. Sens et fonctions d'un corpus de récits facétieux », in : *Cahiers de littérature orale*, n° 20, p. 74-101.
- Bromberger, C., 1983, « Le dérangement iranien », in : *Cahiers Pierre Baptiste / 2*, p. 14-144.
- Bromberger, C., 1980, « Islam et révolution en Iran : quelques pistes pour une lecture », in : *Revue de l'Occident musulman et de la Méditerranée*, n° 29, p. 109-129.
- Burguière André, 1991, « La Révolution française et la famille » in : *Annales économies, sociétés civilisation*, 46^e année, n° 1, janvier - février, p. 151-168.
- Burguière André, 1989, « La famille et l'État, Débats et attentes de la société française à la veille de la Révolution », in : *La Famille, la Loi, l'État*, Paris, CRIV-CNRS, Histoire et Société, Centre Georges Pompidou, p. 147-166.
- Burguière André, 1986a, « Les cent et une familles de l'Europe, Une géographie des formes familiales » in : A., Burguière, C., Klapisch-Zuber, M., Segalen et F., Zonabend, éd., *Histoire de la famille, III. Le Choc des modernités*, Paris, Armand Colin, p. 31-75.
- Burguière André, 1986b, « Les cent et une familles de l'Europe, Logique des familles », in : A., Burguière, C., Klapisch-Zuber, M., Segalen et F., Zonabend, éd., *Histoire de la famille, III. Le Choc des modernités*, Paris, Armand Colin, p.76-122.
- Cain, M., 1989, « Family Structure, Women's Status and Fertility Change », in : *International Population Conference*, New Delhi, International Union for the Scientific Study of Population, p. 181-188.
- Caldwell, J., C., 1993, « The Contribution of Socio-Cultural Research in the Explanation of Demographic Processes », in : *International Population Conference*, n° 4, Montreal International Union for the Scientific Study of Population, p. 303-311.
- Caldwell, J., C. 1986, « Routes to Low Mortality in Poor Countries », in : *Population and Development Review*, 12, n° 2, June, p. 171-220.
- Caldwell, J., C., et Larson, A., 1989, « L'évolution des taux démographiques, des populations et des points de vue en Afrique, au Moyen-Orient et en Asie du Sud », in : *Bulletin démographique des Nations Unies*, n°27, p. 53-68.
- Chasteland, J.-C., Amani, M., Aminzadeh, F., Khazaneh, H., A. Moezi et Puech, O., 1968, *Études sur la fécondité et quelques caractéristiques démographiques des femmes mariées dans quatre zones rurales d'Iran*, Téhéran, Université de Téhéran, IERS, 316 p.
- Chasteland, J.-C., Amani, M., Puech, O., 1966, *La population de l'Iran. Perspectives d'évolution de 1956 à 1986*, Téhéran, Université de Téhéran, Institut d'Études et de Recherches Sociales (IERS), 309 p.
- Chesnais, J.-C., *La transition démographique. Étapes, formes, implications économiques, Études de séries temporelles (1720-1984) relatives à 67 pays*, Travaux et Documents, Cahier n° 113, Paris, INED - PUF, 1986, 580 p.
- Chevallier, A., 1982, « Iran : une menace pour l'OPEP », in : *Économie et perspective internationale*, 3^e trimestre.

- Clawson, P., 1994, " The Impact of The Military on Iran's Economy ", in : Coville, Th., éd., *L'économie de l'Iran islamique, entre l'état et le marché*, Paris, Téhéran, IFRI, p. 69-84.
- Clawson, P., 1990, " La situation économique : prospective et politique ", in : *Les Cahiers de l'Orient*, (Dossier Iran), n° 18 troisième trimestre, p. 59-70.
- Cosio-Zavala, M., E., 1997, " Le Mexique : De l'explosion numérique aux difficultés d'emploi ", in : J.-C., Chasteland et J.-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents, Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 245-258.
- Cosio-Zavala, M., 1998, E., Les deux modèles de transitions démographiques en Amérique latine et les inégalités sociales : le malthusianisme de pauvreté, communication présentée dans le cadre de " Troisième journées scientifiques du réseau démographique ", organisée par AUPELF - UREF et INSEA, à Rabat (Maroc), 9-12 décembre, 20 p.
- Courbage Youssef, 1994a, " Évolution démographique et attitude politique en Syrie ", in : *Population*, n° 3, p. 725-750.
- Courbage Youssef, 1994b, " Fertility transition in Syria: from implicit policy to real economic crisis ", in: *International Planning Perspective*, vol. 20, n° 4, p. 142-146.
- Courbage Youssef, 1994c, " L'imprévisible fécondité égyptienne ", in : *Population*, n° 1, p. 212-222.
- Courbage Youssef, 1994d, " Péninsule arabe : les surprises de la démographie ", in : *Monde arabe Maghreb Machreck*, n° 144, p. 3-25.
- Coville, Th., éd., 1994, *L'économie de l'Iran islamique, Entre l'État et le marché*, Paris, Téhéran, IFRI, 274 p.
- Curzon, G., 1966, *Persian and Persian Question*, 2 vols. Second ed. London, Frank Cass, 1966.
- Cutright, Ph., 1983, " The Ingredients of Recent Fertility Decline in Developing Countries ", in : *International Family Planning Perspectives*, vol. 9, n° 4, December, p. 101-109.
- Digard, J.-P., éd., 1988, *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, édition du CNRS, 301 p.
- Digard, J.-P., 1987, " Jeux de structures. Segmentarité et pouvoir chez les nomades Baxtyâri d'Iran ", *L'Homme*, CII 27, 2, p. 12-53.
- Digard, J.-P., 1979, " Les nomades et l'État central en Iran, quelques enseignements d'un long passé d'" hostilité réglementée " ", in : *Peuples méditerranéens*, VII, p. 37-53.
- Digard, J.-P., Hourcade, B. et Richard, Y., 1996, *L'Iran au XX^e siècle*, Paris, Fayard, 459 p.
- Djahanfar, M., 1996 (1375), " arzyâbiye deghate sarshomâri-ye irân va shâkshâyeh senni va djensi-ye sâle 1370 (Évaluation de la complétude des recensements iraniens et les indicateurs d'âge et de sexe du dénombrement de 1991), in : *markaze âmâre irân* (Centre de Statistiques d'Iran) éd., Actes de la troisième conférence sur les statistiques iraniennes, Téhéran, p. 229-245.
- Djalali Naïni, Z., 1994 (1373), " daneshgâh : peykare barâbari " (Université : lutte pour un accès égalitaire), in : *Goftegou* (Débat), n° 5, p. 27-44
- Djarollahi, A., 1994, " asare eshteghale zanân kargar bar mizâne bârvâri-ye ânân (Effet de l'activité économique des ouvrières sur leur fécondité), in : H., Agha, éd., *Études des problèmes démographiques en Iran*, Actes de Séminaire, Centre de Population de l'Université de Shiraz, Shiraz, p. 558-579.

- Etehâdîeh, M., 1995 (1373) “ roshd va tose-ye shahr tehrân dar dore-ye nâseri ” (Croissance et développement de la ville de Téhéran sous le règne de Nâser od-Din Shâh), in : *Recherches islamiques*, Téhéran, Fondation de l'Encyclopédie islamique, vol. 10, 33 p.
- Fallah, H., 1998 “ Changement social et fécondité ”, in : Yavari d'Hellencourt, N., éd., *Les femmes en Iran, pression sociales et stratégies identitaires*, Paris, L'Harmattan, p. 42-50.
- Fargues, Ph., 2000, *Génération Arabes, l'alchimie du nombre*, Paris, Fayard, 349 p.
- Fargues, Ph., 1997, “ State Policies and the Birth in Egypt: From Socialism to Liberalism ”, in : *Population and Development Review*, 23, n° 1, p. 115-138.
- Fargues, Ph., 1995a, “ Changing Hierarchies of Gender and Generation in the Arab World ”, in : C., Makhoulf Obermeyer, éd., *Family, Gender, and Population in the Middle East, Policies in Context*, Cairo, The American University in Cairo Press, p. 179-198.
- Fargues, Ph., 1995b, “ L'urbanisation du monde arabe : Un éclairage démographique ”, in : *Égypte/Monde arabe*, n° 2, p. 43-62.
- Fargues, Ph., 1994a, “ Explosion démographique ou rupture sociale? ”, in : G. Salamé, éd., *Démocraties sans démocrates, Politiques d'ouverture dans le monde arabe et islamique*, Paris, Fayard, p. 163-197.
- Fargues, Ph., 1994b, “ Note sur la diffusion de l'instruction scolaire d'après les recensements égyptiens ”, in : *Égypte/Monde arabe* n° 18-19, 2^e et 3^e trimestres, p. 115-134.
- Fargues, Ph., 1992, “ Démographie et politique dans le monde arabe ”, in : *Population*, n° 2, p. 305-326.
- Fargues, Ph., 1990, “ Algérie, Maroc, Tunisie : vers la famille restreinte ? ”, in : *Population et Sociétés*, n° 248, p. 1-4.
- Fargues, Ph., 1988a, “ La baisse de la fécondité arabe ”, in : *Population*, n° 6, p. 975-1004.
- Fargues, Ph., 1988b, “ La transition démographique africaine, bilan depuis 1950 et perspective ”, in : D., Tabutin éd., *Population et sociétés en Afrique au sud du Sahara*, Paris, L'Harmattan, p. 73-103.
- Fargues, Ph., 1988c, “ Urbanisation et transition démographique : Quelles interrelations en Afrique ? ”, in : *Espace, population, sociétés*, n°2, p. 183-197.
- Fargues, Ph., 1987a, “ La démographie du mariage arabo-musulman : tradition et changement ”, in : *Maghreb Machrek*, 116, p. 59-73.
- Fargues, Ph., 1987b, *La migration obéit-elle à la conjoncture pétrolière dans le Golfe ? L'exemple du Koweït*, Dossiers et Recherches, n° 10, Paris, INED, 30 p.
- Fargues, Ph., 1986a “ Le monde arabe : la citadelle domestique ”, in : A. Burguière, C. Klapisch-Zuber, M., Segalen et F., Zonabend, éd., *Histoire de la famille, III. Le Choc des modernités*, Paris, Armand Colin, Le livre de poche/références, p. 443-484.
- Fargues, Ph., 1986b “ Traditions matrimoniales dans les sociétés arabes ”, in : *Population et sociétés*, n° 198, 4 p.
- Farhadi, Y., 1994a (1373a), “ siyâsatgozâri-ye jamiyat va vaziyat komisione siyâsthâye jamiati ” (La politique démographique et l'état de la commission des politiques de population), in : *jamiyat* (Population) revue trimestrielle de l'Organisation de registre d'état civil, n° 5-6 p. 77-92.

- Farhadi, Y., 1994b (1373b), “ barresiye vaziate ezdevadj va pârâmetrhâye ân ” (Étude de mariage et ses paramètres), in : H., Agha, éd., *Études des problèmes démographiques en Iran*, Actes de Séminaire, Centre de Population de l’Université de Shiraz, Shiraz, p. 379-408.
- Farid, S., 1996, “ Transitions in Demography and Health Patterns in the Arab Region ”, in : *Arab Regional Conference*, Cairo, vol. I, p. 435-468.
- Farid, S., 1987, “ A Review of the Fertility Situation in the Arab Countries of Western Asia and Northern Africa ”, in : *Population Studies*, n° 100 : *Fertility Behaviour in the Context of Development*, United Nations, p. 340-354.
- Fathi, A., 1985, “ Social Integration in the Traditional Urban Iranian Family ”, in : Fathi, A., éd., *Women and the Family in Iran*, Leiden, E. J. Brill, p.151-157.
- Firoozi, F., 1970, “ Demographic Review Iranian Censuses 1956 and 1966 : A comparative Analysis ”, in : *The middle East Journal*, n° 2, vol. 24, Spring, p. 220-228.
- Firouzbakhch, H., 1988, “ A Structural-Demographic Approach to Revolution : The Case of the Iranian Revolution of 1979 ”, in : *Civilisation*, vol. 38, n°2, (Dossier intitulé : Regards sur l’Iran, textes réunis et présentés par F. Nahavandi), p. 85-104.
- Flandrin, J.-L., 1984, *Familles, parenté, maison, sexualité dans l'ancienne société*, Paris, Seuil, 334 p.
- Frisen, J., 1970, *Iran*, in : *Profils démographiques*, The Population Council, New York, Septembre, 19 p.
- Frisen, J., K. et Moore R., V., 1973, *Iran*, in : *Profils démographiques*, New York, The Population Council, Juin, 32 p.
- Furet, F., 1978, *Penser la Révolution française*, Paris, Gallimard, folio/histoire, 316 p.
- Furet, F., 1992, “ Terreur ”, in : F., Furet et M., Ozouf, éd., *Dictionnaire critique de la Révolution française. Événement*, Flammarion, Champs, Paris, p. 293-316.
- Gellner, E., 1989, *Nations et Nationalisme*, traduit de l'anglais par Bénédicte Pineau, Paris, Payot, 203 p.
- Ghaemi, Ali, 1993, *Tashkil-e khânevadeh dar eslam*, (Fonder sa famille selon l'islam), Téhéran, Amiri, 320 p.
- Ghetau, V., 1993, “ Croissance urbaine " planifiée " en Roumanie communiste. Facteurs et résultats ”, in : AIDELF éd., *Croissance démographique et urbanisation. Politiques de peuplement et aménagement du territoire*, Séminaire international de Rabat (15-17 mai 1990), n° 5, Paris, PUF, p. 185-190.
- Ghods, M. R., 1991, “ Government and Society in Iran, 1926-1934 ”, in : *Middle Eastern Studies*, 27, 2, April, p. 219-230.
- Ghorayshi, P., 1996, “ Women, Paid-Work and the Family : In the Islamic Republic of Iran ”, in : *Journal of Comparative Family Studies*, vol. XXVII, n° 3, Autumn, p. 453-466.
- Givens, B., P. et Hirschman, Ch., 1994, “ Modernization and Consanguineous Marriage in Iran ”, in : *Journal of marriage and the family*, vol. 56, November, p. 820-834

- Good, B. J., 1981, “ The Transformation of Health Care in Modern Iranian History ”, in : M.,E., Bonine, et N., Keddie, éd., *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change*, Albany, State University of New York Press, p. 59-82.
- Guérin-Pace, F., 1993, “ Dynamique lente et dynamique rapide dans le développement d’un système de villes ”, in : AIDELF éd., *Croissance démographique et urbanisation. Politiques de peuplement et aménagement du territoire*, Séminaire international de Rabat (15-17 mai 1990), n° 5, Paris, PUF, p. 283-292.
- Gulick, J. et Gulick, M., E., 1978, “ Family Structures and Adaptations in The Iranian City of Isfahan ”, in : J., Allman, éd., *Women's Status And Fertility in the Muslim World*, Praeger Publishers, New York, London, p. 167-199.
- Habibi, M., 1993 (1372), “ eslâmshar ” (Islamshar), in : *Goftegu* (Débat), n° 1, p. 62-85.
- Habibi, M., 1996, “ Islamchahr, un nouveau type de banlieue à Téhéran ”, in : *CEMOTI*, n° 21, p. 251-269.
- Habibi, M., 1992, “ Réza Chah et le développement de Téhéran (1925-1941), in : Ch. Adle et B. Hourcade, éd., *Téhéran capitale bicentenaire*, Paris - Téhéran, IRFI, p. 199-206.
- Habibi, N., 1997, “ An Economic Analysis of the Prenuptial Agreement (Mahrieh) in Contemporary Iran ”, in : *Economic Development and Cultural Change*, vol.45, n° 2, January, p. 281-293.
- Haghi, M.-A., 1995, *Profile on Statistics in The Islamic Republic of Iran*, For The United Nations Development Programme, Tehran, February, 41 P.
- Hedayat, M., 1993 (1372), “ Mohâjerâthaye khârji dar irân va peyâmd’hâye eghesâdi-ejtemâi-ye ân ” (L’immigration en Iran et ses conséquences socio-économiques), in : *seminâre barresiye masâele jamiyati-ye irân (Séminaire : Examen des problèmes démographiques en Iran)*, vol. 1, Shiraz, Le Centre de Population de l’Université de Shiraz p. 347-362
- Heisel, D., 1997, “ L’Égypte aux prises avec l’analphabétisme et le surpeuplement ”, in : J.-C., Chasteland et J.-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents, Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 117-133.
- Herrenschmidt, Claris 1994, “ Le *Xwêtôdas* ou mariage “ incestueux ” en Iran ancien ”, in : *Épouser au plus proche, Inceste, prohibitions et stratégies matrimoniales autour de la Méditerranée*. Paris, Éditions de l’École de Hautes Études en Sciences Sociales, p. 113-125.
- Hessamian, F., Etemad, G. et Haeri, M. R., 1984, *Shahrneshini dar irân* (Urbanisation en Iran), Téhéran, Agâh, 214 p.
- Hill, K., 1993, *Towards a unified system of demographic estimates for the Islamic Republic of Iran*, consultant to UNICEF, Tehran, 13 p.
- Homayoun Nasser Takmil, 1989, *hayâte ejtemâi-ye zan dar tarikhe iran - daftare aval : ghabl az eslâm* (Histoire de la vie sociale de la femme en Iran, vol 1 : Avant l’Islam), daftar pajouhesh’hâ-ye farhangi vâbaste be marâkeze farhangi-sinemâi (Bureau des recherches culturelles des centres culturels et cinématographiques), Téhéran, Amir Kabir, 226 p.
- Hoodfar, H., 1994, “ Devices and Desires, Population Policy and Gender Roles in the Islamic Republic ”, in : *Middle East Report*, September-October p. 11-17.

- Hoodfar, H., 1995, " Population Policy and Gender Equity in Post-Revolutionary Iran ", in : C., Makhoul Obermeyer, éd., *Family, Gender, and Population in the Middle East, Policies in Context*, Cairo, The American University in Cairo Press, p. 105-135.
- Hourcade, B., 1992, " Urbanisme et crise urbaine sous Mohammad-Reza Pahlavi ", in : Ch., Adle et B. Hourcade, éd., *Téhéran capitale bicentenaire*, Paris - Téhéran, IFRI, p. 207-222.
- Hourcade, B., 1988, " Ethnie, nation et citoyenneté en Iran ", in : J.-P., Digard, éd., *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, Éditions du CNRS, p. 161-174.
- Hourcade, B., 1986, " Conseillisme, classes sociales et espace urbain. Les squatters du sud de Téhéran, 1978-1981 ", in : Brown, K. et al. éd., *État, ville et mouvement sociaux au Maghreb et au Moyen-Orient*, Actes du colloque, Paris, CNRS - ESRC, 23-27, p. 91-101.
- Hourcade, B., 1985, " Iran, révolution islamique ou tiers-mondiste ? ", in : *Hérodote*, n° 36, p. 138-158.
- Hourcade, B., 1980 " Géographie de la révolution iranienne. L'Iran entre l'impérialisme et l'éclatement intérieur ", in : *Hérodote*, n° 18, p. 16-45.
- Hourcade, B., Mazurek, H., Talaghani, M. et Papoli-Yazdi, M.-H., 1998, *Atlas d'Iran*, Paris, Reclus - La Documentation Française, 190 p.
- Hourcade, B., Taleghani, M., 1988, " La population de l'Iran en 1986 entre les conflits irakien et afghan ", Mappemonde, p.18-22.
- Hourcade, B., et Richard, Y., éd., 1987, *Téhéran, au-dessous du volcan, Autrement*, Hors-série, Paris, n 27, novembre, 222 p.
- Hourcade, B., Khosrokhavar, F., 1983, " L' " habitat révolutionnaire " à Téhéran, 1977-1981 ", in : *Hérodote*, n° 31, p. 61-83.
- Issawi, Ch., éd., 1971, *The Economy History of Iran 1800-1914*, Chicago and London, The University of Chicago Press, 405 p.
- Jalali, H., Payman H., et Majd, A., 1977 " Study of Abortion at Farah Maternity Hospital, Teheran ", in : Dj., A., Momeni éd., *The Population of Iran : A Selection of Readings*, Honolulu, East, West Population Institute, Shiraz, Shiraz Pahlavi University, p. 275-281.
- Joubert, P., A., 1968 (1347) *Voyage en Arménie et en Iran*, traduit en persan par Etemad Modghdam, A., Téhéran, Bonyâde frahag-e irân, 403 p.
- Kamari, M., 1985, " Population Size, Distribution And Growth In Iran ", in : *Population Geography*, vol. 7, n° 1-2, June- December, p. 1-17.
- Kar, M., 1994 (1373), *zanân dar bâzâre kâre irân* (Les femmes dans le marché de travail iranien), enteshârâte roshangarân, Téhéran, 243 p.
- Karshenas, M., 1997, " motâl'eye jamiyate ashâyeri-ye ostane esfahan " (Étude de la population nomade de la province d'Isfahan), in : *jamiyat* (Population) revue trimestrielle de l'Organisation de registre d'état civil, n° 19-20, p. 183-189.
- Katouzian, H., 1974, " Land Reform in Iran. A case study in the political economy of social engineering ", in : *Journal of Peasant Studies*, n°1-2, p. 220-239.
- Katouzian, H., 1989, " The Political Economy of Iran Since The revolution : A Macro-historical Analysis ", in : *Comparative Economic Studies*, 31, 3, August, p. 55-66.

- Katouzian, N., 1992, *Houghough madani - Khanevadeh jelde aval: Nikah va talaq - ravabete zan va shohar* (Code civil - famille - vol. 1: Mariage et divorce - relations entre les époux), Téhéran, Bahman, 526 p.
- Keddie, N. R., 1981, “ Religion, Society, and Revolution in Modern Iran ”, in : M., E., Bonnie et N., R., Keddie, éd., *Modern Iran. The Dialectics of Continuity and Change*, State University of New York Press, Albany, p. 21-36.
- Keddie, N. R. et Hoogland, E., éd., 1982, *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, Syracuse, Syracuse University Press.
- Keddie, N. R. with a section by Richard, Y., 1981, *Roots of Revolution, an interpretive History of Modern Iran*, New Haven and London / Yale University Press, 321 p.
- Khalatbari, F., 1998, “ L'inégalité des sexes sur le marché du travail : une analyse des potentiels économiques de croissance ”, in : Yavari d'Hellencourt, N., éd., *Les femmes en Iran, pression sociales et stratégies identitaires*, Paris, L'Harmattan, p. 159-188.
- Khalatbari, F., 1994 (1373), *mabâniye eghtesâdi-e naft* (Les fondements économiques du pétrole), Téhéran, sherkate enteshârâte elmi va farhangi, 467 p.
- Khalatbari, F., 1994 “ Iran : A Unique Underground Economy ”, in : Th., Coville, éd. *L'économie de l'Iran islamique, entre l'État et le marché*, Paris, Téhéran, IFRI, 113-138.
- Khalili Khou M. R., 1994 (1373), *Tose-e va nosazi-e irân dar doreye reza shah*, (Développement et modernisation de l'Iran sous Reza Shah), Téhéran, markaze enteshârâte jahâde daneshgâhi, 266 p.
- Khlat, M., 1997, “ La santé : Anciennes et nouvelles maladies ”, in : J-C., Chasteland et J-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents, Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 435-460.
- Khlat, M., 1989, *Les mariages consanguins à Beyrouth, traditions matrimoniales et santé publique*, Travaux et Documents, Cahier 125, Paris, INED, PUF, 1989, 121 p.
- Khosrokhavar, F., 1998, “ Le nouvel individu en Iran ”, in : *CEMOTI*, (Dossier intitulé : L'individu en Turquie et en Iran), n° 26, p. 125-155.
- Khosrokhavar, F., 1997, *Anthropologie de la révolution iranienne*, Paris, L'Harmattan, 271 p.
- Khosrokhavar, F., 1994, “ Marginalisation de la jeunesse, marginalisation des élites ”, in : A., Gresh, éd., *Un péril islamiste ?*, Paris, Complexe, p. 129-146.
- Khosrokhavar, F., 1993, “ La révolution islamique en Iran et ses acteurs juvéniles ”, in : *Naqd*, n° 5, avril - août, Kouba, p. 91-110.
- Khosrokhavar, F., 1993, “ *L'utopie Sacrifiée. Sociologie de la révolution iranienne*, Paris, Presses de la Fondation Nationale des Sciences Politiques, 337 p.
- Khosrokhavar, F. Roy, O., 1999, *Iran : Comment sortir d'une révolution religieuse*, Paris, Seuil, 283 p.
- Khosravi, K., 1990, *jame-e shenasie deh dar irân* (Sociologie de village en Iran), 128 p.
- Khosravi, K., 1980 *jame-e shenasie roustaye irân* (Sociologie de la campagne iranienne), Téhéran, Enteshârât payâm, 209 p.

- Kian-Thiébaud, A., 1998, “ La formation d’une identité sociale féminine post-révolutionnaire : un enjeu de pouvoir ”, in : Yavari d’Hellencourt, N., éd., *Les femmes en Iran, pression sociales et stratégies identitaires*, Paris, L’Harmattan, p. 135-158.
- Kian-Thiébaud, A., 1998, “ Les enjeux des élections législatives et présidentielle ”, in : *Les Cahiers de l’Orient*, n° 49 (n° intitulé : L’élection de Khâtimi, Le Printemps iranien ? sous la direction de A. Kian Thiébaud), Premier trimestre p. 31-51.
- Kian-Thiébaud, A., 1995a, “ L’invasion culturelle ” occidentale : mythe ou réalité ? ”, in : *CEMOTI* (Dossier intitulé : Média d’Iran et d’Asie Centrale), n° 20, p. 73-90.
- Kian-Thiébaud, A., 1995b, “ Gendered Occupation and Women Status in Post-revolutionary Iran ”, in : *Middle Eastern Studies*, III, p. 407-421.
- Kotobi, L. D., 1998, “ Gestion de la santé au féminin : de la tradition à la modernité ”, in : Yavari d’Hellencourt, N., éd., *Les femmes en Iran, pression sociales et stratégies identitaires*, Paris, L’Harmattan, p. 67-80.
- Kotobi, L. D., 1995, “ L’émergence d’une politique de santé publique en Perse Qâjâr (XIX - XX° siècle), Un aperçu historique de la vaccination ”, in : *Studia Iranica*, n° 24, p. 261-283.
- Kouaouci, A., 1998, *Politiques de population, pression malthusiennes ou diffusion culturelle ? Quel modèle de transition pour le Maghreb ?*, communication présentée dans le cadre de “ Troisième journées scientifiques du réseau démographique ”, organisée par AUPELF - UREF et INSEA, à Rabat (Maroc), 9-12 décembre, 15 p.
- Kouaouci, A., 1992, *Famille, femmes et contraception, contribution à une sociologie de la famille algérienne*, Centre National d’Études et d’Analyse pour la Planification, Alger, (CENEAP) - FNUAP, 279 p.
- Ladier-Fouladi, M., 2001, « Démographie, société et changements politiques en Iran », in : *Esprit*, n° 8-9 (août - septembre), p. 154-172.
- Ladier-Fouladi, M., 2001, « La transition de la fécondité en Iran islamique », in : F. Gendreau éd., *Les transitions démographique des pays du sud*, Paris, AUPELF - UREF, Édition Estem, p. 145-156.
- Ladier-Fouladi, M., 2001, « Le débat sur la chute de la fécondité en Iran », in : *Population et Sociétés*, n° 373, novembre 2001, p. 3.
- Ladier-Fouladi, M., 1999, “ Étude démographique du divorce en Iran : le cas de l’a ville de Shiraz en 1996 ”, in : *Cahier d’études sur la Méditerranée orientale et le monde turco-iranien*, n° 28, juin - décembre, p. 287-295.
- Ladier-Fouladi, M., 1998, “ L’essor démographique en perspective 1956-1986 ”, in : Yavari d’Hellencourt, N., éd., *Les femmes en Iran, pression sociales et stratégies identitaires*, Paris, L’Harmattan, p. 17-40.
- Ladier-Fouladi, M., 1997, “ La transition se confirme en Iran ”, in : *Population et Sociétés*, n° 328, p. 1-3.
- Ladier-Fouladi, M., 1996, “ Iran : pouvoir islamique et baisse de la fécondité ”, in : H., Leridon, et al. éd., *Populations : l’état des connaissances, La France, l’Europe, Le monde*, Paris, Découverte, p. 260-262.

- Ladier-Fouladi, M., 1996, “ La transition de la fécondité en Iran ”, in : *Population*, n° 6, p. 1101-1127.
- Ladier-Fouladi, M., 1993, “ La fécondité des ethnies principales d'Iran ”, in : *Cahier d'études sur la Méditerranée orientale et le monde turco-iranien*, n° 16, p. 315-334.
- Ladier-Fouladi, M., 1997 *Famille et fécondité à Shiraz (1996)*, en collaboration avec Agha H., Chasteland J.-C., Courbage Y. et Mehryar A. H., Dossiers et Recherches, Paris, INED, n° 60, 58 p.
- Ladier-Fouladi, M. et Hourcade B., 1997, “ Les paradoxes de l'évolution démographique en Iran : Une fécondité en baisse rapide ”, in : J.-C., Chasteland et J.-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents, Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 209-224.
- Lahsaeizadeh, A., 1993, *Contemporary Rural Iran*, Avebury, Aldershot, 348 p.
- Lahsaeizadeh, A., 1990, “ Contemporary rural production cooperatives in Iran ”, in : *annalen der gewirtschaft*, 61, 1, p. 117-124.
- Le Bras H., 1997, “ La Statistique générale de la France ”, in : P., Nora, éd., *Les lieux de mémoire*, Gallimard, Quarto, Paris, p. 1353-1382.
- Le Bras H., 1996, *Le peuplement de l'Europe*, Paris, DATAR - La Documentation Française, 204 p.
- Le Bras H., 1995, *Les trois France*, Paris, Odile Jacob, Opus, nouvelle édition, 464 p.
- Le Bras H., 1994, *Les limites de la planète, Mythes de la nature et de la population*, Paris, Flammarion, 351 p.
- Le Bras H., 1993, “ Démographie et démocratie ”, in : *Revue européenne des sciences sociales*, Tome XXXI, n° 97, p. 59-77.
- Le Bras H., 1991, *Marianne et les lapins, L'obsession démographique*, Paris, Olivier Obran, col. Pluriel, 284 p.
- Le Bras H. et Todd E., 1981, *L'invention de la France*, Paris, Librairie Générale Française, Col. Pluriel, 512 P.
- Lesthaeghe R., 1992, “ Motivation et légitimation : conditions de vie et régimes de fécondité en Belgique et en France du XVI^e siècle au XVIII^e siècle ” in : A. Blum, N., Bonneuil, et D., Blanchet, éd., *Modèles de la démographie historique*, Congrès et Colloques, n° 11, Paris, INED/PUF, p. 275-317.
- Lesthaeghe R., 1983, “ A Century of Demographic and Cultural Change in Western Europe : An Exploration of Underlying Dimensions ”, in : *Population and Development Review*, vol. 9, n° 3, p. 411-435.
- Lesthaeghe R. et Wilson, C., 1982, “ Les modes de production, la laïcisation et le rythme de baisse de la fécondité en Europe de l'Ouest de 1870 à 1930 ”, in : *Population*, n° 3, p. 623-646.
- Lfarakh, A., 1993, “ Croissance démographique et dynamique urbaine au Maroc (1960-1982) ”, in : AIDELF éd., *Croissance démographique et urbanisation. Politiques de peuplement et aménagement du territoire*, Séminaire international de Rabat (15-17 mai 1990), n° 5, Paris, PUF, p. 167-117.

- Liberman, S., S., 1977, “ Family Plannig in Iran : Results of Survey and a Mass Media Campaign ”, in : Dj., A., Momeni éd., *The Population of Iran : A Selection of Readings*, Honolulu, East, West Population Institute, Shiraz Pahlavi University, p. 244-273.
- Liberman, S.S., Gillespie, R. et Loghmani, M., 1973, “ The Isfahan communication project ” in : *Studies in Family Planning*, vol. 4. n° 4, Population Council., April, p. 73-99.
- Longuenesse, E., 1984, “ Rentre pétrolière et structure de classe dans les pays du Golfe ”, in : *Peuples méditerranéens*, n° 26, janvier - mars, p. 147-161.
- Luciani G., 1993, “ Rente pétrolière, crise fiscale de l’État et démocratisation ”, in : Gh., Salamé, éd., *Démocraties sans démocrates, Politiques d’ouvertures dans le monde arabe et islamique*, Paris, Fayard, p. 199-231.
- Macuch M., 1993, *Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran, die Rechtssammlung des Farrohmard i Wahraman, Harrassowitz Vrlag*, Wiesbaden, 807 p.
- Mahbubi Ardakani H., 1975 (1354), *Tarikh-e moassate tamaddoni-ye jadid dar iran* (Histoire des instituts et entreprises modernes en Iran), Téhéran, Enteshahrte daneshgah tehran (édition de l’Université de Téhéran), vol. 1, 473 p.
- Mahbubi Ardakani H., 1978 (1357), *Tarikh-e moassate tamaddoni-ye jadid dar iran* (Histoire des instituts et entreprises modernes en Iran), Téhéran, Enteshahrte daneshgah tehran (édition de l’Université de Téhéran), vol 2, 451 p.
- Mahbubi Ardakani H., avec la contribution de Esfahanian K. et Q. Jahangir, 1989 (1368) *Tarikh-e moassate tamaddoni-ye jadid dar iran* (Histoire des instituts et entreprises modernes en Iran), Téhéran, Enteshahrte daneshgah tehran (édition de l’Université de Téhéran), vol. 3, 612 p.
- Malek Afzali, H., 1992 (1371), “ *jamiyat va tanzime khânevâdeh dar joughouri-e eslâmi-e irân* ” (Population et la planification familiale sous la République islamique d’Iran), in : *Nabz* (Pouls), n° 2,
- Malek Afzali, H., 1994, “ *tahlili bar vaziyate tanzime khânevadeh dar irân* (Une analyse de la planification familiale en Iran), in : H., Agha, éd., *Études des problèmes démographiques en Iran*, Actes de Séminaire, Centre de Population de l’Université de Shiraz, Shiraz, p. 648-673.
- Malkhlouf Obermeyer, C., 1992, “ Islam, Women, and Politics : The Demography of Arab Countries ”, in : *Population And Development Review*, 18, n° 1, March p. 33-60.
- Malkhlouf Obermeyer, 1994, “ Reproductive Choice in Islam: Gender and State in Iran and Tunisia ”, in : *Studies in Family Planning*, 25, n° 1, Jan/Feb, p. 41-51.
- Malthus, T., R., 1798, *Essai sur le principe de population*, Londres, traduit par E. Vilquin, Paris, INED, 1980, 166 p.
- Mansoorian, M.-K, and Rajulton, F., 1993, *Analysis of Relative Risks of Early Birth in Iran Before and After Islamic Revolution*, Discussion Paper n° 93-1, Population Studies Centre, University of Washington, January , 23 p.
- Mashayekhi, M., B., Mead, P., A. et Hayes, G., 1977, “ Some Demographic Aspects of a Rural Area in Iran ”, in : Dj., A., Momeni, éd., *Population of Iran : A Selection of Readings*, Honolulu, East, West Population Institute, Shiraz Pahlavi University, 1977, p. 195-214.

- Mazaheri, A., A., 1938, *La famille iranienne aux temps antéislamiques*, Paris, Librairie Orientale et Américaine, G.-P. Maisonneuve, Cet ouvrage est traduit en persan *Khanevade-ye irani dar dorane pish az eslam*, par A., Tavakol, Téhéran, Nashr Ghatre, 1994, 453 p.
- Mehran, G., 1992, “ Social Implications of Literacy in Iran ”, in : *Comparative Education Review*, vol. 36, n° 2., p. 194-211.
- Mehryar, A., H., 1996 *Some Correlates of Fertility in Iran : Results of the 1991 Sample Survey of Mothers Applying For Registration Of A Live Birth*, Tehran, IRPD, Working Paper Series, n° 4, 39 p.
- Mehryar, A., H., 1995a, *Repression and Revival of Family Planning in Post-Revolutionary Iran, 1979-1994*, Tehran, IRPD, Working Paper Series, n° 2, 30 p.
- Mehryar, A., H., 1995b *The Rise And Fall Of Fertility Rates Of Iranian Population After The Islamic Revolution Of 1979*, Tehran, IRPD, Working Paper Series, n° 3, 17 p.
- Mehryar, A. H., et Gholipour, R., 1996, *Provincial Differences In Fertility In Iran*, Tehran, IRPD, Working Paper Series, n° 5, 25 p.
- Mehryar, A. H., et Tabibian M., 1997, *Correlates of Fertility Decline in Iran, 1986-1996*, Tehran, IRPD, 18 p.
- Mir-Hosseini Z., 1999a “Family Law In Modern Persia ”, in : *Encyclopaedia Iranica* , vol. IX, Fascicle 2, p. 192-196.
- Mir-Hosseini Z., 1999b, “ Feminist movements in the Islamic Republic ”, in : *Encyclopaedia Iranica*, vol. IX, Fascicle 5, p. 498-503.
- Mir-Hosseini Z., 1998a “ Rethinking Gender : Discussions with Ulama in Iran ”, in : *Journal for Critical Studies of the Middle East*, n° 13, p. 45-59.
- Mir-Hosseini Z., 1998b “ Mariage et divorce : une marge de négociations pour les femmes ”, in : Yavari d’Hellencourt, N., éd., *Les femmes en Iran, pression sociales et stratégies identitaires*, Paris, L’Harmattan, p. 95-118.
- Mir-Hosseini Z., 1996 “ Women and politics in post-Khomeini Iran. Divorce, veiling and emerging feminist voices ”, in : H., Afshar, éd., *Women and Politics in the Third World*, London and New York, Routledge, p. 142-169.
- Mir-Hosseini Z., 1993 *Marriage on Trial, A Study of Islamic Family Low, Iran and Morocco Compared*, London, New York, I.B. Tauris & Co. Ltd., 245 p.
- Mir-Hosseini Z., 1992/1993 “ Paternity, Patriarchy And Matrilocality In The Shari’a And In Social Practice : The Cases Of Morocco And Iran ”, in : *Cambridge Anthropology*, 16 : 2, p. 22-40.
- Mir-Hosseini Z., 1987 “ Impact of Wage Labour on Household fission in Rural Iran ”, in : *Journal of Comparative Family Studies*, vol. XVIII. n° 3, p. 445-461.
- Mirzaie, M., 1994, “ molâhezâte jamiyati mortabt bâ tose’eh dar irân ” (Les considérations démographiques en rapport avec le développement en Iran), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l’Organisation de registre d’état civil, vol. III, n° 10, p. 1-20.
- Mirzaie, M., 1998, *Swing in Fertility Limitation in Iran*, Working papers in Demography, n° 72, Research School of Social Sciences, The Australian National University, 14 p.
- Moini, R., 1984, “ Quelques aspects démographiques du ménage et de la famille en Iran ”, in : *Les familles d’aujourd’hui*, Colloque de Genève, p. 309-320.

- Momeni, Dj. A., 1975, “ Polygyny in Iran ”, in : *Journal of marriage and the family*, may, p. 453-456.
- Moore, R., Asayesh, Kh., et Montagne, J., 1977, “ Population and Family Planning in Iran ”, in : Dj., A., Momeni éd., *The Population of Iran : A Selection of Readings*, Honolulu, East, West Population Institute, Shiraz Pahlavi University, p. 282-294.
- Musset, A. 1990, *Le Mexique*, Paris, Masson, collection Géographie, 255 p.
- Nashat, G., éd., 1983, *Women and Revolution in Iran*, A Westview Replica Edition, 301 p.
- Nassirpour, M., 1985, “ The Effect of Oil Revenue on the Fertility Pattern in Iran, 1952-1976 ”, in : *Journal of Marriage and the Family*, August, p. 785-796.
- Nejatian, M., H., 1994a, “ tagh-y-râte sathe bârvari va tedâde mavalid dar irân (Évolution du niveau de la fécondité et du nombre de naissances en Iran), in : *Eghtesâde keshâvazi va tose-e* (économie agricole et développement), revue trimestrielle du Centre d’Études de la planification et de l’économie agricole, hiver, vol. 2, p. 38-52.
- Nejatian, M., H., 1994b, “ tali’eye ofoule roshde shetâbâne jamiyate keshvar ” (Début de la baisse de la forte croissance démographique du pays), in : H., Agha, éd., *Études des problèmes démographiques en Iran*, Actes de Séminaire, Shiraz, Centre de Population de l’Université de Shiraz, p. 472-511.
- Nora, P., 1992, “ Nation ”, in : F., Furet, M., Ozouf, éd., *Dictionnaire critique de la Révolution française. Idées*, Paris, Flammarion, Champs, 1992, p. 339-358.
- Omran, A., R. et Roudi, F., 1993, *The Middle East Population Puzzle*, Population Bulletin, n°1, 40 p.
- Omran, A., R., 1992, *Family Planning in Islamic Jurisprudence*, London/New York, Routledge, published with the support of the UNPF, 284 p.
- Organisation de Registre d’état civil, Bureau de Statistiques et des données démographiques, “ Nokâti tchand darbâreaye sabte mavâlîde sâzmâne sabte ahvâle keshvar, mizân hâye zâd va valade sâlâneh va ravande roshde jamiat ” 1992, (Quelques précisions concernant le registre des naissances à l’état civil, le nombre des naissances annuelles et le taux d’accroissement démographique), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l’Organisation de registre d’état civil, n° 2, p. 7-23.
- Owen, R., 1994, “ Changement socio-économique et mobilisation politique : le cas de l’Égypte ”, in : Gh., Salamé, éd., *Démocraties sans démocrates, Politiques d’ouvertures dans le monde arabe et islamique*, Paris, Fayard, 1994, p. 255-275.
- Ozouf, M., 1992, “ Révolution ”, in : F., Furet et M., Ozouf, éd., *Dictionnaire critique de la Révolution française. Idées*, Paris, Flammarion, Champs, Paris, p. 415-435.
- Paivandi, S., 1995, “ L’analyse démographique de l’analphabétisme en Iran ”, in : *Population*, n° 4-5, p. 1153-1184.
- Pakdaman, N., 1965, “ Étude critique du recensement général de l’Iran (1956) ”, in : *Tiers Monde*, Tome VII, n° 21, janvier - mars, p. 231-246.
- Paydarfar, A., A., 1987, “ Marital Fertility and Family Structure among the Urban Population of Iran ”, in : *Journal of Comparative Family Studies*, vol. XVIII, n° 3, p. 389-402.
- Paydarfar, A., A., 1975, “ The Modernization Process and Household size: A Provincial Comparison for Iran ”, in : *Journal of Marriage and The Family*, May , p. 446-452.

- Paydarfar, A., A., et Moini, R., 1990, “ Modernization process and fertility change in pre- and post-Islamic Revolution of Iran. A cross-provincial analysis, 1966-1986”, in : *Population Research and Policy Review*, 14 , p. 71-90.
- Pepein Lehalleur, M., 1993, “ L'émergence d'un Mexique rural post-agrariste ”, in : M.-F., Prévôt Schapira et J. R. Mouroz éd., *Le Mexique à l'aube du troisième millénaire*, Paris, IHEAL, p. 221-242.
- Perikhanian, A., 1983, “ Iranian Society And Law ”, in : E. Yarshater, éd., *The Cambridge History of Iran, 3(2), The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods*, Cambridge, London, New York, Cambridge University Press, p. 627-680.
- Peristanly, J., G., éd., 1976, *Mediterranean Family Structures*, Cyprus, Cambridge University Press, Published in association with the Social Research Centre, 414 p.
- Planhol de, X., 1993, *Les Nations du Prophète, Manuel géographique de politique musulmane*, Paris, Fayard, 894 p.
- Polak, J., E., 1989 (1368) *Persien, das Land und seine Bewohne. Ethnographisch Schilderungen*, traduit en irân va iraniân (Iran et les Iraniens) par K. Djahandari, Téhéran, Khârazmi, 2^e édition, 355 p.
- Raftery, A., E., Lewis, S., M., et Aghajanian, A., 1995, “ Demand or Ideation ? Evidence from the Iranian Marital Fertility Decline ”, in : *Demography*, vol. 32, n° 2, May, p. 159-181.
- Rahnama'i, M., T., 1992, “ L'extension de Téhéran et les mutations de son environnement rural ”, in : Ch., Adle et B. Hourcade, éd., *Téhéran capitale bicentenaire*, Paris - Téhéran, IFRI, p. 231-248.
- Rashidi, A., 1994, “ De-Privatisation Process of The Iranian Economy After The Revolution of 1979 ”, in : Coville, Th., éd., *L'économie de l'Iran islamique, entre l'État et le marché*, Téhéran, IFRI, p. 37-68.
- Rastagar, A., 1998, “ Health Policy and Medical Education ”, in : S., Rahnema et S., Behdad, éd., *Iran After The Revolution, Crisis Of An Islamic State*, London - New York, Tauris, p. 218-228.
- Rawlinson, sir H., C., 1356 (1977), *Récit de voyage au Luristân, Khouzistân et Bakhtiyari*, traduit en persan par Aman Elahi, S., Khoramabad, 136 p.
- Revel, J., 1992, “ Monarchie Absolue ”, in : F., Furet et M., Ozouf, éd., *Dictionnaire critique de la Révolution française. Idées*, Paris, Flammarion, Champs, p. 293-314.
- Richard, Y., 1992, “ L'Iran au vingtième siècle. Naissance d'une nation ”, in : *Historiens - Géographes*, n° 336, p. 205-227.
- Richard, Y., 1991, *L'islam chi'ite, Croyances et idéologies*, Paris, Fayard, 1991, 303 p.
- Richard, Y., 1989, *Entre l'Iran et l'Occident. Adaptation et assimilation des idées et techniques occidentales en Iran*, sous la direction, Paris, Maison des Sciences de l'Homme, 240 p .
- Richard, Y., 1988, “ Du nationalisme à l'islamisme : dimensions de l'identité ethnique en Iran ”, in : J.-P., Digard, éd., *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, Éditions du CNRS, 267-275.
- Rosanvallon, P., 1995, *La nouvelle question sociale, repenser l'État providence*, Paris, Seuil - Essais, 223 p.
- Rosanvallon, P., 1993, *L'État en France de 1789 à nos jours*, 2^e édition, Paris, Point, Histoire, 370 p.

- Roy, O., 1999, “ Le post-islamisme ”, in : *Revue du Monde Musulman et de la Méditerranée*, n° 85-86, p. 11-30.
- Roy, O., 1992, *L'échec de l'islam politique*, Paris, Seuil, 256 p.
- Roy, O., 1990, “ Les nouveaux intellectuels islamistes : essai d'approche philosophique ”, in : G., Kepel et Y. Richard, éd., *Intellectuels et militants de l'Islam contemporain*, Paris, Seuil, p. 261-282.
- Roy, O., 1989, “ De l'islam à l'Iran et retour ”, in : *Esprit*, n° 5, mai p. 13-21.
- Roy, O., 1988a, “ Iran, shiisme et frontière ”, in : *Revue du Monde Musulman et de la Méditerranée*, n° 48-49, p. 266-280.
- Roy, O., 1988b, “ Révolution islamistes ”, in : *Projet*, n° 214, novembre - décembre, p. 71-79.
- Roy, O., 1984, “ Iran : de l'incantation à l'expansion nationaliste ”, in : *Esprit*, n° 10-11, 1984, p. 213-218.
- Rudolph Touba, J., 1985, “ Effects of the Islamic Revolution on Women and the Family in Iran, some Preliminary Observation ”, in : Fathi, A., éd., *Women and the Family in Iran*, Leiden, E. J. Brill, p. 131-147.
- Rudolph Touba, 1975, “ Sex Role Differentiation in Iranian Families, Living in Urban and Rural Areas of a Region Undergoing Planned Industrialization in Iran (Arak Shahrestan) ”, in : *Journal of Marriage And The Family*, May p. 437-445.
- Sabagh, G. et Bozorgmehr, M., 1987, “ Are the Characteristics of Exiles Different from immigrants ? The Case of Iranians in the Los Angeles”, *Sociology And Social Research*, vol. 71, n° 2, January, p. 77-83.
- Sadat Darbandari, A., 1994, “ avâmele ta'ine sâkhtâr va ab'âde khânevâdeh ” (Les déterminants de la structure et de la taille de famille), H., Agha, éd., *Études des problèmes démographiques en Iran*, Actes de Séminaire, Shiraz, Centre de Population de l'Université de Shiraz, p. 62-72.
- Sadeghi., F., 1998, “ Barressiye eghtesâde iran dar hasht sâl sâzandegi ” (Examen de l'économie iranienne durant huit années de construction) in : *Salâm* (quotidien iranien du matin), n° 1945, 10 février, p. 8
- Safi Nejad, Dj., 1988 (1367), “ jamiyat ashâyeri-ye irân az 1128 tâ 1220 H. ahde shâh sotân hossein va fathali shâh ” (population des tribus iraniennes de 1128 hégire lunaire à 1220 hégire lunaire sous Shah Sultan Hossein Safavide et Fath'Ali Shah), in : *Recueil d'articles géographiques*, n° 4, M.-H. Papoli Yazdi éd., Machhad, Moassesseh tchâp va enteshârâte âstâne qods razavi, p. 5-64.
- Saifullahi, H., 1994, “ barressiye ellale marg va mir bar hasb sen dar tehrane bozorg beh raveshe tajziye-ye âmeli ” (étude des causes de mortalité selon âge dans le Grand Téhéran par une analyse factorielle des correspondances), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l'Organisation de registre d'état civil, vol. III, n° 8-9, p. 42-62.
- Salamé, Gh., 1994, “ Où sont donc les démocrates ? ”, in : Gh., Salamé, éd., *Démocraties sans démocrates, Politiques d'ouvertures dans le monde arabe et islamique*, Paris, Fayard, p. 7-32.
- Sangly de François, 1993, *Sociologie de la famille contemporaine*, Paris, Nathan, 128 p

- Sardari, A., M., et Keyhan, R., 1977, “ The Prospect of Family Planning in Iran ”, in : Dj., A., Momeni éd., *The Population of Iran : A Selection of Readings*, Honolulu, East, West Population Institute, Shiraz Pahlavi University, p. 239-243.
- Sari, Dj., 1993, “ Deux décennies d’urbanisation sans précédent en Algérie ”, in : AIDELF éd., *Croissance démographique et urbanisation. Politiques de peuplement et aménagement du territoire*, Séminaire international de Rabat (15-17 mai 1990), n° 5, Paris, PUF, p. 371-377.
- Sathar, Z., A., 1997, “ La croissance démographique au Pakistan : Une maîtrise délicate ”, in : J-C., Chasteland et J.-C., Chesnais, éd., *La population du monde, Enjeux et problèmes*, Travaux et Documents ,Cahier 139, Paris, INED, PUF, p. 299-308.
- Seger, M., 1992, “ Segregation of retail facilities and the bipolar city centre of Tehran ”, in : CH., Adle, et B., Hourcade, éd. *Téhéran capitale bicentenaire*, Paris -Téhéran, IFRI, p. 281-287.
- Shaditalab, J., 1995, “ eshteghâle zanân va nagh’she ta’âvonihâ (Activité économique des femmes et le rôle des coopératives), in : *faslnâmeye olume ejtemâi* (Revue trimestrielle des Sciences sociales) de l’Université d’Allameh tabâtabâti, n° 7-8, p. 151-178.
- Shaki, M., 1995 “ Divorce, in the Parthian and Sasanian periods ”, in : *Encyclopaedia Iranica*, vol. VII, Fascicle 4, p. 444-445.
- Sherkat, S., 1992, “ Que la source de la connaissance jaillit ! ”, in : *Zanân (Femmes)*, n° 1, p. 2-3.
- Shorish, M. M., 1988, “ The Islamic Revolution and education in Iran ”, in : *Comparative Education Review*, 32, 1, February, p. 58-75.
- Soltanzadeh, H., 1986 (1365), *Moghadme-i bar târikh shahr va shahr neshi dar irân* (Introduction à l’histoire des villes et de l’urbanisation en Iran), Téhéran, Nashre Âbi, 401 p.
- Taleb, Mehdi, 1997, *Tamine ejtemâi* (Sécurité Sociale), Mashahd, Âstâne qods, 4^e édition, 304 p.
- Tabibian, M., et Mehryar, A., H., 1998, *Socio-Economic Factors and Provincial Differences in Fertility in Iran*, Tehran, IRPD, 16 p.
- Tabutin, D., 1984, *Les limites de la théorie classique de la transition démographique pour l’Occident du XIX^e siècle et le Tiers Monde actuel*, Département de Démographie de Louvain, Working Paper n°122, octobre, 19 p.
- Takmil Homayoun, N., 1998, “ nakhostine ehsâiye-ye amâken dar irân (tehran) ” (Premier dénombrement des lieux en Iran (Téhéran)), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l’Organisation de registre d’état civil, vol. 7, n° 23-24, p. 37-57.
- Takmil Homayoun, N., 1990, “ hayâte ejtemâiye zan dar târikhe irân (Histoire de la vie sociale des femmes iraniennes), in : Bureau de recherches culturelles des Centre culturels et cinématographie, éd., *hayâte ejtemâiye zan dar târikhe irân, jelde aval ghabl az eslâm* (Histoire de la vie sociale des femmes iraniennes, premier volume, avant l’islam), Téhéran, Amir Kabir, p. 13-41.
- Tanfer, K., 1984, “ The Relationship of Education to Fertility in Turkey ”, in : *Canadian studies in population*, vol. 11, n° 2, p. 135-163

- Tashakkori, A., and Thompson, V., D., 1988, “ Cultural change and attitude change : An assessment of post revolutionary marriage and family attitudes in Iran ”, in : *Population Research and Policy Review* , vol. 7, n° 1, p. 3-27.
- Varham, Gh., 1988 (1367) *nezâme siyâsi va sâzmânghâye ejtemâi-ye irân dar asr ghâjâr* (Organisation politique et sociale iranienne sous les Qâjâr), Téhéran, sherkate ofset, Téhéran, 492 p.
- Vatandoust, GH.-R., 1985, “ The status of Iranian women during the Pahlavi regime ”, in : Fathi, A., éd., *Women and the Family in Iran*, Leiden, E. J. Brill, p. 107-127.
- Vieille, P., 1975, *La féodalité et l'État en Iran*, Paris, éditions anthropos, 1975, 305.p.
- Vieille, P. et Khosrokhavar F., 1990, *Le Discours Populaire de la Révolution Iranienne*, 2 volumes : Vol. I. *Commentaire*; 360. P. ; Vol. II. *Entretiens*, 364 p., Paris, Contemporanéité.
- Vieille, P., et Kotobi, M., 1966, “ Familles et unions de familles en Iran ”, in : *Cahiers Internationaux et Sociologiques*, p. 93-104.
- Watson, W., B., éd., 1977, *Family Planning in the Developing World*, A Population Council Fact Book, New York.
- Weber, M., 1964, *L'éthique protestante et l'esprit du capitalisme*, Paris, Plon, 286 p.
- Zandjani, H., 1993, “ barressiyeh margo mir dar irân az varâye dâdehâye sabt ahval ” (Étude de mortalité à partir des données d'état civil), in : *jamiyat* (Population), revue trimestrielle de l'Organisation de registre d'état civil, vol. I, n°3-4, p. 69-78.
- Zandjani, H., 1992, “ Téhéran et sa population : deux siècles d'histoire ”, in : Ch., Adle et B. Hourcade, éd., *Téhéran capitale bicentenaire*, Paris - Téhéran, IFRI, p. 251-267.
- Zandjani, H., 1991, *jamiyat va shahrnechini dar iran, jeldé aval : jamiyat* (Population et l'urbanisation en Iran, Premier Volume : Population), Téhéran, Markaze motalé-ât va tahghighâte chahrsâzi va mémâri-e iran (Centre de recherches d'urbanisme et d'architecture), 222 p.
- Zandjani, H., 1977, “ Évolution de la population iranienne a travers les recensements ”, in : *Population*, n° 6, p. 1277-1282.
- Zandjani, H. et Nourolahi, T., 2000 (1379), *jadâvel margo mir-e irân barâye sâl 1357* (Les tables de mortalité pour l'Iran en 1996), Téhéran, moassesseh-ye âli-ye pajouhesh tamine ejtemâi, 316 p.
- Zonabend, F., 1994, “ De la famille. Regard ethnologique sur la parenté et la famille ”, in : A., Burguière, C., Klapisch-Zuber, M., Segalen et F., Zonabend, éd., *Histoire de la famille, I. Mondes lointains*, Paris, Armand Colin, Le livre de poche/références, p. 19-97.

علاقه و همبستگی اولیه ای که انقلاب 1357 ایران در نزد افکار عمومی جهان کسب کرده بود به سرعت تبدیل به نگرانی و اضطراب و سپس واپس زدگی شد. در نظر جهانیان، رژیم جدید بواسطه خصلت "بنیاد گرا" و "تمامیت خواهش"، بوضوح درمقابل روند نوگرایی که از چندین سال پیش در ایران شروع شده بود ایستاده بود و در اثر آشتی ناپذیری سران خود قادر بود به آن پایان بخشد.

داغ گذاشتن بر جمهوری اسلامی بدنبال خود بدنامی انقلابی را به همراه داشت که این جمهوری از آن زاده شده بود. تا آنجا که انقلاب خود نیز نفی خشونت بار نوگرایی پیشنهادی محمد رضا شاه از سوی جامعه ای نابالغ قلمداد شد.

اثر حاضر از نیاز به روشن و تدقیق نمودن معزل پیچیده و حساس در رابطه با روند تجدد در ایران، با به کنار نهادن پیش قضاوت هایی که روند وقایع انقلابی در اذهان ایجاد کرده بودند، پدید آمده است و هدف آن پی گیری تحلیلی ژرف گراست تا معلوم شود که آیا واقعا، انقلاب و جمهوری اسلامی روند نوگرایی ای که از پیش وجود داشته، گسسته اند یا نه؟ و اینکه چه اهمیت و اعتباری برای وقعه ۱۳۵۷ می بایست قائل شد؟

کتاب حاضر برای پاسخ به این پرسش ها، با اتکاء بر تحلیل پدیده های جمعیت شناختی و به ویژه روند باروری، به بررسی تحول جامعه و رفتار و عملکرد آن می پردازد. آغاز دوران گذار باروری در ایران و تسریع آن در دوران جمهوری اسلامی، به طریق اولی، نمایش ظرفیت یک جامعه در جستجو و ابداع تجدد گرایی خود، علیرغم شرایطی حقوقی و سیاسی، به نگاهی، نامناسب، می باشد.

با این تجدد و نوگرایی متناقض تحت شرایط جمهوری اسلامی، جامعه ایران نه تنها استقلال پویایی خود را نسبت به قلمرو سیاسی تائید می کند، بلکه افزون بر آن آشکار می سازد که قادر است بر قلمرو مزبور فشار آورده و سرشت خاص روند تجدد و نوگرایی خود را تحمیل نماید.

دکتر ماری لادیه - فولادی، پژوهشگر در مرکز ملی پژوهش های علمی فرانسه (CNRS) و همچنین پژوهشگر وابسته در موسسه ملی مطالعات جمعیت شناسی فرانسه (INED)، تا به حال چندین مقاله درباره تحول جمعیتی و تغییرات اجتماعی - سیاسی در ایران، انتشار داده است. وی نخستین جمعیت شناسی بود که آغاز دوران گذار باروری، در میانه سال های دهه 1360، تحت جمهوری اسلامی را با تحقیقات خویش نشان داده و مستدل نموده است.